تألیف استاد علامه

میرزا محمدعلی مدرّس

ریحانة الادب

فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب

یا

کنی والقاب

مشتمل بر ترجمه حال

فقها و [illegible] و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و شعراء بزرگ اسلامی که با لقب وکنیه اشتهار دارند

جلد دوم

چاپ دوم

تبریز - چاپخانهٔ شفق

خداوندا در توفیق بگشا

باب «ح»

(بی نقطه)

حاتمی بکسر (ت) **ابوعلی (یا ابوعبدالله) محمد بن حسن بن مظفر** - بغدادی، کاتب لغوی، از مشاهیر علمای اعلام و ادبای فخام میباشد که فنون ادبیّه را از ابن درید و ابوعمر و زاهد، غلام ثعلب فراگرفته و در بغداد مشغول تدریس شد، قاضی تنوخی و دیگر اکابر وقت در حوزهٔ درس وی حاضر میگردیدند و از تألیفات او است

۱- **حلیة المحاضرة** در دو مجلّد بزرگ ۲- **رسالهٔ حاتمیه** در عیوب و نواقص و سرقات اشعار معاصرش متنبّی و روز چهارشنبه ۲۷ ربیع الاخر ۳۸۸ هـ قمری درگذشت

(ص ۱۵۴ ج ۱۸ جم و ۲۴۲ مط و ۴ ۱۹ ج ۳ س و ۸۸ ج ۲ کا)

حاجب **هبة الله بن حسن** - معروف بحاجب، مکنّی بابوالحسن، شاعری است ادیب، از افاضل اهل ادب و از اشعار او است

یا لیلة سلك الرمان نطبها فی کل مسلك
والبدر قد فصح الظلام فستره عنه مهتك
والنور یبسم فی الریاض فان نظرت الیه سرك
شارطت نفسی ان اقوم بحقها والشرط املك

در اواخر رمضان ۴۲۸ هـ ق در بغداد بمرگ ناگهانی درگذشت

(ص ۲۷۱ ی ۱۹ جم و ۷۱ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

حاجری **حسام الدین ابویحیی و ابوالفضل**، عیسی بن سنجر بن بهرام بن جبریل اربلی، از مشاهیر شعرای عرب میباشد، **دیوان اشعارش**

مشهور ، برمعانی دقیقه مشتمل ودرقاهره چاپ شده‌است و نیز از او است **مسارح الغزلا الحاجریة** که نسخهٔ خطّی آن درکتابخانهٔ هندی‌ازلندن موجود است اخیراً داخل‌خدمت ملك مظفّرالدین حاکم اربل شد، روز پنجشنبه دویم شوال ۶۳۲ھ و درائر صرت‌کار بعضی از دشمنان خود ، در اربل کشته شد ، درگورستان باب‌المیدان بخاك رفت و اشعار او است

الله یعلم مالقی سوی رمق	**منی فراقك یامن قربه الامل**
فابعث کتابك واستودعه تعزیة	**فربما مت شوقاً قبل مایصل**

حاجری (بکسر جیم) منسوب است بشهر حاجر نامی ازبلاد شام یا حجازکه د اشعارش بسیاراستعمال کرده وبدان‌سبب‌بهمین‌عنوان‌شهرت یافته‌است‌والآثارمردم‌اربل‌میباشد (ص ۱۹۰۴ ج ۳ س و ۴۳۵ ج ۱ کا)

حاجی آقا **میرزا ابراهیم** - اولیا سمیع بعنوان صفا خواهدآمد

حاجی آقا **حاج میرزا علی‌نقی‌بن سیدحسن‌بن سید محمد- مجاهد،** ازاکا علمای‌امامیّهٔ قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه عالمی‌است‌عام فاضل کامل ، فقیه اصولی رجالی ، معقولی منقولی، مشهور بحاجی‌آقا عاقبت ریاس علمیّهٔ حائرمقدّس بدومنتهی‌شد وکتاب **الدرة‌فی‌العام‌والخاص والدرة‌الحائریة‌فی‌شرح‌الشرا** که درایران چاپ سنگی‌شده از تألیفات او است عصر روز پنجشنبه ششم‌صفر۱۲۸۹ھ (غرفط) درکربلای‌معلّی وفات‌یافت ودرمقبرهٔ والد معظّم‌خود دربارارحضرت‌ابوالفضل مدفون‌گردید برحمهٔ حال پدرش نیز بعنوان صاحب مناهل خواهدآمد (ص ۶۴ ج ۱ عه)

حاجی آقابابا **میرزا محمدتقی** - بعنوان ملك‌الاطبّاء خواهدآمد

حاجی آقابزرگ **حاجی میرسیدعلی**- بعنوان سدهی خواهدآمد

حاجی اشرفی **حاجی ملامحمد** - بعنوان اشرفی مذکور افتاد

حاجی بکتاش‌ولی **محمد** - نیشابوری‌ّالمولد، از اکابر عرفا و صوفیّه وارسادا کاظمیّه میباشدکه ازشیخ لقمان خراسانی‌کسب‌فیض واقتبا انوار باطنیّه نمود ، درسال ۷۳۸ھ ق در دیهی حاجی بکتاش نام در نزدیکی شهر قیر

از ولایت آشکارا درگذشت و لفظ بکتاشیه مادّه تاریخ وفات او میباشد و سلسلهٔ بکتاشیه از سلسله‌های صوفیّه نیز بدو منسوبند (ص۷۵ ج۳ فع و۱۳۳۲ ج۲ س)

حاجی پاشا **خضر بن علی بن خطاب** - معروف بحاجی پاشا، از پزشکان اواخر قرن هشتم هجرت میباشد که کتاب **شفاءالاسقام و دواء الآلام** از تألیفات او بوده و بعد از سال هشتصد تمام هجرت وفات یافته است (ص۳۵۱ ج۱ مز)

حاجی خلیفه **عبدالله** ، از اکابر عرفا میباشد، در بروسه خلیفه و جانشین پوست نشین شیخ تاج الدین، پیر وقت بود، زمانی اسیر فرنگیها شد و عاقبت مستخلص گردید و بسال ۸۹۴ه ق (صصد) درگذشت (ص۷۶ج۳فع)

حاجی خلیفه **مصطفی بن عبدالله** - بعنوان کاتب چلبی خواهد آمد

حاجی سبزواری **حاجی ملاهادی** - بعنوان سبزواری خواهد آمد

حاجی شیخ الرئیس **ابوالحسن میرزا** ، پسر حسام السلطنة پسر فتحعلیشاه قاجار، از اکابر علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که در تبریز متولد شد و بطلب علوم عربیّه و ادبیّه وکلام وحکمت و فقه و اصول وطبّ و حساب و هندسه پرداخت، چندین بار بزیارت کعبه مشرّف شد ، بعشق آباد و سمرقند و بخارا سفرها کرد ، اخیراً بشیراز برگشته و زمانی در آنجا اقامت گزید ، بتدریس و موعظه و امامت جماعت آغاز کرده و مرجع استفادهٔ اهالی آن نواحی و قدوهٔ علمای روحانییّن واسوهٔ حکمای متألّهین شد تألیفات او بدین شرح است **کتاب الابرار** ، کتاب **اتحاد اسلام** وکتاب **منتخب نفیس**،که اوّلی در ردّ احمد قادیانی مدّعی مهدویّت ، دوّمی برای سلطان روم تألیف یافته وسومی هم مشتمل براشعار عربی وپارسی ومنشآت خودش میباشد درشعر هم دستی توانا داشت، بحیرت تخلّص می‌کرده واز او است

خون دل ما ریز که شمشیر تو تیز است ابروی تو تا چند بکج دار و مریز است
گر با دل عمدیده سر صلح نداری پس غمزه‌ات ازچیست که کج‌دار ومریز است

ایضاً

خوشا دمی که خراب از شراب ناب شویم بنا بر آب گذاریم ، تا خراب شویم

طریق حکمت آست ، تا فلاطون وار میان حم بشینیم تا شراب شوم
سال وفاتش بدست نیامد و بعنوان شیخ الرئیس نیز خواهد آمد (ص۵۲۹ع م)

حاجی مجتهد **میرزا هدایت الله بن ملاصادق بن ملامحمدتقی** ، برغانی که شرح حال جدّ مذکورش درهمین کتاب بعنوان برغانی نگارش یافته، از افاضل علمای عصر ما میباشد، درسال ۱۲۸۱ھ ق که سال وفات شیخ مرتضی انصاری است متولد شده و از تألیفات او است

۱ـ **اثبات الامامة الخاصة بالکتاب والسنة** ۲ـ **تحفة الانام فی معرفة الامام**
سال وفاتش بدست نیامد (ص ۴۲۲ ج ۳ ذریعه)

حاجی ملاآقا **مولی احمد بن مولی مصطفی** ـ بن مولی احمد بن مولی مصطفی بن احمد خوئی قزوینی ، معروف بحاجی ملاآقا ، از اکابر علمای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که در سال ۱۳۰۷ھ (عشز) وفات یافته و از تألیفات او است

۱ـ **الارث** ۲ـ **مرآت المراد** ، در رجال (ص ۴۴۱ ج ۱ ذریعة)

حاجی میرزا بابا **میرزا محمدتقی** ـ بعنوان ملک الاطبّاء خواهد آمد

حارثی **محمد بن احمد بن محمد بن حارث** ـ از روات شیعه میباشد وشرح حالش موکول بکتب رجالیه میباشد

حارثی واعظ **محمد بن علی** ـ درباب کنی بعنوان ابوطالب مکّی خواهد آمد

حازمی **محمد بن موسی بن عثمان بن موسی بن عثمان بن حازم** ـ شافعی همدانی، مکنّی بابوبکر، ملقّب بزین الدین ، محدّث وحافظ قرآن مجید بود و بتألیفات او بدین شرح است

۱ـ **الاعتبار فی بیان الناسخ والمنسوخ من الاثار** که درسال ۱۳۱۹ (عشیط)ھ قمری درحیدرآباد دکن چاپ شده است ۲ـ **سلسلة الذهب** ۳ـ **العجالة** ۴ـ **الفیصل** ۵ـ **الناسخ والمنسوخ** و ظاهر آن است که همان کتاب الاعتبار است حازمی شب دوشنبه ۲۸ ج۱ سال

۵۸۴ (ثعد)ه قمری درسی وپنج یا شش‌سالگی در بغداد وفات‌یافت ودرقبرستان شونیزیه مدفون‌گردید (ص۶۴ ح۲کا)

حاسب احمد بن حسن - بعنوان فلکی احمد ، خواهدآمد

حاسب احمد بن عبدالله - بعنوان حبش حاسب ، خواهدآمد

حاسب ثابت‌بن قره - بعنوان حرانی خواهدآمد

حاسب محمد بن محمد - بعنوان بوزجانی نگارش دادیم

حافظ[1]

حافظ آبرو بی‌مدّ الف صحیح ودر زیر نگارش یافته است

حافظ آزاد غلام محمد - بعنوان‌آزاد حافظ نگارش دادیم

حافظ ابرو لطف‌الله بن عبدالله - هروی، ملقّب‌بنورالدین (یاآنکه‌نورالدین نامش بوده و پسر لطف‌الله است یعنی نورالدین بن لطف‌الله)

از مشاهیر مورّخین و ارباب سیر میباشد خلاصهٔ هدیة‌الاحباب و قاموس‌الاعلام وآنچه از کاتب‌چلبی وحبیب‌السّیر نقل شده‌آنکه وی درهرات متولد شد ، درهمدان نمسند

۱ـ حافظ - در اصطلاح قراء و اهل‌تجوید ،کسی راگویندکه تمامی قرآن مجید را حفظ داشته واز اول تاآخر با مراعات اصول تجوید ، موافق قرائات عشره یا سبعه ویا لااقل موافق یکی ازآنها بخواند دراصطلاح علم درایت و ارباب حدیث و خبر، موافق‌فرمودهٔ بعضی از اجله اطلاقات عدیده دارد کسی راگویندکه‌کتاب و سنت را حفظ کرده باشد ، یاکسی‌است که تمامی شنیده‌های خود را روایت‌کرده و هرآنچه راکه محل حاجت‌باشد حفظ کند، یاکسی است‌که صد هزار حدیث را متناً و سنداً دربرداشته باشد ، چنانچه حافظ سیصد هزار حدیث همچنانی را حجت و حافظ همه را حاکم نامند دراینجا محض زیادت بصرت مراجعین شرح حال بعضی از معروفین بهمین عنوان حافظ میپردازیم و بعضی دیگررا نیزکه با عنوان مشهوری دیگر نگارش یافته و به حافظ نیز موصوف میباشند تذکر میدهیم و الا بسیاری از اکابر بهمین وصف حافظ موصوف میباشند و انشاءالله درفهرستی جداگانه‌که برای امثال این موضوع درنظر است نگارش خواهیم داد

فصل وکمال قدم نهاد ، درعلم‌تاریخ وصناعت انشاء اشتهار یافته ودراثر تشویق‌امیر تیمور گورکان تکمیل‌کرد ومورد الطاف وی‌گردید بیست وهشت سال‌ازسلطنت میرزاشاهرخ گورکان را نیز دریافته و با شرف‌الدین علی یزدی ، شاه نعمت‌الله ولی ، خواجه محمد پارسا ، بهاءالدین نقشبند و نظائر ایشان معاصر وحتّی با بعضی از ایشان معاشر بود **ذیل جامع‌التواریخ رشیدی** که سال۱۳۱۷ه شمسی‌درتهران‌چاپ‌شده وکتاب **زبدة‌التواریخ** تألیف او است‌که مطبوع طبع مورّخین و افاضل میباشد و بحوادث جمیع عالم و وقایع احوال بنی‌آدم بطور تفصیل مشتمل بوده و ازآغاز خلقت تا سال هشتصد و نهم هجرت درقید نگارش درآورده است و همین‌کتاب به **تاریخ‌ابرو** معروف و ازآن‌روکه تألیف‌آن بنام‌بایسنقرمیرزا بوده‌آن را **زبدة‌التواریخ بایسنغری** هم‌گویند حافظ‌گفتن‌او بجهت‌حافظ قرآن بودن ویا بجهت حفظ داشتن متن و سند صدهزار حدیث بوده چنانچه در عنوان حافظ مذکور داشتیم در **وجه تسمیهٔ** او به ابرو نیزگویندکه ابروی پیوسته و زیبا و خوش‌نمائی داشت باندازه‌ای‌که نشان مخصوص و وسیلهٔ معرفی او شده بود و یا موافق نوشتهٔ بعضی، ازناحیهٔ ابزی نام خراسان درحدود بسطام‌بوده وکم‌کم ابزی بابروتحریف یافته است بهرصورت از اینجا مکشوف میگرددکه لفظ ابرو بفتح الف بوده و ممدوده خواندن‌آن اشتباه وناشی ازقلت تتبّع میباشد وعلاوه برآن وزن این‌شعرهم‌که درتاریخ وفاش‌گفته‌اند شاهد مدّعا تواند بود

سال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو شهر زنجان شد

(دررالبیجان وص ۱۲۱ هب و ۱۹۱۳ ح ۳ س)

حافظ‌حلوائی شاعری است ایرانی‌که در زمان شاهرخ میرزای تیموری متوفی سال ۸۵۰ه (ص) درهرات میزیسته وسال وفاش بدست‌نیامد و از او است

حافظ حلـوائیم و ازکمال معتقد حـافظ شیرازیـم

(ص ۲۲۵ سفینه و۱۹۱۳ ح ۳ س)

حافظ‌الدین **عبدالله‌بن احمد** - بعنوان نسفی خواهدآمد

حافظ رجب برسیّ المولد، حلیّ المسکن، رضی‌الدین اللّقب، **بن رجب**، فقیه فاضل محدّث صوفی، شاعر ادیب منشی، ازاکابر افاضل اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری میباشدکه با تفتازانی و سیّد شریف جرجانی از علمای عامّه و فاضل مقداد و ابن‌المتوّج بحرانی از علمای خاصّه و نظائر ایشان معاصر بوده واز تألیفات او است

۱- **اسرارالائمة** ۲- **الالفین فی‌وصف سادة الکونین** ۳- **انشاءالتوحید** ۴- **تفسیر سورةالاخلاص** ۵- **الدر الثمین فی‌ذکر خمسمأة آیة نزلت فی‌شأن امیرالمؤمنین** ۶- **لوامع انوار التمجید و جوامع اسرارالتوحید** ۷- **مشارق‌الامان و لباب حقائق الایمان** که در سال ۸۰۱ یا ۸۱۱ه‍ ق از تالیف‌آن فراغ یافته است ۸- **مشارق‌الانوار** و یا **مشارق انوار الیقین فی‌حقائق اسرار امیرالمؤمنین** ع که در سال پانصد و هیجده از ولادت حضرت ولی عصر ناموس‌دهر حجة بن‌الحسن عجّل‌اللهفرجه تألیفش داده‌که درحدود هفتصد وهفتاد وچهارم هجرت میباشد و دربمبئی چاپ شده و از اشعار او است‌که در همین‌کتاب‌آخری خطاب بحضرات ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام‌گوید

فرضی ونفلی و حدیثی انتم | **وکل کلی منکم و عنکم**
خالکم نصب لعینی ابداً | **و حبکم فی‌خاطری مخیم**
وفا علی حدیثکم و مدحکم | **جعلت عمری‌فاقبلوه و ارحموا**
منوا علی‌الحافظ من فضلکم | **واستنقذوه فی‌غد و انعموا**

در امل‌الامل‌گوید این‌کتاب‌آخری او خالی از افراط نبوده و بسا هست‌که بغلوّ و غالی بودنش منسوب دارند، بروجردی بالصراحة برئه‌کرده وگویدکه برسی، بری از این نسبت است باری سال وفاتش معلوم نشده و مکشوف‌گردیدکه در اوائل قرن نهم هجرت درقید حیات بوده است و قبرش در اردستان در وسط باغی است

برس، بضمّ اوّل یاکسرآن موضعی است در اراضی بابل‌که‌آثار بخت نصّر درآن باقی است و نیز دهی است در قرب ترشیز از خراسان و یکی دیگر مابین حلّه وکوفه و ظاهرآن است‌که شیخ رجب برسی منسوب بهمین‌آخری است

(ملل وص ۱۲۲ه‍ و ۲۸۴ ت و۳۹۹ ج ۲ ذ بعة)

حافظ‌الشام **محمدبن عبدالله** - بعنوان ابن‌ناصرالدین درباب‌کنی‌خواهدآمد

حافظ شیرازی فخر المتکلمین وشمس‌الدین محمد، بن شیخ کمال‌الدین - شیرازی معروف بخواجه حافظ (بلکه هریك از دولفظ خواجه و حافظ نیز درصورت اطلاق وعدم قرینه در زمان ادبا ، راجع بهمین حافظ شیرازی میباشد) اکابر شعرای عرفای ایرانی عهد آل مظفّر است که بسیار قلندرانه و لاابالیانه امرار حیات نمود ، درسایهٔ قناعت که گنجی است بی‌نهایت، تاج عزّت ومناعت برسر نهاد ، بهیچ‌کدام از ملوك و اکابر عصر خود اعتنائی نکرد باوجود این محلّ توجه وعنایت طبقات مختلفه و درحقیقت شاعری ، دون مراتب عالیـهٔ علمیـّهٔ او است زیرا علوم ظاهر و باطن بر او مکشوف بود و خصوصاً درعلم قرآن نظیری نداشته‌است قاضی نورالله شوشتری فرماید حافظ عارف‌شیراز، سردفتر اهل‌راز، درحقائق‌ومعارف‌ممتاز،دیوان‌اولسان‌الغیب وصحت ایمان او مبرّی از عیب و ریب است حافظ ، با سیّد محمود داعی الی‌الله و شیخ کمال خجندی و شاه نعمت‌الله ولی معاصر بود ، از سیّد شریف جرجانی استفادهٔ علوم متنوّعه نموده و درمراتب عرفان وقرائت قرآن نادرهٔ زمان وبسیار عذب‌البیان و تمامی‌آن کتاب آسمانی را با چهارده قرائت در حفظ داشته است و هرآنچه از مراتب عرفان و حقیقت نصیبش بود همانا از برکت و دولت قرآنش میدانست و معتقد بود براینکه کسی لطائف حکمت را با لطائف و حقائق قرآنی چون وی جمع ننموده و از این‌رو خود را بحافظ تخلّص میکرد اشعار عارفانه‌اش بسیار ومشهور هردیار ودایر مابین صغار وکبار است لکن بجهت‌کثرت اهتمامی‌که بتدریس قرآن و حاشیه نوشتن برکشّاف ومفتاح ومطالع داشته خودش را تدوین وترتیب‌آن اشعار دسترس نبود و بعداز وفات او سیدقاسم انوار قوام‌الدین ، همین دیوان‌کنونی اورا (کـه بارها چاپ و شرح‌های بسیاری برآن نوشته شده ودر اقطار عالم معروف و به بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه نموده‌انـد) برشتهٔ تدوین و ترتیب درآورد و یا بنوشتهٔ بعضی ، این تدوین و ترتیب اشعار خواجه بعد از وفات‌او بامواظبت ومباشرت محمدگل‌اندام میباشدکه درمجلس درس‌قوام‌الدین، همدرس خود خواجه و شریك دراستفاده بوده‌است بهرحال درنتیجهٔ اینکه تدوین وترتیب این

دیوان خواجه از خودش بوده بسیاری از اشعار سلمان ساوجی و شعرای دیگر که اندك شباهتی باشعار خواجه داشته‌اند داخل دیوان خواجه گردیده است موافق نوشتهٔ احمد رفعت اصل اشعار حافظ عبارت از پانصد و هفتاد ویك غزل است وبس و بعضی از اکابر ادبای عصر حاضر ما ملتفت این نکته شده و دیوان حافظ را مهذّب و منقّح و با اهتمام تمام ، اشعار دیگران را سواکرده و چاپ نموده‌اند چنانچه مشهور است غالباً بدیوان خواجه حافظ فال میگیرند و باملاحظهٔ آثار صدق و راستی موافق آنچه ازقاضی نورالله هم نقل‌شده به **لسان‌الغیب** موصوفش دارند بنا بنوشتهٔ بعضی،آغاز این‌لقب (لسان‌الغیب) از روز وفات او است زیرا چون خواجه باکمال رند مشربی و لاابالیانه می‌زیسته است مشایخ وقت، بعداز رحلت وی بنماز جنازه‌اش تن در نمیدادند‌آخرالامر قرار برآن‌شد، اشعارش راکه متفرّقه نوشته شده بود جمع نمایند و درسبوئی اندازند ، کودکی معصوم یکی ازآنها را بیرون‌آورد و برطبق مضمون‌آن عمل نمایند و چون چنین‌کردند‌کاغذی که این بیت مرقوم بود برآمد

قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ اگرچه‌غرق‌گناهست، میرود بهشت

پس مشایخ برجنازهٔ وی نمازخوانده وازآن روز خواجه را لسان‌الغیب‌خواندند گویند نجم‌الدین ، وزیر سلطان یعقوب میرزا ،که ازگدائی بوزارت رسیده بود پیوسته زبان اعتراضش سوی حافظ دراز بود و درقدح این شعر اوّل دیوانش **الا ایهاالساقی** الخ این بیت‌ها را انشاء نمود

چه صنعت دید درشعر یزید او که درمطلع سخن از وی سراید
اگرچه مال کافر برمسلمان حلال است و درآن قیلی نشاید
و لکن شیر را عیب عظیم است که لقمه از دهان سگ رباید

تاآنکه روزی‌سلطان‌یعقوب، فالی‌درنظر گرفته وامر بآوردن‌دیوان‌حافظ نمود، نجم‌الدین باز زبان باعتراض بازکرده وگفت هیچ وقت با فال ، استعلام باطن حال ، نتوان‌کرد و لسان‌الغیب‌گفتن حافظ بی‌مورد میباشد لکن این اعتراض وی مؤثّر نشد ، سلطان هم

به نیت خود نجم الدین فال گرفت ودرسطر اوّل صفحه که محل فال است بدین شعر تصادف نمود

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب — یارب مباد آنکه گدا معتبر شود

سلطان این شعر را حمل بر کرامت حافظ داشته و وزیر را ملامت نمود نیز گویند شش تن از بانوان شیراز بزیارت حافظ رفته ودرسر قبرش مذاکره نمودند که اگر حافظ زنده بودی باکدامین ایشان زناشوئی نمودی اینك هریکی مزیتّی از قبیل مال و منال وجاه و جلال وکمال ودیگر مزایای احوال برای خود ثابت نمود ، عاقبت بنا شد با استفسار ازخود حافظ قطع مشاجره وجدال نمایند ، روی این مرام بدیوانش فال گرفتند و بدین شعر تصادف نمودند

شهری‌است‌پر کرشمه‌وخوبان‌زشش‌جهت — چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

هنگامی‌که شاه اسمعیل صفوی بشیراز وارد شد ، اکثر بقاع اکابر سلف راکه دوستدار اهل بیت عصمت بوده‌اند ویران ساخت تا بمزار خواجه حافظ رسید، بنظر احراز صفا وعدم صفای نیّت او ودوستدار اهل‌بیت‌عصمت ع بودن یا نبودن وی بدیوانش فال گرفت و بقصیده‌ای تصادف نمودکه مقطع‌آن این است

حافظ رجان محبّ رسول است وآل‌او — حقا بدین ،گوا است خداوند داورم

پس امر ملوکانه به تعمیر مزار خواجه صادرگردید، اینگونه قضایا بسیار و تفصیل‌آنها خارج از وضع‌کتاب است یك فقره از مواردی راکه بخود این نگارنده تصادف نمود ثبت اوراق مینماید چند سال پیش ، موقع تألیف قاموس‌المعارف در یکی از شبهای زمستان ، بنگارش مطلب مهمّی اشتغال داشتم تاآنکه شب از نیمه‌گذشت و درا ثر غلبهٔ خواب اختیار ازدستم رفت بطوری‌که از اتمام‌آن مطلب ناامیدگردیدم، چون درتأخیر اتمام‌آن نیز مظنّهٔ تجدید رنج و تعب میرفت‌که درنشیید مبانی‌آن بکار رفته بود اینك خواستم با مراجعه بکتاب دیگری تغییر حالتی‌کنم و بکار خود ادامه دهم دراثنای این خیال، بدیوان خواجه تصادف نمودم و به نیّت اینکه صحت وفساد عقائد دینی آن‌عارف الهی، بهشتی یا دوزخی، مؤمن ویا غیرمؤمن بودن اورا ازخودش پرسیده باشم بدیوانش

فال‌گرفته و بهمین غزل برخوردم

گر من از سرزنش مدّعیان اندیشم	کار سالوسی و رندی برود از پیشم
زهد رندان نوآموخته‌کاری بد نیست	من‌که بدنام جهانم چه‌صلاح اندیشم
برجبین، نقش‌کن ازخون‌دل‌ما خالی	تا بدانندکه قربان تو کافر کیشم
شعرخونبارمن‌ای‌دوست بریارنخوان	که زمژگان‌سیه برگ‌جان‌زد ریشم
دامن‌از رشحهٔ خون دل ما درهم‌چین	که اثر درتوکند گر نخراشی ریشم
من‌اگررندم وگر شیخ چه‌کارم باکس	حافظ راز خود وعارف وقت خویشم

پس ازآن استفسار، پیش نفس خودم بسیار شرمسار شدم وآن مطلب قاموس‌المعارف را بپایان رساندم

ولادت خواجه بسال هفتصد و بیست ، وفاتش بسال هفتصد و نود ویك یا دو ویا چهار ازهجرت (۷۹۱یا۷۹۲یا۷۹۴ه قمری) درشیراز واقع شد، درمصلّی‌که خارج‌شهر و نزدیك بدروازه است مدفون‌گردید محمد معمّائی ، وزیر سلطان ابوالقاسم بهادر ، قبّه‌ای برسر قبرش بنا نهاد درتاریخ وفاتش بنا برقول اوّل‌گفته‌اند

چراغ اهل معنی خواجه حافظ	کـه شمعی بـود از نـور تجلّی
چـو در خاك مصلّی دفن‌گردیـد	بود تاریخ او **خاك مصلی**=۷۹۱

نیز درتاریخ وفات خواجه حافظ موافق قول دویمی‌گفته‌اند

بسـال **با** وصاد و **دال** ابجـد	ز روز هجرت میمـون احمد
بسوی جنّت اعلـی روان شد	فر ید عهد، شمس‌الدین محمد

اگر دراین‌شعرحرف **با** را تبدیل بر**دال** (بی‌نقطه) دهیم بازهم‌تاریخ وفات‌خواجه موافق قول سومی خواهد شد و اگر مصراع اوّلی این شعر را (بسال دال و صاد و حرف اوّل) بخوانیم خاتمه از بعض نسخه‌ها نقل شده باز ۷۹۱ بوده وقول اوّلی را تأیید مینماید

(ص ۱۴۵لس و۱۱۵ ح۲ مع و۴۴۹ عم و۷۸ ح۳ مع و۱۲۲هب وغیره)

حافظ قشیری عبدالغافر- بهمین عنوان قشیری خواهدآمد

حافظ کاشفی — حسین - بهمین عنوان کاشفی خواهد آمد

حافظ کبیر — احمد بن محمد - بعنوان برقانی نگارش دادیم .

حافظ کبیر — احمد بن محمد بن سلمه - بعنوان طحاوی خواهد آمد

حافظ کبیر — عبدالعظیم - بعنوان منذری خواهد آمد

حافظ کبیر — علی بن حسن - بعنوان ابن عساکر در باب کنی خواهد آمد

حافظ کلبی — هشام - بهمین عنوان کلبی خواهد آمد

حافظ مدینی — محمد - بهمین عنوان مدینی خواهد آمد

حافظ مرجاجی — احمد بن علی - بهمین عنوان مرجاجی خواهد آمد

حافظ مستغفری — جعفر- بعنوان مستغفری خواهد آمد

حافظ مغرب — احمد بن محمد - بعنوان طلمنکی نگارش یافته است

حافظ مقدسی — عبدالله - بعنوان مقدّسی خواهد آمد

حافظ نسائی — احمد - بهمین عنوان نسائی خواهد آمد

حافظی — فقیهی است شاعر ، از افاضل عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق)، که در اشعار خود بحافظی تخلّص میکرد

وکتاب التحفة الطهماسبیة که منظومه‌ایست دویست بیتی فارسی در اصول دین، از او است و بامر آن شاه والاجاه بنظم کرده ودر اواخر آن این بیت است

حافظی این رساله مختصری است — از برای عراقی و عجمی

نام و زمان فوت و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد (ص ۴۵ ج ۳ ذریعه)

حافظی — محمد بن محمد - بعنوان پارسا نگارش دادیم

حافی — بشر بن حارث بن عبدالرحمن - بن عطاء بن هلال بن ماهان بن عبدالله مروزی بغدادی ، مکنّی بابونصر ، معروف

حافی ، از اکابر عرفا و صوفیّه و بزرگان رجال طریقت و ارکان سالکین راه حقیقت که درمیان این طبقه با زهد و ورع و تقوی و دیانت و یقین و معرفت وحسن طریقت و وفورعقل و انواع فضل و اسقاط فضول مشهور ودربارهٔ وی اعتقادی تمام دارند بعضی از ایشان‌گویند از شهر بغداد کسی بیرون نیامده‌که عاقلتر از بشر بوده و یا بیشتر از وی مالك زبان‌خود باشد بشر کثیرالحدیث بود ، لکن بصدد روایت نیامده بلکه مکروهش میداشت و بهمین جهت‌کتابهای خود را دفن نمود، روزی اصحاب حدیث نزد وی حاضر شده‌گفتند شاید این علمها روزی سودی ندهد ، گفت پس زکوة این احادیث را بدهید چنانچه ازدویست درهم پنج درهمش مال زکوة‌است همچنین لازم‌است ازدویست حدیث که شنیدید به‌پنج‌حدیث‌عمل‌کنید، همانا مرادش‌فهمانیدن‌لزوم‌عمل‌بود وا ینکه‌علم‌حدیث وشنیدن‌آن نیز برای عمل است اگرچه‌کمتر هم باشد روزی فضیلت قناعت را از وی پرسیدند، گفت اگردرقناعت هیچ‌سودی نباشد مگر لذّت بی‌نیازی ازمردم، بازهم‌کافی‌است

افادتنی القناعة ای عز ولا عز اعز من القناعة
فخذ منها لنفسك رأس مال وصیر بعدها التقوی بضاعه
تحز حالین تغنی عن بخیل وتسعد فی الجنان بصبر ساعة

دیگر کلمات حکیمانهٔ بشر بسیار و درکتب مربوطه نگارش یافته است پوشیده نماندکه بشر، در بدایت حال شراب‌خوار بود ، بساز و سرود و غنا و طرب و سرنا اشتغال داشت عاقبت دراثر ارشاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام موفق بتوبه‌گردید وسبب توبه موافق آنچه علاّمهٔ حلّی در منهاج‌الکرامة فرمایدآن بودکه‌آن حضرت در هنگام مرور از در خانهٔ بشر، صوت غنا وآلات لهو و لعب شنیدند ، ازکنیزکی‌که در همان حال برای‌انداختن‌خاکروبه از خانهٔ بشر بیرون میآمد استفسار فرمودندکه صاحب این‌خانه آزاد است یا بنده، عرضه داشت‌که‌آزاداست فرمود راست‌گفتی‌که اگر بنده میبود ازمولی ومالك خود می‌ترسید ، اشاره بآن‌بودکه بنده باید از خالق خود درخوف وهراس‌باشد و مرتکب منهیّات وی نگردد چون‌کنیز بخانه برگشته وقضیه را نقل‌نمود بشر پابرهنه بخدمت‌آن حجّت خدا شتافت و ازکثرت حیا و شرمساری با ناله و زاری اعتذار نمود

و موفّق بتوبه و انابه گردید واز اینجا سبب حافی گفتن بوی نیز روشن میشود که بعربی پا برهنه را گویند ، چنانچه موافق تصریح بعضی از اجلّه ، تشیّع بشر نیز از آن قصیه استظهار میگردد موافق بعضی دیگر، سبب لقب حافی آن بوده که روزی در اوقات انقطاع و عزلت ، بند یك لنگهٔ نعلین او گسیخته شد ، از کفش دوزی درخواست نمود که آن را درست نماید ، کفش دوز زبان بملامت گشوده وگفت شما دراویش وعرفا ، پیوسته باعث رنج و زحمت دیگران هستید، بشر این حرف ناملایم را هموار طبع خود نکرده و منافی مقام انقطاعش دید ،آن لنگه را از دست و لنگهٔ دیگر را از پای انداخته و سوگند یاد نمود که درتمامی عمر خود کفش درپای نکند و برهنه پا باشد ، اینچنین کرده و بحافی مشتهر گردید

بعضی از اهل سیر درسبب توبه اش گویند که در اثنای عبور، ورق پاره ای دید که برروی آن بسم الله الرحمن الرحیم مسطور ودر زیر پای متردّدین افتاده بود پس آن را برداشت ، بچند درهمی که داشته عطر غالیه خریده وآن ورق پاره را معطّر کرد و در شکاف دیواری گذاشت پس در خواب این صدا بگوشش آمد **یا بشر طیّبت اسمی فلاطیبن اسمك فی الدنیا والآخرة** ، اینك بعد از بیداری توبه و انابه نمود باری بشر روز چهارشنبه بیستم ربیع الاول ویا دهم محرّم سال دویست و بیست و شش یا هفت از هجرت (۲۲۶ یا ۲۲۷ه قمری) درهفتاد وپنج سالگی در بغداد درگذشت، لکن برغم بعضی درمرو و بعقیدهٔ دیگری در قصبهٔ دلگشا نام ، ازتوابع شوشتر وفات یافته است ودرهمین قصبه قبری است که به بشر منسوب بوده ومزار مردم میباشد بشر سه خواهر داشته مضغه و مخته و زبده نام که هرسه از اهل زهد و ورع و عبادت بوده اند

(ص۹۵ج۱کا و۱۳۲ت و ۱۲۴لس و۱۲۳هب و۶۷ ج۷ تاریخ بغداد و ۱۱۳ ج۲فع)

حافی **محمد** - بعنوان زین الدین محمد حافی خواهدآمد

حاکم **محمد بن عبدالله بن محمد** - بعنوان ابن البیع و درباب کنی خواهد آمد و چنانچه در ترجمهٔ لفظ حافظ مذکور داشتیم حاکم در

اصطلاح اهل حدیث کسی راگویند که بتمامی احادیث و اخبار محیط بوده وهمهٔ آنها را با متن و سند درحفظ داشته باشد (اگر باشد)

حاکم انباری **قاسم بن محمد** - بهمین عنوان انباری نگارش یافته است

حاکم بامر الله **منصور بن نزار** - ششمین خلیفهٔ فاطمی است که در ذیل عنوان فاطمیّون میآید

حاکم نیشابوری **محمد بن عبدالله بن محمد** - بعنوان ابن البیع در باب کنی خواهد آمد

حاکمی **علی بن ابی سعید** - در باب کنی بعنوان ابن یونس خواهد آمد

حالی تخلّص دیگر شاعری است هرابی که بعنوان بنائی نگارش یافته است

حامض **احمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن عباس** - ادیبی است حافظ ، لقبش حامض که در نهایت ملعنت و عداوت با خانوادهٔ عصمت بود اشعار احمقانه بسیارگفته و بهمین وسیله اموال بسیاری باقتضای طبیعت اهل زمان اندوخته بود کتاب **اخلاق الرؤساء** وکتاب **جامع الحماقات و حاوی الرقاعات** وکتاب **المنادمة** از اواست عاقبت گروهی ازشیعه که شتم بی ادبانهٔ اورا نسبت بحضرت امیرالمؤمنین ع از زبان خودش شنیده بودند از پشت بامش انداختند و بحیاتش خاتمه دادند ، رجوع بابوالعبر هم نمایند

(ص ۲۱۷ ف و۱۲۳۹ ح ۱۷ حم)

حامض **سلیمان بن محمد بن احمد** - بغدادی، کنیه‌اش ابوموسی ، در اثر تندی اخلاقش دارای لقب حامض بوده که بعربی بمعنی ترش است نحوی لغوی ، از اکابر علمای نحوکوفه شمار میرفت ،آن علم شریف را ازثعلب نحوی وعلمای بصره فراگرفت هردو نحو بصری وکوفی را جامع ودرشعر وبیان ومعرفت لغت و فنون عربیّه وحید عصر خود بود ، درنزد ثعلب قربی بسزا داشته وبعداز وفاتش خلیفهٔ وی گردید و از تألیفات او است

۱- خلق الانسان ۲- السبق والنضال ۳- غریب الحدیث ۴- مختصرالنحو ۵- النبات ۶- الوحوش شب پنجشنبه بیست وسوم ذی الحجه ازسال ۳۰۵ھ قمری در بغداد درگذشته

و درمقبرهٔ باب‌التین یا باب حرب بخاك رفت

(ص ۳۲۱ت و ۹۱۷ ف ۲۳۱ ح۱کا و ۲۵۳ ح۱۱حم و۶۱۹ ح۹ تاریخ بغداد)

حاوی‌سنندجی **حسینعلی‌خان پسر امان‌الله خان** - والی کردستان ، مراتب فضل و دانش و حسب و نسب و همّت وحشمت را جامع ودرفنون نظم و نثر عربی وپارسی فارغ بود و از او است

دل‌گم‌گشته‌ام چون‌یوسف ومن پیر کنعانم / که با اردامن من رفت بسرار دریده توانم
گر آن‌یوسف بچاهی‌شدفرو از کینهٔ اخوان / مرا این‌یوسف بصدچاه‌اوفتاداز حرص‌وعصیانم
سردید از سرم عزم تماشا را و من‌گفتم / نگر بید ای‌نهان‌بروی زگرد فتنه‌در سامانم
رسستی سخت میترسیدم اما استوارآمد / به تسلیم ودیعت از پسرها عهد و پیمانم
فرار ره بستم زان سحرگه با نیوارش / که‌کی‌جمع‌آید از دشت فلك‌سمل‌پریشانم
همی‌گاه عشا پیدا شدند اخوان افسونگر / برکنا یوسف‌آمد درصماخ از قول اخوانم

تاآخر قصیده‌که دارای سی و پنج بیت است حاوی بسال هزار و دویست وشصت وسه هجرت(۱۲۶۳ه قمری) درجوانی ترك‌حیات نمود (ص ۹۰۸ ح ۲ ر)

حایری **شیخ‌عبدالکریم** - تحت عنوان‌آیةالله نگارش دادیم

حایری **سید نصرالله بن سید حسین** - بعنوان مدرّس خواهدآمد

حایری **سیدولی بن سید نعمت‌الله** - حسینی رضوی حایری ، [illegible] محدّث فاضل صالح ، ازمتأخّرین امامیّه‌که باسم‌حسین [illegible] پدر شیخ‌بهائی ودیگر تلامذهٔ شهیدثانی‌معاصربود تألیفات دینیّهٔ سودمنداو بسیار است

۱- **انوارالسرائر و مصباح‌الزائر** در فضائل ائمه اطهار ع و زیارت است [illegible] مختصراست ۲- **تحفةالملوك‌الذی هوخیرمن‌الذهب‌المسكوك** ۳- **دررالمطالب وغررالمناقب فی‌فضائل علی بن ابیطالب ع** ۴- **کنزالمطالب فی‌فضائل‌علی‌بن‌ابیطالب ع** [illegible] ۹۸۱ [illegible] از تالیف‌آن فراغت یافته‌است ۵- **مجمع‌البحرین فی‌فضائل‌السبطین** ۶- **منهاج‌الحق والیقین فی‌فضائل علی امیرالمؤمنین ع** مخفی نماندکه‌کتاب تحفةالملوك مذکور [illegible] تفکر صنایع الهی وبك خاتمه دربواضع و هشت باب در [illegible]

دکر موت ، حشر و نشر، احوال ملوك سلف، حسن عدل، قبح ظلم و حسن حلم وتواضع مشتمل میباشد ویك نسخهٔ خطّی ازآن بشمارهٔ ۱۸۹۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود است (ملل و ۴۲۹۹ ج ۲ و ۴۷۲ ج ۳ ذریعه وغیره)

حبر الامه **عبدالله بن عباس** - بعنوان ابن عباس درباب کنی خواهدآمد

حبش حاسب **احمد بن عبدالله** - مروزی ، ملقّب بحبش ، از علمای حساب و ریاضی ایّام مأمون و معتصم میباشد ، تاحدود دویست و بیست از هجرت در قید حیات بود کتاب **ابعاد و اجرام** ، **زیج دمشقی**، **زیج شاه** ، **زیج مأمون** ، **زیج ممتحن** وکتاب **عمل باسطرلاب** از تألیفات او است (اطلاعات متفرقه)

حبش **ملاعلی** - بعنوان دانش خواهدآمد

حبی زنی بوداز اهل مدینه که بعشق وشوهردوستی معروف و **اشق من حبی** از امثال دائره میباشد میدانی تحت عنوان همین مثل گوید وقتی که مروان بن حکم والی مدینه بود، پسر حبی که درحدود چهل سال داشت شکایت بنزد مروان بردکه مادرم باجوان ابن ام کلاب نامی شوهر کرده است ، مروان آن زن را احضار و حقیقت مطلب را از وی استفسار نمودآن زن باکمال بیروئی سخنانی به پسر خود گفت که دلالت برشوهردوستی وکثرت شهوت او داشت ازاین رو بااین صفت ضرب المثل شد و اشق من حبی ازامثال دائره گردید زنان مدینه حبی را حوّا می گفتند یعنی اورا بمنزلهٔ امّ البشر میدانستند (تج و مجمع الامثال)

حجاب **حاج میرزا علینقی** - از شعرای یزد و پسر مدرّس یزدی از علما و فضلای عهد فتحعلیشاه قاجار بود ، اشعار نغز بسیاری دارد و از او است

زدوستان دوربگم همیشه دل، تنگ است	فدای همّت آن دشمنی که یك رنگ است
بود وصال تو یك عمر گوئیا آری	دوگام از تو جدائی هزار فرسنگ است

ایضاً

باسبان گفتا بروب این خاك در، گفتم بچشم	گفتمش ریزم کجا ،گفتا بسر، گفتم بچشم

هرشعری ازاین‌غزل دارای‌صنعت‌ایهام‌است و زمان وفاتش بدست نیامد (تاریخ یزد)

حجاب **آقافتحعلی -** شیرازی ، پسر محمدجعفر، ازشعرا وخوش‌نویسان شیراز میباشد ، درخط نستعلیق بسیار مشهور بود ، شعر را هم خوب میگفت و بحجاب تخلّص می‌نمود و از او است

به تیغم از بزنی ، از توکی برم امید | کـه هست‌کشتهٔ تیغ تو زنـدهٔ جاوید

ز عشق زلف سیاه تـو نیز نه پسندم | بخویشتن‌که شوم روزحشر، نامه‌سفید

گمان‌مبرکه حجاب‌از زغصّه خاک‌شود | برد غبـار وی از دامن تو دست امید

حجاب بسال ۱۲۶۹ه ق (غرسط) درشیراز وفات یافت و درحرم شاه چراغ دفن گردید

(ص ۵۴۴ عم)

حجاریون مصطلح علمای تجوید است و رجوع بمدنیان نمایند

حجال سرورن نقّال ، درکتب رجالیّه ، هریك از عبدالله بن محمد اسدی،احمدبن‌سلیمان، حسن‌بن‌علی قمی‌را بدین‌وصف موصوف دارند لکن درصورت نبودن قرینه فقط اوّلی مراد میباشد شرح حال ایشان و تحقیق معنی حجّال را موکول بکتب رجالیّه میداریم

حجال- از حجل بمعنی خلخال اشتقاق یافته ویا از حجله (بمعنی‌اوطاق‌عروس) مشتقّ شده است

حجت دراصطلاح اهل‌حدیث، حافظ سیصد هزارحدیث‌است، حدیثجا درتحت عنوان حافظ نگارش دادیم

حجت **میرزا ابوالقاسم بن سید حسن بن سید محمد مجاهد بن سیدعلی -** صاحب ریاض طباطبائی حایری معروف بحجّت از اکابر علمای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه بسال۱۳۰۹ه قمری (غشط) درکاظمین وفات یافت و جنازه‌اش بحایر حسینی نقل شد درسال ۱۳۰۴ه ق بعضی از علمای تبریز و درسال وفاتش بعضی از علمای هند اجازه داده است (ص ۱۳۹ ج ۱ ذریعة)

حجت

سیدمحمد، سیّد سند، حبر معتمد، مولینا الاجل، سیّد محمد بن سیدعلی بن سید علی نقی بن محمد، حسینی، کوه‌کمری الاصل، تبریزی المنشأ، نجفی التحصیل، قمی الاقامة، از مبرزین طراز اوّل علمای عصر حاضر ما میباشدکه از سادات دیه کوه‌کمر نامی از توابع تبریز، صحت نسب و شرافت حسب درغایت شهرت، معروف به حجّت نسب‌عالیش سیّدمحمدمصری ملقّب به‌حجاری ازاولادعلی‌الاصغر ابن‌الامام السجّاد ع موصول، حاوی فروع و اصول، جامع معقول ومنقول، فقیه



عکس آقای حجت مد ظله -۱

کامل، عالم عامل، عابد زاهد، محدّث ثقة و رجالی، دارای کمالات نفسانیّه و حائز مقامات معنویّه بود درمضمار مسابقت گوی سبقت از اکابر وقت ربود، حاوی‌قدح معلّی ومرجع تقلیدگروها نبوهی ازشیعه واستاد الکل فی‌الکل میباشد خلاصهٔ ادوار زندگانی آن نابغهٔ عصر را موافق آنچه بعداز درخواست این نگارنده مرقوم داشته‌اند زینت بخش اوراق مینماید دربیست و نهم شعبان ۱۳۱۰ه ق (عشی) در تبریز متولدگردید، بعداز تحصیل ادبیّات و مقدمات لازمه دیرگاهی درهمان بلده حاضر حوزهٔ درس فقه و اصول و ریاضیّات و معقول و طبّ قدیم و جدید و مقداری وافی از علوم جدیدهٔ متنوعهٔ اکابر علما و دانشمندان وفضلا بود وقسمت عمدهٔ تحصیلات فقهی و اصولی وی درخدمت والد معظّم خود میباشد، بعد از تکمیل مقدّمات و متون متداوله بنجف اشرف مهاجرت فرمود و درحوزهٔ درس آقای سیّد محمدکاظم یزدی تفقّه نمود، رجال و حدیث را از سیّد ابوتراب خوانساری اخذکرد، فقه و اصول و حدیث و رجال را ازآقای شریعت

اصفهانی ، میرزا حسین نایینی ، سید محمد فیروزآبادی ، شیخ ضیاءالدین عراقی (که شرح حال هریکی درموقع مناسب خود از این کتاب نگارش یافته) ودیگر اکابر وقت تکمیل نمود تاآنکه در نجف مریض و حسب‌الاحضار والد معظّم خود عازم تبریز شد و بعداز وفات‌آقای سید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی باز بنجف مراجعت و سالها حاضرحوزهٔ درس‌اساتید معظّم بوده و درخلال این‌احوال بتدریس وتصنیف‌اشتغال ورزید تاآنکه از حضور حوزهٔ اکابر مستغنی و درمسجد شیخ مرتضی انصاری و مقبرهٔ میرزا محمدحسن شیرازی باکمال استقلال مشغول تدریس ومرجع‌استفادهٔ وافر ازافاضل‌اکابر گردید ، اخیراً به یرقان و ورم‌کبد مبتلا شد ، در نجف وکاظمین و بغداد بلوازم معالجه قیام نمود تاآنکه تخفیف‌کلی حاصل و باز بایران مهاجرت فرمود و درسال ۱۳۴۹ ﻫ ق در قم اقامت‌گزید و بتدریس فقه و اصول استدلالی خارجی پرداخت تاآنکه‌آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری‌که رئیس ملّت وقت بودند در۱۳۵۵ﻫ ق وفات وحسب‌التّعیین آن عالم ربّانی، صاحب ترجمه ، درانجام تمامی امور مذهبی و اقامهٔ حوزهٔ علمیّهٔ قم اهتمام تمام مبذول میدارند

مشایخ روایت آقای شیخ عبدالله مامقانی ، شریعت اصفهانی ، سید حسن صدر ، سیدابوتراب‌خوانساری،شیخ‌محمدباقر بیرجندی ووالدمعظّم‌خود **مشایخ‌اجتهاد و روایت** شریعت اصفهانی ، حاج میرزا حسین نایینی ، سید محمد فیروزآبادی،آقا ضیاء عراقی وغیر ایشان از دیگر اکابر وقت‌که بسط اسامیشان بطول انجامد وشرح حال هر یك از ایشان در موقع مناسب از این‌کتاب نگارش یافته است مصنّفات

۱- **الاستصحاب** ۲- **البیع** ۳- **تنقیح المطالب المبهمة فی‌عمل الصور المجسمة**
۴- **جامع‌الاحادیث والاصول**که تمامی‌احادیث شیعه‌راکه دراین زمان دسترس و رقدمحتمد تواند بود جامع و بیان معانی و مقاصد و جمع مابین متناقضات‌آنها را مشتمل ومطالب مهمّهٔ رجالیه وبیان حال اسانید اخبار را بطرزی بس عجیب محتوی وتمامی طبقات‌اهل علم را رهین منّت خود فرموده است ۵- **حاشیةالکفایة** ۶- **الصلوة** ۷- **لوامع الانوار**

العروية فی‌مرسلات الاثار السویة ۸- مستدرك المستدرك فی‌استدراك مافات عن صاحب المستدرك ۹- الوقف‌که استدلالی و پرارحواهر و ‌لی است وعیر ایمهاکه در موصوعات متنوعه دسیار وحواشی وتعلیقاتی برکتب‌حدیث و رحال دارد عمّ امحد صاحب‌ترحمة آقای سیّدحسین ترك بعنوان‌کوه‌کمری حواهدآمد

اما والد معظّم ایشان‌آقای‌سید علی نیر ار اکابر علمای تبریز و ار تلامدهٔ حاح میرزا حبیب‌الله رشتی و فاصل ایروانی و فاصل شرابیانی میباشد، پس‌ار آنکه تحصیلات‌لازمه را در نجف اشرف بپایان رسانده و عازم ایران میبود موردتجلیل فاصل شرابیانی‌شدچنانچه باجمعی‌ار طلاّب و اکابرعلما ار نجف‌تاکوفه مشایعتش کردند و درکوفه با جمعی زیاد در نمار اقتدایش نمودند و این رو به نحر حاح میرزارضا امام‌حمعهٔ‌تبریز دربارهٔ کسی معمول نبوده است



عکس آقای سید علی‌کوه‌کمری -۲

نامبرده بعد ار ورود تبریز مشغول انجام همه‌گونه وطائف لازمهٔ دینیّه شد تا در ۲۹ محرم ۱۳۶۰ه قمری (عشس) عازم دارالحلود و حنازه‌اش به قم نقل ودرمعبر ما بین دو صحن شریف حضرت معصومه سلام‌الله علیها مدفون‌گردید طاب رمسه

حجب **ناصرحسرو** - علوی بهمین عنوان حواهدآمد

حجه‌الاسلام **حاج ملااسدالله** - محتهد بروحردی، مشهور بحجة‌الاسلام، فرزند حاج عبدالله، ار اکابر علمای امامیّه میباشد در اواحر عمر حود ادعای اعلمیّت نمود، باب‌علم را مفتوح میداشت، درفقاهت مشربی مکاشفانه داشت،

درهنگام استدلال و احتجاج دریائی بوده مواج ،آواره وصیت فقاهت او مشهورهر دیار شد، درعهد وی بروجرد مرکز تحصیل علوم شرعیه و مجمع افاضل ایران گردید، شیخ مرتضی انصاری چندی درایام تکمیل درحوزهٔ وی حاضر ودر اوقات ریاست خود اقوال اورا نقل میکرده است عبادت و تقوی و ریاضات شاقه‌اش مشهور ، توقیع رفیعی از ناحیهٔ مقدسه بنام وی صادر ، گروهی صدور خوارق عادات دربارهٔ وی معتقد بودند .
سه نفر از اولادش فخرالدین محمد و جمال‌الدین محمد و نورالدین محمدکه از بطن دختر میرزای قمی (صاحب‌قوانین) بوده‌اند مجتهد مسلم شمار میرفت وخودش اجازه‌ای مبسوط برای ایشان نوشته و اجتهاد ایشان را تصدیق کرده است تألیف او منحصر به تعلیقهٔ قواعدالاحکام میباشد ونیز وعلاوه شرافت‌علمی، دارای ثروت واموال ومستغلات بسیاری‌هم بوده‌و سال۱۲۷۱ یااواخر ۱۲۷۰ هق‌در بروجرد وفات یافت‌ودر آنجا مدفون گردید
(ص ۱۴۹ ج ۱۲ اعیان وص ۱۴۰ مآثر وآثار)

حجة‌الاسلام

حاج‌سید اسدالله بن‌حاجی‌سیدمحمدباقر، حجة‌الاسلام ذیل‌الترجمة عالم‌عابد زاهد متقی فقیه جلیل، از اکابر تلامذهٔ صاحب‌جواهر و صاحب ضوابط و شیخ مرتضی انصاری میباشد جلالت و فقاهت و اجتهاد وی مسلم بود ، دراغلب مکارم اخلاق و محامد اوصاف بوالد ماجدش ترجیح میدادهاند،آب فرات را با هزینهٔ‌گزافی ازمسافت سه‌فرسخ و نیم‌نجف‌اشرف‌آورده ودرسال ۱۲۹۰ یا ۱۲۹۲ ه ق (عرض یا عرصب) در دیه‌کرند از توابع‌کرمانشاه وفات یافت و جنازه‌اش بنجف نقل شد ودرمقابل مقبرهٔ‌شیخ‌انصاری مدفون‌گردید میرزامحمدهمدانی درتاریخ‌وفاتش‌گفته‌است

و یوم جاء نعیه انشد   صحت فاضحی تاریخه صرخت

که لفظ صرخت بحساب ابجدی معادل عدد ۱۲۹۰ میباشد

خود والد معظم او نیز بسیارش دوست میداشت ومردم را بمتابعت وی ترغیب میکرد و درحدت نظر بمحقق‌المحققین‌ترجیحش میداد (ص۷۸ ج۱ عه و۹۸قص و۱۲۹ مآثر)

حجة‌الاسلام

محمد بن محمد بن محمد ـ بعنوان غزالی خواهدآمد

حجة‌الاسلام

سید محمدباقر بن‌محمدتقی، موسوی‌النسب، شفتی ، رشتی‌الاصل، اصفهانی‌الموطن والمدفن ، از اعاظم علمای‌اواخر امامیه میباشد

که فقیه اصولی ادیب نحوی رجالی ریاضی بود، درفقه و اصول و رجال ودرایت وهیئت وعلوم‌ادبیّه وفنون عربیّه ازمشاهیر زمان و در مراحل اخلاقیّه وحید روزگار شمار میرفت در عبادت و مباحات و سخاوت و عطایا و اقامهٔ حدود واوراد ونوافل‌او نوادر بسیاری منقول‌است، فوائدی‌که اروی سادات و فقرا و طلاّب علوم دینیّه عاید می‌گردید خارج ازحدّاحصامیباشد در مراتب علمیّه از شاگردان آقای بهبانی ، بحرالعلوم سید مهدی ، صاحب ریاض ، کاشف‌العطاء شیخ جعفر ، ملامهدی نراقی ، میرزای



عکس حاج‌سیدمحمدباقر حجة‌الاسلام -۳

قمی و دیگر اکابر وقت بوده و شرح جلالت وی خارج از قوهٔ تقریر و تحریر است و تألیفات بسیاری دارد

۱- آداب صلوة‌اللیل و فضلها ۲- الاجازات ۳- الاستعمال فی‌شرح مبحث‌القبلة من‌التحفة ۴- اصحاب‌الاجماع ۵- اصحاب‌العدة للکلینی ۶- تحفة‌الابرار فارسی در احکام شرعیه **۷- تمییز مشترکات‌الرجال ۸- رساله‌های بسیاری** درتحقیق‌حال هریك از رجال حدیث امامی ، مثل ابان بن عثمان ، ابراهیم بن هاشم قمی ، ابوبصیر، احمد بن محمد بن خالد برقی ، احمد بن محمد بن عیسی ، اسحق بن عمّار ، اسمعیل بن بزیع ، حماد بن‌عیسی، سهل بن زیاد ، عمر بن یزید ، محمد بن‌خالد برقی ، وغیر ایشان‌که نزدیك به سی رساله‌بوده وهمهٔ آنها حاکی از احاطهٔ‌کامل علمی وی میباشند **۹- الزهرة‌البارقة فی‌احوال‌المجاز والحقیقة ۱۰- السئوال‌والجواب ۱۱- قضاوشهادات‌استدلالی ۱۲- مطالع الانوار** در فقه‌که شرح شرایع محقّق و پنج مجلّد اوّلی خطّی‌آن بشماره‌های ۲۲۷۴- ۲۲۷۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود است **۱۳- وجوب‌اقامهٔ‌حدود**

درزمان غیبت برفقها ومجتهدین خودش نیز عامل باجرای حدود وسیاسات شرعیّه بود، گاهی شخصاً نیز مباشر اجرای حدّ شرعی میشده است کسانیکه بحکم شرع مقدّس اسلامی در دست خود او ویا بحکم او کشته شده اند هشتاد یا نود یا صد و بیست تن میباشند، وی سال ۱۲۶۰ه ق (عرس) درهشتاد و پنج سالگی با مرض استسقا دراصفهان وفات یافت، درمسجدی که خودش درکوی بیدآباد اصفهان بنا نهاده و بمسجد سید مشهور است دفن گردید بقعه و ضریحی دارد و بروجردی درتحفه گوید

سیدنا السید محمد باقر　　کهف الانام و له مفاخر
مفتخر الناس بلا التباس　　مفصه عباب کهف الناس

جملهٔ عیاب کهف الناس = ۱۲۶۰

(ص ۱۲۴ ت و ۱۲۳ هب و ۱۰۸ قس و۲۲۹ ج ۱ ذریعة)

حجة الاسلام

میرزا محمدتقی بن ملامحمد - مامقانی الاصل ، تبریزی المولد والمسکن ، متخلّص به نیّر و مشهور بحجةالاسلام ، از علما و دانشمندان اوائل قرن حاضر چهاردهم آذربایجان میباشدکه علاوه برمراتب علمیّه، قریحهٔ شعر نیّرش هم بسیار صاف و اشعارش دارای الفاظ فصیحه و معانی دقیقه بود ، بترجمهٔ اجمالی حال اورا موافق آنچه در دیباچهٔ چاپ دویم کتاب آتشکدهٔ خود نگارش یافته ثبت اوراق مینماید سال ۱۲۴۷ه قمری (عرمز) درتبریز متولد شد ، در بیست و دو سالگی برای تکمیل تحصیلات خود بنجف اشرف رفت ، بس از استفاضه از محاضر استادان و مشایخ آن سامان به تبریز برگشت، سطر حقیقت درآسمان علم و ادب و عرفان آفتابی بوده که صدها ستارگان درخشان از انوار علمیّه اش کسب نور و روشنائی



عکس میرزامحمدتقی حجةالاسلام - ۴

کرده‌اند، آری ریك چراغ توان صد چراغ روشن کرد شهامت نفس و مناعت طبع او باندازه‌ای بوده که حر حانهٔ مسکوبی چیری نداشته وآن را هم بعد از فوت او بوامش دادند، باوجود این همیشه در شکنجه و فشار مردمان حسود و بدحواه بوده و در این معنی گوید

دستی‌بحوان دهر بیالوده چون مگس	شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای‌هوش، دیگرآهن‌سردم سرمکوب	ای‌فکر، دیگرازرگ‌اندیشه‌حون‌مبار
ای چشمهٔ مداد من از غصّه قیر شو	ای حامهٔ برار من، از غم چوبی برار

تألیفات او

۱- آتشکده دمرائی ۲- العیه در طرائف **۳- تفسیر آیهٔ وما حلقت الحن والانس ۴- در حوشاب** که مثنوی است سخلص عمدا **۵- دیوان عربیات ۶- صحیفة الاسرار ۷- علم الساعة ۸- لالی منظومه ۹- لمح البصر ۱۰- مفاتیح الغیب ۱۱- نصرة الحق**

و از این حمله فقرهٔ دویمی و هفتمی و نهمی و یازدهمی هنور نطبع نرسیده و هفت‌فقرهٔ دیگری درسریر چاپ شده‌است صاحب ترحمه دوازدهم رمضان ۱۳۱۲ه (عشیب) وفات یافت و در وادی‌السلام نحف مابین مقام مهدی و دیوار شهر نحف مدفون شد

(ص ۵ ح ۱ دریعه و دیباحهٔ آتشکده)

حجه‌الافاضل **علی بن محمد** - بعنوان عمرانی علی بن‌محمد مذکور حواهدشد

حجه‌الدین **محمد** - ابوجعفر، (یا ابوعبدالله) محمد بن ابی‌محمد بن ظفر، صقلی مکّی، موصوف بحجة‌الدین و معروف بابن‌ظفر، نحوی لغوی، از فضلای ادبا میباشدکه در شهر صقلیه متولد شد، درمکّه نشو و نماکرده و مسافرتها نمود و تألیفات او بدین شرح است

۱- الاسساط المعنوی ۲- الاشتراك اللغوی ۳- ابناء نجباء الابناء ۴- حاشیهٔ درة‌الغواص حریری ۵- حیرالبشر بحیرالبشر ۶- سلوان‌المطاع فی‌عدوان‌الاتباع ۷- شرح صغیر مقامات حریری ۸- شرح‌کبیر مقامات حریری ۹- الینبوع در تفسیر قرآن محمد

و درسال ۵۶۵ه (ثسه) در شصت و هشت سالگی در شهر حماة درگذشت

(ص ۱ ۱ ح ۲ کا و ۴۸ ح ۱۹ حم و ۱۴۹ مط)

حداد **احمدبن‌محمد**- مکنّی بابوالعباس بعنوان حمال‌الدین نگارش دادیم

حداد — علی بن محمد بن جعفر- مصطلح علمای رجال ورجوع بدان علم شود.

حداد — عمر بن سلمه، بعنوان ابو حفص درباب کنی خواهد آمد

حدادی — عبدالله بن علوی بن محمد - (یا احمد) حسینی شافعی یمنی تریمی، از اکابر وقت خود میباشد که بحدّادی معروف ،گاهی به باعلوی موصوف ، باآنکه ازکودکی نابینا و مکفوف بوده حافظهٔ عجیب وحیرت انگیزی داشته است و تألیفات بسیاری دارد

۱- اتحاف السائل بأجوبة المسائل ۲- الدر المنظوم لذوی العقول والفهوم ۳- الدعوة التامة والتذكرة العامة ۴- مذاكرات الاخوان ۵- المعاونة والمظاهره (الموازرة خ ل) للراغبين فى طريق الاخرة ۶- النصائح الدينية والوصايا الايمانية که همهٔ اینها غیر از کتاب اوّلی در قاهره چاپ شده است و شب سه‌شنبه هفتم ذی‌القعدهٔ سال ۱۱۳۲ھ قمری (عقلب) در هشتاد و هشت سالگی درگذشت
(ص ۱۸۹ مط و ۹۱ ج ۳ سلك الدرر)

حدقی — گاهی عمرو بن بحر را گویند که بعنوان جاحظ نگارش دادیم

حذاء[1]

حذاء — حسن بن علی - بعنوان ابن ابی‌عقیل درباب کنی خواهد آمد

حذاء — زیاد بن عیسی- بعنوان ابوعبیده درباب کنی خواهد آمد

حر عاملی — احمد بن حسن بن علی - عاملی مشغری ، از اکابر علمای امامیّه عهد صفویّه میباشد که او نیز مانند برادرش محمد بن حسن مذکور در ذیل ، به حرّ موصوف و فاضل صالح و عارف بتواریخ و سیر بود ، بعد از وفات برادر مذکورش، شیخ الاسلام مشهد مقدّس رضوی گردید، درسال ۱۱۱۵ھ (عقیه) بامر شاه سلطان حسین صفوی باصفهان رفته وتا سال ۱۱۲۰ھ درقید حیات بود واز تألیفات او است

۱- حذاء - با فتح وتشدید ، بعربی کفش گر را گویند وبعضی از موصوفین بهمین وصف را که مصطلح اهل علم و علمای رجال است بذکر میدهد

۱- تاریخ صغیر ۲- تاریخ کبیر ۳- تفسیر القرآن ۴- جواهر الکلام فی الخصال المحمودة من الانام ۵- حاشیهٔ مختصر نافع (ملل وص ۲۵۹ ج ۴ ذریعة)

حر عاملی

محمد بن حسن بن علی بن حسین، (یا محمد بن حسین) عاملی مشغری، عالمی است فاضل جامع کامل فقیه جلیل محدّث نبیل، از اکابر علمای دینیّه که شیخ المحدّثین بوده و بشیخ حرّ عاملی معروف میباشد شب جمعه هشتم رجب هزار و سی و سه از هجرت (علج) درقریهٔ مشغره نامی از دیهات جبل عامل متولد شد، در نزد والد و عمّ خود شیخ محمد وجدّ مادری خود شیخ عبدالسلام بن محمد

وانا اسأل من كرمه العميم الدعاء لي في مظان الاجابات
ومواقع الاصابات اكثر الله تعالى امثاله وادام فضله
وكماله وزاد عزه واقباله واصلح شانه وصانه عما شانه
وزاده مما زانه وثقل بالباقيات الصالحات ميزانه
وكتب بيده العبد محمد بن الحسن بن علي بن محمد
الحر العاملي في اول جمادي الثاني ١٠٨٥
من الهجرة النبوية على مشرفها واله الصلوة والسلام
في المشهد المقدس الرضوي على مشرفه
الصلوة والسلام والحمد لله
وحده وصلى الله
على محمد
واله

نمونه خط شیخ حر عاملی متوفی سال ۱۱۰۴ هـ ق وآن، صفحهٔ آخر از اجازه‌ایست که بقلم خودش برای علامه محمدباقر مجلسی صاحب بحارالانوار درجلد دوم اجازات بحار که نسخهٔ اصل است مرقوم داشته و در کتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است

و دایی پدرش شیخ علی بن محمود ودیگر اکابر عصر تلمّذ نمود، درقریهٔ جبع نیز نزد عمّ خود و شیخ حسین ظهیر و شیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن بن زین‌الدین شهید ثانی درس خواند، چهل سال در بلاد خود توقف داشته و درآن مدت دومرتبه سفر حج نمود، اخیراً بزیارت ائمهٔ عراق و حضرت رضا علیهم‌السلام مشرّف و در ارض اقدس رضوی مقیم شده بمنصب شیخ‌الاسلامی و قاضی‌القضاتی رسید، دومرتبه نیز درآنجا سفر حج نمود، درآن ایّام باصفهان رفته و مورد احترامات بی‌نهایت ملا محمدباقر مجلسی وشاه سلیمان صفوی شد آن شاه علم‌پرست و عالم‌دوست بحسب تکلیف مجلسی بااحترام تمام بدیدارش رفته و شیخ حرّ نیز بازدیدش نمود شیخ حرّ از سیّد میرزای جزائری و شیخ علی سبط و مجلسی ملامحمدباقر روایت‌کرده و مجلسی نیز از وی روایت نموده و ازمشایخ اجازه و روایت همدیگر هستند

صاحب‌ترجمه تألیفات دینی بسیاری‌داردکه بعضی‌ازآنهارا ثبت اوراق مینماید

۱- اثبات‌الهداة بالنصوص والمعجزات ۲- الاثنی‌عشریة‌فی‌ردالصوفیة ۳- الاجازات ۴- احوال‌الصحابة ۵- الاربعون حدیثا ۶- ارجوزة فی‌الارث ۷- ارجوزة فی‌الزکوة ۸- ارجوزة فی‌الهندسة ۹- امل‌الامل فی‌علماء جبل عامل‌که بسال ۱۳۰۲ﻫ ق درطهران‌چاپ سنگی شده ۱۰- الایقاظ من‌الهجعة بالبرهان علی‌الرجعة ۱۱- بدایة الهدایة فی‌الواجبات والمحرمات‌المنصوصة‌که تلخیص هدایه‌الامهٔ‌او است واین‌کتاب‌هدایه نیزمنتخب کتاب‌وسائل‌الشیعه وی میباشد ۱۲- تحریر وسائل‌الشیعة وتحبیرمسائل‌الشریعة‌که شرح‌مکمل بر کتاب وسائل‌الشیعهٔ خود او است ۱۳- تذکرة‌المتبحرین فی‌علماء المتأخرین‌که جلدثانی‌کتاب‌امل‌الامل وشرح حال علمای غیرجبل عامل‌که با شیخ طوسی معاصر ویا بعد از زمان او بوده‌اند میباشد و درسال۱۳۰۲ﻫ قمری‌درتهران‌چاپ‌سنگی‌وهردوجلددرآخرمنتهی‌المقال‌ابوعلی‌دمسر است ۱۴- التنبیه فی‌التنزیه‌یعنی تنزیه معصوم ازسهو ونسیان ۱۵- تواترالقرآن ۱۶- الجواهر السنیة فی‌الاحادیث القدسیة‌که چاپ شده است ۱۷- دیوان‌الشعر‌که نزدیك بیست‌هزار بیت است ۱۸- صحیفهٔ ثانیهٔ سجادیه ۱۹- الفصول المهمة فی‌اصول الائمة ۲۰- الفوائد الطوسیة ۲۱- کشف‌التعمیة فی‌حکم‌التسمیة ۲۲- وسائل‌الشیعة‌که درهیجده سال تألیف ودومرتبه در ایران چاپ و اشهر و انفع تمامی تألیفات‌او میباشدکه درتمامی‌اقطارعالم مشهور ومرجع استفادهٔ علما و فقها وحاوی جمیع اخبارکتب‌اربعه وبسیاری از دیگرکتب احادیث‌شیعه

بوده و سطر حقیقت با این تألیف منیف‌خود عموم اهل علم را رهین منّت‌خودگردانیده است پوشیده نماندکه شیخ حرّ دارای قریحهٔ شعری سرشار هم بوده و سیدعلی خان مدنی شیرازی از معاصرین او ، درکتاب سلافةالعصر خود این‌اشعار را بدو نسبت داده

فضل الفتی بالفضل والاحسان	والجود خیرالوصف للانسان
اولیس ابراهیم لما اصبحت	امواله وقفاً علی‌الضیفان
حتی اذا افنی اللهی اخذابنه	فسخی به للذبح والقربان
ثم ابتغی النمرود احراقاً له	فسخی بمهجته علی النیران
بالمال جاد و بابنه و بنفسه	و بقلبه للواحد الدیان
اضحی خلیل الله جل جلاله	ناهیك فضلا خلة الرحمن
صح‌الحدیث به فیالك رتبة	تعلو باخمصها علی التیجان

گویندکه این حدیث را ابوالحسن مسعودی درکتاب اخبارالزّمان روایت کرده است‌که خدایتعالی برحضرت خلیل وحی‌کردکه چون مالت را برمهمان، پسرت را برای قربان راه جانان، بدنت را برآتش سوزان و قلبت را بخداوند رحمن تسلیم‌کردی اینك‌خلعت خلّت را برقامتت راست‌کردیم و با مقام خلیل‌اللّهیت مفتخر داشتیم وفات شیخ حرّ، در بیست و یکم رمضان سال ۱۱۰۴ﻫ قمری (عقد) در مشهد مقدّس رضوی واقع و درصحن شریف‌آن حضرت بنزدیکی مدرسهٔ میرزا جعفر مدفون‌گردید قدس سرّه

(ص ۶۴۴ ت و۳۶۷ ﻫ و ۱۲۹ ج۱ و۳۹۳ ج ۳ دریعه)

حرامی گاهی‌قاسم‌بن‌علی‌راگویندکه بعنوان‌حریری نگارش‌خواهدیافت

حرّان[1]

حرانی ابراهیم‌بن‌سنان بن‌ثابت‌بن قرة بن‌مروان‌بن ثابت- حرانی‌الاصل ، بغدادی‌المولد ، صابئی‌المذهب ، مکنّی بابواسحق ، ازفضلای

۱- حران - با فتح وتشدید ، بنوشتهٔ مراصد، دیهی‌است درحلب ویکی دیگر درغوطهٔ دمشق ودو دیگری دربحرین‌که بقیدکبری وصغری از همدیگر امتیاز یابند ، نیز ملخص‌کلمات مراصد و قاموس‌الاعلام آنکه حران شهری هم بوده قدیمتر که کرسی بلاد مصر بود ، در ساحل نهر جلاب نامی در دومنزلی رقه وبفاصلهٔ سی وپنج کیلومتر ازشهر اورفه از بلاد جزیره اولین شهری‌است که بعدازطوفان بنا شد بعدها خراب گردید و بشکل دیهی افتاد نخستین‌هجرت*

اطبّای نامی ودقیق‌النظر میباشدکه درتمامی صناعات علمی وعملی طبّ ، خبیر بلکه در هرسه قسمت الهی و ریاضی و طبیعی از فنون حکمت نیز بصیر، در حسن‌خط و کتابت و جودت تصنیف ، بی‌نظیر و بالخصوص درهندسه مسلّم برنا وپیر بود درسال۳۳۳ه ق (شلج)که نوبت خلافت به مستکفی بالله بیست و دویمین خلیفهٔ عباسی رسید از طرف خلیفه برای امتحان مراتب علمی وعملی اطبّای وقت نامزدگردید ، اوهم درمقام‌امتحان یکی از ایشان را سزاوار این‌عمل شریف ندید، لکن محض افشا نکردن اسرار وهتاك نکردن استار مردمان‌که خارج از وظیفهٔ اهل علم و حکما است در دربار خلافت باین عذر متمسك‌گردیدکه طبیب‌حاذق درصورت‌خطا درمعالجات خود ضامن وعهده‌دار است تا چه رسد بغیر حاذق و شکی نیست‌که تصدیق طبیب نیز در مورد خطا مورد ضمانت میباشد پس عذر وی پذیرفته‌گردید ومعلوم شدکه اکثرآن جماعت از هردو قسمت علمی و عملی طب بی‌بهره بوده وبجز تحصیل‌ثروت وجمع مال هدفی ندارند اینک‌عمل‌امتحان ایشان بعهدهٔ ابوسعید یمامی موکول‌گردید این‌دانشمند یگانه روزگار خودرا بتدریس و تألیف می‌گذرانید تا درنیمهٔ محرم ۳۳۵ (شله) یا ۳۳۶ (شلو) یا ۳۳۸ (شلح) ه ق بدرود جهان‌گفته واز تألیفات او است

۱- تعریف طب و فوائد آن ۲- چهل و یك مسئلهٔ هندسه از مشکلات آن فن ۳- حفظ‌الصحة دراوقات مرض عمومی ۴- زبدةالحکم ۵- المقالات والرسائل ۶- تحفة الحکمة ۷- هندسهٔ سیزده مقاله وغیر اینها

(ص ۴۲ حع و۶۸۹ ح ۲ مه وغیره)

*حضرت‌ابراهیم ع از ارض‌بابل بدانجا بودکه ازآنجا بکنعان رفت ودرنواریخ روم بهقاران معروف و مرکز صابئی مذهبها بود ، معابد بسیاری درآنجا داشته و علما و حکمای بسیاری از آن شهر دارند این شهر در زمان عمر مفتوح اسلامیان گردید ودر اوائل دورهٔ اسلام علمای بسیاری ازآنجا ظهور یافت وترجمهٔ اکثرکتب طب وحکمت ازیونانی بعربی بر افراد بسمندان آنجا میباشد باهم بعضی از ایشان راکه به نسبت این شهر (حرانی) مشهور و درکتب علمیه مذکور و درالسنه دایر است ثبت اوراق نموده و تذکر میدهیم نویسنده نماندگانی در عدم نسبت بدانجا بونی نیز برخلاف قیاس و قاعده افزوده و حرنانی گویند چنانچه در مقام نسبت به مانی که مقتضای قاعده مانوی گفتن است منانی اطلاق میکنند و بعضی از منسوبین این شهر بهمین نسبت غیرقیاسی معروف میباشد ودر ذیل بهمین عنوان اشاره خواهد شد

(ص ۱۳۱ صد و ۱۹۳۶ ح ۳ س)

حرانی **ابراهیم بن هلال بن ابراهیم** - بعنوان صابی خواهد آمد

حرانی **احمد بن عبدالحلیم** - درباب کنی بعنوان ابن تیمیّه خواهد آمد

حرانی **ثابت بن قرة بن مروان بن ثابت** - مکنّی بابوالحسن ، از اکابر اهل نجوم وهندسه وفلسفه میباشد که گاهی بحاسب و رمانی بحکیم حرّانی موصوف بود و تألیفاتی دارد

۱- ابطال حرکة فلك البروج ۲- استخراج مسائل الهندسة ۳- الاعداد ۴- حساب الاهلة ۵- الرسائل و درسال ۲۸۸ھ قمری (روح) درگذشت

(ص ۳۸۰ ت و ۱۴۹ تذکرة النوادر)

حرانی **سنان پسر ثابت** - بن قرهٔ مذکور فوق، مکنّی بابوسعید، ازدانایان علم هیئت و اطبّای ماهر وطبیب مخصوص مقتدر عباسی ومحلّ اعتماد وی بود ، نزد امرا و وزرای وقت قربی بسزا داشت ، رئیس الاطبّای زمان خود محسوب میشد ازطرف دربارخلافت بامتحان وآزمایش ایشان که (غیراز اطبّای دربار وغیراز اطبای مستغنی از امتحان) معادل هشتصد و شصت و اند تن بوده‌اند بامردگردید و ازترس قاهر عباسی دین مقدّس اسلامی را قبول کرد واز تألیفات او است

۱- اصلاح کتاب اقلیدس در اصول هندسه ۲- تاریخ ملوك سریانی ۳- رسالة فی الاستواء ۴- رسالة فی شرح مذهب الصابئین ۵- رسالة فی الفرق مابین الشاعر والمترسل ۶- رسالة فی النجوم صاحب ترجمه اوّل ذی الحجه یا ذی القعده سال ۳۳۱ھ قمری (شلا) در بغداد درگذشت (ص ۲۶۲ ج ۱۱ حم و ۱۲ جع و ۴۲۱ ف)

حرانی **عبدالسلام بن عبدالله** - بعنوان شیخ الاسلام خواهد آمد

حرانی **محمد بن ابی القاسم** - بعنوان مسیحی مذکور خواهد شد

حربی **ابراهیم بن اسحق بن ابراهیم بن بشر** - مکنّی بابواسحق، معروف به عالم بغداد ومحدّث بغداد ، ازاکابر فقها ومحدّثین اهل سنّت و جماعت میباشد که در علم و ورع و زهد و تقوی ، با استاد فقهی او ، احمد بن حنبل قیاسش کنند علاوه برفقه و حدیث درنحو و لغت و فنون ادبیّه نیز دستی توانا داشته

وار نوادر عصر خود بود ، ادبیات را از ابوالعباس ثعلب فراگرفته واز تألیفات او است
۱- سجودالقرآن ۲- غریب‌الحدیث ۳- مسند ابی‌بکر ۴- مسند خالد بن ولید
۵- مسند زبیر ۶- مسند سعد بن ابی‌وقاص ۷- مسند طلحة ۸- مسند عبدالرحمن بن‌عوف
۹- مسند عثمان ۱۰- مسند علی ۱۱- مسند عمر - وفاتش درهفتم ذی‌الحجه‌سال۲۸۵ه ق
(رفه) درهشتاد و هفت سالگی واقع شد و دایی‌های وی از نصاری بوده‌اند وشرح حال
دخترش نیز بعنوان **ام‌عیسی** درباب‌کنی خواهدآمد

حربی منسوب‌است بحربیّه وآن محلّه‌ایست درخارج شهر بغدادکه‌آن‌را حرب بن عبدالله ، از سرلشکران ابوجعفر منصور بنا نهاده ودرمحاذات باب‌الحرب بغداد،که هم از بناهای حرب بن عبدالله است واقع میباشد

(ص ۴۴۷ ج۱ مه و ۵۶۶ ج۱ س و ۱۱۲ ج ۱ حم و ۲۶ ج۲ طبقات)

حربی **محمد بن احمد** - بعنوان ابیوردی نگارش یافته است

حرفوشی[1]

حرفوشی **محمدبن علی‌بن احمد** - حرفوشی حویری عاملی کرکی شامی ، عالم فاضل‌ادیب منشی حافظ ، شاعر ماهر ، محقّق مدقّق، شیخ

۱- **حرفوشی** - بفرمودهٔ فاضل محدث معاصر حاج شیخ عباس قمی طاب رمسه وبعضی دیگر از اجله، منسوب بآل حرفوش است‌که امرای بعلبك‌بوده ودرآن شهر وکرك‌نوح سکونت داشتند ، تماماً شیعهٔ دوازده امامی بودند ، در بعلبك وغیره تأسیس مساجدکرده وعلما و اشراف را اکرام مینمودند، اصل ایشان ازعراق از قبیلهٔ خزاعه وبجد عالی‌شان حرفوش خزاعی‌منسوب میباشند ، پس نخست بغوطهٔ دمشق رفته سپس دربعلبك وکرك نوح اقامت‌گزیدند وممیزهٔ ایشان نیز دربعلبك در زیر قبه‌ای عالی تا این‌اوقات باقی‌بود مبدأ امرایشان علی‌التحقیق معلوم‌نشده و تواریخ ایشان دستبرد حوادث‌گردیده است ، امرای‌آل‌حرفوش اخیراً ازطرف دولت عثمانی مقهور و درحدود سال ۱۲۸۶ه قمری بولایت روم ایلی تبعید ودر اواخر، در اسلامبول ساکن و داخل خدمت‌آن دولت بودند ، مزایا و ممیزات قومیت و اخلاق عربیت ایشان بکلی ازدست رفته و ترك محض شده‌اند بطوریکه دیگر چیزی از زبان عربی را نمی‌دانند و فقط بقایای مختصری از ایشان دربلاد بعلبك وغیره سکونت دارند، علما وشعرا وفضلای بسیاری ازآل‌حرفوش نشأت یافته‌اندکه بعضی از ایشان نگارش مییابد

فقلبوا مراسیل ابن ابی عمیر من غیر ضعیف والعمدة علی الاجماع والاخبار المعتبرة بالشهرة اللهم اجعل
اعمالنا بعونک وتعفو انک ویسر لنا سبیل الوصول الی طاعتک ورضوانک واجعل ما لبثناه
فی هذه الاوراق ذریعة الی دخول جنانک ووسیلة الی الفوز بالحصول علی جزیل احسانک
انک انت الکریم ذو الفضل العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین
فرغ من تسوید هذا الجزء مؤلفه الفقیر الی الله تعالی محمد بن علی بن احمد
الحرفوشی العاملی فی محروسة اصفهان صینت عن
حوادث الحدثان ظهر | الاثنین الرابع
العشرین من شهر | القعدة من شهور
سنة اربع و | بعد الالف الهجریه
علی مشرفها السلام وکان
الشروع فیه فی العشر الاواخر
من شهر رجب من هذه
السنة المذکورة

نمونهٔ خط شیخ محمد حرفوشی متوفی بسال ۱۰۵۹ هجری قمری -۶

مشایخ امامیّه که درعلوم عربیّه اعرف اهل زمان خود بوده واز تألیفات او است

۱- شرح تهذیب البیان شیخ بهائی در نحو ۲- شرح زبدة شیخ بهائی ۳- شرح صمدیه
۴- شرح قطر فاکهی ۵- شرح قواعد شهید ۶- طرائف النظام ولطائف الانسجام فی محاسن الاشعار

وغیر اینها و از اشعار او است

یقولون فی العلیون فرطت رغبة ... و لیس شیئی تغتبیه و تختار
فقلت لهم ماذاك الا لكونه ... مصاهی لاتمسك فی قلبه النار

ایضاً

لعمرك لم اهوالدخان و لم امل ... الیه لالهی سوة و تطربا
و لكنی احصی به عن مجالسی ... دخان فؤاد بالغرام تلهبا

درماه ربیع الثانی ۱۰۵۹ھ قمری (غبط) برحمت ایزدی نائل شد وشیخ حرّ عاملی قصیدهٔ طویلی درمرثیهٔ اوگفته است

(ملل وص ۳۱۵ه و۱۲۴هـ)

حرمی

احمد بن محمد بن اسحق بن ابی‌حمیصة ، معروف به حرمی ، ابن ابی‌العلاء ، مکنّی بابوعبدالله ، محدّث مورّخ بود ، ابوالفرج اصفهانی از وی بسیار نقل‌کرده و درسال ۳۱۷ه قمری (شیر) درگذشته است (ص ۸ ۲ ج ۴ حم)

حروریه[1]

حروفی

عنوان مشهوری **فضل** نامی‌است از اهالی خراسان‌که بفضل نعمتی هم موصوف میباشد درقرن هفتم هجرت ظهور نمود، بعض‌معانی رمزی از برای حروف اختراع‌کرد ،کتاب **جاودان** نامی تألیف دادکه هیچ‌چیزی از آن استفاده نتوان‌کرد ، عاقبت تکفیرش‌کرده و اعدامش نمودند وسال‌آن مضبوط نیست (ص ۳۴۱۴ ج ۵ س)

حریری

ابوالقاسم بن علی - نوشتهٔ شمسی ، همان حریری مشهور قاسم بن علی میباشدکه شرح حالش در زیر مذکور است ، شمسی در نامش اشتباه‌کرده چنانچه احمد رفعت (کـه قاسم بن علی حریری را بعنوان ابوالقاسم حسن بن علی نگاشته) از دوجهت نام وکنیة ، اشتباه‌کرده است

حریری

قاسم بن علی بن محمد بن عثمان، حرامی‌القبیله، حریری‌الحرفة، مشانیّ المولد ، بصریّ الموطن والمسکن،که از قبیلهٔ بنی‌حرام

۱ــ **حروریه** - بضم بائی و فتح و ضم اول ، بفرمودهٔ مقباس‌الهدایة ، عنوان کسانی است که ازحضرت علی ع تبری جسته بلکه بکفرآن حضرت شهادت نمودند ازمجمع‌البحرین نقل است که حروریه عنوان خوارج است که در دین، بسیار غوررسی کرده و عاقبت ازدین‌خارج شدند و **مارقین** هم عبارت‌از ایشان‌است بروجردی گوید حروریه اصل‌خوارج‌است که‌آن‌حضرت را درموضوع‌تحکیم تخطئه‌کرده بلکه تکفیرش‌نموده و گفتندکه حکم منحصر بخدا است وایشان دوازده هزار تن بودند و پس‌از برگشتن از صفین در دهی حرورا نام نزدیکی‌کوفه گردآمده وگفتندکه حکم و داوری منحصر بخدا است و عبدالله‌کوارا بامارت مؤمنین برگزیدند وپس‌از آنکه‌آن‌حضرت ایشان را استنطاق نمود بکوفه‌آمدند تاآنکه بار دیگر مرتد شده وبا عبدالله‌بن وهب بیعت‌کردند ودر نهروان اجتماع‌نموده وکردندآنچه راکه نبایستی بکنند وهمانا حروریه گفتن ایشان نیز بجهت‌آن بوده‌که نخستین اجتماع ایشان در دیه حرورا بوده است

بود ، درقریهٔ مشان نامی از قراء بصره سال ۴۴۲ (بمب) یا ۴۴۶ھ (تمو) متولد شد، در خود شهر بصره بتحصیل مراتب علمیّه پرداخت ودرمعجم‌الادبا بیشتر، ازوی بابن‌الحریری تعبیر مینماید بهرحال ادیبی‌است‌کاتب منشی شاعرماهر نحوی لغوی، ازاکابرپیشوایان ادب ، در ذکاوت و فطانت بی‌نظیر، حدّت ذهن و دقّت نظر او مسلّم برنا و پیر، هریك از اشعار و تألیفات طریفهٔ او دستور ادبی و قلمی ادبای نامی و شاهد صدق مدّعا میباشد

۱- **درةالغواص فی‌اوهام الخواص** که بارها چاپ شده است ۲- **دیوان‌رسائل‌انشائیه**
۳- **دیوان شعر** ۴- **شرح ملحةالاعراب** مخفی نماندکه ملحةالاعراب نیزازخودحریری بوده و منظومه‌ایست درنحو باسلوب الفیهٔ ابن‌مالك و مطلع آن این است

اقول من بعد افتتاح‌القول — بحمدذی‌الطول شدیدالحول

همین‌شرح بااصل ملحة، درمصروپاریس وغیره‌چاپ‌شده‌است ۵- **مقامات** ۶- **ملحةالاعراب** که مذکور شد کتاب مقامات اوکه در السنه دایر وبه **مقامات‌حریری مشهور** است بارها در ایران چاپ شده، امثال و رموز و اسرارکلام عرب را حاوی ،کمال فضل وهنرمؤلف و احاطهٔ‌کامل او بست بتمامی فنون ادبیّات را برهانی قاطع، درتمامی اقطارعالم‌مشهور و محل توجه هردیاری میباشد جمع‌کثیری بهرسه زبان عربی وپارسی وترکی شروح و حواشی بسیاری برآن نوشته ، باکثر السنهٔ اروپائی ترجمه شده است و زمخشری در وصف‌آن گوید

اقسم بالله و آیاته — و مشعرالخیف و میقاته
ان‌الحریری حری بان — تکتب بالتبر مقاماته

فاضل محدّث معاصر، بعد ازمدح اجمالی‌کتاب مقامات و اینکه پیوسته اهل فضل بدان کتاب اهتمام و عنایتی داشته و شروحی نگاشته‌اندگوید حقیر نیز حدّی بمطالعه و خواندن‌آن اهتمامی داشتم تاآنکه دریافتم‌که مطالعهٔ‌امثال‌این‌کتابها دل‌را سیاه‌می‌کند، با بودن‌کتاب مستطاب نهج‌البلاغه‌که مشرع فصاحت و بلاغت است چه حاجت‌که انسان بمطالعهٔ مقامات بپردازد و از طلای بی‌غش بسفالی قانع شود ، چه همان نسبتی‌که مابین حضرت‌امیرمؤمنان ودیگر مردمان وجود دارد بهمان نسبت مابین‌کلام‌آن‌حضرت وکلام

سائرین است

علی‌الدر والذهب المصفا　　و باقی‌الناس کلهم تراب

کلام حقیقت انتظام آن فاضل محترم بپایان رسیده واز اشعار حریری است

حدیثا بی بما اقول ولاترع　　ماعشت عنه تعش و انت سلیم
لاتغترر ببنی‌الزمان ولاتقل　　عندالشدائد لی اخ و ندیم
جربتهم فاذا المعاقر عاقر　　والال آل والحمیم حمیم

معاقر بمعنی ملازم، عاقر جراحت‌کننده، آل، اهل وعیال و زمین شوره‌زار وحمیم‌دوست صدیق وآب‌گرم راگویند نیز بطریق تعمیه‌گوید

میم موسی من نون بصر فصر　　ابهذا الادیب ماذا عنیت

نون، بمعنی ماهی، میم، فعل ماضی مجهول است یعنی موسی از خوردن ماهی بصر نامی‌مبتلا بمرض‌موم‌شدکه‌عبارت‌از برسام ودردسینه وآبلهٔ‌شدیداست نیز بطور تعمیه‌گوید

باء بکر، بلام لیلی فمابـــــــفك منها الا بعین وها

باء، فعل ماضی است بمعنی اقرّ یعنی‌اقرارکرد، لام هم بمعنی درع وزره است، ها اسم فعل است یعنی احذکن حاصل معنی اینکه بکر، بدهکار بودن زره اقرارکرد، ذمّه‌اش از آن بدهی خود بری نمیشود مگر با دادن عین زره وگفتن اینکه احذکن و بگیر حق خودت را حریری بسال ۵۱۱ (ثیا) یا ۵۱۵ (ثیه) یا ۵۱۶ه قمری (ثیو) در بصره وفات یافت

(ص۴۵۸ح۱کا و۵۲۷ت و۲۶۱ح۱۶حم و۷۴۸مط و۱۲۴هب و۴۳۱هر و۲۹۹ح۴طبقات‌وغیره)

حریفش یا **حریفیش** شعیب عبدالله بن سعد بن عبدالکافی - مصری مکّی عمراوی، مشهور بحیرو حریفش، عالمی‌است زاهد صوفی واعظ که زیاده برسی سال درمکّه اقامت‌کرد، بعضی وقایع را پیش از وقوع خبر میداد، مردم دربارهٔ وی اعتقادی بسزاداشتند وکتاب **الروض‌الفائق فی‌المواعظ الرقائق** که درمصر وقاهره‌چاپ شده از او است وی‌بسال ۸۰۱ه (ضا) وفات‌یافت وظاهر آنکه اسم صاحب ترجمة عبدالله بوده وشعیب‌هم لقب دیگراو است ودور نیست‌که لفظ ابن‌سقط‌شده وشعیب بن‌عبدالله باشد

(ص۷۵۱ مط)

حرامی **عبدالله بن عبدالظاهر** - مصری ، قاضی، ملقّب به محیی‌الدین ، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه دراصول مکاتبه وانشاء وحیدعصر خود بود، سال۶۹۲ه (حصب) درهفتاد ودوسالگی درگذشته واز اشعار او است

الالیت لیلات مضین رواجع	**وهل مامضی من سالف الدهر یرجع**
لیال مواص کم قطعت بهامتی	**ولاشك فی ان المواصی تقطع**

(ص ۳۱۰۷ ح ۴ س)

حر بن **حسن بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن اشناس** - بزاز فقیه محدّث جلیل ، که کنیه‌اش ابوعلی میباشد ،گاهی با بن‌الاشناس البزّاز و گاهی با بن اشناس موصوفش دارند ، مؤلف **کتاب عمل ذی‌الحجه** است ، دراقبال ، ازهمان کتاب ،که با خط خود مؤلف بوده و مورّخ به ۴۳۷ه ق (بلز) میباشد روایت می‌کند ، صحیفهٔ سجادیّه را باسند دیگری روایت کرده‌که ازحیث عدد وترتیب وبعضی ازعباراتش مغایر همین نسخهٔ مشهوره است (ص ۵۱۰ مس)

حر بن **شیخ‌علی**- در زیر رجوع به حر بن شیخ محمدعلی نمایند

حر بن **شیخ محمدعلی بن ابیطالب بن عبدالله بن علی بن عطاءالله** - زاهدی جیلانی لاهیجانی اصفهانی ، معروف بشیخ علی حر بن، ازاکابر متأخّرین علمای شیعه و بزرگان شعرای آن طبقه میباشدکه بسیار زاهد و عابد بود، در شورش‌های دولت صفویّه می‌زیست ، درهزار وصد و چهل و شش هجرت از ترس نادرشاه بهندوستان رفت و سال ۱۱۸۱ (غعقا) درهفتاد وهفت سالگی در بنارس وفات یافت واز تألیفات صاحب ترجمه است

۱- آداب‌الدعوة والاذکار ۲- آداب‌العزلة ۳- آداب‌المعاشره ۴- ابطال‌التناسخ ۵- ابطال‌الجبر والتفویض ۶- اثبات تجریدالنفس ۷- اخبار ابی‌الطیب احمد متنبی ۸- اخبار خواجه نصیرالدین طوسی ۹- اخبار صفی‌الدین حلی ۱۰- اخبارهشام‌ابن‌حکم ۱۱- الادعیة والادویة ۱۲- الازل والابد والسرمد ۱۳- الاسنی فی‌تفسیر آیةثم‌دنی‌فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی ۱۴- اصول‌الاخلاق ۱۵- اصول علم‌التعبیر ۱۶- اصول‌المنطق ۱۷- الاعانةفی‌الامامة ۱۸- اقسام‌المصدقین‌بالسعادةالاخرویة ۱۹- الامامة ۲۰- الانساب ۲۱- انس‌الفؤاد فی‌حقیقة الاجتهاد ۲۲- بشارةالنبوة در اثبات نبوت حضرت خاتم ص

ارانجیل وتورات وصحیفهٔ یوشع وکتاب شعیا **۲۳- تاریخ احوال حزین** که سال ۱۱۵۴ه ق (عقد) درشرح حال خود وشرح و بسط وقایع زمان خود بوده وحاکی از اطلاعات علمی او دراکثر فنون متنوعه می باشد واصل متن فارسی آن باترجمهٔ انگلیسی درلندن چاپ شده است **۲۴- تجریدالنفس ۲۵- تجوید القرآن ۲۶- التحلة والتحلیة ۲۷- تذکرة الشعراء المعاصرین ۲۸- تذکرةالعاشقین** که چاپ شده است **۲۹- تفسیر اسماءالحسنی ۳۰- جام جم** دربیان کائنات جو ومواليد ثلثه وغیر اینها و از اشعار او است

ای وای براسیری کز یاد رفته باشد / دردام مانده باشد صیّاد رفته باشد

(ص ۱۹۳۸ ج ۳ س و۱۰۳ ج ۱ ی و عنوان کتابهای مذکوره از دریعة)

حسام الدین شیخ اسمعیل بن ابراهیم - بن عطیهٔ بحرانی مؤلف کتاب **الاسرار الصافیة والخلاصة الشافیة فی شرح المقدمة الکافیة الجامعة** در نحو که شرح مزجی کتاب کافیهٔ ابن حاجب است ودرجمادی الاخرای سال ۷۹۵ (ذصه) از تألیف آن فارغ ویك نسخه از آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصرموجود است (ص ۴۷ ج ۲ دریعة)

حسام الدین حسن بن علی بن محمد - شافعی ابیوردی، نزیل مکّه ، از افاضل علمای قرن هشتم هجرت وازشاگردان ملاّسعد تفتازانی سالف الترجمة میباشد ، زاهد و متدیّن و نیك سیرت و بمعقولات وموافقت آنها با اصول وقوانین مذهبی معوصه وعالی مذهبان عالم و معتقد بود ، اخیراً به یمن رفته و در بعضی از مدارس آنجا بتدریس پرداخت ، کتاب **رفع الحجاب فی المعانی والبیان** را تألیف داد و زمان وفاتش بدست نیامد (س ۱۵ ص ۳۱ ب)

حسام الدین حسن بن محمد بن حسن - چلبی ارموی ، معروف به اخی ترك ، از اکابر عرفا و صوفیّه و ارکبار اصحاب ملاّی رومی میباشد ، درکتاب مثنوی معروف ، طرف خطاب او بود ،آن کتاب را برحسب میل ودرخواست او تنظیم نموده و بخودش املاکرده است ، بسال ۶۸۴ه ق (خفد) = ۱۲۸۵م و یا یك سال پیش از آن درگذشته و دربرد سر خود بخاك رفت

(ص ۹۶ سفینه و۱۹۳۹ ج ۳ س و۷۵ ج ۱ ح ۳ قع)

حسام‌الدین **محمد بن محمد** - بعنوان ابن ابی‌المناقب در باب کنی خواهد آمد

حسان **بن ثابت بن منذر بن حرام بن عمرو بن زید بن منات بن عدی** - خزرجی انصاری مدنی ، کنیه‌اش ابوالولید یا ابوحسام یا ابوعبدالرحمن بود ، مادرش فریعه نام داشته و بهمین جهت با بن‌الفریعه نیز موصوف میباشد از اکابر شعرای اصحاب حضرت رسالت پناهی ص بشمارمیرود که ازطرف قرین‌الشّرف آن‌حضرت مؤیّد بروح‌القدس بودن او در بعض موارد مصرح است ، منبر مخصوصی درمسجد برای وی معین بوده ومدائح بسیاری دربارهٔ آن‌حضرت سروده‌است و بهمین‌جهت‌شهرت‌شاعرالنبی و شاعر رسول‌الله را حیازت نمود جماعتی بدگویان و بدخواهان آن حضرت را نیز که عمرو بن عاص و عبدالله بن زبعری و ابوسفیان هم ازآن‌جمله بوده‌اند هجوهای بسیاری گفته‌است آن‌حضرت فرمودند که مؤمن با هردو حربهٔ شمشیر و زبان جهاد می‌کند پس به حسّان فرمودند ، این اشعار شما که دربارهٔ دشمنان دین میگوئید زیادتر از اثر تیر وغیره میباشد از مدائحی که دربارهٔ آن‌حضرت گفته است

وشق لــه من اسمـــه کی یجلــه	فذوالعرش محمود و هذا محمد
نبی اتـــانا بعـــد یأس و فترة	من الرسل والاوثان فی الارض تعبد
فـــامسی سراجـــا مستنیرا وهادیا	یلـــوح کمالاح الصقیل المهنـــد
وانـــذر نـــارا و بشر جنـــة	و علمنا الاسلام فـــالله نحمـــد
و انت الا له الحق ربی و خالقی	بذالك ما عمرت فی الناس اشهد
لك الخلـق والنعماء والامر کلـه	فـــایاك نستهدی و ایـــاك نعبد

و نیز درمفاخرت خویش بشرف ایمان آوردن بآنحضرت گوید

وکنا ملوك الناس قبـل محمد	فلما اتی الاسلام کان لنا الفضل
واکرمنا الله الذی لیس غیره	الهنا بایام مضت مالها شکل
بنصر الالـه والنبی و دینـه	واکرمنا باسم مضی ماله مثل

ایضاً

الله اکرمنـــا بنصر نبیـــه	وبنا اقام دعائم الاســـلام
وبنـــا اعزنبیه و کتابـــه	و اعزنا بالضرب والاقدام
فی کل معترك تطیر سیوفنا	فیه الجماجم عن فراخ الهام
و یزورنا جبریل فی ابیاتنا	بفرائض الاسلام والاحکام

اراحیل وتورات وصحیفهٔ یوشع وکتاب شعیا ۲۳- **تاریخ احوال حزین** که سال ۱۱۵۴ه ق (عمد) درشرح حال خود وشرح وسط وقایع زمان خود بوده وحاکی از اطلاعات علمی او دراکثر فنون متنوعه می باشد واصل متن فارسی آن با ترجمهٔ انگلیسی درلندن چاپ شده است ۲۴- **تجریدالنفس** ۲۵- **تجوید القرآن** ۲۶- **التحلیة والتخلیة** ۲۷- **تذکرة الشعراء المعاصرین** ۲۸- **تذکرةالعاشقین** که چاپ شده است ۲۹- **تفسیر اسماءالحسنی** ۳۰- **جام جم** دربیان کائنات جو ومواليد ثلثه وغیر اینها و از اشعار او است

ای وای براسیری کز یاد رفته باشد — دردام مانده باشد صیاد رفته باشد

(ص ۱۹۳۸ ح ۳ س و۳ ۱ ح ۱ ی و عنوان کتابهای مذکوره از ذریعه)

حسام الدین

شیخ اسمعیل بن ابراهیم - بن عطیهٔ بحرانی مؤلف کتاب **الاسرار الصافية والخلاصة الشافية فی شرح المقدمة الكافية الجاجمية** ... و که شرح مزجی کتاب کافیهٔ ابن حاجب است ودرجمادی الاخرای سال ۷۹۵ (عمد) از ... آن فارغ ویک نسخه از آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است (ص ۴۷ ج ۲ ذریعة)

حسام الدین

حسن بن علی بن محمد - شافعی ابیوردی، ... از علمای قرن هشتم هجرت وارشاگردان ملاسعدالدین تفتازانی ... میباشد ، زاهد و متدین و نیک سیرت و بمعقولات وموافقت آنها با اصول وقواعد ... معوصه وعالی مذهبان عالم و معتقد بود ، اخیراً به ... و د ... از مدارس ... به تدریس پرداخت ، کتاب **ربیع الجنان فی المعانی والبیان** را تألیف داد ... بدست نیامد (س ۱۵ ... ۳۱ ب)

حسام الدین

حسن بن محمد بن حسن - چلبی ارموی ، معروف به اخی ترک ، از اکابر عرفا و صوفیه و ارکان اصحاب مولوی رومی ... درکتاب مثنوی معروف ، طرف خطاب او بود ، آن کتاب را برحسب میل ودرخواست از تنظیم نموده و بحضورش املاکرده است ، سال ۶۸۴ه ق (حمد) = ۱۲۸۵م وبه ... سال بیش از آن درگذشته و درنزد پیر خود بخاك رفت

(ص ۹۶ سفینه و۱۹۳۹ ح ۳ س و۷ ۱ ح ۳ فع)

حسام‌الدین **محمد بن محمد** - بعنوان ابن ابی‌المناقب در باب کنی خواهد آمد

حسان **بن ثابت بن منذر بن حرام بن عمرو بن زید بن مناة بن عدی** - خزرجی انصاری مدنی، کنیه‌اش ابوالولید یا ابوحسام یا ابوعبدالرحمن بود، مادرش فریعه نام داشته و بهمین جهت بابن‌الفریعه نیز موصوف میباشد . از اکابر شعرای اصحاب حضرت رسالت پناهی ص بشمار میرود که ازطرف قرین‌الشرف آن‌حضرت مؤید بروح‌القدس بودن او دربعض موارد مصرح است ، منبر مخصوصی درمسجد برای وی معین بوده ومدائح بسیاری دربارهٔ آن‌حضرت سروده‌است و بهمین‌جهت‌شهرت‌شاعرالنبی شاعر رسول‌الله را حیازت نمود جانبجه بدگویان و بدخواهان آن حضرت را نیز که عمرو بن عاص و عبدالله بن زبعری و ابوسفیان هم از آن‌جمله بوده‌اند هجوهای بسیاری گفته‌است آن‌حضرت فرمودند که مؤمن با هردو حربهٔ شمشیر و زبان جهاد می‌کند پس به حسان فرمودند ، اثر اشعار شماکه دربارهٔ دشمنان دین میگویید زیادتر از اثر تیر نیزه میباشد از مدائحی که دربارهٔ آن‌حضرت گفته است

وشق لـه من اسمـه کی یجلـه	فذوالعرش محمود و هذا محمد
نبی اتـانا بعـد یأس و فترة	من‌الرسل والاوثان‌فی‌الارض تعبد
فـامسی سراجـا مستنیر اوهادیا	یلـوح کمالاح الصقیل المهنـد
وانـذر نـارا و بشر جنـة	و علمنا الاسلام فـالله نحمـد
و انت الا له‌الحق ربی و خالقی	بذالك ماعمرت فی‌الناس اشهد
لك‌الخلق والنعماء والامر کله	فـایاك نستهدی و ایـاك نعبد

نیز درمفاخرت جوش شرف ایمان‌آوردن بآنحضرت گوید

وکنا ملوك‌الناس قبـل محمد	فلما اتی‌الاسلام کان لنا‌الفضل
واکرمنا الله الذی لیس غیره	الهاً بایام مضت مالها شکل
بنصر الالـه والنبی و دینـه	واکرمنا باسم مضی ماله مثل

ایضاً

الله اکرمنـا بنصر نبیـه	وبنا اقام دعائم الاسـلام
وبنـا اعزنبیه و کتابـه	و اعزنا بالضرب والاقدام
فی‌کل معترك تطیر سیوفنا	فیه‌الجماجم عن فراخ الهام
ویزورنا جبریل فی‌ابیاتنا	بفرائض الاسلام والاحکام

نحن الخیار من البریة کلها و نظامها و زمام کل زمام

نیز در قصیدهٔ غدیر خم در همان روز گوید

یناديهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اکرم بالنبي منادیا
یقول فمن مولیکم و ولیکم فقالوا ولم یبدوا هناك التعامیا
الهك مولانا و انت ولینا ولن تجدن منا لك الیوم عاصیا
فقال له قم یاعلي فانني رضیتك من بعدی اماما و هادیا
هناك دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادی علیا معادیا

پس آن حضرت فرمودند با حسّان، تو مؤیّد بروح القدس هستی مادامیکه ما را با زبان خود نصرت و یاری کنی

نگارنده گوید دور نیست که مشروط و محدود کردن دعا، با نصرت خاندان رسالت اشاره بعاقبت امر حسّان باشد که بعد از وفات آن حضرت از طرف مخالفین، با رجال ... دنیوی استمالت شد، خلافت نصرت را معمول داشت موافق آنچه از معتمدین ... از حضرت علی علیه السلام منحرف گردید و مردم را بدان حضرت شورانید، بنصرت معاویه دعوت کرد و اشعاری هم در این موضوع گفته است در تحت المثال گوید

حسان الشاعر عن لی انحرف وحرض الناس علیه واعترف

کلمهٔ **لی** در کتب رجالیّه اشاره بحضرت علی علیه السلام، **تحریض**، بمعنی ترغیب و شورانیدن، **اغتراف**، برداشتن آب با کف دست میباشد و در اینجا کنایه از اخذ اموال و ارتکاب شدائد معصیت و امر باطل است بعضی گفته اند که حسّان بدان حضرت بیعت کرده ولی در جنگ جمل مخالفت ورزید و مردم را از عزیمت خودشان منصرف میکردانید **دیوان اشعار حسان** درمصر و بمبئی وقاهره ولاهور و لیدن و تونس بارها چاپ شده، وفاتش در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع ویا درسال پنجاهم یا پنجاه وچهارم هجرت در صد و بیست سالگی واقع گردید، وی از مخضرمین بوده که هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را درك کرده است از نوادر، آنکه هر یك از پدر و جدّ و جدّ پدرش نیز یکصد و بیست سال عمر کردند پوشیده نماند که ترجمهٔ حال حسّان دراین کتاب، محض بجهت توهّم لقب بودن این کلمه است والاّ خارج از موضوع کتاب میباشد و علاوه محض اینکه مقصود از حسّ ...

حسّان العجم و حسّان الهند که ذیلاً تذکر خواهیم داد کاملاً روشن گردد قبلاً من باب مقدّمه شرح حال اصل حسّان پرداخته شد

(ص ۱۰۸ ح ۳ فع و ۱۹۴۰ ح ۳ س و ۵۸۵ ح ۲ ف و ۶۴۱ جلد هجرت ناسخ)

حسان ثانی **همام بن غالب** - بعنوان فرزدق خواهد آمد

حسان العجم **ابراهیم بن علی** - شیروانی بعنوان خاقانی خواهد آمد

حسان الهند **امیر علامعلی** - بعنوان آزاد نگارش دادیم

حسکا یا **حسکا** **حسن بن حسین بن حسن** - در ضمن ترجمهٔ منتجب الدین علی بن ابی القاسم خواهد آمد

حسنیه از کنیزکان اسرا میباشد ، در زمان هرون الرشید اسلام را قبول کرد ، زنی بود عالمه و فاضله و مدقّقه ، در اخبار و آثار دینیّه بصیر بی نظیر داشت، رسالهٔ فارسی شیخ ابوالفتوح رازی در مناظره‌ای که حسنیّه در مجلس هرون درمسئلهٔ امامت کرده مشهور و در ایران چاپ شده است و غایت فضل و جلالت حسنیّه را برهانی قاطع میباشد ظنّ میرود که آن رساله را خود ابوالفتوح تدوین کرده ولکن محض اینکه مذهب عامّه را موافق عقائد خودشان مفتضح نماید آن را به حسنیّه منسوب داشته است ، مثل سیّد ابن طاوس صاحب اقبال، که در کتاب طرائف خود همین شیوه را معمول داشته است، در آنجا گوید که من یك تن از اهل ذمّه هستم سپس با مذاهب اربعهٔ اهل سنّت داخل مباحثه شده تا آنکه با ایشان اتمام حجّت میکند ، مذهب شیعه را ثابت و مبرهن میسازد پس تصریح بپذیرفتن اسلام مینماید در ریاض العلماء بعد از این جمله گوید ابن مطلب بجمعی از اهل علم مخفی بوده و گمان کرده اند که کتاب طرائف مذکور از عبدالمحمود نامی است دمّی که ابن طاووس آن را از راه توریه بنام وی مصدّر کرده است

(خاتمهٔ قسم اول ریاض العلماء)

حسنك **حسین بن علی بن محمد بن یحیی بن عبدالرحمن** - نیشابوری ، کنیه اش ابواحمد ، شهرتش حسینك ، از اکابر محدّثین عامّه

میباشدکه موثّق و اثبت ایشان بود، درسفر وحضر وگرما و سرما نماز شب از وی فوت نمیشد ، هرشب بقرائت هفت‌سوره ازقرآن مجید مواظبت داشت، صدقات‌بسیاری میداد و صبح یکشنبه بیست و سوم ربیع‌الثانی سال ۳۷۵ھ ق (شعه) درگذشت کاف حسیناك در زبان فارسی برای تصغیر است ، مثل کاف دخترك و امثال‌آن

(ص ۷۴ ج ۸ تاریخ بغداد)

حسینی‌سادات میرحسین بن میر عالم بن حسن معروف به **حسینی سادات** ، از سادات جلیل‌القدر و ملك‌زادگان منشرح‌الصدر و مشاهیر شعرای ایرانی است‌که اصلش غوری بود ، درهرات بزرگ شد ، امارت و حکومت را ترك‌کرد و روی بریاضت‌آورد، بمقاماتی بس بلند رسیده ودرعلوم ظاهری و باطنی دستی توانا داشت بسال ۷۱۷ (دیز) یا ۷۱۹ (دیط) یا ۷۲۳ھ ق (دکج) درهرات وفات یافت ودرجوار قبرشریف عبدالله‌بن جعفربن‌ابیطالب مدفون‌گردید تألیفاتی‌دارد بدین‌شرح

۱- **دیوانی مرتب** ۲- **روح‌الارواح** ۳- **زادالمسافرین** ۴- **سی‌نامه** ۵- **صراط المستقیم** ۶- **طرب‌المجالس** ۷- **کنزالرموز** ۸- **نزهةالارواح** ودارای تألیفات دیگری نیز در اخلاق و ادبیّات وتصوف میباشد سؤالات هفده‌گانهٔ‌گلشن راز نیز از او است‌که شبستری درکتاب‌گلشن راز خود جواب‌آنها را منظوماً نگاشته و هریك ازآن سؤال و جواب‌ّ‌ها و مقامات عرفانی سؤال‌کننده وجواب دهنده را برهانی قاطع میباشد وازاشعار حسینی سادات است

آنجاکه حریم بی‌نیازی است	اندیشهٔ ما خیال بازی است
در آینه دیده‌ای هوا را	گویی‌که شناختم خدا را
زنهار به حجّت قیاسی	غرّه نشوی به حق شناسی
تحقیق تو چیست بی‌تو بودن	زین بیش نمی‌توان سرودن
عمری سر و پا برهنه رفتی	اما قدمی به ره نرفتی
چندین تك و پوی‌بودوگام‌است	بردار قدم‌که ره تمام است

(ص ۱۹۶۰ ج ۳ س و ۱۱۳ سفینة)

حسیبی شیرازی **حاج محمد حسین بن حاج محمد حسن مجتهد بن معصوم**، قزوینی الاصل، شیرازی المسکن، ازشعرای ایرانی قرن سیزدهم هجرت میباشد که دراشعار خود به حسیبی تخلّص میکرد اصل ایشان ازقزوین بود، خودش درکربلا زاییده شد و اخیراً بشیراز آمد و رحل اقامت افکند ودرسال ۱۲۴۹ه ق (غرمط) وفات یافت پنج مثنوی پارسی عرفانی بنامهای **اشترنامه، الهی نامه، مهر وماه، وامق وعذرا، وصف الحال** از آثار او بوده و مجموع آنها با **خمسهٔ حسیبی** معروف میباشند، اوّلی وسومی و چهارمی ازآن خمله درشیراز بطبع رسیده ولی دو دیگری هنوز چاپ نشده است، دو نسخهٔ خطّی ازاشترنامه و وامق و عذرا بشمارهٔ ۱۳۶ و۳۸۵ درکتابخانهٔ سپهسالاربزرگ تهران موجود میباشد مخفی نماندکه صاحب ترجمه با بهره‌هائی‌که ازمعلومات معقولی و منقولی داشته بسیر و سلوك راغب شد و برحسب ارشاد حاج میرزا ابوالقاسم متخلّص بسکوت، قدم درطریقت گذاشت، بس از وفات بدرکه درشیراز عالم ومقتدا بوده و به بحث و تحقیق اشتغال داشت رئیس اهل شریعت و اهل طریقت گشته وذوالریاستین حقیقی گردید
(ص ۲۸۴ ج ۲ ذریعة و ۹ ۵ ج ۲ فهرست سپهسالار)

حسیبی قزوینی **حاج محمدحسین**- درفوق ، بعنوان حسیبی شیرازی مذکورشد

حسیبی هروی **میرحسین** - بعنوان حسیبی سادات ، مذکور شد

حشری **ملامحمد امین** - تبریزی انصاری، ازشعرای اوائل قرن یازدهم هجرت میباشدکه با شعرا محشور ، از صحبت ایشان مسرور، اصلش تبریزی بود اوائل عمر خود را درعباس آباد اصفهان گذرانید، مبلغ کمی ازدولت رابه داشته و دیری نگذشت که موقوف داشتند، پس این قطعه را بمیرزا حبیب الله صدر فرستاد ، همان رابه راکه گویا سی تومان بوده باز بقرار سابق دادند

از قطع وظیفه گرکنم شکوه خطا است | آن کس که دهد وظیفهٔ خلق خدا است
جان شدگرو روزی و رازق ضامن | دارم گرو و ضامن من پا برجا است

این شاعر، غزوات شاه عباس کبیر (متوفی بسال۱۰۳۷ یا۱۰۳۸ه قمری **غلو یا غلج**) را بنظم

کرده است درسال ۱۰۱۱ھ (عیا)کتاب تدکره‌ای سام روصة‌الابرارکه بطرر مثنوی و
مقابل محرن‌الاسرار نظامی و بهمان بحر است بطم‌کشید و تدکرۀ دیگری نیر موسوم
به روصة‌الاطهار تألیف دادکه هردو دربیان تاریح حیات و مقابر عرفا واولیا و مشایخ
است‌که درتبریر مدفون هستند و خودش دراین معنی‌گوید

حشری ممنا بدی ، گر اهـل خردی ور دهر مدار خشم نیکو ، خو بـد
یك چند بـدکر خیر نیکان میکـوش شایـد رسدت ر روح ایشان مـدد

همین‌کتاب روصة‌الاطهار او است‌که در السنه به تاریخ حشری معروف و درسال ۱۳۰۳
(عشح) درتبریر چاپ شده و خودش درتاریخ مدکور تألیفش‌گوید

عقل در این روصه بهرسو شتافت ار پی تـاریخ همین روصه یافت

روصه بحساب ابجدی = ۱۰۱۱

درحصوص دوکتاب مدکورکه در طرف یك سال (مانند دوخلف صالح هم شکم کامگار
ار وی بیادگار مانده‌گوید

شکرکه در یك‌سنه ار رورگار مانده دو فررند ر من یادگار

نیر ار مثنویات او است

جمله جهان‌نیست بحر یك‌سرای هست سراسر همـه ملك خـدای
در نظر هرکـه خـدا دان بـود این سر وآ‌نسر همه یکسان بـود

حشری در مصاحبت میررا حبیب‌الله صدر مدکور میریسته و بس‌ار مدتی با اجارۀ وی
به‌تبریر برگشت و سال وفاتش بدست نیامد و در دریعة همان‌کتاب روصة‌الاطهار را بنام
تدکرة الاولیا مدکور داشته است (دیباجۀکتاب روصة‌الاطهار وعیره)

حشمت همایون میررا - قاجار، ارشعرای‌شاهرادگان عهد ناصرالدینشاه
قاجار ومؤلف تدکرۀ سفینه وگلشن محمود میباشد و بسال ۱۲۷۲ھ
قمری (عرعب) درتهران بمرض شقاقلوس درگذشته و ار او است

خواهی‌ار بی‌رحمت‌دامی، کمی صیدی‌اسیر یك ره ای صیاد سوی آشیـان من بیـا

ایضاً

بهپیشت‌ارحه‌هائی که‌کردی‌شکوه‌میکردم ر قتل من حدیثی گفتی و سنتی رنابم را
(ص ۲۲ ح ۱ مع)

حشویه[1]

حصری **ابراهیم بن علی بن تمیم** - قیروانی، معروف به‌حصری ،کنیه‌اش ابواسحق، ارمشاهیر ادبا وشعرای عرب میباشدکه دیوانی‌داشته و ار تألیفات او است

۱- **الجواهرفی‌الملح والنوادر** ۲- **زهرالاداب وثمرالالباب** که درمصرچاپ‌شده‌است
۳- **کتاب‌النورین** ۴- **المصون‌فی‌سرالهوی‌المکنون** سال۴۱۳ (بیج) یا ۴۵۳ه (تنج) در شهر منصوره ار بلاد قیروان درگدشته وار اشعار او است

انی احبك حباً لیس یبلغه **فهم ولاینتهی وصفی الی صفته**
اقصی نهایة علمی فیه معرفتی **بالعجز منی عن ادراك معرفته**

حصری - با ضمّ وسکون ، منسوب بعمل حصیر ویا خرید و فروش‌آن میباشد و قیروان ار بلادآفریقا است
(ص ۱۳ ح ۱ کا و۹۴ ح ۲ حم و ۷۷۷ مط وس ۲۶ ص ۴۵ ت)

حصری **علی‌بن‌عبدالغنی** - بعنوان قیروانی علی خواهدآمد

حصکفی[2]

حصکفی **ابراهیم بن احمد** - معروف‌بن ابن‌ملاّ یاملا ، ارعلمای‌اهل‌سنّت قرن‌یاردهم هجرت میباشد درحلب راییده شد ، ارپدرخودکه

۱- **حشویه** - عنوان اصحاب حسن بصری‌است که بدیهی‌حشویه (بفتح اول وضم ثانی) نام‌اردیهات‌خورستان‌منسوب‌میباشد ویا به‌حشا بمعنی‌امعا و روده‌نسبت‌دارندکه هرچه درباطنشان خطور می‌کرده بی‌اندیشه میگفته‌اند یا حشویه گفتن ایشان بجهت‌آن است‌که چون حسن‌کلمات ایشان را مستنکر دید امر کرد که در وسط حوزه‌اش بنشسته ودر اطرافش ننشینند و پس‌ارآن بهمین صفت شهرت یافتندکه مأخود ار احشا بمعنی اطراف و جوانب است
(مستطرفات بروجردی)

۲- **حصکفی** - بروزن‌جعفری ،منسوب به‌حصن کیفا میباشد که‌قلعه‌ایست بلند ومستحکم،*

از اکابر علما و شارح معنی اللّبیب است ودیگر اکابر عصرخود احد مراتب علمیّه نمود
کتاب **الدرر والغرر** که منظومه ایست درفقه‌حنفی از آثار او است ودرحدودسال ۱۰۳۰ه ق
(عل) درحلب درگذشت (ص ۵۶۷ ح ۱ س)

حصکفی **محمدبن علی بن محمد بن‌علی بن عبدالرحمن - حصکفی** الاصل ،
دمشقی المنشأ والمدفن، علاءالدین اللّقب، عالمی‌است فقیه‌حنفی
محدّث نحوی‌کثیرالحفظ فصیح‌العبارة، چند سال در دمشق مفتی بوده و تدریس مینمود،
سال ۱۰۸۸ه قمری(عصح) درشصت وسه سالگی در دمشق وفات‌یافته ودرمقبرهٔ باب‌الصغیر
مدفون‌گردید واز تألیفات او است
۱- **افاضة الانوار علی اصول المنار** که شرح‌کتاب منار نسفی است ۲- **الدر المختار**
فی‌شرح تنویرالابصار ۳- **الدر المنتقی فی‌شرح‌الملتقی** که شرح کتاب ملتقی‌الابحر ابراهیم
حلبی درفقه حنفی است و هرسه درمصر چاپ شده است (ص ۷۷۸مط)

حصکفی **یحیی بن سلام** - یا سلامة‌بن‌حسین‌بن محمّد، مکنّی بابوالفضل،
ملقّب به معین‌الدین ، معروف به خطیب حصکفی، فقیهی‌است
نحوی فاضل شاعر شیعی امامی ، ادیب بارع ، یکی‌ازپیشوایان فنّ‌شعر، درعداد افاضل
دنیا معدود ، نظم و نثر و خطب وی دراقطار عالم مشهور بلکه درفقه و ادبیّات و اکثر
علوم متداوله امام زمان خود بود فنون ادبیّه را دربغداد ازخطیب تبریزی فراگرفت،
پس به‌میافارقین رفته و خطیب و مفتی‌آن دیار شد، صاحب **دیوان شعر و خطب و رسائل**
جیّده میباشد درمذهب شیعه اصراری وافی‌داشته و اورا قصیدهٔ دالیّه‌ایست‌که حضرات

---

*درمیان میافارقین وجزیرهٔ ابن‌عمر، مقتضای‌قیاس حصنی کیفی‌است جنانچه اسطور هم استعمال
یافته لکن‌قاعدهٔ دیگری‌هم هست که درمقام‌نسبت به دوکلمه که یکی‌را بدیگری اضافه داده‌باشد،
از مجموع‌آن دوکلمه یك‌کلمهٔ سومی ترکیب داده و حرف نسبت را بهمان‌کلمهٔ سومی‌الحاق‌نمایند
مثل ترکیب **حصکف ، رسعن ، عبدل ، عبدش ، عبدر** ، از حصن کیفا ، رأس عین ، عبدالله ،
عبد شمس ، عبدالدار که درمقام نسبت حصکفی ، رسعنی ، عبدلی ، عبدسی ، عبدری گویند و
همچنین در نظائر آنها و دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت حصکفی را تذکر داده و بت
اوراق مینمایند

ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام را درآن دکر کرده‌است ، سمعانی با وی ملاقات نمود ودرحمیع مسموعاتش بحط حودش احاره‌گرفت ، ولادش درحدود چهارصد و شصت ارهحرت در طره ار بلاد دیار بکر واقع شد وبسال ۵۵۱ (ثنا) یا ۵۵۳ھ (ثنج) درمیافارقین برحمت حداوندی نایل‌گردیده و ار او است

اشکو الی‌الله من نـارین واحـدة	فی‌وحنتیه و احری منه فی‌کبدی
ومن سحابین سحم قـداحل دمی	من‌الحمون و سقم حل فی‌حسدی
ومن نمومین دمعی حین ادکـره	یدیع سری وواش منـه بالرصد
ومن صعیفین صبری حین ادکره	و وده ویراه‌الـنـاس طوع یدی

(ص ۱۱۳ لس و ۳۸۱ ح ۲کا و ۷۹ ب و ۱۲۴ هب و ۵۱ ۲ ح ۳ س)

حصیری **محمودبن احمد** - بحاری، ملقب بحمال‌الدین، معروف بحصیری، موصوف بعلامه، ار اکابر فقهای‌حنفیه میباشدکه ریاست‌مدهبی این سلسله بدو منتهی بود و تألیفات محمد بن حسن شیبانی را روایت نموده وکتاب **التحریر فی‌شرح‌الحامع الکبیر** ار او است و درسال ۶۳۶ھ قمری (حلو) درگدشت

(تدکرةالنوادر)

حصیبی حرف دویمی‌آن‌باصاد (نقطه‌دار)هم‌هست ودرریرمدکورمیباشد

حضرمی[1]

حصرمی **حمال‌الدین بن عبدالله بن عبدالرحمن** - فقیه محقق عابد زاهد، حصرمی‌الولادة، سعدی‌العشیره، شافعی‌المدهب، عدنی‌المسکن والمدفن ، مشهور به بافصل (یا نام و نسب او محمد بن احمد بن عبدالله ، فقیه شافعی

۱ـ **حصرمی** - نفتح اول و ثالث ، منسوب به حصر موت است وآن نیز نفتح اول و ثالث و رابع ویا نصم رابع ، شهر ویا ناحیه‌ایست دریمن که صالح‌پیغمبر ناحمعی ارمؤمنین‌چون بدانحا رسید وفات یافت پس گفتند **حصرموت** یعنی مرگ حاصر شد، ارکثرت استعمال‌حرف نانی‌آن ساکن گردید هم قبیله‌ایست دریمن ویا ناحیه‌است نزرگ درسمت شرقی عدن‌که در اطراف‌آن ریگزارهای نسیاری میباشد معروف باحقاف و دراینحا نعضی ار معروفین به حصرمی را بدکر میدهد

عدنی حضرمی سعدی بوده) تألیفاتی دارد بدین شرح

۱- **شرح المدخل** ۲- **العدة والسلاح لمتولی عقود النکاح** ۳- **مختصر الانوار** ۴- **مختصر قواعد زرکشی** ۵- **المقدمة الحضرمیة فی فقه السادة الشافعیة** که چند مرتبه در قاهره چاپ شده وغیر اینها سال ۹۰۳ه قمری (ظج) در شصت و سه سالگی در عدن درگذشت وکتابهای مذکوره درمصر چاپ شده‌اند (ص۲۳ نورسافر وص۵۱۹ه ط)

حضرمی **عبدالله بن محمد** - مصطلح علم رجال و رجوع بدانجا نمایند

حضرمی **محمد بن احمد** - در بالا بعنوان حضرمی جمال الدین مذکور شد

حضرمی **محمد بن حجاج** - بعنوان ابن مطرف خواهد آمد

حضرمی **محمد بن عمر بن مبارك** - بعنوان بحرق نگارش دادیم

حصینی در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بروجردی ، اسحق بن ابراهیم ، اسحق بن محمد ، عبدالله بن محمد، محمد بن ابراهیم، احمد بن محمد، حمران بن ابراهیم، بوده وگویند که دوتن آخری درعلم رجال مجهول الحال و خارج از منصرف اطلاق است که مراد از لفظ حصینی درصورت نبودن قرینه غیرآن دو تن میباشد بنابفرمودهٔ علاّمه درخلاصه، همین کلمه بضمّ ح بی نقطه وفتح ص (با نقطه) است از رجال شیخ نقل شده‌است که اوّل آن خ (نقطه‌دار مفتوحه) ودوّمش ص (بی نقطهٔ مکسوره) و چهارمش نیز بعوض نون ب ابجد است و تحقیق تمامی مراتب و شرح حال اشخاص نامبرده موکول بکتب رجال میباشد

حطاب **محمد بن عبدالرحمن** - یا محمدبن محمد بن عبدالرحمن بن حسن رعینی مالکی ، معروف به حطاب ، مکنّی بابوعبدالله، ازاکابر عرفا میباشد دوکتاب **تحریرالکلام فی مسائل الالتزام** و**قرة العین فی شرح ورقات امام الحرمین** از تألیفات او است که هردو چاپ شده ودرسال ۹۵۰یا۹۵۴ه (ظن یا ظند) درنود ودو سالگی درگذشت (ص ۲۳۶ نور سافر و ۷۷۹ ط)

حطیئه **جرول ابوملیکه** ، **جرول بن اوس بن جوبة بن مخزوم بن مالك بن غالب** - از مخضرمین شعرای عرب میباشد که زمان جاهلیّت

و عهد سعادت اسلامی را درك کرده و از اشعار او است

ولست اری‌السعادة جمع مال — و لکن التقی هوالسعید
و تقوی‌الله خیرالزاد ذخرا — و عندالله للاتقی مزید
ومالا بد ان یأتی قریب — و لکن‌الذی یمضی بعید

درقاموس‌الاعلام گوید حطیئه ، درعهد حضرت رسالت ص شرف اسلام را دریافته است و احتمال قوی آنکه بعض حضور آن حضرت نایل نگردید وحتی بعد از رحلت آن حضرت یك مرتبه باز بکفر اصلی خود برگشته و تجدید اسلام نمود، درعهد خلافت عمر بجهت هجو کردن زبرقان بن بدر، محکوم بقطع زبانش شد ، از این‌رو فرار کرده و عاقبت عدم امکان استخلاص از حکم خلیفه را درنظر گرفته باز بحضور خلیفه با چند بیت مدیحه پناهنده و مورد عفو وعنایت مقام خلافت شد در روضات ، ازکشکول بهائی نقل کرده که حطیئه بسیار بدزبان و هجوگوی بوده بانداره‌ای که زن ومادر وعمو ودایی‌خود بلکه خودش را نیز هجومیکرد و زبرقان بن بدر را نیز بهمین شعر هجو گفته است

دع‌المکارم لاتنهض لبغیتها — واقعد فانك انت‌الطاعم الکاسی

زبرقان بعمر شکایت کرد، عمر گفت گمان ندارم که این شعر هجو باشد مگر راضی نیستی که تو طاعم وکاسی یعنی خورنده و پوشنده باشی، پس عمر نزد حسّان بن ثابت فرستاد، مدح و قدح بودن، هجو بودن و نبودن آن شعررا استفسار نمود، حسّان گفت هجو نکرده و لکن بررویش ریده است عمر بوبیخش کرد و در مقام تهدیدش گفت که شرّ تو را از مسلمانان دفع کرده وعرض ایشان را از شر زبان تو حفظ میکنم، بامرخلیفه درزندانش کردند و همچنان میبود تاآنکه چند شعر دائر برمدح خلیفه و اینکه کلید خیر و شرّ مردم بعد ازحضرت رسالت در دست او است و بجهت خیر وصلاح‌حال خودشان بخلافتش منتخب کرده‌اند و زن و بچه‌وعیالاتش درریگزارها باشکم‌خالی‌وگرسنه‌مانده ومورد ترحّم هستندگفته و تقدیم محضر خلیفه نمود پس خلیفه‌گریه‌کرده و برقّت‌آمد و بعد از پیمان گرفتن براینکه دیگر مسلمانان را هجو نکند رهایش نمود نوشتهٔ بعضی ، عرض مسلمانان را بسه هزار درهم از وی خریداری نموده وخلاصش گردانید باری حطیئه در

سال سی‌ام یا سحاه و نهم هحرت ویا در اوائل حلاف معاویه درگدشت
(ص ۱۲۵ هب و۱۵۷ ت و ۱۹۶۴ ح ۳ س و ۷۸مط)

حطیری **سعد ں علی** - وراق بعنوان دلال‌الکتب حواهدآمد

حمار (برورن عطّار) دراصطلاح رحالی عبارت ار هلال ں محمدں حعفر میباشد و شرح حالش درکتب رحال است

حمده **محمد ں اسعد** - عطّاری طوسی ، فقیه اصولی ، واعظ فاصل شافعی ، لقبش عمدةالدیں ،کنیه‌اش ابومنصور، سهرس حمده ، نحست درمروشاهحان ار سمعانی و درطوس ار ابوحامد عرالی فقه حواند ، درمرو ردد حاصر حورهٔ نعوی بود ، سپس بحارا و بار بمرو وعراق وآدربایجان و حریره وموصل علی‌الترتیب سفرهاکرد، درهمهٔ آنها حمع‌کثیری سبب وعظ او بروی‌گرد‌آمدند وعاقبت درماه ربیع‌الاحر سال ۵۷۱ (ثعا) یا ۵۷۳ه ق (ثعح) درمرو یا تبریز درگدشت
(ص ۴۵ ح ۲کا و ۶۵ ح ۴ طبقات‌الشافعیة)

حمید **احمد ں یحیی** - بعنوان شیح‌الاسلام هروی حواهدآمد

حقایق **میررا علی‌حاں** - حقایق‌نگار، پسر میررا حعفرحاں‌حقایق‌نگار ، ارشعرای اوائل قرں حاصرحهاردهم هحری میباشدکه درتاریح تألیف‌آثار عحم (که سال ۱۳۱۳ه قمری بپایان رسیده) رنده بود درعزل‌سرائی وانشاء مهارت تمام داشت وبحقایق تخلّص مینموده وار او است

دل مگر ربارگیسوش ىدوش افتاده دید   کرسرشب تاسحرکه ناله حوں ناقوس کرد
گفتمش دیوانه‌گشتم ارغمت‌حندید وگفت   حندوقتی باید ای‌محنوں ترا محبوس‌کرد
درد عاشق را همی دلدار میسارد دوا   این مداوا کی توان در رد حالینوس‌کرد

رماں وفاتش ندست نیامد و پدرش درسال ۱۳۰۱ه قمری (غشا) درگدست
(ص ۵۴۲ عم)

حقایقی تخلّص اوّلی ابراهیم ںں علی شروانی است‌که بعنوان حاقانی حواهدآمد

حقی **اسمعیل** - از کبار مشایخ حلوتیّه یا خلوتیّه، کنیه‌اش ابوالفداء، دیرگاهی در جامع احمدیّه از استانبول مشغول وعظ و ارشاد بود، عاقبت به بروسه رفته و بجهت مذاکره در مسئلهٔ وحدت وجود محل طعن و دق علما گردید تا در سال ۱۱۲۷ه قمری (عقکز) در همانجا درگذشت تألیفاتی داردکه دلیل متقن برمراتب علمیّهٔ او هستند

۱- الاربعون حدیثاً ۲- اصول الحدیث ۳- تقویم البلدان ۴- الخطاب ۵- الرسالة الخلیلة ۶- روح البیان فی تفسیر القرآن ۷- شرح الکبائر ۸- شرح مثنوی ۹- شرح محمدیه وغیر اینها (ص۹۵۰ح۲س و۱۷۳ح۱فع و۴۴۱مط)

حقی **خوانساری**، بعنوان خوانساری حقّی خواهد آمد

حقمه (بفتح اوّل وکسر قاف) در اصطلاح رجالی بمرمودهٔ بروجردی اسمعیل بن عبدالرحمن میباشد وشرح حالش موکول بعلم رجال است بعضی اوّل آن را حرف جیم مضموم، دویمش را قای مفتوح، چهارمی آن را بعوض حرف ب ابجد، بون ضبط کرده‌اند

حقمقی **جهانشاه**- تخلّص شعری ابوالمظفّر، جهانشاه بن قره یوسف ترکمان، از خانوادهٔ قره قویونلو است که دشمن خونی تیموریان بوده و بتشیّع بلکه غلوّکردن در فضائل اهل بیت عصمت ع معروف هستند جهانشاه از ۸۳۹ یا ۸۴۱ تا ۸۷۲ه ق (ضعب) درآذربایجان بفارس وکرمان وعراقین وخراسان سلطنت کرد، عاقبت درهمان سال آخر سلطنت، درجنگ اوزون حسن، مقتول و جنازه‌اش به تبریز نقل گردید ودرعمارت مظفریّه دفن شد از اشعار او است که بدستر یاغی خود پیر بوداق نام نوشته است

ای خلف از راه مخالف بتاب	تیغ میفکن که منم آفتاب
شاه منم ملك وخلافت مراست	توخلفی از تو خلافت خطاست
غصب مکن منصب پیشین ما	غصب روا نیست درآئین ما

امّا عمارت مظفریّه که مذکور شد همان است که در اصطلاح اهالی آذربایجان

به‌گوک مسجد (مسجدکبود) معروف واز بزرگترین بناهای ایران بشمار میرود، در اثر زلزله‌های سخت ریخته و خراب شده فقط طاق جلو درب مسجدکه رو بشمال بوده و ارتفاعش پانزده ذرع معمولی‌تبریزی ودهنهٔ آن هفت ذرع ویك‌چارك‌کم میباشد (هرذرع معادل یك متر ویك‌ههم متر است)، یك قسمت ازدیوارها وسقف‌آن باقی‌است،کاشی‌ها و مرمرهای قشنگ وخوش رنگ درآن بنا بکار رفته و بعضی‌از سطوح‌کاشی‌ها واطراف مرمرها مزیّن بآیات قرآنی و احادیث نبوی ص با خط ثلث میباشد، درگرداگرد طاق جلوی،آیة‌الکرسی با خط پهنابر از عرض یك شست روی کاشی‌ها نگارش یافته وهمهٔ آنها را موافق‌آنچه درآخر همان آیه‌الکرسی (در سمت چپ‌کسی‌که پشت بشمال و رو بطاق‌باشد قیدشده، استاد خطّاط مشهورآن عهد، نعمت‌الله‌بن محمد بوّاب، درربیع‌الاول سال ۸۷۲ه ق نوشته‌است بسط زاید این مسجد را بتاریخ‌تبریز نادر میرزاکه درتهران چاپ شده محول میداریم

حکاك حاج محمدعلی - بعنوان‌شمیم خواهدآمد

حکیم **ازرقی هروی، زین‌الدین،** بهمین‌عنوان‌ازرقی‌هروی مذکورافتاد

حکیم **اوحدالدین، علی‌بن‌اسحق** - انوری ابیوردی قبلا مذکور شد

حکیم‌باشی **شیخ‌حبیب‌الله ابن‌شیخ‌الحکماء شیخ محمدحسین** - مشهدی ، ملقّب بحکیم‌باشی ، معروف بترشیزی، ازبزرگان دانشگان عصرحاضر ما میباشد ، ازآثار او است کتاب **الاربعونیات** که درآن‌کتاب ، تمامی خبرهائی راکه دراخبار و تواریخ و سیر وکلمات حکما وعرفا وغیر ایشان درخصوص‌آنها ذکر اربعین شده مذکور داشته است در ذریعةگوید مسودهٔ‌آن را در سال ۱۳۴۶ه قمری (عسمو) دیدم، دیگرسراغی‌ندارم‌که‌آن‌را بمبیضّه‌نقل‌کرده‌اند یانه (ص ۴۳۶ ج ۱ ذریعة)

حکیم‌باشی **میرزا نصیر** - بعنوان نصیرالدین اصفهانی نگارش خواهیم داد

حکیم **بلخی** ، بنوشتهٔ احمد رفعت (بدون اینکه اسمی از وی مذکور دارد) ازبزرگان فقهای‌حنفیّه میباشد وکتاب **الفقه‌الاکبر** ازآثار

او است و سال۱۹۹ه (قسط) قمری درگذشت (ص ۱۶۳ ج۳ مع)

حکیم **ترمذی، محمد بن علی** - بعنوان ترمذی مذکور افتاد

حکیم **جلال**، بعنوان جلال شیروانی نگارش دادیم

حکیم **حرانی، ثابت بن قره** - بعنوان حرّانی ثابت، مذکور شد

حکیم **خاقانی، ابراهیم بن علی** - بهمین عنوان خاقانی خواهدآمد

حکیم **خوانساری**، بعنوان زلالی خوانساری خواهدآمد

حکیم **خیری، میرزا یارعلی** - طبیب‌تهرانی، عالم فاضل کامل نیکوحال وخوش معاشرت، از پزشکان قرن دهم هجرت وطبیب‌مخصوص شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه قمری) بود چون مداوای غربا و مردم بی‌بضاعت از طرف آن شاه بعهدهٔاو موکول و ادارهٔ امور شربت خانهٔ پادشاهی و تولیت‌اوقاف وخیرات بدو محول گردید بهمین عنوان حکیم خیری شهرت یافت سال وفاتش مضبوط نیست و پسرش حکیم نورالدین علی بسال ۱۰۳۲ه قمری (غلب) درکربلای معلّی وفات یافت

(ص ۳۶۱ ج ۱ مر وباب ی از ریاض‌العلماء)

حکیم **رکنای‌کاشانی**، بعنوان مسیح رکن‌الدین خواهدآمد

حکیم **ریاضی، جمشیدبن مسعود** - بعنوان غیاث‌الدین خواهدآمد

حکیم **زین‌الدین**، همان حکیم ارزقی مذکور دربالا است

حکیم **سعدی سمرقندی**، بعنوان‌ابوحفص‌حکیم، درباب‌کنی‌خواهدآمد

حکیم **سنائی، مجدود بن‌آدم** - بعنوان سنائی خواهدآمد

حکیم **سوزنی،محمدبن‌علی**- بعنوان‌سوزنی‌سمرقندی‌نگارش‌خواهدیافت

حکیم **شاه محمد**، بعنوان قزوینی محمد، نگارش خواهیم داد

حکیم **شرف‌الدین حسن**
حکیم **شفائی اصفهانی** با بعنوان شفائی‌اصفهانی نگارش خواهدیافت

حکیم شیرازی، میرزا محمود پسر میرزاکوچك ـ وصال بعدار وفات پدر
با برادر مهتر خودش میرزا احمد وقار سیاحت هندوستان رفته
و در بمبئی اقامت کرد اخیراً بار بهمراهی برادر بمیهن خود برگشت، درحکمت طبیعی
وکمالات دیگر نصیب کامل داشت ، نستعلیق را بسیار خوب می نوشته از اشعار او است

چو نیست شادمانی اندرجهان | سند از جهان وکارش نظر
نه از زمانه چشم بستن چه سود | ز خود سند تا یابی ظفر
تو تا نویسی نیابی آسودگی | ز خودگذر که غم نیابی دگر
نو از دیار قدسیان آمدی | از این سیاه خاکدان درگذر
جان ز خودگرو در نیستی | که کس دگر نیارد از تو خبر

ایضاً

در ره عشق بمطلوب نپیوست کسی | این عجبتر که بهر کس نگری درطلب است
مردم ای کاش پریشانی زلفش بینند | تا نگویند پریشانی من بی سبب است

ایضاً

بی توای جان رتن رفته، تن بات وتب است | بی جان و ساز جان من، این بس عجب است

وفات حکیم شیرازی سال ۱۲۷۴ھ قمری (غرغد) درشیراز واقع شد ، درحرم شاه چراغ
مدفون گردید و برادرش وقار درتاریخش گفته است عاقبت محمود شد کار حکیم ۱۲۷۴
و درضمن شرح حال پدرش میرزا محمد شفیع وصال بر خواهدآمد
(ص ۳۵۱ عم و ۱۰۲ ح ۲ مع)

حکیم سعدی، عبدالعزیز بن منصور ـ بعنوان سعدی خواهدآمد

حکیم فرخی، علی بن قلوغ ـ بهمین عنوان فرخی خواهدآمد

حکیم فردوسی، ابوالقاسم حسن بن محمد ـ بعنوان فردوسی طوسی خواهدآمد

حکیم قبلی، میرزا محمد بن عبدالصبور، اصلش ازخوی ومسکنش تبریز
آذربایجان بود، ازفضلا وادبای عهد محمدشاه قاجار و ناصرالدین

شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۳۱۳ﻫ قمری) بشمارمیرفت. ازآن‌روکه بقلیان عشق مفرطی‌داشته و هرجاکه میرفت اسباب چای وقهوه و قلیان را (که درآن زمان متعارف ودراصطلاح آذربایجانیها نقل - با دوضمّه - منقل ، معروف بوده) بهمراه خود می برد ، بهمین‌عنوان قُسُلّی (با دوضمّه وتشدید لام) شهرت‌یافت‌که درآن اصطلاح، از دوکلمهٔ قُسُل (بمعنی مذکور) و لی (بمعنی دست و مالکیّت) ترکیب یافته است و ازتألیفات او است

۱- **تشریح الابدان** که بنام ناصرالدین‌شاه تألیف وباشکال مختلف مصور و در طهران چاپ سنگی شده‌است ۲- **تعلیم‌نامه** درعمل‌تلقیح‌آبله ۳- **مجمع‌الحکمتین‌وجامع‌الطبین** زمان وفاتش بدست نیامد (اطلاعات خارجی)

حکیم **قطران**، بعنوان قطران نگارش خواهیم داد

حکیم **کاظم** ، بعنوان صاحب حکیم نگارش خواهد یافت

حکیم **کوچك، محمد سعیدقاضی، محمد سعید بن محمد مفید**، شریف‌قمی معروف بحکیم‌کوچك، ازاکابرعلمای امامیّه بود تألیفاتی‌دارد

۱- **اسرارالصنائع** که درصناعات خمسهٔ قیاسیّهٔ منطقیّه (برهان ، جدل ، شعر ، مغالطه ، خطابه) بوده واز صناعیّهٔ میرفندرسکی استمداد نموده است ۲- **شرح توحید صدوق** ۳- **شرح حدیث بساط** که از تألیف‌آن بسال هزار ونود و نهم هجرت در اصفهان فراغت یافته است وسال وفاتش بدست نیامد نگارنده‌گوید ظنّ قوی میرودکه حکیم کوچك همان قاضی سعید قمی باشدکه خواهدآمد و رجوع بدانجا هم نمایند

(ص ۵۱ ج ۲ ذریعه)

حکیم **مجدالدین**، بعنوان‌کسائی خواهدآمد

حکیم **محسی، محمد**- ظاهراً همان‌حکیم شاه محمد مذکور دربالااست

حکیم **مغربی ، یحیی بن محمد بن ابی‌الشکور** (الشکر خ ل) مغربی اندلسی، مشهور بحکیم مغربی، ملقّب بمحیی‌الدین، ازمشاهیر حکما و ریاضیین قرن هفتم هجرت میباشدکه معاصر خواجه نصیر طوسی (متوفی بسال

۶۷۲ه قمری) بود و درعمل رصد مراغه با وی شرکت داشته و از تألیفات او است

۱- احکام تحاویل سنی العالم ۲- الاختیارات ۳- الاربع مقالات فی النجوم
و سال وفاتش بدست نیامد (ص ۴۰۸ ج ۱ ذریعه)

حکیم مقتول، یحیی بن حبش - بعنوان شیخ اشراقی خواهد آمد

حکیم الملك علی، نظام الدین، علی بن حسن بن نظام الدین - گیلانی، ملقّب بحکیم الملك، از افاضل قرن یازدهم هجرت میباشد و از تألیفات او است

۱- انوار الفصاحة و اسرار البلاغة (البراعة ج ل) در شرح نهج البلاغة که شرح ابن میثم را تلخیص کرده و مطالبی هم از شرح ابن ابی الحدید بدان افزوده و از تألیف مجلّد اوّل آن روز دوشنبه چهارم ربیع الاول ۱۰۵۳ه قمری (عنج) فراغت یافته است
۲- تلخیص درة الغواص و سال وفاتش بدست نیامد (ص۴۳۶ ج۲ و ۴۲۲ ج۴ ذریعة)

حکیم مؤمن، امیرمحمد مؤمن بن محمدزمان - حسینی تنکابنی دیلمی، مشهور بحکیم مؤمن، سید عالیمقدار، از اطبّای نامدار زمان خود و مؤلف کتاب تحفة المؤمنین (المؤمن ج ل) میباشد که در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸-۱۱۰۵ه قمری) بزبان پارسی درطبّ تألیف داده است که اکثر مطالب کتب طبّی را حاوی و اغلب تجربیّات خود و پدرش را در نباتات و معاجین و شربتهای مفرده و حبوبات و سفوفات متنوعه و ادویّهٔ مفرده و مرکّبه مشتمل و چند مرتبه در ایران چاپ سنگی شده است وسال وفاتش بدست نیامد (ص ۲ ۴ ج ۳ ذریعة)

حکیم میرزا محمدتقی خان، متخلّص بحکیم، از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد و تألیفاتی دارد

۱- گنج السلاطین در تواریخ پادشاهان فرس پیش از اسلام و بعد از آن **۲- گنج دانش** که سال ۱۳۰۵ه قمری (غشه) تألیف و در طهران چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد
(ج ۵ ذریعة وغیره)

حکیم ناصرخسرو علوی، بهمین عنوان ناصرخسرو خواهد آمد

حکیم **نظامی، ابومحمد نظام‌الدین-** بهمین عنوان نظامی گنجوی خواهد آمد

حکیم **یارعلی،** همان حکیم حیری مذکور در بالا است

حلاء **علی بن عبدالله -** بعنوان ناشی اصغر خواهد آمد

حلاج **حسین بن منصور-** بیضاوی‌المولد، عراقی‌المنشأ ، صوفی‌المسلك، حلاّج‌اللّقب، ابومغیث یاابوالغیث یاابومعتب یاابوعبدالله‌الکنیة، از بزرگان عرفا و صوفیّه میباشدکه با جنید بغدادی و بعضی دیگر از اکابر این سلسله مصاحبت داشت ، اقوال اهل علم ، دربارهٔ وی مختلف ،گروهی از اولیایش پندارند و پاره‌ای خارق عادات صادره از اورا از قبیل‌کرامات اولیا و صلحا دانند ، جمعی‌کاهن و کذّاب وشعبده بازش میشمارند وآن‌خارق‌عادات ظاهری را هم اثرسحر وشعبده وکهانت میانگارند حتی درتاریخ بغداد بسیاری ازشعبده‌های اورا نقل میکند بعضی بخدا بودن وی معتقد بوده و بکلمات خودش استناد مینمایدکه‌گفته است **اناالحق و لیس فی‌جبتی الاالله وانا مغرق قوم نوح و مهلك عاد و ثمود** و نظائر اینها ابوحامد غزالی از کلمات مذکوره اعتذار جسته وگوید همهٔ آنها ازفرط محبت و عشق حقیقی و شدت وجد وکمال استغراق میباشد نظیر قول شاعرکه میگوید

انا من اهوی و من اهوی انا **نحن روحان حللنا بدنا**
فاذا ابصرتنی ابصرته **و اذا ابصرته ابصرتنا**

جمعی باستناد همان کلماتی‌که مذکور شد کافرش دانستند و سالها در زندانش کردند تاآنکه عاقبت بسال سیصد و ششم یا نهم هجرت بامر حامد بن عباس وزیرمقتدر عباسی، (دراثر حکمی‌که علمای وقت مبنی برمهدورالدم و واجب‌القتل بودن وی صادر کردند) هزاربارتازیانه‌اش زدند، دستها وپاپهایش‌را بریدند، درآتشش‌سوزانده وخاکسترش را در دجله ریخته یا بادش دادند وبا بعد از تازیانه‌اش‌کشتند وسرش را درجسر بغداد آویختند و دور نیست‌که هردو وقوع یافته باشد تألیفات بسیاری بحلاّج منسوب دارند که ازآنجمله است

۱- امرالشیطان ۲- التوحید ۳- الجوهرالاکبر ۴- الداریات‌دروا ۵- الشجرة الزیتونة النوریة ۶- طاسین‌الازل تا الطواسین که در پاریس چاپ شده است **۷- الکبریت الاحمر ۸- کیدالشیطان ۹- النجم اذا هوی ۱۰- نورالنور ۱۱- الوجود الاول ۱۲- الوجود الثانی ۱۳- الیقین** وغیر اینها که بفرمودۀ ابن‌الندیم ازچهل‌کتاب متجاوز است و از اشعار حلاّج است

کانت لنفسی اهواء مفرقة — فاستجمعت اذرأتك العین اهوائی
و صار یحسدنی من کنت احسده — وصرت مولی‌الوری‌اذصرت‌مولائی
ترکت للناس دنیاهم و دینهم — شغلا بذکرك یا دینی و دنیائی

ایضاً

والله ماطلعت شمس ولا غربت — الا و ذکرك مقرون بانفاسی
ولاجلست الی قوم احدثهم — الا و انت حدیثی بین جلاسی
ولاهممت بشرب‌الماء من عطش — الا رایت خیالا منك فی‌کأسی

نام صاحب ترجمه چنانچه مذکور داشتیم حسین، نام پدرش منصور است ومنصور نامیدن خود او چنانچه درالسنه دائر و دربعضی از نظم و نثر ادبا معروف است غلط میباشد که بنام پدرش شهرت یافته است اما حلاّج گفتن او بجهت شغل حلاّجی داشتن پدرش میباشد، یا اینکه چون وی در بلاد اهواز وخراسان مشغول دعوت بوده واز اسرار قلوب مردم خبرمیداده اورا **حلاج اسرار** می‌گفته‌اند تاآنکه لفظ حلاّج متدرجا لقب‌مشهوری وی‌گردید، یا موافق نوشتۀ ابن‌خلّکان، روزی در دکان حلاّجی نشسته و انجام دادن کاری را درخواست نمود، آن مرد حلاّج، با اشتغال حلاّجی‌کردن پنبه، اعتذار نمود صاحب ترجمه‌گفت‌که تو ازپی‌کار من برو وحلاّجی‌کردن پنبۀ تو بعهدۀ من باشد، آن‌مرد پی‌آن‌کار رفت و بعداز برگشتن تمامی پنبه‌را حلاّجی‌شده دید وازآن‌رو حسین، مشهور بحلاّج گردید

(ص۲۲۱ف و۲۲۶ت و۱۱۲ح۸ تاریخ بغداد و۷۸۷مط و ۱۶ح۱کا و۱۴۴۵۱ح۶س و۳۳۷عم وغیره)

حلاج — **محمدبن‌علی‌بن عمر**- درضمن‌شرح‌حال‌مرزوقی‌احمد، خواهدآمد

حلاج‌الاسرار — چنانچه اشاره شد همان حسین بن منصور است‌که بعنوان‌حلاج مذکور شد

حلال - (بروزن‌نقّال) دراصطلاح رجالی، بفرمودۀبروجردی، لقب **احمدبن عمر**

است که شرح حالش درکتب رجال مسطور و معنی آن فروشندهٔ حَلّ (بفتح حای حطّی وتشدید لام بمعنی دوشاب وشیره است) وباحای نقطه‌دار خواندن آن غلط و اشتباه است

حلاوی **سیدحیدر بن سلیمان بن داود بن حیدر** - حلّی حسینی ، مکنّی بابوالحسین ، نخستین شاعر عصر خود بلکه امام شعرای عراق بشمار میرود، فصاحت بیان و قوّت ایمان را جامع بود وبجهت کثرت اشعاری که درمناقب و مصائب اهل بیت عصمت سلام‌الله علیهم اجمعین گفته به **شاعر اهل‌بیت** اشتهار یافته‌است و ازآثار او است

۱- **الدرالیتیم** که دیوان او میباشد و در سال ۱۳۱۲ھ قمری چاپ شده است

۲- **العقدالمفصل** که کتابی ادبی لغوی تاریخی انتقادی بوده وسال ۱۳۳۱ھ قمری در بغداد بطبع رسیده و صاحب ترجمه بسال ۱۳۰۴ (عشد)ھ قمری درپنجاه وهشت سالگی وفات یافت ، بسط زاید را محول بکتاب جنة‌المأوی حاجی میرزا حسین نوری می‌داریم (ص ۷۸۸مط)

حلبی[۱]

حلبی **ابراهیم بن محمد بن ابراهیم** - حنفی حلبی ، که‌گاهی ابن‌الحلبی نیزگویند از اکابر علمای عامّه میباشدکه درشام و بلاد مصر فقه و تفسیر و حدیث را تکمیل‌کرد ، پس باستانبول رفته خطیب جامع سلطان محمد فاتح

۱- **حلبی** - با دوفتحه ، منسوب بشهر حلب از بلاد شام است که‌آب و هوا و خاکش باکمره وکثیرالخیرات ، مردمانش باهوش و ذکاوت و سلیم‌القلب میباشند حلبی ، در اصطلاح علمای رجال عبارت از محمد بن علی بن ابی‌شعبه ، برادرانش عبدالله و عمران وعبدالاعلی ، پدرشان علی ، عموزادهشان احمد بن عمر بن ابی‌شعبه و پدرش عمرو نیز احمدبن عمران است که همه‌شان از روات اخبار هستند لکن در دوتن اولی‌مشهور و اولین آن دوتن دیگرمشهورتر بوده و عمرازدوتن آخری همه‌شان از ثقات روات میباشند بلکه بعضی از علمای رجال ، عموم آل ابی‌شعبه را توثیق‌کرده‌اند و تحقیق این‌مراتب را موکول بکتب رجالیه داشته ودرباب‌کنی در عنوان‌آل ابی‌شعبه بطوراجمال خواهیم نگاشت ودراینجا شرح‌حال بعضی‌ازعلما و افاضل را که بهمین عنوان حلبی معروف وبا موصوف هستند ثبت اوراق نموده و تذکر میدهد

شد و تألیفات مفیدی دارد

۱- **شرح صغیر** بر کتاب منیة المصلّی سدیدالدین کاشغری که معروف به کتاب الحلبی است ۲- **شرح کبیر** کتاب مذکور و هردو شرح در استانبول چاپ شده است ۳- **طبقات الحنفیة** یا **طبقات الفقها** ۴- **غنیة المتملی فی شرح منیة المصلی** که نام اصلی شرح کبیر مذکور است ۵- **کتاب الحلبی** که اشاره شد ۶- **ملتقی الابحر** که فتاوی دورهٔ فقه حنفی است و در استانبول و قاهره بارها چاپ شده است ، صاحب ترجمه سال ۹۵۶ه قمری (طنو) درحدود نود سالگی درگذشت (ص۱۳مط و۵۶۸ ج۳ س و۱۶۹ ج۱ ذع)

حلبی **ابن زهره، حمزة بن علی** - بهمین عنوان ابن‌زهره در باب کنی خواهدآمد

حلبی **ابوالصلاح تقی‌الدین** - در باب کنی بهمین عنوان ابوالصلاح خواهدآمد

حلبی **بدرالدین حسن** - بعنوان بدرالدین حسن نگارش دادیم

حلبی **برهان‌الدین علی بن ابراهیم** - شافعی ، از مشاهیر علما و فقهای قرن یازدهم هجرت میباشدکه در تمامی علوم عقلیّه و نقلیّه خصوصاً حدیث وفقه وتفسیر وتصوف وحیدعصرخود بود، نام‌او موافق آنچه از قاموس‌الاعلام نقل‌کردیم‌علی، پدرش ابراهیم، لقبش برهان‌الدین‌بوده وظاهر کلام فاضل محدّث معاصر آنکه ، نامش علی و پدرش برهان‌الدین است (که علی بن برهان‌الدین نوشته) وظاهر آنستکه برهان‌الدین ، نام یا لقب پدرش هم بوده ویا نام یکی از اجدادش باشد و علی بن برهان‌الدین از راه نسبت بجدّ بوده‌است، چنانچه نام و نسب اورا درمعجم‌المطبوعات بدین روش قیدکرده علی‌بن ابراهیم بن احمد بن علی بن عمر ملقّب نورالدین ابن برهان‌الدین حلبی قاهری شافعی‌که برهان‌الدین نام جدّ چهارم او میباشد و بهمین‌جهت صاحب‌ترجمه را ابن برهان‌الدین‌هم عنوان‌کرده‌است صاحب ترجمه‌تألیفات بسیاری‌دارد

۱- **انسان‌العیون فی‌سیرة‌الامین والمأمون**که بفرمودهٔ فاضل‌محدّث معاصر، معروف

سیرهٔ حلبیّه است ولی نوشتهٔ قاموس‌الاعلام غیرآن بوده وآن‌هم یکی دیگرازتألیفات وی میباشد وظاهر معجم‌المطبوعات آنکه صاحب‌ترجمه ، دوکتاب انسان‌العیون نام دارد یکی **انسان‌العیون فی‌سیرةالامین والمأمون** که معروف بسیرهٔ حلبیّه بوده ودرمصر و قاهره چاپ شده است و دیگری **انسان‌العیون فی‌سیرةالنبی المأمون** که مشهور بسیرهٔنبویّه شده وهنوز بطبع نرسیده است ۲- **انسان‌العیون فی‌سیرةالنبی المأمون** که درنبذ اوّل اشاره‌شد ۳- **انسان‌المهج بمختصرالفرج** ۴- **حسن‌الوصول الی‌لطائف حکم‌الفصول** ۵- **السیرةالحلبیة** که درنبذ اول اشاره شد ۶- **السیرةالنبویة** که نیز درنبذ اول اشاره شد ۷- **المحاسن السنیة من‌الرسالةالقشیریة** ۸- **النصیحه العلومیة فی بیان حسن‌الطریقة الاحمدیة** ۹- **النفحةالعلویة من‌الاجوبةالحلبیة** وفات صاحب‌ترجمه بسال ۱۰۴۴ﻫ قمری (غمد) درشصت و نه سالگی درمصر وقوع یافت (ص۱۹۷۵ ج۳ س و۷۸۶مط و۱۲۶هب)

حلبیان نسبهٔ حلبی است ودر اصطلاح فقها عبارت از ابن‌زهره ، حمزة بن علی حلبی و ابوالصلاح ، تقی‌الدین حلبی است‌که هردو در باب‌کنی بهمین عنوان مذکور خواهند شد

حلبیون جمع حلبی است‌ودراصطلاح‌فقهاهمان‌حلبیان‌فوق‌وقاضی‌عبدالعزیز بن نحریر است‌که در باب‌کنی بعنوان ابن‌البراج خواهدآمد

حلوانی[1]

حلوانی **سلمان یا سلیمان بن عبدالله بن محمد** - مکنّی بابوعبدالله ، از پیشوایان نحو و لغت و ازتألیفات او است

۱- **حلوانی**- بفرمودهٔ بروجردی ، بفتح اول وسکون لام ، دراصطلاح رجالی‌یزید بن خلیفه میباشد و نسبت‌آن بشهری وبا بابی‌آنشهر است ، نیز گویند همین‌کلمه راکه نسبت یزید بن خلیفه است بعضی از اهل فن حولانی ضبط‌کرده‌اند (با حیم و واو و لام و نون) لکن اولی صحیح‌تر است درمراصدگوید حلوان بضم اول دیهی است در دوفرسخی فسطاط ازبلاد مصر و شهری است‌کوچك از قهستان نیشابور که‌آخر حدود خراسان میباشد هم شهری است‌آباد ، از بلاد عراق عرب‌که بغدار بغداد وکوفه و واسط وبصره بزرگترین بلادآن ناحیه بوده وازطرف یکی از ملوك بحلوان بن عمران بن قضاعه اختصاص داشته است بنام او مشهور گردیده است .*

۱- **تفسیرالقرآن** ۲- **شرح امالی** ۳- **شرح‌ایضاح ابوعلی‌فارسی** ۴- **شرح دیوان متنبی** ۵- **القانون** درلغت ۶- **القرائات** و از اشعار او است

ان خانك‌الدهر فکن عائذا ... بالبیض والا دلاج والعیس

ولا تکن عندالمنی ابهما ... رؤس امـوال المفالس

از ابوالطیّب طبری (متوفی سال ۴۵۰ه ق) روایت می‌کند، اینك توان‌گفت‌که از رجال اواخر قرن پنجم میباشد وچنانچه در روضات بعضی نسبت داده وفات‌خود طبری درسال ۴۹۴ه بوده است (ص ۳۲۲ ت و ۲۳۴ ج ۱۱ -م)

حلوانی

یزید بن خلیفه - چنانچه اشاره شد مصطلح علمای رجال وشرح حالش درآن علم شریف است

حلی[1]

حلی

سیدجعفر - مکنّی با بویحیی، از نوابغ شعرای عراق‌عرب میباشد که‌اکابر رامدایحی‌گفته‌است، دیوان‌وی‌که **سحر بابل وسجع البلابل**

*در اطراف‌آنشهر چشمه‌های فسفوری دوائی هست‌که جذین درد را ببدنها مداوی نمایند و اناری داردکه درتمامی دنیا نظیری‌نداشته و انجیرآن را نیز ازکثرت خوبی شاه‌انجیر گویند ظاهراً همان است‌که در روضات ، از تلخیص‌الاثار ، نقل‌کرده‌که حلوان نیمه اول شهری است مابین بغداد و همدان‌که قدیماً آباد بوده و اکنون خراب‌گردیده است، دراطراف‌آن‌چشمه‌های کبریتی هست‌که در مداوای جذین درد نافع و مؤثر میباشد بنابر بعضی‌از منسوبین حلوان را تذکر میدهد

۱- **حلی**- منسوب است به حله ، (بکسر اول و تشدید ثانی)که بوسیلهٔ مراجعه بنام چندین موضع میباشد و مشهورترین‌آنها حلهٔ سیفیه یا حلهٔ مزیدیه یا بنی‌مزید است‌که درسمت غربی فرات واقع ودر زمان سیف‌الدولة صدقة بن منصوربن‌علی‌بن مزید اسدی ازامرای دنالمه بعمران وآبادی‌آن افزوده وبا خود سیف‌الدوله در سال ۴۸۵ه ق بناسش کرده است ، بهرحال آن را حلهٔ سیفیه یا مزیدیه یاحلهٔ بنی‌مزیدگفتن بجهت نسبت‌سیف‌الدولة‌است، بجهت‌مجاز بانی که بین او و سلجوقیان بوده در محرم سال ۴۹۵ه قمری (تصه) بهمین شهر منتقل شد و مرکز حکومتش اتخاذ نمود و سپس مرکز تجارت گردید نوشتهٔ روضات ، حلهٔ سیفیه ، اشهر بلاد عراق ، در میان نجف وکربلا در دوطرف شرقی و غربی فرات واقع میباشد جنابجه بغداد در دوسمت شرقی و غربی شط دجله واقعشده است بهرحال درانیجا بعضی از معروفین بهمین نسب وبا موصوفین بآن را تذکر داده و ثبت اوراق مینماید

نام دارد سال ۱۳۳۱ه قمری در صیدا چاپ شده و صاحب ترجمه سال ۱۳۱۵ه قمری (عشه) درسی وهشت سالگی در نجف وفات یافت (ص۶۹۹مط)

حلی **جعفر بن حسن**- بعنوان محقّق خواهدآمد

حلی **حسن بن علی بن داود** - درباب کنی بعنوان ابن‌داود خواهدآمد

حلی **حسن بن یوسف** - بعنوان علاّمهٔ حلّی خواهدآمد

حلی **سیدحیدر بن سلیمان** - بعنوان حلاوی نگارش دادیم

حلی **محمد بن احمدبن ادریس**- بعنوان ابن‌ادریس نگارش خواهدیافت

حلی **یحیی بن احمد** - بعنوان ابن‌سعید نگارش خواهیم داد

حلیان تثنیهٔ حلّی‌است، دراصطلاح فقها، عبارت ازعلاّمهٔ‌حلّی ومحقّق، جعفر بن‌حسن میباشدکه درتحت همین دوعنوان نگارش‌خواهیم داد ، یا بنوشتهٔ بعضی ، عبارت از محقّق مذکور و عموزاده‌اش یحیی بن احمد است که درباب‌کنی بعنوان ابن‌سعید خواهدآمد وگاهی بمحقّق و ابن‌ادریس وگاهی با بن‌ادریس و نوه‌اش نجیب‌الدین یحیی بن سعید حلّی اطلاق‌نمایند (تنقیح وغیره)

حلیون (بکسر اوّل و تشدید وکسر ثانی با تشدید ثالث) در اصطلاح فقها ، بفرمودهٔ صاحب مدارك ، **علامهٔ حلی، محقق اول جعفر بن حسن و ابن‌ادریس محمد** است‌که درتحت همین‌سه‌عنوان شرح‌حال‌ایشان‌خواهیم‌پرداخت و از ذکری شهید نقل شده‌که عبارت ازهمین سه تن و **ابن‌سعید یحیی بن احمد** میباشد و شرح‌حال او نیز بهمین عنوان ابن‌سعید خواهیم پرداخت فاضل محدّث معاصرگویدکه عبارت از محقّق و علاّمه و ابن‌سعید است و ظاهراً اشتباه و امر سهل است بفرمودهٔ مامقانی ، درجایی‌که مقیّد بثلثه نباشد همان سه تن اوّلی مراد بوده ودرجائی‌که مقیّد باربعه‌کنند همان سه تن مذکور و فخرالمحققّین پسر علاّمه منظور میباشد

حمارالعزیز **احمد بن عبیدالله (یا عبدالله) بن محمد بن عمار** - (یاآنکه نام پدرش و جدّش عبیدالله است محمد) کاتبی است ثقفی ، مکنّی

نابوالعباس ، مشهور بحمارالعزیر، مورّخ و محدّث مشهورکه اظهار تشیّع میکرد ، از مشایخ بسیاری روایت نموده و ابوالفرج اصفهانی ونظرای وی هم از وی روایت می‌کنند، درسال ۳۱۴ه قمری (شید) درگذشته ودرمقاتل طالبیین وموضوعات دیگر تألیفاتی دارد

۱- اخبار ابن‌الرومی ۲- اخبار ابی‌العتاهیة ۳- اخبار ابی‌نواس ۴- الانواء ۵- الرسالة‌فی‌تفضیل‌بنی‌هاشم وموالیهم وذم‌بنی‌امیة واتباعهم ۶- المسعة د [illegible] ۷- مثالب‌ابی‌نواس ۸- مثالب معاویه ۹- کتاب حمل ۱۰- کتاب‌صفین ۱۱- المناقضات

وغیر اینها گویند احمد، روز و شب بجهت فقر و بی‌نوائی‌که داشته با تقدیرات ازلی درستیز وستیزه بود و بهمین‌صفت‌کفران‌نعمت شهرت داشت تاآنکه روزی‌ابن‌الرومی ویراگفت ، من ترا بعزیر ملقّب داشتم زیرا چنانچه عزیر با معبود خود بمقام ستیزه برآمد و درباب بخت نصرکه چون هفتاد هزار تن را ریخت زبان اعتراض وگستاخی بدرگاه الهی باز نمود واز این‌رو خطاب الهی دررسیدکه اگر این مجادله را ترک نکنی ازمقام‌پیغمبری خلع‌خواهی‌شد، تو هم‌که همیشه درمقام اعتراض بقضای‌خداوندی‌هستی، سزاوار این لقب (عزیر) میباشی ابن‌الرومی درخصوص این‌صفت ناشایست اوگوید.

وفی ابن عمار عزیریة	**یخاصم الله بها والقدر**
ماکان لم‌کان وما لم‌یکن	**لم لم یکن فهو وکیل‌البشر**

شرح عزیریة یعنی صفت عزیری لفظ لِم اوّل و سوم دربیت ثانی بکسر لام، مخفّف لِما است (بکسر اوّل) بمعنی چرا ولَم دویم و چهارم درهمان بیت بفتح لام، از حروف جازمه است ابن‌عمّار نیز همان حمارالعزیر میباشدکه جدّ عالیش عمّار نام داشته است

نگارنده‌گوید از این بیان وجه لقب عزیر مکشوف‌گردید، لکن حمارالعزیر گفتن احمد را (چنانچه لقب مشهوری او است) وجهی نمیباشد ، دور نیست‌که این‌لقب نیز بجهت تأکید درصفت‌کفران‌نعمت باشد زیرا دراین قسمت بتمام‌کفر و ارتداد رسیده بود همچنانچه عزیر بمقام اعتراض بمعبود حقیقی برآمد هکذا شخص حمیر نامی [illegible] از اهل اسلام بمقدار عمر طولانی و مال و نعمت فراوان مرتدّ شد **واکفرمن‌حمار** [illegible]

دائره‌گردید پس احمد را حمارالعزیز گفتن بجهت تشبیه بهردو بهر مذکور میباشدکه‌گویا جامع هردو صفت اعراض بحق عزیز و ارتداد حمار بوده‌است وچون رشتهٔ‌کلام بدینجا رسید مثل مشهور مذکور اکفر من حمار را بطور اجمال ثبت اوراق مینماید حمار ، نام مردی بوده از قبیلهٔ عادکه پسر مویلع و یا مالك بن نصر اردی است‌که مسلمان بوده و صحرای بزرگی را مالك‌بود بعرض چهار فرسنگ وبطول مسافت یك روزه راه‌که در تمامی‌بلاد عرب جایی پر نعمت‌تر ازآن وجود نداشت ، میوه‌های‌گوناگون درآنجاموجود بود ، مدت چهل سال باکمال وسعت و بذل وبخشش وسخاوت امرار حیات‌نمود تاآنکه پسرانش (کدبوستهٔ قاموس ده‌تن بوده‌اند) روزی برای شکار درآن‌صحرا رفتند وهمه‌شان دراثر صاعقه مردند پس احمد تحمل نکرده وگفت دیگر خدائی راکه این ظلم را روا دارد نمی‌پرستم وقوم خود را نیز بکفر و عصیان دعوت‌کرد ، متمرّد راکشته وآن‌صحرا را خراب و ویران نمود اینك درکفر و ارتداد ضرب‌المثل شد **واکفرمن‌حمار** از امثال دائره‌گردید شاعرگوید

الم تر ان حارثة بن بدر　　یصلی و هو اکفر من حمار

(قاموس و مجمع‌الامثال وص ۲۳۲ ج ۳ حم)

حمال

رافع بن نصر بغدادی ، فقیه متکلّم محدّث شافعی زاهد، مکنّی بابوالحسن، معروف بحمال ، از اکابر محدّثین شافعیّه دراواسط قرن پنجم هجرت میباشد ، از ابوحامد اسفراینیی فقه خواند ، علم اصول را از قاضی ابوبکر اخذ نمود ، عاقبت درمکّه اقامت‌گزید و بوظائف عبادت وتدریس وفتوی اشتغال یافت تادرسال۴۴۷ه قمری (بمر) درگذشت　　(ص ۱۶۴ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

حمامی

اسعد بن سعد بن محمد فقیهی است صالح امامی‌که از حسن بن حسین‌بن بابویه (که ظاهراً برادرزادهٔ‌صدوق متوفی‌بسال۳۸۱ه ق میباشد)درس‌خوانده‌است وضبط لفظ حمامی‌هم‌درضمن ترجمهٔ‌حال‌حمانی یحیی‌خواهدآمد

(کتب رجالیه)

حمامی — **یحیی بن عبدالحمید** - درزیر عنوان حمانی یحیی مذکورمیگردد، بدانجا مراجعه شود

حمانی[1]

حمانی — **جابر بن نوح تمیمی** ، محدّث کوفی شرح حالش در رجال است

حمانی — **حسن بن عبدالرحمن** - محدّث شیعی مصطلح علم رجال و شرح حالش درآن علم است

حمانی — **حیان بن معلس** - از محدّثین عامّه است

حمانی — **علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ع** - موافق آنچه، از کتاب الشیعة و فنون الاسلام نقل شده از اکابر شعرای اهل بیت میباشدکه در شهرت شعر و طبع و ادب درمیان علویّین ، مانند عبدالله بن معتزّ است درمیان عباسیّین ، خودش میگفت که من وپدر و اجدادم تا ابوطالب شاعر هستیم ترجمهٔ حال وبعضی از اشعار او دراغانی ابوالفرج ویتیمةالدّهر ثعالبی ومنتقی سیدمرتضی نگارش یافته وگاهی توهّم می‌رودکه وی بشهادت امام‌علی‌النقی ع بهترین شعرای عصر متوکّل عباسی بوده است

نگارنده گوید ظاهرآن است که این خبر وشهادت آن بزرگوار، درحق محمد بن علی حمّانی است که در زیر عنوان حمّانی محمد مذکور است و بنوشتهٔ اعیان‌الشیعة وفات‌علی بن‌محمد درسال ۲۶۰ه قمری (زس) وقوع یافته‌است (ص ۳۸ ح۱ اعیان)

حمانی — **محمدبن علی**- حمانی علوی، شاعر مشهور امامی‌است که حضرت جواد ع نزد متوکّل و حضرت رضا ع نزد مأمون با اشعار وی

۱ــ **حمانی** - بنابرآنچه در تنقیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ حسن بن عبدالرحمن نوشته، بکسر اول وتشدید ثانی منسوب بحمان است که کوفی‌است در بصره ، یا منسوب بقبیلهٔ حمان‌نامی است از قبائل تمیم که بحمان بن عبدالعزی ویا حمان بن سعد بن زید نسبت دارند درمراصد گوید حمان باکسر و تشدید ،کوفی است در بصره که بنام اهل خود بنی‌حمان بن سعد نامیده شده است و دراینجا بعضی از منسوبین حمان را ثبت اوراق نموده و تذکر میدهد

استشهاد نموده‌اند شیخ مفید درکتاب عیون ومحاسن ، بسیاری از اشعار اورا درخبری که از حضرت رضا ع روایت نموده نقل‌کرده وآن‌حضرت از حمّانی به **بعض‌فتیاننا** تعبیر فرموده است صدوق در باب چهل و دویم ازکتاب عیون اخبارالرضا روایت نموده‌که مأمون بحضرت رضا ع عرض‌کرد ، زیباترین شعری راکه درخلوص حلم و بردباری‌سراغ داری بخوان‌آن حضرت این اشعار را خواند

اذا کان دونی من بلیت بجهله	**ابیت لنفسی ان تقابل بالجهل**
و ان کان مثلی فی‌محلی من‌النهی	**اخذت بحلمی کی اجل عن‌المثل**
وان‌کنت ادنی‌منه فی‌الفضل‌والحجی	**عرفت له حق‌التقدم والفضل**

پس مأمون زیباترین شعری راکه در سکوت ورزیدن از جواب نادان و عتاب نکردن بصدیق گفته شده استفسار نمود ،آن حضرت چهار شعر فرو خواند ، پس زیباترین شعر دایر برکتمان سرّ را پرسیدآن حضرت سه شعر دیگر خواند و همهٔ آنها مورد تحسین مأمون شد،گویندهٔ‌آن اشعار را استفسار نمودآن‌حضرت فرمود **بعض‌فتیاننا** (یعنی بعضی از جوانمردان ما)

نگارنده‌گوید بقرینهٔ آنچه از عیون و محاسن نقل شد ظاهر آن است‌که مراد آنحضرت از بعض فتیان ، همین محمد بن علی حمّانی است درباب حضرت‌علی‌النقی ع از مناقب ابن‌شهرآشوب از ابومحمد فحام نقل‌کرده است‌که متوکّل از ابن‌الجهم پرسید که شاعرترین مردم‌کیست ؟ ابن‌الجهم شعرای زمان جاهلیّت و دورهٔ اسلام را یك یك شمارآورد، پس متوکّل همان مطلب را ازحضرت علی‌النّقی علیه‌السلام استفسار نمود آنحضرت فرمودندکه شاعرترین مردم **حمانی** است حانجه‌گوید

لقد فاخرتنا من‌قریش عصابة	**بمد خدود و امتداد اصابع**
فلما تنازعنا المقال قضی لنا	**علیهم بما نهوی نداء الصوامع**
ترانا سکوتا والشهید بفضلنا	**علیهم جهیر الصوت فی‌کل‌جامع**
فان رسول الله احمد جدنا	**ونحن بنوه کالنجوم الطوالع**

متوکّل مراد از نداء صوامع‌را پرسیدآنحضرت‌فرمود **اشهد ان‌لااله الاالله واشهد ان‌محمداً رسول‌الله** جدّمن‌یاجدّتواست؟ متوکّل‌خندیده وگفت‌جدّتواست وبراآروی‌کناره نمی‌کنیم (ق وتنقیح‌المقال)

حمانی **یحیی بن عبدالحمید** - محدّث امامی وشرح حالش موکول بکتب رجال است

حمانی **یحیی بن عبدالحمید بن عبدالرحمن بن میمون** - کوفی حمّانی ، مکنّی بابوزکریّا ، از محدّثین عامّه میباشدکه صدوق و موثق بود، از سفیان بن عیینه و ابوبکر بن عیاش وجمعی دیگر روایت‌کرده وخطیب بغدادی بچند واسطه‌ازوی روایت‌مینمایدکه‌کان **(مات علی غیرملة‌الاسلام)** **معاویة** درزمضان ۲۲۵ (رکه) یا ۲۲۸ه قمری (رکح) درسامره درگذشته و نخستین محدّثی میباشدکه در سامره وفات یافته است یحیی ازکسانی بوده‌که درقصّهٔ جاسوس قبر مطهّر حضرت‌حسین بن علی ع مخالفت داشته‌اند و اصلا جواب نمی‌کرده است و قصّهٔ او درآخر جلد دهم بحار مذکور است درتنقیح‌المقال احتمال داده‌که لفظ حمّانی دراینجا حمامی ، یعنی حرف چهارمی‌آن بعوض نون ، میم بوده باشد ، دراینصورت نیز بتخفیف میم منسوب بحمام (بمعنی‌کبوتر) یا بتشدیدآن منسوب بحمّام (بمعنی‌گرمابه) است

(تنقح و ۱۷۱ ج ۲ بی و ۱۶۷ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

حمحی **زید بن عبدالله** - درعنوان‌جمحی‌که حرف‌اوّلش‌جیم‌بوداشاره‌شد

حمدانی **حارث بن سعید** - درباب‌کنی بعنوان ابوفراس خواهدآمد وچند نفر دیگر هم موصوف بهمین وصف میباشدکه در تحت عنوان ناصرالدولة نگارش خواهند یافت

حمدونی **محمدبن بشر**- (یا بشیر) سوسنجردی از دیهات بغداد ، از قبیلهٔ آل‌حمدان ، ازعلمان‌ابوسهل‌نوبختی، از رجال‌قرن‌سوم هجرت، از وجوه و اعیان و صلحای متکلّمین امامیّه، جیّدالکلام و صحیح‌الاعتقاد بوده وپنجاه مرتبه با پیاده بزیارت‌کعبه رفته است و تألیفاتی دارد

۱- الامامة ۲- الانقاد ۳- المقنع ۴- المنقذ سال وفاتش بدست‌نیامد ولکن محمد بن احمد بن رجاء بجلی (متوفی بسال۲۶۶ه ق - **رسو**) از وی روایت میکند و رجوع بابن قبه هم نمایند (کتب رجال)

حمراوی شیخ حسن- مصری مالکی عدوی ، از فضلای محدّثین مالکیّه میباشد که در دیه عدوه نامی از دیهات مصر متولد شد، درهمان مواد خود قرآن مجید را حفظ کرد ، فقه و حدیث و تفسیر و دیگر علوم متداوله را از اکابر وقت و اکثر فرا گرفت ، مرجع استفادهٔ طلّاب علوم دینیّه گردید و در انجام مهمّات ایشان اهتمام تمام بکار میبرد. تألیفات مفید دارد بدین شرح

۱- ارشادالمرید فی خلاصة علم التوحید ۲- بلوغ المسرات علی دلائل الخیرات ۳- بصیرةالقضاة والاخوان فی وضع الید وما یشهد له من البرهان در فقه مالکی ۴- الجوهر الفرید علی ارشادالمرید ۵- کنزالمطالب فی فضل البیت الحرام ۶- المدد الفیاض بنورالشفا للقاضی عیاض ۷- مشارق الانوار فی فرق اهل الاعتبار ۸- النفحات الشاذلیة فی شرح البردة البوصیریة ۹- النفحات السویة فی الفضائل العاشوریة ۱۰- النورالساری من شرح الجامع الصحیح البخاری وغیر اینها که تمامی آنها درمصر وقاهره چاپ شده است وصاحب ترجمه بسال ۱۳۰۳ه قمری (عشح) در هشتاد و دو سالگی درگذشت (ص۱۳۱۲مط)

حمصی[1]

حمصی عبدالله بن اسعد- بعنوان ابن الدهان در باب کنی خواهد آمد

حمصی محمود بن علی بن حسن - رازی، ملقّب بسدیدالدین، فقیهی است متکلّم اصولی متبحّر علّامه، از بزرگان مجتهدین امامیّه که در هردو علم اصول فقه وکلام وحید عصر خود بود و استاد فخررازی و شیخ منتجب الدین میباشد وتألیفات سودمندی دارد

۱- الامالی العراقیة فی شرح الفصول الایلاقیة ۲- بدایةالهدایة ۳- التبیین والتنقیح فی التحسین والتقبیح ۴- تعلیق صغیر درکلام ۵- تعلیق عراقی که همان کتاب منقذ مذکور در زیراست ۶- تعلیق کبیر درکلام ۷- المصادر فی اصول الفقه ۸- المنقذ من التقلید والمرشد الی التوحید درکلام که معروف بتعلیق عراقی است سال وفاتش بدست نیامد ولکن قطعاً

۱- حمصی - بروزن هندی منسوب بحمص است (بروزن هند) وآن شهری است مشهور و بزرگ از بلاد شام مابین دمشق وحلب که بعضی از افاضل منسوب بآن را میگذارد اما حمص (باصاد نقطه‌دار) در ضمن شرح حال حمصی محمود بن علی ، تحت عنوان تبصره خواهد آمد

از علمای اواخر قرن ششم هجرت بوده و محتمل است که اوائل قرن هفتم را نیز دیده باشد، کتاب منقذ مذکور را درسال ۵۸۱ھ قمری (نفا) تألیف کرده است ودرسال ۵۸۳ھ ق سیّد ابوالمظفّر محمدبن علی بن محمد حسنی اجازه داده ودرهمین سال شیخ منتجب الدین مذکورکه سالها حاضر درس وی بوده کتاب منقذ را نزد وی خوانده است امیرورّام بن ابی فراس متوفی درسال ۶۰۵ھ (جه) هم ازصاحب ترجمه روایت میکند وازاشعار او است

قدكنت انكی وداری منك دانية | فحق لی ذاك اذشطت بك الدار
انكی لذكرك سرا ثم اعلنه | فلی بكائان اعلان و اسرار

بصره - در روضات الجنّات در وجه نسبت حمصی گوید شیخ سدیدالدین محمود را حمصی گفتن به جهت انتساب خود او ویا یکی از پدران او شغل حِمّص (بادوکسره و شدید ثانی بمعنی نخود) بوده چنانچه متبادر اذهان عامّه است ونه بجهت انتساب او شهر حمص از بلاد شام است (که در بالا مذکور شد) چنانچه متبادر اذهان خواص بوده و قلمهایشان نیز بدان جاری است زیراکه وی عجمی نژاد بوده و درکتب تراجم برازی موصوفش دارند و علاوه که درهیچیك ازتواریخ عربی شرح وی نپرداخته اند پس گوید که شیخ سدیدالدین، موافق نوشته قاموس حُمُّصی است (با دوضمّه وشدیدثانی وآخرش صاد نقطه دار) در روضات این تحقیق را درآخرکلام خود از فوائد مختصّهٔ کتاب خود شمرده و وجهی هم برای کلام قاموس ذکر نکرده است

در مستدرك گوید ننوشتن تواریخ عربی مستلزم تخطئهٔ اكابر نمیباشد و علاوه براینکه کلام قاموس را برکلام اساتید پیشوایان دین مقدّم کردن هم ظلم فاحش دربارهٔ ایشان است ومضافاً براینها دور نیست که محمودبن علی که قاموس بحمص (باصاد نقطه دار) منسوبش داشته غیراز محمود بن علی صاحب ترجمه باشدکه اکابر دین، بحمص (باصاد بی نقطه) منسوبش نمودهاند وبا قطع نظر ازهمهٔ اینها ، خود صاحب قاموس درلغت حمص (با صاد بی نقطه) تردیدکرده است دراینکه محمود بن علی کدام یك از دوحمص (با صاد بی نقطه یا بانقطه) نسبت دارد درتاج العروس نیز وجه ثانی را تخطئه کرده است نگارنده گوید با قطع نظر ازهمهٔ اینها حمص (با صاد نقطه دار) بهرجرکتذکه

باشد از بلاد عرب است و محمود بن علی را منسوب بدان داشتن، عجمی بودن اوراکه منظور اصلی صاحب روضات است ، مستلزم نمیباشد ، چنانچه در مراصدگوید حَمْض (بروزن صبر) وادی است درغرب یمامه ، با دوفتحه موضعی است مابین بحرین وبصره و دیهی است که بنی‌ملک بن‌سعد را درآنجا نخلهائی‌هست، حَمِضَه ، بفتح اوّل وکسر ثانی، از اراضی یمن ، حَمَضا ، با دو فتحه ، موضعی‌است‌که یکی‌از وقایع عرب درآنجا وقوع یافته است اما حمّص‌کذ روضات ، با دوضمّه و تشدید ثانیش ضبط‌کرده اگر نام‌موضعی غیراز همین مواضع مذکوره‌باشد بازهم بحکم صاد نقطه‌دار (که از مختصّات زبان عرب است) از بلاد عربستان بوده و دوای دردش نمیشود باوجود این‌مراتب عجمی نژادبودن شیخ سدیدالدین محمود ، اصلا منافاتی با حمصی بودن و انتساب وی بحمص ازبلادشام ندارد و دور نیستکه اصل و نژاد او رازی و از اهل ری بوده وخودش حمصی شامی و یا برعکس استبعادی نیستکه خودش نسبت بیکی ازآنها داشته و عاقبت نسبت بیکی دیگر داشته‌باشد مثل مدنی وشیرازی‌بودن سیدعلی‌خان‌که درضمن‌عنوان‌خویری خواهدآمد و نظائرآن بسیار است

(ص ۶۶۳ ت و ۱۲۶ هب و ۴۷۷ مس و ۲۴۹ ح ۱ و۶۰ ح ۳ دریعة)

حموئی[1]

حموئی **ابراهیم بن‌سعدالدین‌محمد بن‌مؤیدابی بکر بن محمد بن‌حمویة بن‌محمد،** جوینی معروف بحموئی و ابن‌حمویه ، از بزرگان علمای عامّه و حفّاظ و محدّثین ایشان است، چنانچه هریك ازپدر و جدّ ابراهیم و اکثر افراد این

۱ــ **حموئی** ــ بفتح اول و ضم و تشدید ثانی ، منسوب بحمویه (بهمان‌حرکة) میباشد که دیهی است درناحیهٔ غوطهٔ دمشق وهم‌نام شخصی بوده درحدود قرن چهارم وپنجم هجرت‌که علما و محدثین و عرفا و دیگر مردان نامی از خانوادهٔ وی (که از خانواده‌های قدیم هستند) برخاسته و هریك از ایشان بجهت انتساب باو ، بحموئی معروف‌است اینك بعضی ازایشان‌تذکر داده میشود واینکه درکلمات بعضی از اجله ، بعضی‌از افراد این خانواده را بجوینی‌نیزموصوف دارندگویا بجهت انتساب اصل این سلسله ویکی از اجدادشان ببلاد جوین بوده است

خاندانهٔ حموئی، از اعاظم علما وعرفا میباشد شیخ ابراهیم کثیرالروایة ودرطبقهٔ علاّمهٔ حلّی و معاصرین وی بوده و علاوه برعلمای عامّه، ازمحقّق اوّل وپسرعمویش یحیی بن سعید و از ابن طاوس و خواجه نصیر طوسی و شیخ یوسف بن مطهر والد ماجد علاّمهٔ حلّی ودیگر اکابر علمای شیعهٔ امامیّه نیز روایت کرده است، گویا بهمین جهت ویا باستناد پاره‌ای احادیث مرویّه درکتاب اواست که صاحب ریاض العلماء وبعضی دیگر بشیعه بودنش معتقد بوده‌اند، غافل از اینکه موافق تصریح بعضی از اجلّه، درچندین جا ازکتاب خود بخلافت خلفا تصریح و بنقل فضائل ایشان پرداخته است شیخ ابراهیم تألیفات سودمند بسیاری داردکه بین الفریقین مشهور و اشهر از همه کتاب **فرائدالسمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین** است که سمط اوّل آن مخصوص باخبار فضائل امیرالمؤمنین ع بوده و سمط دیگرش فقط درمناقب سائر ائمهٔ اطهار وخاندانهٔ عصمت وطهارت میباشد، از تألیف آن سال هفتصد و شانزدهم هجرت فراغت یافته و درسال ۷۲۲ه قمری (ذکب) درهفتاد و هشت سالگی درعراق درگذشت

در روضات گوید احتمال قوی هست که شیخ ابراهیم صاحب ترجمة ، بقرینهٔ وحدت اسم و نسب وطبقه وغیره همان شیخ ابراهیم بن سعدالدین محمدبن ابی المفاخر مؤیّد بن ابی بکر بن ابی الحسن محمد بن عمر بن علی بن محمد بن حمویهٔ حموئی صوفی باشدکه دربعض مواضع بتشیّع منسوب بوده واسلام آوردن غازان شاه برادر شاه خدابنده را نیز بدو منتسب دارندکه در چهارم شعبان ۶۹۴ه ق در درب قصر خود در مقام لار دماوند مجلس بزرگی تشکیل داد ، غسل کرد ، لباس شیخ سعدالدین حموئی پدر شیخ ابراهیم را پوشید ، بشرف اسلام مشرّف شد وجمعی وافر ازترك نیز بجهت اسلام آوردن پادشاهشان بقبول آن دین مقدّس مفتخر گردیدند و ایشانندکه بترکمان نامیده شدند شرح حال سعدالدین محمد مذکور را نیز بعنوان سعدالدین حموئی نگارش خواهیم داد چنانچه در بالا نگارش یافت ، حموئی گفتن شیخ ابراهیم بلکه دیگر افراد این خانواده بجهت انتساب بجدّ عالیشان حمّویه بوده ویا بااحتمال بعید بجهت انتساب بدیه

حمویه نام ازغوطهٔ دمشق است لکن ظاهر زوصات آنکه حَمّوئی گفتن فقط بجهت اوّل است نه بجهت انتساب به دیه مذکور زیراکه ایشان از اهل جوین هستند و بهرحال حموئی گفتن بجهت نسبت بلدهٔ حمص یا حماة نیست که درآن حموی گویند چنانچه در زیر مذکور خواهد شد اما حمویی گفتن شیخ ابراهیم که حرف پنجمین آن نون وآخرش نیز حرف **یا** باشد ، چنانچه درهدیةالاحباب همینطور نوشته شده ، اصلا مأخذی ندارد و منافی قاعدهٔ نسبت است و شاید از اغلاط چاپخانه باشد

(صد و نی وص ۱۲۷ هب و۴۹۰ ت و ۴۵۸ ح ۵ اعیان‌الشیعه و ۶۷ ح ۱ کمن)

حموئی **سعدالدین محمد**- بهمین عنوان سعدالدین خواهدآمد

حموی[1]

حموی **ابراهیم بن عبدالله**- درباب کنی بعنوان ابن ابی‌الدم خواهدآمد

حموی **یاقوت بن عبدالله**، رومی‌الجنس، حموی المولد، بغدادی‌المسکن، شهاب‌الدین‌اللّقب، ابوعبدالله‌الکنیة، ازمشاهیر ادبا وجغرافیین اسلامی میباشدکه درکودکی اسیر شد و بتاجر عسکر نامی انتقال یافت ، ازآن‌روکه مولایش عسکر بی‌سواد بود وبجز امور تجاری بچیزی‌آشنائی نداشت اورا بتحصیل‌علم و یادگرفتن خط وکتابت بگماشت‌که درامور تجاری معین ومددکار وی باشد اینك یاقوت از فرصت استفاده‌کرد ، درآن‌اثنا مقداری وافی از نحو ولغت اخذ نمود، بجهت‌تمشیت امور تجاری‌مولای‌خودبشام وعمّان ونواحی آنهامسافرتهاکرد، عاقبت‌سال‌پانصدونود وشش ازهجرت‌آزاد وازقیدبندگی خلاص‌گردید، پس‌درعمل‌کتابت اجیر ومستخدم شد، بدان وسیله فوائد بسیاری از مراجعه بکتب متفرقه بدست‌آورد و درنتیجهٔ اطّلاع از مطالب بعض‌کتابهای خوارج ، تعصّب مذهبی شدیدی نسبت بعقائد اهل‌سنّت وجماعت دردلش

۱ـ **حموی** - با دوفتحه ، نوشتهٔ زوصات ، منسوب بشهر حماة (بفتح اول) از بلاد شام میباشد (در مقابل حمص و حلب) و زیبائی و خوبروئی مردمانش در اثر لطافت‌آب و هوا مشهور است (سطر ۱ ص ۹۱ ت)

راه یافت تا سال ششصد وسیزدهم که بعزم تجارت بشام رفته بود در اثنای مباحثهٔ مذهبی با مردی علوی ، آن فکر مخصوص خود را بروز داد و بنام نامی حضرت امیرالمؤمنین ع را بطور خارج از اصول ادب بربان آورد، بهمین جهت قتل و اعدام او از طرف اهالی تصمیم گردید ، ناچار بحلب و موصل و اربل و خراسان علی الترتیب فرار کرد و عاقبت اقامت درمرو را اختیار نمود ، ازکتابخانه‌های آنجا فوائد بسیاری بدست آورده و اکثر کتابهای خود را در آنجا تألیف کرد پس بخوارزم رفته تادرسال ششصد وشانزدهم هجرت ازخوف تاتار ومغول باز بحلب برگشته ودر آنجا اقامت نمود وسال۶۲۶ﻫ قمری (حکو) درپنجاه ویك یا دو سالگی درآنجا درگذشت تألیفات یاقوت بدین شرح است

۱- **اخبارالشعراء** که در فقرهٔ سیزدهم ذیل اشاره خواهد شد ۲- **اخبارالمتنبی** ۳- **ارشادالاریب الی معرفةالادیب** که گاهی **ارشادالالباء الی معرفةالادباء** نیز گویند وهمین کتاب میباشد که به **معجم‌الادباء** شهرت یافته‌است چنانچه آن را **طبقات‌الادباء** نیز گویند درپشت صفحهٔ اوّل چاپ دوم این کتاب نوشته‌شده ارشادالاریب الی‌معرفةالادیب‌المعروف بمعجم‌الادباء او طبقات‌الادباء ، بالجمله کتاب معجم‌الادباء باطبقات‌الادباء با ارشادالالباء کتابی دیگر غیرازکتاب ارشادالاریب نبوده هرچهار اسم یك مسمّی هستند وخود یاقوت در دیباچهٔ معجم‌الادباء گوید که آن را ارشادالاریب الی معرفةالادیب نام کردم و بهرحال دومرتبه درمصر چاپ شده‌است ۴- **ارشادالالباء الی معرفة الادباء** رجوع بفقرهٔ سوم شود ۵- **الدول** ۶- **طبقات‌الادباء** رجوع بفقرهٔ سومی فوق نمایند ۷- **عنوان کتاب‌الاغانی** ۸- **المبدأ والمآل** درتاریخ ۹- **مراصدالاطلاع علی‌اسماءالامکنة والبقاع** که بنامشهور این کتاب نیز که درتهران چاپ‌شده ازتألیفات یاقوت میباشد وازفهرست کتابخانهٔ مصر هم بست این کتاب بیاقوت نقل شده و بعضی فقرات دیباچهٔ خودکتاب نیز صریح است در اینکه یاقوت کتاب بزرگ خود معجم‌البلدان را تلخیص کرده وآن ملخص را بهمین اسم مراصد مسمّی داشته‌است، لکن بعضی فقرات دیگر دیباچهٔ مزبور نیزمخالف آن میباشد وعلاوه در ذیل شرح عکّه (شهری است درساحل دریای شام)گوید این شهر مسخّر فرنگیها

شد ، صلاح‌الدین ایّوبی استردادش کرد، دیگر بار تصرّف فرنگیها درآمد و بعدازاین حمله گوید دو بیت ۵) درسال ۶۹۰ھ (حص) بازهم ملك‌اشرف بن ملك منصور قلاوون فتح کرد و ازفرنگیها استردادش نمود وآن ، یکی از فتوحات بزرگ مسلمین است

نگارنده گوید این تاریخ فتح آخری عکّه شصت وچهار سال بعدازوفات یاقوت میباشد و از این‌رو ممکن نیست که این جمله ، از یاقوت باشد بفرمودهٔ فاضل محدّث معاصر و بعضی از ادبای عصر، صفی‌الدین بن‌عبدالحق متوفی سال۷۳۹ھ ق (دلط)کتاب معجم‌البلدان یاقوت‌را تلخیص کرده وبمراصدالاطّلاع علی اسماءالامکنة والبقاع نامیده است، لکن دور هم نیست که این‌جملهٔ گویم تاآخرکلام مذکوررا یکی‌ازفضلا درحاشیهٔ کتاب مراصدکه دم دستش بوده نوشته سپس درمقام‌استنساخ‌آن حاشیه را نیز بخیال‌اینکه از خود مؤلف‌کتاب است داخل درمتن‌کرده باشد و نظائر این بسیارکثیرالوقوع است بالاجمال نسبت‌کتاب مراصد بیاقوت محل‌تردید است و نسخهٔ چاپی موجود درنزد این نگارنده نیز مغلوط بوده و محل اطمینان درحل این‌گونه اشکالات نمیباشد و ظن قوی دارم‌که بعد از تحصیل نسخهٔ دیگر واقع مطلب از مراجعه بخود نسخه مکشوف‌گردد

۱۰- **المشترك وضعاالمختلف صقعا** در بلاد متشابه الاسم ۱۱- **معجم‌الادباء** رجوع بفقرهٔ سومی فوق نمایند ۱۲- **معجم‌البلدان** ۱۳- **معجم‌الشعراء** ظاهراً همان اخبار الشعرای مذکور در بند اوّل بوده وغیرازمعجم‌الادبای مذکوراست ۱۴- **المقتضب من جمهرةالنسب** که انساب عرب را درآن نگارش داده است پوشیده نماندکه صاحب‌ترجمه یاقوت بن عبدالله ، غیراز یاقوت مستعصمی ، یاقوت ملکی ، یاقوت مهذب‌الدین است وشرح حال هریك از اینها نیز تحت عنوان تالی خود خواهدآمد

(ص۳۴۹ ج۲کا و۱۸ج۱حم و۱۹۴۱ مط و۱۲۷هب و ۷۸۵ ج۶ س و ۷ عم)

حموینی **ابراهیم** - نوشتهٔ محدّث معاصر همان حموئی فوق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند

حمید (بروزن‌کمیل) **احمد بن عبدالله** است و بعنوان مالقی‌خواهدآمد

حمیدالدین **عمر بن محمود** - بعنوان حمیدی در زیر مذکور است

حمیدی **عبدالرحمن بن احمد بن علی**، مصری. ملقب بزین‌الدین، معروف بحمیدی، ادیبی‌است شاعرماهر ومؤلف‌کتاب **الدرالمنظم فی‌مدح الحبیب‌الاعظم** که دیوان‌او بوده ودرقاهره چاپ شده است و وی‌سال ۱۰۰۵ھ قمری (عد) درگذشت (ص۷۹۹مط)

حمیدی **عمر بن محمود** - بلخی، ملقب بحمیدالدین، معروف بحمیدی، که‌گاهی بجهت‌انتساب پدرش بمحمودی نیزموصوف می‌باشد از مشاهیرفضلای‌ادبا واکابرعلمای‌عصر ملکشاه سلجوقی ومعاصر انوری‌ابیوردی ومسندنشین قضاوت بود ، تصانیف طرفه و خوبی دارد و درتمامی‌آنها همه‌گونه محسنات بدیعیه را درنظر گرفته است

۱- **الاستغاثة الی‌الاخوان‌الثلثة** ۲- **حنین‌المستجیر الی حضرة المجیر** ۳- **روضة الرضا فی‌مدح‌ابی‌الرضا** ۴- **قدح‌المعنی فی‌مدح‌المعنی** ۵- **مقامات** که بمقامات حمیدی معروف و بزبان پارسی میباشد ، دارای بیست و چهار مقامه بوده و نسبت بزبان پارسی دارای مکانتی‌است که مقامات‌حریری نسبت‌بعربی‌دارد این‌کتاب مشهورترین وممتازترین تألیفات او میباشدکه بارها درهند و ایران چاپ شده و انوری قطعه‌ای درمدح‌آن‌گفته و ازهمان قطعه است

هرسخن‌کان‌نیست قرآن یاحدیث مصطفی ازمقامات حمیدالدین شد اکنون ترهات

۶- **منیة‌الراجی فی‌جوهرالتاجی** ۷- **وسیلة‌العفاة الی‌اکفی‌الکفاة** حمیدی درنظم‌نیزمهارتی بسزا داشته و از اشعار او است

مرد باید که باب مقصدخویش میگشاید بعقل و میبندد
رفتن بی مراد نستاید گفتن با گزاف نپسندد
ابر باشدکه یاوه می‌گرید برق باشدکه خیره می‌خندد

ایضاً

کی بست شودآنکه بلندش بوکنی شادان بودآن‌دل‌که نژندش بوکنی

گردون سرافراشته صد بوسه دهد هر روز بر آن پای که بدش تو کنی

حمیدی سال ۵۵۹ھ قمری (ثنط) درگذشت (ص۱۹۷ ح ۱ مع)

نگارنده گوید این جمله که از مجمع الفصحا نوشته شد باز هم محتاج به تتبّع زاید و مراجعه بمنابع دیگر میباشد و علی العجالة بجهت عدم مساعدت وقت و حال و وسائل مقتضیه بهمین مقدار کفایت میکند

حمیدی **محمد بن عبدالحمید** - مصطلح علمای رجال بوده و شرح حالش موکول بدان علم است

حمیری[1]

حمیری **اسمعیل بن محمد** - چنانچه اشاره شد بعنوان سید حمیری خواهد آمد

حمیری **عامر بن عبدالرحمن** - بعنوان ابوالهول در باب کنی خواهد آمد

حمیری **عبدالله بن جعفر بن حسن (یاحسین) بن مالک بن جامع** - حمیری قمی، مکنّی بابوالعباس، از ثقات اصحاب حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بوده و از وجوه و اعیان مشایخ قمیین میباشد **کتاب التوقیعات الصادرة من الناحیة المقدسة** و کتاب **قرب الاسناد** از جملهٔ تألیفات او است سال ۲۹۷ھ ق (رصر) بکوفه رفته و از محدّثین آنجا استماع حدیث نمود، ابوغالب رزاری و محمد بن یحیی عطّار هم که از رجال کلینی است از وی روایت میکند سال وفاتش

۱ــ **حمیری** - بکسر اول وفتح ثالث، منسوب بحمیر بن سبا بن یشجب، پدر یکی از قبائل یمن بوده وملوك حمیریه هم بدو انتساب دارند حمیر نام موضعی هم هست درسمت غربی صنعای یمن که قبیلهٔ مذکور درآنجا فرود آمدند لفظ حمیری دراصطلاح رجالی، عبارت از عبدالله بن جعفر بوده وگاهی بر برادرانش محمد و حسین و جعفر و احمد و باحمد بن علی و اسمعیل بن محمد هم اطلاق یافته است، مشهورتر از همه بترتیب اولی و آخری و دویمی میباشد و دراینجا بشرح اجمالی حال عبدالله بن جعفر که کتاب قرب الاسناد او مشهور است میپردازیم و بعضی دیگر از موصوفین بحمیری را که دراین کتاب تحت عنوان دیگر نگارش یافته تذکر داده و شرح حال دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم شرح حال اسمعیل بن محمد مذکور نیز درهمین کتاب بعنوان سید حمیری خواهد آمد

بدست نیامد و بپسرش محمد بن عبدالله بن جعفر درسال۳۰۴ه قمری (شد) اجازه داده‌است
(کتب رجالیه)

حمیری **فیروز دیلمی**- بعنوان دیلمی فیروز خواهدآمد

حمیری **محمد بن عمر بن مبارک** - بعنوان بحرق مذکور شد

حمیری **نشوان بن سعید** - بعنوان علامهٔ یمن خواهدآمد

حناط (بروزن عطّار) در اصطلاح رجالی **سالم ومحمد بن بشیر** میباشد
و شرح حال ایشان موکول بکتب رجال است

حنطبی **عبدالواحد بن نصر**- بعنوان سعابه نگارش دادیم

حواريين- در اصطلاح دینی و علمای رجال ، جماعتی است از اصحاب حضرات معصومین علیهم‌السلام که در بعضی‌از آثار دینیّه مدح ایشان بهمین‌عبارت وارد آمده‌است کشی با پنج واسطه ازحضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت‌کرده‌است‌که روز قیامت منادی ندا میکند ،کجایند حواریّین محمد بن عبدالله ص که برعهدآن‌حضرت درگذشتند وآنرا نقض نکردند پس **سلمان** و **مقداد** و **ابوذر** برخیزند بار دوم مثل همان‌ندا در بارهٔ حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام میرسد پس **محمد بن ابی‌بکر، میثم‌تمار، اویس‌قرنی وعمرو بن‌حمق‌یاعمرو بن‌خثعمی** برخیزند بعد مثل همان ندا دربارهٔ‌حسن مجتبی ع میرسد، **سفیان بن‌ابی‌لیلی همدانی** و **حذیفة بن اسید (اسد ح ل)غفاری** برخیزند ، بعد ازندای حواریّین حضرت حسین بن‌علی ع ، تمامی شهدای‌کربلا برخیزند درندای حواریّین حضرت علی بن‌الحسین ع **جبیر بن مطعم، یحیی بن ام‌الطویل، ابوخالدکابلی وسعید بن مسیب** برخیزند درندای‌حواریین‌حضرت‌باقرع **عبدالله بن شریک‌عامری، زرارة، برید بن معاویة، محمدبن مسلم، لیث بن بختری** بس **ابن‌ابی‌یعفور، عامر بن عبدالله بن جداعة** (جزاعه ح ل) **حجر بن زائده وحمران بن اعین** برخیزند ویا درندای حواریین حضرت‌باقرع **عبدالله بن شریک عامری، عبدالله بن ابی‌یعفور ، عامر بن عبدالله بن جداعه ، حجر بن زائده و حمران بن اعین** برخیزند سپس حواریّین سایر ائمه ع نداکرده میشوند واین حواریّین درعرصهٔ محشر اوّل‌سابقین و اوّل مقرّبین خواهند بود (مستطرفات و تنقیح‌المقال و سطر ۳۲ ص ۳۱۲ ب)

حوران[1]

حورانی **ابراهیم بن عیسی بن یحیی بن یعقوب بن سلیمان** - از فضلای عصر حاضر ما است که درحلب زاییده شد ودربیروت اقامت کرد، در علم منطق و هندسه وفلك، گوی سبقت از دیگران ربود ، درترجمهٔ کتب دینیّه و علمیّه و ادبیّه اهتمام تمام داشت تألیفات بسیاری داردکه ازآنجمله است

۱- **الایات البینات فی غرائب الارض والسموات** ۲- **جلاء الدیاجی فی الالغاز والمعمیات والاحاجی** ۳- **الحق الیقین فی الرد علی بطل دروین** ، این هرسه در بیروت چاپ شده است ۴- **حکم الانصاف فی رجال تلغراف** ۵- **الضوء المشرق فی علم المنطق** که هردو در چاپخانهٔ امریکان ازقاهره چاپ شده است ۶- **مناهج الحکماء فی نفی النشو والارتقاء** که نیز در بیروت بطبع رسیده است ابراهیم سال۱۹۱۵م=۱۳۳۳ھ قمری(عشلج)درهفتاد ویك سالگی درگذشت (ص ۸۰۲مط)

حوری **محمد بن ابراهیم بن عمر- یا عمران بن موسی** ، ادیب نحوی ، ازمبرّزین ادبا بوده ودرانساب وعلوم قرآنیّه نیز برتری داشت، در نیشابور از محمد بن درید و جعفر بن درستویه درس خواند تاآنکه خودش مرجع استفادهٔ اکابروقت گردید ودرحدود۳۵۴ھ قمری (شند) درگذشت نسبت او بنوشتهٔ یاقوت، بشهر حور نامی از بلاد فارس میباشد و درمراصدگوید حور ، بفتح اوّل موضعی است درکوفه وهم قصبه‌ایست در راه خراسان در ده فرسخی بغداد و دیهی است درسمت شرقی واسط که بمنزلهٔ یکی از محلّات آن شهر است وآن را حوربرقه نیزگویند و بنابراین شهر حور نامی درفارس وجودندارد بلکه حرف(ح بی نقطه) درفارسی نبوده وازمختصّات عرب است مگر اینکه مراد یاقوت همان حور خراسان بوده و کلمهٔ حور نیز معرّب باشد و در بعضی از نسخ کتاب معجم الادبای یاقوت، کلمهٔ حوری را با جیم اوّل نوشته‌اند و دور نیست که از بلاد فارس بودن آن چنانچه یاقوت تصریح کرده صحت این نسخه را تأیید

۱- **حوران** - بفتح اول ، بنوشتهٔ مراصد ،آبی است درنجد و ناحیهٔ بزرگی است از مضافات دمشق که بمزارع ودیهات بسیاری مشتمل بوده وبعضی ازمنسوبین آن را تذکر میدهد

نماید زیراکه جور با جیم مضمومه نوشتهٔ مراصد از بلاد کرمان است و اما موضع حور نامی (با ح بی‌نقطه) در بلاد فارس سراغ نداریم ومخفی نماندکه محمدبن ابراهیم صاحب ترجمه را درحرف جیم نیز بعنوان جوری نوشته‌ایم و بجهت بعض مزایای دیگر دراینجا اعاده شد (ص ۱۱۹ ج ۱۷ جم)

حوف[1]

حوفی **اسمعیل بن خلف بن سعید بن عمران** - انصاری صقلی اندلسی، قاری نحوی، از اکابر علماء ادب بود، فن قرائت را متقن داشت، کنیه‌اش ابوطاهر و مؤلف کتابهای زیر است

۱- **اعراب القرائات** ۲- **الاکتفاء** درقرائت ۳- **العنوان** درقرائت و ظاهرا همان کتاب عیون مذکور در زیر است ۴- **العیون** درقرائت ۵- **مختصر الحجة** که کتاب حجت نام فارسی را تلخیص نموده است وفاتش بنوشته روضات در اول محرم ۴۵۵ه ق (ثنه) و بنوشتهٔ معجم‌الادباء در سالهای نعداد پانصد و دهم هجرت درقید حیات بوده است (ص ۱۱۳ ب و ۱۶۵ ج ۶ جم)

حوفی **علی بن ابراهیم بن سعدبن یوسف**- عالم فاضل مفسّر قاری نحوی، مکنّی بابوالحسن، ازمشاهیر نحویّین و ادبا و مرجع استفادهٔ اکثر فضلای عصر خود بود و تألیفات سودمند دارد

۱- **اعراب القرآن** ۲- **البرهان فی تفسیر القرآن** که بسیار نفیس است ۳- **علوم القرآن** ۴- **الموضح** در نحو و درغرّهٔ ذیحجهٔ سال ۴۳۰ یا ۴۳۶ه قمری (تل یا تلو) درگذشت (ص ۳۶۰ ج ۱ کا و۱۲۷ و۲۲۱ هب و۶ جم و۶ صف وس ۱۸ ص ۱۱۳ ت وغیره)

۱- **حوف**- بفتح اول، بنوشتهٔ بعضی، ناحیه‌ایست درسمت شرقی مصر وهم دهی است از آن ناحیه درمراصد گوید درمصر دوموضع حوف نام هست، یکی درسمت شام ودیگری در سمت غربی مصر درقرب دمیاط و هردو بربلاد و دیهات بسیاری مشتمل میباشد، حوف رمسیس هم موضعی دیگر است درمصر، حوف همدان و حوف مراد نیز دو ناحیه است دریمن لکن مشهور دراین دوآخری با حرف جیم اول است بناری بعضی ازمنسوبین حوف را (جوفی) تذکرمیدهد (مراصد وغیره)

حویزی[1]

حویزی

شیخ جعفر بن عبدالله بن ابراهیم - اصلش از حویزه، مولدش کمره، مسکنش اسپهان، مدفنش نجف، لقبش قوام الدین، و شهرتش قاضی است در اوائل قرن دوازدهم هجرت از بزرگان علمای نامی امامیّه وفقیهی بود فاضل کامل حکیم جلیل القدر و دقیق الفطانة و رفیع المنزلة درمعرفت اخبار وکلام و تفسیر بی نظیر، در ذکاوت و جامعیّت کمالات علمیّه وحید عصر خود شمار میرفت، علم حدیث و اخبار را از مولی محمدتقی مجلسی فراگرفته و درمعقول ومنقول ازشاگردان آقاحسین خوانساری ومحقّق سبزواری صاحب ذخیره بود، سید صدر قمی شارح وافیه ومولانا محمد اکمل والد ماجدآقای بهبهانی هم از تلامذهٔ شیخ جعفر میباشند در تمامی عمر خود قضاوت اسپهان بدو مفوّض گردید و بهمین جهت بین علما بشیخ جعفر قاضی شهرت یافت و از تألیفات او است

۱- اصول الدین ۲- حاشیهٔ شرح لمعه ۳- حاشیهٔ کفایهٔ استاد خود محقق سبزواری
۴- ذخائر العقبی در تعقیبات نمازکه بامر شاه سلطان حسین صفوی تألیفش داده وغیر اینها که تعلیقات و حواشی بسیاری برمصنّفات امامیّه دارد و مشهورتر از همه حاشیهٔ شرح لمعهٔ او استکه بین العلماء دائر و محل استفادهٔ فحول و اکابر میباشد وفات وی بتصریح روضات الجنّات سال ۱۱۱۵ه قمری در اثنای مراجعت ازسفر حج درارض عراق وقوع یافت، لکن در مستدرک الوسائل این کلام روضات را حمل براشتباه کرده است از امیر اسمعیل خاتون آبادی که درهمان سفر حج از اهل قافله بوده و تمامی وقایع آن سفر را روز بروز می نگاشته نقل کرده استکه صاحب ترجمه (شیخ جعفر) بفاصلهٔ یکسال ونیم

۱- **حویزی**- بضم اول و فتح ثانی، منسوب است بحویزه وآن بنوشتهٔ مراصد وموافق آنچه در روضات از تلخیص الاثار نقل کرده موضعی است مابین واسط وخوزستان وبصره ودرقاموس گوید قصبه ایست درخوزستان واین هردو یکی است دراینجا بعضی از منسوبین آنرا (حویزی) بترتیب اوراق کرده و تذکر میدهیم

ار وفات محلسی ثانی (۱۱۱۱ه ق) بمقام شیخ‌الاسلامی رسید ، در سال ۱۱۱۵ه قمری (عقیه)که محمودآقا نام باحر، با حمعی کثیر ار اعیان دولت و اهل حرم‌سلطان وطبقات دیگر که‌کلا درحدود ده‌هزار نفر میشدند وسه‌هرار تن ار ایشان‌عازم زیارت‌کعبه‌بوده‌اند و نقود سیاری بحهت تعمیر مشهد حسینی همراه داشته و شبکهٔ حرم کاطمین ع را نیز باحود میبردهاند ، شیخ حعفر نیر درهمان قافله عارم زیارت‌کعبه بود با درکرمانشاهان بیمار شد ودر دوفرسخی نحف اشرف پیش‌ار زیارت‌کعبه وفات‌یافت عالم حلیل، مولی محمد سراب (شرح‌حالش بهمین‌عنوان‌سراب حواهدآمد) به‌تحهیر وتکفین وی پرداحت و درقرب قبر علاّمهٔ حلّی مدفون‌گردید قوام‌الدین میرزا محمد قزوینی‌که ارشاگردان حود شیخ حعفر بود (شرح‌حالش بهمین‌عنوان قوام‌الدین‌حواهدآمد) قصیده‌ای طریفه در مرثیه‌اش‌گفته است‌که بعضی ار اشعارآن را زینت‌بخش اوراق مینماید

الدهر یبعی الینا المحد والکرما	والعلم والحلم والاحلاق والشیما
و زلزلت ارض علم بعد ماابعطرت	سماء علم و مـاج‌البحر والتطما
یا صبر هـذا فراق بیننا و متی	نطاق والدهر اوهی‌الرکن فانهدما
شیخنـا جعفر بحر ساحلـه	سمائی العلم مـدولا و معتسما
این الذی فسرالآیات محکمة	این‌الذی هذب الاحکام والحکما
طل الاشارات بعدالشیخ مبهمة	کما الشفاء علـیل یشتکی السقما
بات‌الصحاح سقیما مند فارقه	عین‌الحلیل اصیبت عینه بعما
تبکی علیه عیون‌العلم تسعدها	شروحها و حواشیها وما رقما
تمضی اللیالی ولا تمحی مآثره	یبقی علی صفحةالایـام مارسما
والنفس فی‌عرفات الشوق والهة	والقلب منه بارااللوعة اصطرما
و ادا اناف علی وادی‌السلام رأی	من حانب‌القدس نوراً یکشف‌الظلما
استقبلته به الارواح طیبة	والرب ناداه قف بالواد محتشما
فقال لبیك یاربی و معتمدی	لبیك یا محیی الاموات والرمما
فحل فی‌مجمع الارواح بصحبهم	بالحسم والروح لایلقی به سأما

تاآنجاکه گوید

قف بالسلام علی ارض‌الغری وقل	بعدالسلام علی من شرف‌الحرما
منی السلام علی قبر بحضرته	اهمی علیه سحاب‌الرحمة الدیما
واقرأ علیه بترتیل و مرحمة	طه و یس والفرقان محتتما

واسط هناك وقل يارب صل علــی	محمــد خير مــن لبی و مــن عرما
وآلــه الطيبين الطاهريــن بمــا	اسدوا اليــا صــنوف‌الخير والنعما
وحف بــالروح والريحــان تربتــه	واقبــل شفاعتهــم فی‌حقــه کــرما
تاريخ‌ماقدرها باــغاب بحم‌هدی = ۱۱۱۵	فــالله يهــدی ســاقی نــوره الامما

تمامی قصیده در روضات سی و نه بیت است ودر اینجا تلخیص و انتخاب شد

شیخ جعفر قاضی ، هنگام مسافرت زیارت‌کعبه بمنبر رفت ، مردم را مخاطب داشته فرمود هریك ازشماهاکه دراوقات قضاوت من محکوم به‌بی‌حقی‌شده ازمن‌راضی باشد زیراکه من بعدازقطع‌ویقین بصحت قضیه وموافق حکم‌الهی‌بودن‌آن، حکم داده‌ام و ابدا حکم بناحق‌نکرده‌ام ولکن هرکسی‌که حقانیت وی ثابت نگردیده وبجهت حکم ندادن ما حق واقعی او ضایع شده وبحق خود نرسیده مرا حلال‌کند واز من راضی‌باشد که شاید درواقع ، حق ، اورا بوده ولکن بجهت قصور شاهد و بینه و مدارکش درنظر ما ثابت نشده باشد

کمره - با سه فتحه ، از دیهات‌بحارا میباشد چنانچه درمراصدگفته‌است وبفرمودهٔ روضات ، ناحیهٔ بزرگی است مشتمل بردیهات و مزارع بسیار از نواحی بروجرد درپنج فرسخی جرباذقان بهرحال درست نکمره،کمرئی‌گویند وصاحب‌ترجمه (شیخ‌جعفر) از همین‌کمرهٔ بروجرد است (ص ۱۴۹ ت و ۳۸۵ مس)

حویزی **سید خلف‌بن سید عبدالمطلب بن‌سید حیدربن سیدمحسن - بن سید** محمد بن سید فلاح بن هبة‌الله بن حسن بن‌علی‌بن عبدالحمید موسوی ، حویزی مشعشعی ، والی حویزه ، عالمی است فاضل کامل عابد زاهد متکلّم ادیب شاعر ماهر و محدّث محقّق جلیل‌القدر از اکابر اواخر قرن یازدهم هجرت‌که بسیار مرتاض بود ، لباس خشن میپوشید ، طعامی درشت میخورد ، کثیرالصیام بوده و اصلا نافله از وی فوت نمیشد، درلیالی جمعه ختم قرآن میکرد ، عبادات‌او ضرب‌المثل بود و تألیفات مفید دارد

۱- **الاثنی‌عشریة فی‌الصلوة** ۲- **برهان‌الشیعة** درامامت ۳- **اللامع‌المبین** دراحادیث قدسیه ۴- **الحجة البالغة** درکلام ۵- **الحق‌المبین** در منطق وکلام ۶- **حق‌الیقین** درکلام

۷- **حیرالکلام فی‌المطق والکلام** ۸- **دلیل‌النحاح** درادعیه ۹- **دیوان‌عربی** ۱۰- **دیوان فارسی** ۱۱- **رساله‌ای درنحو** ۱۲- **سیل‌الرشاد** درنحو وصرف ۱۳- **سفینة‌النجاة‌فی‌فضائل الائمة‌الهداة** ۱۴- **سیف‌الشیعة** درحدیث ویا درمطاعن اعدای ائمه ع وشاید دوکتاب بدین اسم باشد ۱۵- **شرح دعای عرفهٔ سیدالشهداء** که بامس مطهرالعرائب است ۱۶- **فخرالشیعة** در فضائل‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع ۱۷- **مطهرالعرائب** که همان شرح دعای‌عرفه‌است ۱۸- **منظومه‌ای در نحو** ۱۹- **المودة فی‌القربی فی‌فضائل الزهرآء و ائمة‌الهدی** ۲۰- **النهج القویم** درکلمات حضرت امیرالمؤمنین ع وعیرایبها وفات‌سیدخلف‌نوشتهٔ دریعة سال۱۰۷۴ه قمری بوده است

درتوضیح لفظ مشعشع و نسبت مشعشعی مینگارد در روضات‌الجنّات ، پس‌از آن‌که نسب سید خلف را با سید محمد بن فلاح نوشته (چنانچه ماهم نگارش دادیم) گوید سید محمد لقب مهدی داشته و سید خلف موسوی حویزی مشعشعی‌است وگویند که مشعشع از القاب علی پسر سید محمد بن فلاح است‌که حاکم جزائر و بصره بوده ، کربلا و نجف را غارت نمود و اهالی‌آنها راکشته وجمعی از ایشان را اسیر کرد و درماه صفر ۸۵۰ه ق ببلاد خود برد مشهور است‌که‌گروهی ازمشعشعیان شمشیر را میخوردند، یکی‌از ایشان درعهد میرزا عبدالله‌افندی سالف‌الترجمة نزد سلطان‌آمد وباحضور جمعی از درباریان‌این‌کار را بعمل‌آورد انتهی درمجالس‌المؤمنین‌گوید مشعشع‌والی‌خوزستان سید محمد بن سید فلاح درسلك شاگردان احمد بن‌فهد بود ، ابن‌فهد (شرح‌حالش در باب‌کنی بعنوان ابن‌فهد خواهدآمد)کتابی درعلوم غریبه داشته ودرحین احتضارآن را بیکی از خدمهٔ خود دادکه در دریا اندازد ، سید محمد ، بهروسیله‌که بوده‌آن‌کتاب را از وی‌گرفت و از رهگذر علوم غریبه ، اعراب حدود خوزستان را مرید خودکرد ، ایشان را ذکری مشتمل براسم علی یاد دادکه مقارن خواندن‌آن بدن ایشان متحجّر میشد و مبادرت بامور خطیره چون شمشیر بیر برشکم نهادن وآن را خم‌کردن ودیگر امور عجیبه میکردند سید محمد خود را ملقّب بمهدی نموده و دعوی مهدویّت آغازکرد و سال ۸۲۰یا۸۲۸ه ق ظهور نمود، ببلاد بسیاری رفت وگروهی بدوگرویدند تا درسال ۸۷۰ه ق (صح) درگذشت این سلسله باآن همه اشتهاری‌که باوصف مشعشعی

دارند درهیچ‌جا سطر نرسیده است و شاید بجهت خوردن و یا برشکم زدن شمشیر برّاق باشدکه‌آن را مشعسع‌گویند و بعدار سید محمد، چندتن دیگر ازخانوادهٔ ایشان باحدود سال۹۵۰ه قمری در شوشتر و حویزه و دیگر بلاد خوزستان حکومت داشته‌اند انتهی (ص ۲۰۱ لس و ۲۶۵ ت و موارد مربوطه بکتب مذکوره از ذریعه وغیرها)

حویزی

عبدعلی بن جمعة ـ حویزیّ المولد ، شیرازیّ المسکن ، عالم فاضل محدّث شاعر ماهر ادیب بارع ، علوم متنوّعه را جامع ، با شیخ حرّ عاملی (متوفی سال ۱۱۰۴ه قمری **غقد**) و مجلسی (متوفی سال ۱۱۱۱ه ق) و نظائر ایشان معاصر بوده و از تألیفات او است

۱ـ **شرح لامیة‌العجم** ۲ـ **نورالثقلین** که تفسیر قرآن مجید بوده و معظم اخبار و احادیث وارده از حضرت رسالت وآل عصمت وطهارت ع را حاوی میباشد سید نعمت‌الله جزائری(متوفی سال۱۱۱۲ه قمری **غیب**) نیز ازشاگردان‌وی‌بوده وسال‌وفاتش بدست نیامد (ملل و ص ۳۵۸ ت)

حویزی

شیخ عبدعلی بن رحمت ـ حویزی، فاضل ، عارف بعلوم عربیّه و عروض وغیره ، شاعر ادیب و منشی بلیغ بود ، جماعتی ازاکابر عصر خود را مدح‌کرده و هجوگفته و ازتألیفات او است

۱ـ **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** ۲ـ **دیوان شعر ترکی** ۳ـ **دیوان شعر عربی** ۴ـ **دیوان شعر فارسی** ۵ـ **رسالهٔ رمل** ۶ـ **شرح شواهد مطول** ۷ـ **قصرالعمام در ادبیه** چنانچه در امل‌الامل نوشته وظاهر آنست‌که نسخه غلط بوده **وقطرالغمام** باشد ۸ـ **کتاب حکمت** ۹ـ **کتاب عروض** ۱۰ـ **کتاب نحو** ۱۱ـ **کلام‌الملوک ملوک‌الکلام** شیخ عبدعلی ، از شیخ بهائی (متوفی سال۱۰۳۱ه ق) ودیگران درس‌خوانده و زمان وفاتش بدست نیامد درامل‌الامل بعد از شرح مذکور ، شیخ عبدعلی بن ناصر بن رحمت بحرانی را عنوان‌کرده وگوید سید علی بن میرزا احمد درسلافة‌العصر با علم و فضل و ادب وی را ستوده است وبعضی از اشعار اورا نیز نقل‌کرده و **دیوان شعری ترکی و عربی و فارسی** و **قطرالغمام فی‌شرح کلام‌الملوک ملوک‌الکلام والمعول‌فی‌شرح‌شواهدالمطول** را نیز از تألیفات وی شمرده است و ظاهر کلام امل‌الامل آنکه این عبدعلی بن ناصر بن رحمت غیراز عبدعلی بن رحمت

مذکور درفوق است لکن ظاهر بچندین قرینه ، وحدت و عین هم بودن آنها است بلکه در روضات قطع بوحدت دارد و اینکه یکی را بحرانی موصوف ودیگری را بحویزی متّصف داشته درقبال قرائن و امارات وحدت، دلیل تعدد نبوده ونظائرش بسیار میباشد که یك شخص را بحدین ملاحظه بچند محل منسوب دارند و نسبت بچند نیز درکتب رجال و تراجم بسیار است (ملل و سطر۳۳ ص ۳۵۸ ب)

حویزی **شیخ عبدالقاهر** - بعنوان عبادی خواهدآمد

حویزی **سیدعلی‌خان بن سید خلف** - مشعشعی حویزی مذکور در بالا ، از فحول علمای‌امامیّه میباشدکه والی حویزه‌بود، عالمی‌است عابد فاضل صالح ادیب شاعر جلیل‌القدر ، به تصوف مایل و ممدوح شعرای عصر خود و از اشعار او است

ولولا حسام المرتضی اصبح‌الوری	**وما فیهم من یعبدالله مسلما**
و ابنائه‌الغرالکرام الاولی بهم	**انار من‌الاسلام ماکان مظلما**
واقسم لوقال الانام بحبهم	**لما خلق‌الرب الکریم جهنما**

تألیفات طریفه بسیاری دارد

۱- **جواب اعتراضات السید الشریف الجرجانی علی حدیث‌الغدیر** ۲- **خیر جلیس و نعم‌الانیس** که دیوان اشعار او است ۳- **خیرالمقال** ۴- **دیوان اشعار** که همان خیر جلیس است ۵- **شرح‌الاسماء** ۶- **منتخب‌التفاسیر** ۷- **نکت‌البیان** در تفسیر آیات و احادیث مشکله وکلمات حکمیّه وفنون‌ادبیّه‌که بسال ۱۰۸۴ه‌ ق درظرف پنج ماهش تألیف‌داده است ۸- **النورالمبین فی‌اثبات‌النص علی امیرالمؤمنین** ع‌که درسال۱۰۸۳ه‌ تألیفش داده است میرزا عبدالله افندی سابق‌الترجمة می‌گفته‌گمان دارم‌که اکثر فوائد کتب سید نعمت‌الله جزائری از تألیفات این فاضل خبیر مأخوذ باشد باری سیدعلی خان بفرمودهٔ ذریعة درسال ۱۰۸۸ه‌ قمری (عفح) وفات یافت

تبصره این سیدعلی‌خان حویزی غیراز معاصرش ، سید علی‌خان مدنیّ المولد، شیرازیّ الاصل، شارح صمدیّه و صحیفهٔ سجادیّه‌است‌که وی پسر امیرنظام‌الدین احمد بن محمد معصوم بن سید نظام‌الدین احمدبن ابراهیم بن سلام‌الله ، ازاحفاد صدرالدین

دشتکی سید محمد شیرازی پسر غیاث الدین منصور آتی الترحمة، نوۀ هفتم همین غیاث الدین، لقبش صدرالدین و نسبش با بیست و شش واسطه بزید بن علی بن الحسین علیهما السلام

والحمد لله رب العالمين
قال المصنف رحمه الله وكان الفراغ من تسويد الاصل ضحوة نهار يوم
الاثنين سابع شهر شوال سنة خمس وستين وثمانمائة ومن محاسن الاتفاق
ان سابع شهر شوال هو تاريخ الاتمام وقد نظم رحمه الله فقال
«في سابع شهر شوال» «حينا ورد اتمامه»
«وسابع شهر شوال» «فذا تاريخ اتمامه»
والحمد لله على الاتمام والصلوة على خير الانام محمد وآله عليهم افضل الصلوة
والسلام قال الشارح عفا الله تعالى عنه ومنه وكان الفراغ من تبييض
هذا الشرح البارع مع تشويش البال وكثرة الهم والبلبال وكوني في
زمان وبلاد قد كسدت فيهما سوق الفضل وطلابه وقامت دولة الجهل
واحزابه فلم يبق من العلم الا اسمه ولم يبق منه اثر وان المبالغة ظن الا
رسمه صبيحة يوم الاثنين لثلاث عشرة خلون من جمادى الاخرة احد
شهور سنة تسع وسبعين والف احسن الله ختامها واكمل على احسن
نظامها وانا اسأل الله جل جلاله من فضله وانعامه ان يتم النعمة بتوفيق كتاب
باتمامه وان يجعله خالصا لوجهه عز وجل ورضوانه وان ينفع به طالبيه
بكرمه واحسانه وكتب مؤلفه الفقير الى ربه الغني علي صدر الدين بن احمد
نظام الدين الحسيني الحسني عفا الله عنهما وعنهما اسمهما
والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على سيدنا ومولانا محمد وآله الطيبين
الطاهرين ما ذر
شارق بلغ
بارق
آمين

کلیشۀ خط سید علی‌خان مدنی شیرازی -۷

کلیشۀ فوق از صفحۀ آخر کتاب (الحدائق الندیه شرح الفوائد الصمدیه) میباشد که نسخۀ اصل بخط شارح و درکتابخانۀ جناب‌آقای فخرالدین نصیری موجود و تمام کتاب بخط سید علی‌خان مدنی است

منتهی میشود وی جوهری است عجیب ، فاضلی است ادیب ، عالمی جامع و بارع ، شاعری ماهر، از افاضل علمای امامیّه که در لغات عربیّه و علوم ادبیّه صاحب ید بیضا و دستی توانا ، جامع جمیع کمالات عالیهٔ علمیّه، با میرزا عبدالله افندی وسیدعلی‌خان حویزی و مجلسی ثانی و شیخ حرّ عاملی و نظائر ایشان معاصر بود ، از شیخ علی سبط روایت‌کرده وبا اجازهٔ مدبجه از مجلسی ، با دو واسطه از صاحب معالم وصاحب مدارك نقل وبا دو واسطهٔ دیگر از شیخ بهائی روایت‌کرده است هریك از تألیفات طریفهٔ او برهانی قاطع و شاهدی بلامعارض ، برعلوّ مراتب علمی ، حدّت ذهن ، دقّت و فطانت وی میباشد

۱- **احوال الصحابة والتابعین والعلماء** ۲- **اغلاط الفیروزآبادی فی القاموس** یا **اغلاط القاموس** ۳- **انوارالربیع فی انواع البدیع** که شرح منظومهٔ بدیعیّه مذکور درزیر میباشدکه درهند و تهران چاپ و مرجع استفادهٔ فحول و اکابر میباشد پوشیده نماند سید علی‌خان درسال ۱۰۷۷ﻫ قصیده‌ای مشتمل بریکصد و چهل و هفت بیت در مدح حضرت رسالت ص در دوازده شب انشاکرده است وآن قصیده دارای یکصد وپنجاه وسه نوع ازصنایع علم بدیع میباشد ودرهریك از ابیات‌که مشتمل برصنعتی‌است نام همان نوع صنعت بصریح و خود آن دانشمند یگانه همین قصیده را شرح ، وآن شرح را **انوارالربیع فی‌علم‌البدیع** نام‌کرده و درسال۱۰۹۳ﻫ تألیف شده‌است دردیباچه‌اش گوید، صفی‌الدین حلّی درنظم انواع بدیع که هرنوعی را دریك بیت نظم‌کرده متفکر نبوده تاکنا نامین‌الدین علی بن عثمان بن علی بن سلیمان اربلی شاعر صوفی (متوفی بسال ۶۷۰ﻫ و که شرح حال اورا بهمین عنوان نگارش داده‌ایم) اقتفا جسته‌است وهیچ یك ازاین‌دوعالم متحرّر، توریه‌کردن بنام‌خود نوع بدیعی را محض بجهت‌صعوبت‌آن ملزم نشده و نخستین کسی‌که این رویه را معمول داشته عزّالدین موصلی است سپس تقی‌الدین ابن حجت نیز در همین شیوه تابع وی‌گردیده و خود صاحب ترجمه (سید علی خان مدنی) سومی ایشان است ۴- **بدیعیه** که منظومه‌ایست در علم بدیع و در فقرهٔ سومی مذکور داشتیم

۵- **تخمیس‌البردة** ۶- **التذکرة فی الفوائد النادرة** ۷- **الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیه**

که تألیف آن درسال ۱۰۹۹ه ق بپایان رسیده ودرایران چاپ شده وهمانا شرح کبیر صمدیهٔ شیخ بهائی است ۸- **حدیقة العلم** ۹- **الدرجات الرفیعة فی طبقات الامامیة من الشیعة** که نسخهٔ آن در برلین موجوداست ۱۰- **دیوان شعر** ۱۱- **ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین ع** که درایران چاپ شده وپنج نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارههای ۱۰۳۷_۱۰۴۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجود است و درهمین شرح خودآن کتاب مستطاب را با سندی دیگر غیراز سند مشهوری که در اوّل آن نگارش یافته نیز روایت میکند ۱۲- **الزهرة** درنحو ۱۳- **سلافة العصر فی محاسن اعیان العصر** ۱۴- **سلوة الغریب واسوة الادیب** ۱۵- **شرح بدیعیهٔ صفی الدین حلی** چنانچه درشرح حالش اشاره خواهدشد ۱۶- **شرح صغیر بر صمدیه که نامش الفرائد البهیة فی شرح الفوائد الصمدیه** میباشد ودرسال ۱۲۷۰ه قمری در تهران چاپ شده است ۱۷- **شرح کبیر صمدیه** که در سند هفتم مذکور شد ۱۸- **شرح متوسط بر صمدیه** ۱۹- **الطراز الاول فی ما علیه من لغة العرب المعول** کـه با تمامش موفق نشده و ظاهراً تا حرف صاد است ۲۰- **الکلم الطیب والغیث الصیب** در ادعیه کـه در تهران چاپ شده است ۲۱- **المخلاة** که بطرز کشکول شیخ بهائی است ۲۲- **منظومهٔ بدیعه** که درفقرهٔ چهارمی مذکور شد وغیر اینها

درمستدرك گوید سید علی خان مدنی ، درسا برده سالگی ، درحال حیات پدر که درحیدرآباد هند ساکن وداماد عبدالله قطب شاه بوده بمولدخود مدینهٔ منوره مهاجرت کرد ، بعداز فوت پدر بحسب دعوت قطب شاه در برهانپور بشرف ملاقات وی نایل آمد و ریاست هزار وسیصد نفرسواره بدوموکول شد وبالقب خان مفتخر وسپس بحراست اورنگ آباد و حکومت ماهور و تصدی دفتر دولتی در برهانپور علی الترتیب منصوب گردید و عاقبت بااجازهٔ آن شاه والاجاه بزیارت حرمین و ائمّهٔ عراق مشرّف شد بعد باصفهان رفته ومورد تعظیم شاه سلطان حسین گردید پس بشیراز که موطن اصلی پدرانش بوده رفته ودر مدرسهٔ منصوریّه تدریس کرد وتاآخر عمر خود مرجع استفاده بوده تا درسال ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ه قمری (عقیج یا عقك) درهمان بلده وفات یافت ودرحرم شاهچراغ درقرب قبر

سید ماجد مدفون گردید و بچند واسطه از مشایخ خود صاحب مستدرك است
(ص۴۱۲ت و۱۷۵هـو۳۸۶مس و۲۰۱لس و۲۴۴مط و۴۲۶ح۲ و۷۶ح۳و۹۹و۲۵ح۴ذریعه وغیره)

حویزی **ملافرج‌الله بن محمد بن درویش بن محمد بن حسین بن حماد بن اکبر-**
حویزی ، عالم فاضل محقّق ادیب شاعر که با شیخ حرّ عاملی (متوفی سال ۱۱۰۴ هـ ق) و نظائر وی معاصر بود و تألیفات ظریفه دارد

۱- **ابحار المقال فی معرفة الرجال** که جمیع معاصرین و متقدّمین خود را ذکر کرده و دارای هشتاد هزار بیت بلکه زیادتر میباشد بفرمودهٔ ریاض‌العلماء بنقل ذریعة حاوی رطب و یابس بلکه بفرمودهٔ روضات، حشو و فضولش بسیار میباشد چنانچه اسماء مشهورین را مکرراً ضبط کرده و هر کسی راکه نامی از وی در کتب یا اخبار هست نگارش داده‌است، تا جائیکه اراذل و اخامر حتی شمر بن ذی‌الجوشن را نیز نوشته وگوید که شمر هم از پدرش روایت میکند ۲- **تاریخ کبیر** ۳- **تذکرة عنوان الشرف** که بهپنج علم نحو، تاریخ ، عروض ، قوافی و فقه شافعی مشتمل است ۴- **تفسیر** ۵- **دیوان شعر** که بزرك است ۶- **رساله‌ای درحساب** ۷- **شرح تشریح الافلاك** ۸- **الصفوة** در اصول بروش زبدة‌الاصول شیخ بهائی ۹- **الغایة درمنطق وکلام** بروش تجرید خواجه ۱۰- **کلام** که کتاب بزرگی است درعلم کلام و مشتمل برهفتاد وسه فرقه ۱۱- **المرقعة** ۱۲- **مناسك شاه وردیه** که از تألیف آن درسال ۱۰۹۴ هـ ق فراغت یافته و دراین کتاب بکتاب ابحار المقال فوق حواله و رجوع میکند و از اینجا معلوم میشودکه تألیف ابحار پیش از این تاریخ بوده است ۱۳- **منظومه‌ است درمعانی و بیان**

وجه تسمیهٔ کتاب **تذکرة عنوان الشرف** مذکور آنکه روزی در مجلسی صحبت از کتاب عنوان‌الشرف الوافی بالفقه والنحو والتاریخ والعروض والقوافی تألیف شرف‌الدین مقری نحوی (که شرح حالش بعنوان شرف‌الدین اسمعیل مذکور خواهد شد) در میان آمد ، ابتکار شرف‌الدین درطرز آن تألیف خود (بطوری که درشرح حالش اشاره خواهیم کرد) مورد حیرت و شگفت حاضرین گردید ، ملافرج‌الله نیز بدون ملاحظهٔ آن کتاب همین کتاب را بهمان نمط تألیف و بتذکرة عنوان‌الشرف موسومش داشت وفات ملافرج‌الله

موافق نقل ار کشف الحجب (تحت عنوان تذکرة عنوان الشرف) سال ۱۱۴۸ه ق بوده است و در ذریعة استبعادش نموده بانیکه چون کتاب رجال فوق را پیش از سال ۱۰۹۴ه ق که تاریخ تألیف کتاب ماست مربور است تألیف داده پس اگر درسال ۱۱۴۸ه ق وفات یافته باشد لازم آید که تألیف کتاب رجال مذکور زیاده برشصت سال پیش از وفات خود باشد و این هم مستبعد است (بحکم عرف و عادت) باری از اشعار ملافرج الله است

احسن الی من قد اساء فعاله | لوکنت توحش من اسائته العطب
وانظر الی صنع النخیل فانها | ترمی الحجارة وهی ترمی بالرطب

(ملل و ۴۸۷ ج ۲ ذریعه و ۵۱۱ ت)

حیدره **علی بن سلیمان** - نحوی تمیمی، ازوجوه واعیان شعرا و نحویین یمن که کتاب **کشف المشکل** در نحو ازاو بوده و درمدح آن کتاب خود گوید

صنعت للمتأدبین مصنفاً | سمیته بکتاب کشف المشکل
سبق الاوائل مع تأخر عصره | کم آخر ازری بفضل الاول
قیدت فیه کل مافد ارسلوا | لیس المقید کالکلام المرسل

درسال ۵۹۹ه قمری (ثبط) درگذشت (ص ۲۴۳ ج ۱۳ حم)

حیران **ملاعلامرضا** - از شعرای یزد میباشد که شغلش مکتب داری بود، دراواخر عهد خیجون محمد شاعر یزدی (متوفی سال ۱۳۱۸ه ق) میزیست، درخط نسخ ماهر و درنظم و نثر توانا و قادر و چند نسخه از دیوانش بخط خودش دریزد موجود بوده و از او است

زاهد که ترس روز جزارا بهانه ساخت | بیمن ز خلق بود وخدارا بهانه ساخت

ایضاً

شکست شیشه مارا هیچ غم نیست | مبادا ساغر می را شکستی
چه سان ازکوی او بیرون نهم پای | که دارم همچو زلفش پای بستی

و سال وفاتش بدست نیامد (۲۸۷ تاریخ یزد)

حیران **میرزا محمدعلی مدرس**- در ذیل بعنوان وامق خواهد آمد

حیرانی شاعری است ایرانی که مولدش قم ومسکنش همدان بود، قصائد وغزلیات بسیاری داشته است **چهارمثنوی** بنامهای **بهرام و ناهید**،

مناظرهٔ ارض وسما ، مناظرهٔ سیخ و مرغ و مناظرهٔ شمع وپروانه دارد و در ۹۰۳ه قمری (طج) درگذشت و از او است

دوش آتشی که برسر کویش بلند بود آتش نبود آه من مستمند بود

نام و مشخص دیگری بدست نیامد (ص ۲۰۴ ح ۳ س)

حیرت **ابوالحسن میرزا** - بعنوان حاج شیخ الرئیس مذکور شد

حیرت **قیام الدین** - از شعرای اصفهان میباشدکه اشعار بسیاری گفته و کتابی بنام **تذکرهٔ مقالات الشعراء** تألیف داده و از او است

مضطرب حالم ازآهو روشان و رمشان من بدانم نچه تدبیر ، بدست آرمشان

صفحهٔ روی توچین است ودو چشمت دوغزال جنش زلف تو داده است زهرسو، رمشان

درسال ۱۱۷۴ه قمری (غقعد) درگذشت وظاهر آن است که نامش نیز همان قیام الدین است (ص ۲۰۴ ح ۳ س)

حیرتی - تخلص چند تن از شعرای ایرانی میباشد بدین شرح

۱- اصفهانی که درسال نهصد وهشتاد و نهم هجرت بهندوستان رفته وموردعنایت قطب شاه گردید

۲- میرحسن نام ، ازسادات استرآبادکه درسال ۸۳۹ه قمری (ضلط) درگذشته و از اشعار او است

توان بهجر توآسان وداع جان گفتن ولی وداع تو آسان نمیتوان گفتن

۳- قزوینی که درآن بلده شغل سراجی داشته و از او است

عیدآمد و افزود غمم‌را غم دیگر مانم زده را عید بود ماتم دیگر

۴- مولانا حیرتی مروی ، از اهالی مرو ،که در هریك از مدح و قدح ماهر بوده و قلندرانه و لاابالیانه میزیسته است ، با وحید قمی (متوفی سال ۹۴۲ه ق ضمب) مهاجات داشته و ازطرف شاه تهماسب ماضی مورد عنایات شاهانه گردید ، درسال ۹۶۲ه قمری (ظسب) درگذشته وکتاب **بهجة المناهج** و **دیوان گلزار** نامی ازآثار وی میباشد واین رباعی هم از او است

کـه دل ازعشق بتان گـه حگرم میسورد   عشق هر لحطه بـداغ دگـرم میسورد
من ر حـود بیحبر وآتش هجران در دل   وه‌که این شعلـه شبی بیحبرم میسورد

عیر ازآنچه مدکور شد مشخص دیگری از ایشان بدست نیامد   (ص ۲۰۰۴ ح۳س)

حیص بیص سعد بن محمد بن سعد بن صیفی - تمیمی ، لقبش شهاب‌الدین ، کنیه‌اش ابوالفوارس، فقیهی است شافعی، ادیب شاعر ماهر، در اکثر علوم متداوله ماهر، بامقتفی لامرالله سی ویکمین حلیفهٔ عباسی (۵۳۰ـ۵۵۵ه ق) معاصر، ىلکه چنانچه از بعض تواریخ وفاتش معلوم میشود زمان مستنجد و مستضیئی و ناصر حلفای بعد از مقتفی را (۵۵۵ـ۵۷۵ه ق) نیز درك‌کرده است ادبیّات و نظمش بر دیگر فنون و مزایای وی برتری داشت، بگمان خودش از اولاد اکثم بن صیفی تمیمی حکیم مشهور عرب بود و بعضی از ارباب سیر احتمال تشیّع در وی داده‌اند بلکـه در روضات‌الجنّات‌گوید درخاطر دارم‌که حیص بیص از شعرای شیعهٔ امامیّهٔ حقّه بوده و او را در بعض‌کتب تـراجم بهمین صفت مدکـور داشته‌انـد قـاضی احمد بن خلّکان در وفیات‌الاعیان شافعی بودنش تصریح‌کرده ودر ذیل شرح حالش هم ازشیخ نصرالله بن محلی‌که از ثقات اهل سنّت وجماعت میباشد نقل‌کرده است‌که حضرت علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام را درخواب دیده وگفتم یا امیرالمؤمنین، مکّه را فتح میکنید وبازهم طرف ابوسفیان‌را رعایت‌کرده وخانهٔ‌اورا مأمن‌قرارمیدهید ومیفرمائید **من دخل دار ابی‌سفیان فهوآمن** در تلافی این‌عنایت بزرگ روز عاشورا ، نسبت بفرزندت حسین‌علیه‌السلام‌کردند آنچه راکه‌کردند،آن‌حضرت فرمودآیا اشعارحیص‌بیص راکه دراین‌معنی‌گفته شنیده‌ای گفتم نه ، فرمودکـه‌آنها را از وی استماع‌کن پس از خـواب بیدار شدم، بجانب سرای حیص‌بیص شتافتم و صورت واقعه را برای‌او نقل‌کردم ، ازشنیدن‌آن صیحه زده واظهار جزع نمود وسوگند یادکرد اشعاری راکه‌آنحضرت‌اشاره‌فرمود درهمان شب نظم‌کرده‌ام، نه برای‌کسی نوشته‌ام ونه از دهانم بیرون‌آمده است‌آنگاه این ابیات را فرو خواند

ملکنا فکان العفو منا سجیـة   فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الا ساری وطالما   غدونا علی‌الاسری نعف ونصفح

و حسبکم هذا التفاوت بینا — وکل اناء بالذی فیه ینضح

مخفی نماند که از این اشعارش نیز استشمام رایحهٔ تشیع میشود و نیز از او است

یا طالب الرزق فی الآفاق مجتهدا — اقصر عناك فان الرزق مقسوم

الرزق یسعی الی من لیس یطلبه — و طالب الرزق یسعی وهو محروم

ایضاً

اتق ولا تخش اقلالا فقد قسمت — علی العباد من الرحمن ارزاق

لاینفع البخل مع دنیا مولیة — ولا یضر مع الاقبال انفاق

در سبب اشتهار او بهمین لقب حیص بیص (که در لغت عرب بمعنی شدت و اختلاط است) گویند روزی مردمان را درحرکت وشدت و اضطراب دیده وگفت **ماللناس فی حیص بیص** یعنی مردمان را چه رخ داده که در شدت و اختلاط واقع شده‌اند پس این لفظ ، لقب مشهوری وی گردید وفات او بنوشتهٔ طبقات الشافعیة، بسال ۵۵۴ (ثند) و یا بنوشته بعضی اراکابر بسال ۵۷۴ یا ۵۷۷ه قمری (تعدیا ثعر) در بغداد واقع و در مقابر قریش مدفون گردید (ص۲۱۹ ج۱ کا و۳۰۸ ت و۶۶ ج۵ مه و۱۲۷ هب و۲۲۱ ج۴ طبقات و۱۹۹ ج۱۱ حم و ۵۹ ۲۰ ج۳ ص)

سپاس بیکران که حرف ح بی نقطه نیز با ترجمهٔ حال حیص بیص ، با هزاران حیص بیص زمان بپایان رسید و بعد از این بخواست خداوندی حرف خ نقطه‌دار آغاز میشود

باب « خ »

(نقطه‌دار)

خاتم‌الحکماء در کلمات بعضی از اکابر ، **غیاث‌الدین منصور** است که بهمین عنوان خواهد آمد

خاتم‌المجتهدین در کلمات بعضی از اکابر ، **حاج ملامهدی نراقی** را گویند که بهمین عنوان نراقی خواهد آمد وگاهی **ابن‌المتوج ، احمد بن عبدالله** را بهمین وصف موصوف دارند که در باب کنی بهمین عنوان ابن‌المتوج نگارش خواهد یافت

خاتم‌النحاة گاهی **احمد بن محمد بن علی نحوی** را گویند که بعنوان ابن‌الملا در باب کنی خواهد آمد

خاتمة‌المتأخرین **زکریا بن احمد** ،که بعنوان لحیانی خواهد آمد

خاتون لقب محمد بن محمدباقر میباشد و ترجمهٔ حالش موکول بکتب رجال است

خاتون‌آباد[1]

خاتون‌آبادی **سید میرزا ابوالقاسم** ـ بعنوان مدرّس خواهد آمد

خاتون‌آبادی **امیر عبدالباقی بن امیر محمدحسین بن امیر محمد صالح بن امیر عبدالواسع** ـ حسینی اصفهانی خاتون‌آبادی ، از اولاد حسن افطس ابن علی‌اصغر ابن حضرت سجّاد ع میباشد و نسب شریفش با بیست و پنج

۱ـ **خاتون‌آباد** ـ دهی است از ناحیهٔ جی از نواحی اصفهان اینک بعضی از منسوبین آنرا می‌نگاریم

واسطه بآن امام عالی مقام موصول میگردد ، وی از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت واز مشایخ سید مهدی بحرالعلوم سالفالترجمة بوده ودر سال ۱۲۰۷ یا ۱۲۰۸ھ قمری (عرز یا عرح) وفات یافته است کتاب **اکمال الاعمال فیاستکمال الاقبال** وکتاب **الجامع فیاعمال شهررمضان** از تألیفات او است (ذریعة)

حاتون آبادی **امیرمحمدحسین ابن امیرعبدالباقی** - مذکور فوق از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه با صاحب ریاض ومیرزای قمی ونظائر ایشان معاصر وسالها ، حاضر درس آقا محمدباقر بهبهانی ودیگر اکابر وقت بود ، درحسن احوال وشوکت و جلال وغیرت دینی مقامی بس بلند داشت و ازتألیفات او است **ردپادری نصرانی، محرات مریض** پدر صاحب روضات درحدود سال۱۲۲۲ھ ق از وی اجازه داشته ودرحدود ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۳ھ (غرلا - یا - غرلج) وفاتیافت (سطر ۳۱ ص۱۹۹ ت)

حاتون آبادی **امیر محمدحسین**- پدر امیرعبدالباقی مذکور فوق، ازاکابرعلمای امامیّه میباشدکه در فقه و ادبیات وفنون حکمت مهارت بسزا داشت ، خطّ و ربط و املا و انشایش نیز بغایت مرغوب بود ، از پدر خود، جدّ مادری خود ملا محمدباقر مجلسی،آقا جمال خوانساری ،آقا حسین خوانساری ، سیدعلیخان شیرازی شارح صحیفه وبعضافاضل بحرین، روایت نمودهاست وسید مهدی بحرالعلوم، شیخ زینالدین بن علی خوانساری ، سید عبدالباقی فرزندخود امیرمحمدحسین ودیگر اکابر وقت هم از وی روایت میکنند و درسال ۱۱۴۵ھ قمری سید نصرالله حائری (که شرححالش بعنوان مدرّس خواهدآمد) اجازه داده است تألیفات سودمندبسیاری دارد

۱- الالواح السماویة فیاختیارات ایامالاسبوع والسنة ۲- حاشیه برشرح حدید تجرید ۳- حاشیه برشرح لمعة ۴- حکمالنکاح بینالعلویین که بعضیاز سهام نادرهٔ نازدهرا با جوابهایآنها حاوی است **۵- خزائنالجواهر فیاعمالالسنة ۶- رسالهٔ بدا ۷- رسالهٔ زکوة ۸- السبعالمثانی فیزیارات ائمةالعراق ۹- کلمةالتقوی فیتحریمالغیبة ۱۰- مفتاح الفرج فیالاستخارة ۱۱- مناقبالفضلاء** ، اجازهٔ مشروح ومفصّلی است کهدرقریهٔخاتونآباد اصفهان ، موقع محاصرهٔآن نواحی از طرف افغان ، برای عالم فاضل شیخ زینالدین

مذکور نوشته و اصل نسخه با خط خود امیرمحمدحسین نزد صاحب روضات بوده است
۱۲- **النجم الثاقب** ۱۳- **وسیلة النجاح فی الزیارات السعیدة** وغیر اینها که حواشی و رسائل بسیاری دارد

تبصره- در روضات الجنّات قصهٔ عجیب وغریبی از کتاب حکم النکاح مذکور نقل کرده وما هم بجهت غرابت و طرفه بودن آن زینت بخش این اوراق مینمائیم ، درآخر آن کتاب گوید از وقایع سال هزار ونود و اند هجرت آنکه، سنگ ریزه‌ای درسیل گاه وادی شوشتر پیدا شدکه درآن کلماتی باخط سرخ نوشته شده بود، حاکم آن دیار، همان سنگ را حضور شاه سلیمان صفوی ، شاه نیز نزد جدّ من (سید عبدالواسع) فرستاد ، اکثر مردمان وبالخصوص حکّاکان و اهل فطانت و اصحاب صنعت و استادان وهنرمندان وقت حاضر وبا دقت هرچه تمامترآن را ملاحظه نمودند ،آخرین تشخیص‌شان این شد که‌آن کلمات سرخ، روی‌آن سنگ، اصلی وخلقتی وقدرتی میباشد و اصلا توهّم تصرف دست بشر واهل صنعت درآن نمیرود آن کلمات مکتوبه درروی‌آن سنگ بدین‌شرح بود **بسم‌الله الرحمن الرحیم لااله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله ، قتل‌الامام الشهیدالمظلوم الحسین ابن‌الامام علی‌بن ابیطالب وکتب بدمه باذن‌الله وجوله علی‌ارض وحصا وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** پس بامر سلطان‌آن را برنقره نصب‌کرده و مزیّنش نمودندکه بازوبند خودش نماید درپایان‌کلامش‌گویدکه این امر بس عجیب و غریب بوده و نظیر آن درسابق هم وقوع یافته است

نگارنده‌گوید نظیر این‌قصیه است آنکه ، در روضات از سید نعمت‌الله جزائری نقل‌کرده‌که شیخ بهائی در بعض مصنّفات‌خود ازپدرش نقل نموده‌که درمسجدکوفه نگین عقیقی پیدا شدکه این دوبیت درآن نوشته بود

انا در من‌السمآ نثرونی	**یوم تزویج والدالسبطین**
کنت اصفی من‌اللجین بیاضا	**صبغتنی دمـاء نحرالحسین**

صاحب روضات بعد از نقل این‌جمله‌گویدکه یابندهٔ آن درّ ، شهید اوّل بوده چنانچه در بعضی از جونگ‌ها وبیاض‌های معتمده ازخط خود شهید نقل شده‌که درظهر کوفه نگین

عقیقی پیدا کردم که این دو بیت در روی آن نوشته بود پس همان دو بیت مذکور از پد شیخ بهائی را با اندك تفاوتی نقل کرده است امیر محمدحسین، شب دوشنبه بیست وسو شوال هزار و یکصد و پنجاه و یك قمری از هجرت در اصفهان وفات یافت و روز جمعه همان هفته جنازه‌اش را بمشهد مقدّس رضوی ع نقل دادند

امیر محمدصالح پدر امیر محمدحسین نیز از اکابر فقها ومجتهدین بود، بحسب ارشاگردان ملا میرزا شیروانی و بعداز وفات‌او حاضر درس دایی وپدرزنش ملامحمدباق مجلسی گردید و مورد تکریم و احترامات وی شد ، بعداز وفات مجلسی امامت جمعه ریاست علمیّهٔ دینیّه باآن همه‌کثرت اعیان و افاضل‌علما که دراصفهان بوده‌اند بدومنتهی گردید و صاحب تصنیفات فاخرهٔ بسیاری میباشد

۱- **اثبات‌عصمة‌الائمة ع** ۲- **احوال‌الملائکة** که‌کتابی است بزرگ ۳- **اسرارالصلو** ۴- **اسماء من‌استبصرمن‌العلماء** ۵- **اصول‌العقائد** ۶- **الانوارالمشرقة** ۷- **الایمان والکف** یا **تحقیق معنی‌الایمان والکفر** ۸- **تحقیق معنی‌الایمان والکفر** که اشاره شد ۹- **تفسیرفاتح وتوحید** ۱۰- **التقویم‌الشرعی** ۱۱- **تقویم‌المؤمنین** ۱۲- **تکملة‌مرآة‌العقول** ۱۳- **التهلیل** ۱۴- **جامع‌العقائد** ۱۵- **حدائق‌المقربین** که حاوی شرح‌حال سی تن از اکابر و اعلام دین‌است ۱۶- **الحدیقة السلیمانیة** ۱۷- **ذریعة الحجاج** که بزبان پارسی بوده و در اعمال سال است ۱۸- **رساله‌ای در تهلیل‌آخر اقامة** که ظاهراً همان تهلیله است ۱۹- **رساله‌ای در حلف وع** ۲۰- **رساله‌ای در هلال** که بهلالیه معروف است ۲۱- **روادع‌النفوس** در اخلاق ۲۲- **شر استبصار** (بعضی از ابواب‌آن) ۲۳- **شرح من‌لایحضره‌الفقیه**(بعضی‌ازابواب‌آن) ۲۴- **المرا** ۲۵- **منهج‌الشیعة فی‌تقویم‌الشریعة** ۲۶- **الهلالیه** که‌درفقرهٔ‌بیستم‌مذکورشد امیرمحمدصال درسال۱۱۱۶ یا۱۱۲۶ھ قمری (عقیو یا عغکو) درپنجاه و هشت یا شصت وهشت سالگی بدرود جهان گفت (ذریعة وص ۱۹۸ ب و۳۸۶ مس

حاتون‌آبادی میرزا محمدرضا بن محمد مؤمن - بعنوان مدرّس خواهدآمد

حاتون‌آبادی میرمحمد صالح - در ضمن ترجمهٔ حال پسرش خاتون‌آبادی میرمحمدحسین نگارش دادیم

حاجو محمود بن علی بن محمود - کرمانی ، از مشاهیر فضلای شعرا عرفا ، از مریدان شیخ رکن‌الدین علاءالدولهٔ سمنانی ، کنیه‌اش

ابوالعطا ، مولدش کرمان بود ، بیشتر در بغداد و بلاد دیگر امرار حیات می نمود، اشعار پیر مذکور خود را تدوین کرده و بهمین جهت به نخلبند شعرا ملقب گردیده است در هدایت حال مستوفی و مداح سلطان ابوسعیدخان چنگیزی بوده سپس بواسطه حضور در خدمت جمعی ازمشایخ طریقت از آن کار دست کشید وطریق انزوا پیش گرفت **دیوان بزرگ** کاملی دارد مشتمل برغزلیات و مثنویات و قصائد عربی و فارسی و تمامی اقسام شعری که محتوی بر بیست هزار بیت میباشد، نیز **پنج مثنوی** بنام **روضة الانوار** ،**کمال نامه** ، **گل و نوروز** ،**گوهرنامه و همای وهمایون** نظیر پنج مثنوی نظامی بحرهای مختلف انشا نموده و ممدوح او در هریك ازآنها یکی از اکابر میباشدکه در هریك ازآنها بتاریخ نظمش هم تصریح کرده‌است، چنانچه **روضة الانوار** درسال۷۴۳ھ ق (دمج) بنام شمس الدین محمد ، وزیر شاه شیخ ابواسحق نظم و درتهران چاپ شده است ، **کمال نامه** که آن نیز مثل روضه مشتمل برمطالب عرفانی بوده ودرسال ۷۴۴ھ ق (دمد) بنام خود شیخ ابواسحق منظوم گردیده، **گل و نوروز** درسال۷۴۲ھ ق (دمب) درمعاشقهٔ نوروز پسر پادشاه خراسان، باگل دختر پادشاه روم بنام تاج الدین عراقی موشح شده ، **گوهرنامه** در سال ۷۴۶ھ ق (دمو) بنام بهاءالدین ، وزیر محمود بن عزالدین ازنوه‌های خواجه نظام الملك طوسی نظم و بیشتر مطالب آن درمدح اجداد بهاءالدین مذکور میباشد، **همای و همایون** درسال ۷۳۲ھ ق (دلب) دربغداد بنام ابوسعید بهادرخان وخواجه غیاث الدین محمد وزیر نظم شده و همین پنج مثنوی است که به **خمسهٔ خواجو** معروف و دارای اهمیت بسیار و ابیات آن درحدود ده هزار و نهصد و شش بیت میباشد و تاکنون جز روضة الانوار و همای و همایون چاپ نشده ویك نسخهٔ خطی خمسه، بشمارهٔ ۴۱۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود میباشد وازاشعارخواجو است که درحکمت وموعظه و نصیحت گوید

نوشته‌اند مقیمان قبهٔ زنگار | به لاجورد برایش به کتابهٔ زرکار
که ای نمونهٔ نقش نگارخانهٔ چین | مکن صحیفهٔ دل را سواد نقش ونگار
توئی یگانهٔ شش منظر وسه‌روح ودوکون | مشو فسانهٔ این هفت گوی و نه مضمار

ز همت منظر نگار خورد آینه‌گون مهل که آینهٔ دل بگیردت زنگار
چو در ششدر این کعبتین شش سوئی بر مهره وآسوده شو ز پنج و چهار
مجاوران روانهای عالم ملکوت ندا دهند ترا بالعشیّ والابکار
که با برون بروی زین جناب جسمانی چگونه بار دهندت بصدر صفّهٔ یار

نیز از او است که در بی‌اساسی و عبرت بودن دنیا گوید

پیش صاحب‌نظران ملك سلیمان باد است بلکه آن‌است سلیمان که زملك آزاد است
آنکه‌گویندکه برآب نهاده است جهان مشنو ای‌خواجه که تادر نگری بر باد است
خیمهٔ انس مزن بردر این کهنه رباط که اساسش همه بیموقع و بی‌بنیاد است
دل دراین پیره زن عشوه‌گر دهر مبند کو عروسی‌است که درعقد بسی داماد است
هرزمان مهر فلك بردگری می‌افتد چه‌توان کردکه این‌سفله چنین افتاد است
خاك بغداد بخون خلفا می‌گرید ورنه‌این شطّ روان‌چیست که‌در بغداد است
آنکه شدّاد بایوان ز زر افکندی خشت خشت ایوان شهان بین ز سر شدّاد است
گر پر از لالهٔ سیراب بود دامن‌کوه مرو از راه‌که آن خون دل فرهاد است
حاصلی نیست بجز غم بجهان خاجو را خرّم آنکس که بکلی ز جهان‌آزاد است

نیز از اشعار خاجو است

ما جرعه چشانیم ولی خضر و شانیم ما راه نشینیم ولی شاه نشانیم
ما صید حریم حرم کعبهٔ قدسیم ما راهبر بادیهٔ عالم جانیم
ما بلبل خوش نغمهٔ باغ ملکوتیم ما سرو خرامندهٔ بستان روانیم
هرشخص‌که دانیدکه اوییم نه اوییم وان چیز که‌گویید که آنیم نه آنیم
آن مرغ‌که برکنگرهٔ عرش نشیند مائیم‌که طاوس گلستان جنانیم

باری تمامی اشعار خاجو زیبا و نیکو و پرمعنی و کاشف از مقامات علمیّه و حاکی از اسرار و حقائق عرفانیّهٔ او میباشد، حافظ شیرازی باآن همه جلالتی‌که دارد با شبیّه بدو مینالد چنانچه‌گوید

استاد عرل سعدی است پیش همه‌کس لیکن . . . طرر سحن حاحو

وفات حاحو ، سوشتهٔ مجمع‌الفصحاء سال پانصد و سه و سوشتهٔ آثار عجم سال هفصد وچهل ودو ارهحرت‌میباشد، لکن‌فساد این‌دوعقیده ارمراحعه‌تاریخ‌نظم‌مثنویات پنج‌گانهٔ او (که موافق‌تصریح‌حودش نگاشته‌آمد) واضح و روشن‌شده زیرا صاحب‌ترجمه درسال هفتصد و چهل و شش (تاریخ نظم مثنوی‌گهرنامه) درقید حیات بوده‌است، نوشتهٔ مجمع‌الفصحاء دیگرفاسد و اشتباه محض و نا اراعلاط‌کاتب وچاپخانه میباشد بدینجهت یکی‌ار دوعقیدهٔ بعضی ار اهل عصر وقاموس‌الاعلام‌که وفات‌حاحو را علی‌الترتیب درسال ۷۵۳ و ۷۶۲ (دنح ـ دسب) نوشته‌اند تأیید میشود

(ص ۲۴۷ لس و ۱۵ ح ۲ مع و ۴۸۲ عم و ۲۰۶۳ ح ۳ س)

حاحوئی **ملا اسمعیل بن محمدحسین بن محمدرضا بن علاءالدین محمد ،** مازندرانی‌الاصل ، حاحوئی‌المسکن‌که درکوی حاحو ، ار کویهای اسپهان سکونت داشته عالمی است جامع وحکیمی است بارع ، متکلّم، زاهد عابد ، خبیر بصیر ، ار اکابر فقها و متکلّمین‌امامیّهٔ عهد نادری‌که بحسن احلاق وعزّت نفس و احلاص ائمّهٔ‌هدی وعدم‌اعتنا باکابر و اعنیا وعمل‌بسنن نبویّه موصوف ومستجاب الدّعوة بود ، ارکسانیکه علم را وسیلهٔ مقاصد دنیویّه می‌نموده‌اند بسیار تنفّر داشت ، دارای نفسی سلیم و ار خوراك و پوشاك به بسیارکمی قانع و دراثر شهامت نفس ار مال و متاع مردم مستغنی بود ، نکسی اعتنا نمیکرد ، بهمین جهت در نظر سلطان و اکابر وقت بسیار احترام داشت ، حتی نادرشاه ، باآن صولت و سطوتی‌که داشته بحر اوکسی دیگر را وقعی نمیگذاشت ، فقط اوامر و دستورات اورا لازم‌العمل میدانست و متأدب نآداب وی بود تألیفات سودمندی دارد بدین شرح

۱- **ابطال‌الزمان‌الموهوم** در رد میرداماد که ثبوت آن استدلال نموده‌است ۲- **الامامة** ۳- **بشارات الشیعة** ۴- **تحقیق‌الغناء و عظم ائمه** در رد صاحب‌کفایه ۵- **تحقیق مالایتم فیه‌الصلوة** ۶- **تعیین عیدالنوروز** ۷- **جامع‌الشتات فی‌النوادر والمتفرقات** ۸- **الجبر والتفویض** ۹- **حاشیه برآیات الاحکام اردبیلی** ۱۰- **حاشیه براربعین شیخ بهائی** که دارای تحقیقات لطیفه و تدقیقات شریفه بوده ودرحدود هفت‌هزار بیت می‌باشد ۱۱- **رد صوفیه** بزبان

پارسی **۱۲- شرح اربعین،** طاهراً عیر ارحاسیه بر اربعین شیخ بهائی است که مدکور شد **۱۳- شرح دعای صباح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که اول آن دعا اللّهُمَّ (ح ل) یا مَن دَلَعَ لِسانَ الصَّباح** است و این سرح مسوط و درحدود سه هرار بیت میباشد **۱۴- شرح مدارك** که مسوط و دو محلد است **۱۵- فصل الفاطمیین** واثبات اینکه کسیکه ارطرف مادر بیرمنتسب بآن حاتون معظّمه باشد ار فاطمیین معدود میباشد و حودش نست باین سلسلهٔ حلیله احلاص کامل و محبّت مفرط وعلاقهٔ بی اندازه داشته است **۱۶- فوائد رحالیه** که مطالعهٔ آن دیده را نور وقلب را سروراست **۱۷- هدایة الفؤاد الی احوال المعاد** وعیر اینها ار رسائل متفرقه ومقالات متنوّعه در سیاری ارعلوم وحکم ومعارف تألیفات متین ومتقی ندو منسوب است که شمارهٔ آنها درحدود صد وپنجاه میباشد و بفرمودهٔ روصات علاوه برمراتب علمیّه صاحب کرامات فاحره نیز بوده که بعصی ارآنها درکتب مربوطه منقول و بعصی دیگر در السنه دایر ومشهوراست حطّ او نیز درنهایت حودت بود، ملامهدی براقی، آقامحمد بیدآبادی، ملامحراب حکیم عارف مشهور (که شرح حال هریکی درمحل حود اراین کتاب مدکور است) و بعصی دیگر ار افاصل وقت ار شاگردان حاحوئی بوده و سلسلهٔ احاره وقرائت او بفاصل هندی می پیوندد دریاردهم شعبان ۱۱۷۳ھ قمری (عقعج) ویادرسال ۱۱۷۷ھ ق (عقعر) دراصفهان وفات یافت ودرسمت حنوبی مرارستان تحت فولاد بردیك قبر فاصل هندی مدفون شد ، درمادهٔ تاریح وفاتش بنا براوّل گفته اند **حانهٔ علم منهدم گردید**- ۱۱۷۳، ایضاً **نورالله الحلیل مضرته** =۱۱۷۳ ، ایضاً **رفع الله فی الحنان منرلته** - ۱۱۷۳

(ص ۳۱ ت و۳۹۶ مس و۱۱۲ ح۳ در یعه وعیره و۱۱۸ ح۱۳ و ۶۱۹ ح ۱۵ اعیان)

حادم لقب حیران و نادر وعیره وشرح حالشان موکول بکتب رجال است

حارزنحی **احمد بن محمد** -که به دیهی حارزنح نام ار دیهات ناحیه بشت ار نواحی نیشابور منسوب ،کنیه اش ابوحامد است درحراسان امام و پیشوای اهل ادب عصر حود بشمار میرفت ، مراتب فصل و ادب او مسلّم فصلای آن عصر بود ، ابوعمر راهد و دیگر مشایح عراق برتقدّم وی ادعان تمام داشته اند هنگامی که بعدادآمد تقدّم وی در معرفت لعت مورد تعجّب اهل بعداد گردید ار

تألیفات او است

۱- **تفسیر ابیات ادب‌الکاتب** ۲- **التوصلة** ۳- **تکملة‌العین** که در تکمیل کتاب عین خلیل بن احمد عروضی تألیف داده وشاهد صدق مقامات علمی او میباشد ۴- **شرح ابیات ادب‌الکاتب** که بنام تفسیر ابیات مذکور شد ودرماه رجب ۳۴۸ھ قمری (شمح) درگذشت (ص ۶۱ ت و ۲۰۳ ح ۴ حم)

حارقی در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بروجردی ، ابراهیم بن زیاد است که بحارقی نیز گویند وشرح حالش موکول بکتب رجالیه است

حارمی **ابوالفضل**، حارمی ، از منجّمین احکامی بغداد است، ازاجتماع کواکب سبعه دربرج میزان در سال ۵۸۲ھ قمری (ثفب) حکم نمود براینکه تمامی عالم دراثر بادی سخت ویران خواهد شد، اینك اغلب مردم مضطرب شدند و این قضیه درالسنه دایر گردید ، شرف‌الدولهٔ عسقلانی که مردی دقیق و باهوش بوده تکذیبش کرد و اعلام داشت که اصلا اثری بروز نخواهدکرد وضرری بکسی نخواهد رسید حتی درشب موعودی حارمی، اندك نسیمی هم درهوا نخواهد بود مردم باز نگران بودند و ازکثرت اضطراب شروع بساختمان سرداب‌ها و زیرزمین‌ها و مغاره‌ها کردند تا بلکه خود را از صدمات آن باد موعود موهومی محفوظ دارند ، چون روز موعود رسید اصلا بادی نوزیده و حکم حارمی بخطا رفت و ابوالغنائم ، محمد بن معلم واسطی، اشعاری درهجو حارمی گفته و نشر داد

نگارنده گوید موافق آنچه درشرح حال انوری ابیوردی اشاره نمودیم نظیر این قضیه به انوری هم منسوب است و وقوع هردو ممکن بوده و باخود اصل قضیهٔ استخراج نجومی ویرانی عالم و خطا رفتن آن ، یکی میباشدکه بعضی از ارباب سیَر به انوریش نسبت داده و بعضی دیگر بحارمی منسوبش دارند بهرحال این‌گونه استخراجات نجومی غالب‌التخلّف بوده و نباید باستناد آنها وحشت و اضطراب کرد و در اساس توکّل بمادر مطلق رخنه و فتوری حاصل نمودکه تمامی جریانات طبیعی بدون ارادهٔ ازلی بی‌اثر بوده ودرمقابل مشیّت الهی محکوم فنا هستند (ص ۲۷۸ حع و اطلاعات جارحی)

حازن در اصطلاح علمای رجال ، حمزة بن محمدبن احمد میباشد و برحمهٔ حالش موکول بدان علم است

حازن **احمد بن محمد** - بعنوان ابن‌مسکویه خواهدآمد .

حازن **علی بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن خلیل** - مولدش بغداد ، لقبش علاءالدین ، شهرتش خازن ، مدفنش حلب، مؤلف کتاب **لباب‌التأویل فی‌معانی‌التنزیل** معروف به **تفسیر خازن** میباشد این‌کتاب در مصر و قاهره چاپ‌شده وخازن بسال ۷۴۱ه ق (ذما) درشصت وسه‌سالگی درحلب درگذشت ودرحاشیهٔ بعضی‌از چاپهایش تفسیر بغوی ودرحاشیهٔ بعضی‌دیگر کتاب مدارك‌التنزیل وحقائق‌التأویل چاپ شده است (ص ۸۰۹ ضط)

حازن **ابوالفضل دیوری** - از مشاهیر خطّاطین و شعرا و مخترع خط رقاع و خط توقیع بود ، گویندکه پانصد مصحف شریف بخط خودش نوشته و از اشعار او است

من‌یستقم یحرم مناه و من یزغ	**یختص بالاسعاف والتمکین**
انظر الی‌الالف استقام فاته	**عجم فقارنه اعوجاج النون**

بسال ۵۱۸ یا ۵۴۲ه قمری (ثبح یا ثمب) در هشتاد سالگی دربغداد درگذشت (ص ۲۰۱۱ ج س ۳)

خاسر **سلم بن عمرو بن حماد بن عطاء بن یاسر** - از شعرای نامی عهد بنی‌عباس میباشدکه دربرد برامکه قرب تمام داشت وایشان را مدیحه میگفت خاسر گفتن وی بجهت‌آن بودکه قرآنی را فروخته وبه بهای‌آن دفتر شعری خرید ، بعدازانتشار این خبر بسلم خاسر مشتهرگردید (که بمعنی خسارت دیده در تجارت است) و یا خاسر گفتن وی بجهت‌آن بوده‌که تمامی ترکهٔ پدری خود را در معاشرت ادبا و تحصیل ادبیّات متداوله خرج کرده بود ، یکی از راه شماتت گفت **اِنَّكَ الْخاسِرُ الصَّفْقَةِ** (یعنی تو در این معامله خود خاسر و زیان‌کار هستی)، بهمین‌جهت هرون‌الرشید را مدیحه‌گفت وبصد هزار درهم انعام وصله نایل‌گردید وهرون بدو گفت،

این صله ، تکذیب حاسر گویندهٔ بست پس سلم نزد شماتت کننده آمده گفت ، این همان مال است که در راه ادبیّات خرج کرده‌ام اینك من رایج هستم نه حاسر ، باری از اشعار حاسر است

من راقب الناس مات غما (هما خ!) **و فـاز بـالـلـذه الجسور**

گویند وقتی استادش ابومعاذ بشار ، سالف الترجمة ، از وی رنجیده خاطر شد جمعی برای شفاعت نزد بشار رفتند و گفتند برای ضرورتی پیش تو آمده‌ایم گفت ، هرچه بگوئید قبول است مگر دربارهٔ سلم گفتند ماهم غیر از شفاعت سلم کار دیگری نداریم و باید اورا عفو کنی ، پرسید سلم کجا است ، در دم سلم حاضر وسر و دست بشار را بوسه داد پس بشار پرسید این شعر را که گفته است

من راقب الـنـاس لم ظفر بحاجتـه **وفاز بـالطيبات الفاتك اللهج**

گفت تو ، پرسید این شعر از کیست؟ **من راقب الناس مات غما** الخ ، گفت ازمن ، بشار گفت آن معنی را که من بافکر بسیارش بدست آورده ودر استنباط آن زحمت بی نهایت کشیده‌ام دزدیده وبا الفاظی سبکتر و مختصرتر از الفاظ من ، همان معنی را اداکرده‌ای تا بدان وسیله شعر تو رایج شود وشعر من کاسد گردد اینك ابداً از تو راضی نخواهم شد عاقبت دراثر تضرّع بسیار خود حاسر و اصرارآن جماعت ، رضایت اورا جلب نمودند حاسر ، درحدود سال ۱۸۰ه قمری (قف) وفات یافت و معادل یك میلیون و نیم درهم متروکات او بودکه همهٔ آنها را هرون‌الرشید ضبط نمود (ص۲۳۶ج۱۱حم و ۱۳۶ج۹تاریخ بغداد)

حاصف النعل در اصطلاح رجالی ، لقب محمد بن اسحق میباشد وشرح حالش موکول بدان علم است

حافی **نصرالله** - درتحت عنوان قوامی خواهد آمد

حاقانی **ابراهیم یا بدیل یا ابراهیم بدیل** - شاعرشیروانی ، پسرعلی نجار شیروانی ، لقبش افضل الدین ، کنیه‌اش ابوبدیل ، فاضلی است دانا وحکیمی است عارف وبینا از اکابر فضلا ومشاهیر شعرای اواخر قرن ششم هجری ایران

که درفنون سخنوری بویژه قصیده‌سرائی دستی توانا داشت ودر هرموضوعی از توحید ، مواعظ ، اخلاق ، نصایح ، مدح ، قدح، تواضع ، فخریّه ، غزل ، مرثیه وغیرها سخن رانده است ، بیشتر اشعارش حاوی اسرار و دقائق ونکات و حقائق بوده وحاکی ازحدّت ذهن و دقّت فهم و مزید خبرت و بصیرت و احاطهٔ مراتب علمی او میباشد ، فهم معانی اکثرآنها بدون اطّلاع از اصطلاحات علوم متنوّعه صورت امکان ندارد این است‌که بحکیم خاقانی معروف است ، وی رودکی و عنصری را ریزه‌خوارخوان کمالات خود می‌داست خاقانی مثل دیگر شعرا پیرامون رذائل نگشته و دومرتبه بزیارت کعبه مشرّف بوده است ، دربدایت حال خود را بحقائقی تخلّص مینمود وبس‌ازآنکه بخدمت خاقان‌کبیر منوچهر از ملوك شیروان رسیده و از ندمای حضرت‌گردید بجهت انتساب‌او بخاقانی شهرت یافت و تخلّص شعری او هم‌گردید چنانچه ازکثرت فصاحت و بلاغت و سخنوری بحسّان بن ثابت سالف‌الترحمه‌اش تشبیه‌کرده و به **حسان‌العجم** موصوفش دارند، موافق آنچه ازکتاب تحفة‌العراقین او نقل شده اصل این لقب از عمویش‌بوده چنانچه در مقام سپاسگزاری از وی‌گوید

حون دیدکه درسخن‌تمامم حسّان عجم نهاد نامم

خاقانی در اواخر عهد بنی‌عباس ، با انوری ابیوردی ، ظهیر فاریابی ، نظامی‌گنجوی ، مجیرالدین‌بیلقانی و نظائر ایشان (که شرح‌حال هریکی درمحل‌خود ازاین‌کتاب نگارش یافته) معاصر بود، درقصائد خود اسلوبی خاصّ وطرزی مخصوص داشته‌که شعرای دیگر نداشته‌اند بلکه از مختصّات خودش میباشد انواع تشبیهات و استعارات وکنایات و اصطلاحات علمی بکار برده است ، دراواخر عمر راغب انزوا شد لکن بجهت‌عدم‌اجازهٔ خاقان رو بفرار گذاشت پس بحکم‌خاقان دستگیرش‌کردند ودرقلعهٔ شادروان (شابران‌خ¹) محبوسش داشتند وبا هنگام برگشتن از سفر مکّه بجهت امتناع از قبول صرابتّ‌کد که تکلیفش‌کردند زندانی‌گردید

مادر خاقانی عیسوی نسطوری بوده و نسل‌آشوری داست ، مسلمانان او را از

گرجستان اسیر آوردند، با ابوالحسن علی نجار شیروانی پدر خاقانی عقد زناشوئی بست و خاقانی از وی بوجود آمد بعداز سنّ رشد، عقائد و اصطلاحات مذهبی عیسویان را از مادر یادگرفت ، تربیت او نیز در اخلاق و روحیّات خاقانی مؤثّر شد، در بعضی از اشعار خود از زحمات و محبتهای مادر که دربارهٔ وی معمول میداشته اظهار شرمساری کرده است و درپارهای آداب و عقائد و اصطلاحات مذهب عیسوی اشاره کرده ومرام خود را با همان اصطلاحات بیان می‌نماید ازآنجمله قصیده‌ایست معروف که سراپا مشحون از عبارات و اصطلاحات مذکورمیباشد وآن‌را هنگام محبوسی، از زندان‌شیروان، برسول پادشاه روم فرستاد و اورا شفیع استخلاص خود نمود ، مطلع‌آن این است

فلك‌کج‌روتر است از خطّ ترسا — مرا در بند دارد راهب آسا
تنم چون رشتهٔ مریم دوتا هست — دلم چون سوزن عیسی‌است یکتا
من اینجا پای بند رشته ماندم — چو عیسی پای بند سوزن آنجا

تاآخر قصیده ،که‌آنچه نظر این نگارنده رسیده درحدود بیست وهشت بیت میباشد ، آذری ، حمزة بن علی سالف‌الترحمة و دیگر افاضل شرحهای بسیاری برآن‌نوشته‌اند گویند چون‌این‌قصیده مسموع خاقان شد از زندان خلاصش‌کرد، او نیز دیگرازخدمت اکابر تبرّی جسته و تاآخر عمر مشغول ریاضت شد از نفحات عبدالرحمن جامی نقل است ، هرچند خاقانی شاگرد فلکی شاعر بوده و بشعر شهرت داشت لکن اورا ورای شعر گفتن مقام دیگری بوده‌که شعر و شاعری در جنب‌آن کم‌ارزش میباشد و از بعضی سخنانش برمی‌آیدکه از مشرب صاف صوفیان شربتی تمام داشته وبهرحال اشعار بسیاری در زندان موافق حال خودگفته است و ازآثار اوست

۱- **تحفة‌العراقین** که هنگام مراجعت از سفر مکّه ، موقع عبور از عراق عرب و عراق عجم نظمش‌کرده‌است، شمارهٔ ابیات‌آن درحدود ۳۲۷۱ بیت بوده ودرسال۱۸۵۵م (عصمه) درهند چاپ و چند نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره‌های ۲۶۷ و۲۶۸ و ۲۷۲ و۴۱۱ و۴۶۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۲- **دیوان هفت اقلیم** که

حاوی غزلیّات وقصائد او بوده وشمارهٔ ابیات آن درحدود بیست ودو هزار میباشد وبنام **کلیات خاقانی** بسال ۱۳۱۷ھ شمسی (عشیر) درتهران مرکز ایران چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۲۹۳ درکتابخانهٔ مذکور دربالا موجود است و در هند نیز سه بار که آخرین آنها درسال ۱۳۲۵ھ قمری (عشکه) است بطبع رسیده است یکی از قصائد مشهور خاقانی **قصیدهٔ ایوانیه** میباشد که هنگام مراجعت ازسفر مکّه بمداین رفته وهمینکه آثارخرابی طاق‌کسری انوشیروان عادل را دید درمقام موعظه وعبرت، ونصیحت وتذکر دادن بی‌عاقبتی دنیا سرودکه درالسنه دائر ومشهور است، باآنهمه شهرتی که دارد بعضی از ابیات آن را بجهت دقت درمعانی و ابتکار آنها ثبت اوراق مینمائیم

هان ای دل عبرت بین، که از دیده نظر کن هان — ایوان مداین را ، آئینهٔ عبرت دان
یك ره ز ره دجله ، منزل بمداین کن — وز دیده دوم دجله ، برخاك مداین ران
از آتش حسرت بین ، بریان جگر دجله — خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
دندانهٔ هرقصری ، پندی دهدت نو نو — پند سر دندانه ، بشنو ز بن دندان
گوید که تو ازخاکی ما خاك توئیم اکنون — گامی دوسه برما نه اشکی دوسه هم بفشان
از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدردسر — از دیده گلابی کن ، درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی — جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم این رفت ستم برما — برقصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
گوئی که نگون کرده است ایوان فلك وش را — حکم فلك گردون یا حکم فلك گردان
این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم — خاك دَرِ او بودی ، دیوار نگارستان
از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه — زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان
مست است زمین زیراك خورده است بجای می — درکأس سر هرمز خون دل نوشروان
پرویز و به زرّین کسری و ترنج زر — برباد شده یکسر با خاك شده یکسان
پرویز بهر خوانی زرّین تره گستردی — کردی ز بساط زر زرّین تره را بستان
پرویز کنون گم شد زان گمشده کمتر گو — زرّین تره کو برخوان روکم **ترکوا** برخوان

گوئی که کحا رفتندآن تاحوران یك یك　　ریشان شکم حاك است .آ بستن حاویدان
حون دل شیرین‌است این‌می که دهدساقی　　راب وگل‌پرویراست آن‌حم که بهد دهقان
ار حون دل طفلان سرحاب رح‌آمیرد　　این رال سفید ابرو وین مام سیه پستان

نیر درتوحید حقتعالی و فنای حود گوید

صورت من همه او شد، صفت من همه او　　لاحرم‌کس من و ما نشود اندر سحنم
بر نم هیچ دری ناکه نگوید اوکیست　　چون بپرسد مرا باید گفتن که منم

نیر در فحریه گوید

شاعر مبدع منم ، حوان معانی مرا است　　ریره حورحوان من ، عنصری و رودکی
رنده چون نفس حکیم نام من ار تارگی　　گشته چو مال کریم حرص من ار اندکی

نیر ار اشعار حاقانی است در فحریه

حاقانی آن‌کسان‌که طریق تو میروند　　راعند و راع را روش‌کبك‌آررو است
گیرم‌که مارچوبه‌کند تن شکل مار　　کو رهر، بهردشمن وکومهره ، بهردوست

درهدیةالاحباب‌گوید طاهر آستکه حاقانی‌شیعه‌بوده لکن حون در رمان‌تقیه میریسته نمی‌توانسته اطهارکند ،کسیکه تأمل‌کند در اشعار اوکه نعنوان نقبه‌گفته معلوم حواهد شد مانند معاصرش حکیم‌نطامی‌انتهی نگارنده‌گوید ار اشعاریکه شاهد این‌قصیه‌تواند نود همان استکه درحق حودگوید

گفتندکحا استآن سحن دان　　گفتم‌که نعرصه‌گاه شیروان
حاقانی مدح حواش گوید　　مدحت‌گر حاندانش‌گوید

نیر در مشکلات‌العلوم براقی ندو نست داده و شاهد قصیه تواند نود

حطی مجهول دیدم در مدینه　　ندانستم‌که حطآشنائی است
ارآن حط اوّلین سطری نوشته　　که حورا بردحورشید سما نیست
بحان پادشه سوگند حوردم　　که برد پادشه حر پادشا نیست

درتوصیح معنی این‌شعر ، نحست باید دانست‌که این بروح دوارده‌گانه ارهیئت‌احتماعیهٔ چندین‌کوکب ارثوابت (که نعقیدهٔ ارباب هیئت‌قدیم تماماً درفلك هشتم هستند) تشکیل

یافته و هریکی را مناسب صوریکه ازآن هیئت اجتماعیّه تحیّل میشود نامی نهاده اند مثل حمل و ثور وغیره ، ازآن‌جمله ، برج جوزا از اجتماع چندین کوکب ثابت، بشکل دو انسان توأم و هم‌آغوش تحیّل شده‌که در وسط آسمان پهن و منبسط میباشد ، بهمین جهت است‌که‌آن را بعربی جوزاگویند (جوز بمعنی وسط است) چنانچه بجهت تحیّل دوصورت انسانی آنرا در زبان پارسی دوپیکرگویند ، در اینجاکنایه از ابوبکر و عمر نموده‌که در نزدیکی قبر مطهّر حضرت رسالت ص مدفون هستند خورشیدکه سلطان سیّارات میباشد درفلك چهارم قرار داردکه مرکز و وسط افلاك هفتگانهٔ سیّارات است پس روشن میشودکه جوزا نزد خورشید نبوده بلکه اوّلی درفلك هشتم و دویمی در فلك چهارم و مابین مکان ایشان فاصله‌ای بی‌پایان است بعداز این‌گوئیم مراد حاقانی آن است، درمدینهٔ منوّره خطّی دیدم‌که نویسنده‌اش مجهول و نامعلوم لکن‌ازصدق و راستی و موافق عقیدهٔ مذهبی بودن‌آن ، اجمالا معلوم بودکه دوست وآشنا و هم‌مذهب است ، زیراسطراوّل‌آن نوشته‌این بودکه جوزا درنزدخورشیدآسمانی نیست چنانچه‌از تعیین‌محل کواکب معلوم شد مضمون این جمله درست و مطابق واقع میباشد، دراینجاکنایه ازآن است‌که این جوزای (دوپیکر) مجازی (عمر و ابوبکر) نزد خورشید فلك رسالت ص نیستند وبااینکه بحسب ظاهر درآن‌مکان مقدّس دفن‌شده‌اند لکن‌اکنون‌نزدآن‌بزرگوار نمیباشند بلکه بملاحظهٔ ادب (که افراد رعیّت را نزد پادشاه نشستن ، دور از وظیفهٔ ادب و انسانیّت‌است تا چه رسد بخوابیدن) بموضع دیگرانتقال یافته‌اند ومقصودحاقانی از شعر سومی مذکورآنکه ، با دیدن‌آن خط ، صدق و راستی‌آنرا تصدیق نمودم و بجان ناز بین حضرت رسالت‌که پادشاه حقیقی است سوگند یادکردم‌که مطلب هم چنان‌است‌که نوشته‌اند بدلیل‌این‌که‌هر کس‌را بحضرسلطانی‌راه‌نیست‌وجلیس‌پادشاه‌غیرازپادشاه‌نمیباشد، آری چه نسبت خاك را با عالم پاك ، **مالِلثَّریٰ وَالثَّریا ، ما لِلتُّرابِ وَ رَبَّ الاَرْبابِ**

حاقانی سال ۵۳۲ (ثلب) یا ۵۷۴ (ثعد) یا ۵۸۱ (ثفا) یا ۵۸۲ (ثفب) یا ۵۸۳ (ثفج) یا ۵۹۵ (ثصه)ه قمری درسریر وفات یافت و درکوی سرخاب مدفون‌گردید، بنا

برعقیدهٔ چهارمی ، لفظ بیمثل وبنا برپنجمی کلمهٔ بمثال مادهٔ تاریخ وفات او است، لکن از حبیب السّیَر نقل شده که خاقانی درسال ۵۹۲ھ تکش‌خان خوارزم را مدح کرده‌است اینك درتاریخ وفات‌او قول‌آخر راکه ۵۹۵ھ ق است تأیید مینماید ترجمهٔ‌حال‌خاقانی درتواریخ و تذکره‌ها بتفصیل ذکر شده و سطر این نگارنده مراتب فضل وکمالات‌متنوعه اورا معرفی‌بهتر و اوثق و انفس و اصدق ازدیوان‌خودش نمیباشدکه دریائی‌است‌بی‌پایان، پراز دقائق و اشارات علمی ، نجومی ، طبّی ، ادبی ، حکمتی وغیرها

(ص ۲۰ ج ۱ مع و ۱۲۹ هب و ۲۴۲ لس و ۲۸۰ طرائق و ۲۰۱۲ ج ۳ س)

خاقانی محمد بگ - شاعر عثمانی ، دیوانی موسوم به **حلیهٔ شریفه** دارد که معروف به **حلیهٔ خاقانی** میباشد واز او است‌که بترکی‌گوید

کسمش‌آنمشدور اونی‌ایتمدجدل   سبع **لایسئـــل عمـــا یفعـــل**

درهزار و پانزده هجری (غیه) درگذشت ، نام و مشخّص دیگرش بدست نیامد

(ص ۱۲ ۲ ج ۳ س)

خال در اصطلاح رجالی ، هرموقعیکه باسم یکی از مشاهیر اضافه داده وخال‌فلان بگویندلقب‌است، چنانچه **خال‌ابی‌الحسن محمد** بن احمد بن داود لقب سلامة بن محمد ، **خال ابی‌غالب زراری** ، لقب محمد بن جعفر رزّازکه خال پدر او محمد است و خـال بلاواسطهٔ او نیست ، **خال‌ابی‌یوسف قاضی**، لقب یحیی‌بن‌یعقوب ، **خال الحسن بن‌علی‌بن زیاد** ، لقب رقیم‌بن الیاس ، **خال الحسین بن حمزه لیثی** ، لقب محمدبن ابی‌حمزهٔ ثمالی ، **خال‌الحسین بن سعید** ، لقب علی‌بن یحیی‌بن‌حسن ونیز لقب جعفر بن یحیی‌بن سعید، **خال محمدبن علی صیرفی** ، لقب خلادبن‌خالدمقری، **خال‌محمد بن یعقوب‌کلینی** لقب علان‌کلینی است‌که نامش علی بن محمد بن ابراهیم است و **خال‌المعتصم** لقب زیان بن شبیب است وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد

خالد بن‌عبدالله- بعنوان ازهری نگارش دادیم

خالدی حسین‌بن محمدبن موسی‌بن محمود بن‌صالح‌خالدی - قدسیّ البلدة ، حنفیّ المذهب، ابوعبدالله الکنیة ، عالم ادیب نجیب‌کاتب‌منشی

که سیار سریع‌الانشاء و تیرقلم و حسن خط مشهور بود، شعر عربی را نیز بسیار خوب می‌گفت ،کتاب **الشائرالسویة** وکتاب **غایةالوصول فی‌مدح‌الرسول** وغیر اینها از تألیفات وی میباشد، عاقبت درنتیجهٔ تفتین وحسد رقبا از قدس در دمشق احضار ومحکوم بحبس و تأدیب‌گردید لکن بواسطهٔ شفاعت سید محمد خلیل مرادی‌آتی‌الترجمة معاف و چند روزی مهمان وی شد ، باز بقدس برگشته ودرآخر شعبان ۱۲۰۰ھ قمری (عر) درپنجاه سالگی درگذشت (ص ۷۲ ج ۲ سلك‌الدرر)

خالدی **داودبن سلیمان** - بغدادی، نقشبندیّ‌المسلك ، درهیجده سالگی در بغداد تدریس‌میکرد، چند سال‌هم درمکّه مشغول‌علم وعبادت شد و اخیراً هم باز دربغداد بای تدریس و ارشاد عباد راگذاشت و ازتألیفات او است ۱- **اشدالجهاد فی‌ابطال دعوی الاجتهاد** ۲- **بیان‌الدین القیم فی‌تبرئة ابن‌تیمیة وابن قیم** ۳- **صلح الاخوان** ۴- **المنحة الواهبیة فی‌ردالوهابیة** بسال ۱۲۹۹ھ قمری (عرصط) در شصت و نه سالگی درگذشت و همهٔ آنها در بمبئی چاپ شده است (ص۸۱۴ مط)

خالدی **سعید بن هاشم**- بعنوان **ابوعثمان سعید**، درباب‌کنی خواهدآمد

خالدی **محمد بن‌نصر**- بعنوان **ابن‌القیسرانی** درباب‌کنی خواهدآمد

خالدی **محمد بن هاشم** - درباب‌کنی بعنوان **ابوبکر** خواهدآمد

خالدیان موافق‌آنچه درتحت عنوان ابوبکر محمد بن هاشم در باب‌کنی خواهدآمد عبارت از او وبرادرش سعید است‌که وی نیز بعنوان ابوعثمان نگارش خواهد یافت

خالصی[1]

خالصی **حاج شیخ‌مهدی** - خالصیّ‌الاصل ، کاظمیّ‌المسکن ، خراسانی المدفن ، از افاضل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد بلکه

۱- **خالصی** - منسوب است بخالص وآن ناحیهٔ بزرگی است در سمت شرقی بغداد بطرف باروی شهر

از اکابر علمای اسلامیّه و فقهای دینیّه بشمار میرودکه درامر بمعروف و نهی‌ازمنکر و ترویج علوم دینیّه و قیام بوظائف اسلامیّه حدّی وافی داشت ، در محلّهٔ جدید از بلدهٔ کاظمین مدرسهٔ بزرگی بنا نهاد و بمدرسهٔ الزهراءاش نامید ،کتابهای بسیاری برای‌طلاّب علوم دینیّه وقف نمود ، محض بجهت ترویج احکام اسلامیّه چندین مرتبه با حکومت بغداد علم مخالفت برافراشت واز این‌رو ، ساعت شش و نیم ازشب سه‌شنبه دهم‌ذی‌القعدهٔ هزار و سیصد و چهل و یك هجری باقتضای بعضی علل سیاسی ، جمعی از علمای شیعهٔ مقیم عراق‌عرب، ازطرف دولت‌عراق بایران نفی‌گردیدند و بعضی دیگر نیزکه ازآنجمله صاحب ترجمه (خالصی) بحجاز تبعید شدند خالصی پس‌از ادای وظائف حجّ و زیارت حضرت رسالت و ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام برحسب درخواست دولت قوی شوکت ایران به‌بندر بوشهر رفت بعد عزیمت اصفهان داده ودرهمهٔ آنها محلّ عنایت دولت واحترامات فائقه ملّت‌گردید ، سپس ملاقات بعضی‌از اکابر و طراز اوّل علمای نجف راکه درآن‌اوان بقم‌آمده‌بودند تصمیم داده و بدان بلدهٔ طیّبه رفت وازآنجا بمشهد مقدّس رضوی‌عزیمت نموده و درآنجا اقامت‌گزید و بتألیف و تصنیف و تمشیت امور قضائی و دیگر وظائف دینیّه پرداخت و از تألیفات او است

۱- تداخل الاغسال ۲- تلخیص رسائل شیخ مرتضی انصاری ۳- حاشیه برالفیهٔ شهید ۴- الدراری اللامعات ۵- شرح‌کفایةالاصول‌آخوند ملاکاظم خراسانی ۶- القواعد الفقهیة ۷- المنحةالالهیة خالصی روز دوازدهم رمضان ۱۳۴۳ه قمری (غشمج) درآن ارض اقدس وفات یافت وهم درآنجا مدفون‌گردید

(ص ۱۷ ج ۴ ذریعه و ۱۲۲ ج ۲ عه)

خابطیه - فرقه‌ایست ازمعتزله‌که اتباع احمد بن‌خابط ، ازتلامذهٔ نظام میباشند، پاره‌ای عقائد مختلفه بعقائد استاد مذکور خود افزوده‌اند ، چنانچه به‌تناسخ معتقد بوده وگویند حساب روزقیامت دردست‌حضرت‌مسیح‌است و ادلّهٔ رؤیت‌الهی‌را نیزحمل‌برؤیت عقل فعال می‌نمایند

حالع **حسین بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد بن عبدالباقی** - شاعر معروف بحالع، مکنّی بابوعبدالله که دراصل رافقی بود و در سمت شرقی بغداد سکونت داشت، خطیب بغدادی وجمعی دیگر، ازوی روایت نموده‌اند، وی روز دوشنبه دهم شعبان ۴۲۲ه ق (بکب) درگذشت نگارنده گوید بچندین قرینه احتمال قوی می‌رود که صاحب ترجمه همان حالع مذکور در زیر باشد
(ص۱۰۵ ج ۸ تاریخ بغداد)

حالع **حسین بن محمد بن جعفر بن محمد بن حسین**- رافعی یا رافقی نحوی، معروف بحالع، از اکابر نحو ولغت و ادب بود، تمامی مقاصد نحویّه را از سیرافی و فارسی فراگرفت، شعرخوب نیزمی گفته وتألیفات سودمندی دارد **۱- الاودیة والجبال والرمال ۲- الامثال ۳- امثال العامة** وشاید همان کتاب امثال باشد **۴- تحیلات العرب ۵- الدرجات ۶- شرح شعر ابی تمام ۷- صناعة الشعر** بعضی باماهی مذهب بودن وی تصریح کرده‌اند واز اشعار او است

خطرت فقلت لها مقالة مغرم	**ماذا علیك من السلام فسلمی**
قالت بمن تعنی فجئك بین	**من سعم جسمك قلت بالمتکلم**
فتبسمت فبکیت قالت لاترع	**فلعل مثل هواك بالمتبسم**
قلت اتفقنا فی الهوی فزیارة	**اوموعدا قبل الزیارة فدمی**
فتضاحکت عجبا وقالت بافتی	**لولم ادعك بسام بی لم تحلم**

در سال ۳۸۸ه ق (شفح) یا درحدود ۳۸۹ه ق درگذشت (ص۳۲۸ت و۱۵۵ج ۱حم)

خان‌چوبانی **سیدابوالقاسم**- بعنوان شابی نگارش خواهد یافت

حانملا **محمدحسین‌حنفی**، بعنوان پیشاوری ذکر شد

حاورانی **احمد بن ابی‌بکر**- بعنوان محدویه خواهدآمد

حاورانی **محمد بن محمد** - ازعلمای قرن ششم اهل‌سنّت میباشدکه درقریهٔ حاوران نامی ازدیهات اخلاط را بیده‌شدوتألیفات او بدین شرح است **۱- الادوات ۲- الاربعون ۳- التصریف ۴- التلویح فی شرح المصابیح ۵- سیرالملوك ۶- شرح حصار الایمان ۷- الشرح والبیان ۸- قصة ابلیس مع الیسع ص ۹- القواعد والفوائد ۱۰- نخبة الاعراب ۱۱- النقاوة فی الفرائض** و عمر اینها و سال وفاتش مضبوط نیست
(ص ۲۱ ۲ ج ۳ س)

حاوری تخلّص اوّلی باباسودائی است که درمحل مربوطه مذکور افتاده است

حاوندشاهی **محمد** - معروف به میرخواند بهمین عنوان معروفی خودخواهد آمد

حمار بلدی **محمد بن احمد بن حسین بن حمدان** - معروف بـه حمـار بلـدی ، به دیه بلد نامی از دیهات موصل انتساب داشت و بهمین جهت وی راگاهی حمار موصلی نیز گویند فاضل ادیب ، شاعر شیعی امامی از شعرای صاحب بن عبّاد بود ، موافق نقل معتمد، ثعالبی اورا دریتیمةالدهر خود ، از حسنات دنیایش شمرده وگوید ، عجب اینستکه او با اینکه درس نخوانده است تمامی اشعارش نمکین و طرفه بوده و هیچ قطعه‌ای از آنها خالی از معنی نیکو و عالی ویا مثلی سائر نمیباشد قرآن را درحفظ داشت ، دراشعار خود از انوارآیات شریفه اقتباس می‌کرد ، او اظهار تشیّع می‌نموده و بعضی از اشعارش نیز دلالت برتشیّع دارد بلکـه باآن مذهب خـود تمثل می‌کرده و از او است

انا ان رمت سلوا عنك يـا قرة عيني ... فانـــا اكفـر ممن سره قتـــل الحسين
لك صـولات علـى قلبي نعدكالرديني ... مثل صولات علي يـوم بدر و حنين

نیز از او است

جحدت ولاء مولانـا علي ... وقدمت الدعي، على الوصي
متي ماقلت ان السيف امضى ... من اللحظات فى قلب الشجي
لقد فعلت جفونك في فؤادي ... كفعل يزيـــد فـــي آل النبي

نیز از او است

انظر الي بعين الصفح عن زللي ... لاتتركني عن ذنبى على وجل
هذا فؤادى لم يملكه غيركـم ... الا الوصى امير المؤمنين علی

غیر اینها بسیار است و زمان وفاتش بدست نیامد (ملل وص ۱۳۱ هب)

حمار موصلی **محمد بن احمد** - همان حمار بلدی مذکور فوق است

حماری **عمر بن محمد بن عمر** - حنفی خجندی ، ملقّب بجلال‌الـدین ، معروف بحماری ، عالمی است عابد زاهد متنسّك، جامع فروع

و اصول ،کتاب **شرح الهدایة** و معنی در اصول فقه از تألیفات او میباشد و سال ششصد و هفتاد ویك یا نود ویك از هجرت ۶۷۱ یا ۶۹۱ھ ق درگذشت (ص۱۵۱ فوائدالبهیه)

حباری

نیشابوری، از استادان قدیم و سخن‌گویان زمان‌سامانیان میباشد در نظم پارسی متفرد بود ، از معاصرین رودکی ومحمدبن‌احمد دقیقی وشهید بلخی (که ترجمهٔ حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته) و نظائر ایشان بشمار میرود وی بسال سیصد و چهل و دو از هجرت (۳۴۲ھ ق) درگذشته و از او است

بینیبی آن‌دو زلف‌که بادش همی برد ‌‌‌‌ گویی‌که عاشقی‌است‌که هیچش‌قرار نیست
یا نه‌که دست حاجب سالار لشکر است ‌‌‌‌ کاردور مینماید ، کام‌رور بار نیست

نام و مشخّص دیگرش بدست نیامد (ص۱۱۹ ج ۱ مع)

حبزارزی

نصر بن‌احمد بن نصر بن مأمون - بصری‌شعی، مکنّی‌بابوالقاسم، شاعری است مشهور غزلی از مشاهیر شعرای عرب‌که بیسواد بود ، اصلا یارای خواندن و نوشتن نداشت ، درموضع مربد نامی از بصره ، نان برنج می‌پخت و می‌فروخت و لقب مشهوری ، خبزارزی نیز از همین راه است (که خبزارز بعربی نان‌برنج راگویند) باوجود این، قریحهٔ شعریّه‌اش‌بسیار صافی و روان واشعارش محل‌حیرت وشگفت مردمان بود، برای استماع اشعارش بدکانش اردحام‌کرده میشوستند و ضبط میمودند ابوالحسین محمد بن محمد، معروف بابن‌لنکك بصری، شاعرمشهور، باآنهمه جلالتی‌که داشته اشعار اورا استماع‌کرده و **دیوانی** فقط برای او مرتّب نموده است نصر عاقبت دربغداد اقامت‌کرده وبا اکابر وافاضل آنجا مصاحبت‌نموده‌است ثعالبی در یتیمة‌الدّهر، خطیب بغدادی ، درتاریخ بغداد و دیگر اکابر بترجمهٔ حالش پرداخته و نوادر بسیاری بدو منسوب داشته‌اند و از اشعار او است

لسان‌الفتی حتف‌الفتی حین یجهل ‌‌‌‌ لکل امرء ما بین فکیه مقتل
اذا ما لسان‌المرء اکثر هذره ‌‌‌‌ فذاك لسان بالبلاء موکل
وکم فاتح ابواب شر لنفسه ‌‌‌‌ اذا لم یکن قفل علی فیه مقفل

فلاتحسب الفصل فی‌الحلم وحده — ان الجهل فی بعض الاحایین افضل
اذا شئت ان تحیی سعیدا مسلما — فدبرو میزما تقول و تفعل

نیز از اشعار خبزارزی است

رأیت الهلال و وجه الحبیب — فکانا هلالین عندالنظر
فلم ادرمن حیرتی فیهما — هلال السماء من هلال البشر
و لولا التورد فی الوجنتین — وماراعنی من سوادالشعر
لکنت اظن الهلال الحبیب — وکنت اظن الحبیب القمر
وذاك یعب وذا حاسر — وما من یعیب کما من حصر

خبزارزی، بسال سیصد و هفدهم یا بیست وهفتم هجرت (۳۱۷ یا ۳۲۷ھ قمری) وفات یافت وبنوشتهٔ یتیمة‌الدهر (بموجب نقل معتمد) شیعه بوده است
(ص۲۸۲ج۱کا و۲۱۸ج۱۹حم و۱۸۲ج۲بی و۱۶۴ج۲ع و۴۵۷ج۶س و۲۹۶ج۱۳تاریخ بغداد)

ختلی[1]

ختلی — ابراهیم بن محمد بن عباس - از محدثین شیعه میباشد و ترجمهٔ حالش درکتب رجالیه است

ختلی — محمدبن حسن - در باب کنی بعنوان ابوالفضل خواهدآمد

ختلی — هاشم بن ابراهیم یا هشام بن ابراهیم مشرقی — از روات و محدثین شیعه میباشد و مراجعه بکتب رجالیه نمایند

ختن[2]

ختن — ابان بن عمرو
ختن — حمیدبن اسود
بدون اینکه لفظ ختن بچیزی دیگر اضافه شده باشد هردو از روات شیعه میباشند وشرح حالشان موکول بکتب رجال است

۱ــ ختلی- منسوب است به ختل که بفرمودهٔ بروجردی، بضم اول وفتح وتشدید تایی، ناحیه‌است در ماوراءالنهر ویا موافق نوشتهٔ نامهٔ دانشوران، بهمان وزن و با نون‌بعدی منسوب به ختن از بلاد بلخ است و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد

۲ــ ختن- موافق آنچه از جوهری نقل شده با دوفتحه، خویشاوندان طرف زوجه را گویند مثل پدرزن و مادرزن و نظائر ایشان لکن در اصطلاح عامه، داماد را گویند که شوهر دختر است و بهرحال بعضی از معروفین یا موصوفین بهمین وصف را تذکر میدهد

حتی **محمدبن حسن بن ابراهیم** - استرآبادی یا جرجانی ، ادیبی است فاضل جدلی شافعی که در فنون ادب و قرائات قرآنیّه و معانی قرآن مجید و فنون جدل و مناظره ، برعلمای عصر خود تقدّم داشت ، سال سیصد و سی و هفتم هجرت به نیشابور رفت ، بفاصلهٔ دوسال عزم اصفهان نموده و مسند ابی‌داود را استماع کرد، عاقبت سال سیصد وهشتاد وشش هجرت (۳۸۶ه قمری) روز عید اضحی درجرجان درگذشت وی داماد ابوبکر اسمعیلی بوده وختن گفتن او نیز بهمین جهت است (س۳۳ ح۲ کا)

حتی **آل منتم التمار** } هردو با قید اضافهٔ کلمهٔ ختن بمابعد خود ،
حتی **محمد بن مسلم** } بفرمودهٔ ابوعلی و بروجردی ، اوّلی عبارت از ابان بن عمرو دویمی عبارت از مارد میباشد و ترجمهٔ حالشان موکول بکتب رجال است

ختعمی - منسوب به ختعم بن انمار پدر قبیله‌ایست از معد ، دراصطلاح علمای رجالی بفرمودهٔ بروجردی ، عبارت از حبیب بن معلل است در تنقیح‌المقال گوید ختعمی لقب جمعی است وافرکه ازآن‌جمله است ابان بن‌عبدالملك ، ابراهیم بن‌محرز، احمد بن حفص وگروهی دیگر که شمردن ایشان مشکل است ، بهرحال ترجمهٔ حال موصوفین بهمین وصف ختعمی موکول بکتب رجالیه است

خجندی[1]

خجندی **ضیاءالدین** - بهمین عنوان ضیاءالدین خجندی خواهد آمد

خجندی **کمال‌الدین** - بعنوان شیخ کمال نگارش خواهیم داد

خدری **سعد بن مالك** - بعنوان ابوسعید در باب کنی ، با وجه نسبت آن نگارش خواهد یافت

۱- **خجندی** - منسوب به خجند است (بضم اول و فتح ثانی) وآن شهری است مشهور از بلاد ماوراءالنهر درساحل نهر سیحون بمسافت یکصد و چهل کیلومتر ازجنوب‌شرقی تاشکند

حدىحى‌اصعر **حديحى‌اكىر** ىرمودۀ بروحردى ، اوّلى علىّ س عىدالله س محمد س عـاصم و و دويمى على س عىدالمىعم ار روات مىباشىد وشرح‌حال ايشاں دركىب رحال است

حرادىى يا **حراديىى** دراصطلاح علماى رحال، عبارت ار على‌س عىاس است چىاىچه درعىواں حراديىى (ىا حيم اوّل) اشاره ىموديم

حراز - برورں عطّار ، ىمعىى‌فروشىدۀ حرر وحواهر است ودراصطلاح رحالى، ار اوصاف ابراهيم ىں رىاد و ابراهيم‌ىں عيسى وحمعى ديگر ارمحدّثيں مىباشد تحقيق حال اىشاں و ايىكه لفط حرّار (كه وصف‌آں دوتں است) ىهماں معىى مدكور ىوده و يا حزّار ىا دو راى ىقطه‌دار (ىمعىى حرفروش) موكول ىكتب رحاليه است

حراساىى **ابراهيم بں ابى‌محمود**- ترحمۀحالس موكول‌ىكتب رحاليه‌است

حراساىى **اىـومسلـم** ىا **عىدالرحمں** ىعىـواں اىـومسلم حراساىى در ىـاب كىى ىـگارش حواهيم داد

حراساىى **ملامحمدكاظم**- ىعىواں‌آحوىد حراساىى ىگارس داديم

حراطعسقلاىى ىعىواں اىويعقوب حرّاط حواهدآمد

حررى ىا دوفتحه ، ىا حريرى ىفتح اوّل ، دراصطلاح رحالى، عىاس ىں يريد مىباشد و ترحمۀ حالش درآں علم ىوده و معىى ايں كلمه حرر و حواهرفروس است

حرقاء صحاىىه رىى‌ىوده سياه‌رىگ‌ارمردماں رىگىار كه درعهدسعادت‌رسالت‌ص پيوسته در مسجد ىىوى حدمت مىىمود ، ىىا حاروكسى‌آں مقام مقدّس افتحار مىكرد وآں‌حصرت ار وى راصى ىوده است **فَطُوبىٰ لِحَالِهَا** (اوقاموس‌وآىدراح)

حرقاء مىه درصمں ترحمۀ حال **دوالرمة** حواهدآمد

خرقانی[1]

حرقانی	**اسکندر بن دربیس**	}	هردوارمحدّثین امامیّه‌است و برحمهٔحال
حرقانی	**عبدالله بن نصر**	}	ایشان‌موکول بکتب‌رجالیه میباشد

حرقانی **علی بن جعفر** ،که‌کنیه‌اش ابوالحسن ومولد ومدفنش دیه حرقان سطام‌است ارمشاهیر عرفا وصوفیّه بلکه ارجملهٔ ابدال و اوتاد و اکابر عبّاد و رهّاد معدود ودرتاریخ‌احمد رفعت دارای مقام‌عوثیتش داسته وکرامات سیاری برای‌او مدکور میدارد ودرهریك ار اصول شریعت وطریقت وحقیقت مصنّفا بی بدو مسوب دارند‌که ارآن حمله است

۱- **رسالةالخائف الهائم من‌لومةاللائم**که بطیرآن دراصول‌طریقت تألیف‌سده‌است

۲- **فواتح‌الجمال** وعیر اینها اما سست طریقت و تصوف حرقانی ، برعم بعضی‌ار ارباب تراحم به بایزید بسطامی بوده و بعضی دیگر باستناد اینکه ولادت حرقانی سالها بعدار وفات بایزید بوده است‌آن عقیده را ردّکرده‌اند فرقهٔ اوّلی در جواب این اعتراض و شبهه‌گویندکه استفاضهٔ حرقانی بعد ار وفات بایزید ، ار مقام روحانیّتش بوده است و مولوی رومی بر همین معنی را تأییدکرده وگوید

بوالحسن بعدار وفات بایزید	ار پس‌آن سالهـا آمد پدید
گاه و بیگه نیز رفتی بی‌فتور	برسرگورش نشستی بیحضور
تـا مثـال شیخ پیشش‌آمدی	تاکه می‌گفتی شکالش‌حل‌شدی

حود حرقانی نیر در ضمن مذاکرهٔ مجاهدات نفسیهٔ حود میگفت‌که مدت چهل سال‌آب سرد نحورده وحق تعالی‌بدلش مسگرد وحر حودرا سیند کیفیت ملاقات‌او باشیح‌الرئیس

۱- **حرقانی-** مسوب بحرقان‌است وآن بفرمودهٔ تنقیح‌المقال، بفتح اول وسکون‌ثانی دهی است درسمرقند و بفتح اول و فتح و تشدید ثانی و تخفیف قاف وبا برعکس‌آن، دهی‌است ار بسطام در سر راه استرآباد‌که ابوالحسن عارف حرقانی سرکه دیلا نگارش میدهیم ارآنجا بوده و بعضی ار موصوفین بهمین سبت را تذکر میدهد

و ابوسعید ابوالخیر درکتب سیَر مذکور و اشعار عربی و پارسی طرفه نیز داشته و از آن‌جمله است

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من و ین حرف معمّا نه‌تو خوانی و نه‌من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو گر پرده برافتد نه‌تو مانی و نه من

نیز از او است

آن دوست که دیدنش بیاراید چشم بی‌دیدنش از گریه نیاساید چشم
ما را ز برای دیدنش باید چشم گر دوست نبیند، بچه‌کار آید چشم

یکی‌ازکرامات‌منسوبه‌خرقانی‌را ازراه‌مثبت‌نمونهٔ‌خروار است‌می نگارد درروضات‌الجنّات ضمن ترجمهٔ حال نجم‌الدین‌کبری‌گوید ، از خرقانی نقل شده‌که‌گوید من بعرش رفته و با سرعت تمام ، هزار طواف‌کردم ، ملائکه‌که با وقار و اطمینان تمام طواف میزدند از سرعت طواف من درشگفت بودند ، من سبب دیربائی و بطوء حرکت ایشان را پرسیدم پاسخ دادندکه ما ، نور هستیم و نور را یارای بیشتر از این نمیباشد پس ایشان ازسبب سرعت سیر من استفسار نمودند درجواب‌گفتم‌که من بشر وآدمیزاد هستم‌که درسرشت ما نار و نور توأم است و این سرعت سیر در اثر همان نار شوق الهی میباشد چشم بگشا قدرت یزدان ببین خرقانی بسال چهارصد و بیست و پنجم هجرت (۴۲۵ه قمری) در خارج خرقان بسطام درگذشت (ص ۸۱ ت و۱۷۱ ج۱مه و۶۶ ج۱مع و۵۴ ج۴مع)

خرگوشی **عبدالملك بن ابی‌عثمان محمد بن ابراهیم** ، نیشابوری عالم‌فاضل حافظ واعظ، مکنّی‌بابوسعد،مؤلف‌کتاب **شرف‌المصطفی** میباشد، بمحلهٔ خرگوش نامی ازمحلاّت نیشابور منسوب است بجهت تحصیل علم بعراق و حجاز و دیار مصر مسافرتهاکرد ، بخدمت علما و مشایخ رسید ، مدتی در مکّه اقامت‌گزید ، عاقبت بموطن اصلی خود برگشت وهمواره مال وجان خود را صرف‌آسایش غربا وفقرا مینمود ، بیمارسانی تأسیس داد ، جمعی از اصحاب خود را بعیادت وپرستاری و انجام ضروریات ایشان برگماشت‌که این‌بیمارستان یکی‌ازمشاهیر آثارخیر یّه میباشد صاحب ترجمه بسال چهارصد و ششم هجرت (۴۰۶ه قمری) درنیشابور وفات یافت
(ص ۱۳۱ هب و ۱۸۳ ج ۲ بی و ۲۸۲ ج ۳ طبقات)

حرم **میرزامحمود حمروی**، ارشعرای اوائل قرن حاصر چهاردهم هجری شیرار میباشدکه متخلّص بحرّم بود، نظم و نثر وی همه را مسلّم و بین‌الاقران محترم شمرده میشد وار اشعار او است

رهزن دلهـا است ار سر چشم مست پرفنش شیخ را هم سرگرم دل دل کمـان پیرامنش
مرد وزن، شاه و گدا، عامّی و عارف، شیخ و شاب کیست آن کو نیست چون من دست دل بر دامنش

بسال ۱۳۰۶ ه‍ ق (عشو) درشیرار وفات یافت ودرحرم حضرت شاه چراغ مدفون گردید (ص ۵۵۵ عم)

حریری بفتح اوّل، مصطلح علم رجال است و رجوع بحرری نمایند

خزّاز[1]

حزار	**ابراهیم بن زیاد**	چنانچه در بالا مذکور داشتیم از محدّثین امامیّه میباشد وترجمهٔ حال ایشان موکول بکتب رجالیه است
حزار	**ابراهیم بن سلیمان**	
حزار	**ابراهیم بن عثمان**	
حزار	**ابراهیم بن عیسی**	

حزار **حمید بغدادی** ـ بهمین عنوان نگارش دادیم

حزار **حسن بن علی بن زیاد** ـ بعنوان **وشاء** خواهد آمد

حزار **عبدالله بن محمد بن سفیان** ـ مکنّی بابوالحسن، ارمشاهیر نحویّین و ار تلامذهٔ ثعلب ومبرّد و نظائر ایشان میباشد، درقواعد نحوی

۱ـ **حزار** ـ بروزن عطار، (كه حرف دویمی وچهارمی آن، حرف رای معجمهٔ نقطه‌دار میباشد) بمعنی حزفروش و با رای مهملهٔ بی‌نقطه بودن آن غلط است بفرمودهٔ تنقیح المقال، لقب جمعی ار محدثین میباشدکه ارآنجمله یکی سر ابراهیم بن سلیمان است بروجردی گوید، حزار، لقب ابراهیم بن زیاد است که نام پدرش مابین زیاد و عثمان و عیسی مردد میباشد احتمال تعدد هم هست که ابراهیم حزار متعدد بود و هریك ار ابراهیم بن زیاد و ابراهیم بن عثمان و ابراهیم بن عیسی، عیر یکدیگر باشند چنانچه وحدت ویکی بودن ابراهیم حزار نیز محتمل است که بعضی ار اسامی مذکوره که برای پدرش نوشته شده اسم جد و پدر بزرگ باشد بهرحال شرح حال محدثین موصوف بهمین وصف حزار را موکول بکتب رجالیه داشته و بعضی ار سایر طبقات موصوف بهمین وصف حزار را تذکر میدهد

مذهب کوفیین و بصریین را بهم آمیخته بود ومصنّفاتی دارد

۱- **احبار اعیان الحکام** ۲- **اعیادالنفوس فی العلم** ۳- **الفسح فی اللغة** ۴- **کتاب رمضان وما قیل فیه** ۵- **المختصر** درعلم عربی ۶- **معانی القرآن** حرار روز سه‌شنبه بیست و نهم ربیع‌الاول سال سیصد و بیست و پنج از هجرت (۳۲۵ھ قمری) درگذشت

(ص ۱۲۳ ج ۱۰ تاریخ بغداد وغیره)

حرار

علی بن محمد بن علی - حرّار رازی قمی ، مکنّی بابوالحسن (یاابوالقاسم) ازمشایخ حدیث امامیّه و اکابر علمای فرقهٔ محقّه میباشد که فقیه فاضل متکلّم ثقة و جلیل‌القدر بود ، از صدوق (متوفی سال ۳۸۱ھ ق) و ابوالمفضل شیبانی (متوفی سال ۳۸۵ھ ق) و ابن‌عیاش (متوفی سال ۴۰۱ھ ق) ونظائر ایشان روایت کرده و ازتألیفات او است

۱- **الامالی** ۲- **الایضاح فی اصول الدین علی مذهب اهل البیت ع** ۳- **کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر** که دربحارالانوار و وسائل‌الشیعة ازآن روایت کرده ودر فصل بابی از مقدمات بحار بسیارش ستوده وگوید کفایة‌الاثر کتابی است شریف که نظیر آن درامامت تألیف نیافته و اوّلین دلیل برفضل و وثاقت ودیانت مؤلف خود میباشد باری سال وفاتش مضبوط نیست لکن از رجال اواخر قرن چهارم هجرت بوده بلکه ظاهر آن است که اوائل قرن پنجم را نیز درک کرده است (ص۳۸۸ت)

خزاعی[1]

خزاعی

احمد بن حسین بن احمد - رازی‌الاقامة ، نیشابوری‌الاصل ، خزاعی‌القبیلة ، جدّ عالی شیخ ابوالفتوح مفسّر مشهور، ازاکابر

۱- **خزاعی** - درمجالس‌المؤمنین گوید خزاعی، منسوب است بقبیلهٔ بنی‌خزاعه که از قدیم‌الایام از اصفیای شیعیان آل‌محمد ص و محبین خانوادهٔ طهارت میباشند درتنقیح‌المقال در ترجمهٔ حال ابراهیم بن عبدالرحمن گوید خزاعی (بضم اول) منسوب است بخزاعه از قبائل ازد ، ازآن‌رو که هنگام مراجعت از مآرب تمام طوائف قوم ایشان بشام رسیدند ، این طائفه که موسوم بخزاعه هستند تخلف کرده وازدیگران جدا شده ودرمکه اقامت گزیدند بهمین اسم خزاعه مسمی گردیدند که خزع درلغت عرب بمعنی تخلف و افتراق است باری شرح‌حال ابراهیم بن*

علمای قرن پنجم هجرت میباشدکه ازسید رضی وسید مرتضی وشیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰ه ق) درس خوانده واز تألیفات او است

۱- امالی الحدیث درچهارجلد ۲- الروضة درفقه وسنن ۳- عیون الاحادیث ۴- المفتاح دراصول وغیر اینها وسال وفاتش مضبوط نیست (سطر ۳ ص ۱۸۶ ت)

خزاعی اسمعیل بن علی- برادرزادهٔ دعبل خزاعی وازمحدثین شیعه میباشد که شرح حالش در رجال وشرح حال دعبل نیز درزیر مذکوراست

خزاعی حسن بن علی - بعنوان ابوالفتوح ، در باب کنی خواهدآمد

خزاعی دعبل بن علی بن رزین بن عثمان - یا سلیمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل صحابی ابن ورقاء خزاعی ، مکنّی بابوعلی (یا ابوجعفر) از مشاهیر شعرای عرب میباشد ، نام او بنوشتهٔ اکثر اهل فن همین دعبل ، لکن بزعم بعضی حسن و برخی محمد و بعقیدهٔ جمعی عبدالرحمن بوده و دعبل (بروزن فلفل)که بعربی شتر قوی را گویند لقب وی میباشد

دعبل ازمشاهیر شعرای نامی عرب، ادیب فاضل ، صالح متدیّن، مدّاح اهل بیت عصمت ع ، از اصحاب حضرت رضا ع و دارای طبعی روان بود ، بلکه چنانچه از تاریخ ومدت عمرش معلوم میشود عهد سعادت سه امام معصوم را درك كرده است ازاکابر واشراف شیعه ، بسیار جلیل القدر و عظیم المنزلة و رفیع الشأن و ممدوح علمای رجال میباشد اشعارش درغایت وجاهت و ملاحت ، نهایت فصاحت و بلاغت ، مشتمل بر نکات و دقائق عاشقانه و ساتیه محتوی محسنات بدیعیه و اکثر آنها بجهت استمال بدگوئی خلفای وقت متروك مانده و ارباب تألیف ضبط و تدوین نکرده‌اند بلکه بجهت تقیه و رعایت حال متعصّبین وقت، اکثر مدایحی که دربارهٔ خانوادهٔ عصمت گفته کتمان شده و بی‌اوراق نگردیده است خود دعبل باکمال جرأت و جسارت در فنون مدح اهل بیت طهارت و

---

*عبدالرحمن بن امیة و احمد بن زید و احمد بن فضل وجمعی دیگر ازمحدثین شیعه را (که بفرمودهٔ تنقیح المقال احصای آنها مشکل وقلیل الفائده بوده و بهمین وصف خزاعی موصوف هستند) موکول بکتب رجالیه داشته ودر اشخاصی ازطبقات دیگرموصوف بهمین وصف را تذکرخواهیم داد

قدح مخالفین ایشان فروگذاری نکرده ومی گفته پنجاه سال است که چوبه دار خود را بدوش گرفته ودر سراغ کسی هستم که بپای دارم سرد لکن پیدا نمی کنم، باوجود اینها اشعاری که از وی نقل شده زیاد است بویژه آنچه در مناقب ومصائب اهل بیت رسالت می گفته وتعصب بسیاری نسبت باین خانوادهٔ جلیله بکار برده است قصیدهٔ رائیهٔ اوکه بعداز وفات حضرت رضا ع در قم گفته مشهور است و خود دعبل آن را درمجلس مأمون عباسی بعداز تحصیل امان خوانده و یحیی بن اکثم قاضی نیز حاضر بوده واز ابیات همان قصیده است

لولاتشاغل عینی بالاولی سلفوا — عن اهل بیت رسول‌الله لم اقر
کم من ذراع لهم بالطف بائنة — و عارض بصعید الترب معتفر
امسی‌الحسین و مسریهم بمقتله — وهم یقولون هذا سیدالبشر
یا امةالسوء ماجازیت احمد فی — حسن‌البلاء علی‌التنزیل والسور

یحیی گوید چون دعبل بهمین‌جا رسید من بامر مأمون پی‌کاری رفته و برگشته دیدم که هنوز دعبل قصیده را تمام نکرده و بهمین شعر رسیده است

لم یبق حی من‌الاحیاء نعلمه — من ذی یمان ولابکر ولامضر
الا وهم شرکاء فی‌دمائهم — کما یشارك ایسار علی جزر
اری امیة معذورین ان قتلوا — ولا اری لبنی‌العباس من عذر
اربع بطوس علی‌القبرالزکی اذا — ماکنت تربع من دین الی وطر
قبران فی‌طوس خیرالناس کلهم — و قبر شرهم هذا من‌العبر
ما ینفع‌الرجس من‌قرب‌الزکی ولا — علی‌الزکی بقرب‌الرجس من‌ضرر
هیهات کل امرء رهن بما کسبت — له یداه فخذ ماشئت او فذر

اشعار این‌قصیده زیاد است، دراینجا محض‌اجتناب از اطناب بهمین‌مقدار کفایت میشود

قصیدهٔ تائیهٔ دعبل نیز که درمصائب اهل‌بیت عصمت ع سروده ودرحضور مبارك حضرت رضا علیه‌السلام‌ خوانده وآن حضرت نیز دوشعر دیگر باشعارآن افزوده در السنه دایر و بغایت مشهور ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر میباشد و مطلع‌آن این بیت است

مدارس‌آیات خلت من تلاوة — ومنزل وحی مقفرالعرصات

که شمارهٔ ابیات‌آن بنا برآنچه درمجالس‌المؤمنین نقل‌کرده یکصد و بیست بیت میباشد در معجم‌الادبا گوید این قصیده از احسن اشعار و نیکوترین مدائحی است که در بارهٔ

اهلبیت ع گفته شده و همانا مقصود دعبل ازآن قصیده حضرت رضا ع بوده وآن حضرت ده هزار درهم ویك خلعت شاهانه از لباسهای مخصوص خودش را بدو عنایت فرمودند پس اهل قم هرچه اصرار کردندکه آن خلعت را سی هزار درهم بدیشان بفروشد قبول ننمود، پس تصمیم گرفتندکه آن را قهراً وجبراً از دستش بدرآرند، دعبل گفت این تصمیم شما محض سطر شرك و خلف رضای خداوندی است وآنهم بی رضای من صورت امکان ندارد پس مجدداً همان سی هزاردرهم را دادندکه بفروشد سوگندیادکردکه نمی فروشد مگر اینکه یك پارچه ازآن را بخودش بدهندکه درکفن خودش بگذارد و ایشان نیز قبول کرده و یك آستین آن را بدعبل داده و راضی نمودند گویند دعبل ، همین قصیده را در لباسی نوشت، درهمان لباس احرام بسته و وصیت نمودکه آن لباس را نیزدرکفنش بگذارند

چون رشتهٔ کلام بدینجا انجامید محض بجهت علاقهٔ روحی ، دینی و مذهبی با اعتذار از طول کلام گوئیم از رجال کشی (که از اکابر اواخر قرن سوم هجرت بوده و یا خود اوائل قرن چهارم را نیز درك کرده و نزدیکتر بعهد سعادت حضرت رضا ع میباشد) نقل است که دعبل در خراسان شرفیاب حضور مبارك آن حضرت شد و عرضه داشت ، من قصیده‌ای گفته و بر نفس خودم واجب کرده‌ام که پیش از شما بکسی دیگر نخوانده باشم پس بعد از استجازه شروع بخواندن قصیده‌ای نمودکه از ابیات آن است

الم ترانی مذ ثلثون حجـــة | **اروح واغدو دائم الحسرات**
اری فیئهم فی غیرهم متقسما | **وایدیهم من فیئهم صفرات**

همینکه دعبل قصیده را بپایان رسانید آن حضرت برخاسته و باندرون رفت ، بتوسط کنیزکی یك خرقهٔ خزّ باششصد دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) بدعبل فرستاد و پیغامش دادکه آن را مخارج سفر کرده وما را معذور دارد دعبل گفت بخداکه برای این نیامده و مرامم نیز این نبوده است ، لکن حضرت حجة الله یکی از لباسهای مخصوص خود را عنایت فرمایند ،آن حضرت آنها را باز برگرداند و جبّه‌ای نیز از لباسهای خود بدو عنایت فرموده و امر باخذ وقبول آن فرمودند دعبل بقم آمد، اهل قم همینکه جبّه را دیدند هزار دینار (اشرفی طلا) بهای آن دادندکه بفروشد لکن قبول نکرده وازفروش

آن‌امساع ورزید وگفت والله‌حود آن‌سهل است که‌یك تکهٔ آن را نیز بهزار دینار نمی‌فروشم پس‌از قم بیرون شد و ایشان نیز از پشت سر او رفتند جبه را از دستش گرفتند ناچار بقم برگشت و با ایشان سر محادله برآمدگفتند حود جبه را پس نمیدهیم و لکن اگر مایل باشی بارهم هزار دینار حاضر است بالاخره دعبل راضی شد بشرط آنکه یك تکه نیز از آن جبه بدو بدهند ایشان نیز راضی شدند وهزار دینار ویك تکه ازجبه بدودادند

درعیون اخبارالرضا ع بسه واسطه از عبدالسلام بن صالح روایت‌کرده است‌که دعبل درمرو شرفیاب حضور مبارك حضرت رضا ع شد و بعرض رسانید که یا ابن‌رسول‌الله دربارهٔ شما قصیده‌ای‌گفته وسوگند حورده‌ام‌که پیش ازتو بکسی دیگر نخوانم پس‌بعداز احاره شروع بخواندن قصیدهٔ تائیهٔ مشهور کرده وگفت

مدارس آیات خلت من تلاوة — ومنزل وحی مقفر العرصات

تاآنکه بدین شعر رسید

اری فیئهم فی‌غیرهم متقسما — و ایدیهم من فیئهم صفرات

آنحضرت گریه‌کرده و فرمودند راست گفتی ، پس دعبل بدین شعر رسید

اذا وتروا مدوا الی واتریهم — اکفا عن‌الاوتار منقبضات

آن‌حضرت‌کف بکف‌سائیده وفرمود بلی والله‌منقبضات (یعنی‌راست‌است‌که ما مقبوض‌الید و دست‌بسته هستیم) وچون بدین شعر رسیدکه اشاره بتقیه وتلخ زندگانی حودش‌است

لقدخفت فی‌الدنیا وایام سعیها — وانی لارجوا الامن بعد وفاتی

آن‌حضرت‌اورا بدعای‌خیریادکرده وفرمودند **آمَنَكَ اللهُ يَوْمَ الفَزَعِ الاَكْبَر** آن‌حضرت بعد از اتمام قصیده اورا امر بنشستن‌کرده و باندرون خانه رفت ، خادم بفاصلهٔ یکساعت صد دینار (اشرفی طلا)آورده واز زبان‌آن‌حضرت گفت‌که این‌را مددخرج حودش‌بکند، دعبل قسم یادکردکه والله برای این نیامده و بطمع چیزی این قصیده را نگفته‌ام ،آنرا برگردانیده ویکی‌ازلباسهای مخصوص‌آن‌حضرت را درخواست نمودکه بدان وسیله تبرك جوید و وسیلهٔ افتخار و تشرّف وی‌گردد ، آن‌حضرت یك جبهٔ خز عنایت فرمود وآن صد دینار را نیز بس داده وفرمودند باین زودی محل‌حاجت‌تو خواهد شد و نیز فرمودند

که دیگر دراین باب مراجعه بآن حضرت نکند ، گویا اشاره باین بودکه سبب آن را نپرسد دعبل حسب الامر المطاع آن جبّه وصد دینار را قبول نمود و باقافله ازمرو بیرون شد درقوهان (که نام موضعی است) دزدها ازدحام کردند، تمامی اموال اهل قافله راگرفته و دستهای همه را بستند و شروع بتقسیم اموالشان نمودند و ضمناً یکی از ایشان بدین شعر دعبل تمثل نمود **اری فیئهم فی غیرهم متقسما** الخ ، دعبل گویندهٔ آن شعر را استفسار نمود ،گفت دعبل بن علی خزاعی ، دعبل گفت ، هما ناگویندهٔ قصیده‌ای که این شعر یکی از ابیات آن است من هستم ،آن شخص دزدم به‌پیش رئیس خودشان که برسر تلّی مشغول نماز بود رفت ، بعداز نقل قصّه ، خود رئیس نزد دعبل آمد ، پس از آنکه دعبل بودن، اورا استفسار نمود و امر بخواندن آن قصیده کرد دعبل نیز تمامی آن را فرو خواند ، بر کت آن قصیده بند ازدست دعبل و تمامی اهل قافله برداشته واموالشان را نیز بخودشان ردّ نمودند اهل قافله ازآنجا عازم مقصد شدند، دعبل نیز بقم آمد ، بمجرّد ورود، اهالی قم خواستار خواندن آن قصیده شدند، برحسب پیشنهاد دعبل درمسجد جامع جمع گردیدند، دعبل بالای منبر رفته قصیده را فرو خواند ، بصله و انعام و خلعت بسیاری نایل گردید تا آنکه اهل قم خبر جبّه را شنیدند و بعداز این جمله ، بهمان روش که از رجال کشی نقل کردیم روایت نموده است سپس گوید که دعبل بوطن خود برگشت و دید که تمامی اموال و اثاث منزل او سرقت رفته است پس هریك دینار ازهمان صد دینار عنایتی حضرت رضا ع را بصد درهم (کـه آن زمان نام سکّهٔ نقره بوده و هرده درهم معادل یك دینار میبود) بشیعیان فروخته و جبران آنهمه خسارات وارده را نمود و فرمایش آن حضرت را که از راه اعجاز فرموده بودند که آن دینارها بزودی محل حاجت تو خواهد بد متذکر گردید دعبل کنیزکی داشته که طرف میل او بود ، بدرد چشم بسیار سخت مبتلا شد ، اطبّا ازعلاج‌پذیر بودن چشم راستش مأیوس بودند و بنها نسبت بچشم چپ اظهارامیدواری نمودند ، دعبل بسیار دلتنگ گردیده جزع و فزع نمود تاآنکه متذکر آن تکّه جبّهٔ حضرت رضا علیه السلام شد ، تبرّکاً آن را بچشمهای کنیزك مالید وآن تکّه را اوّل شب

با دستمالی برروی چشمانش بست تاآنکه علی‌الصّباح هردو چشمش ببرکت‌آن حضرت کاملا بهبودی یافت

درعیون اخبارالرضاست ، همینکه دعبل درخواندن‌آن قصیده بدین شعررسید

وقبر ببغداد لنفس زکیة　　　تضمنها الرحمن فی‌الغرفات

آن‌حضرت فرمودندآیا من هم دوبیت بهمین موضع ازقصیدهٔ تو الحاق نمایم‌که متمّم‌این این قصیده‌ات باشد ؟ دعبل گفت بلی یا ابن‌رسول‌الله ،آن‌حضرت اشاره بوفات ودفن خود در ارض طوس‌کرده و فرمود

وقبر بطوس یالها من‌مصیبة　　　توقد فی‌الاحشاء بالحرقات
الی‌الحشر حتی‌یبعث‌الله‌قائما　　　یفرج عنا الهم والکربات

تاآخر قصیه　از مشکوةالانوار محمد بن عبدالجبار نیز نقل است وقتیکه دعبل قصیدهٔ مشهور خود را خوانده و بدین شعر رسید

فلولاالذی ارجوه فی‌الیوم اوغد　　　تقطع نفسی اثرهم حسرات
خروج امام لامحالة خارج　　　یقوم علی اسم‌الله والبرکات
یمیز فینا کل حق و باطل　　　و یجزی علی‌النعماء والنقمات

آن‌حضرت دست‌سر گذاشته وبپا ایستاد، برای‌آن امام‌قائم عَجَّلَ‌اللهُ‌فَرَجَهُ که بربان دعبل آمده بود دعای فرج‌نمود وبه دعبل فرمودند نَطَقَ رُوحُ‌القُدُس عَلیٰ لِسٰانِكَ بِهٰذَیْنِ البَیْتَیْنِ ولادت دعبل بسال ۱۴۸ و وفاتش بسال ۲۴۵ یا ۲۴۶ یا ۲۴۹ھ ق (رمه یا رمو یا رمط) دربلدهٔ طیّب مابین اهواز و واسط ازعراق عرب واقع شد ، بنوشتهٔ بعضی، یکی ازکسان ملك بن طوق‌که بقتل دعبل مأمور بوده عصای‌آهنین سمّداری را بپشت پای وی فرو برد ، بفاصلهٔ یکروز درهمان بلده عازم جنان‌گردید واز تألیفات او است

۱- طبقات‌الشعراء ۲- الواحدة فی‌مثالب‌العرب و مناقبها

(ص ۲۷۷ ت و۱۹۷ ح ۱ کا و۲۷ ح ۱ ع و۲۴۳ ح ۳ مع و۹۹ ح ۱۱ حم و۴۰ ۲ ح ۳ دریعة)

خراعی　**عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان **مفید نیشابوری** خواهدآمد

خراعی　**عمرو بن حمق**، از اکابر اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و از سابقین و اصفیا و حواریّن‌آن حضرت میباشد ، در صفّین و

نهروان و حمل حاضر رکاب ظفر انتساب گردید و نسبت بآن بزرگوار مانند سلمان بود نسبت بحضرت رسالت، عاقبت بدست معاویه مقتول شد، سر او نخستین سری است که در دورهٔ اسلامی در نیزه کرده‌اند وی در بیرون شهر موصل مدفون گردید، سعید بن حمدان پسر سیف‌الدولهٔ حمدانی در شعبان ۳۳۶ هـ ق قبرش را تعمیر کرد وفور اخلاص وعلاقهٔ قلبی عمرو نسبت بخانوادهٔ عصمت ودیگر مزایای احوالش را موکول بکتب رجالیه میداریم (کتب رجال)

حراعی **محمد بن احمد بن حسین** - رازی نیسابوری، جدّ شیخ ابوالفتوح رازی مفسّر مشهور، کنیه‌اش ابوسعید، لقبش شیخ مفید، از ثقات و اعیان علمای امامیّه میباشد که بسیار جلیل‌القدر بود وتألیفاتش بدین شرح است

۱- المفهیم فی بیان التقسیم ۲- الرسالة الواضحة فی بطلان دعوی الناصبة ۳- الروضة الزهراء فی مناقب الزهراء یا فی تفسیر فاطمة الزهراء ع ۴- الفرق بین المقامین وتشبیه علی ع بذی القرنین ۵- کتاب الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین ع ۶- منی الطالب فی ایمان ابی طالب ۷- المولی که همهٔ آنها را شیخ ابوالفتوح رازی نوهٔ مؤلف بواسطهٔ پدرش ازخود مؤلف روایت مینماید و سال وفاتش بدست نیامد (ملل وکتب رجالیه)

حرامی دراصطلاح رجالی، لقب بدر بن مصعب و رجوع بدان علم نمایند

حزرجی[1]

حزرجی **ابی بن ثابت** و اسعد بن زراره وجمعی دیگر که مصطلح علم رجال

حزرجی **ابی بن معاذ** است، ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم میباشد

حزرجی **احمد بن عبدالله** - بعنوان **صفی‌الدین حزرجی** خواهد آمد

حزرجی **عبدالوهاب بن ابراهیم** - بعنوان **زنجانی** خواهد آمد

۱- **حزرجی**- منسوب است بخزرج (بروزن جعفر) بن حارثه بن ثعلبة بن مزیقیا بن نصر بن ازد و اوس برادر خزرج نیز معروف و نسب قبائل انصار بدین دو برادر منتهی میشود، مادرشان زن قیله نامی است از قبیلهٔ ازد و بهمین جهت تمامی قبائل انصار را که از نسل اوس باشند وچه از خزرج بنی‌قیله نیز گویند (تنقیح‌المقال درترجمهٔ اسعد بن زرارة)

حریمی لقب **محمد بن عیسی** از محدّثین امامیّه میباشد و ترجمهٔ حالش درعلم رجال است

خسرو **محمد بن فرامور** - معروف بملاخسرو ، ازافاضل علمای حنفیّه عهد سلطان محمد فاتح عثمانی میباشدکه مراتب علمیّه را از برهان‌الدین هروی اخذ نمود ، مدرّس مدرسهٔ ادرنه و مورد اکرام سلطان معظّم بود و اورا ابوحنیفهٔ زمان‌خود می‌گفته‌است بعداز وفات خضر بیگ قاضی‌قسطنطنیّه، بقضاوت آنجا منسوب شد ، بسیار متواضع بود، مدرسه‌ای دربروسه بنا نهاد ، بسال ۸۸۵ه‍ ق در همانجا وفات یافت ، جنازه‌اش را به بروسه نقل نمودند و در مدرسهٔ خودش دفن کردند و از تألیفات او است

۱- **دررالاحکام فی‌شرح غررالاحکام** ۲- **مرآةالاصول الی مرقاةالوصول** در اصول ۳- **مرقاة الوصول الی علم‌الاصول** که هرسه دراستانبول‌چاپ‌شده‌است پدرش‌رومی‌الاصل واز امرای ترکمان بود و اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف گردید (ص ۱۷۹ مط)

خسرو **ناصر**- بعنوان ناصرخسرو خواهدآمد

خسروشاهی **سید عبدالحمید بن عیسی** - ملقّب‌بشمس‌الدین، ازمشاهیرحکما است علاوه براصول طبابت و فنون حکمت درفقه و حدیث و اکثر علوم متداوله نیز دستی توانا داشت واز تألیفات او است

۱- **تلخیص‌الشفا** که ملخّص شفای شیخ‌الرئیس‌است ۲- **تلخیص‌المهذب** که درفقه شافعی بوده و تلخیص‌کتاب مهذب ابواسحق شیرازی است ولادت او درقریهٔ خسروشاه نامی‌درقرب‌تبریزآذربایجان‌میباشد، عاقبت‌بشام رفته وموردعنایت ملك‌ناصرصلاح‌الدین داودگشت و بسال ۶۵۲ه‍ ق (خب) درگذشت (ص ۲۸۷۱ ج ۴ س)

خشاب در اصطلاح رجالی ، عبارت از احمد بن عیسی ، حجّاج بن رفاعة ، حسن بن موسی ، عمران بن موسی و جمعی دیگر از محدّثین امامیّه میباشد و درترجمهٔ حالشان رجوع بآن علم شود

حشی **شریك بن قاضی**، محدّث امامی و ترجمهٔ حالش درعلم رجال است

حشکاکه یا **حشکابچه** **ابوالحسن علی بن وصیف** - بغدادی ، ملقّب بحشکابچه ، از علمای امامیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشد ، باابن النّدیم (متوفی سال۳۸۵ه ق) وشیخ‌مفید (متوفی سال۴۱۳ه ق) ونظائر ایشان معاصر بود، باابن النّدیم رابطهٔ مودّت و یگانگی داشته وهم در زمان او وفات یافت وبیشتر در رقه از بلاد عراق عرب مقیم بود و اخیراً بموصل رفت و ازتألیفات او است

۱- **الافصاح والتثقیف فی‌الخراج و رسومه** ۲- **دیوان شعر** ۳- **صناعة البلاغة** ۴- **الفوائد** ۵- **النثرالموصول‌بالنظم** وسال وفاتش بدست نیامد نگارنده‌گوید ظاهر آن است‌که این لقب مشهوری صاحب ترجمه (حشکابچه) بجهت‌آن است‌که او شغل نان حشك فروشی را داشته وکلمهٔ حشکابچه نیز بزبان پارسی لقب شغلی‌او بوده‌است، سپس در ولایت عربستان ، همان کلمه معرّب شده و بحشکاکه تبدیل یافته است ، اما اینکه دربدایت‌حال درکدام یك ازبلاد فارس اقامت داشتدکه منشأ این‌لقب پارسی‌بوده باشد معلوم نیست و محتاج به تتبع زاید است (ف و۲ ۱ ح ۱۵ حم)

حشنی **محمد بن حارث**- قروی‌اندلسی‌حافظ ، ازعلمای اوائل‌قرن‌چهارم هجرت میباشد، ظاهراً مالکی‌مذهب‌بوده واز تألیفات او است

۱- **الاتفاق والاختلاف لمالك بن انس و اصحابه** ۲- **اخبار الفقهاء والمحدثین** ۳- **اخبارالقضاة بالاندلس** ۴- **القضاة بقرطبة** که سال ۱۹۱۴م درمادرید با ترجمه‌ای بزبان اسپانیائی چاپ شده و درحدود سال ۳۳۰ه قمری درگذشته‌است (۸۲۳مط)

حشنی **محمدبن مسعود** - بعنوان **ابن‌ابی‌الرکب** در باب‌کنی خواهدآمد

حشیشی لقب‌جمعی ازمحدّثین‌شیعه‌بوده و ترجمهٔ‌حالش درعلم رجال است

حصاف **احمدبن عمر**- (یا عمرو بن مهیر) رازی‌شیبانی، مکنّی‌بابو بکر، از علمای حنفیّهٔ قرن سوم هجرت میباشدکه در علوم متداوله خصوصاً در حساب و فرائض بصیر و بمذهب ابوحنیفه خبیر بود ، با دو واسطه از خود

ابوحنیفه روایت نموده و از تألیفات او است

۱- **احکام الاوقاف** یا **احکام الوقوف والصدقات** که در قاهره چاپ شده است ۲- **ادب القاضی**
۳- **الحیل** در فقه حنفی که موضوع آن محرّمات مرد و بیان طرق استخلاص از آنها است (به حیله‌هائی که در ابطال حق یا احقاق باطل بکار برند) و در مصر چاپ شده است
۴- **الخراج** ۵- **الرضاع** ۶- **الشروط** ۷- **المحاضر والسجلات** ۸- **مناسك الحج** ۹- **الوصایا**
صاحب ترجمه سال ۲۶۱ھ ق (رسا) درحدود هشتاد سالگی درگذشت

خصاف - (بروزن عطّار) کسی را گویند که دوخیر، خصوصاً دولنگهٔ کفش را روی هم گذارد و وصله‌دوزکفش را نیز گویند (ص ۸۲۴ مط و ۲۹۵ فوائدالبهیة وغیره)

خصالی — **ختائی، حسن‌بیگ** - در اصل از اهل ختای بوده و درخراسان سکونت نموده و از اشعار او است

بك شیشه می‌آرید را بران توی ایران تا چون جگر گوشهٔ کاووس شدم
شرح زاید بدست نیامد (ص ۴ ۶۴ ۲ ح ۳ س)

خصالی — **کاشانی**، از شعرای عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ھ) واز شاگردان محتشم کاشانی (متوفی سال ۹۹۶ھق) بوده‌واز اشعاراو است

مکن منع من بیدل، زبسیارآمدن سوت که گر صد بار دارم آرزو ، یکبار میآیم
اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد (ص ۴ ۶۴ ۲ ح ۳ س)

خصی — در اصطلاح رجالی ، لقب داود و دینار وچند تن دیگر میباشد و ترجمهٔ حالشان درآن علم است

خصیبی — درضمن عنوان **حصیبی** (که باحرف **ح** بی نقطه و **ص** با نقطه‌میباشد) اشاره شد

خضری — **عامر رامی صحابی**، شرح حالش موکول بکتب مربوطه میباشد

خضری — **شیخ محمد** ، دمیاطی شافعی ، مشهور بخضری ، از اکابر علمای شافعیّه میباشدکه در مدرسهٔ طبرسیهٔ قاهره مراتب معقولی و

معقولی را تکمیل کرد وتاآخر عمر مشغول تدریس و افاده و مرجع استفادهٔ جمعی کثیر بوده واز تألیفات او است

۱ـ اصول الفقه ۲ـ حاشیة الحصری علی شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالك ۳ـ حاشیة الحصری علی شرح الملوی علی السمرقندیة در علم بیان **۴ـ مبادی علم التفسیر** که همهٔ اینها درقاهره چاپ شده است (ص۸۸۵مط)

حصیب الابادی دراصطلاح رجالی ، احمد بن علی رازی میباشد وترجمهٔ حالش درآن علم است

خطائی **شاه اسمعیل صفوی** ، پسر سلطان حیدر ، مؤسس دولت صفویّه ، در۹۰۶هـ ق سلطنت رسید ، ازنامداران سلاطین ایرانی میباشد، فتوحات بسیاری نایل شد ، درتوسعهٔ بلاد ایرانی همّت‌های بی‌پایان بکاربرد، درترویج مذهب شیعه اهتمام تمام داشت، سریر را پایتخت خود نموده وبیست وچهار سال باکمال استقلال سلطنت راند تا سال ۹۳۰هـ قمری (طل) درقصبهٔ سراب آذربایجان وفات یافت، جنازه‌اش باردبیل نقل گردید، درپهلوی جدّ عالیش شیخ صفی الدین اردبیلی آتی الترجمة دفن شد وشاه طاهر کنی درتاریخ وفات اوگوید

گفت قضا کز پی تاریخ او **شاه جهان کرد جهان را وداع**=۹۳۰

حیرتی نیز گوید

«**شاه وشاه وشاه**» می‌گفتند، اندر ماتمش من همین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم=۹۳۰

شاه اسمعیل طبع شعری صاف و روان وشاهانه نیزداشت خطائی تخلّص می‌کرد وازاواست

بیستون ناله زارم چو شنید از جا شد کرد فریاد ،که فرهاد دگر پیدا شد

ایضاً

جان خوب است ماه عارض وچاه زنخدانش که یوسف مبتلا گشته است واسمعیل قربانش

دیوانی مرتّب و چند مثنوی بنام **بهجة الاسرار** ، **ده نامه** ، **مناقب الاسرار و نصیحت نامه** بدو منسوب دارند و عهده‌دار ترجمهٔ حال اوکتب تواریخ است

(ص ۹۵۱ ج ۲ و ۳۰۵ ج ۳ س وکتب تواریخ)

حطائی شاعر، ایرانی که خود را حطائی تخلّص میکرد، بهندوستان رفته و سالیان دراز درگجرات هند زیسته واز او است

سیه‌چشمان گجراتی ،که رشك صورت‌چینند نگویم کافر ایشان را ، ولی غارتگر دینند
نگیسو جمله چون عنبر ولکن عنبر سارا بچشمان جمله‌چون آهوولی آهوی‌مشگینند

نام و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد (ص ۲۰۵۰ ج ۳ س)

حطائی **عثمان نظام‌الدین** - متولد سال ۹۰۱ھ قمری (طا) در السنهٔ ادبا مشهور واز تألیفات او است

۱- **حاشیه برمختصر تفتازانی** که بسیار مختصر است وتاآخرآن‌کتاب‌نیست بلکه تا بحث‌تعریف مسندالیه بضمیراست وسال ۱۲۵۶ھ قمری درکلکتّه سال۱۲۸۶ھ قمری نیز درهندچاپ‌شده وچهار نسخهٔ خطّی‌آن بشماره‌های۲۹۶۱-۲۹۶۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجود میباشد ۲- **حاشیهٔ مطول معروف تفتازانی**‌که یك نسخهٔ خطّی‌آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ مروی تهران موجود است حرف چهارمی این عنوان (حطائی)که محشّی مختصر و مطوّل است موافق‌آنچه از بعض فهرست‌ها نقل شده و در اصطلاحات اهالی وفضلای معاصر ما نیزمعروف میباشد همزه‌است (حطائی) ولی بنوشتهٔ‌کشف‌الظنون حرف چهارمش ب یك نقطهٔ ابجدی است (حطابی) از فهرست‌کتابخانهٔ رضویّه نقل است‌که حاشیهٔ مختصر حطائی چنانچه معروف است از جلال‌الدین اونهی از شاگردان خود ملاسعدتفتازانی‌است و اوراحطائی(باهمزهٔحرف‌چهارم)گویندویاموافق‌کشف‌الظنون از نظام‌الدین عثمانی حطابی است‌که حرف چهارمش حرف ب ابجدی است وسال وفات نظام‌الدین عثمان معلوم نیست (کشف‌الظنون وص ۴۰۶ ج ۲ فهرست سپهسالار)

حطاب- دراصطلاح رجالی، لقب سلیمان بن خالد ومروان وجمعی‌دیگرازمحدّثین شیعه میباشد و ترجمهٔ حال ایشان موکول بکتب رجالیه است

حطابی **احمد بن محمد بن ابراهیم بن حطاب** - (بسروزن عطّار) مکنّی بابوسلیمان ، از اولاد زید بن حطّاب، برادر عمر میباشدکه از

مشاهیر محدثین و فقها و لغویین و ادبای اواخر قرن چهارم هجرت بود ، درعراق‌عرب تحصیل مراتب علمیه نمود ، بمقامی عالی رسید، بحدّی‌که بعضی‌از ارباب تراجم‌هم‌عیار ابوعبید قاسم بن سلام‌اش دانند ، عاقبت‌بشهر بست‌که موطنش‌بوده برگشته و بنای‌تدریس گذاشت و تألیفات سودمندی دارد

۱- اصلاح‌غلط‌المحدثین ۲- اعلام‌السنن‌فی‌شرح‌البخاری ۳- شأن‌الدعاء ۴- الشحاح ۵- شرح الاسماء الحسنی ۶- العزلة ۷- الغنیة عن‌الکلام و اهله ۸- غریب‌الحدیث ۹- معالم‌السنن فی‌شرح سنن ابی‌داود وغیر اینها وی درسال سیصد و هشتاد و هشتم هجری قمری درگذشت و اشعار خوب نیز دارد و ازآن‌جمله است

شرالسباع العوادی دونه وزر … والناس شرهم مادونه وزر
کم معشر سلموا لم یؤذه سبع … وما تری بشرا لم یؤذه بشر

ایضاً

مادمت حیا فدارالناس کلهم … فانما انت فی‌دارالمداراة
من یدرداری‌ومن لم یدرسوف‌یری … عما قلیل ندیما للندامات

ایضاً

تغنم سکوت الحادثات فانها … و ان سکتت عما قلیل تحرك
و بادر بایام السلامة انها … رهان وهل للرهن‌عندك مترك

نام صاحب ترجمه موافق‌آنچه از یتیمةالدهر نقل شده (چنانچه نگارش دادیم) **احمد** است لکن درطبقات‌الشافعیة و معجم‌الادباء اسم اورا **حمد** نوشته‌اند درمعجم‌گوید ، از خودش نیز نقل شده‌که نام من **حمد** بوده (بدون الف اوّل) لکن چون مردم الفی افزوده و احمد نوشتند من هم اهمیتی نداده و اعتراض نکردم در طبقات ، احمد بودن راکه از ثعالبی نقل شده تغلیط نموده و در روضات‌الجنّات نیز از سمعانی نقل‌کرده‌که نامش **حمد** (بی‌الف) میباشد و احمد (باالف) از اغلاط عامّه است اینك نگارنده نیز حمد بودن نام صاحب ترجمه را تأیید مینماید

بست - (بضمّ اوّل) شهری است بزرگ از بلاد کابل مابین هرات و غزنه

(۱۳۱هب و ۱۸۳ ج۱کا و۲۶۲ت و۲۴۶ ج۴جم و ۲۱۸ ج۲ طبقات و ۴۹ ج ۲ س وغیره)

خطابی **ایوب بن سعید** - محدّث امامی وشرح‌حالش درکتب رجال‌است

حطابی — **حمد بن محمد** - همان‌حطابی، احمد مذکوروفوق‌میباشد و رجوع بدانجا نمایند

حطابی — **عبدالله‌بن محمد بن حرب** - حطاب نحوی ، مکنّی بابومحمد ، از نحوییّن‌کوفه و بحطابی معروف و ازتألیفات او است

۱- عمودالنحو وفصوله ۲- المکتتم‌فی‌النحو ۳- النحوالصغیر ۴- النحوالکبیر

شرحی دیگر بدست نیامد و زمانش‌پیش‌از زمان‌ابن‌الندیم(متوفی سال۳۸۵ه ق) بوده‌است (ص ۱۰۴ ف)

حطابی — **نظام‌الدین عثمان** - در عنوان حطائی (که حرف چهارمش همزه بوده) اشاره شد

حطابیه - بفتح اوّل و تشدید بای ، یکی از فرق باطله میباشدکه بابوالحطّاب منسوب است و درضمن عنوان بزیعیّه مذکور افتاد ، رجوع بدانجا نمایند و هریك از افرادآن فرقه را حطّابی‌گویند

حطمی — دراصطلاح رجالی، لقب‌بدر بن عبدالله، بدیل‌بن عمرو، حارث بن عدیّ ، عدیّ بن ثابت و جمعی دیگر میباشد و برحمهٔ حال ایشان درآن علم است

حطی[1]

حطی — **شیخ احمد بن محمد بن یوسف بن صالح** - حطّی‌الاصل، بحرانی المنشاء والتحصیل ، اگرچه بطور اجمال تحت عنوان بحرانی

۱- **حطی** - بتشدیدثانی وفتح وکسراول ویا حمانجه مشهوراست فقط بکسرآن منسوب به دیه حط (با همان حرکه) نامی‌است ازمضافات بحرین یا بنامه‌که بحط هجر معروف‌میباشد، درآنجا سره‌های خوب و ممتاز می‌فروشند و رماح حطی نیز که در کلمات عرب دائر و سیار ممتاز میباشد بهمانجا منسوب است هجر نیز شهری است بزرگ ،کرسی بلاد بحرین ، انار و پسته و ترنج و بعضی محصولات دیگرش ممتاز ، خصوصاً خرمای‌آن‌که بی‌بدل وضرب‌المثل و فلانٌ کَنٰاقِلِ التَّمْرِ اِلیٰ هجْر از امثال دائره میباشد ودرضمن احساء نیز اشاره شده است ودر اینجا بعضی از موصوفین بهمین وصف حطی را میگذارد

نگارش یافته لکن محض پاس مقام آن عالم ربّانی مجدداً می‌نگارد که وی عالمی است عامل فاضل کامل زاهد عابد متّقی ، ادیب شاعر محقّق مدقّق محدّث ثقه ، جامع فروع و اصول ، معقول ومنقول ، دارای مراتب علمیّه وعملیّه درعبادت، سخاوت، فصاحت، بلاغت ، حسن تقریر و بیان و تشیید مبانی دینیّه اعجوبهٔ زمان بود بجهت انتساب بدو بتألیف منیف خود **حمائل** و **ریاض الدلائل** گاهی او را **فاضل الحمائل** ورمانی **فاضل ریاض الدلائل** نیز گویند او از تلامذهٔ مجلسی ثانی و استاد شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی صاحب بلغة الرجال بود ، ملامحمدباقر سبزواری صاحب ذخیره محض استفاده ازمراتب علمیّه‌اش در هرهفته دو روز با وی خلوت می‌کرده‌است، مجلسی دراجازهٔ خود سپارش می‌ستاید اشعار شیخ احمد نیز نغز وطرفه و ازآنجمله چند شعر میباشدکه درجواب دوبیت سید عبدالرؤف بن سیدحسین بحرانی گفته وآن دوبیت این است

لایجد عنك عابد فی لیله یبکی وکن من شره متحذرا
لم یسهر اللیل العبوس ولم یصح فی جنحه الا لشرب دم الوری

جواب شیخ احمد این است

عجبا لمن قعدت به افکاره عن فهم سر ملیکه فی مایری
خیر الذین تهجدوا وهم هم قوم لوجه‌الله قدهجروا لکری
ما اسهر اللیل العبوس لقصده ظلماً ولاطلبا لشرب دم الوری
لکنما حیث الدماء تنجست بالنص ارسل للدماء مطهرا

تألیفات شیخ احمد بدین شرح است

۱- **الاستقلالیة** دراستقلال پدر درولایت برتزویج دختر بالغه باکره ۲- **الذباء** ۳- **الحسن والقبح العقلیان** ۴- **الحمائل** درفقه ۵- **الرموز الخفیة فی المسائل المنطقیة** ۶- **ریاض الدلائل و حیاض المسائل** درفقه که جز مقداری ازباب طهارت دیده نشده ۷- **عینیة صلوة الجمعة** ۸- **المشکوة المضیئة فی العلوم المنطقیه** وغیر اینها وی بسال ۱۱۰۲ه قمری (غقب) در کاظمین وفات یافت (ص ۲۴ ت و۵ ۲ ج ۱۱ اعیان)

حطی

شیخ جعفر بن محمد بن حسن - بحرانی، ازشعرا وادبای عالی‌مقام قرن یازدهم بحرین میباشد کنیه‌اش ابوالبحر، نسبش بمعد بن عدنان موصول ، بسال ۱۰۲۸ه قمری (غکح) وفات یافت تمامی اشعارش آبدار است ،

و نثره قصائدش تمام فصاحت و بلاغت والفاظ رشیقه ومعانی مبتکرهٔ دقیقه را حاوی میباشد، هنگامی که باصفهان آمد با شیخ بهائی ملاقات و اظهار ادبیّات وکمالات علمیّه می نمود، شیخ بهائی قصیدهٔ رائیهٔ خود راکه وسیلة الفوز والامان فی مدح امام الزمان ع نام دارد بدو تذکر دادکه تا یکماه دیگر نظیرآنرا بگوید ، حطّی گفت یکماه زیاد است فقط یکروز مهلت کافی است، پس گفت آنهم لازم نیست که درهمین مجلس باشد، خودرا بگوشه‌ای کشیده وبالبداهة یك قصیدهٔ عالی بهمان وزن و قافیه انشا نمودکه مطلع آن این است

هی الدار تستسقیك مدمعك الجاری	فسقیا فاجدی الدمع ماکان للدار
فانت امرء بالامس قدکنت جارها	وللجار حق قد علمت علی الجار

تاآنکه در مقام اظهار مجهول القدر بودن خود گوید

جهلت علی معروف فضلی فلم یکن	سواه من الاقوام یعرف مقداری

پس شیخ بهائی بجماعتی از سادات و اعیان بحرین که حاضر بوده‌اند اشاره کرده وفرمود انشاءالله ایشان از شما قدردانی می کنند ، بعداز اتمام قصیده بیش از اندازه موردتحسین شیخ شده وتقریظی عالی بدان بنگاشت

(تنقیح المقال و من الرحمن وص ۱۴۱ ج ۱۷ اعیان)

خطیب[۱]

خطیب — ابراهیم بن منصور- در زیر بعنوان خطیب عراقی مذکور است

خطیب — ابن ساته یا ابو یحیی { عبدالرحیم بن محمد- بعنوان ابن ساته در باب کنی خواهدآمد

خطیب — احمد بن علی - در زیر بعنوان خطیب بغدادی مذکور است

خطیب — اسکافی، محمد بن عبدالله- اصفهانی ،کنیه‌اش ابوعبدالله، شهرتش خطیب اسکافی، از ادبا و لغویّین اواخرقرن چهارم و اوائل قرن

۱ــ خطیب - درلغت مشهور ومعروف ، دراصطلاح علما و ارباب تراجم لقب بعضی از محدثین و علما و اکابر میباشد و بترجمهٔ حال اجمالی بعضی از ایشان می‌پردازد ازآن روکه غالباً با قید محل و مکان خود موصوف و بضمیمهٔ همان قید معروف هستند، مثل خطیب بغدادی و خطیب تبریزی و نظائرآنها ، لذا محض سهولت امر بمراجعه کنندگان ، علاوه براسامی ایشان با رعایت ترتیب درهمان قید نیز معرفی مینمائیم

پنجم هجرت میباشدکه با صاحب بن عبّاد مصاحبت داشت ودر ری خطیب بود صاحب گوید سه‌کس از اصفهان درعلم بمقامی‌عالی رسیدند **حائك** (جولاهه) ، **حلاج** (پنبه‌زن) و **اسکاف** (کفش‌گر) اما حائك ، ابوعلی مرزوقی حلاّج ، ابومنصور اسکاف، ابوعبدالله خطیب است خطیب بألیفات خوبی دارد

۱- **درةالتنزیل و غرةالتأویل** درآیات متشابه‌که درقاهره چاپ‌شده‌است ۲- **شواهد سیبویه** ۳- **الغرة** که حاوی بعض اغلاط ادبا است ۴- **غلط کتاب‌العین** ۵- **لطف‌التدبیر فی‌سیاسةالملوك** ۶- **مبادی‌اللغة العربیة** که درموضوعات متفرقه و دارای سمت باب بوده و آن نیز درقاهره چاپ شده است ۷- **نقدالشعر** خطیب بسال ۴۲۰ یا ۴۲۱ه قمری (باب با بنا) درگذشت (ص ۴۳۶ مط و۲۱۴ ج ۱۸ جم)

خطیب

بغدادی، احمدبن علی‌بن‌ثابت‌بن‌احمدبن مهدی - بغدادی، معروف بخطیب بغدادی ، مکنّی بابوبکر، فقیه محدّث مورّخ ادیب حافظ ، اشعری‌ّالاصول شافعی‌الفروع ، از مشاهیر حفّاظ و فقها میباشدکه دراکثرعلوم متداوله دستی توانا داشت، درفقه وحدیث ونحو و لغت ومانندآنها بألیفات منیفهٔ بسیاری داردکه زیاده برشصت بوده بلکه بنوشتهٔ بعضی درحدود صدکتاب میباشد ، مشهورتر ین آنهاکتاب تاریخ‌بغداد او استکه دراین اواخر بسال۱۳۴۹ه قمری ۱۹۳۱م درچهارده مجلّد چاپ وحاوی‌ترجمهٔ‌حال محدّثین وعلمای‌بغداد تازمان‌خودش میباشد محب‌الدین بن نجار، ذیلی برای این‌کتاب نوشته‌که مفصل‌تر از خودکتاب است و ابوسعید سمعانی نیز یك مجلّد وتقی‌الدین‌بن رافع نیز یك مجلّد در ذیل‌آن نگاشته‌اند و بعضی‌ازتألیفات اورا بذکر میدهد

۱- **اجازةالمجهول** ۲- **ادب‌الفقیه والمتفقه** ۳- **ایضاح الملتبس** ۴- **البخلاء** ۵- **تاریخ بغداد** که ذکر شد ۶- **تقییدالعلم** ۷- **الجامع لاداب‌الراوی والسامع** ۸- **الجهر بالبسملة** ۹- **رافع‌الارتیاب‌عن‌اسماء رجال‌الحدیث** ۱۰- **الرحلةفی‌طلب‌الحدیث** ۱۱- **شرح دیوان ابی‌تمام الطائی** ۱۲- **شرف اصحاب الحدیث** ۱۳- **کشف‌الاسرار** ۱۴- **الکفایة فی‌قوانین‌الروایة** یا **فی‌معرفة اصول‌الروایة** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ بانکی‌پور برقم ۳۶۳ موجود است ۱۵- **المتفق والمفترق** ۱۶- **مقدمهٔ تاریخ بغداد** که بشرح اصل بغداد و اسم

و تاریخ بنا و اقسام بغداد محتوی بوده و درسال ۱۹۰۴م در پاریس چاپ شده است

۱۷- **المکمل فی بیان المهمل** وغیر اینها با اینکه خطیب از اعاظم فقها بوده در تاریخ و علم حدیث شهرت یافت، درکثرت محفوظات و روایات بمقام قدمای حفّاظ رسید، در حدیث علاّمهٔ وقت خود بود ،گویندکه‌آن علم شریف بدو منتهی‌گشته و سلسلهٔ حفّاظ با وی ختم‌گردید وفات خطیب، روز دوشنبه هفتم ذی‌الحجهٔ سال چهارصد و شصت و سه هجرت (۴۶۳ه قمری) درهفتاد ویك‌سالگی در بغداد واقع و بحسب وصیّت خودش جنب قبر بشرحافی مدفون‌گردید درهمان‌سال ابوعمر یوسف بن‌عبدالله، صاحب‌کتاب‌استیعاب نیز که **حافظ غرب** بوده (شرح‌حالش بعنوان ابن‌عبدالبرخواهدآمد) وفات یافت چنانچه خطیب**حافظ شرق**بوده‌است ابواسحق‌شیرازی‌کهاز تلامذهٔ‌خطیب وخوشه‌چین‌مصنّفات وی بوده با دیگر اکابر وقت در تشییع جنازه‌اش حاضر بوده‌اند گویند شیخ ابوبکر بن زهراء صوفی ، قبری برای خود نزد قبر بشرحافی تهیه‌کرده بود ، هرهفته یك مرتبه در توی‌آن قبرمیخوابید وتمامی قرآن را تلاوت مینمود، بعداز وفات‌خطیب‌که میخواستند نزد قبر بشر دفنش‌کنند اصحاب حدیث نزد ابوبکر مذکورآمده و خواستار دفن‌خطیب درقبر مذکور اوگردیدند، ابوبکر شدیداً امتناع نمود ، ایشان قصّه را باابوسعد صوفی اظهارکردند ، ابوسعد ابوبکر را احضارکرد وگفت نمی‌گویم‌که تو قبر خود راکه بدان ترتیب برای خودت تهیه‌کرده‌ای بخطیب بده لکن همین قدر می‌گویم‌که اگر بشر زنده بود وتو هم نزد او نشسته باشی و درهمان حال خطیب وارد شده و بخواهد او نیز نزد بو بنشیندآیا دوست داری‌که تو بالاتر ازخطیب وبنزدیکتر بهبشر نشسته باشی‌گفت نه ، فوراً بلند شده وخطیب را درجای خودم می‌نشانم ، ابوسعدگفت اکنون‌هم باید همین‌طور باشد پس ابوبکر در اثر این جمله قبول نموده و راضی شدکه خطیب را در همان قبر مذکور او دفن‌کنند گویندکه خطیب بلاعقب بود ، درحال مرض موت ، تمامی اموال خود را بفقرا و فقها و اصحاب حدیث تقسیم وکتابهای خود را نیز بمسلمین وقف‌کرد و وصیّت‌نمودکه لباسهایش را نیز بعداز وفاتش تصدّق‌نمایند ونیزگویند خطیب درمکّه،

به بیت آنکه بغداد را تاریخی نویسد، در جامع منصوری بغداد تدریس و املای حدیث کند، در جوار قبر بشر حافی مدفون گردد، از آب زمزم نوشیده بود اینك بهر سه مرام خود موفق گردید و از اشعار خطیب است

ان کنت تبغی الرشاد محضا	لامر دنیاك والمعاد
فخالف النفس فی هواها	ان الهوی جامع الفساد

(ص ۲۵۱ ج ۱ مه و ۷۸ ت و ۱۳۲ هب و ۲۷ ج ۱ کا و ۸۲۷ مط و ۱۳ ج ۴ حم و ۳۲۴ ج ۲ ع و ۲۶۶ ج ۱۱ تاریخ بغداد و۱۲ ج ۳ طبقات)

خطیب **تبریزی، محمد بن عبدالله** - در زیر عنوان خطیب عمری مذکور است

خطیب **تبریزی، یحیی بن علی بن محمد بن حسین - یا حسن بن موسی بن بسطام** (یا آنکه جدّش محمد پسر موسی بن بسطام است چنانچه در بعض تراجم محمد بن موسی نوشته‌اند و ظاهر آن است که از قبیل نسبت بجدّ باشد که در کتب تراجم بسیار متداول است) بهرحال یحیی از قبیلهٔ شیبان بود، در تبریز آذربایجان تولد یافته و در بغداد توطن نمود، از ابن دهان و ابن برهان و شیخ عبدالقاهر جرجانی و خطیب بغدای و ابوالعلاء معری و دیگر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیه کرد تا آنکه نحو و لغت و ادبیات را تکمیل نمود ادیبی بود نحوی کامل، لغوی فاضل، در شمار ائمهٔ ادب و لغت و اکابر علمای سنت و جماعت معدود، اینکه بخطیب تبریزی شهرت یافته در معجم‌الادباء تغلیطش کرده و گوید که او ابن‌الخطیب است نه خطیب تألیفات خطیب بدین شرح است

۱- تفسیرالقرآن والاعراب ۲- تهذیب اصلاح‌المنطق ۳- تهذیب غریب‌الحدیث ۴- شرح‌اصغرکتاب‌حماسه ۵- شرح‌اکبرکتاب حماسه ۶- شرح‌اوسط‌کتاب‌حماسه ۷- شرح دریدیه ۸- شرح دیوان ابی‌تمام ۹- شرح دیوان متنبی ۱۰- شرح سقط‌الزند که دیوان ابوالعلاء معری است **۱۱- شرح لمع ابن‌جنی ۱۲- شرح معلقات سبعة ۱۳- شرح‌مفضلیات ۱۴- الکافی فی‌علم العروض والقوافی ۱۵- کنزالحفاظ فی‌کتاب تهذیب‌الالفاظ ابن‌سکیت**

در لغت گویند که خطیب لباس حریر می‌پوشید، عمامهٔ مذهب برسر میگذاشت، اکول و پرخوار بود، شرب خمر رغبتی بسیار داشت بلکه مدمن خمر بود، درحال مستی درس میگفت و درسال پانصد و دویم هجرت ۵۰۲ هـ ق (ب) در بغداد جان داد

(ص ۷۸ ت و ۳۷۶ ج ۲ کا و ۲۵ ج ۲۰ حم وغیره)

حطیب **حرری، محمد س یوسف** - فقیه‌شافعی نحوی‌اصولی ریاضی‌منطقی، ملقب شمس‌الدین ، بحریره منسوب و مدتی درحامع طولونی حطیب بوده وار تألیفات او است

۱- دیوان‌شعر ۲- شرح‌الفیهٔ ابن‌مالك ۳- شرح‌تحصیل ۴- شرح منهاج بیضاوی

وی سال ۷۱۱ﻫ قمری (دیبا) درهشتاد ویك سالگی درگدشت (سطر ۶ ص۷۹ ت)

حطیب **جعفر س مثنی**، و چند تن دیگر ازمحدثین و روات شیعه میباشد و شرح حال ایشان درکتب رحال است

حطیب **جعفر س محمد**، بعنوان مستعفری خواهدآمد

حطیب **حصکفی، یحیی س سلام** - بعنوان حصکفی نگارش‌یافته‌است

حطیب **خوارزمی، محمد س محمودبن محمد س حسن** - خـوارزمـی ، از مشاهیرعلمای عامّهٔ عصرمعتصم‌عباسی (۶۴۰-۶۵۶ﻫ قمری)است

او نیز مانند اخطب خوارزمی سالف‌الترجمة ، ازمردم خوارزم وکنیه‌اش ابوالمؤیدبود، مدتی مقام حطیبی هم داشت اینك موافق‌آنچه درترحمهٔ حال‌اخطب اشاره‌نمودیم منشأ اشتباه بعضی از اجلّه شده است وصاحب ترجمه را همان اخطب خوارزم سالف‌الترجمة پنداشته‌اندکه هردو، حطیب وخوارزمی وابوالمؤید هستند لکن بعداز ملاحظهٔ‌اختلاف دراسم واسم‌پدر و زمان زندگانی وتاریخ وفات‌ایشان‌معلوم می‌شودکه این‌حطیب محمد، غیراز اخطب موفق‌سالف‌الترجمة میباشد، درنامهٔ دانشوران نیز تعدد ایشان را ازچندی از اکابر نقل‌کرده و موافق نقـل معتمد ، در ریاض‌العلماء نیز بمغایرت ایشان تصریح مینماید باری پس‌ازآنکه مغول ، سلطان محمد خوارزم شاه را از سلطنت خلع‌کرده و برتمامی ممالك وی استیـلا یافتنـد همین صاحب ترجمة را بمصاوت خـوارزم منصوب داشتند ، بعدازمدتی بجهت‌کراهت اختلاط تُرك، تَرك‌گفته و بزیارت‌کعبه مشرّف شد و درآن‌ارض اقدس مجاورت‌نمود و اخیراً ببغداد برگشته ومشغول تدریس‌گردید تا سال ۶۵۵یا۶۶۵ﻫ قمری درگدشت (ص ۱ ح ۴ مه)

حطیب خوارزمی، موفق بن احمد، بعنوان احطب خوارزمی مذکورشد

حطیب دمشقی، محمد بن عبدالرحمن بن عمر بن احمد - شافعی ، قاضی القضاة قزوینی ، معروف بحطیب دمشقی ،کنیه‌اش ابوالمعالی ، لقبش جلال‌الدین ، از اکابر علمای اهل سنّت و فحول ایشان بود ، درکمتر از بیست سالگی بقضاوت آناطولی از بلاد روم منصوب شد ، بعد بدمشق شام رفته اصول و معانی و بیان و فنون عربیّه را متقن ساخت وخطیب جامع دمشق گردید ، عاقبت بمقام قضاوت بلاد شام ارتقا یافت پس ازطرف ملك ناصر ایّوبی (حکمران مصر) بقضاوت بلاد مصر نصب شد، اموال اوقاف را بمحتاجین وفقرا صرف کرد از این‌رو بردطبقات مختلف شرافت بی‌نهایت یافت ، باکمال عزت می‌زیست و عاقبت بار قضاوت بلاد شام بدو مفوّض گردید تا سال ۷۳۹ھ ق (ذلط) قمری درهفتاد وسه سالگی دردمشق وفات یافت واز تألیفات او است

۱- **الایضاح فی‌فنون الافصاح** یا **فی‌المعانی والبیان** یا**فی‌علوم‌البلاغة** که از تلخیص المفتاح مذکور در ذیل مبسوط‌تر و بمنزلهٔ شرح آن است و درقاهره در حاشیهٔ مختصر تفتازانی چاپ شده است ۲- **تلخیص‌المفتاح** که قسم سوم مفتاح‌العلوم سکاکی راکه درسه فنّ معانی و بیان و بدیع بوده ملخّص ومرتّب و مهذّب نموده و محل توجه فحول ومرجع استفادهٔ عامّه میباشد ، جلال‌الدین سیوطی نظمش‌کرده و ملاسعد تفتازانی هم مختصر و مطول معروف را درشرح آن نوشته‌است، همین‌کتاب تلخیص، بارها در بیروت و استانبول وکلکتّه چاپ وبا دوشرح مذکور نیز بارها درایران وغیره بطبع رسیده است صاحب ترجمه را بمناسبت موطن‌اصلی‌ایشان حطیب‌قزوینی و بملاحظهٔ بعضی‌از ادوار زندگانیش حطیب مصری نیزگویند لکن بحطیب دمشقی مشهور است

(ص ۱۳۲هب و۴۲۹ صف و ۸ ۱۵ عط و ۷۹ و ۷۴۲ ت و۲۰۶ ح۳فع وغیره)

حطب ری، عمر بن حسین بن حسن بن‌علی - لقبش ضیاءالدین ، کنیه‌اش ابوالقاسم ، پدر فخررازی‌آتی‌الترجمهٔ (متوفی سال ۶۰۶ھ ق) از اکابر علمای عامّهٔ قرن ششم هجرت میباشد فقیه اصولی ، حطیب ادیب ، محدّث

صوفی ، شافعی اشعری بود ، در علم کلام نیز دستی توانا داشت ، آن علم شریف را از ابوالقاسم انصاری تلمید امام‌الحرمین فراگرفت ، کلمات نثری او در نهایت حسن و لطافت است ، حریری در مقامات خود بجهت حسن و حلاوت آنها بسیار نقل میکند کتاب **غایةالمرام فی‌علم الکلام** از تألیفات خطیب و از نفیس‌ترین کتب اهل سنّت است ، زمان وفاتش معلوم نیست و پسرش محمد بن عمر نیز بعنوان فخررازی خواهدآمد

(ص ۲۸۶ ج۴ طبقات)

خطیب **ری، محمد بن عمر** - بعنوان فخررازی نگارش خواهدیافت

خطیب **حاج زکی یا محمد زکی** - در زیر بعنوان خطیب کرمانشاهی مذکور است

خطیب **ساوه، محمدبن‌احمد بن محمدبن حارث** - معروف به‌**حارثی** موکول بکتب رجال است

خطیب **شربینی ، محمد بن احمد** - شربینی ، قاهری ، شافعی ، ملقّب شمس‌الدین ، از علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه بعلم و عمل و زهد و ورع موصوف و درحیات اساتید خود مرجع استفادهٔ جمعی‌کثیر بود واز تألیفات او است

۱- السراج‌المنیر فی‌الاعانةعلی معرفة بعض‌کلام ربنا‌الحکیم‌الخبیر ۲- شرح‌شواهد القطر ۳- شرح منهاج‌الطالبین نووی ۴- مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج و غیر اینها همهٔ کتابهای مذکور در قاهره چاپ شده است و خطیب سال ۹۷۷ه ق (طعز) درگذشت (ص ۱۱۰۸مط)

خطیب **طولونی، محمدبن یوسف** - بعنوان خطیب جزری مذکور شد

خطیب **عبدالرحیم بن محمد** - بعنوان ابن‌نباته درباب‌کنی خواهدآمد

خطیب **عراقی، ابراهیم‌بن‌منصور** - مکنّی بابواسحق ، ازمشاهیر فقهای شافعیّه میباشدکه در اصل از اهالی مصر بود ، بواسطهٔ اینکه مدتی درعراق اقامت‌گزید بعراقی شهرت یافت از تألیفات او است

شرح المهذب که کتاب مهذب ابواسحق شیرازی را شرح کرده است وی سال ۵۹۶ﻫ قمری (ثصو) درمصر وفات یافت ، ازآن‌روکه مدتها خطیب جامع مصر بوده اورا خطیب مصری نیز گویند و بوشتهٔ بعضی ، اورا درعراق خطیب مصری وبعدار مراجعت بمصر خطیب عراقی می‌گفته‌اند (ص ۱۹۳ ج ۲ بی و ۶۸۵ ج ۱ س)

خطیب **عمر بن حسین بن حسن** - بعنوان خطیب ری مذکور شد

خطیب **عمری، محمد بن عبدالله** - خطیب تبریزی عمری که گاهی به ولی‌الدین یا ولی‌الله نیز موصوفش دارند از علمای قرن هشتم هجرت میباشد و از تألیفات او است

۱- الاکمال فی اسماء الرجال ۲- مشکاة المصابیح اللذی فیه لفتح ابواب الشریعة مفاتیح که تکمیل کتاب مصابیح السنهٔ بغوی است و در بمبئی و قازان روسیه وپترسبورگ چاپ ودر دهلی و کلکته نیز ضمیمهٔ کتاب اکمال فوق هردو دریکجا بطبع رسیده است (ص ۶۲۷ مط)

خطیب **قزوینی، محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان خطیب دمشقی مذکورشد

خطیب **کرمانشاهی ، حاج زکی یا محمد زکی بن ابراهیم** - کرمانشاهی ، عالمی است جامع وادیب واعظ که ازفحول و اعیان علمای امامیّه واز اوتاد و اعلام دین شمار میرفت ، تمامی اوقات او درمساعی دینی مصروف میشد، در علم و فضل و جلالت و حسن اخلاق و جامعیّت در زمان خود نظیر نداشت ، ودرانجام وظائف دینی و سنن و فرائض شرعی بحدّ کمال و پدر و مادرش از اهل سنّت بود ، در هشت سالگی از ایشان فرار کرده و باسمعیل‌خان حاکم همدان پناهنده شد، او نیز معلّمی بروی بگماشت تاآنکه بتحصیلات عالی موفق گردید و بمقام شیخ‌الاسلامی و امام‌جمعه‌گی کرمانشاه معیّن و متصدی حکومات شرعیّه شد ، جمعی کثیر در اثر مواعظ دلنشین او هدایت یافتند و اخیراً حسب‌الامر نادرشاه بقضاوت لشکر منصوب گردید، بالاخره دراثر سعایت ملاعلی‌مدد، ملقّب بامام‌افندی، بسال ۱۱۵۹ﻫ ق (غقنط) قمری بامر نادری مقتول شد (اطلاعات متفرقه)

حطیب — محمد بن احمد- شربینی در بالا بعنوان حطیب شربینی نگارش دادیم

حطیب — محمد بن احمد بن محمد - همان حطیب ساوۀ مذکور در بالا بوده و ترجمه‌اش درعلم رجال است

حطیب — محمد بن عبدالرحمن- در بالا بعنوان حطیب دمشقی نگارش یافته است

حطیب — محمد بن عبدالله - در بالا بعنوان حطیب اسکافی مذکور شد

حطیب — محمد بن عبدالله - در بالا بعنوان حطیب عمری مذکور شد

حطیب — محمد بن عمر- بعنوان فحررازی نگارش حواهیم داد

حطیب — محمد بن محمود - بعنوان حطیب حوارزمی نگارش دادیم

حطیب — محمد بن یوسف - بعنوان حطیب حرری مذکور شد

حطیب — مصری ، ابراهیم - بعنوان حطیب عراقی نگارش یافته است

حطیب — مصری، عبدالرحیم - در باب کنی بعنوان ابن‌نباته حواهد آمد

حطیب — مصری ، محمد بن عبدالرحمن - بعنوان حطیب دمشقی مذکور شد

حطیب — موفق بن احمد - بعنوان احطب حوارزمی گذشت

حطیب — یحیی بن سلام - بعنوان حصکفی نگارش دادیم

حطیب — یحیی بن علی- بعنوان حطیب تبریزی مذکور افتاد

حطیبی — اسمعیل بن علی بن اسماعیل بن یحیی بن بنان - ادیب فاضل و مورّخ کامل بود ، کتاب تاریخ بزرگی ، بترتیب سنوات تألیف داده‌است،
وقتی راضی بالله بیستمین حلیفۀ عباسی(۳۲۲-۳۲۹ه‍ ق) احضارش کرده واستفسار نمود که در حطبۀ نمازعید جه حاجتی از درگاه قاضی الحاجات مسئلت نماید، حطیبی این آیه را بذکر بداد
رَبِّ أَوْزِعْنی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلی والِدَیَّ وأَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاه وَأَدْخِلْنی بِرَحْمَتِکَ فی عِبادِکَ الصّالِحینَ پس چهارصد دینار (اشرفی طلا) برایش فرستاد
(ص ۱۹ ح ۷ حم)

حطیری　　**سعد بن علی** - رجوع بدلال الکتب نمایند

خفاجی[1]

خفاجی　　**احمد بن محمد بن عمر** - خفاجی القبیلة، مصری البلدة، حنفی المذهب، شهاب الدین اللّقب، از اکابر علمای قرن یازدهم هجرت میباشد که تفرّد او در تقریر وتحریر وحسن انشاء ومراتب علمیّه، مسلّم کل افاضل وقت خود بود، علوم متنوعهٔ متداوله را ازاجلاّی عصر خود فراگرفت، مدتی بقضاوت روم ایلی وسلانیك و دیار مصر علی الترتیب معین و بمقام قاضی القضاتی ارتقا یافت و از لحاظ تبحّر علمی که داشته گاهی به رأس المؤلفین و رئیس المصنّفین نیز موصوفش دارند از تألیفات او است

۱- **ریحانة الالباء و زهرة (نزهة خ ل) الحیوة الدنیا** ۲- **شرح درة الغواص فی اوهام الخواص** ۳- **شفاء العلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل** ۴- **طراز المجالس** که به پنجاه مجلس مشتمل و حاوی فوائد علمیه و فکاهات ادبیه و لطائف اینها مناسب ۵- **عنایة القاضی وکفایة الراضی** که حاشیهٔ تفسیر بیضاوی است ۶- **نسیم الریاض فی شرح شفاء القاضی عیاض** که درحدیث است و همین کتاب وکتاب دویمی فوق دراستانبول وچهار دیگری درقاهره چاپ شده‌اند وفات خفاجی درسال ۱۰۶۹ه قمری (غسط) واقع گردید　　　(ص ۸۳۰ مط)

خفاجی　　**عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان** - مکنّی بابومحمد، شاعری است ادیب شیعی، معروف بابن سنان و مؤلف کتاب **سر الفصاحة** درلغت میباشد و از او است که در وصف حضرت امیرالمؤمنین ع گوید

یا امة کفرت و فی افواهها الـ　　**ـقرآن فیه ضلالها و رشادها**
اعلی المنابر تعلنون بسبه　　**و بسیفه نصبت لکم اعوادها**
تلك الخلائق بینکم بدریة　　**قتلوا الحسین وماجنت احقادها**

دیوان خفاجی بسال ۱۳۱۶ه ق (غشیو) در بیروت چاپ شده‌است گویند، بین خفاجی و ابونصر محمد بن نحاس وزیر محمود بن صالح علاقهٔ یگانگی بود، محمود بسبب تقصیری

۱- **خفاجی** - بفتح اول منسوب بخفاجه (بهمان حرکه) شعبه‌ایست از قبیلهٔ بنی‌عامر، خفاجه جوهری گفته است ، یا از بنی‌عقیل ، خفاجه بعضی دیگر گفته‌اند و دراینجا بعضی از موصوفین بهمین وصف خفاجی را تذکر میدهیم

که درقلعهٔ اعزاز نامی از توابع حلب ازحفاجی صادر شد قتل‌اورا تصمیم گرفت، ابونصر را برگماشت که مکر و بی داثر براستعطاف و استیناس حفاجی بنگاردکه بجز توکسی را وثوق نبوده و هیچکس اعتماد نتوان کرد ، ابونصر نامه‌ای نوشته و در پایان‌آن کلمهٔ **إِنْ شاءَ اللّهُ** را با تشدید نون بنگاشت، حفاجی نامه را خوانده وقصدحلب نمود ، دراثنای راه همان نامه تجدید نظر کرده وقطع نمود براینکه مشدّدنوشتن آن نون بی سبب نمیباشد، باندك تأمل دریافت که همانا مقصودا بونصر اشاره بآیهٔ شریفه **إنَّ الملاءَ يأتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ** میباشد اینك فوراً مراجعت کرده ودرپاسخ نوشت **أنَا الْخادِمُ الْمُعْتَرِفُ بِالْإنْعامِ** ولفظ **انا** را بکسر الف و تشدید نون رقم کرد ، ابونصرآن را خوانده و دریافت که مقصودحفاجی ازآن، اشاره بآیهٔ مبارکهٔ **إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً مادامُوا فيها** است اینك بسیارخوشدل گردید بعدازآن بازهم محمود تأکیدکرد، ابونصر از روی ضرورت حشکنانچهٔ سمّداری بسال۴۶۶ه قمری (سو) درقلعهٔ مذکوره بحفاجی داد و بهمان وسیله درگذشت وجنازه‌اش را بحلب نقل دادند　　(۱۳۳هب و۲۰۵۲ ح ۳ س و ۸۲۹ مط)

خفاف[1]

حفاف　**ابوبکر بن یحیی بن عبدالله** - خدامی مالقی نحوی جلیل‌القدر ، از شاگردان شلوبین میباشد واز تألیفات او است

۱- **شرح‌ایضاح** فارسی ۲- **شرح‌الکتاب سیبویه** ۳- **شرح لمع ابن‌جنی** وی بسال ۶۵۷ه قمری (خز) درقاهره درگذشت **مالقی** ، بفتح‌لام منسوب بشهرمالقه‌ازاندلس‌است (ص ۱۳۲ هب و ۱۳۵ ت)

حفاف　**ابوخراشه**
یا　در باب‌کنی ، بهمین عنوان ابوخراشه نگارش خواهیم داد
حفاف　**ابوخرشه**

۱- **حفاف** - (بروزن‌عطار) بعربی کفش‌دوز و کفش‌فروش‌راگویند ودراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال ، لقب حسن بن ابی‌العلاء ، خالد بن بکار ، خالد بن طهمان ، سلیمان بن داود ، علی بن عامر وغیرهم میباشدکه استقصای اسامی مشکل است ، ما نیز ترجمهٔ حال کسانی راکه درآن اصطلاح موصوف بهمین وصف حفاف هستند بکتب رجالیه موکول میداریم و دراینجا فقط بعضی از طبقات دیگر راکه بهمین وصف معروف هستند تذکر میدهیم

خضری[1]

حضری — **محمدبن‌احمد** حکیم فارسی، لقبش شمس‌الدین، شهرتش حضری و فاضل حضری ، از افاضل حکمای عهد شاه اسمعیل صفوی واز تلامذهٔ صدرالحکما امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی‌است وی درشیراز سکونت داشت وگویند محقّق کرکی آنی‌الترحمة در بعضی‌ازسفرهای زیارتی‌خود حضری را بجهت اطمینان تامی‌که بدیانت و امانت وی داشته خلیفه و جانشین خود مینمود ومردمرا در مراجعه باو درامور دینی ودنیوی خودشان‌اجازه میداد، بعدار مراجعت ازسفر، تمامی عمل‌کردهای وی عطف نظرمیکرد وهمه‌را موافق مقررات مطاعهٔ دینیّه میدید و بمراتب وثوق و اماتش بیش از پیش میافزود ، از اینجا معلوم میشودکه حضری علاوه برمراتب علمیّهٔ‌عقلیّه درفقه وعلوم‌نقلیّه‌نیزدارای مقامی بس‌عالی‌بوده‌است وازتألیفات‌حضری‌است

۱- **اثبات‌الواجب** ۲- **اثبات‌الهیولی** ۳- **تفسیرآیةالکرسی** ۴- **تکملة** در شرح تذکرهٔ خواجه‌که در ماه محرم نهصد وسی و دویم هجرت از تألیف‌آن فراغت یافته است ۵- **حاشیه براوائل شرح تجرید و الهیات‌آن** ۶- **حاشیهٔ شرح حکمةالعین**که در زیر نام سوادالعین مذکوراست ۷- **حل مالاینحل** ۸- **رسالةالرمل** ۹- **سوادالعین‌فی‌شرح‌حکمةالعین** ۱۰- **منتهی الادراك** درهیئت‌که درمقابل نهایةالادراك قطب‌الدین شیرازی تألیفش‌داده است وفات حضری بسال ۹۵۷ھ قمری (طس) واقع ویا موافق آنچه ازکتاب تذکرهٔ شاهد صادق نقل شده درسال ۹۳۵ھ ق (طله) بوده است

(ص ۱۳۳ هب و ۶۷۴ ت و ۱۷ لس و ۳۴۴ عم وغیره)

حفیف — **ابوعبدالله محمد** بعنوان شیخ‌کبیر خواهدآمد

حلاق‌المعانی — **اسمعیل بن جمال‌الدین‌عبدالرزاق** - بعنوان‌کمال‌الدین‌خواهدآمد

۱ـ **حضری** - بفتح اول ، منسوب بناحیهٔ حضر نامی است از نواحی شیراز وگویند که قبر جاماسب حکیم نیز درآنجا است

خلال[1]

حلال **احمد بن بحر** - ارروات شیعه بوده و بر حمه‌اش موکول بعلم رحال است

حلال **عبدالله بن نجم** - حدامی سعدی ، مکنّی بابومحمد ، ارمشاهیر فقهای مالکیّه میباشد و ار تألیفات او است

الجواهر الثمینة فی مذهب عالم المدینة درفقه مالکی، بطرر کتاب وحیر امام غزالی وی بسال ۶۱۶ه قمری (حیو) در دمیاط درگذشت (ص ۲۰۵۳ ح ۳ س)

حلال **محمد بن احمد بن عمر** - مکنّی بابوالعنائم ، ار اکابر اهل لعت و ادبای اواخر قرن چهارم هجرت میباشدکه حطّی حوب وصطی بیکو داشت ، ار شاگردان ابوسعید سیرافی و ابوالحسن رمانی و ابوعلی فارسی و نظائر ایشان بود رمان وفاتش بدست بیامد (ص ۲۰۸ ح ۱۷ حم)

حلحالی **میرزا باقر** - بنا سوشتهٔ حواهرراده‌اش میرزا ابراهیم حان توکلی ار علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت وارتلامدهٔ ملاعلی صاحب معدن‌الاسرار فارسی (که شرح حالش در این کتاب بعنوان رنجانی حواهدآمد) میباشد ، مدتی در حلحال آدربایجان بقضاوت مشغول و مرجع استفادهٔ طلاّب گرمرود و حلحال وحمسه بود ، درابر استغنای طبع وکمال بی‌طمعی دربرد هرطبقه خصوصاً اولیای دولت عهد ناصرالدین شاه قاحار بسیار محترم می‌ریست ، طبع شعری روان هم داشته و بهردو ربان پارسی و ترکی اشعار بغز و طرفه می‌گفته‌است **کتاب ثعلبیة** مشهورکه برنان ترکی بوده و بارها درتبریز و استانبول چاپ شده ارآثار قلمی او است ، دربدیهه‌گوئی و تمامی فنون شعری دستی توانا داشت، ار رباعیّات او است که بحسب درخواست برادر و یکی ار تلامدهٔ حود چهار جنس متباین را درآن جمع‌کرده است

ای سوار اسب عزت حام عیشت نوش باد   در بساط‌گربهٔ قهرت عدو چون موش باد

۱ـ **حلال** - (بروزن بقال) معربی سرکه‌ساز و سرکه‌فروش بوده وحمدی ارموصوفین بهمین وصف راکه در السنه دائر است تدکر میدهد

دشمنانت همچو رردك دائماً گردد نگون   دوستانت همچو سحد رحت فرمرپوش باد
رور شنبه چهاردهم شوال ۱۳۱۶ه قمری (عشیو) وفات یافت

حلدی **جعفر بن محمد بن نصر بن قاسم-** بغدادی المولد والمنشأ والمدفن، ار مشاهیر زهّاد و عرفا و صوفیّه میباشدکه لقبش خواص، کنیه‌اش ابومحمد، ار اصحاب جنید بغدادی و شصت مرتبه حج نموده بود، در هشتم رمضان ۳۴۸ه قمری (شمح) در نود و پنج یا شش سالگی درگذشت نسبت او بمحلّهٔ خلدنامی ار بغداد است و یا بوسیلهٔ خطیب بغدادی، حلدی گفتن او موافق آنچه ارخودش نقل شده بجهت آن است که روزی مطلبی ارجنید پرسیدند، جنید جعفررا مخاطب داشته وگفت یا حلدی (بهشتی) جواب ایشان را بده پس جعفر جواب سؤالات ایشان را داد و گوید من ار همان رور بخلدی (بهشتی) مشهور شدم والّا نه من و نه پدرانم بهشت را ندیده‌ایم خطیب بغد ار این‌جمله، حکایات طریفهٔ بسیاری ار وی نقل‌کرده است واهل بغداد اشارات شبلی و حکایات جعفر را ار عجائب بغداد میشمرده‌اند
(ص ۱۹۶ ج۲ بی و ۲۲۶ ج ۷ تاریخ بغداد و۲۰۵۳ ج ۳ س)

خلعی **جمال‌الدین-** موصلی،ارشعرای‌شیعه میباشدکه پدرش‌حاکم‌موصل وپدر و مادرش هردو ناصبی و دشمن خانوادهٔ رسالت بود وپسری نداشتداند، مادرش بعقیدهٔ شومی‌که داشته بدرکرده بود اگر برایش پسری متولد شود اورا بشکرانهٔ آن بغصب، بقتل زوّار حضرت حسین بن علی ع‌که ار موصل می‌گذرند بگمارد، بعدارا ندك رمانی جمال‌الدّین متولد شد، چون بحدّ رشد رسید برحسب‌اظهار مادرش ار قصیهٔ ندر مستحضرگردید، ار عقب زوّاری‌که ارموصل عبورکرده بودند رفته و باینان ملحق شد تا بمسیب رسید و درآنجا توقف نمود بلکه موقع مراجعت زوّار مرام منحوس خود را معمول دارد. شب درخواب دیدکه قیامت برپا شده و اورا بجهنم میبرند، لکن آتش ارسوزاندن وی‌امتناع دارد، مالك جهنم سبب‌آن امتناع را پرسید، گفت دربدن او غبار زوّارکربلا نشسته و مادام‌که‌آن غبار هست من اورا نمی‌سوزانم،

لاحرم ششتن وی مبادرت کردند لکن باراده خداوندی ، مقداری از آن عبار در بعض مواضع بدنش باقی ماند ،آتش این مرتبه نیز در وی تصرّف نکرد وباقی ماندهٔ آن‌عبار اعتذار نمود ، دراین‌حال جمال‌الدّین با خوف و اضطراب ارخواب بیدار شد، ارعقیدهٔ ناصبی و بغض و عداوت خانوادهٔ رسالت منصرف و مجاور آستان ملائك پاسبان حضرت حسین‌علیه‌السلام گردید واشعار بسیاری درمدائح آن‌خانوادهٔ جلیله سرود درمدح‌حضرت امیرالمؤمنین ع گوید

سارت باسواع علمك السير	**وحدثت عن جلالك السور**
و عظمتك التورية والصحف اا	**اولى واثنى الانجيل والزبر**
يا صاحب‌الامر في‌الغدير و قد	**صح لما ولته عمر**

مجموع ابیات این‌قصیده موافق آنچه درمجالس‌المؤمنین نقل‌شده سی وشش‌است نوشتهٔ بعضی ، عنوان مشهوری صاحب ترجمة حلیعی است (که بعدار **لام حرف ی باشد**) در مجمع‌البحرین گوید حلیعی شاعری است مشهور که‌آخر زمان برامکه را درك‌کرده ، بین او و فضل بن یحیی بن خالد برمکی قصهٔ عجیبی بوده‌است نگارنده‌گوید اگرچه نام و نسب وعصر و زمان حلعی جمال‌الدین معلوم‌نمیباشد لکن دور نیست‌که نامش همان جمال‌الدین بوده و خودش نیز همین حلیعی معاصر برامکهٔ عهد هرون عباسی باشد

(ص ۲۳ لس)

حلعی

علی‌بن حسن بن حسین ـ قاضی ، موصلیّ‌الاصل، مصریّ‌الموطن، شافعی‌المذهب ، ابوالحسن الکنیه ، حلعی‌الشهره ، از مشاهیر فقها و محدّثین شافعیّه میباشدکه از اکثر مشایخ وقت استماع حدیث کرده و در روایت حدیث مقامی عالی داشته و صاحب **حلعیات** مشهوره است ابونصر، احمدبن‌حسین‌بزار، بیست جزو از مسموعات خود راکه ازحلعی استماع کرده‌بوده جمع‌کرده وبجهت‌انتساب بصاحب ترجمة ، حلعیّات نام‌کرده است حلعی در هشتم یا بیست و ششم ذی‌الحجة سال ۴۹۲ﻫ قمری (تصب) درگذشته و تألیفاتی بدو منسوب میباشد (ص۳۶۶ج۱کا)

حلف

ابوالحسنات لکنویـ درفوائدالبهیّه گوید که‌لفظ **حلف** (بادوفتحه) از محمد بن حسن است تا زمان شمس‌الائمهٔ حلوانی و **سلف** از

وحیفه است تا محمد، چنانچه لفظ متأخرین ازشمس الائمه است تا قسط الدین بخاری
بکار برده گوید رجوع بتکملهٔ متأخرین نیز نمایند

حلقابی در اصطلاح رجالی عبدالکریم بن هلال وقاسم بن محمد و رزیق بن زبیر وجمعی دیگر میباشد وترجمهٔ حالشان درعلم رجال است

حلقی
حلبحی
حلبدی
در اصطلاح رجالی ، اوّلی زید بن محمد و علی بن محمد و غیر ایشان، دویمی ابراهیم بن اسمعیل و احمد بن عبدوس، سومی عیسی بن حماد میباشد وشرح حال ایشان موکول بعلم رجال است

حلیع **حسین بن ضحاك بن یاسر-** دراصل خراسانی است که درمصر نشأت یافته واز کثرت لاابالی بودن وترك اخلاق وآداب ظاهری ملقّب
خلیع میباشد وی از اکابر شعرای طبقهٔ اول قرن سوم هجرت است که ازمحالست خلفا
زمان مستعین (۲۴۸-۲۵۲ﻫ ق) دوازدهمین خلیفهٔ عباسی، حظّی وافر برد، درتمامی
فنون شعری دستی توانا داشت، بین او و ابونواس، وقایعی دلکش جریان یافته وازاواست

صل بخدی خدیك تلق عجیبا — من معان یحار فیها الضمیر
فحدیك للربیع ریاض — و بخدی للدموع غدیر

احب برحمه سال ۲۵۰ﻫ قمری (رن) درحدود صد سالگی درگذشت
(ص ۱۶۹ ج ۱ کا)

حلیعی رجوع بحلعی جمال الدین مذکور فوق نمایند

حلبعه عنوان مشهوری مصطفی بن عبدالله است که بعنوان کاتب حلبی خواهدآمد و بحاج خلیفه دیگر مشهورتر است

حلیفه الزمحشری **ناصر بن عبدالسید -** بعنوان مطرزی خواهدآمد

حلیفة السلطان **ابراهیم** دویمی بعنوان سلطان العلماء و اوّلی نیز که فرزند
حلیفة السلطان **سید حسین** او است که ضمن همان عنوان نگارش خواهد یافت

حلیفة الشیخ **عبدالعزیز بن نحریر-** بعنوان ابن البراج خواهدآمد ، گاهی
نقی الدین حلبی را نیز گویند که بعنوان ابوالصلاح مذکور خواهدشد

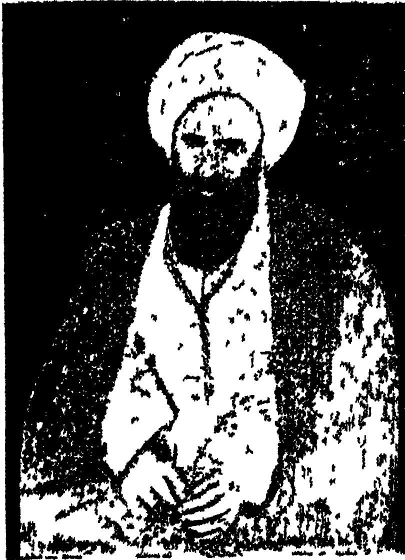
حلیفة المرتضی برعکس حلیفة الشیخ ، بیشتر بتقی الدین اطلاق شده وگاهی عبدالعزیز ابن البراج راگویند

حلبلی برهان الدین بن عمر بن ابراهیم بن خلیل - حلیلی جعبری، از افاضل عامهٔ قرن هشتم میباشد که فقیه قاری متقن متفنّن، کنیه اش ابواسحق، لقبش در بغداد تقی الدین، درغیر آن برهان الدین بود قرائات سبعه را از بعض دیگر افاضل وقت خود اخذ کرد ، نخست در دمشق سکونت داشت، اخیراً بقدس خلیل رفته و چهل سال درآنجا اقامت کرد تا سال ۷۳۲ھ قمری (ذلب) درحدود هفتاد و دو سالگی درگذشت تألیفات سودمند داشته و ازآن جمله است

۱- **تذمیث التذکیر فی التأنیث والتذکیر** ۲- **دیوان شعر** که هردو درمصر چاپ شده است (ص۶۹۹ مط)

خلیلی **حاج میرزا حسین بن حاج میرزاخلیل** - تهرانی ، دراوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت ازاکابر فقهای شیعه بشمار میرفت، در بدایت حال از شاگردان صاحب جواهر بود ، بعداز وفات او حاضر حوزهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف الرحمة گردید ، پس از وفات شیخ نیز مشغول تدریس علوم دینیّه شد تا درسال ۱۳۱۲ھ قمری بعداز وفات حاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی الترحمة ، مرجع تقلید بعضی از بلاد شیعه و حوزهٔ درسش نیز محل استفادهٔ اکثر افاضل وقت گردید با آنهمه کبر سن ، ضعف و ناتوانی، اشتغالات علمی و زحمات حوزه که داشته اصلا ازعبادات دینی تقاعد نمیورزید، درانجام وظائف مقرّره شرعیّهٔ مسجدکوفه ومسجد سهله اهتمام تمام داشت ، بین الطلوعین روز جمعه دهم شوال ۱۳۲۶ھ قمری (عشکو) درمسجد سهله وفات یافت ، جنازه اش بنجف نقل شد و درمقبرهٔ مخصوص خود مدفون گردید پوشیده نماند که صاحب ترجمة یکی از ارکان تبدیل اوضاع سلطنت استبدادی بتشکیلات حکومت جدید و ازقائدین نهضت ملی ایران بود بلکه درعتبات ، یکی از ارکان ثلثهٔ این مرام سیاسی بشمار میرفت، دو تن دیگر نیز آخوند خراسانی سالف الترحمة وشیخ عبدالله مازندرانی آتی الترحمة میباشند

ازآثار خیریهٔ صاحب ترجمة دومدرسه‌است درمحلّهٔ عماره ازنجف‌اشرف، یکی کوچك دوطبقه، مشتمل برهیجده‌حجره که بسال ۱۳۲۲ھ قمری باهزینهٔ میرزامحمدعلی‌خان گرگانی تأسیس یافته ودرآنجامقبره‌ای نیز برای خانوادهٔ گرگانی تخصیص‌داده شده است ودیگری بزرگ ومستحکم ومشتمل بر پنجاه‌غرفه‌که مجمع‌افاضل بود و بسال ۱۳۱۶ھ قمری تأسیس یافته است، در دویم رجب ۱۳۲۷ھ ق موقع خلع محمدعلی‌شاه‌قاجار و نصب پسرش سلطان احمد شاه ، در همین مدرسه جشن انجمن برای ایرانیها تشکیل یافته بودکه برای انجام همان مرام سیاسی درآنها جمع میشدند ، مجمع بزرگی نیز درآنجا برای‌علما تشکیل



عکس حاج میرزاحسین حلبلی -۸

داده بودند ، عثمانیها نیز دراین اجتماع ملی با ایرانیان شرکت مینمودند چون عرصهٔ این‌مدرسه، فیلا ملك سیدعلی نام‌قطب بود بعدازتأسیس مدرسه بنام‌اصلی‌قدیمی‌عرصه‌اش شهرت یافت یعنی مدرسهٔ قطب نیز میگفتند محض احیا و ذکرخیر اهل‌خیرات‌گوئیم که بهای‌عرصهٔ مدرسه ومقداری از هزینهٔ‌آن را حاج محمدحسین‌خان میرپنجه بصاحب ترجمه (آقای حلبلی) بذل وشرط کردکه خود میرپنجه وپنج تن از محبوبین او درآنجا دفن شوند ، بعدازآن امیرتومان صمصام‌الملك عراقی بساختمان مقبره وسمت متصل‌بآن پرداخت و جهانگیرخان مجدالدولة نیز سه سمت دیگرش را بپایان رسانید

گر نماند نام نیکی زادمی بهٔکرو ماند سرای زرنگار

(ازکتاب‌عربی‌ماضی‌النجف وحاضرها که بسال ۱۳۵۳ھ قمری‌درمطبعهٔصیدا چاپ شده‌ملخص گردید)

حماری **محمد بن یحیی** - نیشابوری، بعنوان **قائنی** خواهدآمد

حماری **یحیی** - بعنوان سیبك خواهدآمد

حمری در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن علی بن حکم میباشد و رجوع بدان علم شود

خمسه دراصطلاح فقها عبارت از صدوقین ، سید مرتضی ، شیخ مفید و شیخ طوسی و دراصطلاح مخصوص فیض در وافی ، در هرجاکه بواسطهٔ خمسه روایت می‌کند عبارت است از علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی‌عمیر عن حماد بن عثمان عن الحلبی عبیدالله بن محمد جماعه در بعض موارد، علی بن ابراهیم عن ابیه ومحمد بن اسمعیل عن الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن ابی‌عمیر میباشد و بفرمودهٔ علم‌الهدی فرزند فیض، نخ اوّلی به **خمسهٔ تامه** و دومی به **خمسهٔ ناقصه** موصوف میباشد

خمسهٔ تـامه / **خمسهٔ ناقصه** } در بالا درضمن بیان خمسه مذکور داشتیم

خمسی دراصطلاح رجالی، حازم بن حسین میباشد ورجوع بدان علم شود

خندان سلطان محمد بهمین عنوان خواهدآمد

خندفی یا **خندقی** } در اصطلاح رجالی لقب داود بن زربی است و رجوع بدان علم شود

خنساء شاعره **تماضر بنت عمر**- یا (عمرو بن شرید) یا (عمرو بن حارث بن شرید)، کنیه‌اش ام‌عمرو بمشخص بمصر موصول‌میشود، ازمشاهیر شعرای زنان بود ، هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده است، با قبیلهٔ خود ازبنی‌سلیم شرفیاب حضور مبارك حضرت رسالت ص شدند ، بشرف قبول دین مقدّس اسلامی مفتخر گردیدند تصدیق‌کسانی کـه در فنون شعری خبرتی کامل و بصیرتی بسزا دارنـد زنی شاعرتر از خنساء پیش‌از او یا بعداز او نیامده است جریر شاعرگوید من اشعرشعرا بودم اگر این زن نمیبود ، بشارگوید در اشعـار هرزنی‌که شعرگفته ضعفی ظاهر است

مگر حنساء که او رن نیست ىلکه چهار حصیه دارد گویىد در حنگ قادسیّه ىا چهار پسرش حاصر ىود، ایشان را ىاعبارات‌گوناگون وتلاوت‌آیات قرآنی وىدکر ىقای‌آحرت و فنای دنیا و ماىند اینها تحریص ىقتال مینمود تاآنکه هرچهار ، یك مرىه ىشهادت رسیدند، حنساء ىمحرّد شنیدن‌گفت حمد حدای راکه مرا ىاشهادت‌ایشان معزّرگردانید و امیدوارم‌که مرا نیر درآحرت ىا ایشان درمحل رحمت حود نگهداشته ویك‌حا حمع نماید ىعد ار شهادت ایشان عمر، راه معاشی ىرای حنساء مقرّر داشت‌که ىا رنده ىوده ار همان محری امرار معاش میکرده است اکثر اشعار حنساء در مرثیهٔ ىرادر پدریش صحر و ىرادرمادریش معاویه میباشدکه هردو در واقعهٔ یوم‌الکلاب ار ایّام مشهورهٔ عرب مقتول شده‌اند چنانچه در مرثیهٔ صحر گوید

یدکرنی طلوع‌الشمس صحرا　　　و انکیه لکل غروب شمس

دیوان حنساء در بیروت چاپ شده‌است، اورا حنساءگفتن ىحهت ریبائی و نهایت‌حوبروئی او ىوده است‌که حنساء ىعربی ىقرهٔ وحشیه است وی ىسال ۶۴۶م درحدود سال بیست و ششم هحرت درگدشت　　(ص۸۳۷ مط و۱۱۷ ح۱ حىرات و۹ ۱ درمنسور)

حنساءالمعرب **حمده ىت رىاد** ـ شاعرهٔ اندلس ، ار اهالی وادی‌اش‌آن ناحیه، ادیىه عصر و اعحوىهٔ رمان حود ىود ، ارکثرت فصاحت و ىلاغت ومهارت درفنون شعری ىحنسای مشهورهٔ مدکوره درىالا تشبیهش‌کرده و ىحنساء معربش موصوف دارند ىُلَغا تاب معارصهٔ‌کلمات سحرآیین وی‌را نداشته وار در عحردرمیآمدند و ار اشعار ىدیعهٔ او است

ولما ابی الواشون الا افتراقنا　　　و مالهم عندی و عندك من ثار
وشنوا علی اسماعنا کل غارة　　　وقل حماتی عند ذاك و انصاری
غروتهم من مقلتیك و ادمعی　　　ومن نفسی‌بالسیف والسیل والنار

گویند روری ىا یکی ار دوستان ىصحرا رفتند، منطرهٔ عحیبی دیدند ،گل و شکوفه در اطراف‌آن صحرا ، ماىندکواکب‌آسمان ، درحشان وآب‌صاف درنهر، موح رنان ىودکه انسان ار دیدن‌آن انگشت حیرت ىدندان می‌گرند ، بیش ار وصف ، در شگفت‌آمد ،

ازآن‌روکه خالی از اغیار و بیگانه بوده خواست بجهت ازدیاد انبساط خاطردرآن‌آب غوطه بزند ، جامه‌ها را برکند ، درآن‌آب شنا میکرد و این اشعار را همی‌خواند

اباح الـدمع اسراری بواد　　لـه للحسن آثـار بـوادی
فمن نهر یطـوف بکل ارض　　ومن روض یروق بکل واد
ومن بین‌الظباء مهـاة انس　　سبت لبی وقد ملکت فؤادی
لهـا لحظ ترقــده لامر　　و ذاك‌الامر یمنعنی رقـادی
اذا سدلت ذوائبها علیهـا　　رأیت البدر فی‌افق السواد
کان‌الصبح مـات لـه شقیق　　فمن حزن تسربل بالحداد

زمان ومشخّصات دیگری بدست نیامد　　(ص ۱۷۰ درمنثور)

خبسار 　بضمّ اشیاعی اوّل ، رجوع بخوانسار نمایند

خنفر 　شیخ محسن - از اکابر علمای‌امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه محقّق مدقّق و عابد و زاهد، مقامات بس‌بلند علم و عمل را جامع و ازکثرت صفای قلب و نورانیّت باطن‌که داشته منشأکرامات‌بسیاری‌بود گویند نانی راکه زن‌خانگیش می‌پخت، دراوّلین‌لقمه‌اش می‌شناخت وازدهانش‌می‌انداخت و بارها امتحان شده‌بوده و بنوشتهٔ احسن‌الودیعةاکثرآنها در دارالسلام حاج‌میرزاحسین نوری‌آنی‌الترجمة نگارش یافته خنفر از شاگردان شیخ موسی کاشف‌الغطاء (که شرح حالش بعنوان کاشف‌الغطاء خواهدآمد) بود ، در سال ۱۲۴۷ه‌ ق یا ۱۲۷۰ ه ق (غزمر یا غرغ) وفات یافت　　(ص ۱۹ ج ۱ عه)

خوانیمی 　دراصطلاح رجالی، حسین‌بن علی وجمعی دیگر از روات شیعه میباشد و ترجمهٔ حال ایشان درکتب رجال است

خواجو 　محمود بن علی - بعنوان خاجو نگارش دادیم

خواجوئی 　ملااسمعیل - بعنوان خاجوئی مذکور شد

خواجه[1]

خواجه **آصفی**، از شعرای اواسط قرن نهم هجرت و از معاصرین عبدالرحمن جامی و از خاندان بزرگ و معزّز بود شعرای وقت هر روز جمعه، اشعار خودشان را محض جهت اصلاح و استعلام نیک و بد آنها بنظر جامی می‌رسانیدند، جامی نیز اشعار آصفی را بعد از همه استماع مینمود، آصفی از این معنی افسرده‌دل گشت و اظهار گله‌مندی نمود که این حال دلیل عدم‌اعتنا میباشد، جامی گفت لقمهٔ لذیذ را بعد از طعامهای دیگر باید خورد که چاشنی آن در مذاق بماند و از اشعار آصفی است

چشمت آهو است ولی آهوی مشکین ختا — چشم خوبان دگر در غمت آهوی سفید
در شفق دید مه عید و اشارتها کرد — پیر ما سوی می سرخ بابروی سفید
آصفی می‌رود از حال بحالی که ترا — زلف، چوگان سیاه است و ذقن گوی سفید

صاحب ترجمه درسال ۸۶۰ه قمری (صس) درگذشت نگارنده گوید بملاحظهٔ تاریخ وفات، ظاهر آنست که خواجه آصفی غیر از آصفی شاعر است که قبلا نگارش یافته و نام و مشخّصات این خواجه آصفی نیز بدست نیامد (ص۷۵ مرآت‌الخیال)

خواجه **ابوالوفاء**، بعنوان **خوارزمی ابوالوفاء** خواهد آمد

خواجه **افضل‌الدین، محمد بن حبیب‌الله** - در ضمن ترجمهٔ زیر اشاره خواهیم نمود

۱- **خواجه** - که در زبان پارسی، بمعنی آقا و رئیس و بزرگ است جزو عنوان بعضی از مشاهیر میباشد و در اینجا بترجمهٔ حال چندی از ایشان می‌پردازد درصورت اطلاق و نبودن قرینه، در زبان ادبا و شعرا، عبارت از حافظ شیرازی سالف‌الترجمة است دراصطلاح علما خصوصاً ارباب معقول، عبارت از محمد بن محمد بن حسن طوسی است که ذیلا بعنوان خواجه نصیر طوسی نگارش میابد مخفی نماند، بحکم تلفظ بلفظ خواجه وامثال آن که با (خ ا) خوانده میشوند بایستی در آن ردیف نگارش می‌دادیم چنانچه معمول بعضی از ارباب تراجم نیز هست، لکن ما حکم رسم‌الخط را بعضی ملاحظات ترجیح داده و در (خو) به ثبت آنها می‌پردازیم اینگونه مطالب محض نظر و سلیقهٔ شخصی است والا در نتیجه اصلا فرقی نمی‌کند

حواجه

افضل‌الدین، محمد صدر بن محمدبن صدر ترکهٔ اصفهانی - یکی‌از اکابر وقضات اصفهان میباشد، ظاهراً ازخویشاوندان نزدیك سید صائن‌الدین علی بود، کتاب مشهور عربی ملل و نحل شهرستانی (آتی‌الترجمة) را بامر شاهرخ میرزای تیموری بپارسی ترجمه‌کرده‌است، علاوه برترجمهٔ‌اصل‌کتاب بدفع‌شبهات ملل باطله نیز پرداخته و پس‌از ترجمهٔ هرقسمت ازکتاب، مطالب دیگری نیز باندازهٔ فهم مردم‌آن زمان افزوده وآن‌ترجمه را **تنقیح‌الادلة والعلل فی‌ترجمة کتاب‌الملل والنحل** نام‌کرده است همین ترجمه دراین اواخر درتهران چاپ شده ودرآنجا شکایتهای‌بسیاری ازگرفتاری خویش (چنانچه عادت دیرینهٔ زمان نسبت باهل‌کمال است) مینماید، باآن شدائد وگرفتاری‌ها بترجمهٔ‌کتاب مذکور موفق‌گردیده و روزیکشنبه‌سیزدهم رجب۸۴۳ه قمری (صح) دراصفهان‌آن را بپایان رسانده وخدمت بزرگی بعلم وادب ودین ومذهب نموده است ، بعضی از قسمت‌های‌آن ترجمه را درایّام مسافرت نوشت وهمواره درفشار روحی‌بود تادرسال۸۵۰ه ق بامرشاهرخ بدارش‌کردند گویند دومرتبه طناب دار خواجه افضل پاره‌شد، فریاد می‌کردکه بشاهرخ بگوئید این‌عقوبت ما لحظه‌ای بیش‌نیست لکن نام نیك پنجاه سالهٔ خود را ضایع مکن ، چندانکه بزرگان سعی‌کردند مؤثر نشد، این قضیه برشاهرخ مبارك نگردید و بفاصلهٔ هشتاد روز درگذشت

دیدی‌که خون ناحق پروانــه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

مخفی‌نماندکه‌کتاب ملل ونحل شهرستانی بار دیگر نیز بتصدی مصطفی‌خالق دادهاشمی درسال ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ه ق بپارسی ترجمه شده و این ترجمه نیز موسوم بتوضیح‌الملل میباشد یك تن دیگر نیز از خانوادهٔ ترکه ، بنام افضل‌الدین محمد (بدون قید صدر) وجود داشته‌که معاصرشاه تهماسب صفوی(۹۳۰-۹۸۴ه قمری) بود، موافق‌آنچه دربعضی موارد (که فعلا از نظرم رفته) دیده‌ام نام پدرش حبیب‌الله است و ترجمهٔ حال‌او موکول بتواریخ و سیر میبــاشد و مقصود در اینجا فقط اشارهٔ اجمالی بتعـداد افضل‌الدین ترکه میباشد وبس

اما سید صائن‌الدین علی بن محمد بن محمد ترکه که اشاره شد ، بصائن‌اصفهانی مشهور، ومعروف‌ترین افراد این خانواده میباشد ، معقول ومنقول را جامع ، درکلام و تصوّف ماهر، درجفر و اعداد و بعضی از علوم غریبه دیگر توانا و قادر بود و در عداد مشاهیر حکما بشمار میرفت بعد از تکمیل تحصیلات لازمه باشارهٔ برادر بزرگ خود بحج رفته و قدم بدائرهٔ سیر و سلوک گذاشت ، مدتی درمصر و شام بسر برد ، بخدمت‌علما و مشایخ صوفیّه رسید ، از هرخرمنی خوشه‌ای چید ، باز باصفهان برگشته و بتدریس اشتغال وزرید، مدتی ازطرف شاهرخ میرزا بقضاوت‌یزد منصوب ولی موردحسد بدبینان گردید ، بواسطه پاره‌ای کلمات صوفیانه‌که از وی شنیده بودند متّهم شد و مدتها تحت آزار و شکنجه قرارگرفت ، اموالش بغارت رفت، او نیز با قوهٔ قلمی مدافعه می‌کرد تا آنکه بالاخره برئه شده ودرسال ۸۳۰ یا ۸۳۶ھ قمری (بل یا بلو) بدرود جهان‌گفت و تألیفات عربی و پارسی بسیاری نیز بدو منسوب دارند

۱- **اسرارالصلوة** ۲- **شرح فصوص** ۳- **شرح قصیدهٔ ابن‌فارض** ۴- **مفاحص**
۵- **نفثةالمصدور** که دوکتاب بدین‌اسم داشته و بعید اوّل و ثانی از همدیگر امتیازیافته است، اصل مرام او درهردو، مدافعه ازخود وجواب از اعتراضات اهل‌حسد بود واینکه همهٔ آنها ناشی ازبی‌اطّلاعی یااغراض نفسانی‌است وغیراینها ازاشعار صائن‌الدین‌است

اگرچه طاعت این شیخکان سالوس‌است که خوش‌وولوله‌درجان‌انس‌وجان‌انداخت
ولی بکعبه ،کـه گر حبرئیـل طاعتشان بمحقق توانـد برآسمـان انـداخت

ناگفته‌نماند ترکه (بضمّ اوّل) خانواده‌ایست بزرگ و ترکی زبان‌ازشهر خجند ترکستان، که ازعهد مغول تا دورهٔ صفویّه، دراصفهان ازخانواده‌های معروف ومحترم بشمارمیرفت بعضی از افراد ایشان مصدر خدمات شایانی نسبت بعالم علوم ومعارف بوده‌اند
(مقدمه ترجمه ملل و نحل و بعض موارد دیگر)

خواجه

افضل‌الدین ، محمدکاشانی - بعنوان باباافضل مذکورشد ودر بعض جاها دیدم‌که‌گاهی اورا نیز بخواجه موصوف دارند

حواحه **امین‌الدوله** ، طبیب، بهمین‌عنوان معروف، اسمی اراو درتواریح وسیر مدکور نشده، ار اعاظم حکما و اطبّا وطبیب حاص‌ارعون حان س اباقاحان س هلاکوحان معولی بود سال وفاتش مصوط نیست ، لکن ار رحال قرن هشتم بوده و شاید اوائل قرن نهم را نیر دیده باشد (ص۲۳۴ ح۱مر)

حواحه **اوحد سرواری**، بعنوان **اوحد سرواری** قبلا مدکور شد

حواحه **پارسا** ، **محمدس محمد** - بعنوان **پارسا محمد** ، نگارش یافت

حواحه **حمال‌الدین** ، بعنوان **ساوحی سلمان**، مدکور حواهد شد

حواحه **حافظ** ، بعنوان **حافظ شیراری** ، نگارش دادیم

حواحه **حسن دهلوی**، بعنوان **دهلوی حسن بن علی** ، حواهدآمد

حواحه **ربیع بن حثیم** ، اسدی ثوری تمیمی‌کوفی تابعی ادیب لعوی محدّث مفسّر ، متعبّد متمسّك،کمیه‌اش ابوریاد، اقوال‌او در تفسیر منقول و اقوال علمای رحال در بارهٔ او محتلف ، حنانچه در روضات‌الحنّات با اوصاف مدکوره‌اش‌ستوده ودرمحمع‌البیان ار وی‌بامام متقدّم متبحّر وشیح متقدّم تعبیرمیفرماید بروایت‌کشی ، یکی‌ارچهارتن ابعیا وممدوحین رهّاد ثمانیه (که بهمین عنوان، مدکور حواهیم داشت) میباشد ، درا تقان‌المقال و حلاصة‌الاقوال نیر در قسم اوّل کتاب‌که برای ترحمهٔ حال عدول و ثقات و معتمدین تحصیص داده‌اند ترحمهٔ حال وی پرداخته‌اند ، درتنقیح‌المقال وحلاصة‌التنقیح نیر بوثاقت وی حکم‌کرده‌است، شیح‌بهائی درحواب‌سؤال شاه عباس صفوی نگاشته است‌که حواحه ربیع ، ار اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و بسیار مقرّب بود ، هنگامی‌که لشکر اسلام برای حهاد باکفّار بحراسان‌آمده بودند در آنحا بدرود حهان‌گفت ارتاریح ابن‌اعثم‌کوفی و بعض مصنّفات‌حمدالله مستوفی و بعض دیگر ار ارباب سیَر حلالت و عظمت حواحه ربیع منقول و ارکلمات او است‌که اگر این معاصی نیر متعفّن وگندیده میبود و بوی بدِ آنها طاهر میشد هیچکس در پهلوی

کسی نشستی، نیز از باب ششم کتاب دهم احیاءالعلوم غزالی نقل است که خواجه ربیع در خانهٔ خود قبری کنده بود هرموقع که در خود قساوتی ملاحظه میکرد توی آن قبر میرفت و بلند شده و بسیار درنگ کرده پس میگفت **رَبِّ ارْجِعُونی لَعَلّی اَعْمَلَ صٰالِحاً فِیمٰاتَرَکْتُ** این آیه را مکرر مینمود وعاقبت بخودش جواب میداد **یا ربیع قد رجعناك فاعمل** و نظائر این اقوال و افعال حقائق مثال ، از آن عارف ربّانی بسیار نقل شده‌است بعضی دیگر از علمای رجال ، مذموم و مطعون و مسکّك و فاسقش می‌پندارند و از متخلّفین بیعت حضرت امیرالمؤمنین ع اش میشمارند ، با اینکه اینگونه نسبت‌ها جسارت و غفلت از حقیقت حال بوده ودرمقابل ادلّهٔ متقنه دور از انصاف میباشد بازهم بسط رأیند را خارج از وضع کتاب دیده و محول بکتب مبسوطه مربوطه میداریم

خواجه ربیع، درحدود سال‌شصت و یك یا سه یاهفتادم هجرت، درارض خراسان وفات یافت، در یك فرسخی مشهد مقدّس رضوی ع مدفون شد، قبرش بازمان ما معروف و مشهور است ، قبّه و خرگاهی داشته واز بلاد بعیده بزیارتش می‌آیند ، درمیان عجم بخواجه ربیع شهرت دارد و اجمالا بذکر میدهدکه خواجه ربیع ، غیراز ربیع بن خثیم است که درتهذیب و کافی درباب احکام طواف مریض از حضرت صادق ع روایتی دارد
(احیاءالعلوم وص۲۸۳ت و ۶۰لس وکتب رجالیه)

خواجه **رشید** یا **خواجه** **رشیدالدولة** یا **خواجه** **رشیدالدین** } **فضل‌الله بن‌عمادالدولة** - بعنوان ابن ابی‌الخیر، نگارش یافته ودر زبان اهالی ماآذربایجانیها بخواجه رشید مشهور است

خواجه **رشیدالدین، محمد بن محمدبن عبدالجلیل** - بعنوان رشید وطواط خواهدآمد

خواجه **رکن‌الدین، محمود** - بعنوان شاه سنجان خواهدآمد

خواجه **عبدالله انصاری هروی، بن ابی‌منصور بن ابی‌ایوب علی**- نسبش با شش واسطه بابوایّوب انصاری صحابی منتهی میشود، ازمشاهیر عرفا ومحدّثین وفقها وکبار مشایخ صوفیّه،کنیه‌اش ابواسمعیل، لقب‌مشهوریش‌شیخ‌الاسلام

است ، چون مولد بلکه مدفش نیز با برمشهور ، هرات بود به پیرهری نیز موصوف میباشد خواجه درچهار سالگی بمکتب رفت، درنه سالگی شعر خوب میگفت، مورد حسد اقران گردید ، بجهت خدمت دین مقدّس اسلامی سیاحتهاکرد ، احادیث بسیاری از ثقات محدّثین فراگرفت وبقول خودش ، (والعهدة علیه) حافظ سیصد هزار حدیث با هزار هزار سند بود ،گوید حافظه‌ام بحدّی بوده‌که تمامی نوشته‌های خود وهرچه راکه از قلمم میگذشت حفظ میکردم واز تألیفات او است

۱- انس المرید ۲- انوارالتحقیق ۳- تفسیرآیةالخلق إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الخ که آیهٔ صدوشصت وچهارم سورهٔ بقره است **۴- ذم الکلام ۵- شمس المجالس ۶- مناجات فارسی ۷- منازل السائرین الی الحق** در تصوف ، صاحب ترجمه این کتاب را بخواهش جمعی ازاهل هرات‌که طالب وقوف بهمین‌مرام بوده‌اند تألیف کرد ، درقاهره چاپ شده وکمال‌الدین عبدالرزاق آتی‌الترجمة شرحش‌کرد و ازفقرات مناجات خواجه است **الهی** هرکه را عقل دادی پس چه ندادی وهرکه را عقل ندادی پس چه دادی ، **الهی** اگرکاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است ، **الهی** اگرگوئی بندهٔ من ازآسمان میگذرد خندهٔ من و نیز از او است

درطفلی پستی درجوانی مستی درپیری سستی پس‌کی خداپرستی واز رباعیّات او است

مست‌توام، از باده وجام‌آزادم	صید توام ، ازدانه ودام‌آزادم
مقصودمن‌ازکعبه وبتخانه‌توئی	ورنه من‌ازاین‌هردومقام‌آزادم
دی‌آمدم و نیامد از من‌کاری	وامروز زمن‌گرم نشد بازاری
فردا بروم بی‌خبر از اسراری	ناآمده به بود ازاین، بسیاری

عیب است بزرگ ، برکشیدن خود را	از جملهٔ خلق ، برگزیدن خود را
از مردمک دیده باید آموخت	دیدن همه‌کس را و ندیدن خود را

خواجه عبدالله سال ۳۸۳یا۳۹۶یا۳۹۷ه قمری (شفج یا شصو یا شصز) درهرات متولد و سال ۴۸۱ه قمری (تفا) با برمشهور درآنجا وفات یافت و درگازرگاه مدفون‌گردید و

یا وفاتش درقندهار (یا قهندر مصر، یاقهندر طوس ویا مداین واقع) ودرقرب قبرحدیمه مدفون گردید

(ص ۴۵۰ ت و۶۵ ۱ح مع و۱۰۴۹ ح ۲ و ۳۱۰۰ ح ۴ س و۱۲۸ هـ و۱۸۹۲ مط وعیره)

حواحه **عبدالله سامی**، بعنوان **سامی حواحه عبدالله** حواهدآمد

حواحه **عبید راکانی**، بعنوان **راکانی** حواهدآمد

حواحه **عصمت الله، بحاری**- ار اکابر شعرای قرن نهم هجرت میباشد، مردی بزرگ ومستعدّ بود، نسبش بحضرت صادق ع موصول میشود، درجمیع اقسام شعری مهارت داشت، سلطان خلیل بن امیرشاه، تمامی فنون شعر را از وی احد نمود، دائماً انیس و جلیس وی بود، حرمت اورا رعایت مینمود، چون سلطان خلیل ارحکومت بحارا عرل ودرزندان الغ بیگ افتاد حواحه متر نّم این ابیات دردناك گردید

کاش فرمودی بشمشیر جدائی کشتنم / تا بحواری درحنین روزی ندیدی دشمنم

باغبان گو، درته دیوار گلزارم بکش / بیحضورش گر کشد حاطر بسرو و سوسنم

شهسوارم کی حرامد بار تا دیوانه وار / حاك وحون آلوده حودرا برسرراه افکنم

حوندلزان رو همی بارم رشریان دوعین / کر فراقش بشتر حونی است هرمو بر تنم

تا ر عصمت کی شود آثار دوران خلیل / کاس بنا بی راکه باحق میپرستم بشکنم

بهاءالدین بربدق، ار شعرای معاصر حواحه، اصلش ار سمرقند، شاعری حوشگو و ندیم پیشه و مایل بهجو و مطایبه بود، ار این رو شعرای وقت با وی راه مدارا ومسالمت پیموده و اورا استاد می گفته اند و او درهجو حواحه عصمت گوید

در بحارا حواحه عصمت نیست، بی بی عصمت است / درحراسان حواحه عصمت شهرتی دارد تمام

زمان وفات و مشخصّات دیگر بدست نیامد (۶۱ و۶۳ مرآت الحیال)

حواحه **میرعلی**، تبریری بعنوان **تبریری حواحه میرعلی** مذکور شد

حواحه **علی سیاه‌پوش**، بعنوان **سیاه‌پوش** حواهدآمد

حواحه **عماد فقیه**، بعنوان **عمادالدین فقیه** حواهدآمد

حواحه **كمال‌الدين** ، بعنوان **سدار رازی** مدکور داشتیم .

حواحه **محدالدين‌فارسي**، بعنوان **محدالدين فارسي** حواهدآمد

حواحه **ناصر بحاری** ، بعنوان **ناصر بحاری** حواهدآمد

حواحه **بصيرطوسي ، محمد بن محمد بن حسن** - جهرودی طوسی ، عـالم قدوسی ، کسیه‌اش ابوجعفر ، لقبش بصیرالدین طوسی ، شهرش حواحه ، اصلش ار بلدهٔ جهرود نامی ار مصافات قم بود، بنا بقولی درپانصد و نود وپنجم وبنا برمشهور دریاردهم حمادی‌الاولی سال پانصد و نود و هفت ار هجرت درطوس متولد گردیده‌است صاحب ترجمه ار اعاظم فلاسفهٔ مسلمین و اکابر حکمای متبحّرین میباشد که درکلمات اکثر احلّه با عبارات متنوّعهٔ **محقق طوسی ، افضل‌المتكلمين ، سلطان‌الحكماء والمحققين ، استادالبشر ، علامةالبشر ، عقل حاديعشر** و بطائر اینها موصوف است، ارمحاسن دهر ومفاحر شیعه بلکه تمامی عالم اسلام و توان‌گفت بمامی شرق بشمار میرود مجمع مکارم احلاق بود، حدّت دهن وغایت دانش ونهایت‌بینش وی شهرهٔآفاق میباشد، حدمات کشوری ومدهبی ، ایرانی و اسلامی‌که ارآن یگانهٔ دهر بعمل‌آمد طاق ومسلّم مخالف و مؤالف و یگانه و بیگانه است درچنان موقع باریك وباریکی‌که مسلمانان حصوصاً ایران و ایرانیان دراثر حمله و هجوم لشگر شقاوت اثر مغول‌که شهر بشهر میرفتند ، قتـل عام میکرده ، برپیر و حوان و مرد و رن و عـالم و عامی و عارف و حاهل رحمی نمیکردند، بلکه شکم اطفال شیرحواره را بیر با سرنیره پاره نموده وحیوانات را نیر می‌کشتند حتی بردیك بودکه نام ایرانی ار صفحهٔ تاریخ محو و نابودگردد ، این نابغهٔ رمان قیام‌کرد ، ورارت هلاکوحان را قبول نمود، بدین وسیله مغول حونحوار را تحت نفوذ حودآورد ، درحقیقت برعقـل هلاکو مسلّط شد ، برای اصلاح ، بلاد و ارشاد عباد بغداد رفت ، تدابیر لارمه را در انقراض شوکت پانصد و بیست و چهار سالـهٔ حلافت عباسیه‌بکاربرد وتاآنجاکه میتوانست دراحیای این‌حاك پاك وترویج علم وادب و باداشتن

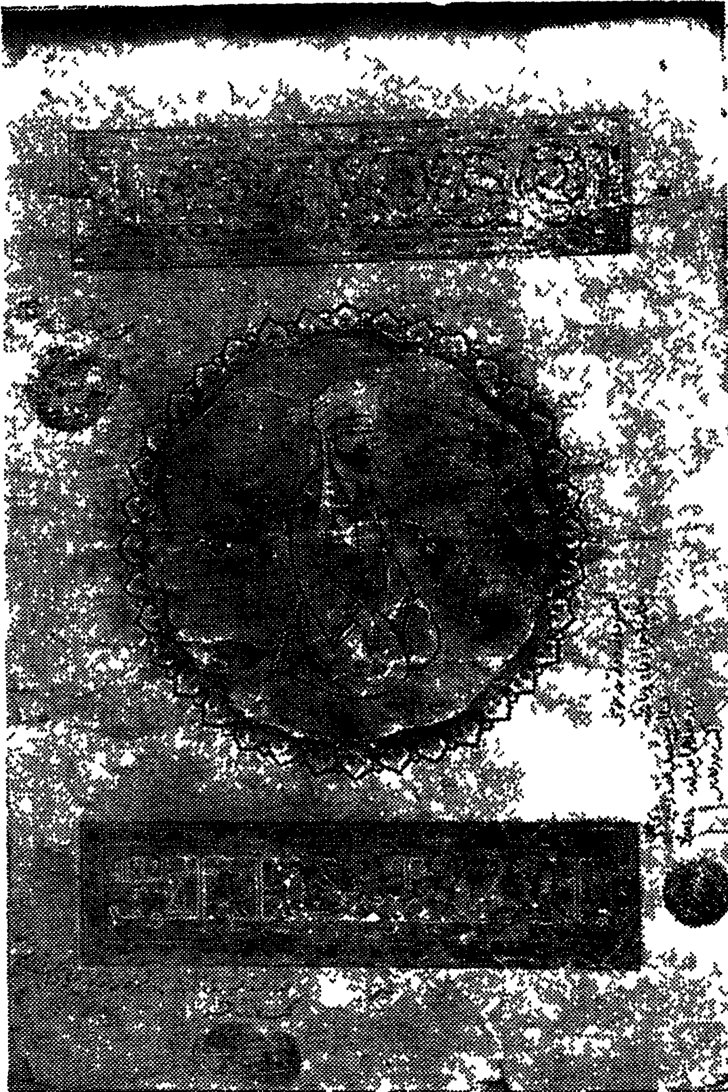
هذا الوجه بعينه فاذن زدا بالكل واحد منهما تعلق بقواعد ... آخر والثاني ترتيب
من ساند ووفق الله في تحرير هذا الكتاب حسب ما قصدته ملاحظ الكلام فحمد
انه خير موفق ومعين تم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه ووقع الفراغ من
كتابته في يوم الثلثا الثاني عشر من شهر جمادي الاولى سنة اثنين وستين وستمائة
على يد العبد الضعيف محمد بن محمد الطوسي ...

وجد في بعض نسخ اقليدس بعد تمام المقالة الخامسة عشر ما هذه نسخته وفي نسخة
اخرى زيادة هذا الشكل كل مخمس متساوي الاضلاع والزوايا في دائرة مربع نصف
قطرها خمس مربع خط منطق فان ضلع ذلك المخمس اصغر مثلا
ومساو لضلع المخمس المعمول في دائرة ز ومربع اب خمسة امثال
مربع نصف قطرها فمعلوم ان ضلع المخمس الواقع فيها اصم وهو
الذي يسمى الاصغر برهانه ان نسبة مربع اب الى مربع نصف قطر دائرة ز كنسبة
مربعات اضلاع المخمس الى مربع ز والمربعان الاولان مشتركان فضلع المخمس
هو الاصغر واستعمل فيه ...
كل مشارك للاصغر اصغر ... والله اعلم بالصواب



نمونهٔ خط خواجه نصیر الدین طوسی -۹

مذهب حق اثنی‌عشری اهتمام تمام بکار برد ، در آن گیرودار و تا آن همه وقایع جانگداز
جانسوز کمرشکن طاقت‌فرسا ، که نوعا قدرت تنظیم ضروریات یومیهٔ داخلی نمیباشد



عکس حواحه نصیرالدین طوسی قدس سره -۱۰

عکس شماره ۱۰، ار روی یك تصویر قلمی مذهب ولاروردی قدیمی رسائی که در تهران، در کتابخانهٔ ملی متعلق بجناب حاج حسن آقا ملك مساند برداسته سده ، دوسطر خط کوفی که در قسمت بالا و پائین تصویر، در داخل تذهیب نوسته سده بدین سرح اس : **المولی المعظم الامام الاعظم نصیرالملة والدین، محمد بن محمد بن الحسن الطوسی اطال الله بقاه** دو ست دس راس تصویر روش و حوانا و آخرش مهر مدور (العبد ورنهان) اس و خط زیر سطر نجابی کوفی مذکور بر این چنین اس تصویر عمدة العلماء و زبدة الحکما استاد البسر حواجه نصیرالدین طوسی قدس سره*



عکس خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره -۱۱

*جزء پیشکش‌خانه شده سنه ۱۲۶ تقریباً تاریخ مهر نقشی زیرش باید رقم (۱) و مانند آن از این تاریخ (۱۲۶) افتاده و یا محو شده باشد و صحیح آن چنین باشد (۱۱۲۶) و مانند آن بهرصورت باید جلوتر از تاریخ مهر نقشی باشد. تمامی خطوط مهر نقشی زیر این خط بدین نحو است: فدوی، پادشاه غازی شاه عالم رحمی بارخان ۱۱۲۲ و هنوز معلوم نشده است که این مهر نقشی از کیست. درسمت راست بالای تصویر زیر خط کوفی فوقانی این جمله است: من ممتلکات فقیر محمدجعفر، و زیرآن مهر مدور العبد محمدجعفر با بعضی خطوط لایقرء دیگر است

عکس شماره ۱۱، نیز درمجلهٔ جلوه، منتشره در تهران، بخواجه نصیر نسبت داده ودرص ۲۴۹ شماره ۵ سال دوم مورخ بهمن‌ماه ۱۳۲۵ گوید: این عکس بدیع تاریخی، ساختمان قرن هفتم هجری تقریباً هفتصد سال قبل میباشد که از کاشی معرق ساخته شده و درجلوی خواجه سه‌عدد اسطرلاب ودرحاشیهٔ او برج حمل ثور جوزا الخ نقاشی شده وادارهٔ مجلهٔ چهره‌نما از یکی ازمغازه‌های مصر بدست‌آورده و درشماره ۲۱ سال ۲۸ هجری مجله چهره‌نما گذارده شده است‌که ما آن را از مجلهٔ مزبور کلیشه نموده و دراین شماره ازنظر خوانندگان محترم میگذرانیم انتهی

هلاکوخان را بامر خلیل ترتیب رصدخانه تذکر داد ، هلاکو نیز نخست بعذر اینکه علم نجوم وقایعی راکه حتمی‌الوقوع است برطرف نمی‌کند مایل نبود، این دانشمند یگانه محض اشعار بیکی از فوائدآن علم‌گفت پادشاه امر فرمایدکه یك تشت بزرگ مسی، بی‌اطلاع اهل‌آن مجلس ، از بالای عمارت بپائین اندازند اینك هم‌چنان‌کردند ، تمام حضار از صدای هولناك برافتادن‌آن تشت در اضطراب شدند ، فقط خواجه وهلاکو در اثرآن اطلاع قبلی اصلا متأثر نگردیدند پس‌خواجه اظهارداشت‌که یك فائدهٔ علم‌نجوم این است‌که مردم پیش‌از وقت از وقوع حوادث مستحضر میشوند و درحین وقوع دچار اضطراب و وحشت نمی‌گردند ، هلاکو تحسین‌کرد و امر نمودکه اهتمام تمام درآن‌امر خطیر بکار برند

خواجه درسال ۶۵۷ه قمری‌احمدبن عثمان مراغی، معمار معروف وقت‌را مأمور کرد، روی تل بلندی‌که درشمال غربی مراغه (که درآن موقع پایتخت مغول بود) واقع میباشد ودر زمان‌حاضر ما ، در زبان‌آذربایجانیها رصد داغی (کوه رصد) معروف‌است، ساختمان وسیع باشکوهی درکمال آراستگی تأسیس نماید ، صنوف دقائق حکمت و صناعت را در اصول نجوم و هیئت بکار برد ، خود هلاکوخان و بعدازفوت او پسرش اباقاخان نیز علاوه بر تعیین‌اعتبار سنگین وعلاوه‌براموال معتنی‌بهی‌که برای‌مصارف‌این‌کار بعهده خزانه وعمال دولتی‌حوالت داده‌بودند اوقاف سرباسر کشور را برای‌تأمین مخارج رصدخانه درتحت‌اختیار خواجه‌گذاشتندکه عشرآن را دراین مرام عالی مصروف دارد خواجه برای اجرای این مرام ، حکما و منجمین اسلامی راکه شایستهٔ این‌امرخطیر بودند از اطراف و جوانب جلب نمود ، علاوه برایشان ، یك نفر دانشمند چینی هم‌که آن موقع درمراغه حاضر بوده در ترتیب تاریخ معمول چینیان‌کمکی داشت ، ایشان بعضی ازآلات رصدی پیشینیان راکه ناقص بوده تکمیل‌کردند و بعضی دیگر را نیزکه محل ضرورت بوده خودشان اختراع نمودند

بعقیدهٔ بعضی از ارباب سیر، منکو قاآن از پادشاهان مغول‌که باکثرت هوش و

فراست امتیاز خاصی داشت تأسیس رصدخانه‌ای را تصمیم گرفت، نخست جمال الدین محمد بن طاهر بخاری را بانجام این مرام عالی برگماشت ، چون او قدرت این امر باعظمت را نداشت هنگام فرستادن هلاکو بایران، دستور داد خواجه نصیر را که قبلا آوازهٔ کمالات محیّر العقول اورا شنیده بود بدربار او روانه دارد که درمغولستان رصدخانه‌ای تأسیس دهد ، لکن درموقع مقتضی، هلاکو چنان صلاح دید که این کار بامر او باشد ودرایران وقوع یابد چنانچه اشاره شد، جمعی از اساتید نجوم و ریاضی را برای معاونت و کمك این کار (با انتخاب خواجه) از بلاد بعیدهٔ متفرقه جلب نمود، درمراغه دراختیار خواجه قرار دادکه زیردست آن فیلسوف یگانه این امر خطیر را بطور اکمل انجام دهند ، از آن جمله ، موافق آنچه خود خواجه درمقدمهٔ زیج ایلخانی مذکور داشته ، مؤیّدالدین عرضی ازدمشق، نجم الدین دبیران از قزوین، فخرالدین اخلاطی ازتفلیس، فخرالدین مراغی از موصل که ایشان اسّ اساس این هیئت علمیّه رصدیّه بوده‌اند و قطب الدین شیرازی ، محیی الدین مغربی ، وفریدالدین ابوالحسن علی نیز معاونت درعمل رصدی داشته‌اندکه ترجمهٔ حال هریك از اشخاص مذکور درمحل مقتضی از این کتاب نگارش یافته است مگر فخرالدین اخلاطی که چیزی از ترجمهٔ حال او علی العجالة دسترس ما نگردیده و وقت هم مقتضی تتبّع زاید نیست

خواجه ، دومرتبه، یکی درسال ۶۶۲ ودیگری اندکی پیش از وفات خود، برای بازدید اوقاف بغداد مسافرت کرد که پس از وضع مستمریّات و حقوق مقرّره و مخارج آنها ، مازاد را برای صرف درعمل رصدخانه درتحت نظر بگیرد، دراین اثنا هرچه را ازآلات رصدی وکتب مبهوبه ازشام وبغداد و موصل که مقدورش بوده بدست آورد ، در مراغه کتابخانه‌ای بس عالی ترتیب دادکه بیشتر از چهارصد هزارکتاب را حاوی بود ، مدرسه‌ای بسیار باعظمت نیز درآنجا بنا نهاد ، افاضل اهل علم راکه مثل مور وملخ در اطراف و نواحی مختلفه منتشر بودند درآنجا جمع کرد و وسائل فراغت آنها را فراهم آورد بطوری که محصّلین ودانشجویان ستمدیده، آنهمه بلایای کمرشکن رافراموش کردند،

ارهرطرف رو بدان قبلهٔ آمال آوردند، هرکسی فراخور استعداد خود علوم متنوّعه را از استادان ماهر فرا می‌گرفتند بالجمله خواجه در نتیجهٔ عمل رصد، **زیج ایلخانی** معروف را بنام هلاکوخان نگارش داد و چند جدول هم‌که در زیجهای سابق نبوده درآن‌افزود و بهمین جهت اعتبار تمام یافت مورّخین اروپا نیز موافق نقل معتمد، درسال هزار و شصت وسه از هجرت مطابق هزار و ششصد و پنجاه و دویم میلادی در شهر لندن جدول عرض و طول بلاد را از روی همین زیج ایلخانی ترجمه و منتشر نمودند

هزاران افسوس، ازآن‌روکه‌کمترین مدت رصد، سی سال تمام راکه یك دورهٔ زحلی است لازم دارد و خواجه در شانزدهمین سال تأسیس رصدخانه وفات‌یافت، اینك عمل رصد و زیج ناتمام ماند، اگرچه صدرالدین، پسر بزرگ خواجه وبعداز فوت او نیز برادرکهترش اصیل‌الدین، عهده‌دار تکمیل‌آن بوده‌اند لکن (جگرها خون شود تا یك پسر مثل پدرگردد)کم‌کم رصدخانه متروك شد تادراین زمان، فقط اسمی بی‌مسمّی ازآن‌باقی‌مانده همینقدرکه‌آن تلّ شمال‌غربی مراغه‌را رصدداغی (کوه رصد) می‌گویند وبس،آن هیئت رصدیّه نیزکه برای این‌مرام عالی ازاطراف وجوانب احضار شده‌بودند پس‌از مدتی بدون اخذ نتیجه بازگشتند غیاث‌الدین جمشید کاشانی‌آتی‌الترجمة،کتابی درتکمیل همین‌زیج‌ایلخانی‌خواجه‌که ناقص‌مانده‌بودتألیف‌نمود و بزیج خاقانی موسومش گردانید باری خواجه علم معقول را از والد ماجد خود فخرالدین محمد بن حسن‌که تلمیذ فضل‌الله راوندی‌تلمیذ سیدمرتضی‌علم‌الهدی‌بوده وديگر اجلّه اخذکرد، ازابن‌میثم بحرانی، شارح نهج‌البلاغه نیز تفقّه نمود، درحوزهٔ درس فقهی محقّق حلّی نیزحاضر میشد و مذاکرات ایشان درمسئلهٔ استحباب تیاسر درقبلهٔ عراقی مشهور میباشد معقول را نیز از قطب‌الدین مصری،کمال‌الدین‌یونس مصری، فریدالدین داماد، شیخ‌معین‌الدین سالم‌بن بدران مصری معتزلی ودیگر فحول فریقین اخذ نمود، علاّمهٔ حلّی، قطب‌الدین شیرازی، بلکه ابن‌میثم بحرانی مذکور و دیگر اساتید فریقین نیز از تلامذهٔ معقولی خواجه بودند حوزهٔ درس خواجه دارای شکوهی خاصّ وعظمتی مخصوص وقبلهٔ آمال

اکابر و فحول فریقین و مرجع استفادهٔ اساتید هرفن بود ، برای حل همهگونه مشکلات علمی در آنجا حاضر میگردیدند، تمامی آنهارا با سر انگشت افکار ابکار آن نابغهٔ روزگار حل مینمودند و بیش از انتظار موفق بمرام خود میشدند

از قضایای طریفه که در مقامع الفصل ، بخواجه نسبت داده آنکه در یکی از سفرهای دریائی سی تن در کشتی همسفر بوده اند که نصف ایشان مسلمان و نصف دیگر از یهود بود ، در اثر تلاطم دریا آن کشتی مشرف بغرق شد ناچار تبانی کردند برایسکه آن مسافرین را یك یك بدریا اندازند تا کشتی قدری سبکتر شود و ازغرق شدن محفوظ ماند، خواجه که یکی از آن مسافرین بوده خیلی اندیشید ، تمامی ایشانرا بشکل دائره بطور مخصوصی نشانید ، همه را قانع و راضی کرد برایسکه ایشان را نه نه بشمرند ، شخص نهمی را هرکس که باشد بدریا اندازند اینك در نتیجهٔ این فکر عمیق تمامی یهودیها را بدریا انداخته ومسلمانان نجات یافتند بعضی از ارباب کمال همین قصیه را نظم وکیفیت و ترتیب نشاندن آن سی تن مسافرین کشتی را بدین روش بیان کرده است

زترکان چهار و زهندو است پنج	دو رومی اسا بك عراقی بسنج
سه زور و شیی یك نهار و دولیل	دو بار وسه زاغ ویکی چون سهیل
دومیغ ودوماغ ویکی همچو دود	زنه نه شمردن نمیرد جهود

اشعارخواجه آن یگانهٔ دهر را اشعاری نغز وطرفه ونیکو هم بوده است که بعضی از آنها را میبگارد

حرحق حکمی که حکمرا شاید نیست	حکمی که زحکم حق فرون آید نیست
هرچیز کـه هست آن چنان میباید	آنچیز کـه آن چنان نمیباید نیست

موجـود بحق واحد اوّل باشد	باقی همه موهوم و مخیّل باشد
هرچیز جزاوکه آید اندر نظرت	نقش دومین چشم احـول باشد

من آنکه خدمت تـو کنم و نمی توانم	تویی آنکه چارهٔ من بکنی و میتوانی
دل من نمی پذیرد بـدل تـو یارگیرد	شود ار دگری جهاندتو بدیگری جهانی

لذّات دنیوی همــه هیچ است نزد من / درخاطر از تغیّرآن هیچ ترس نیست
روز تنعّم و شب عیش و طـرب مـرا / غیراز شب مطالعه و روز درس نیست

نظام بی‌نظام ارکافرم خوانــد / چراغ کــذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیراکه‌نبود / مکافــات دروغی جــز دروغی

لوان عبدا اتی بالصالحات غدا / بود کل نبی مرسل و ولی
وصام ماصــام صوام بلاملل / وقــام ماقام قــوام بلاکسل
وعاش فی‌الدهر آلافا مؤلفة / عار من‌الذنب معصوم بلازلل
فلیس فی‌الحشر یوم‌البعث ینفعه / الا بحب امیرالمؤمنین علی ع

تألیفات خواجه مؤلفات خواجه ، درفنون‌گوناگون و بالخصوص درکلام و حکمت و ریاضیّات و الهیّات و علوم اسلامی همیشه مطمح نظر ارباب فنّ و محل استفادهٔ فحول فریقین است ، اغلب‌آنها بزبانهای اروپائی ترجمه شده ودرمدارس اسلامی موردتدریس و تدرّس میباشد ، بعضی ازآنها را بحسب مساعدت وقت و حال و وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید

۱- آداب‌البحث ۲- آداب‌المتعلمین ۳- آغاز و انجام در مبدأ و معاد انسانی و احوال قیامت بپارسی‌که درایران چاپ شده است **۴- آغاز و انجام حیوان و نبات ومعادن و متفرقات دیگر ۵- اثبات بقاءالنفس الانسانیة** و شاید همان بقاءالنفس بعد فناءالجسد باشدکه در زیر ضمن همین تألیفات مذکور است **۶- اثبات‌الجوهر المفارق المسمی بالعقل** وآن را **اثبات‌العقل** نیزگویند **۷- اثبات‌العقل** رجوع بمافیل‌نمایند **۸- اثبات‌العقل‌الفعال ۹- اثبات الفرقة‌الناجیة ۱۰- اثبات‌اللوح‌المحفوظ ۱۱- اثبات‌الواجب‌تعالی ۱۲- اختیارات‌المهمات ۱۳- اختیارات النجوم ۱۴- اخلاق ناصری‌**که بپارسی ، بسیار مشهور و بارها درایران چاپ‌شده‌است موقعی‌که ابوالفتح ناصرالدین ازافاضل امرای اسماعیلیّه وحاکم قهستان بود،آوازهٔ شهرت خواجه را شنید بجهت‌کثرت اشتیاقی‌که بدیدارش داشته بشهر قاین‌که کرسی ومرکز قهستان‌بوده دعوتش‌کرد، مقدمش را مغتنم شمرد ، همه‌گونه وظائف لازمهٔ تجلیل وتجلیل را معمول داشت خواجه نیزهمین‌کتاب‌اخلاق‌ناصری‌را بنام وی‌تألیف داد
۱۵- اساس‌الاقتباسدرمنطق **۱۶- استخراج‌التقویم ۱۷- الاسطوانة ۱۸- الاشکال‌الکرویة ۱۹- الاعتقادات ۲۰- اقسام‌الحکمة ۲۱- اقل‌مایجب‌الاعتقادیه ۲۲- الامامة ۲۳- الانعکاسیة**

مقاله‌ایست دربیان انعکاس شعاع **۲۴- اوصاف‌الاشراف** که بسال ۱۳۰۶ه شمسی باحطمیرزاحسن خان سیفی عمادالکتاب در برلین چاپ عکسی شده است **۲۵- الایام واللیالی ۲۶- البارع فی‌التقویم و احکام‌النجوم ۲۷- بقاءالنفس بعد فناءالجسد یا بعد بوارالبدن** که درمصر چاپ شده است **۲۸- بیست باب اسطرلاب** که درتبریز وتهران با خلاصهٔ شیخ بهائی چاپ سنگی شده است **۲۹- تجریدالاعتقاد** یا **تجریدالعقائد** یا **تجریدالکلام** که در رشتهٔ خود بی‌نظیر و محل توجه اکابر و فحول است، شرحهای بسیاری از طرف علمای فریقین براین کتاب نوشته شده و تاحال چندین مرتبه در ایران و بمبئی با شرحهایش چاپ شده است **۳۰- تجریدالمنطق ۳۱- تجریدالهندسة** چنانچه در بعض موارد است لکن ظاهراً تحریر الهندسة بوده و همان است که در ذیل میگذاریم **۳۲- تحریر اصول‌الهندسة اقلیدس** که به تحریر اقلیدس معروف و در ایران و کلکتّه چاپ شده است **۳۳- تحریر اقلیدس** رجوع بماقبل شود **۳۴- تحریر اکرمالاناوس ۳۵- تحریرکتاب‌الکرةالمتحرکة ۳۶- تحریر کتاب‌المساکن ۳۷- تحریر مجسطی ۳۸- تحریرالمطالع ۳۹- تذکرةالهیئة** که درایران‌چاپ شده‌است **۴۰- تربیع‌الدائرة ۴۱- ترجمةصورالکواکب ۴۲- تسطیح‌الکرة**یا**رسالةفی‌تسطیح الکرة ۴۳- تعدیل المعیار ۴۴- التقویم العلائی ۴۵- تلخیص‌المحصل** یا **نقدالمحصل** که در ردّ و تهذیب و اختصار کتاب محصل افکار فخررازی بوده و هردو درسال هزار و سیصد و بیست وسه هجری قمری در مصر چاپ شده است **۴۶- تنسوق نامهٔ ایلخانی** در معرفت جواهر و معادن و خواص و قیمت آنهاکه برای هلاکوخانش تألیفش داده است **۴۷- تهافت‌الفلاسفة ۴۸- جامع‌الحساب‌فی‌التخت والتراب والکرة والاسطرلاب ۴۹- جام گیتی‌نمافی‌معرفةحقائق‌الاشیاء ۵۰- الجبر والاختیار** یا**الجبر والقدر ۵۱- الجبر والقدر ۵۲- جرم‌النیرین ۵۳- جواهرنامه**، دور نیست که همان تنسوق نامهٔ مذکور باشد **۵۴- حل مشکل الاشارات والتنبیهات** که همان‌کتاب شرح‌اشارات معروف میباشد، بارها درایران ودومرتبه درلکناهو چاپ سنگی‌شده‌است، نام‌کتاب را دراوّل‌آن شرح‌اشارات نوشته ودرآخرش بهمین نام حل مشکلات‌خاتمه داده ودراین‌کتاب درهدم اساس‌شبهات فخررازی مساعی جمیله بکار برده است تا طلسم شبهدهای سحر را باطل‌کند از عصای کلك اوآثار نمایان‌آمده **۵۵- خلافت‌نامه ۵۶- خلق‌الاعمال ۵۷- رسالهٔ‌تسطیح‌کره** که‌بنام تسطیح‌کره ذکر شده‌است **۵۸- رساله‌درعروض ۵۹- رساله درکره‌واسطرلاب ۶۰- رساله**

درکلیات طب ۶۱- الزبدة ۶۲- سی‌فصل در معرفت تقویم رقمی و بارها در ایران چاپ شده‌است **۶۳- شرح اشارات ابن‌سینا** که بنام حلّ‌مشکلات ذکر شد **۶۴- شرح‌اصول‌الکافی** **۶۵- الطلوع والغروب** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران و یك نسخه نیز درخزانهٔ‌مصر موجوداست **۶۶- ظاهرات‌الفلك ۶۷- علم‌المثلث ۶۸- الفرائض النصيرية ۶۹- الفصول النصيرية** ومحتمل‌است که‌همان‌سی‌فصل مذکور باشد **۷۰- قواعد العقائد** که علاّمهٔ حلّی‌کشف‌الفوائد را در شرح آن تألیف داده وهم مستقلا وهم با همین شرح خود در ایران چاپ سنگی شده است **۷۱- کلیات طب** که بنام رساله ذکر شد **۷۲- المأخوذات** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصر موجود است **۷۳- مساحة الاشکال ۷۴- المطالع** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران ویك نسخه نیز درخزانهٔ مصرموجود است **۷۵- المعطيات ۷۶- المفروضات** که ازهریکی‌از این‌دو آخری یك‌نسخه درخزانهٔ مصرموجوداست **۷۷- نقدالتنزیل ۷۸- نقدالمحصل** که بنام تلخیص‌المحصل مذکور شد

وفات خواجه بقول بعضی درسال ششصد و هفتاد وسه و بزعم دیگری هفتاد وپنج میباشد لکن موافق مشهور و قول اکثر، روز غدیر ششصد و هفتاد و دویم هجری قمری (۶۷۲ھ) در بغداد واقع شد وبموجب وصیّت، جنازه را بمشهد کاظمین ع نقل‌کردند، علاءالدین محمد جوینی صاحب دیوان وجمهور اکابر وقت بازدحام عامّ درتشییع‌جنازه حاضر وخواستند که درسمت‌پائین‌پای آن‌دو بزرگوار حفرقبر نمایند، ناگاه سردابی‌مرتّب ومزیّن‌ظاهر گردید که‌در آن نوشته‌شده‌بود **هذا قَبْرٌ قَدْ اِدَّخَرَهُ النّاصِرُ بِاللهِ الْعَبّاسی لِنَفْسِهِ** معلوم شدآن قبر، برای ناصر لدین‌الله سی و چهارمین خلیفهٔ عباسی (۵۷۵-۶۲۲ھ ق) تهیه‌شده‌بود لکن نصیبش نگردیده وخودش دررصافهٔ دمشق بخاك رفته‌است‌پس‌جسدخواجه را درآن سرداب نهاده و برلوح قبرش نوشتند **وَكَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصيدْ** عجب‌تر آنکه تاریخ بنای‌آن سرداب مطابق سال ولادت خواجه بوده است

دهقان سالخورده ، چه‌خوش گفت با پسر	کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

دهقان ساع ، بهرکس دسه‌کاشته   مسکین‌پدر، برادن‌فرزندشادمان

در تاریخ وفات خواجه گفته‌اند

نصیر ملّت و دین ، پادشاه‌کشور فضل　　　یگانه‌ای‌که چـو مادر زمانـه نزاد
سال ششصد و هفتاد و دو بذی‌الحجّه　　　بروز هیجـدهم درگذشت در بغـداد

سیدحسین بروجردی در نخبة‌المقال ضمن ترجمهٔ حال‌کسانی‌که نامشان محمد و پدرشان نیز محمد است در تاریخ ولادت و وفات خواجه‌گوید

ثـم نصیرالـدیـن جـدّه الحسن　　　العـالم النحریـر قـدوة الـزمن
میلاده یا خیرَ من لاحَ رَتَهُ = ۵۹۷　　　وبعد داع (۷۵) قـد اجـاب سائله

چنانچه اشاره‌شد تعداد وفات خواجه عمل زیج ناقص مانده ودیگردانشمندان، باینکه افاضل طراز اوّل وقت بوده‌اند ، یارای تکمیل‌آن را نداشتند

هرکسی‌ازرنگ وگفتاری‌بدین‌ره‌کی رسد　　　درد بایـد صبر سوز و مرد بایـد گام زن
قرنها بایدکه تا یك‌کودکی از لطف طبع　　　خواجه طوسی‌شود یا فاضلی صاحب‌سخن

(ص۵ ج۶ ت و۱۹۵هب و۴۶۴مس و۶۳۳ج۱مع و۳۵۲مر و۱۲۵۰مط و۴۵۸۲ ج۶س وغیره)

خواجه　　**نظام‌الدین، عبیدالله-** بعنوان **زاکانی** خواهدآمد

خواجه　　**نظام‌الملك، حسن بن علی -** بهمین‌عنوان **نظام‌الملك** خواهدآمد

خواجه　　**همام‌الدین** ، بعنوان **همام تبریزی** نگارش خواهد یافت

خوار　　یا خوار ، با خوار با خوان ، علی اختلاف‌النسخ ، دراصطلاح رجالی، لقب **خالدبن نجیح** و ترجمهٔ‌حال‌وی‌موکول بدان‌علم‌است

خواربی　　یا خواربی (باجیم اوّل) علی اختلاف‌النسخ، دراصطلاح‌رجالی، لقب **صالح بن موسی** میباشد وشرح حالش درآن علم است

خوارزمی[۱]

خوارزمی　　**ابوالوفاء**، از اکابر مشایخ عرفای خوارزم میباشدکه جامع علم وعمل و دارای حسن خلق بود، بهمین جهت **میرفرشته و فرشته**

۱ـ **خوارزمی-** منسوب بخوارزم (بروزن‌پاسد)است وآن‌بوسنهٔ مراصدالاطلاع ناحیهٔ‌...

روی زمین‌اش می‌گفته‌اند رسالهٔ **کنزالجواهر** از او است و گویند ملای رومی از آمدنش خبر داده بود وی سال هشتصد و سی و پنج از هجرت (۸۳۵ﻫ قمری) درگذشته و از رباعیّات او است

بدکردم و اعتذار بدتر زگناه — زیراکه درآن‌هست سه‌دعوی شاه
دعوی وجود و دعوی قوه و فعل — لاحول ولا قوة الا بالله

مشخّص دیگری بدست (ص۱۵۱ح۲طرائق و۲۷۳سفینه و۵۳ریاض)

خوارزمی علی بن محمد - بعنوان **عمرانی** مذکور خواهد شد

خوارزمی قاسم بن حسین - بعنوان صدرالافاضل خواهدآمد

خوارزمی محمدبن ابی‌القاسم - بعنوان **زین‌المشایخ** خواهدآمد

خوارزمی **محمد بن احمد بن یوسف** - کاتب، کنیه‌اش ابوعبدالله ومؤلف کتاب مفاتیح العلوم میباشدکه سال ۱۸۹۵م درلیدن چاپ و بدو مقاله مقسوم است اوّلی ، شش باب فقه ، کلام ، نحو ، کتابت ، عروض ، اخبار را حاوی و دوّیمی نیز بنام منطق ، فلسفه ، طبّ ، اعداد ، هندسه ، نجوم ، موسیقی ، حیال وکیمیا به نه باب مشتمل میباشد وی بسال ۳۸۷ﻫ قمری (شعر) درگذشت (۸۳۹مط)

خوارزمی **محمد بن عباس** -کاتب شاعر ادیب لغوی، معروف بابوبکرخوارزمی، خواهرزادهٔ محمد بن جریر طبری، درنحو ولغت وشعر وانساب

---

*بزرگی است از ترکستان در ساحل جیحون که بلاد و قصبات و دیهات بسیاری مشتمل‌است، اغلب‌آنها بهمدیگرمتصل وکرسی ومرکزآنها خرجانیه میباشد در ریاض‌العارفین‌گوید مرکز آن ، اورکنج بود ، پس‌ازآنکه اورکنج بدست مغول خراب شد اکنون خیوق (بروزن زیور) بزرگترین شهرهای خوارزم است ،گویند مساحت عرصه خوارزم هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ میباشد و دربعضی مواضع هست‌که زمخشر نیز یکی از دیهات خوارزم است لفظ خوارزم، در زبان اهالی خودآن نواحی از دولفظ **خوار** بمعنی‌گوشت و **رزم** بمعنی هیزم ترکیب یافته‌است، چون ایشان در اول توطنشان ماهی را صید نموده وبا هیزمش بریان میکرده‌اند بهمین دو اسم خوارزم اشتهار یافته و بعدها ازکثرت استعمال ، یکی از دوحرف **ر** بی‌نقطه افتاده وبخوارزم مشهورگردید دراینجا بعضی از منسوبین این ناحیه را تذکر میدهد

و فنون ادب علاّمهٔ عصر، یگانهٔ دهر، نابغهٔ روزگار، درهردیار باکثرت حفظ اشعار در غایت اشتهار و درمیان افاضل زمان مشارٌ بالبنان بود چون پدرش از خوارزم و مادرش از طبرستان بوده‌گاهی از این دولفظ نسبت دیگری اشتقاق داده و صاحب برحمه را طبرخزی نیز گویند

ابوبکر، وقتی، بعزم ملاقات صاحب بن عبّاد بخانه‌اش رفته و بوسط دربان (بدون اینکه اسمی از خود برده باشد) پیغام دادکه یکی از ادبا خواستار ملاقات است، صاحب بدربان گفت عهد وقرار ما این است هرکدام از ادباکه حافظ بیست هزار بیت، شعرعربی نباشد وارد منزل ما نگردد، ابوبکر پاسخ دادکه این مقدار از اشعار مردان باشد یا زنان، صاحب بمجرّد شنیدن این کلام قطع کرد براینکه ابوبکر خوارزمی است اینك اذن ورود داد و باکمال انبساط، وظائف ملاقات بعمل آمد لکن در حین وداع موافق دلخواهش نشد و این دوشعر را درحق صاحب گفته است

لاتحمدن ابن‌عباد و ان هطلت — یداه بالجود حتی اخجل الدیما

فانــه خطرات مــن وساوسه — یعطی و یمنع لابخلا ولاکرما

صاحب بعداز وفات او این را شنیده ودرجوابش نوشت

اقول لرکب من خراسان قــافل — اهل‌مات خوارزمیکم قال لی نعم

فقلت‌اکتبوا بالجص‌من‌فوق‌قبره — الا لعن‌الــرحمن من‌کفرالنعم

ازکلمات نثری ابوبکر است‌که درصفت شعرا گفته است **ماظنك بقوم‌الاقتصاد محمود الا منهم والکذب مذموم الافیهم واذا ذموا ثلبوا و اذا مدحوا سلبوا واذا رضوا رفعوا الوضیع و اذا غضبوا وضعوا الرفیع و اذا افتروا علی‌انفسهم بالکبائر لم یلزمهم حد ولم یمتد الیهم یدالح** و دراین‌فقرهٔ‌آخری اشاره بقصیهٔ فرزدق‌نموده‌که روزی هفتمین خلیفهٔاموی سلیمان بن عبدالملك (۹۶ـ۹۹ه ق) این شعر فرزدق را

فبتن بجانبی مصرعات — وبت افض اغلاق الختام

بخودش‌خواند وگفت و بحك یا فرزدق، خودت اقرار بزناکرده ومستوجب‌حدّشرعی‌شدی فرزدق‌گفت بحکم‌قرآن‌مجید بسبب‌من‌حرجی‌نبوده واستحقاق‌حدّرا ندارم آنجاکه‌فرماید **والشعراءُ یتّبِعُهُمُ الْغاوونَ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فی کُلِ وادٍ یهیمُونَ و اَنَّهُمْ یَقولُونَ مالایَفْعَلُونَ**

پس عبدالملك حدیده و رهایش کرد، صفی‌الدین حلّی نیز ازهمین آیه اقتباس کرده و گوید

نحی الدین الی الکتاب مجبرا   بعاف ابتسا و بسق الاُنس

تألیفات ابوبکر خوارزمی

۱- **دیوان شعر** ۲- **رسائل** که در قاهره و استانبول و بمبئی چاپ شده است

۳- **مفید العلوم و مبید الهموم** که در دمشق و مصر و قاهره چاپ شده است وفات ابوبکر در نیمهٔ رمضان سال سیصد و هشتاد و سه یا نود و سه از هجرت ۳۸۳ یا ۳۹۳ هـ قمری در نیشابور واقع گردید

(ص ۴ ۷ت و ۱۲۸هب و۱۰۲۹ ح۲کا و۸۳۸ مط و۲۷۲ ح۲ ع وغیره)

خوارزمی **محمد بن موسی**، فلکی ریاضی، کنیه‌اش ابوجعفر (یا ابوعبدالله)، از اصحاب علم ریاضی و هیئت میباشد که با مأمون عباسی معاصر و تمامی کتابخانه خلافتی در تحت خلافت او بود از تألیفات او است

۱- **استخراج تاریخ الیهود و اعیادهم**، یك نسخه از آن بشمارهٔ ۲۳/۲۵۱۹ در کتابخانهٔ بانکی پور موجود است ۲- **التاریخ** ۳- **زیج اول** ۴- **زیج ثانی**، این دو زیج بسند هند معروف و محل اعتماد اهل فن است ۵- **صورة الارض** **بارسم افریقیة** ۶- **عمل الاسطرلاب** ۷- **العمل بالاسطرلاب**، ظاهراً این، همان عمل الاسطرلاب است ۸- **مختصر من حساب الجبر والمقابلة** که در لندن بطبع رسیده است وی درسال ۲۳۲هـ قمری درگذشت

(ص ۳۸۳ ف و ۸۴۱ مط و ۱۴۸ تذکرة النوادر)

خوارزمی **موفق بن احمد** - بعنوان اخطب خوارزمی ذکر شد

خوارزمی **ناصر بن عبدالسید** - بعنوان **مطرزی** خواهد آمد

خواص[1]

خواص **ابواسحق ابراهیم بن احمد بن اسمعیل** - بغدادی، از کبار عرفا و مشایخ صوفیّه میباشد که درمیان این طبقه بفضل و زهد و تقوی و کثرت توکل معروف و درمقامات طریقت متفرّد و از اصحاب جنید بغدادی و نظائر وی

۱- **خواص** - (بروزن عطار) عربی زنبیل باف و زنبیل فروش را گویند و بعضی ازموصوفین بهمین وصف را تذکر میدهیم

بود ، از اجرت زنبیلبافی امرار معاش میکرد ، بهمین جهت بدین لقب خواص" شهرت یافت ویا بجهت آن است که خواص" نام پدرش بوده وبعدار وفات او پسرش را بیز ابراهیم خواص" گفتند (بطریق اضافه) کلمات بسیاری در اصول طریقت بدو منسوب میباشد بسال ۲۹۱ یا ۲۸۴ه قمری (رضا یا رفد) درطریثه ویا جامع ری بمرض اسهال درگذشت (ص ۶۹ ج ۲ مه و ۷ ج ۶ تاریخ بغداد وغیره)

خواص — **ابومحمدجعفر** یا **جعفر بن محمد** } بعنوان خلدی نگارش دادیم

خواص

خوافی — **احمد بن محمد بن مظفر** - کنیه‌اش ابوالمظفر مولدش شهرخواف (بروزن طواف) ازبلاد نیشابور ، ازمشاهیر فقهای شافعیه ودر مناظره و جدل بی‌بدل میباشد ، با ابوحامد غزالی معاصر و همدرس وهردو ازشاگردان امام‌الحرمین جوینی بوده‌اند احمد ، متصدی قضاوت طوس و نواحی‌آن نیز شد وسال پانصد تمام از هجرت درطوس درگذشت (ص۲۹ ج ۱ کا و ۲۰۶۶ ج ۳ س)

خوافی — **محمود** - بعنوان **شاه سنجان** نگارش خواهیم داد

خواندمیر — **غیاث‌الدین بن همام‌الدین** - ملقب بخواندمیر، (چنانچه خودش در اوّل کتاب دستورالوزرای خود بدین روش نگاشته) ویاموافق نوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم غیاث‌الدّین هم لقب وی بوده ، نامش محمد پدرش نیز دارای اسم یا لقب حمیدالدّین بوده است (این جمله منافی نوشتهٔ مذکور دستورالوزراء نمیباشد) بهرحال وی کاتب، منشی ، مورّخ کامل ، ودرشمار مشاهیر مورّخین عالم درقرن دهم هجرت معدود و مورد توجهات امیرعلی شیرنوائی بود تألیفات سودمندی دارد **۱- اخبارالاخیار ۲- تاریخ‌الوزراء ۳- جواهرالاخبار ۴- حبیب‌السیرفی‌اخبار افرادالبشر** که بسیار مشهور و محل رجوع و استفادهٔ تمامی طبقات مردم است ، درطهران و بمبئی چاپ سنگی شده ، بسال ۹۲۷ بتألیف‌آن شروع ودرسال ۹۳۰ه (طل) بپایانش رسانده و دارای وقایع عمومی عالم تاآخر سلطنت شاه اسمعیل‌اوّل صفوی(۹۰۶-۹۳۰ه قمری) میباشد صاحب ترجمه این‌کتابرا بنام استاد خودکریم‌الدّین حبیب‌الله اردبیلی

و یا نوشتهٔ بعضی برای خواجه حبیب‌الله‌ساوجی وزیر دورمش خان (حاکم هرات‌ازطرف شاه اسمعیل) تألیف داده و همانا اسم حبیب‌السیر نیز بجهت انتساب بیکی ازآن دوتن مذکور است **۵- خلاصة‌الاخبار** که ملخّص کتاب روضة‌الصفای پدر یا جدّش میرخواند آتی‌الترجمة میباشدکه برای‌امیرعلی‌شیر نوائی تألیفش داده چنانچه‌جلدهفتم روضة‌الصفا را نیز که مؤلفش‌موفق‌باتمام‌آن‌نبوده‌باتمام‌رسانده‌است **۶- دستورالوزراء** که‌بسال۱۳۱۷ه شمسی مطابق۱۳۵۷ه قمری درتهران چاپ‌شده‌است **۷- غرائب‌الاسرار ۸- مآثرالملوك ۹- منتخب تاریخ وصاف ۱۰- مکارم‌الاخلاق** خواندمیر، درسال۹۳۲هق بواسطهٔ انقلابات داخلی هرات ناچار بهندوستان رفت و با بابرشاه هندی و بعدار وفات‌او باپسرش همایون شاه انتساب‌یافت، کتاب قانون همایونی را بنام وی تألیف داد تادرسال ۹۴۲ه ق (طمب) درا ثنای سفرگجرات وفات‌کرد، جنازه‌اش بدهلی نقل شد ودرجوار قبر نظام‌الدین اولیا و امیرخسرو دهلوی مدفون‌گردید موافق‌نوشتهٔ قاموس‌الاعلام‌کتابهای‌تاریخی‌او وپدرش باکثر السنهٔ‌اروپائی‌ترجمه شده‌است، درموضوع پدر یاجدّ مادری‌بودن مؤلف روضة‌الصفا نسبت بخواندمیر (چنانچه اشاره شد) رجوع بمیرخواند نمایند

(ص ۱۳۱ هب وبعض مواضع ذریعه و دیباجهٔ دستورالوزراء)

خواساری[1]

خواساری **سیدابوتراب‌بن سیدابوالقاسم‌بن سید محمد مهدی بن سیدحسن بن سیدحسین**- ویا موافق نوشتهٔ ذریعهٔ نام وی‌عبدالعلی وپدرش جعفر بوده و ابوتراب و ابوالقاسم عنوان مشهوری وکنیهٔ ایشان میباشد بهرحال جدّش همان

۱- **خواساری** - بفتح‌اول وسکون‌نون و الفی بعدار واو معدوله، جنانچه‌بین‌الخواص مشهور میباشد و ازخط وکتابت‌آقاحسین خواساری وفرزندانش‌آقا جمال وآقا رضی نیز بهمان نحو نقل شده و دراجازهٔ محقق کرکی بملامبرك خواساری ، **خوانیسار** نوشته یعنی بعدازحرف نون ، یك حرف ی نیز افزوده است (درورن کالنجار) درمحاورات‌عامه بسیرمعروف‌بخونسار است با اسقاط الف و اشباع ضاء مضمومه ازسلافة‌العصر سیدعلیخان و بعض از بعسیات‌قدمای اهل سنت خنسار نقل شده باضم بی‌اشباع اول و اسقاط واو و الف بهرحال همهٔ اینها باشی‌از*

مؤلف رسالهٔ عديمةالنظير في‌تحقيق حال ابی‌بصير است و خودش از اكابر علمای اماميّهٔ عصر حاضر ما شمار ميرود، عالم عامل ، محقّق مدقّق ، فقيه اصولی، محدّث رجالی، معقولی منقولی، عابد زاهد، سخی ومتّقی وكريم‌النّفس، علاوه برعلوم شرعيّه ومعارف دينيّه جامع فنون متنوّعه ودرحساب وجغرافيا و رياضيّات وهندسه متبحّر بود، باغلب وظائف مدونهٔ دينيّه‌هم ازنماز و روزه و اعتكاف مسجدين سهله وكوفه وامثال‌آنها عمل ميكرد، ازتلامذهٔ سيدحسين‌كوه‌كمری (آ بی‌الترجمة)بود، بعداز وفات او باكمال‌استقلال مشغول تدريس شد ودر احكام وفتاوی مرجع خاص وعام‌گرديد تأليفات متنوعهٔ بسياری داردكه برهانی قاطع بر تبحّر علمی وی ميباشد

۱- الاحكام‌الوضعية ۲- اصالةالعدم درا ينكه حجّيت‌آن تعبّدی و يا عقلی ويا از روی بنای‌عقلا است ونيز فقط دراحكام جاری ميباشد ويا اعمّ است ۳- اصول‌الفقه ، دور نيست‌كه همان‌كتاب قصدالسبيل مذكور در ذيل باشد ۴- بغيةالفحول في‌حكم‌المهر اذا مات‌احدالزوجين قبل‌الدخول ۵- البيان في‌تفسيرالقرآن بطريق‌جديد ۶- التنبيه علی مااخطأ بعض‌المتفقهة همانا مرادش ازآن بعض ، يگانه فقيه عصر خود سيد محمدكاظم طباطبائی است‌كه بعنوان بزدی ترجمهٔ حال وی خواهيم پرداخت ۷- الحواشي علی رجال‌ابی‌علی ۸- الدرالفريدفي‌شرح‌التجريد ۹- سبل‌الرشادفي‌شرح‌نجاةالعبادكه ده مجلّد بزرگ بوده و شرح دوباب صوم وارث درسال ۱۳۳۲ه قمری در تهران در يك‌جلد، چاپ سنگی شده است ۱۰- الصراح في‌الاحاديث الحسان والصحاح ۱۱- الفوائد الرجاليـة ۱۲- قصدالسبيل في‌اصول‌الفقه ۱۳- لب‌اللباب‌في‌تفسيراحكام‌الكتاب ۱۴- المسائل‌الجزائريه

---

*اختلاف لهجه وكيفيت تلفظ اهالی و نبودن رسم‌الخطی مضبوط ميباشد چنانچه نظائرآن بسيار است والا «مشو احول، مسمی جز يكی نيست» بهرحال خوانسار قصبه بلكه شهری‌است مابين جبال ، در چهار فرسخی جربادقان‌كه مردمانش نوعا زيرك و باهوش و ذكاوت هستند ،آبش خوشگوار، هوايش‌صاف، ميوه‌هايش خوب وفراوان وگاهی‌ضرب‌المثل ميباشد چنانكه گفته‌اند

سه فرسخ تا سه فرسخ لاله‌زار است بهشت روی دنيا خوانسار است

دراينجا ترجمهٔ حال بعضی از اكابر منسوب بدان بلده را تذكر ميدهد

(ص ۱۹۶ ت وغيره)

۱۵- المسائل الحواسارية ۱۶- المسائل الكاظمية ۱۷- مصاح الصالحين فى‌اصول‌الدين ۱۸- النجوم‌الزاهرات فى‌اثبات امامة الائمةالهداة وغير اينهاكه بسيار است

اساتيد صاحب ترحمه، سيدحسين‌كوه‌كمرى ، صاحب روصات، ميرزامحمدهاشم حوانسارى ، شيخ محمدباقر بسر شيخ محمدتقى صاحب حاشيه و بعضى ديگر ازاجلاّى وقت بوده واز ايشان و جمعى‌كثير از اكابر روايت ميكند صاحب ترجمه روز شنبه‌نهم جمادى‌الاولى ۱۳۴۶ه قمرى (عشمو) در نجف وفات‌يافت ، تعطيل عمومى شد ، بازار و دكّان بستد و تمامى طبقات مردم در تشييع جنازه‌اش حاضر شدند ، بموجب وصيّت ، در وادى‌السّلام دفنش كردند

(ص ۳ ح ۲ عه و بعض مواضع متفرقه از دريعه)

حوانسارى **سيدحسين بن سيدجعفر**- حسينى‌موسوى، حدّپدرى‌صاحب‌روصات آتى‌الترحمه ، از اكابر محقّقين علماى‌اماميّه ميباشدكه بحسن تقرير و حودت املا و انشا و تحرير معروف ودارای احلاق حميده وصفات پسنديده بود درتقوى و زهد اشتهار تمام داشت، اصلا نماز شب و زيارت عاشورا از وى فوت نميشد، درانجام مهمّات مسلمين و مواسات فقراى مؤمنين سعى بليغ بكار ميبرد ، ازمشايخ اجازه بحرالعلوم و ميرزاى قمى و نظائر ايشان بود ،كرامات بسيارى در راه مكّه و غيره بدو منسوب است ، تعليقات **شرح‌لمعه، حواشى‌ذحيره، شرح دعاى‌ابوحمزه** وشرح **زيارت‌عاشورا** از تأليفات او ميباشد در هشتم رجب سال ۱۱۹۱ه قمرى (عقصا) وفات يافت

(ص ۲ ت)

حوانسارى **حسين بن محمد** - بعنوان **محقق حوانسارى** حواهدآمد

حوانسارى **حمى** - در تذكرۀ نصرآبادى به**آقاحمى** عنوانش‌كرده ، ازفضلاى عرفا و شعراى اوائل قرن يازدهم هجرت ميباشد ، طبعش روان و دربهايت شگفتگى بود ، درمسجد جامع اصفهان خطابتى دركمال فصاحت مى‌كرد كه خالى از حدبه و حال نبوده و هنگامۀ صحبت راگرم داشت وى بسال۱۰۳۷ يا۱۰۷۷ه قمرى (علز يا ععز) درحوانسار درگذشت و از رباعيّات او است

درمذهب اهل درد ،آن‌کس مرد است | کـز خلق مجرّد ، ز علائق فرد است
خـورشیدکـه هست عـالم آرا حقی | روشن‌دل ازآن‌است که تنهاگرد، است
درمذهب ماگفت و شنیدی دگر است | شبلی و جنیـد و بایزیـدی دگر است
کاری نگشایـد از شمـار من و تـو | درگاه قبـول را کلیـدی دگـر است

ظاهراً حقی تخلّص وی بوده ونامش بدست نیامد (ص۲۹۷نصرآبادی و۱۱۱۵ریاض)

خوانساری **ملاحیدر بن محمد** - ازعلمای‌معقولی قرن‌یازدهم هجرت‌میباشد، درمعقول ازاساتیدآقا حسین‌خوانساری‌آتی‌الترجمة (متوفی سال ۱۰۹۹ه ق عصط) بود واز تألیفات او است

۱- **زبدة التصانیف** بپارسی‌که راجع بامور دیانت است اصولا وفروعا و قرآنا و حدیثاً ۲- **مصبئی‌الاعیان فی‌استخراج اسماء اهل‌البیت من‌القرآن** وغیرا ینها وسال وفاتش بدست نیامد (سطر۱۶ ص ۱۹۷ت)

خوانساری **حاج میرزا زین‌العابدین** ، پدر صاحب‌روضات‌آتی‌الرحمةمیباشد که ازاکابرعلمای وقت‌خود بود وکتاب **الاحباط والتکفیر** ازآثار قلمی وی میباشد و بسال ۱۲۷۶ه قمری (غرعو) درهشتاد و چهار سالگی درگذشت (ص ۲۸۰ ج ۱ ذریعه وغیره)

خوانساری **محمد بن حسین**- بعنوان‌آقا جمال مذکور شد

خوانساری **میرزا محمدباقر**- بعنوان صاحب روضات خواهدآمد

خوانساری **سید محمد مهـدی بن سید محمد بـن سیـد محمدصادق** - موسوی خوانساری اصفهانی ، از علمای امامیّه عصر حاضرما میباشدکه درفقه و اصول و حدیث و رجال از تلامذهٔ سید ابوتراب خوانساری مذکور فوق بود، در روایت اخبارکتب شیعـه از همین استاد خـود و دیگر اجلاّی وقت اجـازه داشتـه و از تألیفات او است

۱- **احسن‌الذریعة فی‌تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة** وآن غیراز احسن‌الودیعه مشهور

مذکور در زبر است **۲- احسن‌الودیعة فی‌تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعة** و با **الباقیات الصالحات‌فی‌تتمیم‌روضات‌الجنات ۳- الانوارالفاطمیةفی‌احوال‌السادات‌الموسویة ۴- البرهان الجلی فی‌احوال زید بن علی ۵- بغیةاللبیب وغنیةالادیب فی‌شرح منطق‌التهذیب ۶- تنبیه اهل‌الحجی علی بطلان نسبةکتاب‌الفقه الرضوی الی‌الرضا ع ۷- التنبیه علی جوارالشبیه ۸- جامع‌الشتات فی‌النوادر والمتفرقات ۹- رشحات الاقلام فی‌تراجم‌الاعلام ۱۰- زبدة الکلام فی‌المنطق والکلام ۱۱- صرف‌العنایة فی‌حل معضلات الکفایة ۱۲- مسالك المتقین فی‌اجازات علمائنا المجتهدین ۱۳- منظومةالنحو ۱۴- مواهب‌الساری فی‌ترجمة العلامة الخوانساری** (سید ابوتراب مذکور در فوق) **۱۵- نزهةالمرتاض فی‌شرح طهارة الریاض ۱۶- نفائس‌الکلام فی‌شرح اسماءالله العظام** درموقع طبع این‌اوراق‌که ماه ذی‌القعدهٔسال ۱۳۶۶ه قمری‌است (عشسو) درقید حیات است سلمه‌الله تعالی و وفقه للخدمات‌الدینیّة الباقیة مخفی نماندکه صاحب ترجمه نوهٔ برادر صاحب روضات‌الجنّات است

(مواضع متفرقه از ذریعة و احسن‌الودیعة)

حوانساری **میرزا محمد مهدی بن میرزا محمدباقر،** خوانساری ، عالم فاضل، مجتهدکامل، فقیه اصولی ، محدّث رجالی ، مفسّر عابد زاهد، از علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد ، از پدر خود صاحب روضات و عمّ خود سید محمدهاشم خوانساری ذیل‌الترجمة اخذ مراتب‌علمیّه‌نموده وازایشان روایت کرده واز تألیفات او است

۱- ترجمهٔفارسی‌الفیهٔشهید ۲- تعلیقهٔ لمعة وشرح‌آن ۳- حاشیهٔقوانین ۴- شرح الفیهٔ شهید ۵- شرح تبصرهٔعلامة که مبسوط واستدلالی وحاوی سه مجلدبزرگ‌است **۶- شرح نفلیهٔ شهید ۷- الفرائض الیومیة** که نام همان‌ترجمهٔ فارسی الفیهٔ شهیداست، درتهران چاپ سنگی شده و سال وفاتش بدست نیامد (ص ۲۰۷ ح ۱ عه)

حوانساری **میرزا محمدهاشم -** برادر صاحب روضات، سلسلهٔ نسبش درآنجا مذکور ، بچهارسوقی مشهور، از اکابر علمای امامیّه اوائل‌قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه حاوی فروع و اصول و جامع معقول ومنقول بود، از مشایخ اجازهٔ سید محمدکاظم یزدی‌آتی‌الترجمة و شریعت اصفهانی‌آتی‌الترجمة و نظائر ایشان واز تلامذهٔ والد ماجدخود میرزا زین‌العابدین خوانساری‌مذکورفوق وشیخ‌مرتضی

انصاری سالف‌الترجمة و دیگر اکابر وقت بود واز تألیفات او است

۱- الاستصحاب ۲- اصول آل‌الرسول دراستخراج ابواب اصول فقه از روایات اهل‌بیت عصمت ع ، در آن، روایاتی راکه از خانوادهٔ طهارت دراین‌موضوع ودرقواعد فقهیّه وارد است جمع و بمباحث اصول فقه مرتّب‌کرده وگوید زیاده برچهار هزار حدیث متعلّق باصول فقه را با بیان‌کیفیّت دلالت آنها در این‌کتاب جمع کردم جلد اوّل‌آن در حال حیات خودش چاپ شده است **۳- اصول‌الدین ۴- التوحید ۵- سبیه الحکماءالابرار علی مافی‌کتاب‌الاسفار**



عکس میرزا محمدهاشم خوانساری -۱۲

۶- حاشیهٔ اسفار که ظاهراً همان **سبه‌الحکماء** است **۷- حاشیهٔ ریاض ۸- حاشیهٔ شرح‌لمعه ۹- حاشیهٔ قوانین ۱۰- حاشیهٔ‌معالم ۱۱- الحج ۱۲- الصلوة ۱۳- الصوم ۱۴- صیغ العقود ۱۵- الغرة فی‌شرح‌الدرة ۱۶- مبانی‌الاصول** صاحب‌ترجمه درماه‌رمضان۱۳۱۸ه قمری (غشیج) درنجف‌اشرف وفات یافت وشیخ‌محمد طه صاحب اتقان‌المقال برجنازه‌اش نماز خواند ودر وادی‌السّلام مدفون‌گردید (ص ۱۴۱ ج ۱ عه و بعض مواضع ذریعة)

خواهرزاده درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، بدو تن اطلاق میشود ، یکی بدرالدین محمد بن محمود خواهرزادهٔ شمس‌الائمّة محمد بن عبدالستّارکه درسلخ ذی‌القعدهٔ ۶۵۱ه قمری(خنا) درگذشت دیگری محمد بن‌حسین بن محمدبن‌حسین بخاری معروف ببدبکر، خواهرزاده از اکابرعلمای‌حنفیّهٔ ماوراءالنهر و مؤلف سه‌کتاب التجنیس والمبسوط والمختصر و خواهرزادهٔ قاضی ابوثابت محمدبن احمدبخاری بوده ودرجمادی‌الاولی۴۳۳ه قمری(ظلج)درگذشت (ص۱۶۳فوائدالبهیة)

حویی — که حرف سوم آن ب ابجد است رجوع بجویی یوسف، مذکور در زیر، که حرف مذکورش ی حطّی است نماید

حورا — بضمّ اوّل، لقب ابوجعفر محمد بن موسی است ورجوع بعلم رجال نماید

حورجانی — در اصطلاح رجالی، لقب محمد بن موسی است در سقیح المقال گوید وجه نسبت آن معلوم نشده ودور نیست که حورجان باشد با دوجیم و رای نقطه‌دار (که در ج و مذکور شد) و محتمل است که حورجان باشد با جیم اوّل و حای نقطه‌دار چهارمی، چنانچه در رجال شیخ است و بهرحال تحقیق مراتب موکول بعلم رجال است

خوزی[1]

حوزی — **ابوحفص**، بعنوان **ابوحفص حوزی** در باب کنی خواهد آمد

حوزی — **سابور بن سهل** - ضمن ترجمهٔ پدرش تحت عنوان کوسج خواهد آمد و نسبت وی در اصل بخوزستان است

حوزی — **سهل بن سابور** - بعنوان کوسج خواهد آمد

حوزی — **قاسم بن عروة**، مصطلح رجال است و نسبتش مابین خوزستان ایران و شعب الخوز مکّه مردّد بوده و رجوع بدان علم نماید

حولانی — بفتح اوّل منسوب به **حولان بن عمرو** یا **مالك بن حارث بن مرة بن ادد** میباشد حولان، پدر جندین قبیله است در شام از بطون قبیلهٔ کهلان از قبائل یمن، که هفت پسر داشته و هر یکی از آن هفت پسر پدر قبیله‌ای بوده و مجموع ایشانرا **بنی‌حولان** میگویند

حولانی — **ادریس بن فضل بن سلیمان**، ترجمه‌اش موکول بعلم رجال است

۱ــ **حوزی** - بضم اول، منسوب بخوزستان ایران میباشد وگاهی منسوب بشعب الخوز را گویند که نام یکی از محلات مکه است و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد

حولانی **عبدالله بن ثوب** بعنوان **ابومسلم** خواهد آمد

حوساری در تحت عنوان خوانساری نگارش دادیم

خویی[1]

خویی **حاج میرزا ابراهیم بن حسین بن علی بن غفار** از طائفهٔ دنبلی، از طوائف مشهورهٔ آذربایجان ایران، مولد و مسکن ومدفن شهر خوی، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه عابد، زاهد، متّقی، جامع معقول ومنقول، درهریك ازفقه و اصول و حدیث و رجال وکلام و حکمت و اخلاق و عرفان و دیگر علوم متداوله متبحّر، مقتدای افاضل عصر خود، از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة و سیدحسین‌کوه‌کمری آتی‌الترجمه بشمار میرفت موافق آنچه خودش درآخر کتاب ملخّص‌المقال تصریح کرده حضور وی در درس شیخ انصاری درحدود هیجده یا بیست سالگی بود، از شیخ محمدحسین کاظمی و شیخ مهدی نجفی کاشف‌الغطاء روایت مینماید علاوه برمراتب علمیّه درکرم وسخاوت وشهامت نفس وخیرات ومبرّات راه خدا نیز مقامی عالی داشت، تمامی ثروت و عایدات و منافع املاك و اموال فوق‌العادهٔ خود را درمصارف دینیّه صرف میکرد، فقط نصف عشر آنها را درمصارف وضروریّات شخصی خود وخانوادهاش مصروف مینمود موافق نقل معتمد، درمجلسی ازعراق، سر یك مطلب‌فقهی، با حاج میرزا محمدحسین‌شیرازی‌آتی‌الترجمة، مذاکرهٔ علمی شد، فتوای ایشان مغایر همدیگر بود، بعدازآن خویی بکاظمین رفت، علاّمهٔ شیرازی در منابع و مدارك همان مسئله تجدید نظرکرد و حقانیّت خویی بروی مکشوف شد، دردم بواسطهٔ قاصدی قضیّه را بخویی تذکّر داده و خودش نیز ازفتوای اوّلیش عدول نمود **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ** تألیفات منیفهٔ متنوّعهٔ صاحب ترجمة

۱ــ **خویی**ــ بضم اشباعی اول، منسوب بخوی از بلاد آذربایجان ایران است که افاضل بسیاری ازآنجا برآمده و بعضی از ایشان را تذکر میدهد

سیار و هریکی برهانی قاطع بر تبحّر علمی وی میباشد

۱- **الاربعون حدیثا** با شرح و بیان که بسال ۱۲۹۹ه قمری در ایران چاپ شده است ۲- **تلخیص المقال فی تحقیق احوال الرجال** که در زیر نام ملخّص المقال مذکور است ۳- **حاشیهٔ رسائل** استاد خود شیخ انصاری ۴- **الدرة النجفیة** در شرح نهج البلاغة که دوجلد بوده و در نجف تألیف و هردو در سال ۱۳۲۵ه قمری دریك مجلّد در تبریز چاپ شده است ۵- **الدعوات** ۶- **رساله‌ای در اصول** ۷- **ملخص المقال فی تحقیق احوال الرجال** چنانچه خود مؤلف تصریح کرده ودرمقباس الهدایة نام این کتاب را تلخیص المقال الخ نوشته ودر ایران چاپ سنگی شده است صاحب ترجمة ، بسال ۱۳۲۵ه قمری (که زمان اغتشاش ایران بود) درفتنهٔ اکراد، درصحن خانهٔ خود از بلدهٔ خوی، بدون هیچ عنوانی درهفتاد وهشت سالگی مقتول تیر گلولهٔ اشرار گردید

(مقباس الهدایة و بعض مواضع ذریعة و دره و ملخص خود صاحب ترجمة)

خوئی **احمد بن خلیل** - قاضی القضاة، حجة الاسلام، کنیه‌اش ابوالعباس، لقبش ذوالفنون وشهاب الدین یا شمس الدین ومولدش بلدهٔ خوی آذربایجان ، از مشاهیر حکما و فقهای شافعیّه میباشدکه پس از سنّ رشد وکمال، بشام رحلت کرد، مشمول عنایات ملك معظّم عیسی بن ملك عادل گردید، مدّتی بتدریس اشتغال داشت ، در نحو و فقه و اصول و رموز حکمیّه تألیف داده و از آن جمله کتاب بزرگی است که حاوی بیست علم است وتفسیر کبیر مشهور استادخود فخررازی راکه بمفاتیح الغیب موسوم و خود فخررازی موفق باکمال آن نبوده بپایان رسانید ، از طرف ملك معظّم قاضی القضاة دمشق بود، تا بسال ۶۳۷یا۶۳۹ه قمری (خلز یا خلط) درهمانجا درگذشت اینکه در بعض موارد تاریخ وفات اورا ۶۹۳ نوشته‌اند ظاهراً اشتباه بوده وناشی ازتقدیم و تأخیر سهوی دو رقم ۹ و۳ مذکور درتاریخ دوّیمی مزبور است

(ص۱۳۳هب و۲۸۷۲ج۵س)

خوئی **ملااحمد بن ملامصطفی**- معروف بحاج ملاّآقا، فقیه محدّث متبحّر شیعی امامی محقّق مدقّق، دربیان وفهمانیدن دقائق علمیّه دستی

توانا داشت واز تألیفات او است

۱- **الارث** ۲- **مرآت‌المراد** دررجال ۳- **منظومهٔ دیات** وی سال۱۳۰۷ه قمری درشصت ودو سالگی وفات یافت (۲۱۲ ح۱۱اعیان)

حویی

شیخ علی بن علی‌رضا- حویی خاك مردانی ، از علمای امامیهٔ عصر حاضر ماکه ازتلامذهٔ آخوندخراسانی سالف‌الترحمة وشیخ‌هادی تهرانی سالف‌الترحمة بوده و تألیفات نافعهٔ بسیاری دارد

۱- **تشریح‌الصدور فی‌وقایع الایام والدهور** که وقایع پنج ماه و سیزده روز ، از اوّل رمضان تا سیزدهم صفر از قلم او برآمده و وقایع شهور دیگر وتتمّهٔ ماه صفر تألیف نشده وآن‌کتابی‌است نافع و پرازمناسبات فقهی و اصولی وحدیثی و معقولی وتاریخی و فکاهی ۲- **تعادل و تراجیح** که حاشیه برهمین باب‌کتاب معالم است ۳- **تعدیل الاوج والحضیض فی نفی الجبر والتفویض** ۴- **حل‌الاعضال فی‌جواب وسؤال** وآن شرح‌حدیثی‌است که درخصوص آیهٔ مباهله مابین مأمون وحضرت رضا ع جریان‌یافته‌است ۵- **رد وهابیه** که دو رساله‌ایست مختصر یکی‌عربی ودیگری‌فارسی ۶- **شرح‌دعای صباح‌امیرالمؤمنین‌ع** ۷- **شرح قصیدهٔعینیه‌حمیری** ۸- **عقد نکاح واخبار وانشا وشرط ضمن‌العقدی‌آن** ۹- **لسان التکملة فی‌جواب الاسئلة** ۱۰- **وسیلةالقربة فی‌شرح دعاءالندبة** وغیراینها صاحب‌ترجمة دربهم رمضان ۱۳۵۰ه قمری (عشق) در دیه شرفخانه از نواحی سریز وفات یافته است

(ملخص تقریرات‌آقا میرزا محمدعلی اوردوبادی سالف‌الترحمة)

حویی

ناصر بن احمد بن بکر- مکنّی بابوالقاسم ، ادیب نحوی فقیه شاعر بود ، نحو را از ابوطاهر شیرازی و فقه را از ابواسحق شیرازی فراگرفت ، مدتی درآذربایجان قضاوت‌کرد ، مرجع فنون ادبیّه ومحل‌استفادهٔ اهل‌فضل بود، ازاطراف وجوانب حاضرحوزهٔ او میشدند و **شرح لمع ابن‌جنی** ازمصنّفات او میباشد و از او است

نصیر ترابا کان لم نکن — **وعاة العلوم رعاة الامم**
فتبا لعیش قصیرالدوام — **و وجدان حظ قریب‌العدم**

در ربیع‌الاخر سال ۵۰۷ه قمری (ثر) درحدود چهل ودو سالگی درگذشت
(ص ۲۱۱ ح ۱۹ حم)

حوبی

یوسف بن طاهر- مکنّی بابو یعقوب ، ازفضلای قرن‌ششم‌هجرت میباشد، که ازتلامذهٔ میدانی بود ، **کتاب‌مجمع‌الامثال استاد مذکور خود را تلخیص‌کرده است** و سال وفاتش بدست نیامد نگارنده‌گوید ظاهرآن است‌که یوسف نیز از بلدهٔ‌خوی‌آذربایجان بوده ومنسوب بدان بلده‌است چنانچه‌موافق‌قاموس‌الاعلام نگارش دادیم ، در جایی دیدم‌که حرف سوم‌آن ، (ب) ابجد و منسوب بجَوْبْ میباشد که بعربی، بفتح‌اوّل، بمعنی احتیاج‌است ویا بجوبه نسبت داردکه بعربی‌بمعنی‌گرسنگی وهم زمین خشك باران ندیده راگویندکه درمیان دو زمین باران دیده واقع باشد
(ص ۱۳۳هب و ۲۸۷۲ ح۴ق‌س)

حیاری

ابراهیم بن عبدالرحمن بن علی‌بن موسی - مدنی‌شافعی حیاری، از فقهای شافعیّهٔ قرن یازدهم هجری مدینه میباشدکه درتاریخ و حدیث و فنون ادب تقدّم داشت ، ازمشاهیر عصر خود بود ، درسال یکهزار و هشتاد از هجرت بدمشق رفته ومورد توجه اهالی‌گردید و لوازم اکرام اورا معمول میداشتند، بین او و ادبای دمشق مشاجرات‌سیاری‌بوقوع‌آمدکه‌آنها را درکتاب رحلت‌خود نگارش داده است ، عاقبت بعد از بعضی مسافرتها باز بمدینهٔ منوره برگشته و مشغول تدریس و تألیف شد تا بسال ۱۰۸۳ه قمری (عفح) درحدود چهل و شش سالگی درگذشت و از تألیفات او است

۱- **تحفة‌الادباء و سلوة‌الغرباء‌**که معروف برحلت‌الحیاری میباشد ، مسافرت‌خود را از مدینه بروم و مصر و شام درآن‌کتاب شرح داده است ، بسال ۱۸۵۰م در لیبسك چاپ شده ویك‌نسخهٔ‌خطّی‌آن نیزدرقاهره دردارالکتب‌المصریة موجوداست ۲- **خلاصة الابحاث والنقول، فی‌الکلام علی قوله تعالی لقد جائکم رسول** درولادت‌حضرت رسالت‌ص
(ص ۵۷ ح ۱ س و ۸۵۱ مط)

خباط

دراصطلاح رجالی ، لقب‌اسود بن ابی‌الاسود، حسن‌بن محمد، حسین بن موسی، زید بن عبدالله وجمعی دیگرمیباشد و برحمهٔ

حالشان موکول بکتب رجالیه است

خیالی **شیخ احمد بن موسی بن شمس‌الدین – معروف بخیالی** ، از فضلای قرن نهم هجری عامّه میباشدکه زاهد متّقی ومدرّس مدرسهٔ ازنیق و روزی یکصد و سی درهم برای او حق‌التدریس معیّن شده بود سال ۸۶۲ه قمری (طبس) درسی وسه سالگی درگذشت و از تألیفات او است

حاشیة علی شرح‌السعد علی‌العقائد النسفیة درتوحیدکه درلکناو واسلامبول ودهلی چاپ شده است (ص۸۵۲مط)

خیالی **بخاری**، از شعرای قرن نهم هجری بخارا واز منتسبین الغ بیک میباشد ، مدتی در هرات زیسته و بهمین جهت ویرا هروی نیز گویند دیوان شعرش درترکستان و خراسان متداول بوده واز او است

ای نیر غمت را دل عشاق نشانه — خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

حاجی بره‌کعبه و من طالب دیدار — او خانه همی جوید ومن صاحب خانه

گه معتکف دیرم وگه ساکن مسجد — یعنی‌که ترا میطلبم خانه بخانه

چون درهمه‌جا عکس رخ‌یار توان‌دید — دیوانه نیم من‌که روم خانه بخانه

مقصود من ازکعبه و بتخانه توئی تو — مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

تقصیر خیالی بامید کرم تست — یعنی‌که‌گنه را به از این نیست بهانه

مرقد خیالی در بخارا ، اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد

(ص ۴ ۲ سفینه و ۲۰۷۱ ج ۳ س)

خیالی **هروی**، چنانچه اشاره شد همان خیالی بخاری فوق است

خیام **عمر بن ابراهیم یا محمد** – نیشابوری‌الاصل والمولد والمدفن، از مشاهیر صوفیّه وعرفای عهد سلاجقه و اعاظم حکما و ریاضیین اسلامی میباشدکه‌گاهی بخیامی وابن‌الخیام نیز موصوف بود درتصوف ، حساب، لغت، فقه، تفسیر، نجوم، هیئت، تواریخ وسیر، تجوید وقرائت وفنون‌حکمت مقامی‌بس‌عالی

داشت، بالخصوص درریاضیّات وحید عصرخود بشمارمیرفت، بتصریح بعضی ازدانشمندان درفلسفه و حکمت، تالی شیخ ابوعلی سینا و حکمای یونان محسوب میشد، ازتلامذهٔ شیخ‌الاسلام ناصرالدین محمد منصور بود، باحسن صبّاح و وزیر اعظم نظام‌الملک صاحب مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد معاصر و دربرد سلاطین عصر خود بسیار محترم وتقرّبی بسزا داشته بلکه محرم راز سلطان سنجر سلجوقی گردید، کرسی مخصوصی جنب تخت سلطان برای او تعیین شد، برروی آن می‌نشست، ازکثرت تبحّری‌که درنجوم و ریاضیّات داشته از طرف سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی با هفت حکیم درجه اوّل دیگر برصد بعض کواکب و تحقیق اوضاع فلکی موظف‌گردید، او هم مدتی در رصدخانه بسر برد، زیجی ترتیب داده وجدول نظرات‌کواکب را اصلاح نمود، این‌حکیم وهمکاران خود او تاریخ شمسی جدیدی‌که مبدأآن روز تحویل‌آفتاب بحمل‌سال جلوس جلال‌الدین معظّم‌مطابق سال ۴۵۸ تاریخ یزدجردی (فرسی) و ۴۶۹ھ قمری بوده وضع‌کردند وهمین است‌که از آن زمان باین طرف مدار تمامی تقاویم ایرانی میباشد ودیگر تواریخ مضبوطه درآنها را باآن تطبیق نمایند وآن را بجهت تازگی و انتساب بجلال‌الدین ملکشاه، تاریخ محدّث و تاریخ جلالی و تاریخ ملی‌گویند، اسامی ماههای‌آن نیز همان اسامی‌ماههای تاریخ باستانی وفرسی میباشدکه بقید جلالی وباستانی و فرسی و نظائرآنها ازهمدیگر امتیاز دهند مثل فروردین جلالی و امثال‌آن **واین موضوع را درکتاب قاموس‌المعارف مبسوطاً نگارش داده‌ایم**

روزی خیّام بمجلس وزیرکبیر عبدالرّزاق‌که ابوالحسن غزالی نیز حاضر و در اختلاف قرائت یک‌آیه مشغول مذاکره بوده‌اند وارد شد، وزیر خوشدل‌گردیده وگفت **علی‌الخبیر سقطنا** وآن مطلب را ازخیّام استفسار نمود، خیام اختلافات قرائات واسباب وعلل‌آنها را بالاطراف بیان‌کرد، یکی راکه موافق عقیدهٔخود بوده بااقامهٔ برهان‌دینیّه بردیگر اقوال ترجیح داد پس غزالی‌گفت، خدا امثال شما را درمیان علما بسیارکناد، گمان نداشتم‌که یکی از قرّاء و علمای نحوند، دانا و حافظ این مطالب بوده باشد تا

چه رسد بحکما در تاریخ‌الحکماء در قوهٔ حافظهٔ خیام گوید کتابی را هفت مرتبه در اصفهان نگاه کرد ، بعد از مراجعت به نیشابور آن را از برخواند ، بعداز مقابله با اصل نسخه مطابق بوده و فقط تفاوت اندکی داشته است

خیام با این‌همه، بنوشتهٔ تاریخ‌الحکما ، نسبت بتعلیم و افاده بخلی وافرداشت، درجواب سئوالات وارده محض برای اینکه اصل مطلب را نگفته وسائل ، جاهل‌بماند بذکرمقدمات دور ودرازغیرمربوط بمحل‌سؤال می‌پرداخت روزی حجة‌الاسلام ابوحامد غزالی ، از وی پرسید تمامی اجزاء فلکی متشابه‌بوده و اصلا مرتبتی بریکدیگر ندارند پس مرجح قطب بودن یکی ازآنها (به دیگری) چیست ؟ خیام شروع کرد در اینکه حرکت ازکدام‌یك ازمقولات عشره میباشد، این مطلب راآن‌قدر طول دادکه صدای‌اذان ظهر بلند شد پس‌غزالی گفت **جَاءَالْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ** وبلند شد بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام، جانجه ازکلمات خودش نیز برمیآید ، نسبت بمحرمات دینی ومنهیات اسلامی بی‌پروا و لاابالی بوده است ازآثار قلمی خیام است

۱- **براهین‌الجبر والمقابلة**که سال ۱۸۵۱م باترجمهٔ فرانسوی‌آن درپاریس‌چاپ شده واز احاطهٔ اطلاعات علمی‌آن دانشمند یگانه درحیرتند ۲- **جبر ومقابله**که همان براهین مذکوراست ۳- **رباعیات**که‌بارها درایران‌وغیره‌چاپ‌شده ۴- **طبیعیات ۵- کون و تکلیف ۶- لوازم الامکنة** در اختلاف فصول ۷- **مساحت و مکعبات ۸- میزان الحکم** در شناختن قیمت جواهر بدون بیاده‌کردن‌آنها ۹- **وجود** وغیر اینها از این جمله ، مشهورتر از همه رباعیات او است، اگرچه بعضی ازآنها ، چنانچه ازقاموس‌الاعلام نقل شد، مشعر بربی‌پروائی و لاابالی‌گری وی میباشد لکن‌بعضی دیگر ازآنها دابر براخلاق ومواعظ ومعانی‌متکره‌بوده ودرابرهرچه‌که هست بسیارمؤثرمیباشد وازآن‌جمله‌است

یك نان بدو روزگر شود حاصل مرد ور کوزه شکسته‌ای دم آبی سرد
محکوم‌کم از خودی چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا بایدکرد
چون عمر بسررسد چه‌بغداد وچه بلخ پیمانه چو پرشود چه‌شیرین وچه تلخ

خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی — از سلخ بغرّه آید از غرّه بسلخ

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است — در بند سر زلف نگاری بوده است

این دسته که بر گردن آن می‌بینی — دستی است که برگردن یاری بوده است

خاری که بزیر پای هر حیوانی است — زلف صنمی و ابروی جانانی است

هر خشت که بر کنگرهٔ ایوانی است — انگشت وزیری و سر سلطانی است

در کارگه کوزه‌گری بودم دوش — دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

هر یک بزبان حال با من گفتند — کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه فروش

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز — ور گرد گنه ز رخ نرفتم هرگز

نومید نیم ز بارگاه کرمت — زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز

این گونه رباعیاتش بسیار است و از آنجمله دلالت بر جبری بودن دارد

من می‌خورم و هر که چو من اهل بود — می خوردن من بنزد وی سهل بود

می خوردن من حق ز ازل میدانست — گر می نخورم علم خدا جهل بود

خواجه نصیر طوسی سالفاالرحمة در جواب آن گوید

این نکته نگوید آنکه او اهل بود — زیرا که جواب شبهه‌اش سهل بود

علم ازلی علّت عصیان کردن — نزد عقلا ز غایت جهل بود

از اشعار عربی خیام است

تدين لي الدنيا بل السبعة العلى — بل الافق الاعلى اذا جاش خاطري

اصوم عن الفحشاء جهرا وخفية — عفافا وافطاري بتقديس فاطري

وفات خیّام سال پانصد و نهم یا پانزدهم یا هفدهم تا هجدهم هجرت در نیشابور واقع شد و جنب قبر امامزادهٔ محمد محروق مدفون گردید

(ص ۵ ت و۱۳۳هـ و۰ ۲ ح ۲ مع و ۲۰۷۱ ح ۳ و۳۲۱۸ ح ۵ س وغیره)

جبری دراصطلاح رجالی، بمرموزهٔ بروجردی، مجهول‌الهویة میباشد، بعضی از ارباب تراجم اوّل آنرا با جیم، دوم آنرا با ابجد وسوم آنرا ی حطّی نوشته‌اند (جبیری)

حیر **شعیب عبدالله** - بعنوان حریمش مذکور شد.

حیر **محمد بن احمد بن حماد** - مصطلح علمای رجال بوده و ترجمه‌اش موکول بدان علم است، اینکه بعضی از اهل فن لقب محمد را باستناد روایت کشی، حیرانی نوشته‌اند اشتباه بوده و صریح عبارت روایت کشی آن است که محمد مذکور ملقب بحیر میباشد

حیرانی دراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ تنقیح المقال بموجب بعضی از نسخ، لقب عبد خیر و عمارة بن زید میباشد و بموجب بعضی از آنها، لقب آن دوتن **حیوانی** با واو حرف سوم است و در شرحی دیگر **حیوانی** است که اولش حرف ح بی‌نقطه و سومش واو میباشد و رجوع بحیر محمد هم نمایند و تحقیق مراتب درعلم رجال است

حیرالدین **سید نعمان بن محمود** - بعنوان **آلوسی** گذشت

حیروی **حسن بن ابراهیم** - ترجمه‌اش موکول بعلم رجال است

حیری **زکریا بن آدم** - ترجمه‌اش درکتب رجالیه است

حیری **میرزا یارعلی** - بعنوان حکیم حیری مذکور داشتیم

حیطال **علی بن محمد بن السید** - بعنوان **ابن السید** درباب کنی خواهد آمد

حیط باطل لقب مروان بن حکم میباشدکه بعنوان **اوقص** نگارش دادیم

حیوانی لقب رجالی عمارة بن زید ومحمد بن هلال میباشد وتحقیق حالشان موکول بدان علم و رجوع بحیرانی هم نمایند

باب « د »

(بی نقطه)

دانقی دراصطلاح رجالی، لقب عبیدالله دانقی است و رجوع بدان علم شود

داجوس دراصطلاح رجالی، **احمد داجوس** است و رجوع بدان علم شود

دادیحی **حسین بن احمد بن ابی‌بکر** - معروف بدادیحی، ادیبی است بارع فاضل که در انشای ترکی و عربی ماهر و درشعر عربی نیردستی توانا داشت و ازتألیفات او است

۱- الفیض السوع فی المسموع ۲- قرةالعین فی ایمان الوالدین ۳- کتابی درسیاست

صاحب ترجمه بسال ۱۱۷۵ھ قمری (غقعه) درهشتاد سالگی دراوائل ماه صفر درگذشت

(ص ۴۹ ج ۲ سلك الدرر)

دارابی[1]

دارابی **سیدجعفر** - بعنوان کشفی خواهدآمد

دارابی **میرزا محمدعلی** - بعنوان **بهار** نگارش دادیم

دارابی **عبدالرحمن بن احمد بن عطیة** - دارانی دمشقی، مکنّی با بوسلیمان، از اکابر عرفا و رجال طریقت و مشایخ شام میباشدکه در میان این طبقه مسلّم خاصّ و عامّ و بکثرت فضل و زهد و تقوی معروف وازکلمات او است که

۱- **دارابی** - منسوب است بداراب ، از بلاد و ولایات فارس ، بمسافت ۱۷۶ کیلومتر از جنوب شرقی شیراز که هوایش سازگار و مشتمل برمعادن بسیاری میباشد و نام بانی خود داراب بن بهمن بن اسفندیار موسوم است و بهمین جهت داراب گرد نیز گویند که بامعرب خود داراب جرد معروف میباشد و بعضی از منسوبین همین موضع را تذکر میدهد .

در رهد و تعوی و موعطه‌گوید **انلع الاشیاء فی‌ما بین‌الله و بین‌العبد المحاسبة** ایضاً : **من عمل بلا اتباع السنة فعمله باطل** ایضاً : **اصل البکاء بکاء العبد علی مافاته من اوقاته علی غیر الموافقة** صاحب ترحمه سال ۲۰۳ (رح) یا ۲۱۵ (ریه) یا ۲۳۵ (رله) یا ۲۴۴ (رمد) ه قمری درگدشت سست وی به دیهی داریا نام است ار دیهات عوطهٔ دمشق که مولد ومسکن و مدفنش آنجا بوده و مرار مردم است و این سست برخلاف قیاس میباشد

(صد و ۲۲۶ ح ۳ فع و ۳۴۶ ح ۲ مه)

دارقری **عمر بن محمد** - بعنوان **ابن‌طبرزد** در باب کنی حواهد آمد

دارالقطن[1]

دار قطنی **علی بن عمر بن احمد بن مهدی** - بغدادی دار قطنی ، شافعی یا شیعی، مکنّی بابوالحسن ، فقیه حافظ ، محدّث فاضل رجالی، ار اکابر محدّثین و فقهای شافعیّه میباشدکه ار شیخ ابوالقاسم بغوی و جمعی دیگر ار مشایخ روایت‌کرده است ، در مذهب شافعی تفقّه نموده ودرعلم حدیث مسلّم اهل عصر خود بود ، در فقه و تفسیر و شعر و علوم ادبیّه و معرفت حال روات و موارد اختلافات فقها دستی‌توانا داشت ابوبکر برقانی وابوالطیب‌طبری وحافظ ابونعیم‌صاحب‌حلیةالاولیاء و نظائر ایشان ار وی روایت میکند ، اکثر دواوین عرب راکه من جمله دیوان سید حمیری است درحفظ داشت و بهمین جهت بعضی نسبت تشیّع بوی داده‌اند و ارآثار او است

۱- **السنن** که سنن دار قطنی معروف وسال ۱۳۱۰ه قمری (عشی) درهندچاپ شده است ۲- **المختلف والمؤتلف** وغیرآنها وی‌دردویم‌یاهشتم‌ذی‌القعده یادویم‌ذی‌الحجة ارسال ۳۸۵(شفه) قمری در بغداد وفات‌یافته ودرجوار قبر معروف‌کرخی مدفون‌گردید

(ص ۳۵۹ ح ۱ کا و ۴۸۱ ت و۲۲۷ ح۳ فع و۸۶ ۲ ح۳ س و۱۳۳هب و۸۵۶ مط)

دار قطنی **محمد بن حسن بن محمد بن زیاد** - شعرابی قاری ، حافظ مفسّر، مکنّی بابوبکر، ار اکابر مفسّرین وقرّاء قرآن مجید بوده وار

۱- **دارالقطن**- بضم قاف، محلهٔ بزرگی بوده درسمت غربی بغداد مابین کرخ و نهر عیسی ، بعضی ارمنسوبین آن راکه **بدارقطنی** معروف هستند ثبت‌اوراق مینماید

تألیفات او است

۱- ارمغان العماد ۲- الاشارة فی غریب القرآن ۳- دلائل النبوة ۴- شفاء الصدور در تفسیر ۵- معجم اصغر ۶- معجم اکبر ۷- معجم اوسط و این هرسه در اسامی قرّاء و قرائات ایشان است ۸- المناسك ۹- الموضح فی معانی القرآن وغیر اینها وی روز سه‌شنبه سوم شوال ۳۵۱ھ قمری (شنا) درگذشت

(از مسوده‌هایم نقل شد و مأخذ خصوصی از نظرم رفته است)

دارکی

عبدالعزیز بن عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز - مکنّی بابوالقاسم، مشهور بدارکی ، از اکابر فقهای شافعیّه میباشد که سال ۳۵۳ھ قمری (شنج) به‌نیشابور رفت، درآنجا فقه را از ابواسحق مروزی ودیگر اجلّه وحدیث را نیز از جدّ مادری خود حسن بن محمد دارکی فراگرفت ، پس ببغداد رفته و بنای تدریس گذاشت و مرجع استفادهٔ جمعی وافر از شیوخ بغداد و نواحی آن گردید شیخ ابوحامد اسفراینی گوید که فقیه‌تر از دارکی ،کسی را ندیده‌ام ، بیشتر اوقات باستناد حدیث نبوی ، برخلاف هردو مذهب شافعی و حنفی فتوی میداد و درپاسخ اعتراض ، همان حدیث استنادی خود را نقل‌کرده و میگفت وای برحال‌شما ، حدیث شریف، اولی و مقدّم‌تر از فتوای امامین ابوحنیفه وشافعی‌است وی ماه شوال یا ذی‌القعدهٔ سال۳۷۵ھ قمری (شعه) دربغداد وفات‌یافت وبنا برآنچه از سمعانی نقل شده نام‌پدر صاحب ترجمه حسن بن احمد است **دارك** ، یکی از دهات اصفهان میباشد

دارمی[1]

دارمی

احمد بن سعید بن صخر بن سلیمان - سرخسیّ المولد، نیشابوری المنشأ ، دارمیّ القبیلة ، ابوجعفر الکنیة ، از مشاهیر فقها و محدّثین عامّه میباشد که موثّق وکثیرالحفظ بود، اغلب‌اوقات‌برای استماع‌حدیث‌سیاحت

۱ــ **دارمی**- موافق آنچه ازترجمهٔ حال بعضی‌ازمعروفین بهمین عنوان استظهارمی‌شود، منسوب بیکی ازقبائل عرب میباشد که از نسل دارم بن مالك بن حنظلة بن مالك‌بن زید مناة بن تمیم از بطون تمیم بوده و بعضی از ایشان را ثبت اوراق مینماید

کرده و ار نصر بن شمیل و علی بن حسین بن واقد و دیگر اکابر استماع نموده‌است، در بغداد بروایت حدیث اشتغال داشت، مسلم و بخاری از وی روایت میکنند و عاقبت به نیشابور رفته و بسال ۲۵۳ه قمری (رنج) درآنجا درگذشت
(ص ۴۵۵ ج ۱۳ تاریخ بغداد)

دارمی — احمد بن محمد - بعنوان نامی خواهدآمد

دارمی — اعین بن صبعه } هردو، مصطلح علم رجال بوده و ترجمهٔ حال
دارمی — جعفر بن عثمان } ایشان موکول بدان علم شریف است

دارمی — ربیعة بن عامر- بعنوان مسکین دارمی خواهدآمد

دارمی — عبدالرحمن بن خلف بن عساکر- از اطبّای قرن پنجم هجرت میباشد که درشمار اساتید طبّ وهندسه معدود وازاکابر تلامذهٔ ابن العوس آتی‌الترجمة بود، اکثر کتب جالینوس را از وی خوانده و در بعضی ساعات دقیقه واعمال لطیفه نیز مهارتی بسزا داشته است سال وفاتش مضبوط نیست (ص ۱۰۸ ج ۱مر)

دارمی — عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام - یا بهرام بن عبدالصمد، سمرقندی‌المولد والمسکن، ازپیشوایان اهل‌حدیث بشمارمیرود، تمامی فنون‌آن را از اکابر وقت‌خود فراگرفت،کمال فضل وی مسلم‌کل بود، سنن نبویّه را در شهر خود انتشار داد، برای نشرآنها مسافرت‌کرده و ازمشایخ روات ابوداود و ترمذی و مسلم بن حجاج میباشد واز تألیفات او است

۱- التفسیر ۲- الجامع الصحیح‌که بسنن دارمی مسهور و به مسند دارمی مشهور نبوده و بسال ۱۲۹۳ه قمری درهند چاپ شده است ۳- السنن ۴- المسند، این هردو عبارت از همان جامع صحیح مذکور است وی بسال ۲۵۵ه قمری (رنه) درهفتاد وپنج سالگی درمرو وفات یافته وهم درآنجا بخاك رفت، محمد بن اسمعیل بخاری ازشنیدن خبر وفات او بسیار متألم شده وگریسته و این شعر را فرو خواند

ان عشت تفجع بالاحبّة کلهم — و فنـاء نفسك لا ابـالك افجع
(ص ۸۶ ج ۲ ج ۳ س و ۸۵۷ مط و ۲۱۱ ج۲ ع)

دارمی
عبیدالله بن عبدالواحد - دارمی کاتب، مکنّی بابوالقاسم، معاصر شیخ‌مفید متوفی سال۴۱۳ھ قمری‌است (ص۲۰۲ح۲بی)

دارمی
عیاش- مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم نمایند

دارمی
محمدبن عبدالواحد تمیمی، مکنّی بابوالفضل،موافق‌قاموس‌الاعلام از شعرای وزرای بغداد میباشدکه سمت سفارت از طرف قائم عباسی نزد معزّ عباسی صاحب‌افریقیه رفت، بواسطۀانقلابی‌که درآن اوان بظهورپیوست بطلیطله نزد مأمون بن ذی‌النون رهسپار و مدتی درآنجا اقامت‌گزید، مأمون را با شعرهای بسیاری‌ستود تا بسال۴۵۵ھ قمری (تنه) درهمانجا وفات‌یافته واراشعار او است

ایسمع قولی ابی لاجنه	**ودمعی بمایملیه وجدی‌یکتب**
اذا قلت للواشین لست بعاشق	**یقول‌لهم فیض‌المدامع‌یکذب**

درتاریخ بغدادگوید محمد بن عبدالواحد بن محمد عمر بن میمون دارمی، مکنّی بابوالفرج، فقیه محاسب شاعر شافعی، بذکاوت وفطانت موصوف، درمسائل دقیقه تکلّم میکرده وشعرخوب هم میگفت، بسال۴۴۵ھ ق (تمه) بامؤلف‌آن‌تاریخ‌ملاقات‌کرده‌است، کتاب **احکام‌المتحیرة والاستذکار و جامع‌الجوامع و مودع‌الودایع** ازتألیفات او است روز جمعه اوّل ذی‌القعدۀ سال ۴۴۸ھ قمری (تمح) درگذشت

نگارنده‌گوید دور نیست‌که صاحب ترجمة درتاریخ بغداد، همان محمد بن عبدالواحد مذکور درقاموس‌الاعلام باشد و اختلاف‌کنیه وچند سال درتاریخ وفات‌حاکی قطعی از تعدّد نبوده و نظائرآنها بسیار است و اما تمیمی ودارمی بودن، اصلا منافی‌هم نبوده و چنانچه دربالا مذکور داشتیم دارمی نیز یکی از شعب و بطون قبیلۀ تمیم‌است (ص ۲۰۸۶ ح ۳ س و ۳۶۱ ح ۲ تاریخ بغداد و۷۷ ح ۳ طبقات‌الشافعیة)

دارمی
محمد بن عبدالواحد بن محمد - رجوع بمحمد بن عبدالواحد مذکور دربالا نمایند

داری
در اصطلاح رجالی، لقب بدیل بن ورقاء، برّ بن عبدالله، تمیم بن اوس، جبلة بن مالك، حسین بن احمد وبعضی دیگرمیباشد

و ترجمهٔ حال ایشان موکول بداں علم شریف است وبرّ بن عبدالله بتشدید راء است

داستانی **شیخ ابوعبدالله محمدبن علی** - بعنوان **شیخ‌المشایخ** خواهدآمد

داعی **بن رضا بن محمد** - حسینی ، مکنّی بابوالخیر، فاضل محدّث واعظ ، مؤلف‌کتاب **آثارالابرار و انوارالاخیار** دراحادیث‌است و همان‌کتاب را شیخ‌منتجب‌الدین (متوفی درحدود سال ۵۸۵ه قمری) بواسطهٔ استاد خود سید مرتضی رازی ازخود مؤلف روایت میکند ازاینجا استکشاف توان‌نمودکه داعی، از علمای قرن پنجم هجرت بوده ویا اوائل قرن ششم را نیزدرک‌کرده است، مخفی‌نماند که داعی نام صاحب ترجمة است ولکن بجهت اشتباه بلقب ترجمهٔ حال وی‌پرداختیم (ذریعة وتنقیح‌المقال وغیره)

داعی‌الاسلام **سید محمدعلی بن سید فضل‌الله** - حسنی ، نسبش بنا بسی واسطه بحضرت‌امام‌حسن مجتبی ع موصول میشود، ازفضلای عصرحاضر ما است ، موافق نوشتهٔ خودآن فاضل دانشمند تحصیلات ابتدائی را درآمل مازندران ومتوسطه و نهائی را درتهران و اصفهان ادامه داد ، اخیراً تعلیمات متنوّعه فارسی ، عربی ، صرف ، نحو، معانی، بیان، بدیع ، تاریخ‌اسلامی وغیرها موفق شد ، در اوقات اقامت اصفهان ، زبان عربی و انگلیسی را هم‌آموخته و **مجلة الاسلام** را منتشر نمود، بامبلّغین‌مذهب‌مسیحی مناظره‌کرده وهنگام مسافرت هندوستان دربمبئی نیز همان مناظره را ادامه داد و **مجلة دعوةالاسلام** را منتشر نموده و



عکس سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام -۱۳

بدرخواست سلطنت‌اسلامیهٔ دکن ، استادی دانشگاه حیدرآباد را متقبّل‌شد، هم درآنجا سه زبان قدیمی‌ایرانی‌اوستا وپهلوی وهخامنشی وسه زبان نهاشا وگجراتی وسانسکریت از السنهٔ هند را فراگرفت واز تألیفات او است

۱- ترجمهٔ کتاب پادشاه از انگلیسی بپارسی که چاپ شده است ۲- ترجمهٔ کتاب وندیداد از اوستا بپارسی ۳- دیوان شعر حاوی قطعات و قصائد و غزلیّات و مسمطات ۴- فرهنگ نظام درپنج جلد بزرگ که لغت فارسی عصری است وچاپ شده است

بعد از ختم خدمات دانشگاهی با اجازهٔ سلطنت دکن بایران مراجعت کرده و اکنون مقیم تهران است

داعی الی الخیر- لقب حسن بن محمد است و رجوع بعلم رجال است

داعی الی الله } یا
داعی شیرازی } سید نظام الدین محمود- واعظ شیرازی ، ملقّب بداعی الی الله ، از افاضل عرفا وحکمای زمان

خود وصاحب کرامات و مقامات و با جمعی ازمشایخ زمان خود ملاقات کرد، عاقبت ارادت شاه نعمت الله ماهانی کرمانی را برگزید وازاکابر خلفای وی گردید و بألیفات بسیاری دارد

۱- اسوة الکسوة ۲- بیان عیان در حقائق ۳- تحریر الوجود المطلق ۴- تحفة المشتاق ۵- ترجمة الاخبار العلوية ۶- التلویحات الحرمية ۷- ثمرة الحبیب ۸- جواهر الکنوز ۹- چشمهٔ زندگانی که مثنوی است ۱۰- چهارچمن که مثنوی است ۱۱- چهارمطلب ۱۲- چهل صباح که مثنوی است ۱۳- خیرالزاد ۱۴- رضائیه ۱۵- ستّه که در زیر بعنوان مثنویات ستّه مذکور است ۱۶- سلوة القلوب ۱۷- شرح رباعیات سعدالدین حموی که همان جواهرالکنوز مذکور است ۱۸- شرح گلشن راز شبستری که سائم گلشن نام دارد ۱۹- شرح مثنوی مولوی ۲۰- طراز الایالة ۲۱- عشق نامه که مثنوی است ۲۲- الفوائد فی نقل العقائد ۲۳- قلب و روح ۲۴- کشف المراتب ۲۵- کلمات باقیه ۲۶- کمیلیة ۲۷- گنج روان که مثنوی است ۲۸- لطائف راه روش ۲۹- لمعة ۳۰- مثنویات ستّه که نام مجموع یك مثنوی مشاهد نام مذکور در زیر و پنج مثنوی چشمهٔ زندگانی ، چهار چمن ، چهل صباح ، عشق نامه وگنج روان نام مذکور در بالا است ۳۱- مختصر السیر فی احوال خیرالبشر ۳۲- مرآت الوجود ۳۳- مراشد الرموز ۳۴- مشاهد که مثنوی است ۳۵- معرفت النفس ۳۶- سائم گلشن که همان شرح گلشن راز مذکور در بالا است ۳۷- نظام وسرانجام وغیر اینها واز اشعار داعی الی الله است

صوفی و حکیم را رها کن | روی دل خویش درخدا کن
تاحند تو در میانه باشی | آن به که تو درمیان نباشی

معنی فنا بگویمت من — از هستی و نیستی گذشتن
من گفتن ومن نبودن آنجا — جز نقش بدن نبودن آنجا

درسال ۸۶۷یا۸۶۹یا۸۷۰ه قمری (ضسز یا ضسط یا ضع) درحدود پنجاه وهفت یاشصت سالگی درگذشت (س ۱۸ ح ۲ مع و۴۸۵ عم و ۱۱۹ص)

دالانی دراصطلاح رجالی، عبارت ازسلیمان بن سلمة، طالم بن ابی‌الاسود، عمّار بن سلامة بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است

دئلی **اسود بن اسود وثمامة بن اثال** میباشد وشرح حال ایشان درعلم رجال است

داماد **سیدحسین بن سیدحسن** } هردو در ذیل عنوان عرب نگارش
داماد **میرزاصالح بن سیدحسن** } خواهد یافت

داماد **میرمحمدباقر-** بعنوان **میرداماد** خواهدآمد

داماد **میرزا محمدصالح -** همان **میرزا صالح داماد** مذکور دربالااست

دانش **میرزا حسین‌خان-** موافق آنچه از دانشمند یگانهٔ معاصر، میرزا محمدخان قزوینی نقل شده ازفضلای‌شعرای ایران، مردی‌فاضل و مطلّع و بادوق و خوش‌اخلاق و درستکار و دارای صفات حمیده بود ، بدانش تخلّص می‌نمود ، اغلب در استانبول وگاهی درآنکارا اقامت داشت و تألیفاتی داردکه اغلب‌آنها بترکی عثمانی است

۱- **ترجمهٔ پانزده قصه ازلافونتن** شاعرمشهور فرانسوی با زبان‌حیوانات‌که بشعر پارسی بطرزمثنوی بابحرهای مختلف ترجمه‌اش نموده‌است ۲- **ترجمهٔ رباعیات عمر خیام** محتوی برسیصد و نود و شش رباعی منسوب بخیّام با ترجمه و شرح و توضیحاتی برای هررباعی ویك مقدمهٔ مبسوطی بترکی درشرح حال و فلسفه و مسلك خیّام و درتضاعیف کتاب بیست مجلس تصویرات رنگین تمام صفحه مناسب مضامین بعضی‌از رباعیّات‌خیّام بوده و درسال ۱۳۴۰ه قمری (غشم) در استانبول چاپ شده است مخفی نماندکه حسین

داش این ترجمهٔ رباعیات را بامساعدت فیلسوف اعظم ترکیه رضا توفیق تألیف داده است
۳- **دستور زبان فارسی** که دراستانبول چاپ شده ومفصل است ۴- **سرآمدان سخن** در تراجم احوال پانزده تن از مشاهیر شعرای ایران از رودکی تا حافظ بترکی بامنتخبانی از اشعار هر یك از ایشان و درسال ۱۳۲۷ ه قمری (عشکز) در استانبول چاپ شده است داش روز سه‌شنبه نهم فروردین ۱۳۲۲ ه شمس (عشکب) مطابق بیست وسوم ربیع‌الاول ۱۳۶۲ ه قمری (عش‌سب) درهفتاد سالگی درآنکارا درگذشت

داش

ملاعلی - معروف بحشن ، از شعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد ، از ولایت ساری مازندران و مردی فاضل وکریم‌الطبع بود ، دراوائل جوانی درمشهد مقدس مشغول تحصیل شد ، بعدازآن تاآخرعمر متصدی قضاوت بعضی از نواحی مازندران گردید، درنهایت حال بداش وعاقبت بجاوید تخلص میکرد واز اشعار او است

مجنون که خویش‌را بجهان‌روشناس کرد ‌ ‌ پیداشت عاشقی نتوان در لباس کرد
یاد رخ تو ، در دل اندوهگین ما ‌ ‌ چون تیر غمزهٔ تو بود دلنشین ما
برعکس مدعای دل خویش چون نگین ‌ ‌ پیدا است سرنوشت ز لوح جبین ما

سال ۱۰۷۰ ه قمری (ع‌ع) دراصفهان وفات یافت و درمزار بابا رکن‌الدین بخاك رفت
(ص۳۷۴ نصرآبادی)

دانشمند

میرعبدالباقی تبریزی، ازفضلای نامی قرن دهم هجرت وازمشاهیر خطاطین عصرخود بود، در بغداد امرارحیات مینمود، میل مفرط بتصوف داشت ، بهمین جهت بعبدالباقی صوفی شهرت یافت ، درخانقاه مولویها سکونت داشته وکتاب **منهاج‌الولایة** در شرح مفصل نهج‌البلاغة از تألیفات او است ولی باتمام آن موفق نیامد شاه عباس اول موقع بنای مسجدجامع‌جدیدعباسی، بجهت نوشتن کتیبه‌های آنجا امر باحضارش کرد ، سید اجابت نمود تا بعد از فتح بغداد ، اورا باصفهان احضار وکتیبه‌ها را بدو نویسانیدند و این قطعه از او است

در قصّه شنیدیم ، کارین پیش بزرگی — یك بدرهٔ زر داد بیك بیت فلانی
ما هم بطمع پیش بزرگان زمانه — بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی رنج و نشد حاصل ازاینکار — جز خوردن خونی و بجز کندن جانی
گر تربیت این است بساکاهل سخن را — دل تافته‌گردد چو تنور از پی نانی
عنقا وکرم هردویکی دان‌که از ایشان — جز نام نیابند بتحقیق نشانی
ای اهل هنر قصّه همین است‌که‌گفتم — هان تا نفروشید یقینی بگمانی

درسال ۱۰۳۹ه قمری (غلط) درگذشت (اطلاعات متفرقه)

دانی — **ابوعمروعثمان بن سعید**ـ بعنوان **ابن‌الصیرفی**درباب‌کنی‌خواهدآمد

داودی — **عبدالرحمن بن محمد** ـ بعنوان **جمال‌الاسلام** مذکور افتاد

داور — **مفید بن میرزا محمد نبی** ـ بعنوان **مفید شیرازی** خواهدآمد

داوری — **میرزا محمد** ـ از شعرای شیراز، پسر وصال شیرازی‌آتی‌الترجمة میباشد ، دارای‌کمال بود ، در علوم ادبیّه جهدی وافر کرده و بهرهٔ‌کافی برده است ، درخط و شعر و نقاشی ممتاز واز اشعار او است

بود غیرجنونم ز اکتساب فنون — که الجنون فنون گفت الفنون جنون
زآن زمانه فتادم،که در میانهٔ خلق — هنر قلادهٔ لعن است وبا هنر ملعون
بکار بسته ، بکسب هنر گشوده شود — به رنگ قیر، سپید از معونت صابون
بس‌است داوری، این‌گفتهٔ ملال‌انگیز — بیا طریق غزل‌گیر کالجنون فنون

درسال ۱۲۸۴ه قمری (غرفد) درگذشت (ص۳۵۱عم)

دئلی — اسود بن اسود و ثمامة ابن اثال و جمعی دیگرکه درعلم رجال مذکور هستند

دئلی — **ظالم بن ظالم** ـ درباب‌کنی بعنوان **ابوالاسود** خواهدآمد

دباج — بروزن عطّار ، لقب **علی بن جابر** (جابر جا) بن علی اشبیلی ، قاری نحوی ، معروف بابوالحسن دباج ، ازشاگردان ابن‌خروف

میباشد، ابن ابی الاحوص از وی روایت نموده واز تلامذهٔ او است در شعبان ۶۴۶ھ قمری (حمو) درگذشت (سطر ۱۵ ص ۲۵۶ و ۲۶ ص ۴۵۳ ت)

دباس **حسین بن محمد** - بعنوان **تاریخ بغدادی** نگارش دادیم

دباغ **ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله** - انصاری، مشهور بدبّاغ، فقیه محدّث کثیرالروایة بود، باکبر سنّی که داشته اصلا تغییری در چشم و دهن و حواسش حاصل نگردید و از تألیفات او است

معالم الایمان فی معرفة اهل القیروان که ترجمهٔ حال طبقات فضلای قیروان را از روزیکه اهالی آن مشرّف بشرف اسلام شده‌اند تازمان خود حاوی میباشد، درسال ۱۳۲۰ھ (عشك) قمری در تونس چاپ‌شده‌است و زمان خود ابوزید بدست نیامد (ص ۸۶۳ مط)

دباغ در اصطلاح رجالی، لقب **ابوعبدالله مبارك** است و رجوع بدان علم نماید

دبوسی **عبدالله** یا **دبوسی** **عبیدالله** بن عمر بن عیسی - فقیه حنفی قاضی سمرقندی، از اکابر فقهای حنفیّه میباشدکه درفقاهت ضرب المثل و واضع علم خلاف بود واز تألیفات او است

۱- **الاسرار** ۲- **الامد الاقصی** ۳- **تأسیس النظر فی علمی الخلافیات والجدل** که درقاهره بدون تاریخ چاپ شده‌است ۴- **التقویم للادلة** گویند بافقیهی مناظره‌کرده است، از هردرکه سخن بمیان میآمدآن فقیه ملزم شده وبا تبسّم وخنده میگذرانید پس دبوسی این شعر را خواند

مالی اذا الزمتـه حجـة **قابلنی بالضحك والقهقهـة**
ان‌كان ضحك المرء من فقهه **فـالدب فی الصحراء مافقهه**

دبوسی سال ۴۳۰ھ قمری (بل) در بخارا درگذشت

دبوسی - بفتح اوّل و ضمّ ثانی، منسوب است بدبوسه که قصبه‌ایست مابین سمرقند و بخارا، یا بدبوسیه‌که بنوشتهٔ مراصد، شهری است کوچك از توابع سغد سمرقند از بلاد ماوراءالنهر و ظاهراً بلکه قطعاً هردو یکی است

(ص ۲۷۴ ج ۱ کا و ۸ ۳۱ ج ۴ س و ۸۶۶ مط و ۱۰۹ فوائدالبهیه)

دبیر حاج‌میرزا **علی‌اکبر**- بعنوان **صدرالاسلام** خواهدآمد

دبیران **علی بن عمر شافعی** - بعنوان **کاتبی** خواهدآمد

دبیسی **جعفر بن علی بن عبدالله** - شرح‌حالش موکول بکتب رجالیه‌است

دبیلی یا **دبیبی** **محمد بن وهبان**، نسبت‌آن بموضع دبیل‌نامی‌است ازشام (بروزن امیر یازبیر علی‌الخلاف) وتبدیل لام‌بنون اشتباه‌است درمراصد گوید دبیل (بروزن امیر) دیهی است از رمله وموضعی‌است نزدیکی یمامه وهم‌شهری است نزدیکی اران از بلاد ارمینیّه و بعضی گفته‌اند ریگ زاری است مابین یمن ویمامه و بهرحال تحقیق مراتب موکول بعلم رجال است

دجاجی لقب **داود بن ابی‌داود** ویکی‌دیگر ازروات میباشدکه اوهم داود نام داشته و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است

دجیل[1]

دجیلی **احمد بن عبدالله** - درخاتمهٔ باب‌کنی در ضمن عنوان **آل‌دجیلی** خواهدآمد

دحان یا **دحمان** در اصطلاح رجالی ، عبدالرحمن بن احمد بن نهیك سمرقندی بوده و تحقیق لفظ و ترجمهٔ حال موکول بعلم رجال است

۱- **دجیل**- بنوشتهٔ مراصد (بدون ضبط حرکه) نام دونهر میباشدکه یکی ازآنها در مقابل قادسیه ونزدیکی سامره وازسمت بالای بغداد برخاسته وبلاد بسیاری‌ازآن مشروب میشود و بقایای‌آن در دجله می‌ریزد ، دیگری نهریست در اهوازکه بدجیل مسرقان معروف وازسمت بالای اصفهان برخاسته و دربحر فارس میریزد نام‌اصلی پارسی‌آن دیله‌کودك بوده (یعنی‌دجلهٔ کوچك) پس معربش‌کرده و دجیل گفتند

نگارنده‌گوید گاهی بعضی از بلاد را نیز که در ساحل یکی از این دونهر واقع باشد بعلاقهٔ مجاورت دجیل گویند و بعضی از اشخاص را هم بجهت انتساب‌آن بلده دجیلی نامند و تشخیص اینکه نسبت بکدام یك است موکول بقرائن و تتبع خود اشخاص است

دخیل ملاحسین - مراغه‌ای (از بلاد آذربایجان) از شعرای ترکی زبان قرن سیزدهم هجرت میباشد، دیوان اشعارش که مشتمل بروقایع جگرسوز کربلااست بارها درتبریزچاپ سنگی‌شده و اوّلش که بزبان‌پارسی گفته‌این است

درمذهب ماکلام حق یاد علی‌است | طاعت که قبول‌حق بود یادعلی‌است
از جملهٔ آفرینش کون و مکان | مقصود خدا علی و اولاد علی است

زمان وفاتش بدست نیامد (اطلاعات خارجی)

دده خلیفه،کمال‌الدین معروف به قره دده ، بهمین عنوان معروفیش خواهدآمد

دده عمر - ازجملهٔعرفا وصوفیّه، ازاهالی‌بروسه میباشدکه ازمریدان شیخ بیرام ولی بود ، بعدازوفات‌او وارث مقام قطبیّت‌گردید و و درسال۹۴۶ه قمری (ظمو) درگذشت (ص ۳۲۱۹ ج۵س)

دده عمر روشنی - بعنوان روشنی خواهدآمد

دده محمد بن مصطفی بن حبیب - ازصرومی ، مکنّی بابوالمکارم ، ملقّب به دده ، از افاضل و اعلام عامّه بود، مدتی بقضاوت‌غلطه درخارج قسطنطنیّه و اخیراً بقضاوت‌خود قسطنطنیّه منصوب شد وبمقامات عالیه رسید و از تألیفات او است

۱- رساله‌ای درفقه ۲- رساله‌ای درمولدحضرت‌رسالت‌ص ۳- السیاسة والاحکام
وی بسال۱۱۴۶ه قمری(غقمو) دربروسه درگذشت (ص ۶۶ ج ۱ سلك‌الدرر)

دراج شیخ ابوالحسین - از عرفای اوائل قرن چهارم هجرت میباشد ، خرقهٔ خلافت ازابراهیم خواص یافت، بسیار صاحب وجد وحال و سماع بود ، درحال سماع از خود میرفت ، عاقبت در حال سماع بسال سیصد و بیستم هجرت‌آهی‌کشید و جان داد علام سرور درتاریخ‌آن‌گوید

احسن الخلق بوالحسین ولی | رفت چون زین جهان بخلد برین
رحلتش هادی مکرم = ۳۲۰ دان | هم‌بخوان بوالحسین‌محیی‌الدین= ۳۲۰

(ص ۱۸۷ ج ۲ خه)

دراری — یوسف بن احمد - مصطلح علم رجال بوده ورجوع بدان علم شریف نماید

دربند[1]

دربندی — آخوند ملاآقا بن عابد بن رمضان بن زاهد - شیروانی ، معروف به فاضل دربندی ، عالم متتبع جلیل، فقیه اصولی، جدلی رجالی، محقق مدقق ، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذهٔ شریف العلماء مازندرانی بود ، درمجلس درس مجادله و اعتراضات بسیاری وارد میاورد ، بسا میگفت که بفلان مطلب چهل یا پنجاه اعتراض وارد است ، شریف العلما نیز اظهار میکرد یك اعتراض خوب اگر باشد کافی بوده و دومی لزوم ندارد

وقتی صاحب جواهر، درمجلسی با کتاب جواهر الکلام خود میبالیده دربندی گفت از جواهر شما درخزائن ما بسیار است (اشاره بکتاب خزائن نام خود نمودکه در ذیل مذکور خواهیم داشت) درعلم اکسیر نیز مهارت داشت و رساله‌ای درآن علم تألیف داده است ، میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء که از تلامذهٔ وی بوده گوید ، فصاحت و بلاغت دربندی مسلّم عرب وعجم میباشد، درعلوم عربیّه بی نظیر و درعلم رجال مرجع ارباب کمال بشمار میرود ، مطالبش درکلام و حکمت مطابق موازین شرعیّه بوده است دربندی درمحبّت خانوادهٔ عصمت و نشر علوم و معارف حقّهٔ اسلامیّه و تعصّب شریعت مقدّسه معروف آفاق بود ، بالخصوص نسبت بحضرت حسین بن علی ع محبّت مفرط و بینهایت داشت ، در احیاء مراسم عزاداری آن بزرگوار مساعی جمیله بکار برده و نوادر بسیاری از وی منقول است کتب علمیّه و احادیث واخبار را بسیار معزّز وموقّر میشمرد و اهتمام تمام دراحترام آنها معمول میداشت، هروقتی که تهذیب شیخ طوسی و نظائر آنرا

۱- دربند- شهری است درساحل بحرخزر (دریای مازندران) نزدیکی شهر شیروان که گاهی دربند شروان نیز گویند ، همان است که جغرافیین عرب آن را باب الابواب و گاهی باب نیز اطلاق میکنند ، بانی و کمیت بنا و دیگر مزایای آن را موکول بکتب مربوطه داشته دراینجا بذکر بعضی از منسوبین آن میپردازیم

برمیداشت میبوسید و بالای سر می‌گذاشت ومیگفت که کتب اخبار نیز مانند قرآن مجید محترم میباشند تألیفات بسیار دارد

۱- **اسرار الشهادة** که همان **اکسیرالعبادات** مذکور در ذیل است ۲- **اکسیرالعبادات فی‌اسرارالشهادات** که باسرارالشهادة معروف است و بعضی از علما آنرا از عربی بپارسی ترجمه نموده و اصل و ترجمه هردو در ایران چاپ سنگی شده است ، بحکم انصاف ، این‌کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی‌که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آنهمه محبّت مفرط که داشته است حاوی غث وسمین بوده و علاّمهٔ نوری درکتاب لؤلؤ ومرجان شرحی دائر برضعف‌کتاب اسرارالشهادة و عدم اعتماد برآن نگارش داده است

دراعیان‌الشیعة نیز گوید دربندی، درمؤلفات‌نقلیّهٔ خود بسیاری ازاخبار واهی را نقل‌کرده‌که عقل باور ندارد و ازنقل هم شاهدی نیست درکتاب سعادات ناصریّه‌اش غرائب بسیاری‌است‌که هیچ مورّخ ننوشته وهیچ‌عقل آنهارا باور ندارد ۳- **جواهرالایمان** درمعقل که درایران‌چاپ سنگی‌شده‌است ۴- **الجوهرة یا جوهرالصناعة** دراسطرلاب ۵- **حجیة الاصول المثبتة باقسامها** ۶- **خزائن‌الاحکام** ۷- **خزائن‌الاصول**که درایران چاپ شده است ۸- **رساله‌ای دراکسیر** ۹- **رساله‌ای در رجال ودرایة** ۱۰- **سعادات ناصریه**که مقتلی است پارسی وبنام ناصرالدین شاه تألیف و درتهران چاپ سنگی‌شده‌است ۱۱- **عناوین‌الادلة** دراصول ۱۲- **الغی‌الاعلی‌فی‌الاعتقادات** ۱۳- **فی‌التمرینات**که با خزائن‌الاصول دریکجا چاپ شده است ۱۴- **قوامیس‌الصناعة فی‌فنون الاخبار** ۱۵- **قوامیس القواعد** دررجال دربندی سال۱۲۸۶یا۱۲۸۵ﻫ قمری (عفور یا عرفه) درتهران وفات‌یافت، جنازه‌اش را بکربلای معلّی نقل دادند و درآن خاك پاك دفنش‌کردند و بنا برقول دوّمی در مادّه تاریخ وفات اوگفته‌اند

انفصمت عری الهدی بفقده و انقصمت ظهور من قالوا بلی

و منادیاً نعیه ارّختُه قدطار روحه الی‌عرش‌العلی = ۱۲۸۵

(ص ۱۳۳هب و ۵۹ ج ۱ عه و ۱۳۹ مآثر و۴۰ ج ۶ و۱۱۹ ج ۵ عن)

دربندی **حسن بن محمد** - مکنّی بابوالولید ، از مشاهیر محدّثین عامّه میباشدکه برای‌جمع‌احادیث‌شریفه درتمامی‌بلاد اسلامی‌سیاحتها

کرده و محدّثین بسیاری از وی روایت میکنند و درسال ۴۵۶هـ قمری (تنو) درگذشت
(ص ۲۱۲۸ ج ۳ س)

دردیر **شیخ احمد بن محمدبن ابی‌حامد**، مالکی‌ازهری خلوتی، مشهور بدردیر، ازعلمای عرفای مالکیّهٔاول قرن سیزدهم‌هجرت‌میباشد که در جامع ازهر حاضر درس اکابر وقت خود بود، از فنون تصوّف و عرفان طریقت خلوتیّه را برگزید، بعدازوفات شیخ علی صعیدی، رئیس مذهبی مالکیّه بلکه مفتی تمامی دیار مصر شد، درامر بمعروف و نهی‌ازمنکر اهتمام‌تمام بکار میبرد تاسال۱۲۰۱هـ قمری (عرا) در هفتاد و چهار سالگی در مصر درگذشت، در زاویه‌ای‌که برای ایفای وظائف عرفانی مسلك خلوتیّه بخودش تخصیص داده بود مدفون و قبرش مشهور میباشد و از تألیفات او است

۱- **اقرب‌المسالك لمذهب‌الامام مالك**‌که درمصر یك‌مرتبه بچاپ سنگی و یك‌دفعه نیز بچاپ حروفی رسیده است ۲- **تحفة‌الاحوان‌فی‌اصول وآداب طریق‌القوم**(تصوف) که دومرتبه درقاهره چاپ شده است ۳- **الخریدة البهیة فی‌العقائد التوحیدیة** که در مصر و اسکندریه چاپ شده ومنظومه‌است وغیرها (ص۸۶۹مط)

دردقی **حسین بن‌ایاس** - مصطلح‌علم رجال‌میباشد و رجوع بزرقی‌نمایند

درویش **برهان، شیخ علی بن ابراهیم** - ملقّب‌بدرویش برهان، ازاجلاّی علمای متأخّرین میباشد و ازتألیفات او است

۱- **بحرالمناقب عربی** ۲- **در بحرالمناقب پارسی** (بتشدید لفظ درّ)که چاپ شده وتألیف‌آن بعدازسال۹۱۱یا۹۷۱هـ (طیا یا طعا) بوده‌است ومشخّص دیگری‌بدست‌نیامد
(ص ۴۸ ج ۳ دریعة)

درویش **حسین‌حافظ** - بعنوان **ابن‌الکربلائی** درباب‌کنی خواهدآمد

درویش **عبدالمجید** - از مشاهیر خطّاطان و خوشنویسان ایرانی میباشد که درخط شکسته رونق بازار دیگران را شکسته وباحال‌کسی نایه‌اش نرسیده است، درآن خط چنان شهرت داردکه میرعماد در نستعلیق و یاقوت در

سح ، شعر حوب هم میگفت ، مجید تحلّص میکرد، دیوان اشعارهم داشته واراو است

طلم‌است‌که بیرون‌کنی‌ام،ارقفس‌اکنون   کر حورتوأم، ریحته شد بال وپرآنحا
دور ار تو مجید آرروی حلد ندارد   کانحاکه بوئی ار همه‌حا حوشترآنحا

عبدالمجید در اصل طالقانی بود ، مدتی در اصفهان اقامت گرید ، با لباس درویشانه میگدرانید تا رورچهارشنبه پانردهم محرم سال۱۱۸۵ه قمری(عقفه) درآنحا وفات‌یافت و درتحت فولاد درمقابل تکیهٔ میرفندرسکی مدفون شد و مادّهٔ تاریخ وفاتش‌که برروی سنگ قبر حجاری شده این‌است **جعل‌الجنة مثویه‌اله** =۱۱۸۵   (ص ۵۴۵عم وغیره)

درویش **محمد** ، معروف بکوکب، بهمین‌عنوان معروفی خود خواهدآمد

درویش **مصطفی بن‌قاسم بن عبدالکریم بن‌قاسم بن محیی‌الدین**- حلبی‌ّ الاصل طرابلسی‌ّ المولد والمنشأ ، شافعی‌المدهب، وفائی‌المشرب، بریل مدینهٔ منوّره وار احفاد محمد حنفیة ، فقیهی است نحوی ادیب شاعر ماهر، سال۹۸۷ه قمری (ظفر) در طرابلس شام راییده شد ، فنون ادبیّه را ار اکابرآن دیار فراگرفت ، بمصر رفته و فقه و نحو را ار فحول‌آنحا حواند، درسال ۱۰۳۲ه قمری (علب) بمدینه رفته و تأهّل نموده و اقامت‌گرید ، نشر علم و تدریس در مسجد نبوی ص پرداخت تا آنکه بعضی ار متلبّسین بلباس اهل علم نیر دراثر رقابت بنای تدریس‌گذاشته و دخیل وظائف علمیّه شدند، بهمین‌جهت صاحب‌ترجمه دست‌ارکارکشیده وملازم‌حال‌خودگردید

کم قائل مالی رأیتك راحلا   فقلت له من‌اجل انك فارس

ار تألیفات او است

۱- الدر الملتقط من بحرالصفا فی‌مناقب ابی‌الاسعاد بن وفا ۲- المنح الوفائیة فی‌شرح‌التائیة که شرح قصیدهٔ تائیهٔ ابن‌حبیب صفدی‌است **۳- نزهةالابصار فی‌السیر فی‌مایحدث للمسافر من‌الحزن ۴- هتك‌الاستار فی‌وصف‌العذار**

ار اشعار او است که در استغاثه بحضرت نبوی ص گفته است

یا من به کل‌الشدائد تفرج   و بذکره کل‌العوالم تلهج
و علیه املاك السماء تنزلت   و بمدحه لله حقا تعرج
والیه ینهی‌کل راج سؤاله   والسائلون علی‌حماه عرجوا

قدحئتکم ارحوالوفاء تکرما	**لکنی للعفو منه احوج**
وحططت‌احمال‌الرحاءلدیکم	**فعساکم ان‌تعموا و تفرحوا**

سال وفاش معلوم بیست ، چساىچه روش‌گردید ىا شیح بهائی معاصر و سال ۱۰۳۲ھ (علں) درقید حیات بوده است (ص۲۸۷ھ)

درویش ىاصر، ىعىواں **ىاصرىحاری** حواهدآمد

درویش **ىاصرعلی، میررامحمد** - ىعىواں‌گلکار حواهدآمد

دستحردی علی ں حسں وحسں ں علی ں حسں مصطلح رحال میباشد و رحوع ىداں علم شود دستحرد ىام چىدیں قریه است درمرو و طوس و ىلح و اسپهاں و ىهاوىد

دست‌عیب **میررااصادق** ، فاصی‌القصاة شیراز ىود، ىاوحود فطرت عالی،کمال شکستگی داشت وحالی ار شور ىىود دررماں شاه‌صفی صفوی (متوفی سال ۱۰۵۲ھ ق) ىعلّت حسں‌حط ، مدىی درکتاىحاىهٔ دولتی مشعول‌کتاىت شد ، عاقىت ىحهت شهامت و علو همّت ، ترك‌کرده و ىشیرار رفت وبعد ار اىدکی در لار فوت شد رور فوت او عرلی راکه درهماں ایّام‌گفته ىوده درپیش حىاره‌اش می‌حواىده‌اىد و شوری ىرپا ىودکه حارح ار ىیاں است وآں عرل ایں است

ار ارل صادق ىىدىیا میل‌آمیرش ىداشت	چىد روری‌آمد ویاراں‌حودرا دید و رفت
حرام است‌آرروی ىاده‌کردں ىی‌پر‌روئی	عىادت پیش ماکفراست ىی‌محراب‌اىروئی
ستم پر میکىد اعصا ىهم در قسمت دردش	اگر در دل ىىاشد همچو تیر او ىراروئی

سال وفاش معلوم بیست (ص۲۷۲ تدکرهٔ ىصرآىادی)

دست‌عس **سیدمحسں**، شیراری ىردیك ىىدرعىاس ، ار فصلای قرں حاصر چهاردهم هحرت میباشدکه ىسال ۱۳۱۹ھ قمری (عشیط) وفات یافته وکتاب **اصول‌الدیں** ىامی ارآثار او است (ص ۱۹۲ ح ۲ دریعة)

دست‌عس **ىطام** ، شاعری است عالی‌مقام ار شیرارکه ىسال ۱۰۲۹ھ قمری (عکط) وفات یافت و درحافطیهٔ شیرار مدفوں شد وار او است

دل‌که افسرده شد ارسینه برون باید کرد مرده هرچند عزیز است نگه نتوان داشت
(ص ۳۵۴ تذکرهٔ حسینی)

دسوق[1]

دسوقی **ابراهیم** ، ازمشایخ صوفیّه میباشد، طریقت دسوقیّه بدو منسوب ومواعظ و اقوال حکیمانه‌اش مشهور بوده ومیگفته است کسانی که عفیف و نظیف و متشرّع نباشند ازمن نیستند سال ۶۷۶ھ قمری (حعو) درچهل و سه سالگی درگذشت، بنوشتهٔ شعرانی ، دسوقی سید نقوی بوده و نسب او بدوازده واسطه بحضرت امام‌علی‌النقی ع میرسد، وی‌چندین ورق شرح مفصّلی دربیان‌حالات‌او نگاشته که این مختصر مقتضی نقل‌آنها نیست (ص۱۷ح۱فع و ۵۷۰ح۱س‌و۱۴۳ح۱لر)

دسوقی **محمد بن احمد بن عرفه**، دسوقیّ‌الولادة،مالکیّ‌المذهب، ازافاضل قرن سیزدهم هجرت میباشد ، درقاهره قرآن مجید را باتجوید آن حفظکرد ، هندسه وحکمت را فراگرفت، بسیار متواضع و دارای اخلاق‌حسنه‌بود، درتسهیل معانی فرید عصرخود شمار میرفت، از استعمال الفاظ غیرمأنوسه اجتناب‌تمام داشت و ازتألیفات او است

۱- حاشیه برتحریر القواعد المنطقیة قطب رازی ۲- حاشیه برمختصر ملا سعد تفتازانی که درقاهره چاپ شده است **۳- حاشیه برمغنی ابن‌هشام** که نیز دومرتبه درقاهره‌چاپ شده‌است **۴- الحدود الفقهیة** درفقه مالک‌که باشرح محمد انصاری‌که درفارس‌چاپ‌سنگی شده است وغیر اینها و درسال ۱۲۳۰ھ قمری (غرل) درگذشت (س۸۷۵مط)

دسکی **سیدمحمد**- دو تن بوده و هردو بعنوان صدرالدین خواهدآمد

دشتی تخلّص‌شعری‌اصلی‌جامی‌عبدالرحمن‌است‌که‌بهمین‌عنوان‌مذکورشد

دعبل حسن یاعبدالرّحمن یا محمدبن علی‌خزاعی ،بهمین‌عنوان **خزاعی** مذکور شد

۱ـ **دسوق**- بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات (بدون ضبط حرکة) بلده‌ایست‌ازقراء مصر وبعضی از منسوبین‌آنرا دراینجا تذکر میدهد

دعبلی — اسمعیل بن علی- بعنوان ابوالقاسم دعبلی درباب کنی خواهد آمد

دعلجی — در اصطلاح رجالی عبدالله بن محمد بن عبدالله میباشد و شرح حال و وجه نسبت موکول بعلم رجال است

دعوی — عیمة بن هبةالله - مصطلح علم رجال و رجوع بدانجا نمایند

دعشی — حسن بن عطیة ، حسین بن عطیة ، علی بن ابراهیم ، ابن عطا و جمعی دیگر از محدثین میباشدکه ترجمهٔ حال و وجه لقب موکول بعلم رجال است

دقاق[1]

دقاق — حسن بن علی- (ابامحمد) نیشابوری المولد والموطن،دقاق الشهرة، ابوعلی الکنیه ، عالم عارف متألّه واعظ مفسّر، از اکابر عرفا میباشد، جامع اصول شریعت وفنون طریقت بشمار میرفت ، درمیان این سلسله معروف بفصاحت و طلاقت ، دربیان احادیث و اخبار صاحب دستی توانا ، درتفسیر وتأویل آیات قرآنیه بصیر و بینا ، از جملهٔ عادات معمولهاش مناجات و زار و نیاز علنی بودهاست ازکثرت شوق و ذوق و درد وگریه که داشته اورا شیخ نوحهگر میگفتند ،گویند خواجه عبدالله انصاری مناجات مشهوری خود را ازکلمات این‌عارف ربّانی اقتباس نموده است امام قشیری معروف عبدالکریم بن هوازن آبی‌الرحمة داماد صاحب ترجمه و از تلامذهٔ وی بود ، بعدازوفات او مضطرب وگریان بس درخواب دید وگفت ، مگرآرزوی برگشتن بدنیا داری؟گفت بلی، اما نه برای اینکه طالب دنیا هستم ویا بجهت اینکه بمنبررفته و وعظ کرده باشم بلکه برای آنکه عصائی بدست‌گرفته و بهرکوچه و محلّه بروم و مردم را از عذاب الهی بترسانم وگویم نافرمانی حق نکنید ، با حق تعالی براستی و باخلق با

---

[1] ـ دقاق - (بروزن بقال) بعربی دقیق (آرد) فروش میباشد ، بعضی از موصوفین و معروفین بهمین وصف را تذکر میدهد و دراصطلاح رجالی ، جعفربن علی بن سهل و حسن بن مثیل و عثمان و علی بن احمد بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است

مهربانی رفتار نمائیدکه خیر شما دراین است و از عقوبت اخروی خبری ندارید از تألیفات دقاق است

۱- **تأویل بعضی ازآیات قرآنیه ۲- حلاقت ۳- زهد ۴- مواعظ** که بر سیصد و شصت مجلس مشتمل می باشد در ماه ذی‌القعدهٔ سال ۴۰۵ یا ۴۱۲ه قمری (ته یا تیب) در نیشابور وفات یافت ، قرش مشهور است و اینکه درآثار عجم تاریخ وفات دقاق را سال ۵۴۵ه ق ضبط کرده اشتباه است

(ص ۱۳۵ هب و ۱۸۰ ح ۲ مه و ۲۴۲ ح ۳ فع و ۳۲۶ ح ۱ کا و ۳۲۶ عم)

دقاق **علی بن احمد بن محمد بن عمران** - از مشایخ صدوق بوده واز وی روایت میکند و شرح حالش موکول بعلم رجال است

دقاقی **معین الدین یسر تقی اوحدی**- بعنوان معین الدین دقاقی خواهد آمد

دقی **محمد بن داود** - مکنّی بابوعمر و یا ابوبکر ، از عرفای قرن چهارم هجرت میباشد، صحبت جنید بغدادی را دریافته ودرمیان این طبقه بحالات موصوف است بسال ۳۵۹ه قمری (شنط) درصدو بیست سالگی درگذشت

دق - با ضمّ و تشدید دهی است در دمشق (ص ۱۱۳ ح ۳ مه)

دقیقی **سلیمان بن بنین یا بنین بن خلف** - دقیقی نحوی، ملقّب بتقی الدین، مکنّی بابوعبدالغنی ، بسال ۶۱۳ یا ۶۱۴ه قمری (خیج یا خید) درگذشته و **تصانیف سیاری درنحو و عروض** وغیره بدو منسوب میباشد

۱- آلات الجهاد و ادوات الصافنات الجیاد ۲- اتفاق المبانی و افتراق المعانی ۳- الاحکام الشوافی فی احکام القوافی ۴- اخلاق الکرام واخلاق اللئام ۵- الاعجاز والایجاز یا **اعجاز الابحار فی المعانی والالغاز ۶- اعذب یا اعراب العمل فی شرح ابیات الجمل ۷- الافلاك السوائر فی انفكاك الدوائر ۸- انوار الازهار فی معانی الاشعار ۹- ایجاز المحامد فی ابحار المواعد ۱۰- تحبیر یا تحبیر الافکار فی تحریر الاشعار ۱۱- التنبیه علی الفرق والتشبیه ۱۲- الدرة الادبیة فی نصرة العربیة ۱۳- الروض الاریض فی اوزان القریض ۱۴- السبط فی احکام الخط ۱۵- فوائد الاداب ۱۶- قواعد الاعراب ۱۷- الکافی فی حلل القوافی ۱۸- لباب الالباب فی شرح ابیات الکتاب ۱۹- معادن التبر فی محاسن الشعر ۲۰- مکارم الاخلاق لطیب الاعراق ۲۱- منتهی الادب فی مبدء كلام العرب ۲۲- الوافی فی علم القوافی**

۲۳- الوصاح فی‌شرح ابیات‌الایصاح دقیقی دراثرحسن حلق ومیمنت تعلیماتی‌که داشته شاگردهای سیاری تربیت‌کرده است (ص ۳۲۳ ت و ۲۴۴ ح ۱۱ حم)

دقیقی علی بن عبدالله بن دقاق ، مکنّی بابوالقاسم ، عالم فاصل نحوی بلکه از پیشوایان علمای نحو بود ،آن علم شریف را از فارسی و رمانی و سیرافی احدکرد ، مرجع استفادهٔ حمعی‌کثیر بوده و از تألیفات او است

۱- شرح‌الایصاح ۲- شرح‌الحرمی ۳- العروص ۴- المقدمات درماه‌صفر۴۱۵ه قمری (بیه) درگدشت (ص۱۳۵هـ و۴۸۳ت و ۵۶ ح۱۴ حم)

دقیقی محمد بن احمد - بلحی یاطوسی یامروی یاسمرقندی‌یابحارائی، مکنّی بابومنصور ، از اکابر شعرای قرن چهارم هجری عهد سامانیان و مدّاح ایشان بود ، زمان سلطان محمود سبکتکین را نیز دریافته و بامر آن سلطان و با نوح بن منصور سامانی بنظم شاهنامه پرداخت ، بیست هزار بیت از قصیهٔ گشتاسب و زردشت و اسفندیار را بنظم‌آورد پس‌ازآن بدست غلام ترکی خود در سال ۳۴۱ه قمری (شما) مقتول و باتمام شاهنامه موفق نشد و بشرحی‌که درمحل‌خود مذکور است فردوسی نظم‌آن پرداخته و هزار بیت از اشعار دقیقی را برای حلوهٔ اشعار خود ضمیمهٔ شاهنامه‌اش نموده و ازآن جمله است

چوگشتاسب را داد لهراسب تخت — فرودآمد از تخت و بربست رخت
بلخ گزین شد بدان نوبهار — که یزدان پرستان آن روزگار
مرآن خانه را داشتندی چنان — که مر، مکّه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست — فرودآمد آنجا و هیکل ببست

این رباعی نیز ازدقیقی‌است

گویند صبرکن‌که ترا صبر بردهد — آری دهد و لیك بعمر دگر دهد
من عمرخویش‌را بصبوری‌گذاشتم — عمر دگر باید ، تا صبر بردهد

جهانا همانا فسوسی و بازی — که برکس نپایی و باکس نسازی

یکی را نعیمی یکـی را حجیمی | یکـی را شیبی یکـی را فراری
حـرا ریرکاسـد بس سگک روری | حرا ابلهـاسـد بـا بـی‌بیـاری
حـرا عمر طـاوس و درّاج کوتـه | چرا مار وکرکس ریـد در دراری
صد و انـد ساله یکی مرد عرچـه | حرا شصت وسه ریست آن مرد تاری

(ص ۲۱۴ ح ۱ مع و ۲۱۴۷ ح ۳ س)

دقیقی **محمد بن علی** - نحوی، ملقب بدقیقی، مکنّی با بوالحسن، ار تلامذهٔ رمانی بوده و ار تألیفات او است

۱- **المرشد** ۲- **المسموع من کلام العرب** ولادتش درسال ۳۸۴ه قمری (شفد) بوده و وفات و مسحص دیگری بدست بیامد (ص ۷۲۷ ت و ۲۶۳ ح ۱۸ حم)

دکدکچی **ابراهیم** - ترکمانیّ الاصل ، دمشقیّ المولد والمدفن، ارعلمای عامّهٔ قرن دواردهم هجرت میباشدکه درفنون ادبیّه وشعر ماهر بود ، سال ۱۱۳۲ه قمری (غقلب) در بیست و هشت سالگی ار وبا درگذشت

(ص ۵۷۰ ح ۱ س)

دکین **دلال** در اصطلاح رجالی ، اوّلی لقب احمد بن میثم ، دوّمی لقب مهلب بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است

دلال الکتب **سعد بن علی بن قاسم بن علی بن قاسم** - ورّاق انصاری خزرجی، حظیری الولاده ، مکنّی با بوالمعالی ، معروف بدلال الکتب ، ار مشاهیر فضلای ادبا و شعرا میباشدکه درفنون متنوّعه خبیر بود ، شعر خوب میگفت و مصنّفات نیکو دارد

۱- **زینة الدهر وعصرة اهل العصر** که در ذییل دمیة العصر باخرزی تألیفش داده و ترجمهٔ حال بسیاری ار شعرای عصر خود و پیش ارآنرا با بعضی ار اشعار طریفهٔ ایشان حاوی است و بعضی ار اشعار خود را نیر درآن درج کرده است ۲- **لمح الملح** که دلیلی متقن بر کثرت اطّلاعات علمی وی میباشد و ار اشعار خود او است

قل لمن عاب شامة لحبیبی | **دون فیه دع الملامة فیه**
انما الشامة التی قلت عنها | **فص فیروزج بخاتم فیه**

ایضاً

شکوت هوی من‌شف قلبی نعده	توقـد نـار لیس یطفی سعیرها
فقـال نعادی عسـك اکثر راحـة	ولولا نعادالشمس احرق نورها

سعد رور دوشنبه ۱۵ یا ۲۵ صفر ۵۶۸ه قمری (نسح) در نعداد درگدشته و درمقبرهٔ ناب حرب مدفون گردید وعمادالدین اصفهانی نیر ترحمهٔ حال سعد را درکتاب حریدةالقصر نگارش داده است

حطیری ، نا حای بی‌نقطه وطای نانقطه ، مسوب نموصع حطیره نامی است در فوق نعداد که کثیری ارعلما ندان نسبت داشته و ثیاب حطیریه نیر ارآنحا است وایکه درقاموس‌الاعلام درحرف ح نقطه‌دار نیر عنوانش کرده اشتباه است

(ص ۲۲۰ ح ۱ کا و ۲۰۵۱ ح ۳ و ۴۶۸۲ ح ۶ س و ۱۹۴ ح ۱۱ حم وغیره)

دلسور

محمدامین - ملقّب ناستاد ، ار شعرای معروف ترکی رنان قرن سیردهم آدر نایحان میباشد که استاد میررا سروش و میررا مطهر متوفی دراواحر قرن مدکور نود ، دیوان او مشتمل ناشعار ترکی و نارسی است مکرّر درتبریر حاپ سنگی شده و ارعرلیّات ترکی او است

نوله نیرال یتـه اول رلف مطرّا الیمه	ملکه سررسته دوشه عاسق رسوا الیبا
قیس ملك کوه و نیا نـانـده سرگردانـم	نوحدی سرهرد الیمی تاو نره لیلی الیمه
حوح سعادنه دورعر نراناولا نیرفصل نهار	نتیشه دامـن گـل نلـل شیـدا الیمه
بی‌شك وسبهه اولورهرایکی دیناده عرنر	ویره گر یوسفی هرکیمسه رلیحا الیمه
گمه یورمین دل‌دیوانه‌یی رنحیره ویروب	تاپسورونه دور اوایکی رلف‌حلیپا الیمه

نیر ار اسعار نارسی او محمّساتی است که در دیباحهٔ دیوانش درهر ىك ار حروف بیست و هست‌گانهٔ رنان عربی محمّسی گفته است حنانحه درحرف الف گوید

ار الف اول احدکاو را سرا ىـاشد ثـنا	اعلماست واعظماست واکرماستاو نرملا
آنکه ار صنعش پدید آمد حمیع ماسوا	ار عـدم آورده‌آب وآتس وحاك و هوا

آدمیرا داد نا آنهـا حس نشو و نمـا

تاآنکه در حرف ی گوید

یـاء یار با حق نور پاك حیـدری   یـا باحمـد پـادشاه مسنـد پیغمبری

یوسف‌آسا خواهم ارجاه‌عمم درآوری   یوم‌حشرای‌دادرس برعرشهٔ محشر بری

یاور دلسور شو برحرمت آل‌عبا

دیوان دلسور دومرتبه درتبریزچاپ‌شده، اغلب‌اشعارش ترکی و ارقبیل‌نوحه ویا مدیحهٔ اهل‌بیت عصمت ع میباشد   (دیوان‌خود دلسور و اطلاعات خارجی)

دلقی **هلال بن ابراهیم** - مصطلح‌علم رجال‌است ورجوع بدانجا نمایند

دلوی **احمدبن محمد بن احمد بن محمد بن دلویه** - استوائی اشعری شافعی ، مکنّی بابوحامد ، معروف بدلوی ، ادیبی است فاضل که درفنون ادبیّه و عربیّه حظّی وافر داشته، ازطرف قاضی ابوبکر باقلانی درعکبرا قضاوت نمود ، شب سه‌شنبه بیست و هشتم ربیع‌الاول ۴۳۴ه قمری (تلد) دربغداد وفات یافت ، درمقبرهٔ شونیزیه دفن شد و نسبت او به دیهی استوا نام از قراء نیشابور است (ص ۳۷۷ ج۴ تاریخ بغداد)

دمامینی[1]

دمامینی **محمد بن ابی‌بکر بن عمر بن ابی‌بکر بن محمد بن سلیمان** - مخزومی‌القبیلة ، اسکندری مصری‌البلده ، مالکی المذهب ، بدرالدّین‌اللّقب، ادیبی‌است نحوی متبحّر شاعر ماهر، درنظم و نثر و اصول خط وفنون ادبیّه مهارتی بسزا داشته و ازتألیفات او است

۱- **تحفةالغریب فی‌شرح (حاشیهٔ ج ا) مغنی‌اللبیب** که‌سال۱۳۰۵ه قمری‌درحاشیهٔ شرح شمنی در مصر چاپ شده و سه نسخهٔ خطّی‌آن نیز شماره‌های ۳۲۲۵-۳۲۲۷ در کتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران موجود است ۲- **جواهرالبحور**درعروض ۳- **شرح بخاری** ۴- **شرح تسهیل** ۵- **شرح قصیدهٔخزرجیه** ۶- **شرح لامیةالعجم** ۷- **شمس‌المغرب**

۱- **دمامین** - بفتح اول ، دیه بزرگی است از صعید مصر، در سمت شرقی رود نیل که به نخلستان و ساتین بسیاری مشتمل میباشد   (صد)

فی الرقص والمطرب که نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ برلین موجود است ۸- **عین الحیوة** تلخیص حیاة الحیوان دمیری ۹- **الفواکه البدریة** ۱۰- **العوافی** ۱۱- **مقاطع یا مقاطیع الشرب** ۱۲- **نزول الغیث** که ردّ کتاب شرح لامیة العجم صفدی است و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ خدیویّهٔ مصر موجود است دمامینی سال ۸۲۷ یا ۸۲۸ه قمری (شکر یا شکح) درشهر کلبرگای هند درهفتاد وسه سالگی مسموماً درگذشت (ص ۹۳۵ هب و ۸۴۸ ت و ۸۷۹ مط)

دمشقی[1]

دمشقی	**حسن بن محمد**	مصطلح علمای رجال است ، علاوه براین
دمشقی	**سعید بن سلمة**	چهارنفر ، محمد بن عبدالله وجمعی دیگر از
دمشقی	**سعید بن هلال**	روات ومحدّثین را نیزگویند و ترجمهٔ حال
دمشقی	**عبدالله بن محمد**	ایشان موکول بدان علم شریف است

دمشقی **محمد بن ابیطالب** بعنوان **شمس الدین محمد بن ابیطالب** خواهد آمد

دمشقی **محمد امین** - بعنوان **محبی** خواهد آمد

دمشقی **محمد خلیل** - بعنوان **مرادی** خواهد آمد

دمشقی **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان **خطیب دمشقی** مذکور داشتیم

دمنهوری[2]

دمنهوری **احمد بن عبدالمنعم بن حیام** یا یوسف بن حیّام، ازهری مذاهبی، یعنی حنفی شافعی مالکی حنبلی که بسال ۱۱۰۱ه قمری (عقا)

۱- **دمشقی** - منسوب بدمشق است وآن بکسر اول وفتح وکسر ثانی شهری است معروف که قصبه وکرسی بلاد شامات میباشد ، نام بانی خود دمشق بن کنعان موسوم وبا خود بانی آن غلام حبشی دمشق نام حضرت خلیل الله بوده است بنوشتهٔ بعضی ، دمشق گفتن آن بجهت سرعت در بنای آن که دمشقه بروزن زلزله بعربی سرعت در عمل است و بهرحال بعضی از منسوبین آن را تذکر میدهد

۲- **دمنهور** - با دوفتحه ، شهری است متوسط درحوالی اسکندریه سر راه مصر ، نیز دهی است بمسافت چند میل از وسطاط مصر که این را بتوسعهٔ مراصد دمنهور السمند گویند

در دمنهور وحش متولد شد، درکودکی ازپدر یتیم ماند ، درهمان حال صغر بازهررفته و بتحصیل علم پرداخت ، برای انجام این مرام مسافرتهاکـرد ، در معرفت فنون عربیه حافظهٔ عجیبی داشت ، از علمای مذاهب اربعه مجاز بوده بعداز وفات شیخ حفنی ریاست مذهبی جامع ازهر، بـدو منتهی شد ، دراثر حق‌گوئی حکام و امرا از وی میترسیدند و تألیفات نافعه دارد

۱- **ایضاح المبهم من معانی السلم** در منطق که شرح کتاب سلم اخضری است ودر مکه و قاهره چاپ شده است ۲- **ایضاح المشکلات من متن الاستعارات** ۳- **حلیة اللب المصون بشرح الجوهر المکنون** در علم بلاغت کـه در مصر و قاهره چاپ شده است ۴- **سبیل الـرشاد الی نفع العباد** در مواعظ که درقاهره و اسکندریه چاپ شده است ۵- **شرح اوفـاق قلب القرآن**

احمد درسال ۱۱۹۲ه قمری (عقصب) درگذشت (ص۸۸۲مط و۱۱۷ ج ۱ سلك الدرر)

دمنهوری

شیخ محمد - شـافعی ، از اکابر مدرّسین جـامع ازهـر بوده و تألیفاتی دارد

۱- **ابیات فیمن یجب الایمان بهم من الرسل مع ترتیبهم فی الارسال** که باسه کتاب دیگر درمصر در یکجا چاپ شده است ۲- **الارشاد الشافی علی متن الکافی** که معروف بحاشیهٔ کبری بوده و درمصر و قاهره چاپ شده است وآن شرح کافی احمد بن عباد بن شعیب در علم عروض و قافیه است ۳- **الحاشیة الصغری علی متن الکافی** که بمختصر شافی معروف وبارها درقازان و مصر و قاهره چاپ وشرح دیگر همان کتاب کافی مذکور است ۴- **الحاشیـة الکبری علی متن الکافی** که در بند دوم مذکور شد ۵- **شرح الکافی** ۶- **المختصر الشافی علی متن الکافی** واین هردو همان حاشیهٔ صغری مذکور است و درسال ۱۲۸۸ه قمری (عرفح) درگذشت (ص ۸۸۳مط)

دمیاط[1]

دمیاطی

احمد بن محمد بن عبدالغنی - شافعی، دمیاطی* المولد والمنشأ ، مشهور به بنّا (با تشدید) درمولد خود شهر دمیاط بزرگ شد،

*خـاتمه اولی را بحکم ظاهر کلام معجم المطبوعات دمنهورالوحش نامند و بعض از موصوفین نسبت دمنهور راکه ظاهراً همان اولی است مینگارد

۱_ **دمیاط** - بنوشتهٔ مراصد (بدون ضبط حرکه) شهری است قدیم مابین مصر وتنیس*

پیش مشایخ آنجا تحصیل علم پرداخت ، پس بحجاز وقاهره رفت، درعلم حدیث واکثر فنون دیگر بمقامی عالی رسید و قدم سیر و سلوك و تجرّدگذاشت آخرین کسی است که در تشیید مبانی طریقت نقشبندیّه رنجهای سیاری را متحمّل شد تا بسال ۱۱۱۷ﻫ قمری (غقیز) درگذشت واز تألیفات او است

۱- **اتحاف البشر فی القرائات الاربعة عشر** که کثرت اطّلاعات علمی و قدرت وصلی اورا بهترین دلیل است و ظاهر معجم المطبوعات آنکه چاپ شده‌است ۲- **اشراط الساعة** ۳- **اتحاف فضلاء البشر بالقرائات الاربعة عشر** که گاهی به**منتهی الامانی والمسرات فی علوم القرائات** نیز موسوم است درمصر چاپ شده و ظاهر کلام معجم المطبوعات آنکه این کتاب غیر از اتحاف البشر مذکور است ۴- **منتهی الامانی** که مذکور شد (ص۸۸۵ مط)

دمیاطی **عثمان بن محمد**- بعنوان بکری نگارش یافته است

دمیاطی **شیخ محمد** - بعنوان حصری مذکور شد

دمیاطی **محمد بن محمد** - درضمن ترجمهٔ حال شرف‌الدین اسمعیل اشاره خواهد شد

دمیری[۱]

دمیری **محمد بن مرزبان** - مکنّی بابوالعباس، ادیبی است مورّخ لغوی فاضل بلیغ ، ازمشاهیر مترجمین که زیاده از پنجاه‌کتاب پارسی را بعربی ترجمه‌کرده واز مصنّفات او است

۱- **الحاوی فی العلوم القرآنیة** ۲- **الحماسة** ۳- **وصف السیف والقلم** ۴- **وصف الفارس والفرس** وغیراینها بسال۳۰۹ﻫ قمری(شط) درگذشت (ص۲۵۲ج۱۹حم)

*که هوایش صاف وازسرحدات اسلام بوده و رود نیل از سمت شمالی آن‌شهر بدریا می‌ریزد پهنائی نیل درآنجا مقدار صدذراع می‌باشد ودراینجا بعضی ازفضلای منسوب بدانجارا تذکر میدهد

۱- **دمیری** - بفتح اول ، منسوب است بدمیره وآن نام دوقریهٔ بزرگی‌است درمقابل یکدیگر در ساحل رود نیل درسر راه دمیاط و نزدیك بآن و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد

دمیری محمدبن موسی بن عیسی بن علی ـ شافعیّ المذهب ، کمال الدین اللّقب ، ابوالبقاء الکنیة ، مصری دمیریّ الولادة ، ازاکابرعلما و فقهای شافعیّه میباشد ، در بدایت حال در رشتهٔ خیّاطی مشغول بکسب بود ، پس مشمول توفیقات خداوندی گردیده و از شهاب الدین سبکی و شیخ جمال الدین اسنوی مراتب علوم ومعارف را فراگرفت، در تمامی فنون متداوله مهارتی بسزا یافت، درعبادت و تلاوت حظّی وافر داشت ، اصلا لباس فاخر نمی پوشید و زیر بار قضاوت نمیرفت و از تألیفات او است

۱ـ **الجوهرالفرید فی علم التوحید** ۲ـ **حیاة الحیوان** که از یانصد ، ششصد کتاب و یکصد و نود ونه دیوان اشعار عرب تألیفش داده است، فوائد بسیار طبّی وادبی وفقهی و حدیثی را حاوی میباشد ، بنام کبری و صغری دو نسخه اش کرده ، درکبری تاریخ و تعبیر خواب را نیز افزوده است و مشتمل برترجمهٔ حال جمعی از شعرا وادبا وفلاسفه و علما و خلفا بوده و مرتّب بحروف معجم در اسامی حیوانات میباشد ، بارها درایران و استانبول و مصر و قاهره چاپ شده و ترجمهٔ انگلیسی قسمت عمدهٔ آن نیز درلندن و بمبئی بطبع رسیده است این کتاب مشهور هردیار ومرجع استفادهٔ اکابرفضلا وداشمندان میباشد ۳ـ **الدیباجة فی شرح سنن ابن ماجه** ۴ـ **شرح منهاج نووی** دمیری سال ۸۰۸ه قمری (صح) درقاهره وفات یافت ، ولادت او سال ۷۴۲یا۷۴۵ (ذمب یا ذمه) یادرحدود ۷۵۰ (ذن)ه قمری بوده است

(ص ۱۳۶ هب و۷۴۷ب و ۴۴۷ ج ۳ فع و۲۱۶۳ ج ۳ س و۸۸۷مط)

دنابر نام کبیرك ابن کناسه میباشد و درباب کنی در ضمن ترجمهٔ حال **ابن کناسه** خواهدآمد

دنبلی **ابراهیم بن حسین** ـ بعنوان خوبی حاج میرزاابراهیم مذکورشد

دنبلی **محمد بن وهبان** موافق نوشتهٔ تنقیح المقال ، در بعضی از نسخ حرف ثانی این عنوان **نون** و ثالثش **ب** ابجدی است وماهم بعنوان

دنبلی نگارش دادیم و بهر حال ترجمهٔ حال و تحقیق لفظ این عنوان موکول بکتب رجالیّه است

دندان **احمد بن حسین بن سعید بن حماد** - اهوازی ، ملقّب بدندان ، مکنّی بابوجعفر از موالی حضرت سجاد ع میباشد ، حال او درمیان علمای رجال محل بحث است ، دندان لقب جدّش سعید هم بوده و بهمین جهت درکلمات بعضی از علمای رجال بعبارت حسین بن دندان نیز مذکور و تحقیق مراتب بکتب رجالیه موکول است

دندانی **حسن بن ابی‌الحسن محمد** - در ضمن ترجمهٔ عبیدلی محمد بن ابی‌جعفر خواهد آمد

دندانی **عبدالله بن علی** - مکنّی بابوعلی ، ازمنجّمین قرن سیّم هجرت میباشد ، کتابی دراحکام نجوم تألیف داده است نگارنده گوید مدارك خصوصی از نظرم رفته و ظاهراً فهرست ابن‌النّدیم است

دوارا لقب **احمد بن علی قمی** -که شرح حالش موکول بعلم رجال است

داونقی **منصور یا عبدالله یا عبدالله** - بعنوان منصور دوانقی خواهد آمد

دوان[1]

دوانی **محمد بن اسعد** یا **سعد** یا **سعدالدین اسعد**- کازرونی دوانی صدیقی ، یا خود نامش محمد اسعد پسر سعدالدین اسعد است که عبارات ارباب تراجم مختلف بوده و اولی مشهورتر میباشد ولکن تردیدی در وحدت و یکی بودن مسمّی نبوده و این اختلافات ناشی از مسامحهٔ اهل عرف در ذکر اسامی است چنانچه در همه جا و درهر زمان متداول و معمول بلکه یك حال طبیعی است که بیشتر با تخفیف

۱ـ **دوان** - بنوشتهٔ مراصد ، با فتح و تشدید ، ناحیه‌ایست از بلاد فارس و بضم اول ناحیه‌ایست درعمان درساحل دریا ، درمعجم‌المطبوعات ضمن‌شرح حال جلال‌الدین محمدبن‌اسعد گوید دوان (بدون ضبط حرکه) یکی از دیهات کازرون است ، در روضات نیز درشرح‌حال جلال‌الدین‌مذکور گوید دوان بروزن‌هوان (یعنی‌بافتح وتخفیف) دیهی‌است ازقراء‌کازرون‌فارس

و تحریف استعمال نماید بهرحال محمد بن اسعد کازرونی دوانی حکیمی است کامل ، متکلّمی است فاضل محقّق مدقّق شاعر ماهر منطقی صدیقی که در تمام علوم متداوله خصوصاً درعقلیّات تقدّم داشت و مرجع استفادهٔ افاضل روم و خراسان و ترکستان و از



نمونهٔ خط محمد دوانی -۱۴

قطعهٔ مزبور را درآخر نسخهٔ کتاب شرح کافیهٔ نحو رضی استرآبادی نوشته و نسخهٔ مذکور بسال ۸۵۶ نوشته‌شده ودرکتابخانهٔ شخصی قدسی نسبت آقای حاج میرزا باقر قاضی آیة الرحمه موجود است

مشاهیر علما و حکمای عهد سلطان ابوسعید تیموری و علاّمهٔ دوانی مشهور و مدتی متصدی قضاوت فارس بود ، نسبش بابوبکر خلیفه موصول میشود ، از احفاد محمد بن ابی‌بکر میباشد بالجمله درکلام و حکمت و اخلاق طاق و شهرهٔ آفاق است، دربدایت حال شافعی مذهب بود ، عاقبت شیعه و مستبصر گردید ، بعضی از اشعار و تألیفات‌او نیز دلیل صریح همین موضوع میباشند سبب‌آن موافق بعضی ازکتب تراجم آنکه ، موقع تألیف حاشیهٔ سومی برشرح تجرید قوشچی‌که درمطالب عمیقه غوررسی می‌کرده مشمول توفیقات خداوندی‌گشت ، در نفس خود اندیشیدکه اگر جدّش ابوبکر صدیق ، در قید حیات میبود اصلا چیزی ازآن مطالب علمیّه و دقائق حکمیّه را نمی‌فهمید وکسی‌که این چنین باشد چگونه لایق مقام خلافت و امامت درامور دینیّه میباشد اینك دربارهٔ خانواده رسالت‌که باقطع نظر ازدیگر فضائل انسانی مراتب‌علمیّهٔ ایشان‌مسلّم تمامی‌جهانیان میباشد مستبصر گردید تألیفات دوانی ازصدفقره متجاوز بوده و بعضی‌ازآنهارا مینگارد

۱- اثبات الواجب الجدید ۲- اثبات الواجب القدیم که بنام سلطان محمد فاتح (متوفی سال ۸۸۶ هـ ق) تألیفش داده است ۳- اخلاق جلالی که نامش لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق است ۴- استکاکات الحروف و طبایعها و اعدادها و ما یتعلق باعداد الحروف من المسائل الموسومة به (ارثماطیقی) ۵- افعال العباد که بسال ۱۳۱۵ هـ در ضمن مجموعه‌ای بنام کلمات المحققین چاپ شده است ۶- افعال الله تعالی ۷- انموذج العلوم که حاوی تحقیقات رشیقهٔ بعض مسائل هریك از علوم حدیث و فقه و اصول فقه و طبّ و تفسیر و کلام و هیئت و هندسه و منطق و ارثماطیقی و بعض خلافیات میباشد ۸- الانوار الشافیة ۹- تحفهٔ روحانی در علم حروف وخواص واسرار آنها ۱۰- التصوف والعرفان ۱۱- تفسیر آیهٔ (کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا) که آیهٔ بیست و نهم سورهٔ اعراف است ۱۲- تفسیر سورة الاخلاص (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ) ۱۳- تفسیر

ان يسئل منهما انهما الله تعالى بلطفه ان يذكراني في صالح دعواتهما ولا
ينسانى في اوقات توجهاتهما وانما التمس الايراد وصيته قلت هناك
ان الحقيق بان يستحى ويرشدنى وقد اوصى بعض مشايخى رحمهم الله تعالى
بالتوجه بعد صلوة الصبح لحظة صالحة يتفرغ الخاطر فيها الا مكان عن الصور
المحسوسة والمخيلة الى قدس اللاهوت من دون اعمال الفكر بالروية والتخيل
بل بالتخلية والتفريغ المحض حتى يكاد يرجع النفس الى سذاجتها الاصلية
ونزاهتها الفطرية وفقنا الله تعالى للعمل بها والانتفاع بها انه
الكريم الطيب المبارك فيه الحمد لله رب العالمين وصلوته على خير خلقه محمد
واله ... وكتبه ... العبد ...
ابو عبدالله محمد بن اسعد محمد الصديقى الدوانى ...
في السادس عشر من شهر ربيع الثاني لسنة الف ...

نمونهٔ دیگری از خط محمد دوانی -۱۵

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ آخر کتاب المسخة کنز السالکین است که بخطوط علما و شعرای آن عصر مسانید و در کتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است

سورة الحمد (قُلْ يٰا اَيُّهَا الْكٰافِرُون) **۱۴- تنویر المطالع حدید** **۱۵- تنویر المطالع قدیم**
و این هردو کتاب حاشیه بحاشیهٔ قدیم و حدید میرصدرالدین دشتکی برشرح مطالع قطب‌الدین رازی است چنانچه تنویرالمطالع قدیم حاشیه برحاشیهٔ قدیم دشتکی و حدید دشتکی بوده و هردو حاشیهٔ دشتکی متعلّق بشرح مطالع قطب‌الدین رازی است **۱۶- التوحید** **۱۷- الحسر والاحتیار** **۱۸- حاشیهٔ تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الشمسیة**
و این کتاب تحریر، همان شرح قطب‌الدین رازی بشمسیهٔ نجم‌الدین کاتبی است و با چند حاشیه و شرح دیگر در استانبول چاپ شده است **۱۹- حاشیهٔ تهذیب المنطق** که در زیر نام شرح تهذیب المنطق مذکور است **۲۰- حاشیهٔ احد، برشرح تجرید قوشچی** چنانچه در ذیل ضمن حاشیهٔ قدیم اشاره خواهد شد **۲۱- حاشیهٔ جدیده برشرح تجرید قوشچی** **۲۲- حاشیهٔ قدیمه برشرح تجرید قوشچی** ودرفوق در بیان سبب استبصار دوانی معلوم شد که شرحی سیومی نیز برشرح تجرید دارد ودر ذریعة آن را نیز بشرح احد موسوم داشته وگوید هردو شرح احد درکتابخانهٔ رضویّه موجود است و نوشتهٔ معجم المطبوعات حاشیهٔ شرح قوشچی دراستانبول چاپ سنگی شده و معلوم نیست که کدام یك از این سه شرح است **۲۳- زوراء** درحکمت که درقاهره چاپ شده است **۲۴- شرح تهذیب المنطق** که بامس العجالة است ودر لکناهور با چند رسالهٔ دیگر یکجا چاپ شده است **۲۵- شرح العقائد العضدیة** که دراستانبول و نترزبورگ چاپ شده است **۲۶- شرح هیاکل النور شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی** **۲۷- العجالة** که همان شرح تهذیب مذکور است **۲۸- لوامع الاشراق** که همان اخلاق جلالی مذکور فوق است **۲۹- نورالهدایة** که طبع شده واز ادلّهٔ تشیّع و استبصار او است وغیر اینها دوانی اشعار نغز و طرفه می‌گفته و بفانی تخلّص میکرده و از او است

فانی الف است احد از او جوی مدد	**وانگه بشمار بیناتش بعدد**
بنگر که علی است فالعلی سر الله	**اِذْقٰالَ اَلْوٰلَهُ قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدْ**

ایضا

آن خار خلیمه‌ای که دیدی همه نغز	بشنو سخن لطیف و شیرین و ملغز
بادام حلاوت از نبی گردش جو	افکند سه پوست تا برون آید مغز

نیز درمدح حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید

ای مصحف آیات الهی رویت
وی سلسلهٔ اهل ولایت مویت

سرچشمهٔ زندگی لب دلجویت
محراب نماز عارفان ابرویت

ایضاً

خورشید کمال است نبی ماه ولی
اسلام محمّـد است و ایمان علی

گر بیّنه‌ای در این سخن میطلبی
بنگر که زبیّنات اسما است جلی

ایضاً

نور فطرت خود میرونم در ره عشق
چراغ خاطر دون همّتان چه نور دهد

اگرچه نورخداشامل است یکسان نیست
نه هر جبل که تو بینی صدا چوطور دهد

ایضاً

مرا بتجربه معلوم شـد درآخر حـال
که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال

در روضات الجنات گوید گمان دارم این رباعی نیز از اشعار ابکار او است

در شأن علـی آیـهٔ بسیار آمـد
یارب که شنید وکـی خبردار آمد

آن کس که شنید ودید مقدار علی
چـون حرف مقطّعات ستّار آمد

نگارنده گوید این مصراع آخری ، اشاره بأین است کـه اسم مقدّس حضرت علی ع و حقّانیّت آن بزرگوار درحروف مقطّعهٔ قرآنی مرموز ومستوراست و بعداز اسقاط مکرّرات آنها جملهٔ **صِراطُ عَلِیّ حقٌّ نُمْسِکُهُ** برمیآید **حشرنا الله مع شیعته واحبته** وفات دوانی مابین سال‌های ۹۰۲ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۱۸ و ۹۲۸ه قمری (طب - طز- طح - - طیح - طکح) میان ارباب تراجم مردّد میباشد و یکـی از دو تاریخ دومی و سومی اقرب بصحت است اینکه احمد رفعت تاریخ وفات دوّانی را بارقم هندسی ۹۷۰ (نهصد وهفتاد) نوشته اشتباه بوده ویااز اغلاط چاپخانه میباشدکه دورقم ۰ و ۷ را مقدّم ومؤخّر کرده ودراصل مطابق تاریخ دوّیمی فوق بوده است

ص۱۶۲ت و۱۳۶۶هب و۱۸۲۴ح۳س و۲۴۸ح۳فع و۱۶۷لس و۱۳۳نورسافر و۹۰۳عم ومجلدات دریعة

دوانیقی منصور - یاعبدالله یاعبیدالله بعنوان منصور دوانیقی خواهدآمد

دوری

بضمّ اوّل ، دراصطلاح رجالی ، احمد بن عبدالله بن احمد وراق و جعفر پسر محمد یا علی بن سهل دقّاق میباشد وترجمهٔ حال ایشان در رجال است و نسبت آن بمحلّه‌ایست در بغداد و یکی دیگر در نیشابور وشهری است در اهواز و دوقریه در نزدیکی تکریت

دوریست[1]

دوریستی

جعفر بن محمد بن احمد بن عباس بن فاخر- دوریستیرازی،مکنّی بابوعبدالله ، از اکابر مشایخ وعلمای امامیّه میباشد، ازخانوادهٔ علم و فضل بود ، نسبش بحذیفة بن یمان صحابی از اعاظم اصحاب حضرت رسالت ص موصول میشود ، عدل و ثقه و جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن وکثیرالروایة است ، معاصرش شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰ﻫ قمری **تس**) درکتاب رجال خود توثیقش کرده و وزیر روشن‌ضمیر، خواجه نظام‌الملك، درهردو هفته یك مرتبه برای استفاده از برکات انفاس قدسیّه‌اش بدوریست می‌رفته است

او ازصدوق بواسطهٔ پدرش وازمفید وسید مرتضی وسید رضی نیز بلاواسطه روایت نموده و ازتلامذهٔ ایشان است شاذان بن جبرئیل، محمد بن ادریس حلّی، سید مرتضی بن داعی وبعضی دیگر ازاجلّه نیز از وی بلاواسطه روایت می‌کند چنانچه ظاهر بعضی از ارباب تراجم است بفرمودهٔ بروجردی روایت ابن‌ادریس از وی‌گاهی بیك واسطه وگاهی با بیشتر ازیك واسطه میباشد واز مصنّفات او است

۱- کتاب الاعتقادات ۲- کتاب‌الرد علی‌الزیدیة ۳- کتاب‌الکفایة فی‌العبادات ۴- کتاب یوم ولیلة وغیر اینها سال وفاتش مضبوط نبوده و لکن از رجال قرن پنجم هجرت بوده است (کتب رجالیه وص ۱۳۶ هب و ۱۴۴ت)

۱ـ **دوریست -** بضم اول و فتح رابع و سکون باقی، دیهی است از ری، حرف رابع آن بنا برآنچه ازمعجم طبری نقلشده ی حطی وبنا برمنقول ازمعجم‌البلدان ب ابجد میباشد بهرحال همان است که دراین زمان تحریف یافته و درشت یا ترشت گویند (با دوفتحه) وبعضی از منسوبین آن را تذکر میدهد

دوریستی

حسن بن جعفر - دوریستی فوق‌الترجمة ، فاضل جلیل و با فنون فضل و کمال مشهور بود وگاهی بشعرهم میل‌می‌کرده واراو است

بعض الـولی علامة معروفـة **کنت علی‌جبهات اولادالزنا**
من لم یوال من‌الائام ولیه **سیان عبدالله صلی او زنی**

این جمله ارکلام هدایت انجام حضرت صادق ع اقتباس شده‌که فرماید **سَوَاءٌ مَنْ خَالَفَ هٰذَا الْأَمْرَ صَلّیٰ أَوْزَنیٰ** زمان وفاتش مضبوط نبوده و لکن ار رجال اواخر قرن پنجم‌بوده ویا خود قرن ششم را نیز درك‌کرده است (ص۹۹لس وکتب رجالیه)

دور ستی

عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر - دوریستی، مکنّی بابومحمد ، ملقّب بنجم‌الدین ، ار فقهای شیعهٔ امامیّه میباشد که عالم فاضل صالح صدوق جلیل‌القدر بود ، نسب خود را بحذیفة بن یمان منتسب می‌داشت، درسال‌پانصد وشصت وششم هجرت‌ببغداد رفته وبنشر احادیث امامیّه پرداخت و اخیراً باز بشهر خود برگشته و اندکی بعد ار ششصد هجرت وفات یافت (کتب رجالیه)

دوستان

ابوحامد - هروی‌المولد والمنشأ ، ار عرفای قرن چهارم هجرت میباشد درمیان این طبقه بزهد وتقوی معروف بود، چون‌بنماز می‌ایستاد عظمت پروردگاری جنان مستولیش میشدکه بمجرّدگفتن **الله** پیس‌ارآنکه**اکبر** گفته باشد بیهوش میافتاد اسم و سال وفاتش بدست نیامد (ص۲۵۸ج۲مه)

دوسی[1]

دوسی	**اباس بن عبدالله**	مصطلح علمای رجال میباشد و ترجمهٔ حال
دوسی	**ایاس بن عبدالله**	اسان موکول بدان علم شریف است
دوسی	**جمحة بن ابی‌جمحة**	

۱- **دوسی** - در تنقیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ ایاس بن عبدالله‌گوید **دوسی**، بفتح اول، منسوب بشخص دوس نامی پدر یکی ارشعب وبطون قبیلهٔ ازد بود و او عبارت‌ار دوس‌بن عدنان بن زهران بن‌کعب بن حارث بن‌کعب بن عبدالله بن نصر بن ازد است در اسحا بعضی ار معروفین بهمین نسبت دوسی را تذکر میدهیم

دوسی

علی بن حسن- مصری نحوی لغوی ، موصوف بهبائی ، معروف بدوسی ، منسوب بیکی از قبائل عرب است ، اصول علم نحو را از بصریّین اخذ نمود ولکن بعقیدهٔ نحویّین کوفه بوده و از تألیفات او است

۱- **الفريد** ۲- **مجردالغریب** در غرائب کلام عرب بروش کتاب العین خلیل ۳- **المنضد** سال وفات ومشخّصات دیگرش بدست نیامد ولی پیش از زمان ابن الندیم، متوفی بسال۳۸۵ھ قمری (شفه)که این ترجمه از اوست بوده و با ازمعاصرین وی میباشد از یاقوت حموی نقل است که خط اورا در روی کتاب منضد خود اوکه بسال ۳۰۷ھ ق نوشته بوده دیده است دوسی بکراع النمل نیز شهرت داشت که بجهت کوچکی جثّه دارای این لقب بوده است زیراکه کراع درانسان پائین تر از زانو و درچهارپایان پائین تر ازکعب راگویند (ص ۱۲۴ف و ۴۷۳ب وغیره)

دولاب[1]

دولابی

محمد بن احمد بن حماد بن سعد- انصاری رازی دولابی، مکنّی بابوبشر، معروف بابوبشر دولابی ، ازعلمای حدیث وخبر وازدانشمندان بتواریخ وسیر بود درتاریخ موالید و وفات علما مصنّفات بسیاری داردکه محل رجوع و استفادهٔ اهل فنّ میباشد و ازآن جمله است

الکنی والاسماء من رجال الحدیثکه بسال۱۳۲۲ھ قمری درحیدرآباد دکن چاپ شده است وی بسال ۳۱۰یا۳۲۰ھ قمری (شی یا شك) درموضع عرج نامی درمیان مکّه و مدینه وفات یافت و ولادتش در سال ۲۲۴ (رکد) بوده است
(ص۸۵ ج ۲ کا و۲۹۲ مط)

دولابی

محمد بن صباح - هراتی الاصل ، بغدادی المسکن ، مکنّی بابوجعفر، ازمحدّثین عامّه میباشدکه علم حدیث را از جمعی

۱_ **دولاب -** بفتح و ضم اول ، دیهی است در ری ویکی دیگر درچهار فرسخی اهواز وهم موضعی است درشرقی بغدادکه آن را دولاب مبارك گویند ویکی هم در وادی مرو که دوکاب خارن نامند و بعضی از منسوبین آن را (دولابی) میگذارند

سیار احدکرد، احمد بن حسل وپسرش عبدالله و بعضی دیگر نیز ار وی روایت کرده اند و سال ۲۲۷ه قمری (زکر) در بعداد درگذشت (ص ۲۲۱ ح ۲ بی)

دولت آبادی **شهاب الدین بن شمس الدین** - بهمین عنوان خواهدآمد

دولت بارجنگ **میرزا نصرالله خان** - بعنوان فدائی خواهدآمد

دومی **عمر بن جعفر بن محمد** - بعنوان زعفرانی خواهدآمد نسبت آن بمحلهٔ دومه نامی ارکوفه یا بدیهی دومی نام ار غوطهٔ دمشق و یا بموضعی موسوم بدوم الایاد ویا بموضعی دیگر موسوم بدومه جنت و یا بموضع دومة الجندل نامی ارتوابع مدینه درجهت منرلی دمشق میباشد واین موضع همان دیه مذکورغوطه است

دهان لقب شیر، علی بن صالح ، پسر وجمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان درعلم رجال است

دهخدا **ابوالمعالی** - رازی ، ارشعرای عهد سلاجقه میباشد، با حکیم سنائی و مختاری غزنوی معاصر، علوّ طبعش ار اشعارش ظاهر و درفضل وکمال در زمان خود نادر بود و ار اشعار او است

ماه است ترا چهره ومشک است ترا زلف — سرو است ترا قامت و سیم است ترا بر
تا زلف وخط ولعل تو وچشم تو ای دوست — در خاطر و معنی شده درصورت و دفتر
خاطر همه مرجان شد و معنی همه لؤلؤ — صورت همه معنی شد و دفتر همه عبهر
خورد ار لب آن زلف برار عمبر تو می — ورنه لب آلوده خرا گشت بعمبر
ای کرده تبه عیش من ای زلف بت من — عیشی نشناسم بجهان زان تو خوشتر
زیراکه ترا مسکن ارآن چهرهٔ زیبا است — زیراکه توئی ساکن آن عارض دلبر
همواره خوری زان لب نوشین می سوری — پیوسته چمی زان زنخ رنگین گل احمر
در رقص بدان لالهٔ سیرآب زنی پای — در خواب بر آن سوسن آزاد نهی سر

دهخدا **میرزا علی اکبرخان بن خان باباخان بن آقاخان بن مهرعلی خان بن رستم خان بن سیف الله خان** - قزوینی الاصل ، تهرانی المولد

والمسکن . ار افاصل ادنا و اکابر دانشمندان عصر حاصر ما میباشد، شرح حال احمالی آن دانشمند یگانه را موافق تقریرات حودشان ست اوراق میمایند دراواحر سال۱۲۹۸ه قمری (عرصح) در تهران متولد شد ، درایّام صغر بعدار فوت پدر تحت تربیت مادرکه ار حانوادهٔ حلیلهٔ اصیله بوده نشأت یافت ، بعدار تحصیل مقدمات لازمه وادبیّات فارسی و عربی مقداری کافی ار فقه و اصول و منطق وحکمت وکلام را نیر ار افاصل اهل فنّ فراگرفت، بسال۱۳۱۷ه قمری (عش بر)تقریباً دوسال درمدرسهٔ سیاسی بتحصیلات مقتضیه پرداخت، سپس بسمت منشی گری، با معاون الدّوله سفیر دول خمسهٔ بالکان بسرپرستی حان امین الدولهٔ کاشی بنوکارست رفت ، بفاصلهٔ دوسال بار بایران مراجعت نمود و با طلوع مشروطیّت و تبدیل حکومت استبدادی بحکومت ملّی مصادف و عهده‌دار نگارندگی روزنامهٔ صور اسرافیل گردید، هرشماره ار این روزنامه دارای یك سرمقالهٔ جدّی دراوّل و یك مقالهٔ فکاهی درآخر، همهٔ آنها اراوّل تأسیس روزنامه تاانحلال آن که درشمارهٔ(۳۲) وقوع یافته بقلم خود صاحب ترجمه بوده است، فقط سرمقالهٔ اوّل یکی ار شماره‌های آن بقلم آقای سیدحسن تقی‌زاده بوده وهردو مقالهٔ شماره (۲۰) آن بقلم میرزا جهانگیرخان مرحوم میباشد کسانی که بسلیقهٔ قلم و نگارش اشخاص آشنا هستند بعدار تعمّق دراسلوب تنظیم الفاظ و ربط معانی ، تعدّد نگارنده را بهتر تشخیص میتوانند داد پس ارآنکه مجلس شورای ملّی بامر محمدعلی شاه بسته شد صاحب ترجمه وآقای تقی‌زاده و سید عبدالرحیم خلخالی ومدیر روزنامهٔ حبل المتین تهران باروپا تبعید شدند وصاحب ترجمه درشهر ایوردون ار بلاد سویس سه‌شمارهٔ دیگر ارآن روزنامه‌را منتشر نمود سپس باستانبول رفته و روزنامهٔ دیگری نیر درآنجا بنام **سروش** نشر داد ، بعد ار انتشار چهارده شماره ارآن ، در دورهٔ دوم مجلس شورایملّی ارطرف اهالی کرمان وتهران بنمایندگی مجلس منتخب شد ، ار این‌رو بایران مراجعت و بفاصلهٔ چند سال نیر بریاست دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی تهران منصوب گردید تاآنکه سه چهار روز بعد ار استعفای شاهنشاه فقید (رضا شاه پهلوی) بهرمنظوری که بوده ار طرف حکومت وقت معرول شد، دربقیّهٔ ادوار

زندگانی خود ازهمه قطع علاقه کرده وگوشهٔ انزوا و وحدت را سطر سعادت ابدی تلقّی نمود، تاحال که مهرماه ۱۳۲۷ شمسی وذی‌القعدهٔ ۱۳۶۷ قمری هجری (عش کر- عش سز) است ، بتألیف و چاپ تألیفات چندین سالهٔ خود اشتغال دارد

۱- **امثال وحکم** که امثال فارسی و همچنین عربی متداول درمیان فارسی زبانان را با شواهد نظمی و نثری بطور استقصا حاوی درچهارجلد ضخیم درتهران چاپ شده است
۲- **ترجمهٔ روح‌القوانین** مونتسکیو ۳- **ترجمهٔ علل انحطاط و ترقی** مونتسکیو ۴- **لغت‌نامه** که بمثابهٔ دائرةالمعارف ایرانی بوده و تمامی لغات پارسی و الفاظ بیگانهٔ مستعمل در پارسی و اصطلاحات علوم متنوعهٔ متداوله و شرح حال رجال و اکابر هرطبقه را بترتیب حروف هجا حاوی میباشد تاحال حرف ث (مثلث) آن دریک مجلّد شصت صفحهٔ رحلی نیم ورقی ویک مجلّد پانصد صفحه‌ای بهمان ترتیب نیز از حرف پ (پارسی) وسه مجلّد بهمان مشخّصات هم از حرف الف ممدوده تا الف تا حرف ح (بحد) در تهران ازچاپ درآمده والآن مشغول چاپ بقیهٔ آن میباشد مخفی نماندکه همین لغت نامه ازحرف **الف** تا حرف **ی** بالتّمام درمدت چهل سال عمرعزیز صاحب ترجمه، بصورت فیش و یادداشت درحدود سه میلیون ورقه نوشته و مرتّب و الفبائی شده درکتابخانهٔ شخصی‌اش حاضر است توفیق تخریج و چاپ بقیهٔ آن راکه خدمتی بزرگ بعالم علوم و معارف است از درگاه خداوندی خواستار است صاحب ترجمه علاوه برخدمات علمی مذکوره اغلب دواوین پارسی و بعضی ازکتب نثری را نیز باخدس صائب خود تصحیح کرده ودرکتابخانه‌اش موجود میباشد، انتهی

دهدار

محمود بن محمد- مکنّی بابومحمد ، متخلّص بعیانی . معروف بدهدار، درجفر واعداد وعلوم غریبه دستی توانا داشت و رساله‌ها درآن مقاصد نگاشته است

۱- **جامع الفوائد** در علم حروف ۲- **جواهرالاسرار** ۳- **سجنجل** که منظومه است
۴- **مفاتیح المغالق** درحافظیهٔ شیراز ویا دارالسّلام آن بلده مدفون است ، سال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد　　　　　　(ص ۴۶۴ عم و ۱۷ ج ۵ ذریعة)

دهقان[1]

دهقان **ابراهیم دهقان** - شرح حالش موکول بعلم رجال است

دهقان **ابوالفتح خان** - از شعرای عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین‌شاه قاجار ، از اهالی قریهٔ سامان نامی در شمال غربی چهارمحال بختیاری درسمت غربی اصفهان میباشد اشعارش عالی وکتاب الف لیلة را بنام میرزا سلیمان‌خان شیرازی ملقّب برکن‌الملك بپارسی نظم‌کرده وشمارهٔ ابیاتش درحدود پنجاه هزار بیت و دارای فصاحت تمام بوده ودرتهران چاپ شده ودر دیباچهٔ آن درحق میرزا سلیمان خان مذکورگوید

آصف با صفا سلیمان خان — حکمران عراق و اصفهان
چون ز تیغ و دُر از قلم پاشد — صاحب السّیف والقلم باشد
روزگاران و قرنها باید — تا چنین عادلی پدیدآید
معدن جود وصدق وکان مراد — ثانی اثنین صاحب عبّاد
او به سیمرغ همّتم پرداد — شد مشوّق مرا و دل درداد
که بگو این هزار دستانرا — نائن بلبل بو این گلستانرا
نظم این نامه وکتاب کهن — راستی او سروده است نه من

دهقان سال ۱۳۲۶ھ قمری (عشکو) درگذشت
(اطلاعات خارجی ودیباچهٔ خودآن کتاب)

دهقان **اسمعیل بن سهل** و ابراهیم و حمید بن زیاد و داود بن یحیی و عبیدالله بن عبدالله و عروة بن یحیی و علی بن اسمعیل وعلی بن یحیی برادر عروهٔ مذکور ومحمد بن علی‌بن‌فضل مصطلح علمای رجال بوده وترجمهٔ حال

۱ـ **دهقان** - بکسر وضم‌اول، معرب دهگان یادهخان، بمعنی‌صاحب دیه وسلطان‌القریة است در مصباح‌المنیر گوید دهقان تاجر و صاحب ملك و مال و رئیس قریه را گویند در قطرالمحیط مینویسد، دهقان تاجر و رئیس اقلیم و رئیس فلاحان عجم و شخص قادر بتصرف را اطلاق میکنند بعضی از موصوفین با معروفین بدهقان را تذکر میدهد

ایشان موکول بدان علم است و درصورت بودن قرینه منصرف بعروة و محمد بن صالح ویا فقط عروة است

دهقی بفرمودهٔ تنقیح المقال (بدون ذکر حرکه و وجه نسبت) لقب علی بن محمد بن قهب بن ولید است تحقیق شرح حال و دیگر مراتب موکول بکتب رجال میباشد

دهگردی **سید ابو القاسم** حسینی ، از اکابر علمای امامیّهٔ عصر حاضر ماست که از تلامذهٔ حاج میرزا محمدحسن شیرازی وشیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی میرزا حسین نوری بوده و از تألیفات او است

۱- حاشیهٔ تفسیرصافی ۲- حاشیهٔ وافی ۳- رسالهای درقبض ۴- الوسیله درسیر و سلوك او از مشایخ روایت آقای سید شهاب الدین نزیل قم معروف بآقای نجفی بوده واین ترجمه نیز موافق تقریر آن صدیق اعظم نگاشته آمد



عکس سید ابو القاسم دهگردی -۱۶

دهلوی **امیرخسرو** - بهمین عنوان نگارش دادهایم

دهلوی **حسن بن علی** - سجزی دهلوی، ملقّب بنجم الدین ،معروف بخواجه حسن ، از فضلای شعرا و عرفای قرن هشتم هجرت میباشد ، با امیرخسرو دهلوی فوق معاصر بود ، دربدایت حال نانوائی میکرد وعاقبت حسب الاشارهٔ امیرخسرو درسلك ارباب سلوك منسلك گردید ، چنانچه آثار استعداد و قابلیّت در وی

مشاهده‌کرده وقصیه را شیخ نظام‌الدین اولیا عرصه داشت، شیخ چیری نگفت و لکن حسن را حال نگردید ، درد طلب حق دامن‌گیرش شد و نحانقاه شیخ آمده و توبه‌کرده و دست ارادت داد از اینجا استکشاف میشودکه نظیر مردان حداکیمیااثر میباشد

آنراکه ندانیم‌که او قابل عشق است رمزی بنمائیم و دلش را بربائیم

و از اشعار دهلوی است

مدّعی‌ای گفت به لیلی نظر روکه بسی چابك وموزون نه‌ای

لیلی از این حال نحندید وگفت با تو چه‌گویم‌که تو مجنون نه‌ای

در عزلی علاقهٔ خود را نحانوادهٔ عصمت آشکارکرده وگوید

آزاد شد دل حسن، از بند هرغمی کو بندهٔ محمد وآل محمد است

دیوان‌او هنوز چاپ‌نشده ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ۱۹۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجوداست ودرسال۷۰۷یا۷۲۷ه قمری (در یا دکر) در دیوگیر یادولت‌آباد هند درگذشت (ص۴۸ محل و۳۱۶ص و ۵۸۶ ج ۲ فهرست مدرسهٔ سپهسالار)

دهلوی **میرزا محمدبن عنایت احمدخان-** بعنوان‌علاّمهٔ‌دهلوی‌خواهدآمد

دهمان مصطلح رجال بوده و رجوع بدحمان نمایند

دهن‌الحصا **حسین بن هبةالله ضیاءالدین-** مکنّی‌بابوعلی،ملقّب‌بدهن‌الحصا، از نحویّین اوائل قرن هفتم هجرت میباشد، ادیب شاعرمتفنّن و بتدریس علوم عربیّه اشتغال داشت، اخیراً درحلب متصدی تدریس شد ودرنزدصاحب حلب مقرّب بوده و از او است

یبتهج الناس باعیادهم لاجل دبح او لافطار
و انما عظم سروری بها للثم من اهوی بلاعذار
اروبها حولا الی قابل لانها غایة او طاری

درسال ۶۰۸ه قمری (حج) درگذشت (ص ۱۷۸ ج ۱۰ حم)

دهنی بضمّ اوّل ، در اصطلاح رجالی ، لقب عمّار بن خباب ، قیس بن یعقوب ، محمد بن حسن ، معاویه بن عمّار بن معاویه، یوسف

ں یعقوب ، یوسں ں یعقوب و حمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشاں موکول ںکتب رحالیّه‌است و ںستدهی ںعیلهٔ ںیدهں ںمعاویهٔ ںاسلم‌میباشد که‌ار ںطوں‌قبیلهٔ ںحیله‌است

دیاربکری **حسں** - رحوع ںدیار ںکری حسیں مدکور درديل شود

دیاربکری **حسیں ں محمدں حسں**- مالکی، قاصی‌مکّه وارتألیفات‌او است
۱- الحمیس فی‌احوال الںفس الںفیس فی‌السیرة السویة

که درقاهره چاپ و ںاریح حمیسی معروف و ںیك مقدمه وسه رکں ویك حاںمه مشتمل میباشد ، مقدّمه درحلقت ںور حصرت رسالت ص ، رکں اوّل ار ولادت تا ںعثت، دویمی ار ںعثت تا هحرت ، سومی ار هحرت ںا وفات‌آں حصرت و حاتمه در حلفای اربعه و ںی‌امیّه و ںی‌عباس و سلاطیں دیگر ںا حلوس سلطاں مراد ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳هحری)

۲- مساحت‌کعبه و مسحدالحرام ویك ںسحهٔ حطّی‌آں ںا حںد رسالهٔ حطّی دیگر صاحب ںرحمةدریك‌محموعه درکتاںحاںه‌مصر موحوداست وی‌در حدودسال۹۶۰یا۹۶۶یا۹۸۲ه ق درمکّه وفات یافت و ںام صاحب ںرحمه ںفرمودهٔ‌آقای‌ںحعی ںعاصر ںریل قم، حسں است

دیاربکر- ںلادی است وسیع وںسیار مشهورکه ںه ںی‌ںکر ں وائل ںسںت دارد
(کف وهب وںی وص ۸۹۷ مط)

دںایح **اسمعیل ں ابراهیم ں حسں مںںی** ، ں حسں سںط ، ں علی ں ابیطالب ع شرح حالںں موکول ںکتب رحالیه میباشد اسمعیل مدکور ںدر ابراهیم طباطبا حدّعالی‌سادات طباطبائی‌است و رحوع ںعںواں **طباطبا** هم‌شود

دںاح **قاسم ں محمد ابی‌ںکر**- درصمں عںواں **فقهاء سبعه** حواهدآمد

دںاحه **محمد ں امام حعفرصادق ع** -که ںحهت‌حسں وحمال‌ملقّب ںهمیں لقب و ںسیار سحاع وعاںد ںود ، یك روز روره داشتد ویك روز هم افطار میکرد، ںسال ۱۹۹ه ق (قصط) ںمأموں عباسی ںاشمشیر حروح‌کرده و ریدیّه و حارودیّه تاںع وی‌گردیدںد ، ںس عیسی حلودی، ار طرف مأموں ںمباررهٔ وی مأمور سد و حمعیتش را پراکںده‌کرد و حودںں را ںرد مأموں فرستاد ںعد ار ملاقات مورد

اکرام وانعام مأمون گردید، درخراسان اقامت کرد تا درآنجا وفات یافت محمد درخروج کردن بشمشیر بعقیدهٔ جارودیّه زیدیّه می‌رفته‌است (مجمع البحرین و کتب رجالیه)

دیباجی حسن بن محمد، سهل بن احمد بن عبدالله، مطهر بن ابی القاسم و بعض دیگر مصطلح علمای رجال بوده و رجوع بدان علم شود

دیك الجن **عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام بن حبیب** - ملقّب بدیك الجن، مکنّی بابومحمد، اصلش از موته، ولادت و اقامتش درحمص، شاعری است مشهور شیعی از شعرای عهد عباسی که دوستدار خانوادهٔ عصمت و اشعارش درغایت فصاحت وجودت میباشد، مراثی بسیاری درحق حضرت حسن بن علی ع گفته و درسال ۲۳۵ یا ۲۳۶ هـ قمری (زله یا زلو) درگذشت اوکنیزکی داشته دینار نام، آن کنیزك را باعلام وصیف نام خود متّهم داشته و بقتلش آورد، پس نادم شده و غزلیّات بسیاری دربارهٔ وی گفت از آن جمله است

جائت تزور فراشی بعد ماقبرت — فظلت الثم نحر ازانه الجید
و قلت قرة عینی قد بعثت لنا — فکیف ذا وطریق القبر مسدود
قالت هناك عظامی فیه مودعة — تعیث فیها بنات الارض والدود
و هذه الروح قد جائتك زائرة — هذی زیارة من فی القبر ملحود

درمجالس المؤمنین گوید دیك الجن شاعری است مشهور آدمی که اورا بمدایح خاندان سید بشر همدمی، این چند بیت ازقصیده‌ایست که درمرثیهٔ حضرت امام حسین ع گفته‌است

جائوا برأسك یابن بنت محمد — متر ملا بدمائه ترمیلا
فتلوك عطشانا و لم یترقبوا — فی قتلك التنزیل والتأویلا
و یکبرون بان قتلت و انما — قتلوا بك التکبیر والتهلیلا

لکن درمجالس، از اسم و زمان دیك الجن، چیزی نگفته و احتمال تعدّدهم بعید است (ص ۳۱۷ ج ۱ کا و ۷۵۹ ج ۲ ع و ۱۳۷ هب و ۲۳۳ لس)

دیلماج **میرزامحمد** - محشّی شرح لمعه و معروف بدیلماج، حاشیهٔ مذکور او نیز بحاشیهٔ دیلماج مشهور است، نسخهٔ آن درچندجا ازکتابخانه‌های خصوصی تبریز موجود میباشد، هنوز مستقلا چاپ نگردیده بلی مقداری

ازآن درحاشیهٔ بعضی از نسخ شرح لمعه چاپ شده‌است ، دیگر مزایای دیلماج بدست نیامد از بعضی افاضل عصر مسموع افتادکه از علمای عهد صفویّه بوده واز قرار یکه علاّمهٔ متتبّع شهیر درص۹۶ ج ۶ ذریعة باسم و لقب وحاشیهٔ مذکورهٔ دیلماج اکتفاکرده و طبقه و تاریخ و دیگر مزایای اورا ذکر نفرموده معلوم میشودکه او نیز چیزی زاید اطّلاع نیافته است

دیلمانی **آقا حسین بن ملاحسن** - بعنوان لنبانی خواهدآمد و رجوع بدیلمی هم شود

دیلمی[1]

دیلمی **امیرکیکاوس**- بعنوان طبری خواهدآمد

دیلمی **حسن بن ابی‌الحسن محمد** ، یاابی‌الحسن بن‌محمد دیلمی، مکنّی بابومحمد ، عالم عارف واعظ معروف ، از اکابر محدّثین‌امامیّه میباشدکه بنوشتهٔ بعضی ، با علاّمهٔ حلّی (متوفی سال۷۲۷ﻫ ق) معاصر بوده ولکن روایت کردن ابن‌فهد (متوفی سال۸۴۱ﻫ ق) از او، معاصر بودن باشهید اوّل(متوفی سال۷۸۶ﻫ) وفخرالمحقّقین (متوفی سال۷۷۱ﻫ ق) را تائید مینماید، چنانکه دیگران نوشته‌اند در ذریعة نیز ازفقرات‌کتاب غررالاخبار دیلمی‌استظهار نموده‌است‌که تألیف‌آن دراواسط

۱- **دیلمی**- بفتح اول و سوم منسوب است بفرقهٔ دیلم از حدود عجم وگروهی است‌که درجبال دیلم نام ، مابین قزوین وگیلان سکونت دارند جمع دیلمی برخلاف قیاس معمولی دیالمه‌بوده وسلسلهٔ ملوك دیالمه (آل‌بویه) نیز از ایشان میباشند لفظ دیلمی نام‌کوهی هم هست درمکه نزدیکی مروه دیلمستان هم دیهی است درنه فرسخی شهر زورکه در ایام شوکت فرس (ساسانیان) لشکرگاه گروه دیلم بوده است دیلمان‌که بزبان پارسی جمع دیلم میباشد دیهی است دراصفهان قریب جرجان، باری درابنجا بعضی ازمعروفین یاموصوفین بهمین عنوان دیلمی را تذکر میدهد دراصطلاح فقها و علمای رجال ، درصورت اطلاق و عدم قرینه ، بحسن بن ابی‌الحسن و حمزة بن عبدالعزیز ومحمد بن سلیمان منصرف است ، ماهم شرح حال‌آخری را بکتب رجالیه موکول داشته و شرح‌حال اجمالی اولی را درذیل نگارش میدهیم و دومی را نیز بعنوان سلار خواهیم نگاشت

قرن هشتم بوده واین نیز معاصر بودن با شهید را تأیید مینماید واز تألیفات دیلمی است

۱- **الاربعون حدیثا** ۲- **ارشادالقلوب الی الصواب المنجی من عمل به من الیم العقاب** در دومجلّد که درایران و بمبئی چاپ و محل اعتماد مجلسی وشیخ حرّ عاملی بوده و در بحار و وسائل ازآن بسیار نقل کرده وسیدعلی خان مدنی شیرازی نیز درمدح آن کتاب گوید

اذا ضاقت قلوب عن هداها فلم تـدرالعقاب من الثـواب

فارشدهـا جـزاك الله خيرا بارشاد القلوب الى الصـواب

ایضاً

هـذا كتاب فى معانيه حسن للـديلمى ابـى محمـد الحسن

اشهى الى المضنى العليل من الشفا والذ فى العينين من غمض الوسن

۳- **اعلام الدين فى صفات المؤمنين** ۴- **تفسیر قرآن** جماعه بعضی گفته و هم ازآن نقل نمایند که وقتی حضرت رسالت مآب ص ازاسرافیل پرسید که آیا درکلمات خداوندی کلامی پارسی هست یانه؟ عرضه داشت وقتی این کلام رجا انجام ، بگوش هوش مقرّبان درگاه الهی رسیده است **چون کنم با این مشت خاك ستمکاران جزآنکه بیامرزم** این روایت از کشکول شیخ بهائی نیز نقل شده وجود این نگارنده نیز در دیباجهٔ فرهنگ جهانگیری دیده‌ام درص۵۱۷ ج۱ ذریعة فرماید که صاحب ترجمه غیرازحسن بن ابی الحسن دیلمی مفسّر است که علاّمهٔ کراجکی (متوفی سال ۴۴۹ه قمری) درکتاب کنزالفوائد خود از تفسیر او نقل مینماید

دیلمی **حشیش** - ترجمهٔ حالش موکول بعلم رجال است

دیلمی **حمزة بن عبدالعزیز** - بعنوان سلار خواهدآمد

دیلمی **خسروفیروز** - شرح حالش موکول بعلم رجال است

دیلمی **میررشید** - ملقّب بخلیفهٔ اعظم، خواهرزادهٔ میرعمادخوش نویس بود ، درانواع علوم و فضائل بهرهٔ کافی داشت، درکنف میرعماد درحسن خط بمقامی عالی رسید ، چون میرعماد جنانچه خواهدآمد مقتول شد بیشتر منسوبان او متواری ومن جمله رشید نیز تا سه ماه پنهان بود ،گویند دراین مدت پنهانی

دوارده سد کاعد سمرقندی نگاشته و عاقبت بهندوستان رفت و درکشمیر ماند تا درسال ۱۰۴۸ه قمری (عمح) درگذشت (ص۱۵۷ پیداش حط وحطاطان)

د یلمی **سلیمان** - ترحمهٔ حالش موکول بعلم رحال است

د یلمی **شیرویة بن شهرداد** - باشهردار بن شیرویة بن فنا حسرو همدانی، دیلمی ، موصوف بحافظ ، مکنّی بابوشحاع ، ار افاصل عصر حود بوده وار تألیفات او است

۱- **ریاض الانس فی معرفة احوال النبی ص و تاریخ الخلفاء** ، یك نسحه ار آن که بتاریخ (۵۸۵ه) ار روی اصل نسحهٔ حط حود مؤلف بحط محمد بن عبدالملك بوشته شده در حزانهٔ مصر موحود میباشد ۲- **فردوس الاخبار** که حاوی ده هرار حدیث میباشد و جلال الدین سیوطی حامع صعیر حود را بروش آن تألیف داده است شیرویه درسال ۵۰۹ه قمری (ثط) درگذشت (ص۱۳۷هب و ۸ تدکرة النوادر)

د یلمی **فیرور** - ارفارسیانی بودکه ارطرف نوشیروان نصوب یمن مبعوث بودند و ایشانرا ارآن سامان طرد نمودند ، اسود بن کعب متنبی هم دریمن بدست فیرور مقتول شد و حصرت رسالت ص فرمودند **قَتَلَه الرَّجُلُ الصّالِحُ فیروزُ الدَّیْلَمی** احادیث سیاری ارآن حصرت روایت کرده ودر رمان خلافت عثمان درگذشت و بواسطهٔ اینکه دریمن، درقبیلهٔ حمیر نارل شده بوده اورا حمیری نیز گویند (ص ۱۴۶ مف)

د یلمی **ناصر بن حسین بن محمد** - مکنّی بابوالفتح ، نسب او با یارده واسطه بحصرت امام حسن مجتبی ع موصول میشود ، تفسیری برقرآن نوشته که بتفسیر ابوالفتح دیلمی موسوم ، دارای چهار مجلّد ، حاوی عرائب مستحسنه و علوم عجیبهٔ نفیسه میباشد در سال ۴۳۰ه ار دیلم بیمن رفته و قیام کرد ، دربلاد مدحج مشعول محاربه بوده تا درسال ۴۴۴ه قمری (بمد) مقتول گردید (ص۲۵۵ ج۴ دریعة)

د یلمی **یحیی بن ریاد** - بعنوان فراء حواهد آمد

دناری — **علی بن محمد بن حسن بن دینار بن عبدالله- نحوی مکنّی با بوالحسن،** از مشاهیر نحویّین بوده ودر ۴۶۳ﻫ قمری (نسخ) درگذشت
(ص ۵۵ ج ۱۵ جم)

دینور[1]

دینوری — **احمد بن جعفر- مکنّی با بوعلی** ، از مبرّزین نحویّین مصر، از شاگردان مبرّد ومازنی و ثعلب میباشد واز تألیفات او است

۱- اصلاح المنطق ۲- ضمائر القرآن ۳- المهذب در نحو و درسال ۲۸۹ﻫ قمری (روط) درگذشت در روضات الجنّات ازطبقات النحاة نقل کرده است که احمد با اینکه داماد ثعلب بود ، اصلا از وی درس نخوانده و ازپیش روی او و طلاّب خوره‌اش گذشته

۱- **دینور-** درمجمع البحرین (بدون تعیین حرکه) گوید دیهی است مابین بغداد و همدان و بهمدان نزدیکتر، درمراصد نیز بدون تعرض بحرکه گوید شهری‌است ازتوابع جبل نزدیکی کرمانشاهان ، در بیست و چند فرسخی همدان ، میوه‌جات و زراعاتش فراوان است بروجردی گوید بکسر اول دهی است از مضافات همدان درقاموس نیز گوید بکسر اول بلده‌ایست مابین آذربایجان و موصل و ظاهر این هردو کلام قاموس و بروجردی آنکه دینور بروزن (بی‌نور) است ، لکن در روضات الجنات از توضیح الاشتباه نقل کرده که دینور بکسر اول و فتح نون و واو (بروزن بی‌جبر) بهمان معنی که از مجمع البحرین نقل شد ابن‌خلکان نیز گوید دینور (بروزن بی‌جبر) شهری است از بلاد جبل نزدیکی کرمانشاهان که مردمان بسیاری ازآن برآمده‌اند و فتح اولآنرا ازسمعانی نقل کرده وحکم بعدم صحت آن نموده‌است درفرهنگ آنندراج گوید دینور (بروزن بی‌جبر) شهری است از اقلیم چهارم درمیان بغداد و همدان و ازآنجا برخاسته شیخ محمد شاد عارف ، مشهور بممشاد دینوری که از معاصرین جنید بغدادی بوده است پس گوید در معجم البلدان از حمزة بن حسن نقل کرده که ماه سپیدان اسم کوره‌ای بوده و اسامی بلاد را بماه نسبت میداده‌اند چنانکه ماه نهاوند ، ماه شهریاران ، ماه سطام ، ماه کرمان واصل این کوره (دینور)دین‌آوران نام‌داشته زیراکه دین زردشترا بی‌اکراه قبول کردند لهذاآن را از روی همان قاعده ماه دین‌آوران نام نهادند، دینور هم مخفف آن‌است و دین از لغات مشترکه مابین عرب و عجم میباشد انتهی دراینجا بعضی‌ازمعروفین یاموصوفین بهمین عنوان دینوری را تذکر میدهد
(ص ۲۷۳ ج ۱ کا و سطر ۱۲ ص ۴۴۸ ت وکتب مذکوره در بالا)

وحاصر حورهٔ مبرّد میشد احمد بمصر رفت و بعدار ورود احمش صغیر سعداد مراجعت نمود و هنگامی‌که احمش سعدادآمد احمد بار بمصر برگشت

(ص ۲۳۹ ح ۲ حم و سطر۱۲ ص ۵۷ ب)

د بوری **احمد بن داود** - بعنوان ابوحنیفهٔ دینوری در باب کنی خواهد آمد

دینوری **احمد اسود بن محمد** - مکنّی بابوالعباس ، ارعرفای قرن چهارم هجرت میباشد که بعلوم طاهری و باطنی عالم، بسیار عابد و زاهد و ار مصاحبت مردم متنفّر و مرید ممشاد دینوری بود ، ار مصاحبت مشایخ دیگر نیز بفوائد بسیاری نائل آمد ، درمیان این طبقه بزهد و تقوی وکرامت معروف و سالها در دینور و بغداد ونیشابور و ترمد علی الترتیب مشغول ارشاد شد، عاقبت درسمرقند اقامت گزیده و بارشاد و موعظه پرداخت تا سال سیصد وچهل تمام تا سفت وشش تا هفت ار هجرت درهمانجا درگذشت و علام سرور هندی در تاریخ آن موافق هرسه قول گوید

احمد اسود چون ار دنیا برفت	عقل سال نقل آن عالی مکان
گفت **احمدزاهد دینور** = ۳۴۰ گو	بار **هادی‌عابد دینور** — ۳۶۷ خوان
سرور **احمد فنا فی‌الله** = ۳۴۰ گو	هم **جمال‌الاصفیا احمد** — ۳۴۰ بخوان
یافت آخر دل ز **احمد بادشاه** — ۳۶۶	سال وصل آن سه ساهشهان

(ص ۵ ح ۲ حه و ۶۴ ح ۴ ه ۸۰)

دینوری **احمد بن محمد بن اسحق**- بعنوان ابن السّنّی در باب کنی خواهد آمد

دینوری **حسین بن موسی**- بعنوان جلنس نگارش یافته است

دینوری **عبدالله بن محمد بن وهب**- بعنوان **ابن‌وهب** در باب کنی خواهد آمد

دینوری **عبدالله بن مسلم**- بعنوان **ابن‌قتیبه** در باب کنی خواهد آمد

دیوانی **حمدان** } با جمعی دیگر مصطلح علم رجال بوده و شرح
دیوانی **محمدبن‌ناصر** } حال ایشان موکول بدان علم شریف است

د یو بندی

ملااحمد - هندی ، مشهور بدیوبندی ، از علمای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه اخیرا مستبصر شد ، از مذهب عامّه منصرف گردید و مذهب امامیّه را ستود وی تألیفاتی دارد

۱- **انوارالهدی** ۲- **بدرالدجی** ۳- **شمس‌الضحی** که همهٔ آنها مناظرات مذهبی و بزبان‌اردو بوده ودر دهلی چاپ‌شده‌است وی درحدود سال سیصدتمام هجرت درگذشت (ص ۴۴۷ ج ۲ و ۶۷ ج ۳ ذریعة)

باب « ذ »

(معجمه)

داب‌الادیں یعنی رن دوگوشی، لقب‌عایشه دختر طلحه و این‌لقب‌کنایه‌است ار بررگی‌گوش وشرح حالس موکول بکتب مربوطه است
(ص ۳۳۳ ح ۱ حمرات)

داب‌الخال لقب حبث نامی‌است ارکنیراں هرون‌الرسید که حواندهٔ مشهور وباجمال بود، درلب بالائی حال مطبوعی داشت وهرون در وصف او و دوجاریهٔ دیگرش سحر و صیاء گوید

ملك الثلاث الانسات عنانی	**و حللن من قلبی بکل مکان**
مالی تطا و عی‌البریة کلها	**و اطیعهن وهن فی‌عصیانی**
ماداك الا ان سلطان الهوی	**و به علس اعر من سلطانی**

و نقول بعضی این ابیات ار احنف ساعر است‌که ار قول هرون نظم‌کرده است
(ص ۱۳۳ ح ۱ حمرات)

دات‌الحمار لقب هنده دختر صعصعة بن‌ناحیة و رن ربرقان بن بدر وحواهر غالب بن صعصعه و حواهرزادهٔ اقرع بن حابس و عمّهٔ فرردق شاعر بود روری نزد پدر وبرادر و دایی و شوهر حود نشسته بود، ناگاه حمار ومعجر ارسر برداشت و درحواب استفسار ارسبب آن‌گفت برحود بالیدم‌که چهارتن مثل شماها محرم من بوده ومی‌توانم نزد شما معجر ارسر بردارم، اگر درمیان زنان عرب یکی‌باشد که بتواند نزد چهارنفرمحرم مثل شماها بی‌معجر ظاهر شود من پنجاه شتر بدومی‌بخشم، اینك بعد ارآن رور، هنده را **دات‌الحمار** گفتند ابن‌الاثیر در مرصّع‌گوید ار اعجب قضایا که شبیه این قضیه است آن‌که فاطمه زن عمر بن عبدالعزیز، محرم سیرده تن ار

حلفای‌امویـّه‌بود حما بچه برد هریك ار ایشاں سر گشاده و بی‌معحر می‌دشسته‌است و ایشاں عبارت می‌باشد ار ۱ـ پدرش عىدالملك ں مرواں ۲ـ حدّش مرواں ں حکم ۳،۴،۵،۶ـ حهار برادرش ولید و سلیماں و یرید و هشّام ۷،۸،۹ـ ولیدں یرید و یرید ں ولید و ابراهیم ں ولید ۱۰ـ حدّ مادریش یرىدں معاویه ۱۱ـ دایی‌اش معاویة ں یریـد ۱۲ـ حدّ مادرش معاویـة ں ابی‌سفیاں ۱۳ـ شوهرش عمر ں عىدالعریر که ىحلافت همهٔ این سیرده ں بیعت شده است

(مرجع اں‌الاثیر وص ۱۲۱ تح و ۱۳۴ ح ۱ حرات)

ذات‌النطاقین اسماء ، دختر ىررگ ابی‌ںکر، حواهرپدری عایشه ومادرش قیله یا قتیله دختر عىدالعری ىود اسماء ، رں ربیر ں عوام ومادر عىدالله ں ربیر میباشدکه ىسال۷۳ھ ق درهفتاد وسه سالگی درحانهٔکعبه ىدست حجّاح مقتول شد عىدالله ىه سال ىعد ار یرید درمکّه حلافت‌کرد ، حجّاح ىامر عىدالملك ں مرواں‌آں ارض اقدس را محاصره ىمود ، ار ىالای کوه ابوقبیس منحىیقها ىحانهٔ حدا انداحت، شهرمکّه مسحّر وعىدالله‌هم‌ىقتل رسید ىشرحی‌که درکتب مرىوطه‌ىگاشته‌ا ىد **در وحه لقب ذات‌النطاقین** گویند اسماء شب هجرت حصرت رسالت ص طعامی برای آں‌حصرت تهیه‌کرد ، ىحهت ىبودں سفرهٔ ناں ویا ىند سفرهٔ ناں ، نطاق (کمر ىند) حود را دوقسمت‌کرد، یکی را ىار،کمرىندکرد و دیگری را سفرهٔ ناں‌آں‌حصرت و یا ىندآں سفره ىمود ، یا یکی را ىند سفره و دیگری را ىند مشك‌آب کرد ، یا درهماں شب، دو سفره برای‌آں‌حصرت و ىدر حود ابی‌ىکر مهیّا ساحت و ىحهت موحود ىبودں ىند سفره، کمرىند حود را دوقسمت‌کرده و ىدآں دوسفره ىمود ىهرحال ىعدار یاره‌کردں‌کمر ىند ارطرف‌آں‌حصرت ىهمیں‌لقب ملقّب‌گردید ىوشتهٔ ىعصی ،آں‌حصرت فرمودىدکه عوص ایں ىطاق تو، حدایتعالی دربهشت دوىطاق ىتو عنایت حواهد فرمود درمرصّع گوید عىدالله را ىا مادرش اسماء ، ىوبیح وتعییر کرده وار راه‌توهیں اں‌ذات‌النطاقیں می‌گفتىد ىس عىدالله ایں شعر را فرو حواند

و عیرها الواشون ابی احبها　　وتلک شکاء ظاهر عنك عارها

در اعیان‌الشیعة نیر ار طبقات ابن‌سعد نقل‌کرده‌است، وقتی عبدالله شنیدکه حجّاج اورا با ابن‌ذات‌النطاقین بودن توبیخ مینماید ار راه تمثل این دوشعر هذلی را فرو خواند

وعیرها الخ

فان اعتذر منها فانی مکذب　　وان‌تعتذر یردد علیك‌اعتذارها

موافق‌آنچه ار رجال شیخ طوسی وبعض دیگر نقل‌شده، اسماء ازاصحاب‌حضرت رسالت ص بوده و بیست و هفت سال پیش ار هجرت بولد یافته است، بنوشتهٔ بعضی ، او هیجدهمین مسلمان بودکه پیش ار او فقط هفده نفر اسلام را قبول‌کرده بوده‌اند موافق آنچه ار اسدالغابة نقل شده اسلام‌آوردن اسماء بعدار بیست و چند نفر میباشد و موقع مهاجرت بمدینه بعبدالله ابن‌زبیر حامله بود و درقبا (بضمّ قاف) وضع حمل نمود و سال ۷۳ یا ۷۴ه ق (عج یا عد) درصد ویا بیشتر ارصد سالگی درگذشت

(تنقیح‌المقال و مرصع ابن‌الاثیر و۵۶۳ ج ۲ ۱۱۸ عن و ۳۳ در منثور و ۲ و ۱۲۲ تج و ۲ و ۱۳۴ ج ۱ حیرات حسان)

دیبانی　　**جمل بن حوال** - موکول بعلم رجال است

دیبانی　　**زیاد بن معاویة** - بعنوان نابغهٔ دیبانی خواهدآمد

دبحی　　**اسمعیل** - عالمی بوده جلیل‌که علاوه برعلوم متداوله دربعضی ار علوم غریبه نیر دستی داشت ، اشعار نغز نیر می‌سرود، درجلوس شاه‌سلطان حسین صفوی مثنوی خوبی‌گفته است‌که هرمصراعش مادّهٔ تاریخ بود و بهمین جهت مورد مراحم شاهانه‌گردید منوی **نرگس‌دان** نام نیر ار او میباشد و همین اسم **نرگس دان دبحی** = ۱۱۱۵ تاریخ نظم‌آن است، ده بند مرثیه نیز بروش محتشم‌کاشانی گفته و مشهور میباشدکه این بیت

ای‌گردنم اسیرکمند نو یاحسین　　جانم فدای سمّ سمند تو یاحسین

درخواب بدو القا شده و نیر ار اشعار او است

مرغ دلم ز بیضه نیاورده سر برون　　اوّل سراغ خانهٔ صیّاد می‌کند

سلطان عشق سلطنتش نوع دیگراست ملکی کـه‌گیرد ار ستم آباد می‌کـند

سال ۱۱۶۰ه قمری (عقس) در یرد وفات یافت و درصفهٔ قبلی میدان شاه قدیم حسب عباسیّه مدفون شد (ص ۲۸۹ تاریح یرد)

دراع برورن بقّال ، لقب موسی بن حماد طیالسی ار روات میباشد و شرح حالش موکول بعلم رحال است

دره **آقا بزرگ** - ار شعرای اواحر قرن سیردهم شیرار میباشدکه درحدود سال ۱۲۹۰ه قمری (عرص) درگـذشته و ار او است

ار حـه ای ماه نمی‌پرسی ز آه دل من ستم ارحد چه‌بری چیست گناه دل من

ناله وآه وفعاں دارد و فریاد وحروش ای شه حس حـدرکں ر سپاه دل من

(ص ۵۵۶ عم)

دره **میررا عبدالله بن محمدباقر**- سوشتهٔ قاموس‌الاعلام ار محتهـدین امامیّهٔ ایران مىباشدکه طبع شعرهم داشته واین رباعی اراواست

آرایشی بهرحس و حـاك ار بهار مانـد نحل حیات ما است‌که بی برگ وبار ماند

چون‌شاخ‌حشك‌دستم‌ارآعوش‌گل‌حدااست داغی بـدل ر لالـه رحی یـادگار ماند

درسال ۱۱۳۷ه قمری (غطر) درحرم‌آباد درگذشت (ص ۲۲۲۵ ح ۳ س)

دری لقب سلامه و موکول بعلم رحال است

دکوانی **حارثة بن اصط**که شرح‌حالش موکول برحال میباشد ونست‌آن بدکوان پدر قبیله‌ایست ار سلیم

دوالادیں سوشتهٔ مرصّع، لقب انس بن مالك میباشدکه حصرت‌رسالت‌ص اورا بهمین لقب محاطب فرمودىد و رحوع به تنقیح‌المقال و دیگرکتب مربوطه نمایند

دواصبح سوشتهٔ مرصّع ، نام یکی‌ار ملوك یمن است‌که تیره‌های‌اصبحی بدو نست دارد ویکی ار قبائل حمیر نیر بوده‌که مالك‌بن‌انس صحابی هم ارآن قبیله است

دوالاهدام لقب متوکّل بن عیاض ، نافع بن سوادهٔ صابی وهم لقب شاعری است معروف که فرزدق را هجوگفته و فرزدق نیز در بعض اشعار خود مذکورش داشته است **اهدام**، جمع هدم (با دوفتحه) بمعنی خون هدر، یا بکسر اوّل بمعنی جامهٔ کهنه است (مرجع ابن‌الاثیر)

دوالبجادین **عبدالله بن عبدنهم بن عفیف** - صحابی، هنگامی که ارادهٔ شرفیابی حضور مبارك حضرت رسالت ص را داشته ، بجاد مادر خود را (که بمعنی کساء مخطّط است) دوپارچه‌کرده یکی را بردوش انداخت ، و دیگری را بر کمر بسته و وارد محضر مبارك گردید ودر زمان آن‌حضرت در عزوهٔ تبوك شهید شد آن‌حضرت هنگام شب دفنش‌کرده وبا دست مبارك خود روی قبرش را بوشت و فرمود **اَللّٰهُمَّ اِنّی قَدْ اَمْسَیْتُ عَنْهُ راضِیاً فَارْضَ عَنْهُ** ابن‌مسعودگوید کاشکی من صاحب آن قبر میبودم (تنقیح‌المقال و مرجع ابن‌اثیر و ص ۱۴۱ صف)

دوالثدی یا **دوی‌الثدیة** یکی از خوارجی است از اهل حبش‌که در موضع حرورا نامی از نواحی کوفه بدست حضرت امیرالمؤمنین ع کشته شدند نامش نافع بود و حضرت نبوی ص درمقام اخبار ازآن جنگ فرمودند **و آیة ذالك ان فیهم رجلا اسود احدی عضدیه(ثدییه خ‌ل)مثل ثدی‌المرأة او مثل البضعة تدردر** بروجردی‌گوید دوالیدیة یا دوالثدیة لقب ثرمله ویا حرقوص بن زهیر رئیس خوارج نهروان و دستش کوتاه و بمقدار پستان بود و حضرت رسالت ص‌کشته شدن او بدست حضرت علی ع را خبر داده بودند وجه‌آن دولقب نیز از این بیان روشن‌گرددکه ثدی یا ثدیه بمعنی پستان‌بوده یدیه نیز بضمّ‌اوّل وفتح وتشدید یاء که هردوحرف (ی)حطّی‌است مصغّر ید، بمعنی دست کوچك است مواقق آنچه از رواشح سماویّه نقل شده ، میرداماد درآن کتاب خود حرف (ث) بودن‌آن را تأییدکرده و در وجه این لقب (دوالثدیة) گویدکه دریکی از دوپهلوی او چیزی شبیه به پستان زن بوده و با یکی ازدو دستش سینه پستان بوده است ، هم‌گویدکه نامش حرقوص بن زهیر بوده و اورا دوالخویصره نیز گویند و

حصرت رسالت ص درحق‌او فرمودند **یحرج علی‌حیر فرقه من‌الناس ویمتله حیرالحلق او حیر حلق‌الله اوحیر هده‌الامة** این حدیث با احتلاف لفطی‌که دارد متواتر معنوی بوده و عامّه وحاصّه‌آن‌را روایت‌کرده‌اند، **انتهی‌کلام‌المیر ملحصا** درحاشیهٔ نسحهٔ‌حطّی مرصّع ابن‌اثیرکه در نرد این نگارنده است ، ار ابن‌الکلبی نقل‌کرده‌که عمرو بن عدود بن ابی‌قیس‌را نیر که درروزحندق‌فارس‌قریش‌بوده وصدوچهل‌سال‌داشته‌است دوالثدیة‌گویند
(مرصع‌ابن‌اثر وتنقیح‌المقال وعیره)

دوالثفنات **علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب** میباشدکه بجهت کثرت نمار بدین لقب ملقّب‌گردید گویند روزانه هزار رکعت نمار حواندی تاآنکه زانوهایش ورم‌کرد ، مثل دو زانوی شترکه ارکثرت زانو نشستن ورم می‌کند عبدالله بن وهب راسبی رئیس حوارج را نیز بجهت‌کثرت سجودش دوالثفنات می‌گفته‌اند ، لکن اشهر ارهمه ، ارصفات مشهورهٔ حصرت امام سجّاد علیه‌السلام‌می‌باشد که‌آن‌بزرگوار درنعضی‌ارآثاردینیّه بهمین‌وصف موصوف‌میباشد وپیشانی‌مبارك‌آن‌حصرت ار طول وکثرت سجده ورم‌کرده بود **ثفنات** با دوفتحه ، جمع ثفنه بسکون ثانی ، ورم و پینه‌ایست‌که درسینه و زانوی شتر ارکثرت مسّ رمین حاصل میشود
(مجمع‌البحرین ومرصع ابن‌اثر وعیره)

دوالثمانین سیدمرتصی علی بن حسین بن موسی‌بعنوان **علم‌الهدی** حواهدآمد

دوالجمالین **آقا حسین حوانساری** - بعنوان محقّق حوانساری حواهدآمد

دوالجناحین لقب‌جعفر طیّار ابن‌ابیطالب برادرحصرت‌امیرالمؤمنین‌ع‌میباشد که درعروهٔ موته شهادت رسید، دستهایش راکه حامل علم‌اسلام بوده بریدندپس‌ارطرف‌قرین‌الشّرف حصرت نبوی بهمین‌لقب‌ملقّب‌شد وآن‌حصرت‌فرمودند **اِنَّ‌اللهَ قَدْ بَدَّلَهُ بِهِما جَناحَیْنِ یَطیرُ بِهِما فِی‌الْجَنَّةِ حَیْثُ شاءَ** نیز فرمودند **رَأَیْتُ جَعْفَراً یَطیرُ فِی‌الْجَنَّةِ مَعَ‌الْمَلائِکَةِ** (مجمع‌البحرین ومرصع ابن‌اثیر وعیره)

دوالجوشن **اوس بن اعور ضبابی** - صحابی ، ار قبیلهٔ بنی‌معاویة بن کلاب میباشدکه بر دکسری رفت ،کسری جوشنی (زره) بدو داد و او

بحستین عرب است که زره پوشیده و بهمین جهت بدین لقب ذوالحوش ملقب گردید وی پدر شمر لعین قاتل حضرت حسین بن علی علیهما السلام است (مرصع وغیره)

ذوالحمار **عهیلة بن کعب** اسود عنسی متنبی کذاب ساحر شعبده باز، پس از آنکه خبر مرض حضرت نبوی ص بعد از حجة الوداع مسموع وی گردید ادّعای نبوت کرد، با سحر و شعبده، پاره‌ای امور عجیبه بیرون آورد، قبیلهٔ مذحج بدو گرویدند ذوالحمار کسان آن حضرت را از بلاد یمن بیرون کرد، شهر بن باذان را کشته و زن اورا بحباله نکاح خود آورد و زور قتل او هفتصد تن سواره برسر او گرد آمدند وکار او بالا گرفت، عمرو بن معدی کرب را درقبیلهٔ مذحج خلیفه کرده وقیس بن عبد یغوث را سرلشکر نمود دراین حال، نامهٔ نامی حضرت رسالت ص وارد وامر جهان مطاع، بقتل عهیله صادر و بهمین جهت قیس یاغی شد، با فیروز و دادویه قتل اورا تصمیم دادند تا آنکه فیروز اورا بدستیاری زنش در رختخوابش کشت همان شب حضرت رسالت ص بطریق وحی مستحضر بوده وفرمودند عنسی را مردی مبارك ازخاندانوادهٔ مبارك بقتل آورد پرسیدند کیست فرمود **فیروز فاز فیروز**، عهیله راکذاب صنعا نیز گویند اما عنسی گفتن (بفتح اوّل وسکون نون) بجهت انتساب بزید بن مالك ملقب بعنس پدر یکی از قبائل یمن است، چون الاغ معلّمی داشته که در نتیجهٔ تعلیم آن، موقع امر بخوابیدن میخوابیده وموقع امر بسجده نیز سجده می‌کرده است بذوالحمار شهرت یافت چنانچه در ذیل اشاره خواهد شد بنوشتهٔ ابن اثیر لقب صاحب ترجمة ذوالخمار بوده با حرف خ معجمه (نقطه‌دار) (ص ۲۲۲ ج ۲ ی)

ذوالحمار بنوشته قاموس، لقب عوف بن ربیع است که در مقابله معجری درسر کرد و بسیاری را کشته و هدف تیر و نیزه قرار داد، از هر کسی که میپرسیدند تراکدام کس زده میگفت ذوالحمار، (صاحب معجر زنان) بهمین جهت بدین لقب مشتهر گردید ابن اثیر گوید ذوالحمار لقب عمرو بن عبدودّ عامری است که درغزوهٔ خندق بدست حضرت علی ع کشته شد، نیز لقب سبیع بن حرث مالکی است

که روز حنین با فرقهٔ مشرکین بود وهم لقب اسود عنسی است که دریمن دعوی نبوت کرد تا آنکه در اواخر حیات حضرت رسالت ص بدست فیروز دیلمی کشته شد
(قاموس و مرجع ابن اثیر)

ذوالخویصرهٔ تمیمی } اوّلی، همان حرقوص بن زهیر است که بعنوان ذوالثدیة
ذوالخویصرهٔ یمانی } مذکور شد و دوّمی نیز همان است که درمسجد حضرت رسالت ص بول کرده و دربارهٔ آن حضرت جفاکرده است

ذوالدمعة **حسین بن زید بن علی بن الحسین** - علیهما السّلام میباشد که بجهت کثرت گریه‌اش در نماز شب بذوالدمعه و ذوالعبرة شهرت داشت، سیّدی است زاهد وکثیرالعلم ، پسرخوانده و تربیت‌شدهٔ حضرت صادق ع که ازآن حضرت روایت نموده و علم بسیار وآداب بی‌شمار اخذکرده است ابن ابی‌عمیر و یونس بن عبدالرحمن و دیگر اکابر محدّثین از وی روایت مینمایند حضرت صادق ع ام‌کلثوم دختر محمدبن عبدالله ارقط راکه بسیار باجمال وکثیرالخدم والمال بوده بحبالهٔ ذوالدمعة آورد ، اینك برکت آن حضرت متنعّم و مرفّه‌الحال می‌گذرانید تا بسال یکصد و سی و پنجم یا چهلم هجرت درهفتاد وشش سالگی وفات یافت (مرجع وص ۱۳۸ هب وغیره)

ذوالذراعین لقب مالك بن حارث بن هلال میباشدوشرح حالش موکول برحال است

ذوالرای **عباس بن عبدالمطلب** - عمّ اکرم حضرت نبوی ص میباشدکه در سداد رأی ضرب‌المثل بود ، نیز لقب حباب بن منذر انصاری است که بنزول آن حضرت برای ملاقات قوم اشاره نمود و جبرئیل نازل شد وگفت **الرای ماأشار به حباب** (مرجع وکتب رجالیة)

ذوالرقاعتین **علی یا محمد بن عبدالواحد** - بعنوان صریع‌الدلاء خواهدآمد

ذوالرمحین **عمرو بن مغیرة** -که بجهت درازی‌پا یهایش ملقّب بدین لقب بود، نیز لقب مالك بن ربیعة بن عمرو است که در جنگ‌ها با هردو دست نیزه برداشته وبا دونیزه محاربه می‌کرده است درقاموس گوید لقب عبد بن قطن

و یزید بن مرداس سلمی نیز میباشد و لکن در وجه تسمیه چیزی نگفته است
(مرجع ابن‌اثیر و قاموس و غیره)

ذوالرمة

غیلان یا عبیدالله بن عقبة بن نهیس بن مسعود بن حارثه - ملقّب بذوالرمة ، مکنی بابوالحرث یا ابوالحارث یا ابوالحارس ، از مشاهیر وفحول شعرای عرب میباشد که در تشبیه و استعاره دستی توانا داشت ومقدّم‌ترین شعرای عصر خود بوده مثل امرءالقیس نسبت بشعرای جاهلیّت بعضی از اهل فنّ‌گویند شعر با امرؤالقیس شروع شد وبا ذوالرمة ختم گردید ، ذوالرمة بسیار زشت پیکر و قبیح‌المنظر بود، با میّه (بافتح وتشدید) دخترمقاتل منقری‌که بسیار زیبا وخوش‌صورت بوده عشق بازی می‌نموده وغزلیّات بسیاری دربارهٔاو سروده‌است، میّه نیز این‌عشق‌بازی اورا شنیده وخودش‌را ندیده بود تاآنکه اورا دیده وگفت **واسوأتاه وابؤساه** ، ازاین‌رو ذوالرمه درغضب شده وگفت

علی وجه می مسحة من ملاحة	**و تحت‌الثیاب العار لوکان بادیا**
الـم تر ان‌الماء یخبث طعمه	**و ان‌کان لون‌الماء ابیض صافیا**
فواضیعة‌الشعرالذی لج فانقضی	**بمی و لم املك ضلال فؤاد یا**

غیلان ، با خرقاء نیز که از احفاد عامر بن صعصعه بوده تعشّق داشته و درحق اوگوید

تمام الحج ان تقف‌المطایا	**علی خرقاء و اضعة اللثام**
و خرقاء لاتزداد الا ملاحة	**ولوعمرت‌تعمیر نوح وجلت**

وجه تسمیة گویندکه وی درکودکی بسیارگریه و زاری میکرد ، از این‌رو تعویذی نوشتند وباقطعهٔ‌نخی درگردنش می‌آویختند پس‌ملقّب به **ذوالرمة** گردیدکه رمّه(بروزن سکّه و غصّه) پارهٔ نخ و ریسمان پوسیده راگویند ، یا بجهت‌آن است درحالی‌که قطعهٔ نخی بردوش‌داشته‌است بردمیّه رفته وآب‌خوردنی‌خواست، پس‌میّه‌گفت **اشرب یا ذاالرمة،** ازآن بعد این‌کلمه لقب مشهوری‌اوگردید وی بسال۱۱۷ه قمری(فیر) درچهل سالگی دراصفهان وفات یافت و درحال احتضار این شعر را همی خواند

یاقابض‌الروح‌عن‌نفسی‌اذا احتضرت	**و غافرالذنب زحزحنی عن‌النار**

ناگفته‌نماندکه خرقاء مذکور، نوشتهٔ تذکرةالخواتین، زنی دیگربوده بلکه لقب‌همان

میّة محبوبهٔ ذوالرمة است درخیرات حسان نیز خرقاء را لقب میّة دانسته و از شرح شریشی مقامات حریری نقل کرده است که روزی غیلان ، میّة را با بعضی کنیزکان همسال او دیده ومفتون حسن و جمال وی گردید ، خواست که بوسیله‌ای با وی مکالمه نماید ، مشکی پاره را بهانه کرده و بمیّة گفت، این را پینه بزن ، میّة ملتفت مطلب شده وگفت من خرقاء میباشم یعنی سفیه بوده و کاری از دستم برنمی‌آید ، غیلان تصور کرد که میّة اصلا میلی بدو ندارد اینك مأیوس شده و قصد رفتن کرد و ریسمان پوسیده‌ای نیز در دست داشت، میّة محض اینکه غیلان را یأس کلی نباشد صدایش زد که **یاذاالرمة** ، اگرچه من خرقاء و بیکار هستم لکن کنیز من کارگر است پس غیلان دانست که از جانب معشوقه کششی هست و از آن روز غیلان بذوالرمة ، میّة بخرقاء شهرت یافتند دیوان ذوالرمه بسال ۱۹۱۹م درقاهره چاپ شده و نسخهٔ خطّی قسمت دوم آن نیز بشمارهٔ ۳۳۳۷ درمدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است

(ص ۵۲ ت و ۴۴۰ ج ۱ کا و ۲ ج ۱ تج و ۹۱۳ مط و ۳۰ ج ۱ ع و ۱۱۶ ج ۱ ح خیرات وغیره

ذوالریاستین

فضل بن سهل - سرخسی ، وزیر مأمون عباسی که نخست مجوس بود ، در سال ۱۹۰ھ ق بدست مأمون یا یحیی برمکی مسلمان شد و باآنکه پدرش سهل مشرّف بشرف اسلام بوده‌است بهرحال علاوه‌بروزارت مملکت، ریاست لشگر را نیز بعهده داشت یعنی ریاست شمشیر و قلم را جامع بود وبهمین‌جهت بلقب ذوالریاستین اشتهار یافت دارای کمالات بسیار بود ، خصوصاً درنجوم واستخراج احکام مهارتی بسزا داشت ، در استخراجات خود مصیب بوده و خطا نمیکرد ، قتل‌خود را نیز قبلا استخراج کرده ودر رقعه‌ای نوشته وبمادرش سپرده بود باوجود اینکه‌اظهار تشیّع میکرد لکن در اثر محبّت‌های بسیاری که مأمون درحق حضرت رضا ع معمول داشته و بدیگران تفضیلش میداده است حسد بروی غالب‌آمد ، عداوت شدید در حق آنحضرت بروزآورد، عاقبت‌کار ، مأمون از وی دلتنگ شد، خال خود غالب‌اسود را پنهانی بقتل وی بگماشت ، غالب نیز با جمعی روز پنجشنبه یا جمعه دوم شعبان سال

۲۰۲ یا۲۰۳ه قمری (رب یا رج) درحمام سرحس پنهانی اوراکشتند یا خود سبب قتل فضل آن بود که وقتی مأمون میخواست خلافت را بحضرت رضا ع موکول دارد فضل نیز ترغیب و تحریض می‌نموده‌است تاآنکه عباسیین در بغداد بصدد انکار این‌امرآمدند، از خلافت مأمون منصرف و عم او ابراهیم بیعت‌نمودند پس مأمون فضل را بروش مذکور کشته و حضرت رضا ع را نیز مسموم‌کرد و بجهت تبرئهٔ خود ببغداد نوشت ،آنکه در امر علی‌بن‌موسی، بزمن انکار داشت از میان رفت بسط را یندرا موکول به تنقیح‌المقال و دیگرکتب مربوطه میداریم بعدازفضل، برادرش حسن‌بن سهل بوزارت نایل‌گشت، دختر خود را بعقد مأمون درآورد ، نثار و شاباش و ولیمه‌های فوق‌العاده‌که نظیرآن تا زمان‌آن‌معهود نبوده است بکار برد ، عاقبت بجهت‌کثرت جزع و اضطرابی‌که درمصیبت برادر داشته مختل‌الحواس‌گردید و بهمین سبب زندانی شد تادرسال ۲۳۶ه قمری (زلو) درگذشت (تنقیح‌المقال وص ۱۰ و۱۵۴ و۴۵۰ج۱کا و۳۳۹ ج۲ تاریخ‌بغداد)

ذوالزیاستین **حاج‌محمدحسین** - بعنوان حسینی شیرازی مذکور شد

ذوالزوائد جهنی ازاصحاب حضرت رسالت‌ص میباشد، روایت حدیثی دارد که‌درحجة‌الوداع‌ازآن‌حضرت‌استماع‌نموده‌و‌نام‌وی‌معروف‌نیست (مرجع ابن‌اثیر)

ذوالسیفین **ابوالهیثم بن سهان**-که درجنگ‌ها دوشمشیر برمیداشت، بهمین جهت بدین لقب شهرت یافت و نیز لقب احمد بن‌کنداجیق از امرای معتضد عباسی است‌که دوشمشیربر قلاده‌کرده و بدین لقبش ملقب داشت (مرجع ابن‌اثیر)

ذوالشعر لقب شخصی است **ابن ابی‌سرح** نام خزاعی از امرای حمیر که پدر زبی، **تاجه** نام بوده است درقاموس‌اللّغه ازابن‌هشام مورّخ نقل‌کرده وقتی دراثر سیلی ناگهانی، قبری ظاهر شد، جنازهٔ زنی را دیدندکه درگردن، هفت‌گردن‌بند مروارید، در دست وپای و بازوهایش دست‌بند وخلخال و بازوبند مرصّع و زرّین درهریکی هفت دانه مروارید ، درهرانگشتی انگشتری ازجواهر قیمتی ، در

بالای سرش تختی مملو ازاموال گوناگون پرقیمت و لوحی که این جمله در آن نوشته بوده است **باسمك اللهم اله حمير، اناتاجه ، بت ذیشمر، بعثت مايرنا الى يوسف فابطأ علينا فبعثت لادتی بمدمن ورق لیأتینی بمدمن طحين فلم يجده فبعثت بمدمن ذهب فلم يجده فبعثت بمدمن بحری فلم يجده فامرت به فطحن فلم انتفع به فاقتلفت (ای هلکت) فمن سمع بی فیلرحمنی وآية امرئة لبست حلية من حليي فلاماتت الاميتتي** حاصل معنی آنکه تاجه میگوید وقتی دراثرقحطی در بلاد یمن ذخیرهٔ خودمانرا پیش حضرت یوسف فرستادیم درنگ کرد، پس یکی از خواص خودم را یك مدّ نقره دادم که یك مدّ آرد تحصیل کند دست خالی برگشت، بار دوّم با یك مدّ زر و طلا برای تحصیل یك مدّ آرد روانه‌اش نمودم بازچیزی بدست نیاورد ، عاقبت یك مدّ مروارید نفیس و اعلی برای همان مقصد بدو دادم باز دست خالی برگشت، از روی ناچاری آن یك مدّ مروارید را خرد وآردکردم آن نیز در سدّگرسنگی مؤثّر نشده و سودی نداد تا اینکه با این همه ثروت بی‌نهایت و عزّت و ریاست ازگرسنگی مردم پس هرکس که این قصّهٔ پرغصّه را بشنود مرا رقّت آرد و رحمتم بخواند و هرزنی که از این اسباب زینت من استفاده نماید ، خداوند اورا بمرگی مثل مرگ من مبتلا سازد (قاموس اللغة)

ذوالشمالين رجوع به **ذواليدين** نمایند

ذوالشهادتين **خزيمة بن ثابت بن عمارة بن فاكه بن ثعلبة** - انصاری ، مکنّی بابوعمارة ، از اصحاب حضرت رسالت ص میباشد ، در حضور آنحضرت در بدر و درحضور حضرت امیرالمؤمنین ع نیز درصفّین حاضر بود ، بسال ۳۷ه قمری (لز) درصفّین بعدار عمّار ، شهد شهادت نوشید و حضرت رسالت ص شهادت اورا بمنزلهٔ شهادت دونفر قرار داده وفرمود شَهَادَتُكَ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ بمدلول اخبار وارده درتصدیق ولایت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع از سابقین بود وازجملهٔ شهود حدیث غدیر و ازکسانی میباشدکه بدون تغییر و تبدیل در منهاج حضرت رسالت ص درگذشته و قرین سلمان و اشباه وی بوده است

حزیمة - ضمّ اوّل وفتح ثانی است (کتب رحالیه و۱۳۸۹هـ)

دوطلیم لقب حوشب بن طخیهٔ صحابی میباشد ، در صفّین از اصحاب معاویه بوده وکشته شد

ذی‌العبرة حسین بن زید- بعنوان دوالدمعة نگارش یافت

دوالعمامه سعید بن عاص- که احدی از قریش درمجلس او محض پاس اجلال و اعظام او عمامه درسر نمیکرد شاعرگوید

فتاة ابوها دوالعمامة مبهم و مروان ماالکفاؤها لکثیر

(مرصع ابن‌الاثیر)

دوالعین قتادة بن نعمان - رجوع بدوالعینین نمایند

دوالعینین قتادة بن نعمان بن زید بن عامر- صحابی انصاری ظفری، برادرمادری ابوسعید خدری ، در بدر و احد و تمامی غزوات اسلامی حاضر و در بدر حامل لوا و بیدق بنی‌ظفر بود ، درهمان غزوهٔ بدر یا احد یا خندق یك‌چشمش صدمه خورد، پس حضرت رسالت ص بحالت اوّلیش برگردانید بطوریکه زیباتر ازچشم دیگرش شد توضیح زاید این اجمال ، بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم آنکه ، حدقهٔ چشم قتادة از صدمهٔ تیر بیژن افتاد ، بعرض حضرت رسالت ص رسانید زن جوانی دارم که نسبت بهمدیگر میل مفرطی داریم، میترسم زشتی منظرهٔ من سبب‌قلّت محبّت ومیل قلبی وی باشد ،آن‌حضرت چشم وی را بجای خودگذاشته وفرمود اَللّٰهُمَّ اِکْسِهِ الْجَمٰالَ چشمش نیکوتر از اوّلی‌گردیده و دیگر هرگز مبتلا بدرد چشم نگشت ، این است که یکی از پسران قتادة بعمر بن عبدالعزیز وارد شد ، عمر پرسیدکه این مرد کیست درجواب گفت

انا ابن الذی سالت‌علی‌الخدعینه فردت بکف‌المصطفی احسن‌الرد
فعادت کما کانت لاول مرة فیا حسن ماعین ویا حسن مارد

عمر نیز این شعر را فرو خواند

ملك المکارم لاقعبان من لبن شیبا بماء فعادا بعد ابوالا

قتادة سال ۲۳ه قمری (کج) در شصت و پنج سالگی درگذشت و لقب اورا در مرصّع ابن‌الاثیر، **ذوالعین** نوشته است (با صیغهٔ مفرد)
(مرصع وص ۱۱۳۸ هب و ۲۹۹ ج ۲ بی وغیره)

ذوالغصه لقب **حصین بن یزید بن شداد** - حارثی است که در صد سالگی وفات یافت، از آن روکه درگلویش چیزی شبیه بچینه‌دان مرغان بوده بدین لقب اشتهار داشت که غُصّه (با ضمّ وتشدید) چیزی راگویندکه درگلو مانده و مانع از تنفس گردد خواه از قبیل طعام و خوراك باشد ، یا غیظ و غضب
(تنقیح المقال)

ذوالفضائل **احمد بن محمد بن قاسم** - در باب کنی بعنوان **ابورشا** خواهدآمد

ذوالفقار **سیدحسین قوام‌الدین بن علی** - صدرالدین‌شیروانی، ازدانشمندان گرانمایه وشعرای نامی‌پرمایهٔعهد دولت خوارزمشاهیان میباشد، درفنون شعر ماهر و جمیع اشعار او بصنایع غریبه و بدایع عجیبه مشتمل است ، در اختراع بیت متلوّن و بحر مختلف دستی توانا داشت ، در قواعد و بدایع شعری مخترع بوده و اکثرشعرا بدو اقتفا جسته‌اند درمدح اتابك‌اعظم یوسف شاه‌لرکه ازطرف اباقاخان بن هلاکوخان حکومت خوزستان داشته قصائدی غرّاگفته است و از معاصرین خاقانی شیروانی ، فلکی شیروانی و نظائر ایشان میباشد وی سال ۶۲۹ه قمری (خکط) در تبریز وفات یافت و درقبرستان سرخاب مدفون‌گردید و ازقصائد او است

ای‌زرأی روشنت، یك‌خرو بدبیرصواب	وی زمهرخاطرت، یك‌ذرّه‌نورازآفتاب
گر جهانرا از دم لطف توآید نوبهار	ورفلك را ازکف راد توباشد فتح باب
آفتاب‌آرد بجای غنچـهٔ‌گلبن ، حمل	مشتری‌بارد بجای قطرهٔ باران، سحاب

نیز مشهور است‌که قصیده‌ای رائیّه در مدح صدر سعید محمد ماستری وزیر شیروانشاه گفته و بجایزهٔ هفت بار از بشم نایل‌گردید وگویند سلمان ساوجی نیز قصیده‌ای غرّا ، در مدح خود شیروانشاه‌گفته و لکن بصله و انعامی موافق مرام موفّق نشد لذا از راه شکایت‌عرضه داشت که ذوالفقار بجهت یك مدیحهٔ وزیر، بدان مقدار صله وجایزه‌موفّق

شدکاشکی من نیز بجهت مدیحهٔ خود شاه نیك دهم آن جایزه نایل میشودم حال آنکه تفاوت قصیدهٔ من و قصیدهٔ ذوالفقار، کالشّمس فی رابعة النّهار واضح وآشکار است شاه بعدار تصدیق مزیّت مقام خود برورین و رجحان قصیدهٔ او بقصیدهٔ ذوالفقار پاسخ دادکه سیّد ذوالفقار، محض بجهت انتساب او بحضرت امیرالمؤمنین ع طرف مقایسه باسلمان بوده وشایستهٔ همه‌گونه انعامات فائقه میباشد (ص۲۱۹ح۱مع و۵۹۹ سفینةالشعراء)

ذوالفقار بن محمدحسنی
ذوالفقار بن محمدحسینی
هردو بعنوان **ابوالصمصام** نگارش خواهدیافت

ذوفنون خوبی یا هراتی — بعنوان **خوبی** نگارش دادیم

ذوالقدر **میرزامحسن** - از شعرای قرن دوازدهم هندوستان میباشد ، با امیرشیرعلی‌خان لودی مؤلف‌کتاب مرآت‌الخیال معاصر بود ، با هزاران‌خوبی آراسته و بذوالقدر تخلّص می‌نمودکه بنوشتهٔ مرآت‌الخیال(**وَالْعُهْدَةُ عَلَيْهِ**) در اصطلاح ترك ، نیزانداز بی‌خطا راگویند شعرکم میگفت و معتقد بودکه شعر باید آمدنی باشد نه‌آوردنی ، نیزآنچه راکه می‌گفته در حضور مردم می‌خوانده است و این غزل را بعد از مدتها آشنائی نوشته و بامیرشیرعلی‌خان داده است

نگلزاری که‌آن مه میماید'جلوه‌گاه آنجا کتان چشم بلبل میشود موج‌گیاه آنجا
خیال‌گلشنی دارم‌که حیرت میبرد هوشم جو بر بعلیم آهو میکند نرگس نگاه آنجا
کمانی سته ازخورشیدحسن ازبارابروئی کهانگشت هلال اردور بنمایدکه ماه آنجا
ریاس هردوکون‌شدذوالقدررا نعمتی‌حاصل که‌کشکول‌گدائی دارد اندردست‌شاه آنجا
زمان وفاش بدست نیامد (ص ۴ ۲ مرآت‌الخیال)

ذوالقرنین **بن حمدان** - درضمن‌ترجمهٔ‌حال جدّ او ناصرالدولةحسن‌خواهد آمد و نیز لقب مشهوری اسکندر رومی و منذر بن ماءالسّماء بوده و بمدلول بعضی ازآثار دینیّه از اوصاف حضرت امیرالمؤمنین (ع) نیز میباشد و تحقیق مراتب موکول بکتب مربوطه است .

ذوالفروح جندح- یا سلیمان بن حجر **امرؤالقیس** مذکور شد

ذوالقلبین **ابومعمر جمیل بن معمر بن عبدالله** ، یا حبیب قرشی صحابی فهری، مردی بود عاقل کثیرالحفظ که تمامی مسموعات خود را در حفظ داشت تاآنکه قریش گفتند که ابومعمر دو قلب دارد والاّ این حفظ فوق‌العاده با یك قلب صورت امکان ندارد، خودش نیز میگفته است من دوقلب دارم که با هریك ازآنها فروتر ازعقل محمد ص را درمییابم تاآنکه غزوهٔ بدر پیش‌آمد، مشرکین که ابومعمر نیز یکی از ایشان بود منهزم شدند ، ابوسفیان اورا دیدکه یك لنگهٔ نعلین درپایش بود و لنگهٔ دیگر را در دست داشت پس چگونگی را از وی پرسیدگفت شکست خوردند، از وضع نعلین سؤال کردکه چرا یك لنگه‌اش درپای ودیگری در دست‌است گفت من‌اصلا متوجه نبوده و هردو لنگه را درپای میدانم اینك دروغ وی در دوقلبی بودن برایشان مکشوف گردید ،گویندکه آیهٔ شریفه **مَاجَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ** در بارهٔ وی نازل شده‌است و نوشتهٔ بعضی در عام‌الفتح اسلام‌آورده و درغزوهٔ حنین نیز حاضر بوده است (کتب رجالیه ومرصع ابن‌الاثیر)

ذوالقلمین نوشتهٔ مرصع ، **علی بن سعید** - منشی مأمون عباسی میباشدکه بجهت نوشتن هردوخط عربی وعجمی بهمین لقب اشتهار داشت ودر نفیح‌المقال گویدکه لقب حسن بن سهل سرخسی برادر فضل بن سهل ذوالریاستین است پس ، ازکتاب عیون نقل کرده‌که لقب دا بی‌رادهٔ فضل بوده و لکن اوّلی یعنی لقب حسن بودن مشهورتر است

ذوقی **اردستانی،** مشهور بعلی‌شاه ، ازشعرای ایران‌که دراصل‌اردستانی بود ، در اصفهان اقامت گزیده وگیسوه دوری مینمود ، تحصیلی نکرده و لکن ذوق سرشاری داشته‌است، بسال ۱۰۴۵ﻫ قمری(عمه) دراصفهان درگذشت **دیوان شعر** مرتّبی دارد و ذوقی تخلّص میکرده و از او است

به شکوفه‌ای نه برگی نه‌ثمر نه‌سایه دارم همه حیرتم‌که دهقان بچه کارکشت ما را

ایضاً

آئینهٔ مهر، روشن از یـاد علی است — اوراد ملـَک بر آسمان، یاد علی است
گر سلطنت دوکـون خـواهی ذوقـی — در بـندگی علـی و اولاد علـی است

نام و نسب و دیگر مشخصاتش بدست نیامد (ص ۲۲۲۹ ح ۳ س و ۱۲۵۹ ص)

ذوقی

ترکمانی ، محمدامین - در اصل از طائفهٔ ترکمان بوده و در کاشان توطن کرد ، از تلامذهٔ ملاّ میرزاخان شیروانی و از مشاهیر شعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) میباشد ، در شعر قریحهٔ خوبی داشت ، چندی در عراق و فارس و خراسان سیاحت کرده عاقبت بسال ۹۶۹ه قمری (طسط) در لاهیجان درگذشت و این شعر از او است

گناهم را عذابی باید از دوزخ فزون، ترسم — کـه سوزندم بداغ هجر فردای قیامت هم
نمی وقت جدائی مهر با ترساخت دوراش — که خواهد بیشتر سوزد دلم در داغ هجرانش
یارب این درد چه دردی است که درمانش نیست — وین چه اندوه وملال است که پایانش نیست
هـم نشیـم خیـال تـو و آسوده دلـم — کاین وصالی است که در پی غم هجرانش نیست
انـدکی پیش توگفتم غـم دل ، ترسیـدم — که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

(ص ۲۲۲۹ ح ۳ س و ۳۳۰ ص)

ذوقی

کاشانی - همان ذوقی ترکمانی مذکور فوق است

ذوالکمالین

میرمحمدباقر - پدر میرعلی هروی آتی الترجمة، از مشاهیر خطّاطان قرن نهم هجرت میباشد که در حسن خط و قوانین خطوط ماهر بود ، زمانی بهندوستان رفته ومشمول مراحم جیپال حکمران لاهور گردید، حسب الامر مرقّعی در غایت نیکوئی تمام کرد که جیپال از دیدن آن بی اندازه مسرور شد و چهار هزار روپیهٔ طلا بدو بخشید لکن میرمحمدباقر بنظر شهامت نفسی که داشته از قبول آن امتناع ورزید و عاقبت در هشتاد و هفت سالگی درهندوستان درگذشت بنوشتهٔ بعضی، درعلوم عقلی و نقلی متبحّر بوده وکتابی در **رد شرح اشارات خواجه** تألیف داده است وسال وفاتش بدست نیامد (اطلاعات متفرقه)

ذواللحیه لقب شریح بن عامر صحابی میباشد وشرح حالش موکول بکتب مربوطه است

ذواللسانین **حسین بن ابراهیم** - نطری ، از ادبای قرن پنجم هجرت میباشد که به بدیع الزمان ملقب و با بوعبدالله مکنی بود، بهردو زبان عربی و پارسی شعر می‌گفته و بدو منسوب است

اسوء الامة حال ار حل عالم یعصی علیه جاهل

ایضاً

العز محصوص به العلماء مالانام سواهم ماشائوا

ان الاکابر یحکمون علی الوری و علی الاکابر یحکم العلماء

کتاب **دستور اللغة** از تألیفات اوست که مختصر و مفید و حاوی شرح لغات مهمه میباشد ، در دیباچهٔ آن قواعد صرف و نحو و اوزان زبان عرب را شرح داده وصیغ مشتقات ابواب را نیز درجدولی ضبط کرده است ویك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۴۴۵۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد وی سال ۴۹۷ یا ۴۹۹ه قمری (نصر یا نطن) درگذشت **نطر** با دوفتحه شهری است کوچك دربیست فرسخی اصفهان

(ضد وفهرست مدرسهٔ سپهسالار و اطلاعات متفرقه)

ذواللسانین **میرعلی شیر**- بعنوان نوائی خواهدآمد

ذواللسانین **موله بن کثیف** - یا کثیف ضبابی کلابی، ازاصحاب حضرت رسالت ص میباشد ، صد سال در اسلام و بیست سال نیز پیش ازآن عمر کرده و بجهت کثرت فصاحت و بلاغت بهمین لقب ذواللسانین شهرت داشته است

(تنقیح المقال)

ذوالمجدین **علی بن حسین بن موسی** - بعنوان علم الهدی خواهدآمد

ذوالنسبین **عمر بن حسن بن علی بن محمد** - حافظ بلنسی اندلسی ، مکنی با بوالخطاب ، از اعیان فضلای علمای اهل سنت میباشدکه در علم حدیث سوی متقن و درنحو و لغت و اشعار و وقایع عرب خبیر بود ، بجهت طلب حدیث و فراگرفتن آن از مشایخ و اکابر، دراکثر بلاد اندلس ، مراکش، شامات، دیار

مصر، عراقین عرب وعجم، اسپهان، خراسان، مازندران و دیگر بلاد اسلامی سیاحتها کرد تا روز سه‌شنبه چهاردهم ربیع‌الاول سال ششصد و سی و سیّم هجرت درقاهره وفات یافت کتاب **التنویر فی‌مولدالسراج المنیر** ازتألیفات‌او است، ازآنروکه نسبش ازطرف پدر، بدحیهٔ‌کلبی صحابی موصول و از طرف مادرکه امةالرحمن دختر ابوعبدالله بن ابی‌البسام موسی بن عبدالله بن حسین بن جعفر بن امام علی‌النقی ع بوده بحضرت‌حسین بن علی منتهی میگردد بخط خودش مینوشته است **ذوالنسبین دحیه والحسین ع** چنانچه بجهت انتساب بجدّ مادری مذکورش خود را **سبط‌ابی‌البسام** نیز می‌نوشته است

(ص ۴۱۵ ج ۱ کا)

ذوالنورین **عثمان بن عفان** - بن‌ابی‌العاص بن امیّة بن‌عبدشمس بن‌عبدمناف اموی که‌بجهت‌ازدواج رقیّه و ام‌کلثوم، دوکریمهٔ‌حضرت‌نبوی‌ص بدین لقب ملقّب میباشد یعنی بعد از وفات حضرت رقیّه، ام‌کلثوم بحبالهٔ وی درآمده و ترجمهٔ حالش موکول بکتب مربوطه است

ذوالنون دراصطلاح رجالی، لقب طفیل بن عمرو بن طریف‌اوسی‌صحابی و جمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان را موکول بدان علم شریف داشته و دراینجا بعضی‌از طبقات دیگر راکه بهمین عنوان‌شهرت دارد می‌نگارد

ذوالنون **شاعر،** از شعرای اطبّای ایرانی است، دربرد سام میرزاکه در سال ۹۸۳ھ ق بامرپدرش شاه‌اسمعیل ثانی (متوفی‌سال۹۸۵ھ ق) مقتول شده مقرب بوده واز اشعار او است

دست روی‌خود بماه مکن — دستی بیست اشتباه مکن

(اطلاعات معرقه وص ۲۲۲۸ ج ۳ س)

ذوالنون **مصری، ثوبان (یا فیض) بن ابراهیم** - مصری‌ّ المولد والمدفن، معروف بذوالنون، مکنّی بابوالفیض، یاابوالفضل، یاابوعبدالله از اکابر عرفا و متصوفه و رجال طریقت میباشدکه درمیان‌این‌طبقه بزهد و صلاح وفضل و ادب و فقاهت و علم وحکمت وفصاحت معروف بلکه بنوشتهٔ بعضی جامع اصول‌طریقت

و شریعت و ار تلامذهٔ مالك بن انس (سر سلسلهٔ مذهب مالکی از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنّت) بوده و کتاب موطأ استاد خود را از وی روایت نموده است نخستین کسی میباشد که در دیار مصر ترویج اصول صوفیّه پرداخت ودر ترتیب احوال و مقامات اهل عرفان و ولایت ، سخن راند ،کرامات بسیاری بدو منسوب دارند ، چون کارش بالاگرفت و مشهور خاصّ و عامّ گردید بکفر و زندقه‌اش متّهم داشته و سعایت پیش متوکّل عباسی بردند ، خلیفه از روی غضب امر باحضارش داد، پس ازمشاهدهٔ صلاح حال وکلمات نصایح مموال او متأثر وگریان شد ، ازکردهٔ خود پشیمان گردید و باکمال احترام وعزّت بوطن خودش عودت داد

ازکلمات او است ازعلامات محبّ آن است که درتمامی اخلاق وافعال واحوالش متابعت از حبیب‌الله ، حضرت محمد ص نماید نیز گوید توبهٔ عوام از معصیت است وتوبهٔ خواص ازغفلت کلمات حکیمانهٔ او بسیار بوده ودرسبب این لقب ذوالنون گویند روزی با جمعی از بازرگانان درکشتی بود،گوهری پر بها از بازرگانی مفقود شد، عاقبت اورا متّهم داشته و بسیار استخفاف وآزارش دادند ، پس روی دل بدرگاه الهی بر تافته گفت الهی تو برحالت من گواهی ، ماهیان بسیاری که هریکی گوهری قیمتی دردهان داشته سر ازآب برآوردند ، ذوالنون یکی ازآنها را از دهن ماهی گرفته و بصاحب آن گوهر گمشده ردّ نمود ، اهالی کشتی را ازآن حالت حیرت دست داد ، ازکرده‌های خود اظهار ندامت کرده و لب بمعذرت گشودند ، بهمین جهت ملقّب بذوالنون گردید (یعنی صاحب ماهی که **نون** درلغت عرب ، ماهی راگویند کار پاکان را قیاس از خود مگیر ذوالنون **کتابهائی درکیمیا** تألیف داده و درماه ذی القعدهٔ سال ۲۴۰ یا۲۴۴ یا۲۴۵ یا ۲۴۶ یا۲۴۸ه قمری (رم یا رمد یا رمه یا رمو یا رمح) در مصر وفات یافت و درقرافهٔ صغری مدفون گردید علام سرور هندی در مادّهٔ تاریخ آن مطابق سه قول اوّلی گوید

شیخ ذوالنون شاه عالیجاه   برد چون زین جهان بجنت راه

(سالك صالح) = ۲۴۰ و(عفیف) = ۲۴ بخوان   سال ترحیل آن خدا آگاه

هم خرد بهر سال ترحیلش — گفت (هادی حق ولی‌الله) = ۲۴۰
سفر کرد از جهان دوالنون مصری — گشادند از برایش جنتی باب
چو داش مرد میدان یقین بود — وصالش‌را، زلفظ (مرد)=۲۴۴دریاب
چو دوالنون ازین دار ناپایدار — سفر کرد و کرده جنت گذر
بتاریخ آن مهر چرخ یقین — شده (مهر)=۲۴۵ پرتوفکن چون‌قمر
دگر (قبلهٔ حق) = ۲۴۵ رقم‌کرده‌ام — پی سال ترحیل آن نامور

(ص ۱۴۲ات و۱۰۸ ح ۱کا و ۱ ح ۶ مه و ۱۳۹ هب و ۵۹ ح ۱ لر و۲۷۷ ح ۳ فع و ۲۲۲۸ ح ۳ س و ۳۹۳ ح ۸ تاریخ بغداد و ۱۴۳ ح ۲ حه)

دوالودعات **یزید بن ثروان** - بعنوان هبنقه خواهدآمد

دوالوزارتین **احمد بن عبدالله** - بعنوان ابن‌زیدون خواهدآمد

دوالوزارتین **محمد بن عمار** - اندلسی شلبی مهری، مکنّی بابوبکر، مشهور بدوالوزارتین،ازقبیلهٔ مهره بن‌حیدان وشهر شلب نامی‌نزدیك اندلس منسوب واز مبرّزین شعرای‌اندلس زمان‌خود بشمار میرفت، بااحمد دوالوزارتین فوق معاصر وهم‌عنان وهردو فصیح ومطلق‌اللّسان ودرفنون بیان‌گوی سبقت ازهمگنان ربوده و بهترین شاعرآن زمان بوده‌اند لکن محمد بسیار بدزبان بود، امرای اندلس از شرّ زبان وکثرت بدگوئی او اندیشناك بودند خصوصاً پس‌ازآنکه نزد معتمد علی‌الله ابن‌عباد (معتضد بالله) صاحب بلاد غربی اندلس تقرّب یافت ومشمول عنایات شاهانه وی و جلیس و ندیم و وزیر اوگردیده یدك‌ها پیشاپیش‌او میکشیدند، طبل وشیپور میزدند، لشکریان تحت‌امر وی‌آمدند و وظائف‌لایقهٔ سلطنتی دربارهٔ او معمول‌گردید، تاحائیکه عاقبت بخود معتمد نیز یاغی شد ، از در نافرمانی درآمد ، شهر تدمیر را تملك نمود و بمسر رفت معتمد نیز چاره را درقتل وی دید بهروسیله‌که بوده اورا احضارکرد، شب درقصر خود با دست‌خود بسال ۴۷۷ه قمری (تعر) در اشبیلیّه اورا درپنجاه وپنج‌سالگی کشته و امر بدفنش نمود و از اشعار محمد بن عمّار است

ادا الرحاحة فالنسيم قد اسرى ‏ والنجم قدصرف العنان من الثرى
والصبح قد اهدى لنا كافوره ‏ لما استردالليـــل منا العنبرا

نیز از جملهٔ اشعار او است که درهجو معتمد بن عباد مذکور و پدرش گفته وسبب عمدهٔ قتل وی گردید

مما یقبح عندی ذکر اندلس ‏ سماع معتضد فیها و معتمد
اسماء مملکة فیغیر موضعها ‏ کالهر یحکی انتفاخاصولةالاسد

ابن خلکان در عنوان ترجمهٔ حال محمد بن عمّار لقب ذوالوزارتین را نوشته لکن سببی برای این لقب مذکور نداشته است

نگارنده گوید شاید بجهت آن باشدکه او نیز مثل معاصرمذکورش ابن زیدون، پیش از معتمد وزارت پدرش عباد معتضد را نیز متصدی بوده است (ص۱۱۰ج۲کا)

دوالیدیه همان **ذوالثدیه** است و رجوع بدانجا نمایند

ذوالیدین بنوشتهٔ بروجردی ، **عمیر بن عبد عمرو** صحابی است که باهردو دست کار می‌کرده و اورا **ذوالشمالین** نیز گویند و راوی خبر سهوالنّبی ص است همچنین صدوق درکتاب من لایحضره الفقیه حدیث سهوالنّبی را بذوالشّمالین نسبت داده و باتّحاد ویکی بودن ذوالشّمالین و ذوالیدین رفته وشیخ طوسی نیز بدو اقتفا جسته وصاحب این هردو لقب را یك شخص دانسته است لکن ظاهر کلام ابن الاثیر بلکه صریح آن تعدّد ایشان میباشد چنانچه گوید نام **ذوالیدین** خرباق بن عبد عمرو خزاعی از قبیلهٔ بنی سلیم بوده و او است که سهوکردن حضرت رسالت ص در نماز را روایت مینماید و **ذوالشمالین** عمیر بن عبد عمرو صحابی ، عمّ سائب بن مطعون میباشدکه در بدر شهیدشده است از رواشح سماویّهٔ میرداماد نیز نقل است که ذوالیدین نامش خرباق و راوی حدیث سهوالنّبی بوده و بجهت درازی دست‌ها و یا عمل کردن بهردو دست بدین لقب شهرت داشته است ، یا موافق بعضی از شرّاح صحیح مسلم، بجهت دوهجرت کردن و یا تسبیح و سجّاده در دست داشتن بدین لقب ملقّب بوده است اما ذوالشمالین ، از اصحاب و نامش عمیر بن عبد عمرو بود و اکثر ارباب خبرت و بصیرت

بر آمدکه او غیراز ذوالیدین است ، از مخالف و مؤالف بما رسیده‌که راوی حدیث سهوالنّبی خرباق ذوالیدین است نه عمیر ذوالشمالین در تنقیح‌المقال نیز گوید ذوالشمالین، لقب ابومحمد ، عمیر بن عبدعمرو ویا عمر خزاعی صحابی‌است‌که دربدر شهید شد و او غیراز ذوالیدین است‌که لقب خرباق اسلمی صحابی و مجهول‌الحال است و یکی دانستن ایشان چنانچه از صدوق و شیخ نقل شده اشتباهی‌است عظیم، پس‌گوید دلیل مغایرت‌آنکه ذوالشّمالین عمیر، روز بدر شهید شد اما ذوالیدین خرباق اسلمی در زمان خلافت معاویه مرده ونیز ابوهریرة‌که شاهد حدیث سهوالنّبی میباشد دوسال بعداز بدر، اسلام‌آورده پس ممکن باشدکه راوی‌آن حدیث عمیر شهید بدر بوده‌باشد نگارنده نیز مغایرت ذوالیدین و ذوالشمالین را تأیید میمایند ىلی ىوشتهٔ ابن‌قتیبة ، ذوالیدین را ذوالشّمالین‌نیز گویند لکن او غیراز ذوالشّمالین شهید بدر است واسم‌این ذوالشّمالین را مذکور نداشته است

(تنقیح‌المقال و مستطرفات بروجردی وص ۱۵ مف)

ذو یزن **مالك بن مراره** - و شرح حالش موکول بکتب رجال است

ذوالیمینین **طاهر بن حسین‌بن مصعب** - مکنّی با بوالطیب،ملقّب‌بذوالیمینین، والی خراسان واز بزرگترین اعوان مأمون‌عباسی بود، درمحاربهٔ مأمون‌که با برادرش محمدامین بن زبیده داشته اهتمام تمام درمعاونت مأمون واستحکام اساس‌خلافت او بکار برد اینك ازطرف مأمون بمحاربهٔ محمد مأمور شد وعزیمت‌بغداد داد ، محمد نیز علی بن عیسی بن ماهان را اعزام داست تا در ری ملاقات‌نمودند، علی بن عیسی مقتول شد ، طاهر صورت قضیه را بمروکه‌کرسی خراسان ومقرّ خلافت مأمون بوده نگاشته و خودش عازم بغدادگردید و بلاد سر راه را مسخّر و بغداد را محاصره نمود ، در چهارم یا ششم ماه صفر ۱۹۸ه قمری امین راکشته و سرش را پیش مأمون فرستاد و بجهت‌حسن‌خدمات‌او حکومت‌خراسان بدو مفوّض‌گردید تا در۲۵جمادی‌الاخرهٔ ۲۰۷ه قمری (زر) درمرو درگذشت **وجه این لقب** بنوشتهٔ مرصّع‌ابن‌الاثیر آنکه یکی

از اصحاب عیسی بن ماهان مذکور را با دو دست خود دوصربت زد یا فقط بدست‌خویش
آن شخص را دونیمه‌کرد و بعضی از شعرا درحق اوگفتند **کلتا یدیك یمین حین تضربه**
پس مأمون شنیده و اورا بذوالیمینین ملقّب داشت یا بسب آن‌است‌که مأمون بدوگفت
دست راست تو دست راست امیرالمؤمنین بوده و دست چپت نیز دست راست‌خود تست
(مرصع وص ۲۵۶ ج ۱کا وغیره)

ذهبی **محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز** - ترکمانی‌ّ الاصل ، دمشقی المسکن والمدفن، شافعیّ المذهب، شمس‌الدین‌اللّقب، ابوعبدالله الکنیة ، ذهبیّ الشّهرة ، محدّث حافظ مورّخ مشهورکه در سوم ربیع‌الثانی ۶۷۳ه ق متولد شد و ازحال صغر بقرائت حدیث پرداخت ، برای تحصیل‌آن مسافرتهاکرد ، از مشایخ‌بسیاری‌که بیشتر از یك‌هزار ودویست تن میباشد استماع حدیث‌نمود تاج‌الدین سبکی‌که از تلامذهٔ او است‌گوید ذهبی، محدّث عصر، خاتمةالحفاظ ، حامل لوای‌اهل سنّت و جماعت ، درحفظ حدیث و رجال حدیث ، امام اهل عصر خود بوده است و با این همه مراتب عالیه‌که در علم حدیث و رجال داشته در تواریخ و سِیَر نیز مهارتی بسزا داشت بلکه از مشاهیر مورّخین اسلامی بشمار است، مشاهیر و وقایع دورهٔ‌اسلامی را از بدو ظهورآن دین مقدّس ، تا سال هفتصد و چهلم هجرت خصوصاً اخبار و وقایع محدّثین را در رشتهٔ تألیف‌آورده وآنرا **تاریخ‌الاسلام** نامیده و بعضی از افاضل تلخیص کرده و شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن بذییلش نموده است درحدیث و رجال نیز تألیفات مفید بسیاری داردکه همهٔ‌آنها محل‌استفادهٔ اهل‌علم میباشد واز بلاد بعیده برای خواندن و شنیدن از خودش و برای استنساخ‌آنها مسافرت می‌کردند

۱- **تاریخ‌الاسلام** که‌ذکر شد ۲- **تجرید‌اسماء‌الصحابة‌فی‌تلخیص‌اسدالغابة** ۳- **تذکرة الحفاظ** و این هردو در حیدرآباد هند چاپ شده است ۴- **تذهیب تهذیب‌الکمال فی‌اسماء الرجال** که درقاهره چاپ شده است ۵- **دول‌الاسلام** که درحیدرآباد چاپ شده ۶- **سیر النبلاء** ۷- **طبقات‌الحفاظ** که جلال‌الدین سیوطی تلخیص‌کرده و درغوطه چاپ شده است ۸- **طبقات القراء** ۹- **الطب‌النبوی** که در مصر چاپ شده است ۱۰- **العبر بخبر من‌غبر** ۱۱- **الکاشف** ۱۲- **مختصرالسنن الکبیر للبیهقی** ۱۳- **المشتبه فی‌اسماءالرجال** با مشتبه‌النسبه که درلیدن

چاپ شده ۱۴- **المعجم الصغیر** ۱۵- **المعجم الکبیر** ۱۶- **میزان الاعتدال فی نقد الرجال** یا **فی اسماء الرجال** که در لکناو وقاهره چاپ شده است وغیر اینها **دهبی** در بارهٔ شیخین محبّت بی نهایت داشته و شب سوم ذی القعدهٔ سال ۷۴۸ھ قمری (دمح) در دمشق درگذشت و در باب الصغیر مدفون گردید وچند سال پیش از وفات خود نابینا بوده است
(ص ۱۳۹هب و ۲۲۲۹ ح ۳ س و ۹۰۹ مط و۳۳۶ ح ۳ کمن)

ذهلی بضمّ اوّل، دراصطلاح رجالی لقب بشر بن حسان، حمید ابی غسان، حمید بن راشد، خالد بن معمّر، سماك بن حرب، محمد بن بشار، محمد بن عمّار و جمعی دیگر بوده و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف میباشد نسبت ذهلی بذهل بن شیبان پدر یکی از قبائل عرب است

ذهنی **سید محمد** - از افاضل ادبای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت عثمانی میباشد و ترجمهٔ حال اجمالی او موافق آنچه خودش در هفتم جمادی الاخرهٔ سال ۱۳۰۵ هجری قمری مطابق هفتم شباط ماه ۱۳۰۳ رومی بدرخواست محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ایران بزبان ترکی عثمانی نوشته و اعتمادالسلطنه نیز عین عبارات ترکی اورا با ترجمهٔ فارسی آن درکتاب خیرات حسان خود نقل کرده بدین شرح است سنّ این بنده (سید محمد ذهنی) بچهل و سه رسیده و مسقط الرّاسم اسلامبول ودراوائل حال در دفترخانه خاقانی ومدتی درباب عالی دراوطاق مضبطهٔ مجلس والا و چندی پس از آن درمطبعهٔ عامره مستخدم بودم اکنون بتدریس علم اصول فقه و نحو و ادبیّات عربی اشتغال دارم و از آثار این بنده که بطبع رسیده است
۱- **اطواق الذهب** ۲- **تحفة الاریب فی رد اهل الصلیب** ۳- **التراجم** درشرح احوال ادبا و علما ۴- **القول الجید** درشرح ابیات و شواهد تلخیص مفتاح و مطول و مختصر و حاشیهٔ سید شریف ۵- **مشاهیر النساء** ۶- **المقتضب فی نحو لسان العرب** ۷- **المقتضب من المنتخب** که مختصر کتاب منتخب خود او است ۸- **المنتخب فی تعلیم لغة العرب** ۹- **المنقذ من الضلال** در عقائد ۱۰- **نصیحة الاخوان** انتهی ملخصاً (ص ۵ ح ۲ خیرات حسان)

باب «ر»

(رای مهمله)

رابعهٔ بصریه ظاهراً همان‌است که در ذیل عنوان رابعهٔ عدویه مذکور است

رابعهٔ شامیه ازمشاهیر عرفای سوان میباشدکه درطریق عرفان بمقامی‌عالی رسید، گاهی درحال خوف وگاهی درعالم رجا بود، کراماتی بدو منسوب دارند و این دوبیت را میخوانده است

حبیب لیس یعــدله حبیب	وما لسواه فـی‌قلبی نصیب
حبیب‌غاب‌عن بصری وشخصی	ولکن عن فـؤادی لایغیب

در درّ منثورگوید رابعهٔ شامیه زن احمد بن ابی‌الحواری و عابده زاهده بود، فضل‌او بی‌اندازه وکراماتش جای انکار نیست شوهرش‌گوید ، رابعـه حالات و اطوار متنوعه داشت ،گاهی غرق دریای محبّت بود ، زمانی انس بروی غالب میآمد و هنگامی خوف بروی فائق میگشت درحالت اوّلی‌آن دوشعر را میخواند ، درحال انس می گفت

ولقد جعلتك فی‌الفؤاد محدثی	وابحت جسمی من اراد جلوسی
والجسم منی للجلیس موانس	و حبیب قلبی فی‌الفؤاد انیسی

در مقام خوف نیز می گفته است

و زادی قلیــل لااراه مبلغــی	اللزاد ابکی ام لبعد مسافتی
اتحرقنی بالنار یا غایـةالمنی	فاین رجائی فیك این مخافتی

زمان رابعه بدست نیامد ولکن پیش‌از زمان عبدالرحمن جامی (متوفی بسال۸۹۸ه ق) بوده ویا معاصراو میباشدکه شرح‌حالش بانقل‌معتمد در نفحات‌الانس‌جامی‌مذکوراست (ص ۱۳۹ ج ۱ خیرات و ۲۰۱ در منثور)

رابعهٔ عدویه مصری یا بصری ، دختر اسمعیل‌که نامش همان رابعه میباشد ، ازآن‌روکه چهارمین دختر پدرش بوده بدین اسم مسمّی گردید،

کنیه‌اش ام‌الخیر، از مشاهیر عرفا ومتصوفهٔ زنان است درمراتب ایقان وحقایق عرفان وکشف و شهود مقامی بس عالی داشت ، درمیان رجال طریقت بزهد و صلاح و عبادت مشهور بوده و حکایات طریفه و مواعظ شریفه و نوادر وکراماتی بدو منسوب دارند از سخنان‌او است‌که حسنات خودتان‌را نیز مثل‌سیئات پنهان‌کنید واین‌دوشعر از او است **وَلقَد جعلتك** الخ که درشرح‌حال رابعهٔ شامیه مذکور شد بجهت مزیتی که درکمالات انسانی و فضائل نفسانی برغم رجال طریقت بست به بسیاری از مردان عصر خود داشته اورا تاج‌الرجال میگفتند بالجمله در زهد وقدس وتقوی بی‌بدل و بین زنان ضرب‌المثل میباشد چنانچه هرزنی راکه بامقامات معنوی بستایندگویندکه رابعهٔ زمان‌خودش‌است بعد از وفات شوهرش ، حسن بصری (متوفی سال ۱۱۰ه ق) طالب ازدواج وی‌گردید رابعه برسبیل‌امتحان‌پاره‌ای مسائل عقلیّه وحقائق‌عرفانیه از وی پرسیده و بجهت مساعد نبودن جواب بصدد امتناع برآمد و این اشعار را بحسن بنگاشت

راحتی یا اخوتی فی‌خلوتی — و حبیبی دائما فی‌حضرتی
لم اجدلی عن هواه عوضا — و هواه فی‌البرایا محنتی
حیثما کنت اشاهد حسنه — فهو محرابی الیه قبلتی
یا طبیب‌القلب یا کل‌المنی — جد بوصل منك یشفی‌مهجتی
یا سروری و حیاتی دائما — نشأتی منك و ایضا نشوتی
قدهجرت‌الخلق جمعا ارتجی — منك وصلا فهواقصی منیتی

سفیان‌ثوری بجلالت قدر وی اذعان داشت واشکالات عرفانی خود را از وی حل مینمود، روزی بدوگفت درجهٔ ایمان و اعتقاد خود راکه بخدای تعالی داری بیان‌کن‌گفت من خدا را بشوق بهشت وخوف جهنّم نمی‌پرستم بلکه ازکمال عشق و ایفای وظائف‌بندگی اطاعتش مینمایم پس این ابیات را فرو خواند

احبك حبین حب‌الهوی — وحبا لانك اهل لذاك
فاماالذی هو حب‌الهوی — فشغلی بذکراك عمن سواك
واماالذی انت اهل له — فکشفك لی‌الحجب حتی‌اراك
فلاالحمد فی‌ذاولاذاك‌لی — ولکن لك‌الحمد فی‌ذاوذاك

بر روزی سفیان نزد رابعه ،کلمهٔ **واحزناه** بزبان‌آورد اوگفت این‌سخن دروغ‌است بگو

واقلة حرباه زیرا که اگر محزون باشی قدرت نفس کشیدنت باشد رابعه سال۱۳۵یا۱۳۶ه قمری درگذشت و درسر کوهی درکنار قدس خلیل مدفون شد، قبرش را زیارت میکنند و اینکه احمد رفعت وفات اورا سال ۱۸۰ وبعضی در۱۸۵ه (قف یا قفه) نوشته و **مسکین ومسکینه** با **مسعود** و **مسعوده** را نیز مادهٔ تاریخ گفته‌اند دور از تحقیق بوده و منافی عادی با طالب ازدواج بودن حسن بصری (متوفی در۱۱۰ه ق) است

(ص۲۸۳ث و۱ ۲ ح۱کا و ۲۰۳ در منثور و ۲۸ ح۳فع و۱۳۸ ح۱ خیرات حسان)

رابعهٔقزداری **بلخی** - دختر کعب، ازعرفای زنان قرن چهاردهم هجرت میباشد، با رودکی (متوفّی در نیمهٔ اوّل قرن مذکور) معاصر ودرحسن و جمال و فضل وکمال و سخنوری نادرهٔ زمان خود بود، به بکتاش، غلام برادر خود حارث، محبّتی بی‌نهایت داشته و عاقبت بدست برادرش مقتول شد واز اشعار او است

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد بریکی سنگین‌دل نامهربان‌چون‌خویشتن

تا بدانی درد عشق و داغ هجر وغم‌کشی چون بهجر اندر بپیچی پس‌بدانی قدرمن

زمان وفات و دیگر مشخّصات بدست نیامد پدرش کعب در اصل از اعراب بوده ودر بلخ و قزدار بود و اقتدار داشته است (اطلاعات متفرقه)

راجز اعلب نامی‌است صحابی عجلی وشرح حالش درعلم رجال است

راجز **فضل بن قدامهٔ عجلی** - یکی از فحول شعرای عهد اموی میباشد که کنیه‌اش ابوالنّجم ودر رجز گوئی درطبقهٔاوّل بوده واز او است

انا ابوالنجم و شعری شعری **لله دری ما یجن صدری**

گویند، شبی هشّام برای نقل قصص وحکایات متفرّقه احضارش کرد او نیزفصلی ازدختران خود بیان نمود و دربارهٔ ظلّامه که نام یکی از ایشان است گفت

کان ظلامة اخت شیبان **یتیمة و والداها حیان**

الرأس قمل کله و صیبان **ولیس فی الساقین الاخیطان**

تلك التی تفزع منها الشیطان

خود هشّام واهل بیت و زنان او که درپس پرده بودند خنده کردند، سیصد دینار(اشرفی طلا)

بدو داده وگفت که آنرا بعوض خیطان دریای طلّامة بدهد راجز دراواخر دولت امویّه درسال ۱۳۰ هـ قمری (قل) درگذشت

عجلی منسوب بطایفهٔ بنی‌عجل ازقبیلهٔ بکروائل است (ص ۴۱ هب و ۲۶۵ ح ۱ ع)

راجی

حاج ابوالحسن بن حاج علی‌اکبر- تبریزی، از شعرای اواخرقرن سیزدهم هجرت میباشدکه دارای اخلاق حمیده وصفات پسندیده بود ، بهردو زبان فارسی وترکی شعر خوب میگفت، درسال ۱۲۹۱ هـ ق باجمعی از تجّار تبریز عازم زیارت بیت‌الله الحرام شد ، بعداز ادای وظائف مقرّرهٔ مطاعهٔ دینیّه در ماه محرم ۱۲۹۲ هـ ق درخصوص خط سیر مراجعت ، بین مسافرین ایران اختلاف نظر پدید آمد، جمعی ازاستانبول عازم دیارخود شدند ، راجی باجمعی دیگر بین دوراه استانبول و جدّه متردّد ماندند ، بدیوان خواجه حافظ تفأل کرده و بغزلی میمیّه که این شعر نیز از ابیات آن است تصادف نمود

عشق دردانه‌است ومن غوّاص ودریامیکده سر فرو بردم در اینجا تاکجا سر برکنم

اینك درحیرت رفقا افزوده و راجی ازآن راه جدّه منصرف شد بالاخره بنا بحکم تقدیر ازلی که چاره و تدبیر عقلای رجال در جنب آن محکوم بزوال است از همان راه جدّه رو بدیار خودکرده وسوار کشتی شد، تصادفاً هوا منقلب گردید وکولاك شدیدی رخ داد، کشتی بان راه راگم کرد وکشتی شکسته و سیصد تن از حجّاج که راجی نیز ازآن جمله بوده غرق گشتند کلمهٔ **یاغفار** مادّهٔ تاریخ این قضیه میباشد و **دیوان راجی** در بیست بزرگ نشر شده و دارای قطعات وغزلیّات فارسی شیوا و ترکی زیبا بوده واز اشعار فارسی‌او است

گفت اوّل بار من بگذر زجان، گفتم بچشم آشنائی ترك کن با این وآن ،گفتم بچشم

گفت گر خواهی کنی نظاره بررخسار من با مه دیگر ساغ گارجان ، گفتم بچشم

گفت میخواهی اگر بینی هلال ابرو ام بنگری دیگر بماه آسمان ، گفتم بچشم

گفت گر خواهی شبی آیم ترا اندرکنار کن کناره از تمام گلرخان ، گفتم بچشم

گفت گر داری طمع بوسی لب خندان من خون روان با دکمی‌ازدیدگان، گفتم بچشم

گفت میخواهی اگر آیی بهان درکوی من | بایدت بوسید پای پاسبان ، گفتم بچشم
گفت با راحی گرفتاری اگر در بند عشق | کن فغان و ناله‌چون‌دیوانگان،گفتم بچشم

ایضاً

نه ره کعبه دهمدم نه ره دیر کشیشم | ما ندام سر نگریبان و ندانم نیچه‌کشیم
بی‌تو ای‌دوست اگرجانب‌جنّت‌سر ندم | دیده بر ندم اگر حور بیارند به پیشم
راحیا طالب بسیار بود پیر مغان را | ناحر هست زدلها که منش‌ازهمه پیشم

نیز از غزلیات ترکی راحی است

زاهد باپاللا طیّب و طاهر بو محلسی | هرس‌کیمی نه فاسق و فاجر بو محلسی
مین رحمتیله‌کعبه بیر حاجی‌گیتمسون | گلسون طواف‌ایتسون او زائر بو محلسی
گه عیش وگاه نوش وگهی نوسه‌گاه یار | گرم ایتدی صحبه تك متواتر بو محلسی
هجران‌حولنده‌راحی‌اگرحه‌دولاندی‌چوح | ناپدی هزار شکر او مسافر بو محلسی

(دیوان خود راحی و اطلاعات متفرقه)

رادویه رجوع برازویه (که حرف سوم‌آن رای هوّز است) نمایند

راز **میرزا ابوالقاسم بن میرزا عبدالنبی** - حسینی شیرازی ، بفرمودهٔ اعیان‌الشیعة‌عالم‌فاضل‌حکیم‌متکلّم عارف‌شاعرماهر امامی‌المذهب بوده و براز تخلّص میمود وقصیده‌ای درمدح حضرت ولیّ عصر عجل‌الله فرجه گفته‌است

نگارنده‌گوید راز، با رضاقلی‌خان هدایت(متوفی بسال ۱۲۸۷ه قمری) معاصر بود ، هدایت درکتاب ریاض‌العارفین خودکه بسال ۱۲۶۰ه ق تألیف شده‌گوید ، راز از اکابر صوفیّه ، مهاجر سلسلهٔ ذهبیّه ، بعلوّ درجات معروف ، باصفات حمیده موصوف ، با اینکه هنوز درعنفوان جوانی است علامات سرّی از ناحیهٔ حالش پیدا است درنعت حضرت ولیّ عصر گوید

ای تو ظاهر بکسوت اطوار | وی تو پنهان ز رؤیت ابصار
ای وجود تو اوّلین جنبش | ای ظهور تو آخرین اطوار

تاآنجاکه گوید

تانکی باحمول جفت و قرین تا نکی با جفا مصاحب و یار
جلوه ده مهر رخ ز عالم غیب بیِن‌جهانرا زکفر چون شب‌تار
همه دجّال فعل ومهدی‌شکل همه ایمان نما و کفر شعار

زمان وفات او بدست نیامد (ص ۱۱۵ ج ۸ اعیان و۴۴۹ ص)

رازویه یا **رادویه** یا **رازویه**، دراصطلاح رجالی لقب صالح بن ابی‌الحماد میباشد و رجوع بدان علم شود

رازی[1]

رازی **ابوالمعالی** - بعنوان **دهخدا ابوالمعالی** نگارش دادیم

رازی **احمد بن علی** - بعنوان **جصاص** مذکور داشتیم

۱- **رازی** - بزعم بعضی، منسوب بدیه رازان نامی است از توابع اسپهان که در مقام نسبت ، الف و نون را اسقاط کرده‌اندکه از نسبت بمحلهٔ رازان نام بروجرد امتیاز یابد، یعنی رازان نام دیهی است دراسپهان و محله‌ایست در بروجرد و محض بجهت دفع اشتباه ، درمقام نسبت باولی رازی ، بدومی رازانی گویند از انساب سمعانی نقل شده‌که رازی منسوب بهمین شهرری معروف است و ازآن‌روکه نسبت دادن بحرف ی مشکل و ریی گفتن بزبان ثقیل بود حرف ز هوز را برای تخفیف افزوده و الف را نیز برای فتحه اول‌کلمه آورده‌اند این توجیه سمعانی با اینکه نسبت بقول مذکور اقرب بصواب است بازهم بسیار مستبعد و بمنزلهٔ اکل ازقفا بوده و بهتر ازآن، قول جمعی دیگراست که رازی منسوب به ری بوده و بغیرقیاس حرف ز هوز بدان افزوده‌اند مثل مروزی و اصطخرزی بهتر ازآن نیز قول دیگری‌است که این‌نسبت بنام بانی خود راز بن خراسان است دربرهان قاطع گوید **ری و راز** هردو برادر و پادشاه‌زاده بودند ، باتفاق همدیگر شهری بنا نهاده و درتسمیهٔ آن برسر مجادله آمدند، هریکی میخواست که‌آن شهر بنام‌او نامیده شود پس بزرگان وقت، محض‌آشتی و رفع جدال، خود شهر را بنام ری موسوم داشتند و منسوب بآنرا بملاحظهٔ نام برادر دیگر رازی گفتند وبنابراین نسبت رازی موافق‌قیاس بوده وحاجتی بحمل بغیر قیاسی‌بودن‌نباشد این قول برهان، ازخط خود فخررازی نیز نقل و بخط قطب‌الدین رازی نیز منسوب میباشدکه دوپادشاه ری و راز نام ، بعد از بنای شهر، درتسمیهٔ آن اختلاف‌کرده و اخیراً خودشان بقرار مذکور متفق گردیدندکه اسم هردو در صفحهٔ تاریخ باقی بوده باشد پس‌ازآن اختلاف‌کلمه، بهمین نسخه موفق‌آمدند *

رازی احمد بن فارس - در باب کنی بعنوان ابن‌فارس خواهد آمد

رازی حسین بن علی - در باب کنی بعنوان ابوالفتوح خواهد آمد

رازی شیخ عبدالجبار بن عبدالله بن علی - قاری رازی ، از اکابر علمای امامیّه میباشد که فقیه ری و از تلامذهٔ شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰ھ ق) و قاضی ابن البرّاج (متوفی سال ۴۸۱ھ ق) وشیخ سالار (متوفی سال ۴۴۸ھ ق) بود ، تمامی مصنّفات شیخ طوسی را از خودش خوانده است ، علما و اکابر زمان حاضر حوزهٔ درس او می‌شدند مصنّفات بسیاری در فقه ، عربی و پارسی داشته که همهٔ آنها را شیخ ابوالفتوح رازی از خودش روایت میکند

نگارنده گوید نام هیچیك از آنها دسترس نگردید چنانچه تاریخ وفات صاحب ترجمه نیز بدست نیامد لکن از رجال اواخر قرن پنجم بوده بلکه ظاهر آنکه اوائل قرن ششم را نیز درك کرده است (ملل)

رازی شیخ عبدالرحمن بن محمد بن ادریس - در زیر در ضمن ترجمهٔ پدرش مذکور است

رازی محمد بن ابی‌بکر شمس‌الدین - بعنوان زین‌الدین محمد بن ابی‌بکر خواهد آمد

---

*ناگفته نماند بعضی از اهل علم بر آنند که زیادتی حرف ز در رازی ومروزی واصطخرزی مخصوص بانسان بوده وهرجسمی راکه خواهند بری و مرو و اصطخر نسبت دهند بهمان روش استعمال نمایند ، لکن اکثر ایشان این نسبت را بانسان اختصاص داده وگویند که در نسبت غیر انسان از لباس ومتاع وغیره ، رازی ومروزی واصطخرزی نگویند اینکه بانی شهرری‌اشارتی شد منافاتی باقول تلخیص‌الاثار ندارد که موافق آنچه از او نقل‌شده بانی آن هوشنگ وکیومرس بوده زیرا تبدیل اسامی بلدان و تغییر نسبت آنها باکابر وقت ازعادات دیرینهٔ زمان بوده ونظائر آن در این عصر حاضر ما نیز بسیار است اَلْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ، پوشیده نماند که رازی‌دراصطلاح رجالی ، از اوصاف بسیاری از رواة و محدثین میباشد مثل احمد بن اسحق ، احمد بن حسن، احمد بن سعید ، اسعد بن سعید ، محمد بن احمد ، محمد بن جعفر وغیر ایشان و ترجمهٔ حال همه‌شان موکول بعلم رجال بوده ودراینجا فقط بعضی از معروفین وموصوفین بهمین نسبت از دیگر طبقات را تذکر میدهد

رازی

محمد بن ادریس - حافظ حنظلی، مکنّی بابوحاتم، از اکابر علمای اهل سنّت میباشدکه درطبقهٔ بخاری و نظائر وی بود، درماه شعبان ۲۷۷ه قمری درگذشت پسرش ابومحمد عبدالرحمن حافظ ملك ری نیز از اکابر علما و عرفا و درعلوم متنوعه خصوصاً در رجال بحری بیکران بوده واز ابدالش میشمارند درفقه و اختلاف تابعین و صحابه مصنّفات بسیاری دارد

۱- **الزهد** ۲- **المراسیل** که سال ۱۳۲۱ه در حیدرآباد هند چاپ شده است

۳- **المسند** وی سال ۳۲۷ه قمری (شکر) درگذشت (ص ۲۸ مط وغیره)

رازی

محمد بن زکریا - مکنّی بابوبکر، معروف بطبیب المسلمین، ملقّب بجالینوس العرب، طبیبی است بی‌مانند، حکیمی‌است دانشمند، از مشاهیر حکمت و منطق و هندسه در بدایت حال بمناسبت شغل زرگری‌که داشته بصنعت اکسیر پرداخت، دراثر بخار ودخان عقاقیر و ادویّه چشمهایش ورم‌کرد، برای معالجه بطبیبی مراجعه نمودآن طبیب نیز پانصد اشرفی طلا بعنوان حق‌المعالجه از او گرفت وگفت ،کیمیا همین است نه عملیّات تو، اینك ترك‌کیمیاکرده و درسنّ بیشتر از چهل سالگی بتحصیل طبّ پرداخت تاآنکه مرجع تمامی اطبای عصرخود شد ودر زمان مکتفی بالله عباسی (۲۸۹-۲۹۵ه ق) ریاست اطبّای بغداد بدو موکول‌گردید درفطانت و ذکاوت و اصابت معالجات او نوادری منقول است، بیماران را بسیار مهربان‌بود، فقرا را بطور رایگان و مجّانی معالجه میکرد، از مال خودش منزل و دوا و غذا میداد گویند علم طب معدوم بوده و جالینوسش بوجودآورد و احیا نمود و پاشیده و پراکنده بوده و محمد بن زکریا جمعش‌کرد وناقص بوده و ابن‌سینا بدرجهٔ کمالش رسانید، اینك چنانچه مذکور شد به **طبیب‌المسلمین** و **جالینوس‌العرب** شهرت یافت ازکلمات طریفهٔ او است مرض بسیار سریع‌الزوال است اگر طبیب دانا و مریض مطیع باشد نیز گوید باقدرت بطاقت غذائی، معالجهٔ دوائی غلط است و با امکان معالجه با دوای مفرد یا قلیل‌الاجزاء باید با دوای مرکب یاکثیرالاجزاء معالجه نمود مصنّفات سودمند او در

طب و معارف طبیعیّه سیار و ناسخ کتاب‌های اطبّای سلف بوده و متجاوز از دویست میباشدکه بعضی ازآنها را می نگارد

۱- آثارالامام الفاصل المعصوم ۲- الاعضاء ۳- الامام والمأموم ۴- امراض الاطفال ۵- الایساغوجی ۶- برءالساعة در طب‌که در بروت چاپ شده است ۷- التدابیر ۸- التدبیر ۹- الترتیب هرسه در صنعت وکیمیا ۱۰- الجامع یا الجامع‌الکبیر یا الجامع الحاصر لصناعةالطب یا الحاصر لصناعةالطب و ظاهر بعضی‌آنکه اینها همه اسامی مختلفهٔ کتاب حاوی مذکور در زیر هستند ۱۱- الجدری والحصبة که در بروت و لندن چاپ شده است ۱۲- الجرح والتعدیل که دو نسخه‌ازآن درخزانهٔ مصرموجود است ۱۳- جمل‌المعانی درمنطق ۱۴- جمل‌الموسیقی ۱۵- الحاوی درطب‌که سیار نافع و مرجع اطبای بعد از او بوده و از آن‌کتاب سیار نقل می‌کنند ۱۶- الحصی المتولد فی‌الکلی والمثانی که با ترجمهٔ فرانسوی آن در لیدن چاپ شده است ۱۷- الطب‌الملوکی ۱۸- الطب المنصوری که برای ابوصالح منصور سامانی تألیف داده است ۱۹- القوانین الطبیعیة فی‌الحکمة الفلسفیة ۲۰- الکافی ۲۱- کتاب من‌لایحضره‌الطبیب که‌شیخ‌صدوق‌هم‌نام‌کتاب‌من‌لایحضره‌الفقیه‌را ازنام‌همین‌کتاب‌اقتباس نموده‌است ۲۲- منافع‌الاغذیة ودفع‌مضارها که‌درقاهره‌چاپ‌شده‌است ۲۳- من‌لایحضره‌الطبیب که ذکر شد وغیر اینهاکه سیار و درفهرست ابن‌النّدیم و غیرآن مذکور و با دویست و پنجاه تصنیف بدو نسبت داده‌اند درصنعت‌کیمیا باکتشافات سیاری نایل‌شد ودانشمندان فیزیك بمهارت وی دراین قسمت از علوم طبیعیّه معترف هستند ، مدتی نیز بتدبیرات بیمارستان بغداد پرداخت و درآخر عمر نابینا شد وبسال ۳۱۰یا۳۱۱ یادرحدود ۳۲۰ه قمری درگذشت (شی یا شیا یا شك) مخفی‌نماندکه ابوبکررازی بوشتهٔ خزینةالاصفیاء از اکابر صوفیّه هم بشمار است، پیوسته ازخوف‌خدا درگریه بود درمکّه بخدمت‌ابوعمر زجاجی‌رسیده ودست‌ارادت‌بدو داد علام‌سرورهندی درتاریخ‌وفات‌او بنابرقول‌اوّل‌گوید

چون شد از دنیا بفردوس برین — حضرت بوبکر رازی اهل راز

وصل‌او(بوبکرمحبوب حبیب)=۳۱۰ — هست‌هم (صوفی‌کامل پاکباز)=۳۱۰

(ذریعه وض ۶ هب و ۴ ۷ت و ۲۱۶ ج ۲ ع و۹۹ ج۱ مز وغیره)

رازی **محمد بن عمر بن حسین** - بعنوان قطب‌الدین رازی خواهدآمد

رازی **محمد بن محمد بن ابی‌جعفر**- بعنوان قطب‌الدین خواهدآمد

راری **محمد بن ابی بکر زین الدین محمد بن ابی بکر شمس الدین بن عبدالقادر** حنفی، ازعلمای اواسط قرن هشتم هجرت میباشدکه سال۷۶۸ھ ق درقید حیات بوده و تألیفات نافعه دارد

۱- انموذج جلیل فی اسئلة و اجوبة من غرائب آی التنزیل ۲- الذهب الابریز فی تفسیر الکتاب العزیز ۳- روضة الفصاحة درعلم و بیان **۴- شرح المقامات الحریریة** که یك نسخه ازآن درخزانهٔ تیموریه ودونسخه نیز درداراالکتب المصریه موجوداست **۵- مختارالصحاح** در لغت که ملخّص صحاح جوهری است و بارها درقاهره وغیره چاپ شده است و سال وفات او بدست نیامد (ص ۹۱۷ مط وغیره)

راری **سید مرتضی ابن الداعی**- بهمین عنوان خواهدآمد

راری **یحیی بن معاذ** - واعظ رازی، مکنّی بابوزکریّا، از رجال طریقت معاصرین جنید بغدادی است، وقتی ببغداد رفت، زهّاد ومشایخ صوفیّه برسر وی گردآمدند ، صندلی برای او تعیین کرده وخودشان پیش وی نشسته و بنای مذاکره گذاشتند جنید خواست تکلّم کند یحیی گفت ساکت باش که تو حق حرف زدن در وقت تکلّم مردم نداری کلمات حکیمانه ومناجاتهای عارفانهٔ یحیی بسیار است جانجه گوید کلام خوب خوب است و بهتر ازآن معنی آن است و بهتر ازآن هم عمل کردن بآن وبهتر ازآن نیز مرد وثواب آن و بهتر ازهمه رضای پروردگاری است نیز گوید **عمل کالسراب وقلب من التقوی خراب وذنوب بعددالرمل والتراب ثم تطمع فی الکواعب الاتراب هیهات انت سکران بغیرشراب - ما اکملك لو بادرت املك - ما اجلك لو بادرت اجلك ما اقواك لو خالفت هواك** نیز گوید **ومن لی بمثل ربی ان ادبرت نادانی و ان اقبلت ناجانی و ان دعوت لبانی ، حسبی ربی حیاةالله من کل میت و حسبی بقاء الله من کل هالك - اذا مالقیت الله عنی راضیا - فان سرورالنفس فی ماهنالك** نیز در بلخ بزیارت یکنفر علوی رفته و سلامش داد ، علوی پرسیدکه دربارهٔ ما اهل بیت چه میگوئی ؟ گفت **ماأقول فی طین عجن بماءالوحی و غرس بماءالرسالة فهل یفوح منها الامسك الهدی وعنبر التقی** پس دهان اورا پرازدر کرد فردای آن روز بدیدن رفت یحیی گفت **ان زرتنا فبفضلك وان زرناك فلفضلك فلك الفضل زائرا او مزورا** باسمعیل ، برادر بزرگ یحیی ،گفتندکه

برادرت مردم را ترك‌كرده پس باكه معاشرت خواهدكرد اسمعیل این سخن را به یحیی نقل‌کرد یحیی گفت چرا نگفتی باآن‌کسی‌که مردم را برای وی ترك‌كرده است

وفات یحیی روز شنبه شانزدهم جمادی‌الاولی سال دویست وپنجاه وهشت هجری قمری در نیشابور واقع شد نوشتهٔ بعضی یحیی صد هزار درهم قرضدار بود تاآنکه بعد از چندی مسافرت بهرات رفت، درآنجا دختری از امرای‌آن شهرکه در مجلس وعظ او حاضر بوده بحسب‌امر حضرت رسالت ص‌که درخواب صادر شده‌بود سیصد هزار درهم بدو بخشیدکه صد هزار را بقرض خود بدهد و دویست هزار باقی را نیز درضروریّات خود صرف نماید یحیی چهار روز دیگر نیز برحسب اشارهٔآن دختر در هرات وعظ کرد روز پنجم عازم دیار خود نیشابورگردید چون بلخ رسید پسرش خیال‌کردکه اگر او بشهر خود برسد صد هزار ازآن نقدینه را بطلبکار داده و بقیه را نیز بدراویش و صوفیّه و علما خواهد بخشید و وی را محروم خواهد ساخت اینك چند نفر دیگر را باخود متّفق ساخت، علی‌الصباح سنگی‌گران برداشته و درحال سجده برسر پدر زد پس پدرگفت باید صدهزاردرهم بقرض‌خواهان بدهی‌این بگفت وجان داد، صوفیّه‌جنازه‌اش‌را به‌نیشابور نقل‌دادند ووقوع این‌قصیه‌درسال۲۵۷یا۲۵۸هقمری(ربریارنح)بود وبنابردویمی کلمهٔ (برهان=۲۵۸) وبنابراوّلی کلمهٔ (مطلوب حق‌بین=۲۵۷) مادّهٔ تاریخ او است

(ص ۱۵۲ ج ۲ حه و۵۹۵ ج ۱ لر و ۸ ۲ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

راسبی[1]

راسبی

عبدالله بن محمد - مکنّی بابومحمد، ازمشاهیر فضلای عرفای اواسط قرن چهارم هجرت میباشدکه مولد و مسکن و مدفن او بغدادبود، زمان مقتدر (متوفی بسال۳۲۰ه ق) وحمد خلیفهٔ عباسی بغدار اورا درك‌كرده وازکلمات او است‌که درشرح معنی محبّت‌گفته‌است **المحنة اذاظهرت افتضح فيهاالمحب**

۱ـ **راسبی** - منسوب بقبلهٔ بنی‌راسب است‌که درخاتمهٔ باب‌کنی خواهدآمد

و اداكتمت قتل‌المحب درسال سیصد و شصت و هفت هجری قمری درگذشت
(ص۸۵ ج۴مه وغیره)

راسی **عبدالله بن مسلم** یا **راسی** **عبدالله بن وهب** { ترجمهٔحال هردو موکول بکتب رجالیّه است و در تحت عنوان بی‌راسب شرح احمالی دویمی حواهیم پرداخت

راستگو **منصور بن عبدالله** ـ فارسی شیرازی، مشهور براستگو، فقیهی است فاضل امامی از علمای قرن دهم هجری، درطبقهٔ شهیدثانی (متوفّی سال۹۶۶ه ق)که باغیاث‌الدین منصور بن امیرصدرالدین نیرمعاصر ودرشیراز اقامت داشت **شرح مختصرالاصول‌سیدشریف** وکتاب**الفصول المنصورية** یا**الفوائدالمنصورية** از تألیفات منیفهٔ او است‌که شرح متوسط مزجی تهذیب‌الاصول علامّهٔ حلّی و بسیارخوب است و سال وفات او بدست نیامد (ص۶۷۵ت و۵۱۴ ج ۴ و۱۲۸۹ ج۶ دریعة)

رأس‌الجوارح **عبدالله بن وهب** ـ موکول بعلم رجال است

رأس عیبی **تقی‌الدین**ـ طبیب، بعنوان ابن‌الخطاب خواهدآمد

رأس‌المدری با دال مهملهٔ بی‌نقطه **محمد بن عبدالله** و با دال معجمهٔ نقطه‌دار جعفر بن عبدالله و عبدالله بن جعفر ثانی بن عبدالله بن امام جعفرصادق ع میباشد و ترجمهٔ حال ایشان وجهت نسبت و دال و ذال بودن حرف بعداز میم موکول بعلم رجال است

رأس‌المدققین **محمدبن علامهٔ حلی**ـ بعنوان فخرالمحقّقین خواهدآمد

رأی‌المذری باذال‌معجمه، دربالادرضمن‌رأس‌المدری(بادال‌مهمله)مذکورشد

رأس‌المؤلفین **عبدالملك بن محمد**ـ بعنوان ثعالبی نگارش دادیم

رأسی **عبدالله بن مسلم**ـ بصری وعمربن حسن بن **عبدالکریم** وبعض‌دیگر از روات و محدّثین میباشد وشرح حال‌ایشان موکول‌بعلم رجال است نسبت‌آن یا بیع‌الرأس (کلّه‌فروشی) و یا خود بیکی از بلادی است‌که با رأس

موسوم میباشد مثل رأس‌الاکحل که دیهی است دریمن ، رأس‌الاسان که کوهی است در مکّه ، رأس‌الحمار که شهری است درنزدیکی حضرموت ، رأس‌الکلب که دیهی‌است در قومس وعقمه‌ایست دریمامة وغیر اینها واحتمال بعید هم هست که بحریر بن‌عطیهٔ حطفی (ملقّب بذوالرأس) منتسب باشد

راسدی در اصطلاح رجالی ، لقب ادهم بن حطره ، قاسم بن یحیی ، محمد بن عمرو، هشام بن ابراهیم و جمعی دیگر بوده وترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است

راصد **محمد بن معروف** - بعنوان تقی‌الدین نگارش دادیم

راصی شاعری است اصفهانی که در نقّاشی نیز ماهر و برمابای نقّاش معروف بود، **دیوان شعر** ویک **مثنوی** دارد و از او است

گر وحشیانه از روش خلق می‌رمم عذرم بسی بجا است که آدم ندیده‌ام

سال۱۱۱۲ه قمری (عقیب) درقیدحیات بوده‌است (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

راغب[1]

راغب‌اردبیلی **میریوسف**- ازشعرای‌ایران میباشد واین رباعی را درحال‌احتضار و جان‌کندن گفته است

ای دل قرارگیر، نه وقت تپیدن است ای دیده‌خون‌مبارکه هنگام‌دیدن‌است
می در قدح‌کنید حریفان وگل بجیب رسم عزای ما نه‌گریبان دریدن است
زمان زندگانی او بدست نیامد (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

راغب‌اصفهانی از مشاهیر علمای عامّه میباشدکتاب **احتجاج‌القرآن** از تألیفات‌او است بسال ۳۹۹ه قمری (شصط) درگذشت ، نام و مشخّصات

۱- **راغب**- عنوان مشهوری جمعی ازعلما و شعرا و طبقات دیگر میباشد، ازآنرو که باسم مسکن وموطن خودشان معروف نبلکه بنام شخصی بعضی‌ازایشان معلوم نبوده ایک بارعایت ترتیب دراسامی محل ایشان مینگاریم

دیگرش معلوم نشد و محتمل است که راعب نام او باشد (س ۲۲۴۷ ح ۳س)

راعب اصفهانی حسین بن محمد بن مفضل - یا فضل بن محمد، مکنّی بابوالقاسم، معروف براعب اصفهانی، شافعی یا معتزلی از اکابر علمای عامّه میباشد که درلغت وعلوم و فنون ادبیّه و عربیّه و شعر وحدیث وکتابت وکلام وحکمت و اخلاق، طاق و شهرهٔ آفاق و مراتب فضل وکمال او مقبول و مسلّم عامّه و خاصّه بود و قرین امام غزالیش میشمارند بعضی ازعلما باستناد اینکه از اهل بیت عصمت ع بسیار روایت کرده و درموقع روایت از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع فقط با عبارت امیرالمؤمنین تعبیر آورده وازخلفای دیگر حتی الامکان روایت نکرده و نظائر اینها نسبت تشیّع بدو دادهاند ازکتاب اسرارالامامهٔ حسن بن علی طبرسی نقل است که راغب از حکمای شیعهٔ امامیّه بوده و مصنّفات بسیاری دارد

۱- **افانین البلاغة** ۲- **الایمان والکفر** که دارای طرزی عجیب وفوائدحسنه بوده و نوشتهٔ بعضی، از بعض فقرات آن اشعری مذهب بودنش استظهارمی‌شود ۳- **تحقیق البیان فی تأویل القرآن** ۴- **تفسیر القرآن** که غالب تحقیقات بیضاوی از آن مأخوذشده و **جامع التفسیر** معروف است ۵- **تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین** درمعرفت نفس و مبدأ و معاد که دارای سی وسه فصل بوده و درمصر و قاهره و بیروت چاپ شده است ۶- **الذریعة الی مکارم الشریعة** ۷- **جامع التفسیر** که ذکر شد درآداب و اخلاق وتصوف ومواعظ حسنه وگاهی ازحکایات کلیله و دمنه را نیز درآن نقل میکند ودومرتبه درقاهره چاپ شده است ۸- **محاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء** که چند مرتبه درقاهره چاپ شده است ۹- **المفردات فی غریب القرآن** یا **مفردات القرآن** در تحقیق موادّلغات دردومجلّد، یک‌مرتبه مستقلا ویک مرتبه نیز در حاشیهٔ نهایهٔ ابن‌الاثیر در قاهره چاپ شده است ۱۰- **مقدمة التفسیر** که در مصر درآخر تنزیه‌القرآن قاضی عبدالجبّار بن احمد چاپ‌شده‌است کتاب ذریعهٔ مذکور بسیار مرغوب و در رشتهٔ خود بی‌نظیر است، امام غزالی نیز بسیارش ستوده و پیوسته مصاحبش بودی و بعضی از اهل خبره باخلاق ناصری خواجه ترجیحش دهند و ازاشعار آن کتاب است

ز صد هزار محمد که در جهان آید | یکی بمنزلهٔ جاه مصطفی نشود
اگرچه عرصهٔ عالم پراز علی گردد | یکی بعلم و سخاوت چو مرتضی نشود
جهان اگرچه زموسی وچوب خالی نیست | یکی کلیم نگردد یکی عصا نشود

کتاب محاضرات مذکور نیز پاره‌ای نوا درحکم و حکایات ظریفه را حاوی است که در تمامی آنها متفرّد میباشد درآن کتاب گوید ،کودکی بمعلّم گفت در خواب دیدم که بدن من آلوده نجاست وبدن شما سراپا انگبین است معلّم گفت که آن اعمال بد تو واین افعال خوب من است که عمل هرکسی را مثل لباس، دربرکند ،کودك گفت تتمّهٔ خوابم راگوش کن نیزدیدم که من بدن ترا میلیسم وتو هم بدن مرا ، معلّم گفت **اغرب لعنك الله** وازحضور خودش راند ، نیز کودکی این آیه را نزد معلّم خود خواند **فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ** معلّم گفت آن پدر کشخان (دیّوث)خود نست پس این آیه را خواند **وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ** ومکرّرش میمود، سپس گفت **علیك و علی ابویك** کودك گفت درآیه ، **وعلی ابویك** نیست و لکن **علیك** وفات زاغب ، بنابرآنچه در روضات الجنّات ازکتاب اخبارالبشر نقل کرده بسال۵۶۵ه قمری (ثسه) بوده‌است ودر معجم المطبوعات سال۵۰۲ه نوشته است (ص۲۴۹ت و۱۳۹۹هب و۹۲۱مط و مواضع متفرقه از ذریعة)

زاغب شیرازی **میرزا غلامحسین**- دراوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت ازشعرای شیراز بوده و از او است

دمی در خلوتی با دلستانی | به از عمری است اندرگلستانی
تنم ازمو به شد چون موی باریك | ز تاب طرّهٔ لاغر میانی
چو کامم از حرم حاصل نگیرد | نیاز آرم سوی دیر مغانی

بسال ۱۳۰۳ه قمری (غشج) درقصبهٔ جهرم از مضافات فارس درگذشت (ص۵۵۷عم)

زاغب قمی یا **زاغب کاشانی** **حکیم عبدالله** - پسرحکیم اسمعیل، از افاضل قرن یازدهم هجرت و اوایل قرن دوازدهم را نیز دریافته‌است دراکثرعلوم متداوله ماهر بود، اغلب خطوط را خوب می‌نوشت، شعر خوب می‌گفت، نخست بزاغب متخلّص

بوده ودر اواخر بوحدت تخلص میکرد و ار او است

وحدت نتوانی چـو عیانش دیدن ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ با دیده محوی جسم وحاس دیدن
معشوق شیرینی شکّر حواب است ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ با دیـده سـدی نتوانش دیـدن

نیر درتاریخ جلوس شاه صفی صفوی معروف بشاه سلیمان‌که سال هرار و هفتاد وهفت ار هحرت است قصیده‌ای‌گفته‌که هرمصراع‌آن تاریخ ابحدی جلوس‌است و ارآن‌حمله فقط دو بیت دیل را درتدکرهٔ نصراٰبادی نقل‌کرده است

مژده‌ها ارگلشن‌ایمان حوگل سررد صفی ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ دم چوصبح ارنور رأی‌اهل‌حیدر رد صفی
سجهاگردون ز سادی رد بمهر ومه بهم ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ار دوال کام تـا طـبـل سکـنـدر رد صفی

هرمصراع بحساب ابحدی = ۱۰۷۷

مخفی نماندکه راغب در اصل کاشانی بوده لکن بجهت‌کثرت اقامت در قم بقمی شهرت داشته است ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ (ص ۳۶۴ و۴۷۸ تدکرهٔ نصرآبادی)

راغب‌هندی میرمبارك‌الله حان - ارشعرای‌قرن‌سیردهم‌هندوستان وارمتولدین سال هرار و دویست و دویم هجرت میباشد ، **دیوانی مرتب** و **منظومهٔ ساقی‌نامه** و **منظومهٔ فراق‌نامه** ارآثار وی بوده و این شعر ار او است

ز اضطراب خودآرام یافتم راغب ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بسان جنبش‌گهواره سد تپیـدن من

سال وفاتش بدست نیامد ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

رافعی[1]

رافعی *امام‌الدین* - نوشتهٔ قاموس‌الاعلام، ارشعرای‌هندوستان میباشد، کتابی تدوین نام و بعضی تألیفات دیگر دارد و ظاهرآنکه او غیرار رافعی قزوینی مدکور در دیل میباشد و لکن اظهر اتّحاد است

(ص۲۲۵۱ ج ۳ س)

۱- **رافعی**- درضمن ترجمهٔ حال اسمعیل بن‌حکم رافعی، درکتاب‌تنقیح‌المقال گوید‌که او ارآل‌ابی‌رافع‌ارموالی‌حضرت رسالت ص‌بوده و رافعی گفتن بر بجهت‌انتساب بجد مدکورش میباشد دراینجا بعضی ار مشهورین با موصوفین بهمین نسبت را تدکر میدهد

رافعی حسین بن محمد بن جعفر- بعنوان خالع مذکور افتاد

رافعی **عبدالکریم بن ابی‌سعید** - محمد بن عبدالکریم بن فضل بن حسن فقیه شافعی قزوینی، ملقب بامام‌الدین، مکنّی بابوالقاسم، از اکابر علمای شافعیّه میباشد که درعلوم دینی و دیگر علوم متداوله بی‌عدیل و از تلامذهٔ شیخ منتجب‌الدین قمی (متوفی سال ۵۸۵ه قمری) بود وتألیفات بسیاری دارد

۱- **الامالی الشارحة علی مفردات الفاتحة** ۲- **الایجاز فی اخطار الحجاز** ۳- **التدوین فی اخبار قزوین او فی علماء قزوین** ۴و۵- **شرح صغیر وشرح کبیر** بروجیز امام غزالی ونام این شرح کبیر **فتح العزیز علی کتاب الوجیز** بوده و درجلالت مؤلف خود کافی و دونسخهٔ خطّی ازآن بشمارهٔ ۲۳۷۸ و ۲۳۷۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۶- **شرح مسندالشافعی** ۷- **العزیز فی شرح الوجیز** که بنوشتهٔ بعضی، نام اصلی همان شرح کبیر مزبور موسوم بفتح‌العزیز است وازآن‌روکه بزعم‌بعضی، لفظ عزیز جز برقرآن مجید نباید اضافه شودآنرا فتح‌العزیز نامند ۸- **فتح العزیز** که در دوفقره پنجم و هفتم فوق مذکور است ۹- **المحرر** یا **محرر التدوین** وظاهر آن‌است که‌غیراز کتاب تدوین‌مذکور فوق است رافعی با آن همه مراتب عالیهٔ علمی دارای قریحهٔ صافی شعری هم بوده و از او است

درجامه صوف بسته زنّار ، چه سود	در صومعه رفته دل ببازار ، چه سود
زآزارکسان راحت خود میطلبی	یك راحت وصد هزارآزار ، چه سود

رافعی بسال۶۲۳یا۶۳۳ه قمری (حکح یا حلح) درقزوین درگذشت در ریاض‌العارفین، صاحب ترجمه را برافعی نیشابوری عنوان‌کرده قزوینی بودن اورا بتاریخ‌گزیده نسبت داده است و حال‌آنکه خودش در عنوان رافعی قزوینی‌گویدکه نامش ابوسعد و پدر امام‌الدین رافعی است (که همین عبدالکریم است)

(ص ۱۴هب و ۲۲۱ ج۱ مع و۲۲۵۱ ح۳س و فهرست مدرسهٔ سهپسالار و ۷۴۲ب)

رافعی **محمد بن عبدالکریم بن فضل**- قزوینی ، مکنّی بابوسعید ، پدر رافعی عبدالکریم‌فوق، عالم فاضل حکیم عارف شاعر ماهر بود،

معاصرش حاقانی سیارش ستوده و ار او است

طلب‌کردن علم ارآن است فرس — که بی‌علم، کس‌را نحق راه نیست
کسی سگک دارد ر آموحتس — که ار سگک نادانی آگاه نیست

رمان وفاش ندست نیامد و شاید اوائل قرن هفتم را دریافته باشد (ص وعیره)

رافقی **حسین بن محمد** - چنانچه نعصی گفته‌اند و نعنوان حالع مدکور افتاد دراصطلاح رحالی ، عبیدالله رافقی وشرح‌حالش موکول نکتب رحالیه میباشد و نسبت‌آن برافقه است‌که نفرمودهٔ قاموس ، دیهی‌است درنحرین و سهری است درکوهستان و نام دوموصع دیگر و نیز شهری است در ساحل فرات‌که امرور نه رقه معروف‌است درمراصدگوید، رافقه شهری بودکه بناهای‌آن نه رقه متّصل و فاصلهٔ آنها سیصد دراع نود، احیراً رقه حراب شده و رافقه معروف نه رقه‌گردید و نعد ار غلبهٔ تاتار تا امرورآن هم حالی ار سکنه شده است ، انتهی

راقم **مصطفی** - ار مشاهیر حطّاطین عثمانی میباشدکه صد مصحف شریف نوشته ودرسال ۱۱۸۱ه قمری (عمعا) درگدشت
(ص ۲۲۵۱ ح ۲ س)

راکانی نا رای مهمله (بی نقطه) و یامعجمه(بانقطه) دراصطلاح رحالی، لقب حیران بن اسحق، اراصحاب حصرت امام‌علی‌النقی‌ع بوده وشرح حالس موکول نکتب رحال مناسد وحنانچه حواهدآمد، راکان نا رای نقطه‌دار قسله‌ایست‌ارعرب که درفروین‌سکونت کرده‌اند وطاهراً بی نقطه نوشتن‌ار تصحیف کتاب‌است

رامشکی **علی بن عیسی** - ترحمهٔ‌حالش‌درعلم‌رحال‌میباشد، درتنقیح‌المقال گوید،گویا رامشك معرّب رامس یکی ار دیهات نحارا است و رامس نوشتهٔ مراصد نصمّ میم است

رامشی **محمد بن محمد بن احمد** - رامشی نیشانوری ، مکنّی بانونصر، ادیب قاری نحوی محدّث‌لغوی، درقرائات وعلوم حدیثیّه مبرّز نود ، درلغت و فنون عربیّه حطّی وافر داشت فنون ادبیّه را ار انوالعلاء معرّی و

وعیراو فراگرفت ، در نیسابور باملای حدیث پرداخت ، شعرخوب نیرمی گفته واراوست

و اذالفیت صعوبة فیحاجة فاحمل صعوبتها علیالدیار
وابعثه فیما تشتهیه فانه حریلین سائر الاحجار

درماه جمادیالاولی سال ۴۸۹ھ قمری (تفط) درهشتاد و پنج سالگی درگذشت

(ص ۴۵ ح ۱۹ حم)

رامهرمزی حسن بن مفضل - بعنوان کاتب خواهدآمد

رامی حسن بن محمد - شاعر سریری بعنوان شرف‌الدین خواهدآمد

رانکوئی عبدالرزاق - درضمن ترجمهٔ ملاعبدالرزّاق‌لاهیجی جیلانی تحت عنوان فیّاض خواهدآمد

رانکوئی عبدالرزاق بن مولی میرگیلانی ، رانکوئی ، شیرازیّ المولد والمسکن، ازاکابرعلما ومتکلّمین‌امامیّه‌میباشد، باملاعبدالرزّاق فیّاض‌لاهیجی (متوفّی دراواسط قرن‌یازدهم‌هجرت)معاصر بود ومؤلف‌کتاب **تحریرالقواعد الکلامیة فیشرح الرسالة الاعتقادیة** میباشدکه شرح قواعدالعقائد محقّق طوسی است سال وفاتش بدست نیامد طاهرآنکه ، **رانکو** موضعی است از بلادگیلان

(سطر۱۲ ص۳۵۳ت)

راوندی[1]

راوندی احمد بن یحیی بن اسحق - ازمشاهیر علمای تناسخیّه میباشدکه در نواحی خراسان نشرعقائد باطلهٔ خودپرداخت‌وازتألیفات‌اواست

۱- الزمرد ۲- الفرند ۳- اللامع ۴- نصب‌الذهب که دراکثرآنها بمعایرت

۱ـ **راوند** - بفتح واو ، دهی یا شهری است کوچك در قرب کاشان و اصفهان و هم شهری است قدیم درموصل و مراد دراینجا اول است لفظ راوندی دراصطلاح رجالی عبارت از احمد بن فضل‌الله، حسن بن ابیالفضل ، علیبن سید امام وجمعی دیگر میباشدکه شرح‌حال ایشان موکول بکتب رجالیه است و دراینجا بعضی دیگر از معروفین بهمین نسبت راوندی را تذکر میدهد

عقائد حقّهٔ اسلامیّه سخن گفته واز این‌رو بزندیق شهرت داشت و درسال ۲۹۳ﻫ قمری (وصح) بهلاك رفت (ص ۲۲۶۰ ج ۳ س)

راوندی **سعید بن هبة‌الله** - بعنوان قطب‌الدین خواهدآمد

راوندی **فضل‌الله بن علی** - بعنوان ضیاءالدین خواهدآمد

راوی **محمد گروسی** - ملقّب بفاضل، ازشعرای عهد فتحعلی‌شاه‌قاجار میباشدکه اندکی از زمان محمدشاه را نیزدرك کرده‌است اصلش از طائفهٔ بایندری ترکمان و مولدش ناحیهٔ گروس از اعمال همدان بوده واز اوست

دل دیوانه کجا بند پذیرد، مگرش　　شکن زلف بتی نام کنم زندان را
گریه ازآتش دل خشك شدی دیدهٔتر　　خلق راگفتمی آماده شدن طوفان را
شاید از دیدهٔ گریان مرا عذر نهد　　هرکه بیند نظری‌آن دهن خندان را

سال ۱۲۵۲ﻫ قمری (عرب) درپنجاه وچهار سالگی درگذشت و **کتاب انجمن خاقان** که تذکرهٔ شعرای عهد فتحعلی شاه میباشد از او است (ص ۱۴۲ ج ۲ مع وغیره)

راویه **حمّاد بن ابی‌لیلی شاپور** - یا میسرة، یاهرمز بن مبارك بن عبدالله، یا عبیدهٔ دیلمی‌کوفی، مکنّی بابوالقاسم، معروف براویه، از مشاهیر علمای تاریخ و لغت عهد بنی‌امیّه میباشدکه درمعرفت وقایع و اخبار و اشعار و انساب و لغات عرب داناترین مردم در طبقهٔ اوّل از لغویّین‌کوفه بود، خلفای بنی‌امیّه صله‌های بسیاری بدو داده و بدیگرانش مقدّم میداشته‌اند ولید بن یزید اموی ازسبب این لقب مشهوری وی (راویه) بمعنی کثیرالروایه است استفسار نمودگفت، اشعارهر یك از شعرا راکه معروف خلیفه بوده ویا مسموعش باشد نقل و روایت میکنم وبیشترازآن، اشعارکسانی را درخاطر دارم‌که نه معروف خلیفه بوده و نه مسموعش‌گردیده است، از مقدار محفوظات‌او سؤال نمودگفت‌که بسیار است لکن درهریك‌ازحروف معجمه، علاوه برمقطّعات و متفرّقات، صد قصیدهٔ بزرگ از اشعار شعرای جاهلیّت میخوانم چنانچه ازکلمات شعرای اسلام اصلا درآنها نباشد اینك خلیفه از راه امتحان امر بخواندن نمود،

راویه‌آن مقدار از اشعار فرو خواندکه خلیفه خودش خسته‌شده ودیگری را بجای‌خود بگماشت‌که تمامی‌آنچه راکه ادعاکرده‌بخواند پس دوهزار ونهصد قصیده ازقصائد زمان جاهلیّت فرو خواند و بصلهٔ صد هزار درهم نایل‌گردید بالجملة نوادر بسیاری درحق وی مذکور است ، بسال یکصد و پنجاه و پنج هجری قمری درشصت سالگی درگذشت مخفی‌نماندکه نام پدر راویه مابین‌شاپور ومیسره وهرمز مردّد میباشد درروضات‌الجنّات پس‌از آنکه اورا بعنوان حماد بن ابی‌لیلی شاپور مذکور داشته در پایان‌کلامش‌گویدکه موافق‌گفتهٔ طبقات‌النحاة این مرد بعینه حمادبن هرمز ابی‌لیلی است‌که زبیدی اورا در طبقهٔ اوّل از لغویّین‌کوفیّین مذکور داشته است ابن‌خلّکان نیز اورا مثل روضات عنوان کرده وگویدکه بعضی نام پدرش را میسره‌گفته است ونیز ابن‌خلّکان درآخر ترجمهٔ‌حال راویه‌گویدکه او در علوم عربیّه قلیل‌البضاعة بود ،گویندکه قرآن مجید را حفظ‌کرد و درسی وچند جا تصحیف نموده است (ص۱۸۰ج۱کا و۲۶۱ت و۲۵۸ج۱۰حم)

راهب در اصطلاح رجالی ، لقب **بحیر** یا **بحیرای راهب** مشهورمیباشد که موقع مسافرت حضرت رسالت ص (که دربیست سالگی بشام رفته و دراثنای راه بدرخت سدر تکیه فرموده) نبوّت‌آن‌حضرت خبرداده‌بود شرحیکه درمحل خود نگارش یافته است (تنقیح‌المقال)

راهب‌قریش **ابوبکر بن عبدالرحمن** -که تحت‌عنوان**فقهاء سبعه** خواهدآمد

راهبی **عصفر**- شاعر ایرانی ، بعنوان صبری عصفر خواهدآمد

رئیس **علی بن حسن**- بعنوان صردر خواهدآمد

رئیس **علی بن عباس** - بعنوان مجوسی خواهدآمد

رئیس **محمد بن حسین** - بعنوان ابن‌العمید درباب‌کنی‌خواهدآمد

رئیس‌الاطباء **علی بن رضوان** - بعنوان ابی‌رضوان درباب‌کنی خواهدآمد

رئیس‌المحدثین **محمد بن علی بن حسین** - بعنوان صدوق‌خواهدآمد

رباطی در اصطلاح رجالی ، **علی بن حسین بن رباط** میباشد ، درحرکهٔ اوّل‌آن در تنقیح‌المقال سه وجه ذکر کرده ،کسر و ضمّ اوّل با تخفیف ویا فتح‌آن با تشدید و تحقیق مراتب در علم رجال است .

رباعی **شیخ رباعی - مشهدی** ، از شعرای ایران میباشد ، ازآن‌روکه اکثر اشعارش ازقبیل رباعی‌بوده بهمین وصف رباعی وشیخ رباعی شهرت یافته و از اوست

ازگل طبقی نهاده کاین روی من است ورمشك ختی کشیده‌کاین موی‌من‌است
صد نافه باد داده کاین بوی من است آتش‌بجهان درزده‌کاین خوی من‌است

اسم و زمان و مشخّصات دیگرش بدست نیامد (ص ۲۲۶۵ ج ۳ س)

ربانی **میرزا محمدحسین** - شاعرکه بعنوان‌جناب‌گرگانی مذکور افتاد و لقب‌چند بن‌دیگر نیز هست که بعنوان‌عالم‌ربّانی‌اشاره‌خواهیم‌نمود

ربعی[1]

ربعی اوس‌بن‌عبدالله، حارث بن زید بن حارثه ، حذیفة‌بن‌عامر، حسن بن‌علی و بعضی‌دیگرمصطلح‌علم‌رجال بوده و رجوع بدانجانمایند

ربعی **صاعد بن حسن بن عیسی** - ربعی بغدادی ، مورّخ ، ادیب لغوی شاعرماهرسریع‌الجواب، مکنّی بابوالعلاء، درعلم‌لغت ومعرفت مشکلات‌آن خبیر و از ادبای فضلای اوائل قرن پنجم هجرت بود ، از ابوعلی فارسی و ابوسعید سیرافی ونظائر ایشان روایت‌نموده ودرحدود سال سیصد وهشتاد هجرت‌باندلس

۱- **ربعی** - بروزن هندی، نام جد تن ازمحدثین است و بروزن عربی منسوب بقبیلهٔ ربیعه میباشد در تنقیح‌المقال در ترجمهٔ حال اوس بن عبدالله ربعی گوید که ربعی بفتح اول و ثانی و یا بضم اول ، درنزد محدثین و بسکون بائی نزد علمای انساب ، منسوب به ربعة بن عطریف از قبلهٔ ازد است وظاهرآن است که ربعة بن عطریف پدر وسرسلسلهٔ یك قبیله است، از بعضی نقل‌کرده که ربعة ، پسر عطریف اصغر بن عبدالله بن عطریف اکبر بوده و از ابن‌عباس و عایشه استماع حدیث نموده است باری بعضی‌از معروفین بهمین نسبت (ربعی) را تذکر میدهد .

روت **کتاب‌الفصوص** را برای منصور بن ابی‌عامر که والی آن دیار بوده تألیف داد و صلهٔ پانصد اشرفی طلا نایل‌گردید ازآن‌روکه متّهم بکذب بوده‌کتاب وی قابل‌اعتنا نبود منصور نیز پس‌ازآنکه کذب و بی‌مبالاتی او مکشوف گردید و بطلان مطالب آن‌کتاب معلومش شدآن را در دریا انداخت ، یکی از شعرا دراین‌باب‌گفته است

قدغاص فی‌البحرکتاب‌الفصوص — و هکذا کل ثقیـــل یغـوص

پس صاعد شنده و این بیت را انشاءکرد

عـاد الـــی عنصره انمـــا — یخرج من قعرالبحور الفصوص

نوادر بسیاری بدو منسوب میباشد و سال ۴۱۷ﻫ قمری (تیر) درصقلیه وفات یافت
(ص ۲۴۸ ج ۱ کا)

ربعی **علی بن عیسی بن فرج بن صالح** - ربعی‌القبیلة،ابوالحسن‌الکنیة، شیرازی‌الاصل ، بغدادی‌المسکن والمدفن ، از اکابر علمای عربیّه ومشاهیر نحویّین و ادبا وفنون ادبیّه و ازپیشوایان علم نحو میباشد ادبیّات را در بغداد از سیرافی فراگرفت، پس بشیراز رفته وبیست سال بابوعلی فارسی تلمّذ نمود، باز بغداد برگشت ابوعلی می‌گفته‌که چیزی ازمسائل نحویّه وفنون عربیّه نمانده‌که ربعی محتاج بسؤال‌آن باشد، نیزگویند اگر ازمشرق تا بمغرب سیاحت‌کنم‌کسی را پیدا نخواهم‌کردکه معرفتش درنحو بیشتر از ربعی‌باشد ابن‌خلّکان‌گوید روزی ربعی درکنار دجله‌گردش میکرده، دیدکه سید مرتضی وسید رضی وعثمان بن جنی درکشتی‌نشسته‌اند درآن‌حال‌گفت عجب‌تر از احوال شریفین‌آن است‌که عثمان نزد ایشان نشسته وعلی(که خود ربعی است) درکنار شط دور از ایشان راه می‌رود باری از تألیفات ربعی است

۱- **البدیع** در نحو ۲- **شرح‌الایضاح**که ایضاح‌استاد خود ابوعلی فارسی را شرح کرده‌است ۳- **شرح‌البلغة** ۴- **شرح‌مختصرالجرمی** ربعی بسال۴۲۰ﻫ قمری (بك) درنود و دو سالگی دربغداد درگذشت
(ص۳۷۴ج۱کا و۴۸۳ب و۷۸۹ج۱۴حم و۷۱صف و۶۹۵ ج۶مه و۱۷ج۱۲تاریخ بغداد)

ربعی **عیسی‌بن‌ابراهیم بن محمد** - یمنی ربعی فقیه فاضل لغوی ، کتاب **النظام الغریب** در لغت از تألیفات او است این‌کتاب فقط در

لعات اشعار بوده و درقاهره حاپ شده است وی سال ۴۸۰ه قمری (تف) درگدشت
(ص ۹۲۷مط)

ربعةالرأی **ربیعة ابن ابی‌عىدالرحمن‌فروح** - مکنّی‌با بوعثمان، محدّث‌مشهور عامی‌که فقیه اهل مدیه بود ، بحستیں‌کسی است‌که در احکام شریعت باب عمل برأی وقیاس را مفتوح نمود ، دراین موصوع‌کتاب بوشت وفتوی داد، مسائل مردم را روی همین دواصل‌حواب داد، درتشیید مبابی واستحکام اساس‌آنهااهتمام تمام بکار برد و بهمین حهت بربیعةالرأی شهرت یافت و او حماعتی ار صحابه را دیده است مالك بن اس ار ائمۀ اربعۀ اهل سنّت ، ار وی احد و روایت‌کرده ومی‌گویدکه حلاوت فقه بعد ار وفات ربیعه ارین رفت ار ربیعة پرسیدند چطور شدکه شاگردت مالك، بحهت تو، ار بار و بعمت دبیا محطوط ومتنعّم شد لکن‌حودت ارعلم حود حظّی بردی؟گفت یك مثقال اقبال بهتر اریك‌بار علم است در روصات‌الحنّات‌گوید حمدالله مستوفی ار ربیعه نقل‌کرده است‌که پنج طایفه در عالم نادرالوحود هستند عالم راهد ، فقیه صوفی ، غنی متواصع ، فقیر شاکر ، سید علوی سنّی و شاید پنج طائفۀ دیگر نیر درنادرالوحود بودن ملحق بایشان شوند باراری متورّع ، بدوی فقیه ، ریبای باعفت، پرطمع عریر، شاعر صادق ربیعه سال ۱۳۶ه قمری (قلو) در شهر هاشمیّه ار نوابع شهر انبار ار بلاد عراق عرب درگدست (ص ۲۸۲ب)

رحالی در اصطلاح رحالی ، لقب حسین بن عبدالله ، عبدالله بن محمد وغیره بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رحالیّه میباشد

رحان (بروزن عطّار) نام وادی بررگی است ار بحدکه این دست هم بداں وادی‌است و بر نام بلدها ست‌که بوشتۀ قاموس‌آن را ارحان بیرگویند محفی نماندکه رحان (که حرف‌آحرش نون است) غیرار رحار است (که‌آحرش حرف رای هوّز است) وآن نیر (بروزن عطّار) وادی بررگی است دربحد و بروزن‌کتاب موصعی‌است دیگر
(صد و سقیح‌المقال وغیره)

رحی سا بر بعضی از نسخه‌ها ، یا رحبی سا بر نسخهٔ دیگر ، لقب **جریر بن عثمان** بوده وشرح حالش موکول بعلم رجال است در تنقیح گوید شاید رحی منسوب بآل رحا باشدکه یکی‌ازبطون قبیلهٔ زبیدبوده ودرموضع صرحد نامی ازبلاد شام‌سکونت دارند ، اما رحبی یکی‌ازبطون همدان ازقبائل‌قحطانیّه است چنانچه درتنقیح‌المقال گفته و ازجرکه‌اش نامی نبرده‌است و درمراصدگوید رحبی بضمّ اوّل و فتح ثانی نام موضعی است

رحال لقب نبروسکین بن عمارة بوده و رجوع برحال نمایند

رحاله **سید عبدالرحمن** ـ بعنوان سید فراتی خواهدآمد

رحبی **جریر بن عثمان** ـ و رجوع به رحی‌نمایند نیزگوییم‌محتمل‌است که منسوب برحبه باشد ودرمراصدگوید رحبة بضمّ اوّل، دیهی است در دوفرسخی صنعای یمن و موضعی است در یك منزلی‌کوفه وناحیه‌ایست مابین‌شام و مدینه و بفتح اوّل نیز چندین موضع است‌که با قیود مختلفه از همدیگر امتیاز یابند چنانچه رحبهٔ خالد موضعی‌است در دمشق‌که منسوب بخالد بن اسید است، رحبهٔ خنیس محلّه‌ایست درکوفه‌که بخنیس بن سعید نسبت دارد ، رحبهٔ مالك درساحل فرات بوده و مالك بن طوق در زمان مأمون بنا نهاده، رحبةالهدار صحرای مسطّحی‌است در یمامه، رحبهٔ یعقوب در بغداد وبه یعقوب بن داود وزیر مهدی عباسی منسوب است

رحبی **محمد بن علی بن محمد بن حسن** ـ رحبی ، شافعی فرضی، مکنّی بابوعبدالله ، معروف بابن‌المتفنّنة ، ملقّب بموفّق‌الدین و از تألیفات او است

بغیةالباحث عن‌جمل‌الموارث که علم فرائض ومواریث را موافق مذاهب اربعهٔ اهل سنّت نظم‌کرده و برحبیه یا ارجوزهٔ رحبیه معروف و درلیدن با ترجمهٔ انگلیسی و در الجزائر با ترجمهٔ فرانسوی‌آن چاپ شده است رحبی بسال ۵۷۷ یا ۵۷۹ه قمری (ثعر یا ثعط) درهشتاد سالگی درگذشت (ص۹۲۸مط)

رحبی

یوسف بن حیدره - ملقب برضی‌الدین، مکنی بابوالحجاج، ازمشاهیر اطبای اسلامی میباشدکه پدرانش ازاهالی رحبه بوده و خودش بسال ۵۳۴ه‍ ق درجزیرهٔ ابن‌عمر متولد و مدتی درآنجا و مصر وبغداد و رحبه تکمیل مراتب طبی پرداخت، عاقبت بطبابت بیمارستان دمشق منسوب‌شد وبسال۶۳۱ه‍ قمری (خلا) درنود و هفت سالگی درگذشت (ص ۲۲۸۷ ج ۳ س)

رحمان‌علی

محمد عبدالشکور ابن حکیم شیرعلی- و معروف برحمان علی، عالمی است فاضل و طبیبی است‌کامل ازفضلای نامی اواخر قرن سیزدهم هجری هندکه اوائل قرن چهاردهم را نیز درك‌کرده است روز جمعه دویم ذی‌الحجهٔسال۱۲۴۴ه‍ قمری متولد ودرد بارخودکسب مراتب‌علمیه‌نمود وبسال۱۲۷۸ه‍ ق درمقام ریوان مسجدی از سنگ بنا نهاد و تألیفاتی نیز دارد

۱- **آداب‌احمدی** بزبان اوردو در سنن زوائدکه در بنارس چاپ شده است
۲- **انیةالاسلام**که شرح حدیث بنی‌الاسلام علی خمس بوده ودراستانبول چاپ شده است
۳- **تحفةالفضلاءفی‌تراجم‌الکملاء**که تذکرهٔ علمای هند است و چاپ شده ۴- **تحفهٔ مقبول** درفضائل رسول ص بزبان اوردو ودرمطبعهٔ نظامی هند چاپ شده است ۵- **ریاض‌الامراء** نیز در شرح حال علمای هند بوده و درلکهنو چاپ شده است ۶- **طب رحمانی** مشتمل برمعالجات قلیل‌الاجزاء ۷- **فوائد خلالیه**که منظومه‌ایست درنحو ودر دهلی چاپ شده ۸- **تحفةالبحرین** درقواعد حفظ صحت مشتمل برقواعد مسلّمهٔ اطبای یونان وهندوستان و درلکهنو چاپ شده است سال وفاتش بدست نیامد

(ازکتاب تحفةالفضلای مذکور استخراج شد)

رحمت

میرزا عبدالله - پسرحکیم شیرازی‌ابن‌وصال‌شیرازی‌که‌ازشعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد، درشعرگفتن ماهر و در ریاضیات و ادبیات خبیر بوده و از او است

زآتش‌عشق تو نا این‌دل ویرانه سوخت هرچه جزمهررخت‌بود دراین‌خانه‌سوخت

همّت ارهمّت‌پروا به حجل‌گشت چو دید   که‌حه‌سان‌حویس‌بر آتش‌ردومردا به‌سوحت

رمان وفاتش بدست نیامد ولکن درتاریح تألیف آتار عجم‌که سال۱۳۱۳ه قمری تایان رسیده درقید حیات بوده است و ترحمهٔ حال پدرش بعنوان حکیم سیراری بگارس‌یافته و حدّش سر بعنوان وصال شیراری حواهدآمد (ص۳۶۲عم)

رحمت **میرزا محمد** ـ کوره‌کنابیّ الاصل ، اصفهانیّ الموطن ، ار فصلا و شعرای عهد فتحعلی‌شاه قاحار میباشدکه در دیوان انسا منصب یافته و نامر همایونی‌کتاب **ریت‌الحکایات** را تألیف داده است رحمت ، بحدمت عرفا و مشایح طریقت رسید، عاقبت طریقت سلسلهٔ دهبیّه را برگرید وی مرجع ارباب‌حال و اصحاب‌کمال بوده و ار او است

ای حوشا عشق و حوشا بدنامیس   عین کام آمد همه ناکامیس
ار تو پیدا هرحه ناپداستی   ور تو ریبا هرچه نازیباستی
داستان عقل و عشق ارهم حدا است   هرمتاعی را باراری بها است
حند پویم در پی این آررو   شهر شهر و حانه حانه‌کو بکو
حند ر برم سیل غم رین حستحوی   دحل دحله حشمه حسمه حوی حوی
دیده دریاکردم و دل غرق حون   تا حه‌آرم با حه سارم رین فرون
ار طلب فارغ نبودم هیحگاه   رور رور و هفته هفته ماه ماه
کبریای عشق هستی سور را   عالم بحرید حان افرور را
دامن ار بالای ما بالاتر است   سوی او راه ار طریق دیگر است

سال وفات و دیگر مشخّصاتس بدست نیامد

کوره‌کنان دهی است بررگ درحدود ده فرسحی تبریر
(ص ۴۵ ص و ۴۵۲ ح ۲ مع)

رحیمی دراصطلاح‌رحالی، لقب **عثمان‌بن حامد**بوده ورحوع بدان‌علم‌سود

رحجی بضمّ اوّل و سکون ثانی ، لقب محمد بن فرح میباسد و سرح حالش درعلم رحال است

ررار بروزن برّار ، بمعنی دگمـه فروش و یا دگمه‌سار ، در اصطلاح رحالی ، لقب محمد بن عمر و بحتری و ابوالعباس محمد بن حعفر و بعضی دیگر بوده و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم است

ررامی **محمد بن ريد** ـ رجوع بعلم رجال شود

ررامیه ارشعب‌فرقهٔ هاشمیّه و اتباع ررام‌نامی‌هستند وگویند‌امامت بعد ارابوهاشم‌بن محمدبن‌حنفیة بعبدالله‌بن‌عباس منتهی‌گردیده‌است

ررقی **حبیر بـن ایـاس**
ررمی **عبدالرحمن بن‌محمد**
ترجمهٔ‌حال هردو موکول برحال میباشد حرف اوّلی ررقی بنابر بعضی‌ارنسخ (رای بی‌نقطه) ودویمش رای (با نقطه)بوده ودر اکثرنسخ برعکس‌آن است وخواهدآمد

رسان لقب عبدالله بن ربیر و فضل بن ربیر و بعضی دیگر میباشـد و شرح حالشان درعلم رجال است

رسی **عبدالله بن‌احمد** ـ سرح حالس موکول بعلم رحال‌است

رشاسی **سعیدبن فرح**ـ مکنّـی بابوعثمان ، ادیب فاضل شاعر ماهر لغوی، فصاحت او ضرب‌المثل بود ، چهار هرار ارجوزهٔ عربی درحفظ داست و بسال دویست وهفتاد و دویم‌ه قمری درمصر درگذشت　　(ص۲۱۹ج۱۱حم)

رساطی **عبدالله‌بن علی بن عبدالله** ـ بن علی بن حلف بن احمد بن عمر اندلسی لحمی، مکنّی بابومحمد، مورّخ محدّث رجالی‌میباشد که بهریك ار این سه‌علم اهتمام تمام داشت،کتاب **اقتباس‌الانوار والتماس‌الازهارفی‌انساب الصحابة و رواة‌الاثار** ، باسلوب انساب سمعانی، ارتألیفات او است وی صبح روز جمعه بیستم جمادی‌الاولی ار سال ۵۴۲ﻫ قمری (ثمب) درهفتاد و هفت سالگی بدست دشمنان خود مقتول‌گردید

رساطی بضمّ‌اوّل منسوب بشهر وقبیله‌نمیباشد، بلکه موافق آنچه ارکتاب مذکورش نقل شده دربدن یکی‌ار اجدادش خال بزرگی‌بوده (که بعربی شامه‌گویند) و زنی‌عجمی

که حادمهٔ حدّ مدکورش بوده موقع باری دادش رشاطه می‌گفته است (که‌گویا تحریف آن لفظ شامه است) این کلمه ازآن حادمه بسیار استعمال یافته تاآنکه لقب مشهوری وی‌گردید وصاحب ترحمه را نیز بحهت انتساب باو رساطی‌گویند (ص۲۹۱ح۱کا)

رشتی **میرزا ابوالقاسم بن محمد ابراهیم** - رشتی اصفهانی ، از افاضل ادبای عهدناصرالدین‌شاه‌قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ه قمری) ومؤلف کتاب **التحفة‌الناصریة** میباشدکه سال ۱۳۷۸ه قمری درتهران چاپ و منتخباتی است از اشعار عرب و بابواب متفرقه ازمدایح و مراثی و احلاق وغیرها مبوّب‌است زمان وفاتش بدست نیامد و ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم هجری بوده است

(ص ۹۳۲ مط ف و۱۳۲ ح ۸ عن)

رستی **حاج میرزا حبیب‌الله** - فقیهی‌است‌جلیل‌القدر محقّق مدقّق‌عابد زاهد متّقی‌اصولی، از اعاظم فقها و اصولیّین امامیّه وازتلامذهٔ



عکس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی -۱۷

شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة ، درفقه و اصول متفرّد، مراتب‌عالیه‌اش مسلّم افاضل عصر خود ، حوزهٔ درس او مرجع‌استفادهٔ علمای عراق ودیگر آفاق، صیت تبحّر او بلادعرب وعجم را فراگرفته ومرجع تقلید و تدریس و فتوی بود ، او را برحاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة و دیگر معاصرینش ترجیح می‌دادند و وتألیفات جلیله‌اش بهترین معرف تبحّر علمی وی میباشد

۱- **الاجاره**که تمامی فروعات نادره را حاوی و متضمّن احکام بیع فضولی و بیع

معاطاة هم بوده ودر تهران چاپ شده‌است **۲- اجتماع‌الامروالنهی** **۳- الامامة** **۴- بدایع الافکار** در اصول فقه‌که فقط یك قسمت از مباحث الفاظ آن با مسئلهٔ امر بشیء نهی از ضد بضمیمهٔ تعادل و تراجیح در یکجا در تهران چاپ شده **۵- التعادل والتراجیح** که ذکر شد **۶- التقریرات** که تقریرات فقهی و اصولی استاد خود شیخ انصاری است **۷- تقلیدالاعلم** **۸- الغصب** و این‌دوآخری نیز درتهران چاپ شده‌است **۹- کاشف‌الظلام فی‌علم‌الکلام** صاحب‌ترجمه سال ۱۳۱۲ھ قمری (عشیب) در نجف اشرف وفات یافت ودر حجرهٔ جنب باب‌ساعت ازصحن‌مقدّس‌مرتضوی‌طرف‌راست کسی که‌خارج‌میشودمدفون گردید

(ذریعة و ۱۶۲ ج ۱ عه)

رشتی

سیدکاظم بن قاسم - حسینی گیلانی رشتی‌حائری، ازعلمای‌اواسط قرن‌سیزدهم‌هجرت‌وازاکابر تلامذهٔ‌شیخ‌احمداحسائی‌سالف‌الترجمة میباشد ، بعد از وفات استاد مذکور خود نایب مناب او شد و در تمامی اموراتدینیّه مرجع وپیشوای‌شیخیّه گردید و تألیفات بسیاری دارد

۱- اثبات وجودالحق **۲- اسرار الحج** **۳- اسرار الشهادة** **۴- اسرار العبادة** **۵- الاسم الاعظم و تحقیق مایتعلق‌به** **۶- اصول‌الدین** **۷- البهبهانیة** **۸- تهذیب النفس و اخلاص العمل** **۹- ترجمهٔ‌کتاب‌حیات‌النفس**استادمذکور خود **۱۰- جوابات الاسئلة التوحیدیة** **۱۱- جوابات الاسئلة الدهلویة** **۱۲- جوابات الاسئلة الشفیعیة** **۱۳- الحجة البالغة فی‌رد الیهود والنصاری‌وسایرالملل‌الباطلة** **۱۴- دلیل المتحیرین و ارشاد المسترشدین** **۱۵- شرح خطبهٔ طتنجیه یا طتنجه** و



عکس سیدکاظم رشتی -۱۸

این حطبه در بهج‌البلاغه بیست **۱۶- شرح دعاءالسمات ۱۷- شرح قصیدهٔ لامیهٔ عبدالباقی عمری** درمدح حضرت موسی بن جعفر ع **۱۸- علم‌الاخلاق والسلوك ۱۹- اللوامع الحسینیة ۲۰- المحجة الدامعة ۲۱- مقامات‌العارفین** و غیر اینهاکه درحدود صد و پنجاه‌کتاب و رسائل متفرّقه بدو منسوب میباشد و اغلب آنها چاپ شده است درا‌حسن‌الودیعةگوید سید رشتی دارای مؤلفات بسیاری است‌که احدی چیزی ازآنها نفهمیده است‌گویاکه با زبان هندی حرف میزند خصوصاً شرح خطبه وشرح قصیدهٔاوکه مملو ازلغز ومعمّا بوده و خالی از عبارات فصیحه میباشد باری سید رشتی سال ۱۲۵۹ه قمری (غرنط) وفات یافت و جملهٔ **غاب نور** مادّهٔ تاریخ او است سید علی‌محمّد باب مقتول و حاج‌کریم‌خان کرمانی (متوفی در۱۲۸۸ه ق) نیز ازتلامذهٔ وی میباشند ویاآنکه حاج‌کریم‌خان، باظهار بعضی ازاهل‌عصر ازتلامذهٔ خود شیخ احمد احسائی بوده وسید رشتی تلمّذ نکرده است (ص ۲۶ ت و ۱۷۲ ج ۲ عه و مواضع متفرقه از ذریعة)

رستی **میرزا محمدعلی بن محمدنصیر-** بعنوان مدرّس خواهدآمد

رشید[1]

رشید **ابن‌زبیر** یا **اسوانی** { احمد بن علی بعنوان ابن‌زبیر درباب‌کنی مذکور خواهد بود

رسید **دیلمی-** میررشید بعنوان دیلمی رشید مذکور شد

رشند **عباسی-** همان رشید ابن‌زبیر فوق است

۱_ **رشید-** عنوان مشهوری چند تن از اکابر علم وفضل و هنر میباشدکه ذیلاترجمهٔ اجمالی هریك از ایشان باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده میپردازیم ، بعضی دیگر را نیزکه باتضمام قیدی دیگرمعروف هستند باهمان‌عنوان مقیدی‌آن مذکورخواهیم داشت (مثل‌رشیدالدین و مانندآن) چون بحسب عادت معمولی اهل عرف‌که در محاورات خودشان مسامحه‌کرده و هریك ازدولفظ رشید و رشیدالدین وهمچنین رضی و رضی‌الدین و اشباه‌اینهارا درموقع دیگری استعمال نمایند اینك مراجعین این وجیزه درجائی‌که شرح حال منظوری خودشانرا دریکی از این‌دوعنوان رشید و رشیدالدین‌پیدانکردند‌بعنوان‌دیگری مراجعه‌نمایند ودر رضی و رضی‌الدین و اشباه‌آن نیز همین رویه منظور خواهد شد

رشید **فارقی، ابوالقاسم بن اسمعیل بن مسعود بن سعید** - ملقّب برشیدالدین، مشهور برشید فارقی، فقیه فاضل نحوی لغوی کاتب مفسّر طبیب اصولی که در نظم و نثر و فصاحت و بلاغت بر دیگران تفوّق داشت، مرجع استفادهٔ جمعی وافر، از فضلای عصر خود بود، ریاست فنون ادبیّه بدو منتهی گردید ودرچهارم محرم سال ششصد و هشتاد و نه از هجرت درقریهٔ طاهریّه بقدیمه‌اش راگرفته وخفه‌اش کردند

طاهریه نام دوقریه است ازمصر که بطاهر نامی، از خلفای مصر منسوب است (صد و سطر ۱۱ ص ۷۷ ت)

رشید **فاروقی** - همان رشید وطواط مذکور در زیر است

رشید **وطواط، محمد بن محمد بن عبدالجلیل عبدالملک** - بلخیّ المولد، عمریّ النسب، رشیدی یا رشیدالدین اللّقب، وطواطالشّهره، که بجهت سرعت حرکت و حقارت جثّه‌اش بهمین اسم وطواط که نام عربی پرستوک است شهرت داشت، چنانچه بجهت انتساب بعمر فاروق ابن خطاب (که بیازده واسطه نسب بدو رساند) بفاروقی نیز موصوف میباشد، گاهی بخواجه نیز موصوفش داشته و خواجه رشیدالدین گویند باری وی حکیمی است فاضل ادیب شاعر ماهر فصیح بلیغ و در فنون و تیرزبان بلکه از عجائب دهر و نوادر زمانش می‌شمارند، درفنّ انشاء عربی و پارسی مهارتی بسزا داشته و ازمشاهیر شعرا میباشد کاتب سلطان علاءالدین اتسز خوارزمشاه همدی و مدّاح وملك الشعرای وی بود، دریك آن، شعری بعربی وشعری بپارسی میگفت بلکه یك شعر را از عربی و پارسی ترکیب میداد، درمعرفت اسرار نحو وادب ودقائق کلام عرب دانا ترین اهل زمان خود بود، اشعار او حاوی محسنات لفظیّه و معنویّهٔ بدیعیّه میباشد، باادیب صابر وحکیم انوری وحکیم سوزنی معاصر بوده وازاشعاراواست

سزم وعزم وحزم و رزم، گوئی عاریت داری کف ازحاتم هش ازرستم بن ازبیژن دل ازحیدر
بخشم و حلم و عفو وطبع بردارد اگر گویند رگ ازخاك وبلك ازباد وبیم ازآب وبهار آذر
جهاندارا سپاه وخیل وفوج ولشگری داری دل ازآهن بن ازجوشن بر ازخفتان سرازمغفر

شده ملکت بتو خوب و بدیع و تازه و زیبا — چو طبع از باغ و باغ از شاخ و شاخ از برگ و برگ از بر
به حشمت و تیغ و تیر و شل گرفته پیش تو آرند — پلنگ از شیخ هژبر از کُه نهنگ از بحر و شیر از بر
همی تا رنگ و بوی خلق و نام تو پدید آرند — زر از سیم و می از تاك و حر از شال و گل از عبهر
مبادا خالی و فرد و تهی و دور خسرو را — دل از شادی لب از خنده کف از جام و سر از افسر

نیز از قصائد او است که درمدح خوارزمشاه گفته است

شاها بارگاه تو کیوان نمیرسد — در ساحت تو، گنبد گردان نمیرسد
یك لحظه نیست درهمه آفاق خافقین — کانجا ز بارگاه تو فرمان نمیرسد
فریاد از اینجهان که خردمند را دراو — بهره بجز نوائب و حرمان نمیرسد
جهّال در تنعّم و ارباب فضل را — بی صد هزار غصّه یکی نان نمیرسد
جاهل بمجلس اندر و عالم برون در — جوید بحیله راه و بدربان نمیرسد
آزرده شد ز حرص درم جان عالمان — دیناری از گزاف بدیشان نمیرسد
منّت خدایرا که مرا در پناه تو — آسیب و حادثه بدل و جان نمیرسد

نیز از اشعار عربی رشید وطواط است

ست بلیت بها والمستعاذ به — من شرها من الیه الخلق یبتهل
نفسی و ابلیس والدنیا التی فتنت — من قبلنا والهوی والحرص والامل
ان لم تکن منك یا مولای واقیة — من شرها الجم اعیت عندك الحیل

نیز درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گوید

لقد تجمع فی الهادی ابی الحسن — ماقد تفرق فی الاصحاب من حسن

ظاهر آن است که این شعر از کلام صاحب بن عباد اقتباس شده که گوید

تجمع فیه ماتفرق فی الوری — من الخلق والاخلاق والفضل والعلی

رشید تألیفات متنوعه دارد

۱- انس اللهفان من کلام عثمان بن عفان ۲- تحفة الصدیق من کلام ابی بکر الصدیق
۳- حدائق السحر من دقائق الشعر که بارها چاپ شده است ودرمقام معارضه باکتاب ترجمان البلاغهٔ فرّخی سیستانی بزبان پارسی تألیفش داده و دارای هشتاد ودو نوع از محسنات بدیعیّه با شواهد شعری عربی و پارسی آنها میباشد **۴- دیوان اشعار ۵- رسائل عربی**

که بدو قسمت میباشد ، یکی نامه‌هائی است که بملوك و سلاطین و وزرا و خلفا نوشته و دیگری نامه‌هائی است که باعیان و اکابر و علما و فضلا نوشته و درقاهره چاپ شده است
۶- **رسائل فارسی** ۷- **عروض اشعار** یا رسالهٔ عروض اشعار ۸- **فصل الخطاب من کلام عمر بن خطاب** ۹- **ماجری بینه و بین الزمخشری** ۱۰- **مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابیطالب** که درلیپسك چاپ شده است

مخفی نماندکه هر یك از این کتاب و سه کتاب دیگر مذکور دربند یك و دو و هشت ، شرح پارسی صدکلمه ازکلمات قصار هریك ازخلفای راشدین است ولادت رشید بسال ۴۸۰ یا ۴۸۷ھ قمری دربلخ و وفاتش بسال ۵۵۲ یا ۵۷۳ یا ۵۷۸ھ قمری (ثمب یا ثعج یا ثعح) درخوارزم بوده است

(بی وهب وص ۷۷ت و ۲۹ ح ۱۹ حم و۲۲۲ ح۱مع و۱۹۲۱ مط و ۲۲۸۲ ح۳س)

رشیدالدوله نوشتهٔ بعضی، همان رشیدالدین فضل‌الله است که بعنوان ابن ابی الخیر درباب کنی خواهدآمد

رشیدالدین **ابوحلیقه**- از مشاهیر اطبّای قرن هفتم هجری میباشدکه درسال ۵۹۱ھ قمری متولّد ومتصدّی طبابت جمعی ازملوك مصر ومورد عنایات ایشان بود و نوادر بسیاری درحذاقت وطبابت وی منقول دارند ازتألیفات او است

۱- **المختار فی الادویه المفردة** ۲- **مقاله‌ای در حفظ الصحة** ۳- **مقاله‌ای در اینکه لذات روحانی بهتر ازلذات جسمانی** است اسم و سال وفاتش بدست نیامد و شاید نامش نیز همان رشیدالدین بوده ویا خود ابوحلیقه باشد (ص ۲۸۸۱ ح۳س)

رشیدالدین **ابوالمنصور بن علی**- صوری ، از مشاهیر اطبّای اسلامی میباشد که درمولد خود بلدهٔ صور تحصیل مراتب علمیّه نمود پس بقدس خلیل رفته ومدتی بطبابت بیمارستان آنجا پرداخت، نزد ملوك مصر تقرّب یافته و رئیس الاطبّای دیار مصر شد و بسال ۶۳۹ھ قمری (خلط) درگذشت و ازتألیفات او است

۱- **ادویة الترياق الكبير** ۲- **الادوية المفردة** و بلدهٔ **صور** در (ص‌و) خواهدآمد

(ص ۲۲۸۱ ح ۳ س)

رسدالدین	**علی بن خلیفه** - بعنوان ابن ابی‌اصیبعه خواهدآمد
رسدالدین	**فارقی**- بعنوان رشید فارقی مذکور شد
رشدالدین	**فاروقی** - محمد بن محمد بعنوان رشید وطواط مذکور شد
رشدالدین	**فضل‌الله** - بعنوان ابن ابی‌الخیر درباب کنی خواهدآمد
رسدالدین	**محمدبن علی**- بعنوان ابن‌شهراشوب درباب کنی خواهدآمد
رسدالدین	**محمدبن عمادالدوله**- همان رشیدالدین فضل‌الله فوق است
رسیدالدین	**محمد بن محمد** - بعنوان رشید وطواط مذکور شد
رسدی	گاهی رشید وطواط سالف‌الترجمه‌راگویند حنانچه اشاره‌نمودیم

رصافی[1]

رصافی	**احمدبن محمد بن سلمة**- شرح حالش موکول بعلم رجال است
رصافی	**کامل** - مصطلح علم رجال و رجوع بدان علم نمایند
رصافی	**محمد بن غالب** - بعنوان رفاء خواهدآمد
رصائی کاسانی	از شعرای قرن دهم ایرانی میباشد ، بعمل‌کتابات امرار معیشت مینمود ، بسال نهصد وهشتادم هجرت بامر عبدالله‌خان اوزبیک

۱ـ **رصافی** - بضم اول ، منسوب است برصافه وآن نام حندین موضع میباشد رصافهٔ واسط (در ده فرسخی واسط است)، رصافهٔ نیشابور ، رصافهٔ قرطبه، رصافهٔ بلنسیه، رصافهٔ بصره (که شهری است کوچك در نزدیکی آن) ، رصافهٔ شام ، رصافهٔ حجاز وغیر اینهاکه تا ده موضع بهمین اسم رصافه ، درمحل خود ازکتب مربوطه مذکور و اشهر از همه **رصافهٔ بغداد** است که درسمت شرقی آن واقع ولشکرگاه مهدی عباسی بود، بامر منصور، خانه‌هائی درآنجا بنا نهادند و مسجد بزرگی ساختند و مردم آنجا گردآمدند قبور جمعی از خلفا نیز درآنجا است که در اواخر خراب شده بوده تاآنکه مستنصر عباسی حصاری داآخر بدورآن کشید بالجملة بعضی‌از منسوبین برصافه را تذکر داده وتعیین آن راکه کدام یك ازمواضع مذکوره‌است موکول بقرائن وسع خود مراجعه کنندگان میدارد (صد وعره)

در خراسان مقتول شد واز اشعار او است

سینه‌ام شد چاك چاك، از بسکه امشب دل تپید   وعدهٔ وصل تو کم، از زخم شمشیری نبود

اسم و مشخص دیگرش بدست نیامد (ص ۲۲۸۶ ح ۳ س)

رضوی **سید ابراهیم بن محمد باقر** - درضمن ترجمهٔ حال برادرش صدرالدین بن محمد باقر خواهد آمد

رضوی **سید ابوالقاسم بن سید حسین** - یك یا دو یا سه تن بوده و درتحت عنوان لاهوری نگارش خواهیم داد

رضوی **حسن بن محمد** - ترجمهٔ حالش موکول بکتب رجال است

رضوی **سید صدرالدین بن محمد باقر** - قمی بعنوان صدرالدین خواهد آمد

رضوی **میرزا محمد باقر بن ابراهیم** - یا محمد ابراهیم بن محمد باقر بن محمدعلی حسینی رضوی، قمی الاصل، همدانی المسکن والولادة، از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که اشعار خوب میگفت ، **رسالهٔ در معاد جسمانی و شرح اصول کافی** از تألیفات او است درهیجدهم صفر ۱۲۱۸ھ قمری (عز بح) درهمدان وفات یافت، جنازه‌اش را بقم نقل داده ودر دارالحفاظ دفنش کردند ظاهر آن است که او برادرزادهٔ سید صدر قمی شارح وافیه است که بترجمهٔ حال او بعنوان صدرالدین بن محمد باقر خواهیم پرداخت (سطر ۳۵ ص ۳۳۲ ت)

رضی[1]

رضی **ابوبکر بن عمر بن علی بن سالم** - قسطنطینی قدسی شافعی نحوی در قدس بزرگ شده و فنون عربیّه را از ابن معط و ابن حاجب

۱- رضی - عنوان مشهوری بعضی از علما و اکابر ادبا و ارباب فضل وکمال میباشد و دراینجا باندازهٔ مساعدت وسائل مقتضیه بشرح حال اجمالی بعضی از ایشان پرداخته وبعضی دیگر را که باضمام قید دیگر معروف وموصوف هستند با همان عنوان مقیدی آن مذکور خواهیم داشت، مثل رضی الدین و مانند آن و رویهٔ مذکوره درعنوان رشید نیز منظور خواهد شد ، چون بعضی از ایشان باسم محل و موطن خودشان ویا بضمیمهٔ وصفی دیگر شهرت دارند اینك ترتیب آنها را نیز بجهت سهولت امر مراجعین رعایت مینماید

فراگرفته و داماد ابن‌معط بود ، درفقه و حدیث نیز مهارتی بسزا داشت ومرجع‌استفادهٔ جمعی وافر بود ، درسال ۶۹۵هـ قمری (حصه) درگذشت ابوحیّان مشهور نیز ازتلامذهٔ وی بوده و بقصیدهٔ مفصّلی مدحش‌گفته است (سطر ۳۲ ص ۲۸۷ت)

رضی

استرآبادی ، محمد بن حسن - شیعی امامی استرآبادی ، ملقّب نجم‌الائمّة و نجم‌الدین و رضی‌الدین ، معروف برضی و فاضل رضی و شارح رضی ، از مشاهیر نحویّین و علمای عربیّه میباشدکه محقّق و مدقّق ، از نوادر زمان ، عجائب جهان ، مایهٔ افتخار عجم برعرب ، شیعه بردیگر فرق اسلامیّه بود ، درمعرفت مراتب عالیهٔ علمیّهٔ او معرفی بهتر از تألیفات خودش نمیباشد

۱- **شرح شافیهٔ ابن‌حاجب** درصرف‌که معروف بصرف رضی بوده ودرایران چاپ شده است ۲- **شرح قصائد سبعهٔ ابن‌ابی‌الحدید** ۳- **شرح‌کافیهٔ ابن‌حاجب** درنحوکه بنحو رضی معروف وبارها درلکناو و استانبول وقازان و ایران‌چاپ وحاوی دقائق وتحقیقات زیادی است‌که درهمهٔ آنها متبکر و متفرّد ، بین‌الفریقین مسلّم ، تمامی مصنّفات عامّه و خاصّه‌که دراین موضوع نگارش‌یافته مقدّم و محل استفاده و رجوع مدرّسین و مصنّفین و اساتید فنّ می‌باشد

جلال‌الدین سیوطی‌گوید نظیرکتاب شرح کافیه در اشتمال تحقیقات و جامعیّت مطالب عالیه دیده نشده و رضی هم در اثر همین‌کتاب خود به **شارح رضی** شهرت یافته است ، خود رضی ، در دیباچهٔ این‌کتابش گوید هرمطلب لطیف و تحقیق شریفی‌که در این‌کتاب باشد همانا از افاضات مرتضویّه بوده واز برکات‌آن‌آستانهٔ علیّه میباشد و درآخر همین‌کتاب نیز پیش‌از احکام (هـ) و صیغهٔ هاء سکت‌گوید این است پایان شرح مقدّمه و سپاس خدایراکه درماه شوال ۶۸۶هـ قمری باتمام‌آن درآستانهٔ مقدّسهٔ غرویّه موفقم فرمود این جمله ، منافی قول‌کسانی است‌که تاریخ اتمام این‌کتاب را سال ۶۸۳ گفته‌اند ونیز منافی وفات او درسال ۶۸۴هـ ق میباشد چنانچه بعضی‌گفته‌اند

تاریخ وفات رضی ، موافق قول امل‌الامل، همان سال مذکور اتمام شرح‌کافیه و

ونقل الحركة فيما قبله ساكن
صحيح لغة في الفتحة الا في الهمزة وهو ايضا قليل مثل هذا بكُر
وخبُؤ ومررت ببكِر وخبِئ ورأيت الخبأ ولا يقال رأيت
البكَر ولا هذا حِبُر ولا من قُفُل ويقال هذا الرِّدُء ومن
البطء ومنهم من يتبعها فيقول

نمونهٔ خط رضی استرآبادی ـ ۱۹

قطعه‌ای در دو صفحه ۱۲ کتاب شرح شافیه می‌باشد که بخط شارح بوده و نسخهٔ اصل است و صورت خط شارح که در صفحهٔ آخر کتاب مرقوم است بدین شرح است (من الله تعالی لاتمامه غره ربیع الاول سنه ثمان وثمانین وستماه علی ید الملتجی الی حرم المطهر محمد بن الحسن الاسترآبادی)

با سوستهٔ بعضی در سال ما بعدی آن ۶۸۷ ه قمری (حفر) بوده و سید شریف خیرجانی آبی الترجمه بحسین کسی است که اورا نجم الائمه ملقّب داشته است

(ص ۲۸۷ ب و ۱۴۱ هب و ۴۹۹ ملل و ۱۱۷ لس وغیره)

رضی **اصفهانی** - بعنوان **آقا رضی** اصفهانی مذکور شد

رضی **انصاری** یا **شاطبی** } **محمد بن علی بن یوسف** - انصاری شاطبی نحوی لغوی، ملقّب برضی الدین، معروف برضی، مکّی

با بوعبدالله ، درفنّ لغت امام عصر خود بود ، در قاهره بدیگران تقدّم داشت ، حاشیه برصحاح جوهری نوشته وتکمیلش نموده و بسال ششصد وهشتاد وشش ازهجرت درقاهره درگذشت ابوحیّان مشهور آتی الترجمة در مرثیه اش گفته است

راح الرضی الی روح و ریحان فلیهنئان عندا جار الرضوان

وافی الجنان فوافاها مزخرفه تحفها الاهل عن حور و ولدان

او غیر از شاطبی قاری است که نامش قاسم بوده و خواهد آمد

(سطر ۲۳ ص ۲۸۷ و ۱۱۹/۱۱۱ ب)

رضی **صاغانی** ، **حسن بن محمد** بعنوان **صاغانی** خواهد آمد

رضی **علی بن سعید** یا **غزنوی** } در زیر بعنوان **رضی لالا** مذکور است

رضی **قدسی** - همان رضی ابوبکر بن عمر مذکور درفوق است

رضی **قزوینی، محمد بن حسن** - بعنوان آقا رضی قزوینی نگارش یافته است

رضی **قسطنطینی** - بعنوان رضی ابوبکر بن عمر دربالا ذکر شد

رضی **لالا ، علی بن سعید بن عبدالجلیل** - غزنوی خوسی ، از اکابر عرفا و صوفیّه ، از مریدان شیخ نجم الدین کبری ، عموزاده یا نوهٔ عموی حکیم سنائی ، یا نبیرهٔ خود سنائی و جدّش عبدالجلیل پسر وی بوده است لالا، درکثرت مجاهده و ریاضت و ترك دنیا احد عرفا بود ، مسافرتها کرده و بفیض حضور اکابر مشایخ طریقت نایل و ازدست صد و بیست و چهار یا صحبت چهار تن از ایشان

حرقه پوشیده است، سوشتهٔ حریبةالاصفیاء درهندوستان بصحبت ابوالرصای هندی نایل آمد ، شانهٔ محاسن مبارك حصرت رسالت ص راکـه برای او برد وی امانت بوده گروت (والعهدة علیه) و ار اشعار لالا است

هم حـان بهرار دل‌گرفتـار تو هست — هم دل بهرار حـان حریدار تو هست
انـدر طلبت به حـواب دارد به قرار — هرکس‌کـه درآرروی دیدار تو هست

ایصاً

عشق ارحه سی حون حگرها دهدت — میحور چو صدف‌که هم‌گهرها دهدت
هرچندکه بار عشق باری است عطیم — حون شاح بکش بارکـه برها دهدت

لالا ، بسال شسصد و چهل و دو یا سه ار هجرت درعر به وفات یافت ، در روصهٔ سلطان محمود عر بوی بحاك رفت، سا براوّلی حملهٔ **سد اکرم علی ابن‌سعید** =۶۴۲ وسا بردوّمی حملهٔ **شاهبار هوای عالم قدس** =۶۴۳ مادّهٔ تاریح او است

(ص ۲۲۸۷ ح ۳ س و۱۴۷۵ لس و ۱۲۷ ص و۲۶۷۵ حه)

رصی — **لعوی ، محمد بن علی** - بعنوان رصی شاطبی مدکور شد

رصی — **محمد بن حسن** - دو بن بوده وبعنوان رصی‌استرابادی وآقا رصی فرویبی مدکور شدند

رصی — **محمد بن حسین**- معروف بسیدرصی بهمین‌عنوان‌معروفش‌مدکورشد

رصی — **محمد بن علی** - بعنوان رصی شاطبی مدکور شد

رصی — **نحم‌الائمة**- بعنوان رصی استرابادی بگارش دادیم

رصی — **نحوی، ابوبکر بن عمر**- بعنوان رصی ابوبکر مدکور شد

رصی — **نحوی ، حسن بن محمد** - بعنوان صاعانی حواهدآمد

رصی — **نحوی ، محمد بن حسن** - بعنوان رصی استرابادی مدکور شد

رصی — **نحوی ، محمد بن علی** - بعنوان رصی شاطبی مدکورشد

رضی‌الدین[1]

رصی‌الدس	**ابوبکر بن‌عمر-** بعنوان رصی ابوبکر مذکور شد
رصی‌الدس	**احمدبن اسمعیل-** طالقانی بعنوان **ابوالحیر** مذکور حواهد شد
رصی‌الدس	**حسن بن‌فصل طبرسی-** بعنوان صاحب مکارم‌الاحلاق حواهدآمد
رصی‌الدین	**حسن بن محمد -** بعنوان صاعانی حواهدآمد
رصی‌الدین	**رحب برسی -** بعنوان حافظ رحب مذکور داشتیم
رصی‌الدس	**علی بن احمد -** بعنوان مریدی حواهدآمد
رصی‌الدس	**علی بن سعید -** بعنوان رصی لالا مذکور شد
رصی‌الدین	**علی بن عبدالکریم** } هرسه درباب‌کنی بعنوان‌ابن‌طاوس‌مذکور حواهند شد
رصی‌الدس	**علی‌بن‌علی‌بن موسی**
رصی‌الدس	**علی بن موسی**
رصی‌الدس	**علی بن یوسف بن علی بن مطهر-** حلّی، برادر علاّمهٔ‌حلّی، متوفی سال ۶۲۷ھ ق عالمی‌است فاصل، درطرق احارات مذکور، فصل

او مشهور ، برادرزاده‌اس فحرالمحقّقین وحواهرزاده‌اش سید عمیدالدین‌بن‌عبدالمطلب ار او روایت‌کرده‌اند، او نیز ار برادر معظّم‌حود وحال‌حود محقّق حلّی روایت‌مینماید ار تألیفات او است

کتاب **العددالقویة لدفع‌المحاوف الیومیة** یا **العدد القویة فی‌وظائف الاوقات المعینة والادعیة والاعمال الشریفة** وآن‌کتابی است در اعمال ایّام ماه و سعـد و نحس‌آنها ، سال وفاتش بدست نیامد (ص ۳۹۷ ت)

۱ــ **رصی‌الدین -** لقب جمعی‌کثیر ار اکابر ارباب فصل و هنر میباشد ، بعضی‌ار ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده تذکر میدهد و شاید بعضی ار ایشان‌که در تحت این عنوان باشد بعنوان **رصی،** مذکور شده باشد و رجوع بدانجا هم بشود

رصی‌الدین — **محمد بن آقاحسین** - حوانساری برادرکهتر آقا جمال حوانساری (متوفی سال ۱۱۲۵ه قمری)که بیش‌از او بدرحوابی وفات یافته و هردو برادر مسمّی بمحمد بوده‌اند از تألیفات رصی‌الدین، کتاب **المائدةالسماوية** است دراطعمه واشربه‌که برای‌شاه‌سلیمان‌صفوی بزبان‌فارسی تألیفش‌داده وسال‌وفاتش بدست نیامد (ص۲۱۷ ج۲ ذریعة)

رصی‌الدین — **محمد بن حسن** - بعنوان رصی استرآبادی مذکور شد

رصی‌الدین — **محمد سرحسی** - بهمین عنوان سرحسی حواهدآمد

رصی‌الدین — **محمد بن علی** - بعنوان رصی شاطبی مذکور شد

رصی‌الدین — **محمد بن محمد** - سرحسی ، بعنوان سرحسی حواهدآمد

رصی‌الدین — **محمد بن محمد بن محمد** - بعنوان‌آوی نگارش دادیم

رصی‌الدین — **بیشابوری،** بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ، از مشاهیر علما وشعرای‌عامّه میباشد،جمعی وافرازمحصّلین درحوزهٔ درس وی‌حاضرمی‌شدند، کتابی **محیط** نام درفقه تألیف داده و از اسعار او است

همیشه چشم‌من‌ماندہ‌است‌درمهتاب‌روی‌تو ازآن،دربیس‌حورسدش‌همی‌دارم‌که‌مدارد

حون نام او بدست نیامد ترتیب را درمحل و موطن او رعایت‌کردیم و شاید نام او همین رصی‌الدین باشد ودرسال ۵۹۸ه قمری (نصح) درگذشت حاصل نوشتهٔ مجمع‌الفصحا و ریاض‌العارفین بدون ذکر اسم و زمان و تاریخ وفات اوآنکه رصی‌الدین نیسابوری از معارف فضلا و شعرا و اکابر عرفا ، در تمامی علوم مسلّم تمام اهالی‌آن مرز و بوم بود ، مدتی مدّاحی ارسلان بن طغرل سلجوقی را نمود ، در اواخر حال بوی گلشن حقائق بمشامش رسیده در سلك عرفا و اهل حال داخل و بشیخ معین‌الدین حموی دست ارادت داد ، دراندك زمانی بمراتب عالیهٔ عرفانیّه ترقی نمود واز اشعار او است

تنی‌که طعمه زند لعل ناب را شکرش سه روز سدکه نمی‌یابم ازکسی‌خبرش

ساع حویمش ایرا ساع می‌بیسم | رقد سرو و ر رحسار ارعـوان اثرش
عاو انده و درد و ملا و محنت و ربح | مطولی‌است همه، لفط عشق محتصرش
در حستن رار فلك دایره وار | سیار مگشتیم سر چون پرگار
درکار شکست این‌تن چون‌سورن | درداکه بیافتیم سررشتهٔ کار

نگارنده‌گوید وحدت وتعدّد صاحب عنوان (رصی‌الدین‌نیشابوری) بحسب مدلول بعضی کلمات اهل فن محل‌تردید بوده وبجهت صیق مجال‌تحقیق مطلب را بعهدهٔحود مراجعین محوّل میداریم (ص۲۲۸۷ ج۳س و۲۳۱۹ ج۲مع و۱۲۶ص)

رصی‌الدین **هبةالله بن حامد** - بعنوان عمیدالرؤساء حواهدآمد

رصی‌الدین **یوسف بن حیدره** - بعنوان رحبی مدکور شد

رصی‌الدین **یونس‌بن محمد** - بعنوان اربلی مدکور شد

رعینی[1]

رعینی **جابر بن یاسر** } وعیرا ىشان مصطلح‌علم رجال بوده وترجمهٔحال
رعینی **حارث‌بن تبیع** } ایشان موکول بدان علم شریف است

رعینی **قاسم بن فیره** - بعنوان شاطبی حواهدآمد

رعینی **محمد بن شریح** - بعنوان ابن‌شریح درباب‌کنی حواهدآمد

۱- **رعینی**- درمراصدگوید با صیغهٔ مصغر، باحیه‌ایست دریمن وهم قصر بزرگی‌است دریمن و یاکوهی است درآن‌که درآن‌کوه قلعه و حصاری است که‌آن را بیز بدان‌جهت دورعین گویند درتنقیح‌المقال ضمن‌ترجمهٔحال جابر بن یاسر رعینی نقل از تاج‌العروس‌کرده وگوید رعینی (بروزن زبیر) منسوب است بدورعین پادشاه حمیر از اولاد حرث بن عمرو بن حمیر بن سبا و ایشان‌آل ذی‌رعین هستند ، رعین نیز قلعه وحصاری است دریمن و یاکوهی است درآن‌که آن قلعه درآنجا بوده است وهم ناحیهٔ دیگری‌است دریمن‌که شعب ذی‌رعین معروف‌است باری بعضی از معروفین بهمین نسبت (رعینی) را تدکر میدهد

رفاء[1]

رفاء احمد بن منیر - در باب کنی بعنوان ابن‌منیر خواهد آمد

رفاء سری بن احمد - بعنوان سرّی رفاء خواهد آمد

رفاء محمد بن غالب - اندلسی رصافی ، مکنّی بابوعبدالله ، ازمشاهیر شعرای اندلس میباشد، اشعار لطیف دارای معانی ظریف می‌گفت که همهٔ آنها درالسنهٔ مردم بلاد دیگر دایر است درحق جوانی‌که مخصص وابنودگریه، چشمهای خود را باآب دهانش تر و نمناك میکرد گوید

یسل ماقضی زهرتیه بریقه	و یحکی البکا عمداکما ابتسم الزهر
و یوهم ان الدمع بل جفونه	وهل عصرت یوما من الرجس الخمر

ایضاً

و مهفهف کالغصن الا انه	تتحیر الالباب عند لقائه
اضحی یمام وقد تکلل خده	عرقا فقلت الورد رش بمائه

درماه رمضان ۵۷۲هـ قمری (ثعب) درشهر مالقه از بلاد اندلس درگذشت رصافی منسوب به رصافهٔ بلنسیه یا قرطبه از بلاد اندلس میباشد و شرح آن در رص مذکور شد (ص ۱۱۲ ج ۲ کا)

رفاعی[2]

رفاعی ابراهیم بن سعید بن طیب - مکنّی بابواسحق، ادیب نحوی شاعر ماهر، از اکابر علمای علوم عربی وازشاگردان ابوسعید سیرافی

۱- رفاء - بروزن سقاء رفوگر راگویند و بعضی از معروفین بآن را می‌نگارند در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عبدالله بن احمد وجمعی دیگر بوده و شرح حال‌ایشان موکول بدان علم شریف است

۲- رفاعی- بکسر اول منسوب به بنی‌رفاعة که بطنی است از زید بن حزم ازجذام از قبائل قحطانیه ، نیز یکی از بطون عذرة بن زید از قضاعة از قبائل قحطانیه ، نیز بطنی‌است از عامر بن صعصعة از قبائل عدنانیه در تنقیح‌المقال بعد از این جمله‌که درشرح حال محمد بن ابراهیم رفاعی کوفی‌ازاصحاب‌حضرت‌صادق ع نوشته گوید معلوم نیست که محمدمذکور بکدام یك از بطون مزبور نسبت دارد باری بعضی از موصوفین بهمین نسبت رفاعی را تذکر میدهد

بود، کتب لغت و اکثر دواوین مختلفه را از وی استماع نمود، عاقبت بر بدیه که مردمانش شیعی رافضی بوده‌اند رفت، با ایشان مخالطت ومصاحبت نمود، لاجرم اورا تشیّع منسوب داشته و طریق بی‌اعتدالی پیمودند تا سال ۴۱۱ یا ۴۲۲ه قمری (تیا یا تکب) بعلّت خوف ازآن مردم که با وی خصومت مذهبی داشتند وفات یافت و جنازه‌اش را غیر از ابوالفتح بن مختار نحوی و ابوغالب بن بشران، کسی دیگر تشیّع ننموده و از اشعار او است

و اخیه ماکنت احسب اننی الی بینهم فیعت و نابوا
بات المسافة فالتذکر حظهم منی و حظی منهم النسیان

(ص ۲۹۶ ج ۵ عن و ۱۴۴هب و ۱۹۳ ج ۲ مه و ۱۵۴ ج ۱ حم)

رفاعی **احمد بن عبدالرحیم** - بعنوان صیادی خواهد آمد

رفاعی **سید احمد بن علی بن احمد** - یا یحیی، رفاعیّ المسلك والطریقة، ابوالعباس الکنیة، شافعیّ المذهب، حسینی موسوی النسب که نسب او بادوازده واسطه بحضرت موسی بن جعفر ع موصول میشود، ازآن رو که جدّ ششم او ابوالمکارم حسن معروف برفاعه بوده اورا نیز بجهت انتساب وی رفاعی و ابن الرفاعی گویند صاحب ترجمه از اکابر فقها و عرفا و مشایخ طریقت و مؤسّس سلسلهٔ رفاعیّه از فرق صوفیّه بوده و سلسلهٔ طریقت او با پنج واسطه بجنید بغدادی منتهی میشود، دومرتبه حایز مقام غوثیت بوده وازاین رو بعنوان و لقب ابوالعلمین نیز موصوفش مینمایند، کرامات بسیاری بدو منسوب و اعتقاد کامل دربارهٔ وی دارند از تألیفات او است

۱- **حکم الرفاعی** ۲- **رحیق الکوثر من کلام الغوث الرفاعی الاکبر** ۳- **السر المصون** ۴- **النظام الخاص لاهل الاختصاص** که همهٔ اینها در تصوف میباشد، اوّلی وچهارمی درقاهره، دومی در بیروت وسومی درمصر چاپ شده‌اند وی بسال ۵۷۵ یا ۵۷۸ه قمری (ثعه یا ثعح) در دیهی امعبیده نام از ناحیهٔ بطایح، درمیان واسط و بصره که مولدش نیز آنجا بوده درگذشت، قبرش معروف و مزار فرقهٔ رفاعیّه میباشد و از او است

اذا جن لیلی هام قلبی بذکرکم انوح کما ناح الحمام المطوق
وفوقی سحاب یمطرا لهم والاسی و تحتی بحار بالاسی تتدفق

سلوا ام عمر وکیف بات اسیرها	**تفك الاساری دونــه وهو موثق**
فلا هو مقتول ففی‌القتـل راحة	**ولا هـــو ممنون علیـــه فیطلق**

اتباع و مریدان اورا احوال عجیب وحیرت‌انگیزی منسوب دارند از قبیل بشیر درنده سوار شدن ، بتنورآتشین فرو رفتن و خاموشش‌گردانیدن ، مار را زنده خوردن یا سر آنرا با دندان‌گرفتن واز بدنش جدا ساختن گاهی درموسم معینی سر قبر رفاعی‌حاضر میشوند ، هیزم راآتش زده و رقص‌کنان درمیان‌آن‌آتش میروند ، وبعضی‌ازایشان‌آتش را میخورند وبعضی دیگر درمیان‌آن غلطیده و خاموشش‌گردانند

(س ۹۷ ج ۱ فع و ۹۴۷ مط و ۲۲۹۰ ج ۳ س و۵۷۶ ج ۱ کا و ۱۴۲هب)

رفاعی **محمد بن ابراهیم** - موکول بعلم رجال است

رفاعی **محمد بن عبدالله** - بعنوان مخزومی خواهدآمد

رفعت **احمد** ، معروف برفعت، از ادبای نامی عثمانی اوائل‌قرن‌سیزدهم هجرت ومؤلف‌کتاب **لغات تاریخیه وجغرافیه** میباشدکه طی هفت مجلّد بسال ۱۲۹۹ و۱۳۰۰ه قمری در استانبول چاپ و قسمت عمده ازمطالب تاریخ و جغرافیا را بترتیب حروف هجا با زبان بسیار فصیح ترکی نگارش داده است و چنانچه تحت عنوان محمدحسن‌خان ، مؤسّس دولت قاجاریه (۱۱۶۱-۱۱۷۲ه) نگاشته بسال ۱۲۱۲ه ق‌که سال رحلت‌آقا محمدخان قاجار و انتقال سلطنت بفتحعلی شاه میباشد در قید حیات بوده است و علی‌الحاله شرحی دیگر بدست نیامد

(از خودآن‌کتاب استخراج شد)

رفعت **میرزا عباس** یا **محمدعباس‌بن‌میرزا احمدبن‌محمدبن‌علی‌بن‌ابراهیم**- همدانی شیروانی‌انصاری یمانی‌هندی ، مورّخ ادیب شاعرماهر معاصر، درشعر برفعت تخلّص میکرده و تألیفات نفیسه دارد

۱- **آثارالعجم** وآن‌غیرازآثارعجم فرصت‌شیرازی‌است‌که‌بهمین‌عنوان‌خواهدآمد

۲- **تاریخ‌الائمة** ۳- **تاریخ‌افاغنة** که فارسی‌است ۴- **تاریخ‌البواهر** (یعنی اسماعیلیهٔ‌بهره) ، این‌کتاب نیز بفارسی‌است وعقائد اسماعیلیّه و ائمّهٔ ایشان وکیفیت دعوت ایشانرا درآن

دکر کرده است ، نام اصلی این کتاب **قلائدالجواهر فی‌تاریخ الجواهر** مساسد و **تاریخ تکو** نیز گویند ،آن را نام سید محمد صدیق حسن‌خان روح ملکهٔ بهوپال تألیف داده است **۵- تاریخ بهوپال** که فارسی است و چاپ شده وآن را نیز نام سید محمد مدکور تألیف داده است **۶- تاریخ دکن** که همان چارچمن مدکور در زیر است **۷- تاریخ سرندیب** **۸- التاریخ النفیس** و محتمل است که همان تاریخ‌الجواهر باشد **۹- تاریخ تکو** که همان تاریخ‌الجواهر است **۱۰- تاریخ وقایع العثمانی مع‌الروس** که سال۱۳۰۴ تألیف ودرسال ۱۳۰۷ه قمری درحال‌حیات خود مؤلف چاپ‌شده‌است **۱۱- جواهرخانه** **۱۲- چارچمن** درتاریخ دکن **۱۳- قلائدالجواهر** که نام تاریخ‌الجواهر مدکور شد وفات رفعت بعدار سال ۱۳۰۷ه قمری میباشد و سال‌آن معلوم نیست

میرزا احمدخان همدانی شیروانی یمانی ، پدر رفعت نیز از فضلای نامی بود ، سال ۱۲۲۰ه قمری درکلکته توطّن‌کرد، سال ۱۲۵۶ه قمری(عربو) دریونه درگذشت سه‌کتاب **الجوهر الوقاد، المناقب الحیدریة، نفحة الیمن** از تألیفات‌اواست وهر سه‌چاپ‌شده‌است
(مواضع متفرقه از دریعة)

رفیعا از عرفا و شعرای یزد میباشد که مولدش نایین، جایگاهش یزد، گردشگاهش اسپهان بود، دراواخر عهد صفویه یا اوائل‌افشاریه میزیسته واز او است

برگشته رایمان و نخویش‌آمده‌اند   پس رفته بدین‌گمان که پیش‌آمده‌اند
این قوم که در پناه ریش‌آمده‌اند   گرگند که در لباس میش‌آمده‌اند

نام و سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد (ص۱۳۱ ص وغیره)

رفیعا **محمد بن حیدر** - بعنوان نایینی خواهدآمد

رفیعا **محمد رفیع بن فرج** - بعنوان ملارفیعا خواهدآمد

رفیع‌الدین **محمد بن حیدر** - نایینی ، بعنوان نایینی خواهدآمد

رفیع‌الدین **محمد بن فتح‌الله** - قزوینی، بعنوان واعظ خواهدآمد

رفیع الدین محمد بن فرج -گیلانی ، بعنوان ملارفیعا خواهد آمد

رفیق ملاحسین- شاعر اصفهانی، دراواسط حال تحصیلی کرده و بعزلسرائی پرداخت ، باآذر (متوفی سال ۱۱۹۵ه ق) وهاتف (متوفی سال ۱۱۹۸ه ق) و نظائر ایشان معاصر بوده و از اوست

سوخطگلرحی دل‌بستم،آثارحسرت‌مرغی که در پایان‌گل، برشاخ‌گلش آشیان دارد

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد (ص ۱۴۲ ج ۲ مع)

رقاشی[1]

رقاشی حصین بن منذر - انصاری ، مکنّی بابوساسان ، از اصحاب‌کبار حضرت امیرالمؤمنین ع و علمدار آن‌حضرت وبسیار جلیل‌القدر بوده و یکی از هفت تن میباشدکه در بیعت آن‌حضرت باکمال متانت و استقامت ثابت‌قدم بودند ، شش تن دیگر نیز عبارتند از سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار ، شتیره، ابوعمرهٔ انصاری و موافق آنچه در تنقیح‌المقال ضبط کرده‌است نام صاحب ترجمه ، باصاد نقطه‌دار

۱- رقاشی - درتنقیح‌المقال ضمن ترجمهٔ حال حصین بن منذر رقاشی گوید رقاشی (بدون ضبط حرکه) منسوب است به بنی‌رقاش که عنوان چهار شعبه از قبائل عرب میباشد یکی از بطون بکر بن وائل ، دیگری بطنی است از قبیلهٔ کلب ، سومی از کنده ، چهارمی از ربیعة و هر یك از ایشان بمادر خود که رقاش‌نام داشته نسبت دارد درضمن ترجمهٔ حال محمدبن در باب رقاشی نیز بدون تعرض بحرکهٔ‌کلمه گوید که نسبت آن به بنی‌رقاش است درسه قبیلهٔ‌کلب وکنده و بکر بن وائل‌که نسبت همهٔ آنها بمادر خود زن رقاش نامی میباشد ، در ربیعه نیز قبیله‌ایست معروف به بنی‌رقاش‌که اولاد مالك و زید مناة پسران شیبان بن‌ذهل میباشند ومادر زید ومالك نیز رقاش دختر ضبیعة بن قیس بوده وبنام آن مادر معروف هستند اما بنی‌رقاش بکر بن وائل عبارت از اولاد شیبان و ذهل و حرب بن ثعلبة وعمر ایشان بوده و مادرشان دختر حرب بن‌عبید است واز رقاش و بنی‌رقاش کلب وکنده دیگر خبری عنوان آنچه درضمن شرح حال حصین بن‌منذر نوشته بوده نوشته است فاضل محدث معاصر، درکنی و الالقاب گوید رقاش با فتح و تخفیف ، بمعنی مار، وبا تشدید کسی را گویندکه‌کلام وگفتار خودرا رونق و زینت میدهد باری بعضی از معروفین بهمین سبب (رقاشی) را تذکر میدهد

است و بسط زاید را موکول بکتب رجالیه میداریم

رقاشی **فضل بن عبدالصمد** - بصری، ازشعرای عهد عباسی بوده وبسهولت شعرمی‌گفت، بجز آل برمك بکسی نپرداخته وازدیگران بی‌نیاز بود ، ایشان نیز محض پاس خدمت او برسایر شعرا ترجیحش داده واشعارش را تدوین می‌نمودند و اولاد خود را بحفظ و یاد داشت آنها برمیگماشتند ، اینك او نیز موقع حسن ایشان ، در زندان مصاحبت و منادمت ایشان میکرد وحق نعمت را بجا میآورد ، بعداز وفات‌ایشان نیز مراثی‌بسیاری‌گفته‌است، ازآن‌جمله مرثیه‌ایست‌که موقع‌مصلوبیّت فضل بن یحیی‌که بر ساقهٔ خرما بدارش‌کرده بودند، بعد از دیدن جنازهٔ اوکه برسر دار بطرش‌آمدگریسته وگفته است

اما والله لولا خوف واش	و عین للخلیفـة لاتنـام
لطفنا حول‌جذعك واستلمنا	کما للناس بالحجر استلام
فما ابصرت‌قبلك یا ابن‌یحیی	حساما حتفـه‌السیف الحسام
علی‌اللذات والدنیا جمیعاً	و دولـة آل بـرمك السلام

رقاشی درسال دویست تمام از هجرت درگذشت
(بن وهب وص ۸۴ ج ۲ ع و ۲۷۹ جع و ۳۴۵ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

رقّی[۱]

رقی	داود بـن کثیر	وغیر اینها ، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال ، مصطلح
رقی	عبـدالله	علمای رجال بوده وتحقیق‌حال‌ایشان موکول
رقی	علی بن سلیمان	بکتب رجالیّه است بروجردی گـویدکـه
رقی	علی بن مهـدی	رُقّی (در اصطلاح رجـالی) بضمّ اوّل و فتح

۱ــ رقی - درتنقیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ حال احمد بن علی بن مهدی برقی‌گویدکه در بعضی ازکتب رجالیه ، عوض برقی ، رقّی است وآن بتشدید ثانی وفتح وکسر اول منسوب به رقه میباشدکه نام شهری است در قهستان و دوباغ است دربغدادکه بقند صغری وکبری از همدیگر امتیاز یابند وهم شهری است درسمت غربی بغداد وبر دیهی است دریك فرسخی همین شهر درسمت غربی انبارکه ییلاق‌آل منذر ملوك عراق و تفرج گاه هرون عباسی بوده ولفظ رقه درصورت بودن قرینه راجع بهمین است

ثانی و تشدیدآخر، داود بن کثیر میباشد

رقی محمد بن خلیل - مکنّی بابوبکر، از اساتید و اکابر اطبّا که با مقتدر و قاهر عباسی (۲۹۵_۳۲۲ه قمری) معاصر بود، رسائل حنین بن اسحق و سنبر کتابهای اورا شرح و رموزات آنها را حلّ و رساله‌ای درمنافع تریاق‌فاروق نوشته وسال وفاتش بدست نیامد (ص ۶۶ ح ۱۱ عن وغیره)

رقی محمد بن فضل- شرح حالش موکول بکتب رجالیّه است

رکاب‌سالار علی‌بن‌اسمعیل - بعنوان علم‌الدین خواهدآمد

رکنای‌کاشانی مسعودبن حکیم نظام‌الدین- بعنوان مسیح خواهدآمد

رکن‌الاسلام عبدالله بن یوسف - بعنوان جوینی مذکور شد

رکن‌الدوله حسن بن بویه - ازحکّام دیالمه‌بوده ودرخاتمهٔ باب‌کنی درتحت عنوان‌آل‌بویه اشاره خواهد شد

رکن‌الدین ابراهیم بن محمد - بعنوان اسفراینی مذکور شد

رکن‌الدین ابوبکر تایبادی - بهمین عنوان ابوبکر تایبادی در باب کنی خواهدآمد

رکن‌الدین ابوالفضل عراقی بن محمد بن عراقی- بعنوان طاوسی‌خواهدآمد

رکن‌الدین احمد بن محمد بن احمد - بعنوان علاءالدولة خواهدآمد

رکن‌الدین حسن بن محمد- بعنوان ابن‌شرفشاه درباب‌کنی خواهدآمد

رکن‌الدین صائن - بعنوان صائن رکن‌الدین خواهدآمد

رکن‌الدین محمد - بعنوان سمرقندی محمد خواهدآمد

رکن‌الدین محمد بن علی بن محمد - بعنوان جرجانی خواهدآمد

رکن‌الدین محمدبن محرز- بعنوان وهرانی خواهدآمد

رکن‌الدین **محمدبن محمد** ـ بعنوان عمیدی خواهدآمد

رکن‌الدین **مسعود بن حکیم** ـ بعنوان مسیح خواهدآمد

رماحی دراصطلاح رجالی ، **اسمعیل بن نجیح** وشرح حالش موکول بدان علم شریف است در سفیح گوید ، بکسر اوّل ، جمع رمح بمعنی نیزه است که اسمعیل شغل ساختن یا فروختن نیزه را داشته است و بفتح اوّل ، یکی از بطون قبیلهٔ کلب و نیز آن کوهی است در نجد و موضعی است از بلاد یمن

رمادی **یوسف بن هارون** ـ کندی القبیلة، ابوبکرالکنیة، رمادیّ الشهرة، قرطبیّ الموطن والمدفن ، از مشاهیر شعرای اندلس میباشد ، اشعار او سیار و مقبول عامّه و خاصّه و از آن جمله است که در وصف باغ گفته

روض تعاهده السحاب کأنه	**متعاهد من عهد اسمعیل**
قسه الی الاعراب تعلم انه	**اولی من الاعراب بالتفصیل**
حازت قبائلهم لغات فرقت	**فیهم و حاز لغات کل قبیل**

نیز دربارهٔ جوانی نصرانی ، نُصَیْر (بروزن کمیل) نامی که بیش از حد مجذوبش بوده اشعار طریفهٔ بسیاری سروده و از آن جمله است

ادرالکاس یا نصیر وهات	**ان هذاالنهار من حسناتی**
بابی غره تری الشخص فیها	**فی صفاء اصفی من المرآت**
تبصرالناس حولها فی ازدحام	**کازدحام الحجیج فی عرفات**
هاتها یانصر انا اجتمعنا	**بقلوب فی الدین مختلفات**
لومضی الوقت دون راح وصف	**لعددنا هذا من السیئات**

رمادی با متنبّی معاصر بود، از کثرت مهارت که در فنون شعری داشته میگفتند که شعر بکنده فتح شده وهم بکنده ختم گردید ، همانا مراد از اوّلی امرؤالقیس واز دویمی نیزمتنبی و همین رمادی است نیز درحق جوانی الثغ که مخرج حرف رای بی نقطه را نداشته گوید

لاالراء تطمع فی الوصال ولا انا	**الهجر یجمعنا و نحن سواء**
فاذا خلوت کتبتها فی راحتی	**و بکیت منتحبا انا والراء**

رمادی ، بفتح اوّل منسوب به رماده است ابن خلّکان از بعضی کتابهای یاقوت حموی

نقل کرده که یوسف بن هارون منسوب به رمادهٔ معرب است که شهری است از بلاد معرب زمین رمادی سال ۴۰۳ه قمری (تح) درقرطبه درحال فقر وپریشانی و بی‌چیزی درگذشته و درمقبرهٔ کلع نامی مدفون گردید (ص ۶۲ ج ۲ حم و ۵۹۵ ج ۲ کا وغیره)

رمانی[1]

رمانی احمد بن علی بن محمد - در باب کنی بعنوان ابن الشرابی خواهد آمد

رمانی احمد بن محمد بن مسلمة - مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم شود

رمانی علی بن عبدالله بن محمد بن رمان - تونسی نحوی قاری، از فضلای قرن هفتم هجرت و از تلامذهٔ ابن عصفور (متوفّی درحدود سال ۶۶۵ه قمری) بود، محمد بن محمود معروف بابن نجّار (متوفّی بسال ۶۴۳ه ق) نیز از وی روایت می‌نماید و مشخّص دیگری از سال وفات وغیره بدست نیامد (سطر ۴ ص ۴۸۱ ت)

رمانی علی بن عیسی بن عبدالله - چنانچه در روضات الجنّات نوشته، یا علی بن عیسی بن علی بن عبدالله چنانچه درمعجم الادباء ووفیات الاعیان است (ظاهراً نوشتهٔ روضات من باب نسبت بجدّ میباشد که عیسی را بجدّش عبدالله نسبت داده است) از ائمهٔ علوم عربیّه و ادبیّه، نحوی متبحّر، استاد متمهّر، نامش مشهور، درتمامی کتب ادبیّه مذکور، علاوه برفنون ادبیّه درفقه و علوم قرآنیّه وکلام معتزله وبسیاری ازعلوم متداوله خبیر وازمشاهیر متکلّمین معتزله میباشد تمامی مراتب علمیّه را باورع و تقوی و دیانت و عفّت و نظافت و فصاحت توأم ساخت، با ابوالحسن وراق و ابن الرمانی معروف بود چنانچه بجهت تلمّذ ابن الاخشید متکلّم معتزلی، باهم‌مذهب

۱- رمانی- ابن خلکان، ضمن شرح حال علی بن عیسی نحوی رمانی گوید که رمانی، با ضم و تشدید، ممکن است منسوب به رمان (بمعنی انار) و بیع و فروش آن باشد وممکن است بقصر رمان که قصری است معروف در اوسط منسب باشد درمراصد نیز گوید رمان قصری است درنواحی واسط ما دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت رمانی را تذکرمیدهیم وشاید بعضی از ایشان را رمانی گفتن بجهت انتساب بجد رمان نام خود باشد چنانچه معلوم خواهد شد

بودن او، باحشیدی بیر مشهور و بیشتر ار همه معروف به رمانی میباشد رمانی، فنون ادبیّه را ار رحاح، ابوبکر بن درید، ابوبکر بن سراج احدکرد، درطبقهٔ ابوسعید سیرافی و ابوعلی‌فارسی‌بود، درحل مشکلات و ایصاح معصلات‌بی‌بطیر وابوالقاسم‌تنوحی و ابومحمد حوهری ار شاگرداں وی میباشد تنوحی‌گوید، ارکسانی‌که ارفرقهٔ‌معتزله در رماں ما حضرت علی علیه‌السلام را بعدارحضرت رسالت افضل تمامی مردم دانند علی بن عیسی نحوی معروف بابن‌الرمانی است رمانی در نحو و لغت و نجوم و فقه وکلام معتزله مصنّفات بسیاری دارد

۱- الاشتقاق‌الصغیر ۲- الاشتقاق‌الکبیر ۳- اعجازالقرآن ۴- الالفات‌فی‌القرآن ۵- الالفاظ‌المترادفةاوالمتقاربةالمعنی که درقاهره‌چاپ‌شده **۶- الایجاز** درنحو **۷- التصریف ۸- تفسیرالقرآن المجید ۹- الحدود الاصغر ۱۰- الحدود الاکبر ۱۱- شرح اصول ابن‌السراج ۱۲- شرح‌الالف واللام للمازنی ۱۳- شرح‌کتاب سیبویه ۱۴- شرح الصفات ۱۵- شرح‌مختصرالجرمی ۱۶- شرح‌الموجز للمبرد ۱۷- شرح معانی‌الزجاج ۱۸- شرح المقتضب ۱۹- شرح‌الموجزلابن‌السراج ۲۰- المسائل‌المفردات‌من‌کتاب‌سیبویه ۲۱- معانی الحروف ۲۲- الهجاء** وغیر اینها رمانی شب یکشنبه یاردهم جمادی‌الاولی سال ۳۸۴ ویا۳۸۲ه قمری وفات‌یافت و ولادتش‌درسال۲۷۶ه ق است و رجوع بسری‌رفاء هم‌نمایند

(ص ۴۸ت‌و۱۴۳هب و۷۹ح۵مه و۳۵۹ح۱کا و۷۳ح۱۴حم‌و۱۶ح۱۲تاریخ‌بغداد وغیره)

رمانی **عمر ابوحفص**
رمانی **هاشم**
رمانی **هیثم‌بن‌عبدالله**

وغیرایشاں‌که مصطلح‌علمای‌رجال‌است شرح حال‌ایشاں‌را موکول‌بکتب‌رجالیّه میداریم

رمزی **محمد هادی بن حاج حسب‌الله** - کاشانی، بنوشتهٔ‌تذکرهٔ‌نصرآبادی که معاصرش‌بوده ارشعرای اواخر قرن یاردهم هجری میباشد و اوائل قرن دواردهم را بیردیده‌است، درکمال‌پریشانی، طبعی‌توانا داشت‌حنانچه‌هر لطیفه و مثلی راکه بنظرش میرسیدآنرا موزون میکرد و هرمثلی راکه مذکور می‌شد ار شعر خود استشهاد می‌نمود و درموقع تألیف تذکرهٔ نصرآبادی درقید حیات ودر اصفهان بوده و ار او است

رمزی زکریم اگر حمردار شوی ار بهر عطای او گنه‌کار شوی

حر آنکه کنی گناه و احسان خواهی مستوجب رحمت بچه کردار شوی

ایضاً

آنم که نه حاصلی نه کشتی دارم نه کار نکار خوب و زشتی دارم
از من همه میرمند یاران وطن در دوزخم و طرفه بهشتی دارم

سال وفاتش بدست نیامد (ص ۳۷۳ تذکرهٔ نصرآبادی)

رملی[۱]

رملی شیخ ابراهیم - بعنوان تشبیلی نگارش دادیم

رملی احمد بن احمد بن حمزهٔ مصری - انصاری شافعی، مکنّی با بوالعباس، ملقّب بشهاب الدین، از اکابر علمای شافعیّهٔ اواسط قرن دهم هجرت واز تلامذهٔ قاضی زکریّا بود، از طرف استاد مذکور خود در تدریس و فتوی و اصلاح کتابهای او درحیات و مماتش اجازه داشت، تمامی علمای شافعیّهٔ وقت، تلامذهٔ وی بودند، ریاست مذهبی و علوم شرعیّهٔ مصر بدو منتهی گردیده و از تألیفات او است

۱- **حاشیهٔ شرح روض المطالب** در فقه شافعی که در مصر چاپ شده است ۲- **شرح صفوة الزبد** درفقه ۳- **شرح منظومة الستین مسئلة** درفقه حنفی ۴- **فتح الجواد بشرح منظومة ابن العماد فی المعفوات** که در قاهره چاپ شده است وغیر اینها وی بسال ۹۵۷هـ قمری (طبر) درقاهره درگذشت (ص ۹۵ مط)

رملی احمد بن حسین بن حسن - بن علی بن یوسف بن علی بن ارسلان، رملیّ البلده، ابوالعباس الکنیة، کنانی القبیلة، شافعیّ المذهب، شهاب الدین اللّقب، از فقهای شافعیّه بود، از قلقشندی آتی الترجمة تفقّه نمود، از سراج الدین بلقینی آتی الترجمة نیز اخذ مراتب علمیّه کرد، درجامع رمله مشغول تدریس

۱- **رملی** - بفتح اول وسکون ثانی، منسوب برمل میباشد که بوشتهٔ مراصد نام موضعی است، یا برمله نسبت دارد که شهری است درفلسطین درچهار فرسنگی بیت المقدس که قصبهٔ فلسطین و منزل گاه مسلمین بوده است و بعضی از منسوبین آن را تذکر میدهد

و فتوی شد ، عاقبت همهٔ آنها را ترك کرده و برقدس شریف رفت ، در زاویهٔ حنفیه پشت قبلهٔ مسجد اقصی اقامت گزید ، دل از خلق برتافته و بسوی حق تعالی مصروف داشت کتابهائی درفقه و نحو وغیرها تألیف داد که از آن جمله است کتاب **الزبد** و آن منظومه ایست درتوحید و تصوّف وفقه وشافعی و اوّل آن این است، **الحمدلله ذی الجلال و شارع الحرام والحلال** که درمصر و قاهره و بمبئی و جاوه چاپ شده است احمد سال ۸۴۴ھ قمری (ضمد) در همان زاویهٔ حنفیه در شصت و نه یا هفتاد و یك سالگی درگذشت

(ص۹۵۲ مط)

رملی

احمد بن یحیی بن جلاء - رملی ، معروف بابوالجلاء ، مکنّی بابوعبدالله ، از مشاهیر عرفا و از مریدان شیخ ابوتراب نخشبی متوفی سال ۲۴۵ھ ق (رمه) میباشد ، بصحبت ذوالنّون مصری سالف الترجمة نیز رسیده و ازسخنان او است زاهدآن است که مدح وذم درنظرش یکسان باشد بعضی از اهل فن گویند که درتمامی شام و حجاز وعراق و حلب مانند اورا ندیدم، دیگری گوید که در تمامی دنیا سه تن از ائمّهٔ صوفیّه میباشند که چهارمی ندارند ابوعثمان درنیشابور، جنید دربغداد، ابن الجلاء درشام صریح کلام تاریخ بغداد آنکه، جلاء ، نام یا لقب جدّ احمد نیست بلکه لقب پدرش یحیی است احمد روز شنبه دوازدهم رجب ۳۰۶ھ قمری (شو) درگذشت (ص۴۳۲ ج۲مه و۲۱۳ ج۵ تاریخ بغداد)

رملی

خیرالدین بن احمد- بن احمد بن نورالدین علی ایّوبی فاروقی حنفی ، شیخ الاسلام وفقیه عمانیین بود ، دربدایت حال ازمولد خود رملهٔ فلسطین بمصر رفت ومدتی درآنجا اقامت کرد، عاقبت باز برمله برگشته ومرجع کل بود ، ازبلاد بعیده برای اخذ مراتب علمیّه وکسب اجازه از وی، بسوی اومیرفتند کتاب **الفتاوی الخیریة لنفع البریة** درفقه حنفی از او است که در استانبول و مصر و قاهره چاپ شده است خیرالدین، سال ۱۰۸۱ھ قمری (غفا) درنود سالگی درگذشت پسرش نجم الدین رملی نیز از فضلای وقت خود بود ،کتاب **نزهة النواظر علی الاشباه والنظائر**

درفقه حنفی ار او است ، این‌کتاب شرح‌کتاب اشباه و نظائر ابن‌نجیم مصری است ، در لکناو و استانبول ، باکتاب عمر عیون‌البصائر احمد بن محمد حموی حنفی در یکجا چاپ شده‌اند وتاریخ وفات نجم‌الدین بدست نیامد (ص ۹۵۱ و ۹۵۳ مط)

رملی — **محمد بن احمد** - بعنوان شافعی صغیر خواهدآمد

رملی — **محمود بن حسین**- بعنوان‌کشاجم خواهدآمد

رملی — **نجم‌الدین بن خیرالدین** - درضمن‌شرح‌حال‌پدرش‌رملی‌خیرالدین مذکور شد

رندجی — لقب **حسین بن ابی‌العلاء** میباشدکه شرح حالش درکتب رجالیّه است درمجمع‌المقال‌گوید رندج راج ویا چرمی‌است سیاه ، یا رنگ سیاهی است‌که‌کفش و موزه را بدان رنگ‌کنند و رندجی فروشنده یا سازندهٔ رندج راگویند دراکثر نسخ رندجی‌است‌که اوّل‌آن حرف رای بانقطه بوده و بسمت‌آن بغیرقیاس ، به دیهی رندجان نامی از دیهات ترمد از بلاد ماوراءالنهر میباشد ومقتضای قیاس رندجانی‌گفتن است و یا خود منسوب برندج است‌که نوعی از لباس بوده و حسین مذکور بافنده و یا فروشندهٔ‌آن بوده است

رندی — **محمد بن ابراهیم** - بعنوان ابن‌عباد درباب‌کنی خواهدآمد

رواجنی[1]

رواجنی — **سالم بن سلمه** } وغیر ایشان مصطلح‌علمای رجال‌بوده وشرح‌حال

رواجنی — **عباد بن یعقوب** } ایشان را موکول بدان علم شریف میدارد

رواس — **سید محمد مهدی بن علی** - رفاعی‌حسینی‌بغدادی‌صیّادی، مشهور برواس ، ملقّب به بهاءالدین ، از افاضل عرفای قرن سیزدهم هجرت میباشدکه بعداز پدرش درسیزده سالگی بحجاز رفت، درمکّه ومدینه بتحصیلات

۱- **رواجنی**- بفتح اول وکسر رابع، باتخفیف واو، منسوب برواجن میباشدکه یکی از بطون قبائل عرب است

علمیّه آغاز کرد ، در هیجده سالگی برای تکمیل مراتب علمیّه بمصر رهسپار شد، احکام شریعت وفنون متنوّعه را ازمشایخ ازهر فراگرفت با فاصلهٔ سیزده سال (درسال ۱۲۵۱) از مصر بعراق رفت ، در بغداد اقامت گزیده و طریقت رفاعیّه از طرق صوفیّه را ستود ، بعد از آن ببلاد حمص و حماة و شام و هند و سند و بلاد فارس و قسطنطنیّه و رومایلی و آناطولی مسافرتها کرد، عاقبت بار بغداد آمده و درسال ۱۲۸۷ﻫ قمری (عرفی) درشصت و هفت سالگی درآنجا درگذشت از تألیفات او است

۱- **الحکم المهدویة الملتقطة من دررالامدادات السویة** ۲- **زوف العنایة** هردو درتصوف ۳- **مشکاةالیقین ومحجةالمتقین** که دیوان او است ، اوّلی دربیروت، دومی درمصر و سومی درقاهره چاپ شده‌اند (ص۹۵۷مط)

رواسی درتنقیح المقال ضمن ترجمهٔ حال **افلح بن حمید** گویند روّاسی با فتح و تشدید، شخص بزرگ سر راگویند واز ازهری نقل کرده که افلح مذکور منسوب بقبیلهٔ رواس است و بنی‌رواس (بضمّ رأ) قبیله‌ایست ازبطن‌عامر بن صعصعة که عبارت‌از نسل و خانوادهٔ رواس بن حارث بن‌کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه میباشد بالجمله لفظ رواسی دراصطلاح رجالی، عبارت‌از افلح بن حمید، جراح بن ملیح ، جعفر بن عثمان، جمیل وجهم بن حکیم ، حسین بن عثمان، حماد بن‌عثمان، محمد بن حسن ابی‌ساره ، مسعر بن‌کدام و پدرش و جمعی دیگر بوده وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه است بنوشتهٔ بعضی‌ازعلمای رجال، لفظ رواسی درصورت‌نبودن قرینه راجع به **محمد بن حسن** مذکور است وما نیز شرح حال اجمالی اورا در باب‌کنی تحت عنوان **ابن‌ابی‌ساره** نگارش خواهیم داد

روانی **حمران بن‌اعین-** مصطلح‌رجال بوده ورجوع بدان‌علم‌شریف‌نمایند

رؤبه **بن‌ابی‌الشعثاء یاابی‌الشعیا یاابی‌هریره، عبدالله عجاج-** بن رؤبة بن اسد بن صخر بن‌کنیف بن عمیرهٔ بصری تمیمی سعیدی، مکنّی باابومحمد ، از جملهٔ تابعین بوده و هردو دولت بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس را درك‌کرده است،

مثل پدرش عجاج ارمشاهیر شعرا وهردو در رحرگوئی معروف هستند، اشعار ایشان در مصنّفات اجلّه حصوصاً درمجمع‌البیان طبرسی مدکور و مورد استشهاد و تمثل میباشد و هریکی دیوانی داردکه تمامی اشعارش ار قبیل رحر است رؤبة درلعت‌بصیر و بعریب و وحشی و مأنوس‌آن احاطهٔ تمام داشته و مقیم بصره بود با موقع قیام ابراهیم‌بن عبدالله بن‌حسن مثنّی (که با بوجعفرمنصورحروح‌کرده‌بود) ارحوف فتنه به بادیه رفت وبمحرّد رسیدن ساحیه‌ای‌که منطور نظرش بوده بسال۱۴۵ه قمری (قمه) در همانجا درگدشت

در وفیات‌الاعیان‌گویدکه رؤبه موش میحورده و بهمین جهت ملامتش‌کردندگفت موش ارایں‌مرعهای‌حانگی‌شما نطیف‌تر است‌کدآنها فادوراب ونجاست‌اسانیرا میحورند لکن موش ،گندم پاك ومعر حبوبات را میحورد وار اشعار رؤبة است

رسم عفاه‌الدهر طولا فامحی **قد كاد من طول البلی ان یمسحا**

این شعر درکتب عربیّه ار شواهد دحول **ان‌ناصبه** برحبر**کاد** است‌کـه‌گاهی بآن نیر مثل حبرعسی داحل میشود ونیر ار اشعار رؤبة است

ایهـاالشامت المعیر بـالسیـ **ـب اقلی بـالشباب افتحـارا**
قد لبست‌الشباب غضا طریا **فوحدت الشباب ثوبا معارا**

نیر ار او است

من یك ذا ب فهذا بتی **مقیظ مصیف مشتی**
احدته من نعجات ست

رؤبة ار ابوهریره و نسابهٔ بکری روایت‌کرده و ابوعبیده معمّر بن مثنی و حمعی دیگر نیر ار وی روایت میکنند رُؤبَه ، بضمّ اوّل و سکون ثانی میباشد (کـه حرف همزه است) ودراینجا بوشتن شرح‌حال‌او فقط نملاحطهٔ ظاهر رسم‌خطاست‌که با واوش‌مینو یسند وحانجه مدکور داشتیم نام بدرش عبدالله ، مکنّی بابوهریره یا ابوالشعثا بوده وعجاج بیر (بروزن عطّار) لقب عبدالله میباشد ، این است‌که دراکثر موارد رؤبه بن عجاج بن رؤبه بوشته و اسم بدرش را حدف می‌کنند و با لقبش مدکور دارند حنانچه اشاره شد عجاج نیر شاعری‌بوده معروف ، دیوان شعری هم داشته ومثل بسرش رؤبة ارمحضرمین

دولتین بنی‌امیّه و بنی‌عباس بوده و زمان وفاتش بدست نیامد دیوان رؤبة وعجاج سال ۱۹۰۳م درضمن مجموعهٔ اشعار عرب دربرلین چاپ شده است

(ص ۱۴۹ ج حم و ۲۸۱ت و ۲۰۶کا و ۹۵۵ و ۱۳۱۱ مط)

روحانی **میرزاعلی**- شیرازی، پسر میرزا عبدالوهاب‌یزدانی‌آتی‌الترجمة، ابن‌وصال شیرازی‌آتی‌الترجمة ، متوفی سال ۱۲۶۲ﻫ قمری از شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد ، در زمان تألیف‌آثار عجم‌که سال ۱۳۱۳ﻫ قمری بپایان رسیده درقید حیات بوده و از اشعار اوست

پنهان بزیر زلف چـو رخسار میکنی روز مرا سیه چـو شب تـار میکنی

شب عهد میکنی‌که دهی بوسه‌ام بروز چـون روز یادت آورم انکار میکنی

از هجر نقطـهٔ دهن خـویشتن مـرا سرگشته تا بچند چـو پرگار میکنی

سال وفات خود روحانی بدست نیامد (ص۳۶۴عم)

روحی **ابوبکر بن علی** - سمرقندی ، از فحول شعرا بود ، طریقهٔ سخن را از رشیـد وطوط سالف‌الترجمـهٔ متوفی در اواسط قـرن ششم هجرت یادگرفت ، نخست مدّاح غزنویان بود و درمجلس ایشان بسر می‌برد ، عـاقبت ترك مدّاحی‌کرده و قدم در دایرهٔ سلوك‌گذاشت واز او است

مرد آزاده بگیتی نکـنـد میل بهٔکار تـا همه عمر ، زآفت بسلامت بـاشد

زن نگیرد اگرش دختر قیصر بدهند وام بستانـد اگر وعده قیامت بـاشد

نـرود بردر اربـاب سخـا بهر طمع همه گـر حـاتم‌طائی بسخاوت بـاشد

سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد (ص ۳۳۱ ریاض‌العارفین)

روحی **شیخ اجل ، حسین بن روح بن ابی‌بحر**- روحـی بحری نوبختی ، مکنّی بابوالقاسم، سیّمین نوّاب اربعه و وکلا و سفرای خاص حضرت ولی‌عصر حجةالله‌الکبری عجل‌الله فرجه میباشدکه درزمان غیبت صغری (۲۶۰- ۳۲۹ﻫ ق) واسطه ، مابین شیعه وآستان ملایك پاسبان‌آن خلیفةالرحمن بوده‌اند حسین بعداز وفات محمد بن عثمان بن سعید ، سفیر دوم‌آن‌حضرت درسال۳۰۴یا۳۰۵ﻫ قمری

بشرف سفارت خاصّه مشرّف شد چنانچه محمد، حین وفات خود درپاسخ استفسار حاضرین از وکیل خاص ناحیهٔ مقدّسه فرمود اینك ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم مقام من بوده و درمیان شما و حضرت صاحب الامر سفیر و وکیل آن حضرت و ثقة و امین است ، در امورات خودتان بدو مراجعه کرده و درمهمّات بدو اعتماد کنید من از طرف آن حضرت مأمور بدین بودم و تبلیغ رسالت کردم حسین بن روح ، نزد عامّه و خاصّه اعقل و داناترین مردم بوده و **کتاب التأدیب** از او است، درماه شعبان ۳۲۶ه قمری (شکو) وفات یافت و بامر حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه علی بن محمد سمری را (که شرح حالش بعنوان سمری خواهد آمد) بسفارت منسوب داشت قبر حسین بن روح در بغداد مشهور و در تمامی عمر خود با تمام تقیه میگذرانیده است **این نگارنده** در باب حسین در تاریخ وفاتش گفته‌ام

ثم ابن روح الحسین النجری **قد کسر القفص جلیل القدر**

جملهٔ **قد کسر** = ۳۲۶ (کتب غیبت و رجال)

رودباری **احمد بن عطا** - بعنوان ابوعبدالله در باب کنی خواهد آمد

رودباری **احمد بن محمد** - بعنوان ابوعلی خواهد آمد

رودکی **محمد یاعبدالله یاجعفر بن محمد** بخارائی سمعی، مکنّی بابوالحسن یاابوعبدالله، از نامداران شعرای ایرانی میباشد که ازگاه کودکی نابینا بود ، درهشت سالگی قرآن مجید را حفظ کرد ، باآن حال نابینائی بکسب کمال اشتغال جست ، در تحصیل فضل و هنر و فنون ادب رنج و تعب برد تاآنکه در بینش و دانش شهرهٔ آفاق شد ، بویژه در فنّ موسیقی دستی توانا داشت وگویند بربارند و نکیسا که در این فنّ معروف جهان هستند برتری یافت ، اشعار او در نهایت فصاحت و بلاغت بوده بلکه برغم بعضی ، درعرب و عجم نظیری نداشته است وگاهی سلطان الشعراء نیز موصوفش دارند معروف ملحی گوید

از رودکی شنیدم سلطان شاعران کاندر جهان بکس مگر و خر بفاطمی

اشعارش باآن‌همه فصاحت و بلاغت سیار و بکثرت و ریادتی شعر درنهایت اشتهار بود نقل است که رشیدی شاعر عدهٔ اشعار اورا با یك میلیون و سیصد هرار شمار آورده است چنانکه گوید

گر سری یابد بعالم کس به نیکو شاعری   رودکـی را برسران شاعران باشد سری
شعر اورا من شمردم سیرده ره صد هرار   هم فرون آید اگرچون آنکه باید بشمری

لکن اراین اشعار ریاد، سیار اندکی بدست آمده است که بدو منسوب دارند بلکه اکثر آنها درنتیجهٔ انقلابات رمان ارمیان رفته وآنچه باقی‌مانده نوعاً با اشعار حکیم قطران تبریزی که صد و اند سال بعدار او میریسته مشتبه گردیده است رودکی ، مدّاح امیر نصرالدین بن احمدبن اسمعیل سامانی وندیم ومقرّب درگاه وی ، همواره مشمول عنایات ملوکانه بود ، بامرآن شاه والاجاه و وریرکبیرش ابوالفضل بلعمی ، بطم کلیله و دمنه پرداخت ، چنانچه کسی آن‌کتاب را میخواند رودکی هم بطمش می‌آورده است فردوسی گوید

گدارنده را بیش بنشاندند   همه نامه بررودکی خواندند
بیوست گویا پراکنده را   سفت این چنین درآگنده را

دراثر همین نظم کلیله ، بیش ارپیس مورد توجهات شاهانه شد ، بصله و انعامات سیاری نایل گردید، عاقبت، ثروتاو بحدی رسیدکه گویند(والعهدةعلیهم) دویست غلام ررّین کمر داشته و چهارصد شتر، بنه و بار سفر اورا نقل میداد ، معرّی و امیرعنصری باآن همه شوکت امیرانه که در رمان خود داشته‌اند درحسرت سامان وثروت وی بوده‌اند درچهار مقالهٔ عروضی ، بعدار تلخیص این نگارنده گوید درعهد نصر بن احمد سامانی که اوج دولت آل‌سامان بوده و اسباب تمتّع و برفع درغایت ساختگی و لشکر جرّار و بندگان فرمانبردار و حرائی آراسته بود ایشان رمستان در دارالملك خود (بخارا) و تابستان در سمرقند و یاشهری دیگر اربلاد خراسان اقامت کردی تاآنکه درهری وبادغیس که خرّم ترین خراخوارهای خراسان و عراق و بعضی ار بلاد دیگر که نارنج و ترنج و مشمومات و

میوه‌جات گوناگون و نعمتهای رنگارنگ وتمامی وسائل آسایش لشکریان فراهم وهمه چیز فراوان و ارزان بود تا تمامی لشکریان در تمامی فصول سال متنعّم و برخوردار و از نعیم حوانی بهره‌ور بود، بهمین جهت در مراجعت بدارالملك (بخارا) بسامحه گذرانده و هرفصلی بفصل دیگر میانداخت چون ملك بی‌خصم، جهان‌آباد، لشگر فرمانبردار، روزگار مساعد و بخت موافق بود اینك چهار سال بدین منوال گذرانیدند تاآنکه ارکان دولت و لشکریان، ملول و دلتنگ وآرزومند خانمان و وطن و اهل و عیال خودشان بوده لکن شاه را همچنان ساکن دیدندکه هوای هری درسر وعشق هری در دل داشته و دراثنای سخن‌آنرا بهشت ترجیح دادی، دانستندکه سرآن داردکه‌آن تابستان نیز درهری باشد پس سران لشکر نزد رودکی‌که محتشم‌تر ومقبول‌القول‌تر از دیگر ندمای شاه بوده رفته و بعد از اظهار اشتیاق بخارا و فرزندان و خاندان‌شان، پنجهزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) وعده‌اش کردند صنعتی بکندکه شاه ازآنجا سمت بخارا حرکت نماید، رودکی نیز قبول‌کرد، قصیده‌ای‌گفته و علی‌الصباح خدمت شاه رفت، بجای خویش بنشست، بعداز نوای مطربان، چنگ برگرفت و بخواندن‌آن قصیده درپردهٔ عشاق‌آغازکرد واز ابیات همان قصیده است

بوی جوی مولیان‌آید همی — یاد یار مهربان‌آید همی
ریگ‌آموی با درشتیهای او — زیر پا چون پرنیان‌آید همی
ریگ‌آموی و درشتی راه او — زیرپایم‌پرنیان‌آید همی(خل)
آب‌جیحون‌از نشاط‌روی‌اوست — خنك ماراتا میان‌آید همی
ای بخارا شادباش و شادزی — شاه زتو میهمان‌آید همی
میر ماهست و بخاراآسمان — ماه سوی آسمان‌آید همی
میر سرواست وبخارا بوستان — سرو سوی بوستان‌آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیر چنان متأثر گشت‌که از تخت فرودآمده و بی‌موزه پا در رکاب‌خنك نوبتی‌آورده و روی ببخارا نهاد چنانچه رانین وموزه تا دوفرسنگ در پی

امیر سروته بردند وآنجا درپای کرده و تا بخارا هیچ‌جا عنان باز نگرفت و رودکی آن پنجهزار دینار را مضاعف ازلشکریان ستاد وچون رودکی دراین نوبت بسمرقند رسید چهارصد شتر زیر بنهٔ او بود والحق بدین تجمّل ارزانی بودکه هنوز این قصیده راکسی جواب نگفته‌است ازلطیف طبعان عجم یکی امیرالشعراء معزّی بودکه شعر او درطراوت بغایت است ودر روانی و عذوبت بنهایت زین‌الملك ابوسعید هندو از وی درخواست کردکه‌آن قصیده‌را جواب بگوید گفت نتوانم عاقبت دراثر اصرار چند بیتی گفت که یکی از آنها این است

رستم از مازندران آید همی وین ملك ازاصفهان آید همی

همهٔ خردمندان دانندکه میان این سخن وآن سخن چه تفاوت‌است وکه تواند بدین‌عذبی که او (رودکی) دراین قصیده درمدح گفته سخن راند

آفرین و مدح سودآید همی گر بگنج اندر زیان آید همی

دراین بیت هفت صنعت از محاسن بدیعیّه است مطابق و متضّاد ومردف وبیان مساوات و عذوبت و فصاحت و جزالت و هراستادی‌که درعلم شعر تبحّری دارد چون اندکی تفکر کند داندکه من دراین مصیبم ، در اینجا کلام چهار مقالهٔ عروضی ملخصا بپایان رسید و از ابیات همین قصیده غیراز این هفت بیت‌که از چهارمقاله نقل شده بیت دیگری بید نکردیم ونیز از اشعار او است‌که درنصیحت گفته است

زمانه پندی آزادوار داد مرا زمانه را چونکو بنگری همه‌پنداست

بروز نیك‌کسان گفت غم مخور زنهار بساکسان‌که بروز توآرزومند است

نیز از او است

زلف تراجیم‌که کردآن‌که او خال ترا نقطهٔ آن جیم‌کرد

از دهن تنگ توگویدکسی دانککی باز بدو نیم‌کرد

کتاب **تاج‌المصادر** درلغت فرس از او است و**دیوانی** مشتمل بر۱۱۵۴ بیت نیز بسال۱۳۱۵ قمری در تهران بنام رودکی چاپ سنگی شده است

رودکی گفتی صاحب ترجمة، بجهت انتساب او بدیهی رودك نام از دیهات سمرقند یا بخارا میباشد که مولدش در آنجا بوده است در مراصد گوید رودك (بروزن کودك) با دال نقطه‌دار، دیهی است از سمرقند و ظاهر آن است که با دال نقطه‌دار معرّب همان رودك با دال بی‌نقطه است، یا خود، رودکی گفتی او بجهت آن است که در رود و بربط نوازی و دیگر آلات موسیقی مهارتی بسزا داشت، رود را نیکو می‌نواخت سرود با اثر میگفت و گویا بجهت بلندی و نیکوئی اشعار او است که بعضی اورا نخستین کسی دانند که بزبان پارسی شعر گفته است والاّ پیش از او نیز شعرای بسیاری بوده‌اند علی‌الجملة رودکی بسال ۳۰۴ یا ۳۲۹ یا ۳۳۹ یا ۳۴۳ھ قمری (شد یا شکط یا شلط یا شمج) درقریهٔ مذکور درگذشت (چهارمقالهٔ عروضی و۲۳۶ ج۱مع و۲۳۱۶ ج۳ص و۲۹۷ ج۳ذریعة)

روذراوری **محمد بن حسین** - بعنوان ابوشجاع در باب کنی خواهد آمد

روزبهان **ابومحمد** - بعنوان شیخ شطاح خواهد آمد

روزی **شیخ ابوالحسن علی بن محمود بن ابراهیم** - از عرفای قرن پنجم هجرت واز اکابر مشایخ وقت بود، کتاب **رباط روزی** نام، بدو منسوب میباشد که برای پسر خود ابوالحسن حضرمی تألیف داده است درماه رمضان سال چهارصد و پنجاه و یك هجری قمری درگذشته و علام سرور هندی در تاریخ آن گوید

رفت چون زین جهان بخلد برین روبق دین ولی حسن روزی

عارف زنده دل بگو تاریخ هم رقم کن علی حسن روزی

درجملهٔ **عارف زنده‌دل** و **علی‌حسن روزی** هر کدام = ۴۵۱ (ص ۲۳۰ ج ۲ خه)

روسی **دده عمر**، رومی، ازکبار مشایخ عرفا میباشد که مولدش آیدین بود، در بدایت حال قلندرانه و بسمت خراباتی میزیست، اخیراً در شهر بادکوبه با سید یحیی شیروانی شماخی که در آن اوان پوست نشین مسند ارشاد بوده ملاقات وتحصیل فیض وفنون طریقت نمود و بسال ۸۹۲ھ قمری (ضصب) در تبریز درگذشته و در کوی مقصودیّه دفنش گردید (ص۳۱۴ ج۳قع)

روعی

مولی محمدصالح بن محمدباقر- قزوینی ، معروف بروعی ، عالم فاصل کامل ، از علمای عهد شاه عباس ثانی و شاه سلیمان صفوی (۱۰۵۲-۱۱۰۶ه قمری) بود ، با شیخ حرّ عاملی و مجلسیّین و نظائر ایشان معاصر واز مقدّمات ترجمهٔ صحیفهٔ سجّادیه از تألیفات او، استکشاف میشودکه از تلامذه میرداماد (متوفی سال ۱۰۴۲ه قمری) شمار میرود روعی تألیفات نفیسه داردکه ظاهراً همهٔ آنها بپارسی است

۱- **اکل آدم من الشجرة** ۲- **برکات المشهد المقدس** ، این کتاب ترجمهٔ فارسی عیون اخبارالرضا میباشدکه سال ۱۰۷۵ه قمری درمشهد مقدّس تألیف داده ویك نسخه از آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران بشمارهٔ ۱۹۲۳ موجود است ۳- **ترجمهٔ توحید مفضل** که سال ۱۰۸۰ه ق تألیف شده است ۴- **ترجمهٔ صحیفهٔ سجادیه** ۵- **ترجمهٔ عهد مالك اشتر** ۶- **ترجمهٔ عیون اخبارالرضا ع** که درفقره دویم فوق مذکور شد ۷- **ترجمهٔ محاضرات راغب** ۸- **ترجمهٔ نهج البلاغة** بلکه شرح آن کتاب مستطاب بوده و بهترین شروح فارسی نهج البلاغة است که درتبریز چاپ سربی شده ، اینکه در اوّل این نسخهٔ چاپی ، آن را بملّاصالح برغانی قزوینی (متوفی درحدود سال ۱۲۷۰ه قمری) نسبت داده اشتباه است ۹- **شرح اشعار مثنوی رومی** که بعضی از اُشعار مشکله‌اش را شرح کرده است ۱۰- **شرح دعای سمات** ۱۱- **شرح نهج البلاغة** که درفقرهٔ هشتم فوق مذکور شد ۱۲- **معاملات** سال وفاتش بدست نیامد (ملل ودریعة وسطر۳ ص۸ ۴ت)

رومی

ابراهیم بن محمد وسعید وغیر ایشان مصطلح علم رجال بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است

رومی

عمر بن جعفر- بعنوان زعفرانی خواهدآمد

رونق

میرزا محمدحسین - کرمانی، ازمشاهیر عرفای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درخدمت علمای کرمان تحصیل کمالات نموده و پای در دایرهٔ اهل حال نهاد، بنورعلیشاه اصفهانی دست ارادت داد، اقامت درکرمان

مسندنشین ارشاد عباد گردید و از آثار او است

۱ـ مثنوی‌حیات ۲ـ مثنوی عرائب ۳ـ مرآت‌المحققین واز اشعار او است

حر درد بیمار ترا از هر دوا بهبود به   حر داغ سارار ترا از هیچ سودا سود به

گفتم بحر عاشق‌کشی دانم ترا مقصود به   فرمان بقتلم میدهی گفت آری اما رود به

گفتم وصالت درجهان ممکن بود درعاشقی   گفت آری اما آن زمان کز هستی او بود به

سر از او است

در وادی تجلّی اعیان رهرگیاه   صد نحل طور هست‌عیان با دوصد قبس

نعلین چیست آرزوی مال و منصت   نعلین حیست هست هوای تو باهوس

در دام نفس در قفس تن اسیر حسد   یارب مددکه وارهم از دام و از قفس

یا من هوالاله ولا رب لی سواه   ارحم لرونق و تقبله ملتمس

صاحب ترجمه سال ۱۲۲۵هـ قمری (عرکه) درکرمان درگذشت

(ص ۱۴۶ ح ۲ مع و ۴۵۱ ص)

رونقی   ازشعرای اوائل قرن‌یازدهم هجرت‌میباشدکه‌سال۱۰۳۱هـ قمری (علا) درگذشته واز اشعار او است

حرفت از شوق رس با همه‌کس میگویم   با تو گر، می‌خورم ، اوّل نفس میگویم

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد   (ص ۲۳۸۰ ح ۳ س)

رویی   **ابوالفرج**ـ شاعرایرانی، بعنوان ابوالفرج در باب کنی خواهد آمد

رویان[1]

روبانی   **عبدالواحد بن اسمعیل بن احمد بن محمد** ـ رویانی طبری ، فقیه قاضی شافعی ، مکنّی بابوالمحاسن ، ملقّب بحرالاسلام ، از

۱ـ **رویان**ـ بضم اول ، دیهی است درحلب محله‌ایست در ری و شهری‌است بزرگ از جبال طبرستان، که اکثر بلاد آن‌سامان‌میباشد وجبال آن بجبال ری‌اتصال دارد وآمل بزرگترین شهر غیرجبال طبرستان است ، بعقیدهٔ بعضی ، رویان جزو طبرستان بوده بلکه ناحیهٔ مستقلی است وجبال آن متصل بجبال ری میباشد   (مراصد وغیره)

اکابر فقهای شافعیّه میباشدکه درعهد خود نادرهٔ زمان ، درعلم خلاف و مذهب و اصول اکابر افاضل وفحول، نزد مردم طبرستان منزلتی عظیم و مقامی بلند داشت ونظام‌الملك وزیر، محض بجهت فضل وکمالات او بسیار تعظیمش میکرده است بغزنه و نیشابور و بخارا و بعضی از بلاد دیگر مسافرتهاکرد ، با افاضل هردیاری ملاقات نمود ، درآمل طبرستان مدرسه ساخته و در ری تدریس میکرد ، در جامع اصفهان نیز بنقل احادیث می‌پرداخت ومیگفته است‌که اگر تمامی‌کتابهای شافعی بسوزد همهٔ آنها را ازحفظ خاطر املا میکنم رویانی مصنّفات نافعه دارد

۱- **بحرالمذهب** درفقه شافعی‌که بهترین و بزرگترین‌کتب فقهیهٔ شافعیه بوده و فقهای خراسان تمامی‌آنها برجیحش ننهاده‌اند ۲- **التجربة** ۳- **التحبیر** ۴- **تکملة السعادات فی‌تکملة العبادات المسنونات** بپارسی ۵- **التلخیص** ۶- **الجعفریات** ۷- **جمع‌الجوامع** ۸- **حلیة‌المؤمن** ۹- **الشافی** ۱۰- **الکافی** ۱۱- **مناقب‌الامام الشافعی** رویانی ، اوّلین کسی بوده‌که فرقهٔ باطنیّه (اسماعیلیّه) را تکفیر نمود ، حکم بکفر ایشان داد ، اهل قزوین راکه باآن فرقه اختلاط داشتند باجتناب از ایشان توصیه‌کرد ، از این‌رو روز جمعه دهم یا یازدهم محرم سال۵۰۱یا۵۰۲ه قمری (نا یا ثب) در جامع‌آمل طبرستان ، بعد از فراغت از املای حدیث محض بجهت تعصّب دینی ، از طرف ملاحدهٔ‌آن فرقه درحدود هشتاد و هفت سالگی مقتول‌گردید مخفی نماند ،که در حد موقع ازکتاب ریاض‌العلماء نقل است‌که رویانی عبدالواحد ، درباطن شیعه و ازمشایخ سید فضل‌الله راوندی و نظائر وی بوده لیکن با تقیّه میگذرانیده است و از این‌رو ، عامّه ، شافعی مذهبش بدانند ، ظاهر بلکه صریح درىعة نيزكه بنقل‌كتابهای رویانی پرداخته تأیید قول همین ریاض‌العلما است

(ص ۳۲۲ ج ۱کا و ۷۶ ج ۶مه و ۳۲۵ مس ومواضع متفرقه از دریعة)

رویانی **علی بن محمد** - مصطلح‌علمای‌رجال وشرح‌حالش درآن‌علم‌است

رهائی **مولانا سعدالدین**- ازشعرای ایران و ازقصبهٔ خواف خراسان‌بوده و از اشعار او است

بیست درعشق توچون‌من، درد پرورد دگر ایکـه دردمرا نمیدانی ، بود درد دگر

درسال ۹۸۰ﻫ قمری (طف) درگذشت (ص ۲۳۸۴ ح ۳ س)

رهاوی **ایوب** - ازمترجمین اطبای عهد خلفای‌عباسی میباشدکه‌کتب سیاری‌راار بونانی بعربی وسریانی برجمه‌کرد، عمده‌معروفت‌او درلعت سریانی‌بوده ودرزبان عربی بیك بصیرت نداشته‌است وشرحی دیگر بدست‌نیامد (ص ۲۴۰ ح ۱ مر)

رهبی **عبدالله‌بن احمد، محمد بن بحر، محمدبن یحیی** - وشرح حال ایشان در رحال است

رهی **محمدابراهیم** - اصفهانی، بواسطهٔ ذوق‌فطری، ارقصابی‌که‌شغل او بوده‌کناره‌کشید بارفیق‌اصفهانی‌سالف‌الترحمة معاشرت‌کرده ار وی تخلّص‌گرفت وار اشعار او است

بهرسفرگـذاشتم ، زین حو بپشت باد پا آمـد و دامـم‌گـرفت‌آن صنم ار ره وفا

مرغ‌دلش شکسته‌پر، برگ‌گلش زگریه‌تر صـدق او بسته در، لـؤلـؤ او عقیق‌سـا

نرگس دلـوار او ،کرده نگریـه‌آشتی غنچهٔ عشوه سار او ،گشتـه به لابـه‌آشنا

کروطبی‌حواصفهان ورصنمی‌حومن‌حمان کس نرود بصد زیان ،کس‌نرد بصد حفا

درسال ۱۲۲۶ﻫ قمری (عرکو) درگذشت (ص۱۴۳ ح ۲ مع)

رهی **همگر مجدالدین**- بهمین عنوان حواهدآمد

رهین‌المحبسین **ابوالعلاء احمدبن عبدالله** - بعنوان **معری** حواهدآمد

رباشی **احمد بن ابی‌نعیم** - مکنّی بابوصحره، ار شعرای عهد مأمون عباسی میباشد ، اشعار او در ذمّ خلفای عباسی و یحیی‌بن‌اکثم قاضی‌است‌که معروف بعمل شنیع معروف بوده، مشهوراست روزی مأمون درمقام‌تعریض بیحیی ، قائل این شعر را ار حود یحیی پرسید

قاض یری‌الحد فی‌الزناء ولا یری علی من یلوط من‌بأس

یحیی گفت مگر حلیفه قائل این شعر را نمی‌شناسد؟ گفت نه ، یحیی گفت گویندهٔ این شعر فاسق و فاحر احمد بن ابی نعیم بوده وهم اوگوید

لااحسب الحور ینقضی وعلی‌اا امة وال من آل عباس

پس مأمون منفعل شده گفت باید احمد بن ابی‌نعیم سلاد سند تبعیدشود ابن حلّکان گوید این دوبیت ار حملهٔ ابیاتی است که اوّل آنها این است

اطفتی الدهر بعدا حراس لسائات اطلس وسواسی
یا بؤس للدهر لایرال کما یرفع ناسا یحط من ناس
لا افلحت امة و حق لها بطول نکس و طول اتعاس
ترضی بیحیی یکون سائسها و لیس یحیی لها بسواس
قاض یری - الخ
یحکم للامرد العزیز علی مثل جریر و مثل عباس
فالحمد لله کیف قد ذهب العدل و قل الوفاء فی الناس
امیرنا یرتشی و حاکمنا یلوط والرأس شر من راس
لوصلح الدین و استقام لقد قام علی الناس کل مقیاس
لااحسب الحور - الخ

ابن حلّکان بعد ار نقل این ابیات گوید گمان دارم که شمارهٔ آنها بیشتر ار این باشد لکن خطیب بغدادی همین مقدار ذکر کرده است، نیز گوید که در تاریخ بغداد خطیب واغانی ابوالفرج اصفهانی ومروّج الذهب مسعودی، قضایای بسیاری راجع بهمین عمل شنیع درباره یحیی نگارش داده‌اند من جمله خطیب در تاریخ بغداد گوید یحیی متفنّن ومبتلا بحسد شدید بود، ار کثرت حسد، ار فقیه حدیث سؤال میکرد، ار محدّث مسئلهٔ نحو می‌پرسید، با نحوی مطلب کلامی مذاکره میکرد که طرف را خجل و شرمسار نماید تا آنکه روزی مردی خراسانی بسیار ذکی ومتفنّن وارد شد ، یحیی ار وی پرسید که درحدیث مطالعه کرده‌ای یا نه گفت بلی یحیی گفت ار اصول مشایخ چه حدیث در حفظ داری گفت بدو واسطه درحفظ دارم که حضرت علی علیه‌السلام لواط کننده را سنگسار نمود دیگر باوی حرفی نزد وقتی که این عمل شنیع یحیی متوا بر گردید مأمون بصدد امتحان برآمد ، مجلسی با وی خلوت کرد و فلا غلامی حزری راکه در نهایت جمال و خوشروئی بوده

توصیه نمودکه تنها نزد ایشان بوده و بعد از بیرون شدن مأمون نیز نزد یحیی بماند و با وی مزاح و شوخی نکند لذا پس‌از آنکه یحیی وآن غلام حرزی نزد مأمون حاضرشده و شرائط محادثه ومصاحبت بعمل‌آمد مأمون به بهانه‌ای بیرون رفت وازخارج مترصّد حال ایشان میبود ،آن غلام برحسب دستور، بنای مزاح با قاضی‌گذاشت قاضی این آیهٔ شریفه را فرو خواند **لَوْلَاأَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ** پس‌خود مأمون شنیده و وارد مجلس شد واین اشعار ابوحکیمه راشدبن اسحق‌کاتب راکه دربارهٔ یحیی‌گفته‌است همی‌خواند

وکنا نرجی ان نری‌العدل ظاهرا ... فاعقبنا بعد الرجاء قنوط

متی تصلح‌الدنیا و یصلح اهلها ... و قاضی قضاة المسلمین یلوط

ابوحکیمه قطعات بسیاری درحق یحیی‌گفته است ازمبرّد نقل‌است‌که درمجلس‌ابوعاصم نبیل بود ، ابوبکر پسر یحیی بن‌اکثم نیز حاضر وباخوانندگی بسر مبارعه‌برآمد، صدای ایشان بلند شد ، ابوعاصم پرسیدکه‌کیست گفتند ابوبکر بن یحیی بن اکثم است‌که با خوانندگی مبارعه میکند ابوعاصم‌گفت **ان‌یسرق فقد سرق اب‌له قبل ذالك** باری این‌گونه وقایع بسیار و بسط راندن را بکتب مبسوطه محوّل میدارد زمان وفات ریاشی بدست نیامد ولی یحیی در ذی‌الحجهٔ سال ۲۴۲ یا اوّل سال ۲۴۳ه قمری درهشتاد وسه سالگی هنگام مراجعت از مکّه در ربذه مرده وهم درآنجا بخاك رفت

(ص ۵۵ ج ۲ بی و ۳۵۸ ج ۲ کا)

ریاشی **عباس بن فرج** - بصری، مورّخ نحوی لغوی مکنّی بابوالفضل، از مشاهیر و اکابر ادبا و لغویّین و نحویّین‌که در وقایع ایّام عرب نیز خبیر بود ، اشعار بسیاری از اصمعی و ابوعبیده معمّر بن مثنی و دیگران روایت‌کرده است ، نصف اوّل‌کتاب سیبویه را از مازنی فراگرفته و مازنی نیز لغت‌را از وی‌آموخته و میگفته است‌که استفادهٔ من از ریاشی بیشتر از استفادهٔ وی از من بوده و نیز می‌گفته‌که ریاشی‌کتاب سیبویه را از من خوانده و لکن ازمن اعلم است مبرّد و ابن‌درید نیز از شاگردان وی بوده‌اند واز تألیفات ریاشی است

۱- کتاب‌الابل ۲- کتاب الخیل ۳- کتاب ما اختلفت اسمائه من کلام العرب

وعیر ایسها ریاشی سال دویست وشصت و پنح یا هفتاد و پنح ویا سوشتهٔ ابن‌حلّکان که بعدارحمل براشتباه وعلط داشتن‌آن دوقول احتیارکرده درماه شوال‌سال دویست وپنجاه و هفت هجرت موقع دخول رنج بصره درحدود هشتاد سالگی مقتول شمشیر رنجیان گردید ابن‌حلّکان در وجه اشتباه‌آن دوقول‌گوید ار مسلّمات مورّخین و ارباب سیر میباشدکه دخول رنج بصره وقت‌نمارجمعهٔ هفدهم شوال مذکور بوده است باگفته‌نماند مبرّد ار ریاشی‌نقل‌کرده‌که روری ابوالعتاهیة حاصر شد ویك‌سبد حجامت همراه داشت، گفت ار اینجا برنمی‌خیرم مگر اینکه یکی ار شما را حجامت‌کرده باشم پس یکی ار علامان حود راآوردیم وبعد ار حجامت‌کردن او این اشعار را انشا نمود

الا انما التقوی هی‌العر والکرم	**وحبك للدنیا هوالدل والعدم**
و لیس علی عبد تقی نقیصة	**اداصحح‌التقوی وان حاك اوحجم**

(ص۸۶ف و۹۱ ح۲ع وص۴۲۱ت و۲۵۵ ح۲ ی و۴۴۶ ح۱۲حم و۲۶۸ح۱کا)

ر یحانةالشام **احمد بن ابی‌الحواری** - راهد و محدّث معروف اوائل قرن سوم هجرت میباشدکه بسال ۲۳۰ه قمری درگذشت گویند این‌لقب او ار طرف حنید بغدادی بوده است لکن این مطلب با در نظرگرفتن سال وفات جنید که سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ه ق در بود و یك سالگی بوده بسیار مستبعد میباشد بلی ممکن است‌که جنید بعد ار وفات احمد اورا بهمین لقب ریحانةالشام ملقّب میداشته‌است

(اطلاعات متفرقه)

ر یحانةالندماء **علی بن محمد** - بعنوان بوحی نگارش دادیم

ر یحانی **حسین بن محمد** - مصطلح علمای رجال بوده وشرح‌حالش موکول بدان علم شریف است

ر یحانی **علی بن عبیدهٔ** لغوی، کاتب، مکنّی بابوالحسن، معروف بریحانی، ار مشاهیر فصحا و بلغا میباشدکه وافرالفضل وکثیرالادب و ملیح‌اللّفظ و حسن‌العبارة بود ، بعضی ار اهل فنّ در بلاغت بجاحظش ترجیح داده‌اند و در امثال و حکم‌کتابهائی شیوا تألیف داده ونیر ار تألیفات او است

۱- الایقاع ۲- التدرج ۳- الرمام ۴- سمرالحبة ۵- صفةالدنیا ۶- الطارق ۷- المصون ۸- الموشح ۹- النکاح ریحانی با مأمون‌عباسی (۱۹۸-۲۱۸ه‌ق) معاصر بود و نزد او تقرّبی بسرا داشت و باآن‌همه فضل وکمال بکفر و زندقه متّهم بوده است

(ص ۴۷۲ت و۱۸ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

سپاس بی‌پایان‌که حرف رای مهمله (بی‌نقطه) بپایان رسید و بعد از این بحرف زای معجمه (نقطه‌دار) شروع خواهد شد

باب «ز»

(نقطه‌دار)

زابلی — **احمد بن محمد** - مکنّی بابوتبا ، ازعلمای عامّه قرن‌دهم‌هجرت میباشدکه در تاریخ ۹۶۵ه قمری‌کتاب **اعراب‌القرآن** را تألیف داده و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد (ص ۴ ۲۴ ج ۴ س)

زادویه یا **زادبه** — در اصطلاح علم رجال لقب **صالح بن ابی‌حماد** بوده و شرح حالش موکول بدان علم شریف است

زاری — **محمدقاسم** - ازشعرای‌مشهدمقدّس رضوی‌ع میباشدکه درتواریخ و سیر نیز ساحر بود ، سال ۹۷۹ه قمری (ظعط) در میدان اصفهان بدست راهزنان مقتول‌گردیده واز اشعار او است

بردار میکشند سر عاشقان زار — زاری،تو نیزعاشقی‌ا بسخاسری‌بیار

یك تن شاعر شیرازی نیز تخلّص زاری داشته واز اشعار او است

زآتش هجر نه تنها جگـرم میسوزد — بسکه بگریسته‌ام ، چشم ترم میسوزد

زمان حیات این زاری شیرازی مضبوط نیست (ص ۲۴۰۵ ج ۴ س)

زاکانی[1]

زاکانی — **خیران بن اسحق** - بعنوان **زاکانی** که حرف اوّلش زای بی‌نقطه است مذکور شد

۱ـ **زاکانی** - منسوب‌است بزاکان،وآن‌قبیله‌ایست ازعرب که درقزوین سکونت‌داشتند، علمای نامدار و وزرا و ارکان دولت از ایشان برخاسته‌اند در تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی (که درحدود سال هفتصد و سی‌ام هجرت تألیف شده) درفصل هفتم از فصولی‌که شهر قزوین*

راکانی

عبیدالله معروف بعبید **راکانی** قزوینی، ملقّب به نظام‌الدین، که گاهی بخواجه نیز موصوفش داشته وخواجه نظام‌الدین وخواجه عبید گویند وی شاعر منشی کاتب از خاندان راکانیان قزوین بلکه از علمای معروف و دانشمندان قرن هشتم بود، مدتی نیز وزارت یافت، چندی هم درشیراز در دربار شیخ ابواسحق اینجو پادشاه فارس (۷۱۸-۷۵۸ه‍ ق) و شیخ اویس بن امیر شیخ‌حسن جلایر ۷۵۸-۷۷۶ه‍ قمری) زیسته و ازشعرای دربار ایشان بود، مدح ایشان میگفته وبواسطهٔ اشعار و رسائل خویش بسیار مشهور وبا بزرگان زمان اختلاط و پیوستگی داشت، در نظم و نثر پارسی درکمال قدرت و مهارت و درمیان نویسندگان قرن هشتم دارای مقامی بس بلند بوده و زبان فارسی را درنهایت لطافت و حلاوت ادا میکرده است باآن‌همه مراتب علمی و فضلی و ادبی محض بجهت‌کثرت هزل وظرافت‌که درسرشت داشته بهمین صفت شهرت یافت و نام او از دفتر علما خارج‌گردید یکی از دوستانش این را شنیده و درحیرت ماندکه چگونه باشدکسی باآن‌همه فضل و فهم وکمال، ترك علم و ادب‌کند وبهزل و رزل تن در دهد بلکه حضوراً از در اعتراض درآمده وملامتش‌کردکه‌ازکمالات و فضائل، اجتناب‌کردن و بشیوهٔ هزل درآمدن دور از طریق عقل است، عبید این‌قطعه را بوی فرستاد ویا بخودش فرو خواند

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتبهٔ هرروز بمانی
رو مسخره‌گی پیشه‌کن و مطربی‌آموز تا داد خود از مهتر وکهتر بستانی

علاوه برهزل و ظرافت طبیعی‌که درسرشتش بوده وسبب خروج نام او از دفترعلما گردید

---

*تحصیل داده دردکر بزرگان و فضائل‌آن‌شهر گوید راکانیان، اصلشان از عرب بی‌جماعه بود ومنشوری ازحضرت رسول ص بخط حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارند (نسخهٔ‌آن منشور را راقم نقل‌کرده است) و دوشعبه بوده‌اند یکی علما و دیگری ارباب صدور و اسامی جندی از شعبهٔ اولی را ذکرکرده وگوید از شعبهٔ دوم‌ی است صاحب سعید صفی‌الدین راکانی وصاحب معظم خواجه نظام‌الدین عبدالله که اشعارخوب دارد و رسائل بی‌نظیر انتهی وما دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر می‌دهیم

ریا و تزویر و حشکی‌ها و سالوسی‌های بعصی اشحاص مدهبی و دوروئی و طاهرساری و مردم‌فریبی ایشان (که درقرن‌هشتم رواحی تمام داشته وعلاوه برحیانت بردین ومدهب، حیایت بزرگی برعالم انسانیّت وسطر حقیقت شرك حفی حقیقی می‌باشد) محالف‌مداق و مسلك حداپرستی شحصی‌حود عبید نیز بوده‌است این مسأله نیز عامل قوی، درحروح نام وی از دفتر علماگردید ودر تمامی رسائل نطمی ونثری حود ، طاهرپرستی ودوروئی ایشانرا باکمال دلیری بیان‌آورد ودر واقع او نیز مانند معاصرش‌حافظ شیرازی‌گرفتار سالوسی و چاپلوسی و ریا وتزویر و دوروئی مردمان‌آن زمان شد حصوصاً شهرشیراز که مرکز این‌گونه عوام‌فریبان بود ، شیخ و محتسب و واعط و شحنـه و دیـگر طبقات متنوّعه همه بساط تزویر و ریاگسترده ودرآزار مردمان‌حقیقت‌پرست ویکرو فروگداری نداشتند اینك هردو ، در اشعار و کلمات حودشان فریاد از ایشان زده‌اند عبید چون نمیتوانست حقایق و واقع مطلب را آشکارا بزبان‌آرد راه دیگری پیش‌گرفت و سحبان حود حامهٔ هزل و داستان پوشانید و حقیقت را در زیر پرده بیان‌کرد چنانچه مطومهٔ **سنگ‌تراش وموش وگربه** اوکه بسیار مشهور و بارها چاپ شده است و دیگرآثار او در وصف همین زاهدان ریائی مردم‌فریب وشکنجه وآزار ایشان است طاهرآستکه این بیچاره ، چون درمبارزه باآن مشرکین حقیقی فروگداری نداشته هدف تیر ریا وتزویر گردیده و بجهت عدم قدرت براطهار حقیقت ، کلمات حود را درکسوت هزل و مسحره گفته و بهمین جهت بهزّالی مشهور و درسلك شعرا مسلك‌گردیده است والآّموافق آنچه از ریاض‌العلماء نقل شده از احلاّی علما میباشد حدایا زین معمّا پرده‌بردار

گویند عبید،کتابی درعلم بیان ومعانی‌بنام شاه ابواسحق تألیف داده ومیخواست که بنطر شاه رساندگفتند یکنفر از اهل هزل و مسحره نزد شاه است وشاه بوی مشغول میباشد و مجال ملاقات نیست عبید در شگفت ماندکـه اگـر بنا باشد راه تقرّب سلطان توسّل بمسحره‌گی بوده ، علما و فضلا از دیدار شاه محجوب‌گردند دیـگر این همه دود چراغ حوردن برای چیست؟ اینك بیش‌ازملاقات شاه برگشته ومترنّم این رباعی‌گردید

درعلم وهنر مشو چو من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهی که شوی قبول ارباب زمن کنك آور وکنگری کن وکنگره زن

گویند معاصر او سلمان ساوجی (متوفّی سال هفتصد و هفتاد و هشت یا نه هجری) در هجو او گفته است

جهنّمی و هجاگو عبید زاکانی مقرّر است به بیدولتی و بیدینی
اگرچه نیست زقزوین وروستازاده‌است و لیك میشود اندر حدیث قزوینی

این اشعار شهرت یافت تا آنکه درقزوین مسموع خود عبید گردید پس بعزم ملاقات سلمان عزیمت بغداد داد ، بغداد ملاقات ، سلمان پرسید از اهل کجائی گفت قزوینی‌ام، سلمان پرسید که شعر سلمان درآن نواحی شهرتی دارد یا نه گفت بلی پس این بیت سلمان را فرو خواند

میکشیدم چو سبو دوش بدوش میبردم چو قدح دست بدست

سلمان تصدیق کرد که بلی این بیت از وی‌است پس عبید گفت شعر سلمان نیست بلکه آنرا زن سلمان حسب حال خود گفته است سلمان بسیار برآشفته وگفت مگر تو عبید هستی گفت بلی ، پس از معانقه سلمان گفت نادیده هجو مردم گفتن عیب فضلا است فقط بجهت تو ببغداد آمده‌ام که سرایت بدهم اما بخت تو مساعد شد که از زبان من بهمین مقدار خلاص شدی پس سلمان خدمتها کرد و تاآخر عمر بایکدیگر مصاحبت داشتند و ازآثار قلمی عبید است

۱- **اخلاق الاشراف** در ذریعة این کتاب را بعضی از اصحاب (علمای امامیّه) نسبت داده و نام مؤلف را مذکور نداشته است وگوید فارسی و بهفت باب مشتمل و بسال ۷۵۱ه ق تألیف شده ودرجائی دیگر دیدم که ده فصل بوده و بسال ۷۴۰ه ق تألیف شده‌است ۲- **ترجیع بند** ۳- **تضمینات** ۴- **تعریفات** ۵- **دلگشا** که رساله‌ایست ۶- **دیوان اشعار** که در حدود دوهزار بیت بوده و مشتمل برمقطعات و قصائد میباشد ۷- **رباعیات** ۸- **ریش نامه** ۹- **سنگ‌تراش** که منظومه‌است ۱۰- **صدپند** ۱۱- **عشاق نامه** که درسال ۷۵۱ سروده وحاوی با نصد بیت میباشد ۱۲- **فال‌نامه** ۱۳- **قطعات** ۱۴- **مقامات فارسی**، برطبق مقامات عربیّهٔ

فحول علماکه بمراتب علم و فضل وتبحّر و توسع وی درفنون متنوّعه برهانی قاطع بوده ویك نسخه ازآن نزد میرزاعبدالله افندی‌صاحب‌ریاض‌العلماء بوده‌است **۱۵- موش وگربه** که بسیار مشهور بوده و بارها چاپ شده است **۱۶- هزلیات** وغیر اینهاکه اکثرآنها در اوصاف زاهدان ریائی و بی‌حقیقت میباشد ، تصریحاً و تلویحاً افعال ناشایست وحرکات نابایست ایشان راکـه بزرگترین جنایت براسلام و تیشه برریشهٔ دیانت حقّه میباشد با بیانات شیوا بذکر میدهد عبید سال ۷۷۱ یا ۷۷۲ھ قمری (دعا یا دعب) درگذشت از این تاریخ وفات و معاصر بودن با حافظ و سلمان و تاریخ بعضی ازآثار او و دیگر قرائن مذکوره ، فساد و بطلان قول بعضی‌که از علمای عهـد شاه طهماسبی‌اش دانسته‌اند ظاهر و مکشوف میگردد (ص ۲۵۶ ج ۲ نی و ۱۴۵ سفینة وغیره)

زام تشدید میم ، بزبان عربی‌کسی راگویندکه بینی شتر را سوراخ میکند و در اصطلاح رجالی لقب **سعد بن ابی‌خلف** بوده و شرح حالش موکول بدان علم شریف است

زاهد دراصطلاح رجالی، احمد بن حارث وحبیب بن عبدالرحمن و جمعی دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان درآن علم‌بوده ودراینجا شرح حال بعضی دیگرکه مصطلح ادبا و ارباب تراجم است مینگارد

زاهد **محمد بن عبدالواحد** - بعنوان مطرز خواهدآمد

زاهد گیلانی از فضلای عرفای نعمت‌اللّهی اوائل قرن سیزدهم هجرت‌میباشد که جامع منقول و معقول بود و نسبت طریقتی وی بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی موصول میشود، سال ۱۲۲۲ھ قمری (غرکب) در اثنای سفر بیت‌الله‌الحرام درکاظمین وفات یافته واز اشعار او است

عمری بـدر مـدرسه‌ هـا بنشستم ـــ با اهل ریـا وکبر وکین پیوستم
از یـك نظر عـاشق زمـری‌آخـر ـــ هم ازخود وهم زغیر خود وارستم

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد (ص ۴۵۳ ریاض‌العارفین)

راهدی

شیخ ابراهیم بن عبدالله بن عطاءالله اصفهانی ، راهدی گیلانی، موافق آنچه از تذکرهٔ برادرزاده‌اش شیخ محمدعلی حزین ابن ابیطالب سالف‌الترجمة نقل شده از افاضل متبحّرین علمای اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه جامع علوم دینیّه ، مظهر معارف یقینیّه ، حاوی کمالات صوریّه ومعنویّه، مؤیّد بتاییدات الهیّه ، حسن‌التقریر والتحریر، درشعر و انشا وکشف معمّا بی‌نظیر بود و اقسام خطوط معموله را خوب می‌نوشته واز تألیفات او است

۱- **توضیح‌کتاب اقلیدس** ۲- **حاشیهٔ مختلف علامه** که بنامش **رافع‌الخلاف** یا **رافعة الخلاف** است ۳- **حاشیهٔ کشاف** که بنامش **کاشف** یا **کاشفة‌العواشی** است ۴- **رافع‌الخلاف** که مذکور شد ۵- **القصائدالغراء فی‌مدح آل‌العباء** ۶- **کاشف‌العواشی** که مذکور شد و سال ۱۱۱۹ه قمری (عقیط) درلاهیجان وفات یافت

شیخ ابوطالب بن عبدالله راهدی گیلانی اصفهانی نیز از افاضل علمای‌اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه اصل ومولد و منشأ وی شهرلاهیجان ازبلادگیلان بود، علوم عربیّه ودرس متن را درلاهیجان ازملاحسن‌لاهیجانی خوانده بادربیست‌سالگی باصفهان که درآن اوان مرجع افاضل زمان‌بوده رفت، ریاضیّات را ازملاّرفیع یزدی فراگرفت، دیگر فنون متداوله را نیز از افاضل علمای‌آنجا اخذکرد و بمقامی عالی رسید، زیاده برپنج هزارکتاب داشته‌که همهٔ آنها را بخط خودش تصحیح‌کرده وبسیاری‌ازآنها شرح و حاشیه نوشته بلکه قاموس و تهذیب‌الحدیث و تفسیر بیضاوی وشرح لمعه و امثال‌آنها را با هفتادکتاب با خط خودش نوشته است ، بسیار خوش‌خط و سریع‌القلم بود، روزی هزار بیت‌که هر بیتی پنجاه حرف است مینوشته و میگفته است مخارجیکه پدرم برای من میفرستاده‌کفایت بهای‌کتاب را نداشته وبهمین‌جهت تمامی‌کتابهائی راکه محل‌حاجتم بود استنساخ میکردم تاآنکه پدرم فوت‌کرد و مال بسیاری ارثاً بمن رسید پس اقامت در اصفهان را تصمیم گرفتم وکتابهای محل حاجت را کرایه‌کرده و دیگر استنساخ نمیکردم بالجمله شیخ‌ابوطالب بسیار عابد و زاهد ومتّقی ومجتهد ومتواضع ومبروی

و بمعاشرت مردم بی‌رغبت بود وکتاب **تفسیر آیهٔ قل الروح من امر ربی** در سورهٔ بنی اسرائیل از تألیفات او است، سال ۱۱۲۷ه قمری (عقکز) در اصفهان وفات یافت و شرح حال پسرش شیخ محمدعلی حزین را نیز بهمین عنوان حزین نگارش دادیم
(مواضع متفرقه از ذریعه و ص ۱۰۳ ج ۱ بی و ۳۲۴ ج ۵ و ۴۵۰ ج ۶ عن)

زاهدی **شیخ ابوطالب** – در بالا ضمن ترجمهٔ حال برادرش زاهدی ابراهیم مذکور شد

زاهدی **شیخ محمدعلی بن ابیطالب** – بعنوان حزین مذکور شد

زاهدی **مختار بن محمد** – یا محمود بن محمد زاهدی، ملقب بنجم الدین، مکنّی بابوالرجاء یا ابوالراجیا، از علمای حنفیهٔ قرن هفتم هجرت و از شاگردان سکاکی میباشد و از تألیفات او است

۱– **تفسیر قرآن** که معروف بتفسیر زاهدی است ۲– **قنیة المنیة لتتمیم الغنیة** درفقه حنفی که درکلکته چاپ شد ودرسال ششصد و پنجاه و هشت از هجرت درگذشت و جملهٔ **متقی حق** = ۶۵۸ و **زاهد دین متقی زاهدی** = ۶۵۸ مادّهٔ تاریخ او است
(ص ۲۴۰۹ ج ۴ س و ۹۶۱ مط و ۲۷۵ ج ۲ جه)

زاهری محمد بن احمد و جدّش محمد بن سنان و بعضی دیگر مصطلح علم رجال است، این نسبت در محمدین مذکورین بجدّ عالی ایشان زاهر بن عمر سلمی کندی صحابی بوده و درغیر ایشان ممکن است بزاهر بن حرام صحابی ویا زاهر بن اسود صحابی منسوب و یا بموضعی زاهر نام مابین تنعیم و مکّه که از آنجا آب برمیدارند منتسب میباشد و تحقیق تمامی مراتب موکول بکتب رجالیه میباشد

زاهی **علی بن اسحق بن خلف** – مکنّی بابوالقاسم، معروف بزاهی، شاعری است معروف که در تشبیهات واستعارات دستی توانا داشت، اکثر اشعارش درمدح خانوادهٔ عصمت ع بوده ومدایح ایشان راآشکارا میگفته است در حق سیف الدولة و وزیر مهلبی و دیگر اکابر وقت خود نیزمدایح بسیاری دارد، از آن رو که درجمیع فنون متداوله، شعر گفته و اشعارش درهمه جا مثل برق جلوه‌گر شده بهمین

لقب راهی شهرت یافته است که بعربی بمعنی درخشنده میباشد و یا خود راهی گفتن او بجهت انتساب بدیهی راه نام از دیهات نیشابور است و از اشعار او است که در تشبیه بنفشه گفته است

ولا زوردیة اوفت بزرقتها — بین الریاض علی زرق الیواقیت
کانها فوق طاقات ضعفن بها — اوائل النار فی اطراف کبریت

ایضاً

فم فهیء عاشقین ، اصبحا مصطلحین — جمعاً بعد فراق ، فجعا منه و بین
ثم عادا فی سرور ، من صدود آمنین — فهما روح و لکن ، رکبت فی جسدین

ایضاً

و مدامة کضیائها فی کأسها — نور علی فلك الاسامل بارع
رقت وغاب عن الزجاجة لطفها — فکانما الابریق منها فارغ

صاحب بن عباد نیز بهمین مضمون گوید

رق الزجاج ورقت الخمر — و تشابها فتشاکل الامر
فکانما خمر ولا قدح — وکانما قدح ولا خمر

ولادت راهی در بیستم صفر ۳۱۸ (شیح) و وفاتش روز چهارشنبه بیستم جمادی الاخرهٔ سال ۳۵۲ھ قمری (شنب) و یا آنکه بعداز سال سیصد و شصت هجرت در بغداد واقع شد و در مقابر قریش درجوار حضرت موسی بن جعفر ع مدفون گردید
(ص ۱۴۴ هب و ۲۲۸ لس و ۳۹۰ ح ۱ کا و ۳۵۰ ح ۱۱ تاریخ بغداد)

ربالی **عبدالله بن شاذان** - مصطلح رجال وشرح حالش موکول بدان علم بوده ونسبت آن بربالة میباشدکه موضعی است در راه مکه مابین واقصه و ثعلبیّه ، یکی دیگر در نواحی مدینه ، سومی مابین بغداد و مدینه ، چهارمی مابین فید وکوفه ، یا اینکه نسبت ربالی بمحدّثی ربالة نام مخزومی ، یا بربالة بن خشنس جدّ پدر مالك بن حویرث صحابی است ، یا بربالة دختر عنبسة بن مرداس از شاعرات نسوان منسوب میباشد و همین ربالة با منقری مهاجاة داشته‌اند

زبیبی لقب **جعفر بن علی** میباشد و شرح حالش در علم رجال است

زبیده بنت **جعفر بن ابی جعفر منصور بن محمد** بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، مادر امین - محمد بن هرون الرشید

عباسی ، بامادری مأمون عباسی ، زن و دختر عمّ هرون ، کنیه‌اش ام‌جعفر ، نام اصلیش امةالعزیز وبجهت طراوت و نضارتی که داشته ازطرف جدّش منصور بزبیده ملقّب گردید وی از مشاهیر نسوان بود وبا حسن و جمال و وفور عقل وکمال و ادب و ذکاوت و ورع و دیانت و فصاحت و بلاغت شهرت بی‌نهایت داشت ، خودش حافظ قرآن مجید بود و صدکنیزك داشته‌که همه‌شان حافظ قرآن بودند ، هریکی روزی ورد دائمی یك عشر قرآن (سه‌جزو) را داشت و ماهی درقصر او سیصدقرآن تلاوت می‌شد، صوت‌قرآن‌شان صوت حزین زنبور عسلی بلند می‌گردید و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام هرشب در قصر او یك قرآن ختم میشد و ظاهرآن است‌که این ختم قرآن غیرازآن ورد مقرّری روزانه بوده است زبیده میل مفرط بی‌اندازه بباقیات صالحات و کارهای نیك داشت ، همواره منبع خیرات وحسنات‌گوناگون بود، باهل علم ومساکین و فقرا انعام و افضال‌بسیاری مینمود، درمکّه و مدینه و راه مکّه صلات و صدقات بسیار و بی‌حساب معمول داشت، برکه‌ها و استخرهای بسیاری بنا نهاد ، بنوشتهٔ درّ منثور ، یك ملیون وهفتصد هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی امروزی ما) در سفر حجّ در صدقات و بنای مساجد صرف نمود ، موافق نوشتهٔ بعضی از اهل فنّ تمامی مصروفات شصت روزهٔ سفر مکّهٔ او بالغ بچهل و پنج ملیون بوده واز درهم و دینار بودن‌آن‌که بالتقریب ریال و تومان این عصرحاضر ما است نامی نبرده است هنگامیکه یك مشك‌آب ارزش یك اشرفی طلا داشته است تمامی اهل مکّه را سیراب‌نمود، ازبرجسته‌ترین‌آثارخیریّهٔ او یکرشته‌چشمه ومجرای آبی‌است‌که از ده میل مسافت با همّت فتور ناپذیر بشهر مکّه‌آورده است، تا عصرحاضر ما تمامی اهالی‌آن خاك و حجّاج بیت‌الله‌الحرام ازآن مشروب هستند وکیل مخارج اوکثرت مصروفات و خارج از اندازه بودن‌آن را اظهار داشت در جواب گفت اگرچه یك‌کلنك زدن با یك اشرفی طلا هم انجام یابد باید بپایان برسد اینك مردمان بی‌شمار درتمامی ادوار روزگار رهین یك همّت مردانهٔ این زن تاریخی میباشند پس‌ازآنکه نوبت بمأمون رسید وظاهر دوالیمینین ازطرف او (بشرحی‌که درمحل‌خود نگارش دادیم

بغداد را مسخر کرد ومحمد امین را کشته واموال مادرش زبیده را توقیف نمود، زبیده، نامه‌ای جانسوز اسفناکی مشتمل بر چندین شعر دلخراش بمأمون فرستاد مأمون هم بیش از اندازه متأثر شده و اموال اورا بخودش مسترد نمود ، محبت بی‌نهایت درحق وی معمول داشت ، درقصر خلافت مکانی مخصوص و خدم و جواری بسیاری برای او مقرر کرد ، بقصاص قاتلین مستظهرش گردانید و سالی صد هزار دینار بدو میداد و از جملهٔ آن اشعار است

اخیر امام قام من خیر عنصر	**و افضل راق فوق اعواد منبر**
کتبت و عینی تستهل دموعها	**الیک ابن‌عمی من‌جفونی ومحجری**

زبیده ، بنوشتهٔ بعضی از اهل سیر شیعی مذهب بوده و دربابید این موضوع گویند که در سال چهارصد وسی و سه از هجرت فتنهٔ بزرگی ما بین سنی و شیعی دربغداد واقع شد، درنتیجه ، قبورآل بویه (که شیعه‌بوده‌اند) وقبر زبیده وکتابهای شیخ‌طوسی وکرسی درس اوراکه برروی‌آن تدریس میکرده و بعضی ازآثار مذهبی شیعه را سوزاندند وظاهر آن است که سوزاندن قبر زبیده نیز در جزو بطائر مذکورهٔ‌آن برای تشیع وی بوده است

ازدواج زبیده با هارون بسال یکصد وشصت وپنج هجری و وفاتش بسال دویست و شانزده هجری دربغداد واقع‌گردیده‌است نگارنده‌گوید یکی ازقنوات مشهور تبریز بقنات زبیده معروف ودرمیان اهالی آنجا بهمین‌زبیدهٔ هارونی منسوبش داشته وازجملهٔ موقوفاتش میشمارند ودرحدود پانصد وپنجاه خانواده وعمارت عالی‌قاپوی دولتی ازهمان قنات مشروب میشوند و نیز درخیابانی جدیدالاحداث جنوبی وشمالی‌آن‌شهر که بخیابان صائب یا منصور موسومش داشته‌اند قبرستان‌کوچکی است که بقبرستان زبیده معروف و بعضی از اهالی‌آنرا نیز بهمین زبیدهٔ هارونی منتسب دارند چنانچه‌قاموس‌الاعلام و بعضی دیگر از ارباب سیر بنای خود تبریز را نیز ازهمین زبیده دانند لکن شاهدی تاریخی دراین سه موضوع بدست نیامد بلکه موضوع قبرستان وبنای‌خود تبریز بر مغایر تواریخ و سیر بوده و تحقیق مراتب خارج از موضوع کتاب ما است

(ص۲۵۹ ج۲ بی و۲۱۵ درمنثور و۴۳۳ تاریخ‌بغداد و ۲۴۱ ج۴س و۷ج۲خیرات و۲۰۸ کا)

زبیده

ست فتحعلی شاه قاجار مانند زبیدهٔ هارونی ، ادیبه و عاقله و عارفه و شاعره وکثیرالخیرات بود ، بطاعات و عبادات دینیّه مواظبت داشت ، دراماکن مشرّفه تعمیرات زیاد نمود ، اوقاف بسیاری بیادگارگذاشت ، دراشعار خود جهان تخلّص میکرد و **دیوان شعری** هم دارد واز اشعار او است

گفتندخوش درگوش دل چون عاشقی دیوانه شو ... گر وصل درخواهی زخود بیگانه شو بیگانه شو
درعشق اوگر صادقی باید بسوزی خویشتن ... در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هرعارفی ریزی می بود میخانه ها ... خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ایضاً

درده بمن ای ساقی زان می دوسه پیمانه ... کز سوز درون گویم شعری دوسه مستانه
خواهم که دراین مستی خود نیز روم ازیاد ... غیر ازتو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
ازعشق رخ جانان گشته است جهان حیران ... مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

چنانچه اشاره شد زبیده در سلك عرفا مسلك و ازمریدان حاج میرزا علی نقی همدانی و همواره مراقب وظائف دینیّه بود ،کمتر وقتی از اوراد و اذکار فراغت داشت ، علاوه برزیارت مکّه و مدینه بیست مرتبه بزیارت ائمّهٔ عراق ع و ده مرتبه نیز بزیارت مشهد مقدّس رضوی مشرّف شد ، درمسافرتها هرگز تجمّلات ظاهری باخود نداشت ، بذل و بخشش بی نهایت می نمود ، درسفر و حضر تمامی طبقات عرب و عجم از جود وکرم او متنعّم بودهاند، بقدرامکان درشب زنده داری و ریاضت بدنی وترك لذّات دنیوی فروگذاری نمیکرد علی خان نصرةالملك پسر رستم خان قره گوزلو بشرف همسری او نایل بوده و حسین خان حسام الملك از ایشان بوجودآمد زبیده در زمان تألیف خیرات حسان که درحدود سال ۱۳۰۴ه قمری بوده هشتاد سال داشته و اسباب عزّت و احترامی که برای او فراهم بوده کمترکسی را نظیر آن روی داده است و سال وفاتش بدست نیامد

(ص ۲۵۹ ج ۲ بی و ۱۱ ج ۲ خیرات حسان)

زبیدی[1]

زبیدی **احمد بن احمد** - بعنوان شرجی خواهد آمد

زبیدی **احمد بن عثمان بن ابی بکر بن صبیص** - مکنّی بابو العباس، ملقّب بشهاب الدین، نحوی لغوی عروضی درفنون مذکوره وحید عصر خود بشمار میرفت، ریاست نحویّه بدو منتهی ومرجع استفادهٔ عموم بود، ازاقطار بعیدهٔ یمن درحوزهٔ درس او حاضر میشدند نوشتهٔ بعضی، دریائی بوده بی‌پایان و **شرح مقدمهٔ ابن بابشاذ** و **منظومه‌ای درعروض وقوافی** ازتألیفات او میباشد و روز یکشنبه بیست و یکم شعبان هفتصد و شصت وهشت هجری قمری درگذشت (ص ۸۵ ت)

زبیدی **عبداللطیف بن ابی بکر بن احمد بن عمر**- یمانی زبیدی شرجی، یکی از اکابر علوم عربیّه بوده و از تألیفات او است

۱- شرح ملحة الاعراب ۲- مقدمهٔ نحویه ۳- منظومهٔ مقدمهٔ ابن بابشاذ

درسال هشتصد و دوم هجری قمری درگذشت (سطر۲۹ ص ۳۳۸ب)

۱- **زبیدی** - در تنقیح المقال ، ضمن ترجمهٔ حال حسن بن علی بن ابی المغیرة زبدی کوفی گوید **زبدی** (بضم اول و فتح ثانی) منسوب است بزبید اکبر، ازبطون قبیلهٔ مذحج که نامش منبه اکبر بن صعب بن سعد بن مالك است، یا منسوب بزبید اصغر میباشد، ازبطون قبیلهٔ مذکوره که نامش منبه بن ربیعة بن سلمة بن مازن بن ربیعة بن منبه اکبر مذکور ، یا منسوب بزبد نامی ازبطون قبیلهٔ تمیم، یا زبد دیگر ازقبلهٔ طی میباشد درمراصد گوید **زبد** (بروزن کمثل) نام موضعی است ، بروزن امیر دراصل نام بیابانی بوده که شهری حصیب نامی درآنجا در زمان مأمون عباسی احداث شده واکنون خودآن شهر را بنام اصلی‌آن بنامند، زبدگویند و ازبلاد مشهورهٔ یمن است ، پس گوید زبیدیه برکه‌ایست در راه مکه و دیهی است مابین کرمانشاهان و برج‌قلعه ویکی دیگر در دو سه فرسخی واسطه ومحله‌ایست درسمت‌غربی بغداد و یکی دیگر قرب قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر ع از قطایع زبدهٔ هارونی ، باری زبدی دراصطلاح رجالی ، لقب حسن بن علی بن ابی‌المغیرة و پدرش علی وخالد بن راشد وسعید بن عبدالجبار و شهاب بن محمد و جمعی دیگر و شرح حال ایشان موکول بعلم رجال میباشد و ما اینجا فقط بعضی ازطبقات دیگر راکه بهمین‌وصف زبیدی معروف یا موصوف هستند تذکرمیدهم و وجه نسبت هریك نیز که بکدام یك از مواضع یا قبائل مذکوره منسوب است از شرح حالشان تخمیناً معلوم میشود

زبیدی
عمرو بن معد یکرب - زبیدی مدحجی‌صحابی، مکنّی بابوثور،
نحست بحضرت رسالت ص ایمان‌آورد ، پس از وفات‌آن‌حضرت
مرتدّ شد ، اخیراً بار مصطر بقبول اسلام‌گردید ، در یرموك و قادسیّه حاضر بود و هم
درقادسیّه از عطش فوت نمود ویا پس‌ازآن در وقعهٔ نهاوند نیز حاضر شده و دریکی‌از
دیهات‌آن درسال بیست و یکم هجرت درگدشت و قبرش در نهاوند مشهور است
(تنقیح‌المقال وص ۲۵۹ ج ۲ ی)

زبیدی
محمد بن‌حسن بن عبدالله - بن مدحج بن محمد بن عبدالله بن
بشر، اندلسی قرطبی زبیدی ، مکنّی بابوبکر ، نزیل قرطبه ،
بجهت انتساب بجدّ عالیش منبه اکبر زبید بن صعب بزبیدی معروف بود ادیبی است
نحوی‌لغوی مورّخ حافظ شاعرکثیرالشعرکه درنحو ولغت و اعراب و اخبار وسیر، احبر
و انصر اهل زمان خود بوده و چشم روزگار نظیر اوراکمتر دیده است فنون ادبیّه را
از ابوعلی قالی فراگرفت و مستنصر بالله صاحب اندلس اورا بتعلیم و تربیت اولاد خود
برگماشت، چون هشام مؤیّد بالله ولیعهد مستنصر را حساب وعلوم عربیّه یاد داد تقرّبی
بسزا یافته وثروت‌بی‌نهایت نایل‌گردید وبقضاوت اشبیلیّه منصوب شد تألیفات زبیدی
حاکی از علوّ مراتب علمی وی میباشد

۱- **الابنیة فی‌النحو** که بموسوعهٔ بعضی، ازنوادر دهر است ۲- **الاستدراك علی‌سیبویه فی‌کتاب‌الابنیة والزیادات** که در روم جاپ‌شده‌است ۳- **تحلیة‌کتاب‌العین** ۴- **طبقات‌النحویین (النحاة خ‌ل) واللغویین** از زمان ابوالاسود دئلی تا زمان استاد خود ابوعبدالله نحوی ریاحی‌که بطبقات زبیدی معروف است ۵- **لحن‌العامة** ۶- **مختصرکتاب‌العین** ۷- **الموضح در نحو** ۸- **الواضح** که ظاهرا همان موضح است ۹- **هتك ستورالملحدین** از اشعار او است‌که در حق ابومسلم بن فهرگفته است

ابامسلم ان الفتی بجنانه	**و معوله لابالمراکب واللبس**
و لیس ثیاب‌المرء تغنی قلامة	**اذاکان مقصورا علی قصرالنفس**
ولیس‌یفیدالعلم والحلم والحجا	**ابامسلم‌طول‌القعود علی‌الکرسی**

روز پنجشنبه غرّهٔ جمادی‌الاخرهٔ سیصد و هفتاد و نهم هجرت در شصت و سه سالگی در
اشبیلیه درگذشت (ص۱ ۳ج۲ع۲و۹۲ج۲کاو۷۱۵ب و۱۷۹ج۱۸م و۹۶۱مط)

ربیدی

محمد بن محمد بن عبدالرزاق - حسینی یمانی ربیدی حنفی ، معروف سید مرتضی ، مکنّی بابوالفیض ، از مشاهیر علمای حنفیّه میباشدکه بارها حج‌کرده و برای تحصیل علم مسافرتها نمود ، در مکّه با سید عبدالرحمن عید روس آبی‌الترحمة ملاقات‌کرده و از دست او خرقه پوشیده و دیری در حضور وی بود و بشرف اجازهٔ مرویّات و مسموعات وی نایل‌گردید ، حسب‌الارشاد او بمصر وجهات‌بحرینّه مسافرتهاکرده ومورد اکرام اکابر هردیاری‌گردید تألیفات سودمند دارد و بعدازانمام **تاج‌العروس** که مشهورترین‌آنها است ولیمه‌ای داده و مشایخ و اکابر وقت و طلاّب علم را دعوت نمودآن‌کتاب را بنظر ایشان رسانید و بیش‌از اندازه مورد تحسین وعطفهٔ ایشان شد ،کثرت‌حفظ و احاطهٔ علمی‌او رأی‌العین عموم‌گردید، تقریظات نظمی و نثری بسیاری بنگاشتند ، بعدازآن قطع الفت نموده و درخانهٔ خود منزوی‌بود تاسال۱۲۰۵ه قمری (غره) درمصر بامرض‌طاعون درشصت‌سالگی درگذشت ودرنزدیکی سیّده رقیّه مدفون‌گردید از تألیفات او است

۱- اتحاف‌السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم‌الدین ۲- بلغة‌الغریب فی‌مصطلح آثارالحبیب ۳- تاج‌العروس من دررالقاموس یا من‌شرح جواهر القاموس که‌شرح‌قاموس‌اللغهٔ فیروزآبادی میباشد **۴- تنبیه‌العارف البصیر علی اسرارالحزب الکبیر** که شرح‌کتاب‌حزب‌البحر ابوالحسن شادلی است **۵- عقدالجواهر المنیفة فی‌ادلـة مذهب‌الامام ابی‌حنیفـه ۶- نشوة الارتیاح فی بیان حقیقة‌المیسر والقداح** که ضمن‌مجموعهٔ (طرف عربیه نامی) درلیدن‌چاپ شده است چنانکه‌کتاب دومی مذکور درمصر و پنجمی دراسکندریه وسه‌کتاب دیگر در قاهره بطبع رسیده‌اند (ص ۱۷۲۶ مط وغیره)

ربدی

محمد بن یحیی‌بن علی‌بن مسلم‌بن موسی‌بن عمران - حنفی ، ادیب نحوی‌لغوی، از ادبای اواسط قرن‌ششم هجرت میباشدکه‌بانهایت فلاکت و عسرت‌گذرانید ، درفقر و فاقه صبر نمود ، از شدائد زمان شکایت نکرد از سخنان او است‌که حق را بایدگفت اگرچه تلخ باشد روزی مجلس یکی از وزراکه خلعت حریر وزارتی دربرداشته و حاضرین سرتك و تهنیت می‌گفته‌اند وارد شده‌گفت

پوشندهٔ لباس حریر راکه دربارهٔ مردان ار محرمات دینیّهٔ اسلامیّه است تعر بت لازم است به تهنیت ، باوجود این ، موافق مذهب سلیمانیّه ار فرق ریدیّه معتقد بوده است برایسکه اهل معصیت را چون با تقدیر خداوندی است عذابی باشد و مردگان در قبر متنعّم بوده و میخورند و می‌آشامند ار تألیفات او است

۱- الحساب ۲- العروض ۳- القوافی ۴- المقدمة فی‌النحو ۵- مسارالاقتصاء و منهاج الاقتفاء در ربیع‌الاخر سال ۵۵۵ﻫ قمری (ثمه) درگذشت

(ص۱۰۸ ج ۱۹ جم)

ربیری[1]

ربیری **احمد بن محمد بن محمد بن محمد** - بعنوان قاضی خواهدآمد

ربیری **زبیر بن احمد بن سلیمان** - بن عبدالله بن عاصم بن منذر بن زبیر بن عوام ، فقیه شافعی بصری ، مکنّی بابوعبدالله ، معروف بزبیری بصری که اعمی و نابینا ودرعصر خود پیشوای اهل بصره و مدرّس آن دیار بود، درادبیّات حظّی وافر داشت، ارمحمد بن سنان قزاز و ابراهیم بن ولید ونظائر ایشان روایت نموده و محمد بن حسن نقّاش صاحب تفسیر وجمعی دیگر نیز ار وی روایت می‌کنند بقول ابن‌خلّکان ثقة و صحیح‌الروایه بوده و مصنّفات بسیاری داشته است

۱- الاستشارة والاستخارة ۲- الامارة ۳- التنبیه ۴- رياضة المتعلم ۵- ستر العوره ۶- الكافی در فقه **۷- المسكت ۸- النية ۹- الهدايا ۱۰- الهداية** و غیرها و پیش‌ار سال ۳۲۰ﻫ قمری (شك) درگذشت (ص۸ ج۲ ج۱کا و۲۲۴ج۲طبقات‌الشافعیة)

ربیری **زبیر بن بكار** یا بکر بن ابی‌بکر بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام ، قرشی اسدی ربیری، مکّی

---

[1] **ربیری** - بضم اول وفتح ثانی، منسوب بزبیر بن عوام وبا شخص زبیر نامی‌دیگر است ودر اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عبدالله بن زبیر بن بکار وخود زبیر بن بکار ، عبدالله بن عبدالرحمن و پدرش عبدالرحمن ، عبدالله بن مصعب ، عبدالله بن هارون ، محمد بن عمرو بن عبدالله بن زبیر و بعضی دیگر بوده و دراینجا بعضی ار موصوفین یا معروفین بهمین عنوان زبیری را تذکر داده و شرح حال دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم

بابوعبدالله ، از اعیان علمای عامّه میباشدکه درفقه و حدیث و شعر و ادب و اخبار و انساب، علامهٔ وقت خود و نسبّا به موصوف ومتصدی قضاوت مکّه بود، مصنّفات سودمند داشته و ابن‌النّدیم سی وسه‌کتاب درنوادر و اشعار و انساب وغیرها بدو نسبت داده‌است و اشهر آنهاکتاب انساب قریش است‌که حاوی مطالب بسیاری بوده ودرمعرفت نسب‌قرشیین محل رجوع و اعتماد و استفاده میباشد، دیگری‌کتاب الموفقیات است در تاریخ‌که برای موفّق بالله پسر متوکل عباسی تألیف داده و بعضی از اجزای‌آن درغوطه چاپ شده‌است مصنّفات دیگر او نیز حاکی از تبحّر وکثرت احاطه و اطّلاعات علمی او میباشد از طرف متوکل‌تربیت‌اولاد او معین شد، ده هزار درهم وده تخت وده قاطر برای او فرستاد که احمال و اثقال‌خودرا بسامره‌که مقرّ خلافت متوکّل‌بوده نقل دهد زبیر شب‌یکشنبه بیست و سوم ذی‌القعدهٔ سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ه قمری (رنه یا رنو) از پشت بام افتاده جسر و تهی‌گاهش شکسته و درگذشت، پسرش مصعب بروی نماز خوانده ودرقبرستان حجون دفن شد حدّ یا پدرش بکار نیز ظلمی دربارهٔ حضرت رضا علیه‌السلام‌کرده و درنتیجه درسال ۱۹۵ه از قصر خود افتاده وگردنش خردگردیده و درگذشت موافق ابن‌خلّکان بکار جدّ زبیر بوده و بعضی از ارباب تراجم پدرش دانسته‌اند و دور نیست‌که از قبیل نسبت بجدّ باشد و نظائرآن بسیار است (ص ۲۶ ج۲ بی و۷ ۲ ج۱کا و۹۶۲مط)

زبیری **محمدصالح بن ابراهیم**- مکنّی بابوعبدالله، ملقّب‌بجمال‌الدین، مؤلف‌کتاب **فتاوی** وکتاب **فیض‌الملک‌العلام** درفقه شافعی میباشد، سال ۱۲۴۰ه قمری (غرم) در نجاه ودو سالگی درگذشت ،کتاب اوّلی او در مکّه در حاشیهٔ فتاوی الشیخ سلیمان چاپ شده و دومی نیز در حاشیهٔ شرح یوسف بطاح مکّی که برآن‌کتاب نوشته و نامش ارشادالانام الی شرح فیض‌الملک العلام است در مصر و قاهره بطبع رسیده است (ص ۹۶۳ مط)

زبیری **مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت**- بن عبدالله‌بن زبیر بن‌عوام، ادیب‌محدّث‌شاعر که‌پدرش‌ازاشرار و بااولاد‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع

متحاسر بوده است واز تألیفات مصعب است

۱- جمهرة نسب‌قریش ۲- نسب‌قریش ۳- النسب‌الکبیر روزچهارشنبه‌دویم‌شوال ۲۳۳ه قمری (زلح) درگذشت (ص ۱۶ ف وغیره)

زبیریون — بضم‌اوّل وفتح‌ثانی،جمع‌زبیری‌میباشد ودراصطلاح رجالی‌عبارت ازچند تن ازمحدّثین‌است‌که درتحت‌عنوان زبیری‌اشاره‌نمودیم

زجاج[1]

زجاج — ابراهیم بن محمد بن سری بن سهل- مکنّی بابواسحق ، ملقّب بزجاج ، نحوی‌است موّاج ، از مشاهیر نحویّین وادبا وعلمای عربیّت‌که ریاست نحو و علوم عربیّه بدو منتهی میشد دربدایت حال دراثرشوق‌تحصیل علوم ادبیّه و حاضر حوزهٔ درس مبرّد و ثعلب‌گردید ، باآن همه تنگدستی‌که داشته و روزی یك درهم ونیم ازصنعت بلور تراشی‌عایدش‌بود همه روزه بحسب قرارداد ومقاوله، تا روز وفات مبرّد یك درهم اجرت تعلیم بدو می‌پرداخت و علاوه براین امورات شخصی اورا نیز انجام میداد تادرنتیجهٔ این‌همه زحمات خود فنون ادبیّه را متقن داشت وبهمهٔ شاگردان مبرّد مقدّم‌گردید وبمصاحبت ومنادمت عبیدالله بن سلیمان‌بن وهب وزیرمعتضد عباسی اختصاص‌یافت وبتعلیم وتربیت قاسم پسر عبدالله مذکور منصوب شد، پس‌ازآنکه قاسم بعدازفوت پدر بوزارت رسید زجاج نیز دراثرمعاهدهایی‌که دراوقات تعلیم وتربیت بین ایشان منعقد بوده ثروت بی‌نهایت نائل‌گردید چنانچه ازطرف قاسم‌بن عبیدالله وزیر وقت مقرّرگردید عرایض‌مردم‌که بدربار وزارتی می‌نوشتند بواسطهٔ زجاج بمهر وامضای وزارتی برسد و زجاج از درخواست‌کردن هیچ‌چیز امتناع ننماید اینك بدینوسیله در

۱ــ زجاج- بروزن بقال شیشه‌گر وآئینه و بلورتراش و فروشندهٔ آنها است و بعضی‌از معروفین بهمین وصف‌را تذکرمیدهد اما زُجاجْ بضم اول وتخفیف‌جائی‌که بعربی بمعنی بلور و شیشه وآیینه است‌کسی را سراغ نداریم‌که ملقب وموصوف بآن باشد بلی بعضی از دانشمندان ، بجهت انتساب‌آن ، بزجاجی معروف میباشند ودرتحت همین عنوان (زجاجی) شرح‌حال‌ایشان خواهیم پرداخت

اندك زمانی اموال بسیاری حیازت نمود عبدالرحمن بن اسحق مذکور در ذیل وابوعلی فارسی که شرح حالش بعنوان فارسی خواهد آمد از تلامذهٔ زجاج بوده و اورا تألیفات بسیاریست

۱- **الابانة والتفهیم عن معنی بسم‌الله‌الرحمن الرحیم** ، یك نسخهٔ خطی آن در عوطه موجود است ۲- **الاشتقاق** ۳- **اعراب‌القرآن** در دومجلّد ویك نسخهٔ بسیار فرسودهٔ آن که درحدود سیصد و هفتاد ونه هجری با خطّی شبیه بخط کوفی نوشته شده در خزانهٔ کتب قسطنطنیّه موجود و سوشهٔ روضات‌الجنّات بنظر میرزا عبدالله افندی رسیده است ۴- **الامالی** ۵- **الانواء** ۶- **خلق‌الانسان** ویك نسخه از آن برقم ۲۳۴ درخزانهٔ مصر موجود است ۷- **خلق‌الفرس** ۸- **سرالنحو** ۹- **شرح ابیات سیبویه** ۱۰- **شرح جامع المنطق** ۱۱- **العروض** ۱۲- **فعلت و افعلت** که در قاهره چاپ شده ۱۳- **الفرق** ۱۴- **القوافی** ۱۵- **مایصرف ومالاینصرف** ۱۶- **مختصرالنحو** ۱۷- **معانی‌القرآن** و چند نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۱۸- **النوادر** زجاج روزجمعه نوزدهم جمادی‌الاخرهٔ سیصد و ده یا یازده یا شانزده هجرت درحدود هشتاد سالگی در بغداد در عهد خلافت معتضد عباسی درگذشت از سیوطی نقل است که آخرین کلام زجاج این بود **اللهم احشرنی علی مذهب احمد بن حنبل** (ص۱۲۲ ج۵مه و۱۱ج۱کاو۴۴ت و ۱۳ ج۱ جم و ۱۴۴هب و ۲۴۱۱ ج ۴ س و ۹ ف و ۱۸۱ ج ۲ ع وغیره)

زجاج **احمد بن حسین** - مکنّی بابوبکر، ازنحویّین اواسط قرن چهارم هجری عهد مطیع لله عباسی (۳۳۴-۳۶۳ه ق) میباشد و شرحی دیگر بدست نیامد (ص۲۳۶ ج۲جم و۲۴۱۱ ج۴س)

زجاج **حمید بن محمد** - بعنوان حمید نگارش دادیم

زجاجی[1]

زجاجی **ابراهیم بن یوسف بن محمد** - مکنّی بابواسحق، مشهور بزجاجی، (با ضمّ و تخفیف) از اکابر عرفای عهد متوکّل عباسی (۲۳۲-

۱- **زجاجی**- در وجه نسبت رجوع بعنوان زجاج نمایند و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد

۲۴۷ه ق) واز اصحاب شیخ ابوحفص نیشابوری بود، با جنید بغدادی نیز صحبت داشت، جماعتی از این سلسله بدو انتساب یافته‌اند و مؤسّس مشرب **ملامتیه** میباشد و تا اواخر قرن سوم هجرت میزیسته و سال وفاتش مضبوط نیست (ص ۱۴۲ ج۲مه)

رجاجی

عبدالرحمن بن اسحق - نهاوندی یا صیمری‌الاصل والولادة ، بغدادی‌ّالاشتغال ، شامی‌ّالمسکن والمدفن، ابوالقاسم‌الکنیة ، از افاضل نحویّین قرن چهارم هجرت و ازتلامذهٔ ابراهیم بن محمد زجاج مذکور فوق بود ، همین لقب زجّاجی (با فتح و شدید) نیز بجهت‌انتساب باستاد مذکورخود میباشد از نفطویه ، اخفش صغیر، محمد بن عباس یزیدی، ابوبکر بن درید، ابوبکر بن‌انباری و دیگر اکابر وقت نیز درس خوانده و ازتألیفات او است

۱- **الالف واللام** ۲- **الامالی** درلغت که امالی صغری نیز گویند ودرقاهره چاپ شده است ۳- **الایضاح** درنحو ۴- **الجمل‌الکبری** که باوجودیکه یکی از کتب نحویه میباشدکه در میان اهل عربیه مشهور و نمیز لهٔ‌جمل‌شیخ‌عبدالقاهر بوده‌بلکه‌بر آن‌ترجیح‌دارد ۵- **الزاهر** ۶- **شرح‌خطبة ادب‌الکاتب** ۷- **شرح‌کتاب‌الالف واللام مازنی** ۸- **الکافی** درنحو ۹- **المخترع فی‌القوافی**

کتاب‌جمل‌الکبری مذکورمحل‌توجه‌اهل‌خبره میباشد، جمعی‌ازافاضل‌شرح وتلخیص‌آن پرداخته‌اند و بنوشتهٔ ابن‌خلّکان وموافق نقل معتمد از دمیری هرکس بدان اشتغال‌نماید نفعی میبابد، درسبب‌آن نیزگویندکه این‌کتاب را درمکّهٔ معظّمه تصنیف‌نموده هروقتی که از یکی از ابواب‌آن فارغ میگشته محض شکرانهٔ‌آن، هفت شوط بدورکعبه طواف میکرد ومغفرت‌خود و انتفاع قاری‌آن‌کتاب‌را ازدرگاه‌خداوندی مسئلت مینمود زجاجی درماه رجب سال سیصد وسی و هفت یا نه و یا در رمضان سیصد و چهل هجرت در دمشق یا طبریهٔ شام درگذشت **صیمری** منسوب است بصیمره وآن موضعی است در بصره وهم شهری است مابین خورستان و بلاد جبل

(کف وص ۴۲۵ف و ۲۹۹ ج ۱ کا و ۱۴۴هب و ۱۸۳ ج ۲ ع وغیره)

زجاجی

محمد بن ابراهیم - نیشابوری، مکنّی‌با بوعمرو، مشهور بزجاجی (بضمّ و تخفیف) از عرفای قرن چهارم هجرت میباشدکه عمری

درارکرد ، شصت مرتبه حج نمود ، ابراهیم خواص و جنید و بعضی دیگر از اکابر این سلسله را دیده وچهل سال درمکهٔ معظّمه مجاورت کرد تا سال سیصد و چهل و هشت هجری قمری درهمان ارض اقدس وفات یافت و جملهٔ **بوعمر و زجاجی**=۳۴۸ مادّهٔ تاریخ او است (ص ۲۲۹ ج ۲مه و ۲۲۸ ج۲ طرائق و ۱۹۹ ج۲جه)

رجاجی **یوسف بن عبدالله** - مکنّی بابوالقاسم، معروف برجاجی، ادیب نحوی لغوی واز اکابر علم بلاغت بوده و ازتألیفات او است

۱- **اشتقاق اسماءالریاحین** ۲- **خلق الانسان** ۳- **خلق الفرس** ۴- **شرح فصیح ثعلب** ۵- **عمدةالبیان** ۶- **عمدةالکتاب** وغیراینها سال چهارصد وپانزدهم هجرت دراسترآباد درگذشت (سطر۲۰ ص۴۵ت و۶۱ج ۲جم)

رجل در اصطلاح رجالی ، **عمر بن عبدالعزیز** و شرح حالش موکول بکتب مربوطه است

رحمی از شعرای هندوستان که نخست برهمنی مذهب بوده وعاقبت در سال هزار و دویست و شصت و چهارم هجرت بشرف دین مقدّس اسلامی مشرّف گردید ، بزبان‌های عربی و فارسی ، ترکی ، انگلیسی و دیگر زبانهای سانسکریت آشنا بود ، درنظم نیز دستی توانا داشته واز او است

ز قتلم آن جفاجو هم پشیمانی کشیـدآخر   که بعدازمردنم بردرگرفتاری ندیدآخر
چومیگفتم که مردم درغمت، باورنبود اورا   بحمدالله که اومرگم بچشم خویش دیدآخر

درسال هزار و دویست و شصت و هفت درگذشت (ص۲۴۱۲ ج۴ س)

زراد بروزن عطّار ، دراصطلاح رجالی ، **حسن بن محبوب** میباشدکه بعنوان سراد خواهدآمد، سر لقب یزید وعبدالله بن علی ومحمد بن مقلاص و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است

زراره **عبدربه بن اعین بن سنسن** (بروزن بلبل)- شیبانی الولاء،کوفی البلده، ابوعلی، یاابوالحسن الکنیة، ازاکابراصحاب حضرت باقر وحضرت

صادق علیهما السلام میباشد قاری ، فقیه ، متکلّم ، شاعر ادیب بارع ، جامع فضل و دیانت را جامع، درفقه و حدیث از اعاظم رجال شیعه، موافق آنچه تحت عنوان حواریین اشاره نمودیم از حواریّین حضرت باقر ع ، بمدلول بعضی از آثار دینیّه نسبت بحضرت صادق ع دوست ترین مردم از زندگان و مردگان و محبوب ترین اصحاب حضرت باقر ع بود یکی از چهار تن میباشد که در بعضی دیگر از آنها ایشان را نجبا ، امنای حلال و حرام الهی ، اوتاد ارض ، اعلام دین ، سابقین ومقرّبین وقیام بقسط وعدالت موصوف داشته و تصریح فرموده‌اند براینکه درصورت نبودن ایشان آثار نبوّت مندرس و منقطع میشد سه تن دیگر عبارت از **محمد بن مسلم** و **ابوبصیر لیث** و **برید بن معاویه** هستند جنانچه در باب کنی درشرح حال ابو بصیر لیث نگارش خواهیم داد وموافق آنچه در تحت عنوان **اصحاب اجماع** اشاره نمودیم زراره ، افقه آن شش تن میباشد که فقیه‌ترین پیشینیان بوده‌اند کتاب **الاستطاعة والجبر** تألیف زراره بوده و بسال یکصد وپنجاهم هجرت در هفتاد سالگی وفات یافت

تبصره جنانچه موافق فهرست ابن النّدیم نگارش یافت نام اصلی زراره، عبدربه بوده و زراره لقبش میباشد ، تعرّض ما بشرح حال او نیز روی همین اصل است، اما اعین پدر زراره ، دراصل رومی ومملوك مردی از بنی‌شیبان بوده که اخیراً آزادش کرد و بهمین جهت نسبت ولای عتق او بهمان قبیله پیوندد ، مالك او بعد ازآزادکردنش میخواسته است که نسب خودش ملحق سازد (جنانچه مرسوم بوده) لکن اعین راضی نشد و نسبت ولا راکه بحکم دین مقدّس اسلامی نیز منشأ بعضی از احکام دینیّه است بالحاق نسبی ترجیح داد امّا سنسن (برورن بلبل) جدّ زراره، از راهبان روم بود، گاه‌گاهی باامان‌نامهٔ پسرخود اعین داخل بلاد اسلام میشد ، اورا دیدارکرده وباز ببلاد خود برمیگشته است

(ص ۳۰۸ ف وکتب رجالیه)

زراری بضمّ اوّل ، عنوان و لقب مشهوری بعضی از اکابر میباشد که بجهت انتساب بزراره بهمین عنوان شهرت یافته‌اند دراصطلاح رجالی

عبارت از احمد بن محمد بن اعین بن سنبس، احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم ، سلیمان بن حسن بن جهم ، علی بن احمد بن محمد بن سلیمان ، علی بن سلیمان مزبور، محمد بن سلیمان مذکور ، محمد بن عبدالله یا عبیدالله بن احمد وغیرهم بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است

زراری **احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان**- در باب کنی بعنوان ابوغالب زاری خواهدآمد

زراری **عبیدالله بن احمد بن محمد** - شرح حالش موکول بر جال و تاریخ بغداد است

زردی **احمد بن عبدالله**- ادیب لغوی، معروف بابوعمرو، ازعلمای عربیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشد که در فنّ بلاغت و براعت و معرفت اصول و ادب سرآمد اقران عصر خود بود ، درکلمات بعضی از اهل فن بعلاّمه موصوف است ، باآن همه ضعف و ناتوانی و رنجوری که داشته هنگامی که بسخن سرائی آغاز میکرد شنوندگان را با براعت‌کلمات خود درنشاط و طرب میآورد ، وی بسال سیصد و هشتاد سه از هجرت درگذشت **زرد** ، بفتح اوّل ، از دیهات اسفرایین است
(صد و ص ۶۴ت)

زرقان دراصطلاح رجالی ، محمد بن آدم مداینی میباشد وشرح حالش درآن علم است

زرقاء **بنت عدوی** - ازخواتین کوفه میباشدکه درحرب صفین ازطرفداران حضرت امیرمؤمنان ع بود ، مردم را بنصرت آن‌حضرت تشویق مینمود ، مقاله‌های فصیح بسیاری دراین موضوع سروده است که درکتاب بلاغات‌النساء احمد بن ابی‌طاهر (که شرح‌حالش درباب‌کنی بعنوان ابن ابی‌طاهر خواهدآمد) نگارش یافته است اما **زرقاء یمامه** که دربلدهٔ یمامه میزیسته از زنان جاهلیّت میباشد، ازمسافت بعیده‌میدیده‌وقوهٔ باصره‌اش بسیارقوی بوده‌است،اینک‌دراین صفت‌دوربینی ضرب‌المثل‌میباشد
(اطلاعات متفرقه)

زرقانی **ابراهیم بن یحیی** - بعنوان نقاش خواهدآمد

زرقانی **محمد بن شداد بن عیسی** - مسمعی، مکنّی بابو یعلی، معروف بزرقان، از متکلّمین معتزله میباشد، از محدّثین نقل‌حدیث نموده است، بسیار ضعیف‌الحال بود و روایات او قابل احتجاج و ثبت دفاتر نمیباشد وی بسال دویست و هشتاد وهشت یا نه هجرت در بغداد درگذشت

(ص ۳۵۳ ج ۵ تاریخ بغداد)

زرقانی[1]

زرقانی **عبدالباقی بن یوسف بن احمد** - یا محمدبن علوان زرقانی‌مصری، مالکی فقیه جلیل متبحّر بود، درجامع ازهر تدریس میکرده و ازتألیفات او است

۱- **شرح مختصر خلیل** درفقه‌مالکی که‌درقاهره‌چاپ‌شده‌است ۲- **شرح مقدمهٔ عزیه** وبا حاشیهٔ شیخ علی عدوی‌که بهمین شرح نوشته درقاهره چاپ شده است وغیر اینها وی بسال یکهزار و نود و نهم هجری قمری در هفتاد و نه سالگی درگذشت

(ص ۹۶۶ مط وغیره)

زرقانی **محمد بن عبدالباقی**- مذکور فوق از محدّثین مالکیّه میباشد و بخاتمة‌المحدّثین موصوف بود و ازتألیفات او است

۱- **شرح منح محمدیهٔ قسطلانی** که بامس **مواهب‌لدنیه**است ۲- **شرح موطأ ابن‌مالك** که هردو درقاهره چاپ شده است ۳- **المواهب‌اللدنية فی‌شرح المنح المحمدية** که همان شرح منح مذکور فوق‌است زرقانی بسال هزار وصد وبیست ودو هجری قمری درشصت و هفت سالگی درگذشت، محدّث معاصر قمی درا ینجاگویدکه زرقان بضمّ اوّل موضعی است درنواحی قم

(ص ۱۴۵ هـ و ۹۵۷ مط)

۱ــ **زرقانی** - منسوب است بزرقان وآن بوشتهٔ مراصد (بروزن مردان) نام موضعی است و (بروزن گلدان) ناحیه‌ایست درحضرموت و بفتح اول و تشدید نانی نام دیهی‌است دیگر محل‌آن موضع وآن دیه را معین نکرده است و بنوشتهٔ محدث معاصر (بضم اول) موضعی است درنواحی قم

زرقی

در اصطلاح رجالی ، لقب جبیر بن ایاس ، خلاد بن رافع ، خلاد زرقی ، ذکوان بن عبدقیس ، عیسی بن معاویة وغیر ایشان بوده وشرح حالشان موکول بدان علم شریف است

درمراصدگوید زُرَّقْ (بروزن مدّت) دیهی‌است درمرو وبیابانی است درخجار و یمن ، بروزن (دلق) دیهی است درمروکه یزدجردآخرین ملوك فرس درآنجا مقتول شده است درتنقیح‌المقال ضمن‌ترجمهٔ جبیر بن ایاس زرقی از بعضی نقل‌کرده‌که زرق دیهی است در مروکه یزدجردآخرین ملوك فرس درآنجا مقتول شده و محمد بن احمد بن یعقوب محدّث زرقی نیز ازآنجا است، پس‌گویدکه این نسبت مناسب محمد مذکور نیست بلکه زرقی درعنوان محمد منسوب بنی‌زریق‌است‌که یکی‌از بطون‌انصارازخزرج میباشد و درمقام نسبت بآن زُرَ می‌گویند (بضم اوّل وفتح‌ثانی بروزن‌جُهَنی) بنی‌زریق ازقبائل عرب اولاد زریق بن عامر بن زریق بن‌عبدحارثة بن مالك بن غضب (غضب خدا) بن جشم بن خزرج بوده و جمعی از صحابه نیز از ایشان بوده‌اند در بعضی از نسخ بعوض زرقی درقی بوده‌که اوّلش حرف دال ودویمش حرف را (هردو بی‌نقطه) ودربعضی دیگر رزقی‌است‌که اوّل‌آن رای بی‌نقطهٔ مکسور و دوم‌آن رای نقطه‌دار ساکن میباشد، بنابراین محتمل است‌که منسوب بمدینه الرزق باشدکه پیش از استیلای مسلمانان در بصره نام یکی از سرحدات عجم بوده است و درآخرکلام خودگوید نسبت بجبیر بن ایاس همان زرقی‌که منسوب بنی‌زریق است مناسب‌تر میباشد

زرکشی

محمد بن بهادر بن عبدالله- ترکی‌مصری زرکشی منهاجی، ملقّب به بدرالدین ، مکنّی بابوعبدالله ، از علمای عامّهٔ اواخر قرن هشتم هجرت میباشد، پدرش بهادر، مملوك بعضی از اکابر بود ، خودش درکودکی‌صنعت زرکشی‌آموخت وکتاب منهاج فقه را حفظ‌کرد و موصوف بودن او بزرکشی و منهاجی نیز از همین راه است برای‌تحصیل‌علم بدمشق وحلب مسافرت‌کرد تا بتألیفات‌سودمندی موفّق‌آمده‌که ازآن‌جمله است

۱- **الاتقان فی تفسیر القرآن** ۲- **اعلام الساجد فی احکام المساجد** ۳- **تشنیف المسامع بجمع الجوامع یا فی شرح جمع الجوامع** تاج الدین سبکی که درمصر با چندشرح دیگر جمع الجوامع در یکجا چاپ شده است ۴- **التنقیح** نیز در تفسیر قرآن است ۵- **زهر العریش فی احکام الحشیش** ۶- **سلاسل الذهب** در اصول ۷- **لقطة العجلان** که در قاهره چاپ شده است وغیر اینها وی بسال هفتصد و نود و چهارم هجرت درچهل و نه سالگی در قاهره وفات و درمقبرهٔ قرافهٔ صغری مدفون گردید (ص ۱۴۵ هب و ۲۴۱۴ ج ۴ س وغیره)

زرکوب شاعر تبریزی ، بعنوان نجم الدین زرکوب خواهد آمد

زرگر **بخارائی** - بعنوان جوهری نگارش دادیم

زرگر **شیخ نجیب الدین رضا** اصفهانی ، ازمحادیث عرفا وعامی و بی‌سواد بود ، دراصل تبریزی ولی دراصفهان اقامت گزیده ودست ارادت شیخ محمدعلی مؤذن خراسانی ازمشایخ سلسلهٔ ذهبیّه داد، عاقبت خودش نیز ازمشایخ آن سلسله گردید، بهریك از رضا وجوهری ونجیب الدین تخلّص مینمود **خلاصة الحقائق** (مثنوی) ، **دیوان غزلیات** و**سبع المثانی** (مثنوی) ازآثار او بوده و از اشعار او است

شمع و چراغ همه روشن از او است — بوی خوش هر گل وگلشن از او است

کـه کمالش عـری از عقـل‌ها است — قـرب وصـالش بـری از نقلهـا است

او است بسیط و همـه عـالـم بساط — او است محیط و همـه عـالم محـاط

درسال یکهزار و هشتادم هجرت درگذشت (ص ۱۳۳ ریاض العارفین)

زرندی **محمد بن یوسف** بن حسن بن محمد بن محمود بن حسن زرندی مدنی حنفی، ملقّب بشمس الدین یاجمال الدین، محدّث مدینه، از علما و محدّثین و حفّاظ اهل سنّت واز اکابر ایشان بوده واز تألیفات او است

۱- **بغیة المرتاح** که حاوی چهل‌حدیث باشروح و اسانیدآنها میباشد ۲- **درر السمطین فی مناقب السبطین** یا **فی فضائل المصطفی والمرتضی والسبطین** یا **فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین** مشایخ زرندی بالغ بصد بن میباشد ولادت او درسال ششصد و نود و نه و وفاتش درسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه و هفتم هجرت بوده

(ص ۲۹۵ ج ۴ کمن و ۲۵ و ۷۴۷ ج ۱ کف و ۲۶۷ ج۳ بی)

رروق **احمد بن احمد بن محمد بن عیسی-** بر نسی فاسی، معروف برروق، ملقب بشهاب الدین، مکنی بابوالعباس، ازمحققین ائمهٔ صوفیه میباشدکه هردو علم شریعت و طریقت را جامع و تألیفات او مختصر و منقح و نافع و حاوی فوائد و تحقیقات بسیار (خصوصاً در تصوف) میباشد

۱- **شرح رسالةابوزید قیروانی** درفقه مالك ۲- **النصیحةالکافیة لمن خصه الله بالعافیة**
۳- **الوظیفة الرروقیة** ودو اوّلی مستقلا و سومی نیز با شرح احمد سحاعی درمصر چاپ شده‌اند رروق سال هشتصد و نود و نهم هجرت درسنجاه وسه سالگی درموضعی تکرین نام از توابع طرابلس درگذشت (ص۹۶۵مط وغیره)

زعفرانی[1]

رعفرانی **حسن بن محمد بن صباح-** بغدادی ، مکنی بابوعلی یاابوعبدالله منسوب بقریهٔ زعفرانیهٔ بغداد ویا درب زعفرانی مذکورین در ذیل میباشد ، از فقها و محدثین شافعیه و مصاحب امام شافعی بود ، تمامی کتابهای اورا نزد خودش خوانده تا درفقه و حدیث براعت یافت ودر هردو رسته کتب بسیاری تألیف داد واز روات کتب و اقوال امام شافعی میباشد، ترمذی نیز از وی روایت میکند صاحب ترجمه درماه ربیع الثانی سال دویست و چهل و شش با نه ویا درسلخ شعبان یا رمضان دویست و شصتم هجری قمری درگذشت

(ص ۲۹۷ف و ۲۱۴ت و ۱۴۵هب و ۱۴ ج ۱کا و۴۸ ج ۵مه)

۱- **زعفرانی -** دربعضی موارد ، منسوب بزعفران معروف بوده وکنایه ازفروشندهٔ آن است و دربعضی از مواضع بدیهی زعفرانیه نام درهمدان ودیهی دیگر بهمین نام دربغداد منسوب میباشد وگاهی بمحلهٔ درب زعفرانی از محلات بغدادکه منسب بهمان دیه است منسوب است، بهرحال عنوان زعفرانی دراصطلاح رجالی عبارت از احمد بن محمد عسکری، حبیش بن مبشر ، صالح بن محمد ، عمران بن اسحق، عمران بن عبدالرحیم ، محمد بن احمد، محمدبن اسمعیل و بعضی دیگر میباشدکه شرح حال ایشان را موکول بکتب رجالیه داشته ودراینجا شرح حال اجمالی بعضی دیگر از معروفین بهمین عنوان میپردازیم

زعفرانی عمر بن جعفر بن محمد مکنّی با بوالقاسم، ملقّب بدومی یا رومی، معروف بزعفرانی، ادیبی‌است شاعر نحوی لغوی از اعیان اهل ادب که درمعرفت عروض و قوافی وفنون شعریّه تخصّص داشت، با ابن‌النّدیم وصاحب بن عبّاد متوفیین سال ۳۸۵ه ق معاصر و مدّاح صاحب بود از ابیات قصیده‌ای نوبیّه میباشدکه درمدح وی گفته است

ایا من عطایاه تهدی‌الغنی	الی راحتی من‌نأی اودنی
کسوت المقیمین والزائرین	کساً لم یخل مثلهـا ممکنا
و حاشیة الـدار یمشون فی	صنوف مـن‌الخز الا انـا

صاحب گفت در اخبار معن بن زائده آمده است که کسی از وی خواستار مرکبی گردید، معن امرکردکه ناقه و اسب و الاغ و قاطر وکنیزکی بدو دادند و اعتذار نمود باینکه اگر درمخلوقات، مرکوبی غیر اینها سراغ داشتم آن را نیز بتو می‌بخشیدم اینک ماهم امرکردیم‌که جبّه و قمیص و دراعه و سراویل (شلوار) و مندیل (دستمال) و مطرفه وردا (عبا و بالاپوش) وکسا (جامه و لباس تن) وکیسه و جورابی بتو بدهند واگر غیرازاینها چیزدیگری سراغ داشتم‌که از خزّ درست میشودآن را نیز بتو عطا میکردم

دراعه (با ضمّ وتشدید) نوعی از جبّه است‌که طرف پیشین‌آن باز وگشاده باشد

مطرفه ردائی است ازخزّکه مربع وخالدار میباشد سه‌کتاب **العروض والقوافی واللغات** ازتألیفات زعفرانی میباشد، وفات‌او بیش‌از وفات‌ابن‌النّدیم مذکور بوده وسال‌آن مضبوط نیست و ظاهرآنستکه نسبت عمر زعفرانی بزعفرانیّهٔ بغداد است و شایدکه از زعفرانیّهٔ همدان باشد (ص۴۹۹ت و۲ح۲۶۷ بی و۱۴۵ هب و۱۲۴ف و۵۹ ج۱۶ حم)

زغلی دراصطلاح رجالی محمد بن عتبه‌بوده و رجوع بدان‌علم نمایند

زقاق کبیر احمدبن نصر- مکنّی بابوبکر، ازعرفای اواسط قرن‌سیّم‌هجرت واز اقران جنید بغدادی بود از وی درخواست پند ونصیحتی نمودندگفت چه بهتر از این‌که در دنیا بوده ولی ازآن دور باشید، با اهل‌آن درظاهر نزدیك بوده و در باطن‌کناره‌جوئی نمائید، بقدر امکان دفع شرکنید، منشأ خیر بوده و

آبی ازیاد حق‌تعالی غافل نباشید (اطلاعات متفرقه)

زکی‌الدین **عبدالرحمن** - بعنوان قوصی خواهدآمد

زکی‌الدین
زکی‌یحیی } یا مولی عنایت‌الله بعنوان قهپائی خواهدآمد

زلالی[1]

زلالی **تبریزی** ، ازشعرا وسخن‌سنجان قرن دهم یا یازدهم‌هجری‌تبریز میباشدکه جوانی خوشرو و ملیح‌الطبع بوده و از او است

شنو این‌نکتهٔ سنجیده زعم‌خوردهٔخویش که نه از زندهٔ بی‌عشق بود مردهٔ عشق

اسم و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد (اطلاعات متفرقه)

زلالی **خوانساری** ، از شعرای زبردست قرن یازدهم هجرت میباشدکه باحکیم‌خوانساری معروف‌بود وگاهی ملازلالی‌اش‌نیزمی‌گویند

با شیخ بهائی (متوفی سال ۱۰۳۱ه قمری) معاصر بود ، قصیده‌ای نیز در مدح وی‌گفته است، درمدح چهارده معصوم علیهم‌السلام نیز چهارده قصیده سروده وعلاوه‌بر آنها قصائد بسیاری دارد و هفت مثنوی لطیف برشتهٔ نظم‌آورده است

۱- آذر وسمندر ۲- حسن‌گلوسوز ۳- ذره وخورشید ۴- سلیمان‌نامه ۵- شعلهٔ دیدار ۶- محمود و ایاز که بدو هزار و سیصد و چهار بیت مشتمل و درسال ۱۰۲۴ه قمری بپایان رسانیده وجملهٔ **الهی عاقبت محمودباشد**=۱۰۲۴مادهٔ تاریخ‌اتمام‌آن‌است **۷- میخانه**

سوشتهٔ نصرآبادی رطب ویابس‌کلامش بسیار است ، لکن ابیات بلندش ازقبیل اعجاز، در تازه‌گوئی و نمك‌كلام فرد ، دروّ مثنوی طرز جدیدی بعرصه‌آورده‌که‌کسی پیرو او

---

[1] **زلالی**- بضم اول ، منسوب بزلال است وآن بعربی‌آب سرد وگوارا و صاف و شیرین راگویند

مرغی‌که خبر ندارد ازآب زلال منقار بآب شور دارد همه سال

ظاهراً بمناسبت همین معنی ، بعضی از شعرا خودشان را متخلص بدان داشته وگویا کلمات و اشعار خودشان را تشبیه بآب همچنانی کرده‌اند نام ونسب هیچکدام ازایشان بنظراین‌نگارنده نرسیده و فقط بانتساب بلدهٔ خودشان از همدیگر امتیاز یابند اینك ما نیز بعضی از ایشان را بهمین ترتیب مینگارم

تواند بود وار مثنویات او است

مسم لطف حدا سالای هردست — که چندانی که طوفان میکنم هست

فرو ریرد سدامانم چمن را — فرستد حوصلهٔ آن‌گه سحن را

کسی‌کش مصرعی در دست‌گیرد — بیا گو محتسب تا مست‌گیرد

اسم و رمان وفات و مشخص دیگری ندست نیامد

(ص۲۴۱۸ ح۳س و۷۷ محل و۲۳۰ تدکرهٔ نصرآبادی)

رلالی **شیرازی**، ارشعرای ایرانی قرن دهم هجری میباشدکه ارشاگردان مولانا اهلی نود، بهندوستان رحلت‌کرد واکثر بلادهندرا سیاحت نمود و سال ۹۴۸ه قمری درکجرات درگدشت وار او است

بی‌رحش‌عم‌نیست‌گر ارسینه حان‌بیرون‌رود — عشق‌ناحان‌است میترسم‌که‌آن بیرون‌رود

اسم و دیگر مشحصاتش ندست نیامد (ص ۲۴۱۸ ح ۴س)

رلالی **هروی**، شاعری است مشهورکه فرید رمان حود نود، درسال نهصد وسی ویك هجری وفات یافته وار او است

چشمی‌که نود لایق دیدار ندارم — دارم‌گله ارچشم‌حود اریار ندارم

اسم ومشحص دیگری ندست نیامد (ص ۲۴۱۸ ح ۳ س)

رمانای نقاش **اصفهانی** - نعنوان راصی نگارش دادیم

رمانی تحلص شعری چندی ار شعرای ایرانی است‌که یکی اردستانی، دیگری سیستانی و سومی لاهیجانی نود اشهر ارهمه، رمانی یردی است‌که نملارمانی معروف و درحدمت شاه عناس ماصی نوده و درسال یك هرار و بیست ویك هجرت درگدشت و ار او است

یار ار کلـهٔ ما دوش نـدانسته‌گدشت — لیك دانسته نپرسیدکه این کلبهٔ کیست

(ص ۲۴۲۱ ح ۴ س)

رمحشری **محمود بن عمر بن احمد** - یا محمد بن عمر یا احمد حواررمی، رمحشری المولد، حرحانی المدفن، معترلی الاصول، حنفی

الفروع ، ابوالقاسم الکنیة ، جارالله اللّقب ، ازفحول علمای اهل سنّت وجماعت میباشد که در فقه و حدیث و تفسیر و نحو و لغت و بیان و بلاغت و ادبیّات عربیّه استادکل و مرجع افاضل بود، از بلاد بعیده حاضر حوزهٔ درس و افادات وی شده و اورا فخرخوارزم می‌گفتند یك پای‌او بنا برمشهور، ازصدمهٔ برف وسرما ساقط ومحو شده وبا پای‌چوبین راه می‌رفته است در معجم‌الادباءگوید از خود زمخشری نقل شده‌که قطع پای او در اثر نفرین مادرش بوده است ، چون درکودکی نخی بپای‌گنجشگی بسته بود، گنجشگ از دستش خلاص شد و بآشیان خود رفت پس‌آن نخ را تکان دادکه بلکه بدان وسیله گنجشگ را بیرون‌کند، پای‌گنجشگ‌شکسته ودرسرآن نخ بیرون‌آمد، مادر زمخشری ازکثرت سوز دل ، نفرین‌کرده وگفت خدا پای ترا قطع‌کند چنانچه تو پای‌آن‌حیوان را قطع‌کردی ، زمخشری بعدازوقوع این‌قضیه بجهت تحصیل علم ببخارا رفت تا روزی از مرکب افتاده و پایش بطوری خرد و شکسته شدکه سبب قطع‌آن‌گردید هریك ازتألیفات طریفه ونافعه ومتنوّعه زمخشری دراثبات تبحّر علمی‌او برهانی قاطع میباشد

۱- **الاحاجی‌النحویة** ۲- **اساس‌البلاغة** درلغت‌که درقاهره چاپ شده‌است ۳- **اسماء الجبال والامکنة والمیاه** ۴- **اطواق‌الذهب فی‌المواعظ والخطب** که‌حاوی‌صدمقاله‌باسلوب مقامه میباشدکه هرمقاله‌ای مواعظ و نصایح سودمندی را مشتمل است ، درمصر باشرح یوسف اعتصامی و در بیروت بطبع رسیده ودراستانبول و پاریس و وین نیز باترجمهٔ ترکی وفرانسوی وآلمانی‌علی‌الترتیب‌چاپ‌شده‌است، دو نسخهٔ خطّی آن نیز بضمیمهٔ‌اطباق‌الذهب شرف‌الدین‌شفروه‌بشمارهٔ۳۳۴۸و۳۳۵۰درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌سپهسالارجدید طهران‌موجوداست ۵- **اعجب العجب فی‌شرح لامیة‌العرب** که در استانبول و قاهره چاپ شده است ۶- **الامالی** ۷- **الانموذج** در نحوکه بارها درایران وغیره مستقلا و اغلب با شرح مشهور عبدالغنی اردبیلی چاپ و بسیار مشهور و ازکتابهای درسی طلاّب علوم دینیّه و عربیّه است ۸- **الادویة والجبال والامکنة والمیاه** یا **الجبال والامکنة والمیاه** که درلندن‌چاپ‌شده وظاهرا همان‌اسماءالجبال مذکور درفوق‌است ۹- **الجبال والامکنة والمیاه** که مذکور شد ۱۰- **دیوان التمثل** ۱۱- **دیوان‌الرسائل** ۱۲- **دیوان‌الشعر** ۱۳- **الرائض‌فی‌علم‌الفرائض** ۱۴- **رؤس**

المسائل در فقه **۱۵- ربیع‌الابرار و نصوص‌الاخبار ۱۶- الرسالة الناصحة ۱۷- سوائر الامثال ۱۸- شرح ابیات‌الکتاب سیبویه ۱۹- شرح مشکلات المفصل ۲۰- صمیم العربیة ۲۱- ضالةالناشد ۲۲- الفائق فی‌غریب (تفسیر حدا) الحدیث** که در حیدرآباد هند چاپ شده است **۲۳- القسطاس درعروض ۲۴- الکشاف‌عن‌حقائق‌التنزیل** که بارها دراسلامبول و کلکته چاپ و مفسر قرآن مجید است **۲۵- الکلم‌النوابغ** یا **نوابغ‌الکلم** که دربیروت و قاهره چاپ شده ودرپاریس‌نیز با ترجمهٔ فرانسوی آن بطبع‌رسیده‌است **۲۶- متشابه‌اسامی‌الرواة ۲۷- المجاز والاستعارة** که رساله‌ایست مختصر **۲۸- المستقصی** درامثال ویك نسخهٔ خطی آن در خزانهٔ مصر وچند نسخه نیز دردیگرکتابخانه‌ها موجود است **۲۹- معجم‌الحدود ۳۰- المفرد والمؤتلف** درنحو **۳۱- المفصل فی‌صناعةالاعراب** که از معروفترین کتب نحویّه وبنام اسماء و افعال و حروف و احوال مشترکهٔ آنها بچهار باب مشتمل است ، بارها در مصر و دهلی وغیره چاپ شده و خود مصنّف آن را ملخّص کرده و انموذج‌اش نامیده چنانچه مذکور شد **۳۲- المقامات** در اخلاق که دارای پنجاه مقامه بوده ودرقاهره و استانبول چاپ‌شده‌است **۳۳- مقدمةالادب** درلغت که درلیپسك‌چاپ‌شده **۳۴- المنهاج** دراصول **۳۵- النصائح‌الکبار** یا **الکبری** که نسخهٔ بعضی همان مقامات مذکوراست **۳۶- النصائح‌الصغار ۳۷- نوابغ‌الکلم** که بنام **الکلم‌النوابغ** مذکور شد وغیر اینها اشهر ازهمه ، تفسیرکشّاف مذکور است که در تمامی اقطار عالم مشهور و مرجع استفادهٔ فحول بوده و درحق آن گفته‌اند

ان‌التفاسیر فی‌الدنیا بلاعدد	**و لیس فیها لعمری مثل کشاف**
ان‌کنت تبغی‌الهدی فالزم قرائته	**فالجهل کالداء والکشاف کالشافی**

بعضی این‌دوشعررا بخود زمخشری نسبت‌داده‌اند که پس‌از رواج وانتشارکشّاف، درمقام شکرگزاری نعمت پروردگاری گفته است نیز درمدح سکوت ، خطاب بخودش گوید

اطلب اباالقاسم الخمول ودع	**غیرك یطلب اسامی و کنی**
شبه بعض الاموات نفسك لا	**تبرزه ان کنت عاقلا فطنا**
ادفنه فی‌البیت قبل میتته	**و اجعل له من خموله کفنا**

نیز بدو منسوب‌است

کثرالشك والخلاف فکل	**یدعی‌الفوز بالصراط السوی**
فاعتصامی بلااله سواه	**ثم حبی لاحمد و علی**
فازکلب بحب اصحاب‌کهف	**کیف اشقی بحب آل نبی**

نیز درآخر جلد ثانی کشّاف چاپ مصر، ضمن شرح حال زمخشری بدو نسبت داده

اذا سئلوا عن مذهبی لم ابح به	و اکتمه کتمانه لی اسلم
فان حنفیاً قلت قالوا بانی	ابیح الطلا و هو الشراب المحرم
وان مالکیاً قلت قالوا بانی	ابیح لهم لحم الکلاب وهم هم
وان شافعیاً قلت قالوا بانی	ابیح نکاح البنت والبنت محرم
وان حنبلیاً قلت قالوا بانی	ثقیل حلولی بغیض مجسم
وان قلت من اهل الحدیث وحزبه	یقولون تیس لیس یدری و یفهم
تعجبت من هذا الزمان و اهله	فما احد من السن الناس یسلم
و اخرنی دهری و قدم معشرا	علی انهم لایعلمون و اعلم
و مذ افلح الجهال ایقنت اننی	انا المیم والایام افلح اعلم

ظاهر این اشعار شیخ زمخشری است در هدیة‌الاحباب نیز گوید زمخشری باسناد خود از حضرت رسالت ص روایت نموده که آن‌حضرت فرمود **فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی**

ولادت زمخشری روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب سال چهارصد وشصت وهفت درقریهٔ زمخشر (بروزن‌قلندر) نامی از دیهات خوارزم واقع و وفاتش نیز شب عرفهٔ سال پانصد وسی وهشت یا چهل و هشت هجری قمری در بلده جرجانیه‌که قصبه وکرسی بلاد خوارزم میباشد وقوع یافته است

(ص۱۹۷ح۲کا و۵۰۷ت و۱۴۵هب و۱۲۶ح۱۹حم و ۲صف و۲۴۲۱ح۴س و۳۴۲ح۳فع وغیره)

زمزمی **شیخ عبدالعزیز**- مکی زمزمی ، از اکابر و اعیان علما و فضلای مکه میباشدکه درشعر و انشا نیز دستی توانا داشت ، دوقصیدهٔ عالی درمدح حضرت رسالت گفته‌است که یکی به **الفتح‌التام فی‌مدح خیرالانام** ودیگری به **الفتح‌المبین فی‌مدح سیدالمرسلین** موسوم بوده و ابیات فرح نیز که در استغاثه بآن حضرت گفته از اشعار شیوای او است

یا رسول الله عجل بالفرج	قدتوالی‌الکرب و اشتدالحرج
فسما بالله ما لا ذ امرؤ	بك فی‌خطب رجا الا انفرج

تاآخرکه چهل و شش بیت است زمزمی دوکنیزك غزال و دام‌السرور نامی داشت‌که تصادفاً هردو را فروخته پس پشیمان شد و دراین موضوع گوید

تجارتی کنت قریر عین	و افق مسرتی بهما قریر
فمر صرف ایامی غزالی	فلا دامت ولا دام‌السرور

رمرمی سال بهصد و هماد وشش هحری قمری درهمتاد و شش سالگی درگدشت وحملهٔ
قداصبح بحبان‌الحلد = ۹۷۶ تاریح او است (ص۳۲۰ بورساقر)

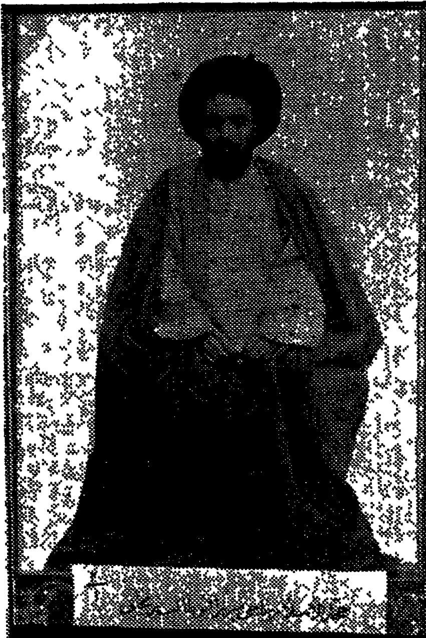
رنقی دراصطلاح رحالی لقب مهلب وشرح‌حالش موکول بدان علم است

زنجانی[1]

رنجانی **میرزا ابوطالب بن میرزا ابوالقاسم بن سیدکاظم** - موسوی، رنجانی الولادة ، تهرانی الوفاه والاقامة ، ار علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه در تهران بکثرت اطّلاع و تبحّرعلمی معروف و مرجع حل اشکالات علمی بوده وار تألیفات او است

۱- احکام اوانی الذهب والفضة
۲- ایضاح السبیل که چاپ شده است
۳- التعادل والترجیح ۴- التمهید فی‌احکام‌التقلید ۵- غایة‌المرام‌فی‌احکام الصیام در شانردهم ربیع‌الثانی یکهزار و سیصد و بیست و ده قمری ار هجرت در هفتاد سالگی در تهران وفات یافت

(ص ۴۳۸ ح ۶ عن)



عکس میرزا ابوطالب رنجانی -۲۰

رنجانی - بفتح اول ، منسوب‌است برنجان (معرب ریگان) وآن شهری است دلگشا و بانرهت و صفاکه قصبه وکرسی خمسه ار ایالات ایران و درمیان قروین وآذربایجان میباشد افاضل بسیاری‌ارآنجا برخاسته‌اندکه بعضی‌ارایشانرا باندارهٔ مساعدت وسائل موجوده واطلاعات خارجی ثبت اوراق مینماید لفظ رنجانی دراصطلاح رحالی، عبارت ار نصربن هبة‌الله میباشد و شرح حالش درآن علم شریف است

رنجانی **حاج میرزا ابوعبدالله ابن میرزا نصرالله** شیخ‌الاسلام زنجانی، از علمای قرن حاضر چهاردهم هجری قمری میباشد که پس از اخذ علوم ادبیّه وعربیّه، فلسفه وکلام وفلکیات را نیز درمولد خود زنجان، ازمیرزا ابراهیم فلکی معروف زنجانی، ازتلامذهٔ میرزا ابوالحسن جلوهٔ سالف‌الترجمة یادگرفت، مدتی درتهران بتکمیل مراتب علمیّه پرداخت تا دراواخرسال ۱۳۳۰ه‌ق بنجف‌اشرف مشرّف شد و هشت سال بتکمیل علوم دینیّه پرداخت، باجازات اجتهادی و روایتی اکابر حوزهٔ مقدّسه نایل شد، بوطن خود مراجعت و بفاصلهٔ چند سال زیارت بیت‌الله‌الحرام تصمیم داد، در خلال این احوال، در فلسطین و قاهره و سوریّه با افاضل‌آن نواحی ملاقات نمود، در سال ۱۳۵۴ه بار دوم بمصر مسافرت‌کرده و مورد تجلیل و احترامات ادبا و فضلا و اساتید دانشگاه مصر والازهر گردید، بعد از مراجعت بایران مدتی در تهران بتدریس تفسیر وفلسفه اشتغال ورزید تاروزپنجشنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ سال‌هزار وسیصد وشصت‌هجری درزنجان درشصت ویك‌سالگی وفات یافت وازآثارقلمی او است

۱- **اصول‌القرآن الاجتماعیة** بعربی ۲- **الافکار** بعربی‌کتابی است فلسفی و اجتماعی که عقیدهٔ اسلامی را با عقل وقرآن روشن میسازد ۳- **تاریخ‌القرآن** بعربی‌که در مصر چاپ و اخیرا ترجمهٔ فارسی‌آن نیز درتهران بطبع رسیده است ۴- **دین‌الفطرة** بفارسی ۵- **زندگانی محمد ص** که ترجمهٔ فارسی کتاب **الابطال** مورخ‌شهیرانگلیسی توماس کارلایل (متوفی‌بسال۱۸۸۱م) بوده ودرتبریز چاپ شده است ۶- **سرانتشار اسلام** ۷- **شرح‌کتاب بقاءالنفس بعدفناءالجسد خواجه نصیر طوسی** که درقاهره چاپ شده است ۸- **طهارة اهل‌الکتاب** بعربی‌که دربغدادچاپ شده ۹- **عظمت حسین بن علی ع** که درتبریز چاپ شده است ۱۰- **الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین الشیرازی** که شرح حال ملاصدرا بوده و در دمشق چاپ شده است

(اطلاعات متفرقه)

رنجانی **میرزا ابوالقاسم بن‌میرزاکاظم بن‌میرمحمدحسین**- موسوی زنجانی، عالمی است فاضل از تلامذهٔ سید محمدباقر حجة‌الاسلام رشتی سالف‌الترجمه وحاج محمدابراهیم کلباسی آتی‌الترجمة که درسال هزار و دویست و پنجاه سه از هجرت بعداز تکمیل تحصیلات علمیّه از عتبات بزنجان مراجعت نمود، دارای

ریاست و نفوذ و اقتدار بی نهایت شد، درمصائب اهل بیت طهارت ع چشمی گریان داشت، همواره بعبادت مشغول بود، درفتنهٔ بابیهٔ قضایائی از وی مشهور است وتألیفات نافعه دارد

۱- ایضاح الدلائل فی حساب عقد الانامل ۲- تخریب اساس در رد بابیه ۳- الحیوة
۴- حجة الابرار علی فرقة الاشرار فی اثبات حرمة الخمر فی الشرائع السابقة و جمیع الادوار
۵- ردالنساب ۶- سدالباب ۷- قرة الابصار فی اثبات امامة الائمة الاطهار ۸- قلع الاساس
۹- قمع الباب هردو دررد بابیه ۱۰- المقاصدالمهمات فی صیغ العقود والایقاعات ۱۱- مقالید الابواب ۱۲- نارالله الموقدة درمصائب ۱۳- هدایة المتقین درعقائد اصولیّه وفروع دین

صاحب ترجمه روز دوشنبه سوم جمادی الاولی سال هزار ودویست ونود ودو یا سه هجری قمری در زنجان درحدود هفتاد ودو سالگی وفات یافت و درقبّهٔ مخصوصی درخارج آن بلده مدفون گردید (ص ۱۳ ج ۸ عس)

زنجانی

شیخ اسدالله - از علمای امامیّهٔ عصرحاضر میباشدکه سال هزار ودویست وهفتاد ودو هجری قمری درقریهٔ دیزج نزدیکی زنجان متولد شد ، هم درآنجا مقدمات را تحصیل نمود ، پس برای ادامهٔ تحصیلات علمی خود بعراق عرب رفت، اخیراً حاضرحوزهٔ درس حاج میرزا محمدحسن شیرازی آتی الترجمة گردید، تمامی ادوار زندگانی خودرا درخدمت علم وتدریس فقه واصول مصروف داشت، باآن همه ناتوانی و خانه نشینی که درآخر عمر داشته بازهم در مباحثات علمیّه و انجام وظائف دینیّه اهتمام تمام بکار میبرد و ازآثار قلمی او است

۱- البیع ۲- حاشیهٔ رسائل ۳- الخیارات ۴- الطهارة ۵- قاعدهٔ اوفوا بالعقود ۶- قاعدهٔ سلطنت ۷- قاعدهٔ لاضرر ۸- مباحث الفاظ صاحب ترجمه دردهم رجب سال هزار وسیصد وپنجاه وچهار هجری قمری درنجف وفات یافت (ص۱۴۵ج۱۲ عس)

زنجانی

حاج شیخ جواد بن ملا محرم علی بن کلب قاسم - طارمی ابهری زنجانی ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری قمری میباشد ، نخست اندکی در زنجان تحصیل کرد ، سپس بقزوین مهاجرت نمود، در خدمت علّامهٔ وقت سیدعلی ، محشّی قوانین ، اخذ مراتب علمیّه کرد ، بعد برای ادامهٔ

تحصیلات علمیّه بعتبات عالیات مشرّف شد ، درحوزهٔ درس حاج سیدحسین‌کوه‌کمری و فاضل ایروانی وحاج میرزا محمدحسن شیرازی‌که شرح‌حال هریك درمحل‌خود ازاین کتاب مذکوراست‌حاضر گردید، بعدازتحصیل‌اجازه از ایشان برنجان مراجعت وتدریس و تألیف و انجام دیگر وظائف دینیّه مشغول شد تا سال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری قمری وفات یافت و ازآثار قلمی او است

۱- **الاصول الجعفریة** درعقائد بفارسی‌که درایران چاپ شده‌است ۲- **افضل‌المجالس فی‌المواعظ والمصائب**که مفصل فارسی است و درایران چاپ شده ۳- **تکمیل‌الایمان فی‌اثبات وجود صاحب‌الزمان**که فارسی است و درایران چاپ شده‌است ۴- **حاشیهٔ رسائل شیخ‌انصاری** ۵- **حاشیهٔ قوانین‌الاصول**که درایران چاپ‌شده‌است ۶- **ربع‌المتهجدین** ۷- **شرح‌الاحتشام** که شرح نهج‌البلاغه است و بخواهش شاهزاده‌احتشام‌السلطنهٔ‌قاجار والی‌زنجان‌تألیف‌شده ۸- **مشکل‌الرجال فی‌منتهی‌المقال** (ذریعة و اطلاعات متفرقه)

زنجانی **عبدالوهاب بن ابراهیم بن عبدالوهاب بن ابی‌المعالی** - زنجانی خزرجی ، مکنّی بابوالمعالی ، ملقّب بعزّالدین ، از مشاهیر ادبای قرن هفتم هجری قمری بوده و ازتألیفات او است

۱- **تصحیح‌المقیاس فی‌تفسیر القسطاس** درعلم‌عروض‌که شرح‌کتاب‌قسطاس‌زمخشری است و درسال ششصد و پنجاه و سه هجری قمری از تألیف‌آن فراغت یافته است ۲- **التصریف** درعلم صرف‌که بسیار مختصر ومحل استفادهٔ ارباب فضل وهنر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند و بارها درمصر و ایران وغیره چاپ ودر روم نیز باترجمهٔ‌لاتینی آن بطبع رسیده وآنرا بجهت‌انتساب بلقب مذکورش تصریف عزّی نیز گویند ۳- **شرح الهادی للشادی**که‌کتاب الهادی للشادی نام میدانی را بسال ۶۵۴ﻫ شرح‌کرده و یا بنوشتهٔ بعضی‌کتاب هادی متن این شرح نیز از خود زنجانی است و شرح تصریف مذکور است ۴- **المبادی فی‌التصریف** که نام اصلی همان‌کتاب تصریف مذکور است ۵- **المضنون به علی غیراهله** وآن مجموعهٔ ابیاتی است‌که از اشعار شعرای جاهلیّت و شعرای اسلامی تا زمان خود انتخاب‌کرده و عبدالله بن عبدالکافی عبیدی از افاضل قرن هشتم هجرت‌آن

را درسال ۷۲۴ه قمری شرح کرده و اصل و شرح در قاهره چاپ شده است **۶- الهادی** که شرح تصریف مذکور است سال وفاتش بدست نیامد لکن چنانچه معلوم شد بسال ۶۵۵ه قمری درقیدحیات بوده‌است و بنوشتهٔ ذریعة درهمان سال وفات یافت نام صاحب ترجمه موافق مشهور عبدالوهاب بن ابراهیم‌است چنانچه مذکور داشتیم وازبعض‌مواضع کشف‌الظنون ظاهرمیشودکه ابراهیم بن‌عبدالوهاب است (کف و ۹۷۷ مط)

زنجانی **سید میرزاعبدالواسع بن‌سیدمحمدبن‌ابی‌القاسم** - حسینی زنجانی، از اکابر علمای امامیّه میباشدکه بسال ۱۲۹۱ه قمری درزنجان وفات یافته واز تألیفات او است

۱- الاجتهاد والتقلید ۲- حاشیهٔ ریاض المسائل ۳- حاشیهٔ قوانین‌الاصول
(مواضع متفرقه از ذریعة)

زنجانی **ملاعلی- فارپورآبادی**، قزوینی الاصل والولادة،زنجانی المسکن والمدفن ، از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه‌فقیه‌اصولی‌رجالی واعظ‌ادیب وازتلامذهٔ‌شیخ‌محمدتقی‌صاحب‌هدایة‌المسترشدین آتی‌الترجمة و از معاصرین شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی بود بعضی از اجلّه اورا باستاد مذکورش ترجیح داده وبا وجود او تقلید وی را جایز نمیدانستداند وحاج میرزا حبیب‌الله رشتی و بعضی دیگر از اکابر وقت از تلامذهٔ وی میباشند صاحب ترجمه مدّتی درقزوین مشغول تدریس و تألیف و فتوی و ارشاد بوده و اخیراً بزنجان مهاجرت نمود وبانجام وظائف دینیّه اشتغال داشت تابعدازاشتعال نائرهٔفتنهٔ بابیّه بکربلای‌معلّی رفت ، بفاصلهٔ هفت سال‌که‌آن نائره خاموش‌گردید درسال هزار و دویست وشصت وهفت باز بزنجان عودت نمود ، مدرسه‌ای عالی و مسجد بزرگی چهل ستونی بنا نهاد وبقرار سابق بانجام همه‌گونه خدمات دینیّه اشتغال داشت تا درهشتم محرم سال هزار ودویست و نود تمام هجری قمری در هشتاد ویك یا نود سالگی بدرود جهان‌گفت و در بقعهٔ خود درمقبرهٔ سید ابراهیم مدفون‌گردید و تألیفات نافعه از خود بیادگار گذاشت

۱- **تفسیر قرآن** از سورهٔ یس تا آخر ۲- **جوامع الاصول** درسه مجلد ۳- **السؤال والجواب** از طهارت تادیات ۴- **شرح تصریف زنجانی** ۵- **شرح عوامل ملامحسن** ۶- **شرح قصیدهٔ دعبل** ۷- **شرح قصیدهٔ فرزدق** ۸- **شرح قواعد علامه** که در ذیل نام نظام‌الفرائد مذکور است ۹- **الصید والذباحة** که در تهران چاپ شده ۱۰- **صیغ العقود** که درمدت هفت روز یا ده روز تألیف ودر تبریز چاپ شده ۱۱- **المتاجر** ۱۲- **معدن الاسرار** درپنج مجلد که اوّلی و سیمی در تبریز و چهارمی و پنجمی نیز در تهران چاپ وجلد دویمی آن درحال حیات خود مؤلف مفقود شده است ۱۳- **مناسك الحج** ۱۴- **نظام الفرائد فی شرح القواعد** که هفت مجلد و شرح قواعد علامهٔ حلّی است ویك قسمت از آن در تهران چاپ شده ۱۵- **نوامیس الاصول** در دومجلد ۱۶- **وسیلة النجاة** وغیر اینها قارپوزآباد نام یکی از دیهات قزوین است (الطلاعات متفرقه)

رنجانی **سید یعقوب صدر دیوان** - رنجانی لاهوری موسوی، پسر سیدعلی، از اکابر مشایخ و عرفای سلسلهٔ حسینیهٔ شهر لاهور میباشدکه علوم ظاهری وباطنی را جامع بود، نسب او با شارده پشت بحضرت امام موسی بن جعفر ع موصول میشود ، درسال پانصد وسی وپنج هجرت از رنجان بهند رفت ، درلاهور اقامت کرده و هنگامهٔ مشیخت گرم ساخت ، مورد توجه اکابر وقت گردید ، مردمان بسیاری دست ارادت بدو دادند و درسال ششصد و چهارم هجرت درگذشت

علام سرور هندی در تاریخ وفاتش گوید

حو رنجانی از این دنیا سفر کرد بحب ایزدی گردید محبوب
شه مقبول رنجانی = ۶۰۴ رقم شد سال رحلت آن شاه مطلوب
بگو مسعود مهدی صدردیوان = ۶۰۴ دگر فرما مقدس پیریعقوب — ۶۰۴

(ص ۲۵۲ ج ۲ خزینة الاصفیاء)

رنجی **مسلم بن خالد** - شرح حالتش موکول بعلم رجال است

رندحی **حسین بن ابی العلاء** - بعنوان **رندحی** (با رای قرشت) مذکورشد

رنده پیر **شیخ عثمان بن شیخ عبدالکبیر** - حشتی صابری ، ازعرفای نامی عصر خود بوده ، علوم ظاهری وباطنی را جامع بود بعدازفوت

پدر سجاده نشین مشیخت شد ، برادرزاده‌های او در این موضوع بنای محاصمه گذاشتند تا امر بمحاربه انجامید، عاقبت مسند مشیخت درشیخ‌عثمان استقرار یافت ومشغول ارشاد و انجام وظائف مقرره بوده تا درسال نهصد و نود تمام از هجرت درگذشت وعلام سرور در تاریخ آن گوید

شیخ عثمان پیر عالم گیر چشت رفت از دنیای دون اندر جنان
رحلتش رکن جهان عثمان = ۹۹۰ بگو نیر قطب الواصلین عثمان = ۹۹۰ بخوان

امّا شیخ نظام‌الدین پسر شیخ عثمان ، بعد از پدر خلیفهٔ وی شد، ازمشایخ طریقت ، با زهد و قناعت موصوف وبا ریاضت و عبادت معروف بود ، بارشاد عباد اشتغال داشت تا سال یکهزار و هیجدهم هجرت در یکصد و چهل و هفت سالگی درگذشت و جملهٔ **مخدوم محبوب کریم** = ۱۰۱۸ مادّهٔ تاریخ او است (ص ۴۵۵ ج ۱ حه)

رندهٔ نیل **احمد بن ابوالحسن** بعنوان جامی نگارش دادیم

رنوزی[1]

رنوزی **میرزا حسن بن عبدالرسول بن حسن** حسینی النسب، رنوزیّ الاصل، خوبی الولادة، از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که درعلوم عقلیّه و نقلیّه متبحّر بود، دراوائل زندگانی نزد ملامحمد شفیع دهخوارقانی سریری درس خوانده ، سپس پنج سال دیگر هم نزد ملاعبدالنّبی طسوجی آتی‌الترجمة بتحصیل علوم ادبیّه پرداخت تا سال ۱۱۹۵ ه ق درحدود بیست وسه سالگی بعتبات عرش درجات مشرّف و درحوزهٔ درس آقای بهبهانی و صاحب ریاض و میرزا مهدی شهرستانی حاضر شد ، بعداز تکمیل تحصیلات علوم دینیّه در سال ۱۲۰۳ ه بمشهد مقدّس رضوی عازم و بفاصلهٔ دوسال بازبوطن خود مراجعت نمود، درآنجا برحسب خواهش حسینقلی خان دنبلی در سال ۱۲۰۹ ه ق کتاب **بحرالعلوم** و درسال ۱۲۱۶ ه ق نیز کتاب **ریاض الجنة** را

۱ــ **رنوزی** ــ بضم اول وثانی، منسوب بقصبهٔ رنوز نامی است ازمضافات تبریز آذربایجان که منشأ بعضی از ارباب کمال بوده و جمعی از انسان را تذکر میدهد

تألیف داد و دو کتاب دیگر زبدة الاعمال و وسیلة النجاة در اوراد و ادعیّه نیز از او است و سال وفاتش بدست نیامد مخفی نماند که کتاب بحرالعلوم مذکور، فارسی و ملمّع و کثیرالفوائد و دارای فوائد ممتّعهٔ بسیاری از هرعلم میباشد، مبوّب نبوده و نظیر کشکول و دارای هفت جلد است که سه جلد از آن باخط و کاغذ خوب درتبریز بنظر این نگارنده رسیده است کتاب ریاض الجنّه نیز هشت مجلّد و مملو از فوائد تاریخیّه و غیرآنها میباشد صاحب ترجمه شعر خوب هم میگفته و نهائی تخلّص میکرده واز او است

دمی بسوی من از رحمت نمی بینی　　سرم فدای تو آئین دلبری اینست

ترا است ریختن خون من مباح ولی　　مرا رضا بقضای تو مذهب و دین است

نظر ز فانی بیدل مکن دریغ که او　　درآستان تو از بندگان دیرینست

مخفی نماند که میرزا عبدالرسول پدر صاحب ترجمه نیز از سخنوران معروف زنوزمیباشد، ازدوازده سالگی تا هفتاد سالگی درسیاحت بوده ودیوانی درمصائب حضرت سیدالشهدا ع دارد، بقا تخلّص میکرده و اوّل دیوانش این است

بار این فغان وغلغله اندر زمانه چیست　　این آتش زبان فنا را زبانه چیست

گفتا جنون بی نواکش و بر بینوا گذر　　بنگر که سرنالهٔ این در میانه چیست

و سال وفات او نیز بدست نیامد　　(ص ۴۲ ج ۳ ذریعة وغیره)

زنوزی

ملاعبدالله- بدر آقاعلی مدرّس زنوزی ذیل الترجمة، از علما و افاضل آذربایجان میباشد که درقصبهٔ زنوزمذکورفوق متولد شد، دربدایت زندگانی بلدهٔ خوی رفته ادبیّات وعلوم عربیّه را درآنجا بدرجهٔ کمال رسانید تاآنکه بملاعبدالله خوئی شهرت یافت پس بعتبات رفته واصول فقه را درکربلا درحوزهٔ درس سید مجاهد و حجةالاسلام شفتی متقن داشت، بعد بقم رفته و قوانین را از خود مؤلفش میرزای قمی خواند، پس از تکمیل علوم شرعیّه باصفهان رفته وتحصیلات علوم حکمیّه پرداخت تا ازطرف استاد خود ملاعلی نوری بمدرّسی مدرسهٔ مروی تهران (که درآن اوان حاج محمدحسین خان مروی تأسیس داده بود) معیّن شد و مورد عنایات

ملوکانهٔ فتحعلی شاه قاجار گردید ، درصورت و معنی ترقّیات بسیاری کرده ومدت بیست سال درهمان مدرسه بتدریس اشتغال داشت تاسال هزار ودویست وپنجاه وهفت هجری قمری برحمت ایزدی نایل آمد و درتاریخ آن گفته‌اند **روح عبدالله همی روحانیان را پیشوا**=۱۲۵۷ ازتألیفات او است

۱- انوار جلیه در شرح حدیث کمیل **۲- حاشیهٔ اسفار ملاصدرا ۳- رسالهٔ علیة** درچگونگی عفو خداوندی برگناهکاران **۴- لمعات الهیة** دراثبات واجب الوجود وصفات او (ص ۲۳۵ ج ۳ طرائق ومواضع متفرقه از ذریعة)

زنوزی

آقاعلی فرزند ملاعبدالله - زنوزی مذکورفوق مقیم تهران معروف بمدرّس ، ازمشاهیر حکمای اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه جامع معقول و منقول بود ، در مدرسهٔ سپهسالار قدیم تهران در هردو رشته از روی تحقیق و استدلال تدریس می‌کرد بهمین جهت بمدرّس شهرت یافت جامع جهات کمالات صوری و معنوی حکیم الهی و استاد الاساتید نیز موصوف بود ، علاوه برمراتب علمیّه درصفای باطن وتهذیب اخلاق نیز ممتاز و طاق و از زمرهٔ طالبین حق دستگیری می‌نموده است

سالها باید براه فیض دید
تا بزرگی آن‌چنان آید پدید



عکس آقاعلی مدرس (زنوزی) -۲۱

در مآثر وآثارگوید آقاعلی مدرّس غالب کتب کلام و حکمت و ریاضیّات را استادانه تدریس میکند، سالها درمدرسهٔ سپهسالار (مذکور) انزواگزیده ودراثر ریاضت، اخلاق ستوده و ملکات پسندیده بهم رسانیده بلکه ذاتاً درویش صفت و فقیردوست و عارف پیشه و صوفی‌منش و وارسته و بی‌تعیّن است نوشتهٔ طرائق ، باکمال حمیه با منوّر علیشاه

دست ارادت داد و شب شنبه هفدهم ذی‌القعدهٔ سال هزار وسیصد وهفت هجری در تهران وفات یافت و درجوار حضرت عبدالعظیم ع مدفون گردید میرزا لطفعلی صدرالافاضل که درعرفای آن عهد مشار بالبنان بوده درتاریخ آن گوید

یــا من یحــاول ضبطــا	حــول الــوفــاة ظمــا
لــلعــام ارخ حسیــــا	قدفاز فوزآ عظیما = ۱۳۰۷

و این رباعی از او است

خورشید ازل ز رخ چو برداشت نقاب
برداشت نقــاب وگشت ظاهر سحاب
ظاهر سحاب اگر نشد پس زچه روی
گــردیــد انــوراب ظــاهر تــراب

از تألیفات او است

۱- بدایع الحکم درجواب چند مسئلهٔ غامضهٔ معقولیّه (که عمادالدوله بدیع الملك میرزا بن امامقلی میرزا بن محمدعلی میرزا بن فتحعلیشاه قاجار از وی استفسار نموده) در سال مذکور وفات تألیف و سال ۱۳۱۴ه قمری (عشید) در تهران چاپ شده است ۲- حاشیهٔ اسفار ملاصدرا ۳- رساله‌ای درانکه منطق ازعلوم‌حکمیه‌است ۴- سبل الرشاد فی‌احوال المعاد ۵- النفس کل القوی که در حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا در تهران چاپ شده ۶- وجود رابطی که در تهران چاپ‌شده (ص۲۲۴ج۳طرائق‌ومواضع‌متفرقهٔ‌ذریعة)

زنوری

حاج میرزا محمدحسن - بدر فیلسوف‌الدولهٔ آتی‌الترجمة ، زنوری‌الاصل ، تبریزی‌المسکن ، از علمای امامیّهٔ اوائل‌قرن حاضر چهاردهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری و فاضل ایروانی و دیگر اکابر وقت میباشد کتاب **المأتین فی‌الامامة علی نمط‌الالفین** تألیف او بوده و رساله‌های متفرقه درفقه و اصول وکلام وغیره نیز دارد ، دربیست و ششم شهر شوال هزار و سیصد و دهم هجرت در تبریز وفات یافت وجنازه‌اش را بنجف اشرف نقل دادند

(اطلاعات متفرقه)

زواری[1]

زواری **حمشید بن مسعود** - بعنوان غیاث‌الدین خواهد آمد

زواری **شیخ‌علی بن حسن** - عالم فاضل مفسّر معروف از علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه استاد ملافتح‌الله کاشانی (متوفی سال ۹۸۸ھ ق) واز تلامذهٔ محقّق کرکی (متوفی سال ۹۴۰ھ قمری) بوده وتألیفات‌سودمند دارد

۱- **تحفةالدعوات** دراعمال سال ۲- **ترجمهٔ احتجاج طبرسی** فارسی ۳- **ترجمهٔ اربعین حدیث شهیداول** فارسی ۴- **ترجمهٔ اعتقادات صدوق** فارسی‌که **وسیلةالنجاة** نام‌دارد ۵- **ترجمهٔ تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری ع** بپارسی ۶- **ترجمةالخواص** که تفسیر فارسی قرآن‌مجیدبوده و به **تفسیر زواری** معروف است ۷- **ترجمهٔ عدةالداعی‌ابن‌فهد** که موسوم به **مفتاح‌النجاة** (النجاح (خل) است ۸- **ترجمهٔ‌کشف‌الغمه** فارسی‌که به **ترجمةالمناقب** موسوم و یك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۱۹۰۲ درمدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است ۹- **ترجمهٔ‌مکارم الاخلاق** فارسی‌که به **مکارم‌الکرائم** موسوماست ۱۰- **ترجمةالمناقب** که مذکورشد ۱۱- **تفسیر قرآن** فارسی‌که بنام **ترجمةالخواص** مذکور شد ۱۲- **روضةالانوار** که شرح فارسی نهج‌البلاغه بوده و درسال ۹۴۷ھ از تألیف‌آن فارغ و نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ مروی تهران و کتابخانهٔ رضویّه درمشهد مقدّس رضوی ع موجود است ۱۳- **شرح نهج‌البلاغة** که همان **روضةالانوار** است ۱۴- **لوامع‌الانوار الی معرفة الائمةالاطهار** که بامرشاه‌تهماسب‌صفوی‌تألیف شده و فارسی است ۱۵- **مجمع‌الهدی** فارسی در قصص انبیاء ع ۱۶- **مرآت‌الصفا** فارسی ۱۷-۱۸-۱۹- **مفتاح‌النجاة** و **مکارم الکرائم** و **وسیلةالنجاة** که در بند ۷ و۹و۴مذکورشدند

سال وفاتش بدست نیامد ، لکن درسال ۹۴۶ھ‌که تاریخ ختم تألیف تفسیر قرآن میباشد درقید حیات بوده است خاتمه خودش در تاریخ‌آن گفته

از فضل‌اله چون شد بتمام رسید   تاریخ وی از **فضل‌اله** است عیان

جملهٔ **فضل‌اله** = ۹۴۶   (ص ۱۴۶هب و۴۰۷ت وغیره)

۱- **زواری** - بکسر اول وتخفیف‌یای منسوب‌است بدیهی زواره‌نام از مضافات‌اصفهان که بجهت‌کثرت ساداتی‌که درآنجا اقامت دارند بقریةالسادات معروف میباشد وبعضی‌ازمنسوبین آن را تذکر میدهد

روال لقب **احمدبن‌علی** است که بعنوان **ابن‌مأمون** در باب کنی خواهد آمد

رواوی **یحیی بن عبدالمعطی** - در باب کنی بعنوان **ابن‌معط** خواهد آمد

روح‌صالح در اصطلاح رجالی لقب علی بن عبیدالله بن حسین اصغر و روح‌هاس دختر عمّ خود عبدالله بن حسین اصغر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است

زوزنی[1]

زوزنی **اسعد بن علی بن احمد** - معروف بشارع زوزنی، مکنّی بابوالقاسم، ادیب فاضل شاعر کاتب منشی که در عراق و خراسان وحید عصر خود و شهرهٔ آفاق بوده و باآن همه کبرسنّی که داشته میل مفرط باستماع حدیث داشته است و در دهم ذی‌الحجهٔ سال چهارصد و دوم هجرت درگذشت (ص ۹ ج ۶ حم)

زوزنی **حسین بن احمد** - یا حسین بن علی بن احمد بن حسین، قاضی، مکنّی بابوعبدالله، معروف بزوزنی، از پیشوایان نحو و لغت و علوم عربیّه بوده و از تألیفات او است

۱- **ترجمان‌القرآن** ۲- **شرح‌المعلقات‌السبع** که در لندن و قاهره چاپ شده و درمصر بنام نیل‌الادب فی‌شرح معلقات‌العرب بطبع رسیده‌است ۳- **شرح‌معلقهٔ‌طرفة‌بن‌عبد** ۴- **شرح معلقهٔ لبید** ۵- **المصادر** که دو نسخهٔ آن بشمارهٔ ۸۸ و ۹۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجوداست ۶- **نیل‌الادب** که بنام شرح‌المعلقات مذکور شد زوزنی بسال چهارصد و هشتاد و ششم هجرت درگذشت (سطر ۲۱ ص ۲۳۸ ب و ۱۴۷ هب ۹۴۱ مط وغیره)

زوزنی **عبدالرحمن بن حسن** - زوزنی، مکنّی بابوحنیفه، از مشاهیر محدّثین و خوشنویسان بوده و گوی مسابقت دراکثر علوم و کمالات

۱- **زوزنی** - منسوب است بزوزن (بزوزن دورج یا روعن) که بوسنهٔ جمعی شهری است مابین هرات و نیشابور و بوشنهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی‌است از نیشابور که بقول بعضی یکصد و بیست و چهار قریه مشتمل میباشد و دراینجا بعضی از منسوبین آنرا تذکر میدهد

مداوله از معاصرین زبوده است ، خصوصاً در سرعت قلم و خوبی خطّ و نسخ ، یدبیضا داشته و خوشنویسان وقت درحیرت و شگفت بوده‌اند ، چنانچه دراوقات زندگانی خود چهارصدقرآن هریکی باجرت پنجاه دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) باخط خودش بیادگار گذاشت وعاقبت سال چهارصد وپنجاه وپنجم هجرت دراثنای مسافرت مکّه درگذشت (ص ۱۳۹ پیدایش خط و خطاطان وغیره)

زوزنی **عمادالدین** - بعنوان عمادالدین زوزنی خواهدآمد

زهاد ثمانیة بضمّ اوّل و تشدید ثانی جمع زاهد و دراصطلاح علمای رجال عبارتند از ربیع بن خیثم ، هرم بن حیان عبدی ، اویس‌قرنی، عامر بن عبدقیس ، عبدالله بن ثوب ، مسروق بن اجدع ، حسن بصری ، اسود بن یزید یا برید یا بزیز (علی اختلاف‌النسخ)که چهارتن اوّلی حقاً و صدقاً از زهّاد اتقیا و از اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام وچهارتن دیگر باطل واز زهّاد اشقیا ومخالف آن‌حضرت و زهد ظاهری و ورع صوری ایشان محض از راه تدلیس و تلبیس و شیطنت و مردم‌فریبی بوده‌است نظائر ایشان درهرزمانی وبالاخصّ دراین زمان تاریک وتاریک بیشتر بوده و بسیار باشدکه بعلمای طراز اوّل دینی بتکلیف‌آموزند ، وای برحال‌مریضی که دستور طبابت وحفظ‌الصحة بطبیب بدهد آه‌آه خداوند عالم بحق‌آن دل پاك ومبارك پرسوز وگداز حضرت امیرالمؤمنین ع‌که از اطوار ناشایست وناباست مشایخ نهروان و هزاران امثال ایشان بیشتر از همه خیر متألّم‌بوده وکراراً درکلمات حقائق سمات‌خود باعبارات متنوّعه اظهارصحرت‌فرموده‌اند اسلام واهل اسلام را ازشرور ومفاسد اینگونه زاهدان ریائی وبی‌حقیقت‌که‌گرگان متلبّس بلباس میش هستند و همواره دام مردم‌فریبی گسترده‌اند وتیشه برریشهٔ اسلام میزنند درکنف خود نگهدارد **ویرحم‌الله‌عبداقال‌آمینا**

بعضی‌ازاهل‌فنّ بعوض اسود بن یزید مذکور، جریر بن عبدالله بجلی را چهارمین آن زهّاد اشقیا دانسته‌اند وشرح حال همهٔ این نه نفر بعنوان خواجه ربیع، ابن‌حیّان هرم ، قرنی ، عنبری عامر، ابومسلم خولانی ، ابن‌الاجدع ، بصری حسن ، نخعی اسود

و بحلی علی الترتیب هریکی در محل خود از این کتاب نگارش یافته است

(کتب رجالیه)

رهدی **عبدالله** ـ از مشاهیر خطاطین متأخرین میباشد که خطوط جامهٔ کعبه از او بوده و درمصر و مکهٔ معظمه خطوط دیگری نیز داشته ودرسال هزار ودویست ونود وسوم هجرت درگذشت (ص ۳۱۰۸ ج۴س)

رهرانی دراصطلاح رجالی جادة بن امیة میباشدوشرح حالش درآن علم است

رهراوی[1]

رهراوی **خلف بن عباس** ـ مکنّی بابوالقاسم ، از فضلای اطبّا میباشد که در ادویهٔ مفرده ومرکبه خبرتی بسزا داشت وکتاب **التصریف لمن عجز عن التألیف** که سال ۱۷۷۸م با ترجمهٔ لاتینی آن در اکسفورد چاپ شده از آثار او است سال وفاتش بدست نیامد و درحدود چهارصد هجرت میزیسته است

(ص ۸۳۳ مط)

رهراوی **سلیمان بن محمد** کرمانی، ازمشاهیر ادبا میباشد، **شرحی برکتاب ادب الکاتب** نوشته و موافق نوشتهٔ قاموس الاعلام در سال پانصد و هفتاد و شش هجرت درگذشته است در روضات الجنّات گوید سلیمان بن محمدرهراوی درعلوم ادبیّه زبان عرب حظّی وافر داشت ، سمت مشرق رحلت کرده و درآن رحلت خود با ابوجعفر نحاس (متوفی سال ۳۳۸ه) و ابوسعید سیرافی (متوفی سال ۳۶۸ه) و ابوالقاسم زجاجی (متوفّی سال ۳۳۷یا۳۳۹ه) ملاقات کرد واز ایشان روایت نموده و شرح ادب الکاتب از او است، دیگر از زمان وفاتش خبری ننوشته لکن ازملاقات سه تن مذکور و روایت کردن از ایشان معلوم میشود که در اواسط قرن چهارم هجرت میزیسته است پس بطورقطع میتوان گفت که سلیمان بن محمد مذکور در روضات، غیراز سلیمان

۱ــ **رهراوی** ـ ظاهراً نسبت آن بموضعی است زهرا نام که بنوشتهٔ مراصد شهری است کوچك درنزدیکی قرطبه از بلاد مغرب زمین ونام موضع دیگری هم هست

بن محمد مذکور درقاموس‌الاعلام‌است و اما شرح ادب‌الکاتب نیز ممکن‌است‌که هردو، کتابی بهمین اسم تألیف داده باشند و منافی تعدّد نمیباشد

(ص ۲۴۲۲ ج۴ س وسطر۱۳ ص ۳۲۳ت)

زهری[1]

زهری

ابراهیم‌بن‌سعدبن ابراهیم بن‌عبدالرحمن‌بن عوف - مدنی‌الاصل ، بغدادی المسکن والمدفن ، ابواسحق الکنیة ، بنا باستظهار تنقیح‌المقال از محدّثین امامیّه ، ممدوح‌الحال واز رجال حضرت صادق علیه‌السلام بوده است از تقریب ابن‌حجر نقل‌کرده‌که ابواسحق مدنی نزیل بغداد ثقه وحجت بوده و قادحی نداشته‌است درتاریخ بغدادگوید ابراهیم (مذکور) عامی مدنی از اهل مدینه واز پدر خود زهری محمد بن مسلم و هشام بن عروه وغیر ایشان استماع‌کرده و مشایخ بسیاری نیز از وی روایت میکنند، بسال ۱۸۴ه ق ببغدادآمد ، مشمول مراحم‌هارونی گردید، بدون معارض بنقل‌حدیث پرداخت، بحلیّت غنا فتوی داد بلکه عاقبت‌بخودش لازم‌گردانیدکه همواره پیش‌از نقل‌حدیث تغنّی‌نماید، این‌کلام وی بسمع هرون رسید، بجهت امتحان احضارش‌کرده و حدیثی را از وی سؤال نمود پس زهری خواستار عود گردید هارون‌گفت عود مجمر میخواهی ؟گفت نه عود طرب ، هارون تبسّم‌کرده و عود طربی حاضر نمود ، زهری بدین شعر تغنّی‌کرد

۱ـ **زهری** - بضم اول و فتح ثانی ، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال منسوب است بزهره‌که خسمه‌ایست درمدینه ، یا بسبت آن بپدر یکی از قبائل قریش میباشدکه اخوال حضرت نبوی ص بوده‌اند ونام‌او زهرة بن‌کلاب بن مرة بن‌کعب بن‌لوی بن غالب‌است ازکلام مراصد برمیآید که زهر با زهری شهری است در قرطبه از بلاد مغرب پس دور نیست‌که‌کلمهٔ زهری در عنوان بعضی از اشخاص بجهت انتساب بدان شهر باشد بهرحال زهری دراصطلاح رجالی عبارت‌است از ابراهیم بن سعد بن ابراهیم ، اسود بن عبدیغوث ، اکیمهٔ لیثی ، سعد بن ابراهیم مذکور ، سعد بن ابی‌خلف ، عبدالله بن ایوب ، محمد بن عبدالعزیز، محمد بن قیس ، محمد بن مسلم مدنی شهابی، مطلب بن زیاد وجمع‌کثیر دیگر و درصورت‌اطلاق منصرف بمحمدبن مسلم مذکور میباشدکه در ذیل بشرح حال اجمالی او و ابراهیم بن سعد و دوتن دیگر خواهیم پرداخت و شرح حال دیگران موکول بکتب رجالیه است

یا ام طلحة ان‌البین قداقدا قل‌الثواء لئن‌کان‌الرحیل‌غدا

هارون پرسید از فقهای شما کیست که سماع را مکروه داند ؟گفت کسیکه مهر شقاوت بردل او زده باشد ، هرون پرسیدکه چیزی در این باب از مالك سراغ داری ؟گفت لاوالله الا اینکه پدرم روایت کرد روزی باجمعی درضیافت بوده و دف و دایره نیزهمراه داشته‌اند ، مالك نیزکه از حیث فقه و قدر و منزلت کم‌پایه‌ترین ایشان‌بوده حاضر ودف مربّعی داشته و بدین اشعار تغنّی میکرده است

سلیمی‌اجمعت‌بنا فاین لقائها اینا وقد قالت لاتراب لهـا زهر تلاقینا
تعالین فقد طاب لناالعیش تعالیـنا

هرون جدیده ومال بسیاری بدو بخشید باوجود این همه، بعضی اورا بوثاقت وجمعی بصدوق و حجّت بودنش موصوف دارند وگویند مرویّات زهری بیشتر ازدیگرمحدّثین آن زمان بوده و تنها دراحکام (جز احادیثی‌که در موضوعات دیگر روایت‌کرده) هفده هزار حدیث روایت‌کرده است صاحب ترجمه سال یکصد و هشتاد و پنجم یا دوم یا سوم یا چهارم هجرت در بغداد وفات یافت و درمقبرهٔ باب‌التّبن بخاك رفت
(بی و تنقیح‌المقال وص ۸۱ ج ۶ تاریخ بغداد)

زهری **محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله** - بن حارث بن شهاب بن زهره‌بن کلاب، زهری قرشی مدنی،که بجهت‌انتساب بجدّعالیش شهاب وجدّ عالی دیگرش زهره ، با بن‌شهاب زهری شهرت داشت ، چنانچه اورا محمد بن شهاب ویا محمدبن مسلم بن شهاب‌گفتن نیزکه درکلمات بعضی از ارباب تراجم‌آمده از همین راه نسبت بجدّ است وی از اعیان فقها و محدّثین تابعین میباشد ، ده تن از اصحاب را دیده و احفظ مردم بود، علوم فقهای سبعهٔ (آتی‌الترجمة) را درحفظ داشت، مالك بن انس و سفیان ثوری وسفیان بن عیینه وجمعی دیگر ازمحدّثین از وی روایت کرده‌اند و او نیز احادیث بسیاری ازحضرت سجّاد علیه‌السلام روایت‌کرده است، بعضی از علمای رجال اورا از اصحاب حضرت صادق ع نیز می‌شمارند علمای اهل سنّت بیش‌از اندازه‌اش ستوده‌اند وجلال‌الدین سیوطی (نقل روضات) اورا اوّلین‌کسی میداند که حدیث را تدوین نموده است ، چنانچه مالك نیز نخستین شخصی بوده‌که درحدیث

تألیف کرده و مرتب با بواب گردانید کیفیت حال زهری درمیان علمای شیعه محل بحث و مذاکره میباشد ، در تنقیح المقال بطور قطع تضعیفش نموده و بتحقیق مراتب و بیان سلسلهٔ نسبش را که جدّ عالی او نوشته بعضی عبدالله پسر شهاب بن عبدالله بن حارث بن زهره بوده (اگر لازم باشد) موکول بکتب رجالیّه میداریم وچنانچه مذکور داشتیم لفظ زهری دراصطلاح محدّثین وعلمای رجال منصرف بهمین محمدبن مسلم بوده وجایی که شخص دیگری را اراده نمایند بواسطهٔ قرینه معیّن سازند زهری شب سه شنبه هفدهم رمضان سال یکصد و بیست وچهارم یاسوم یا پنجم هجرت درحدود هفتاد ودوسالگی درگذشت (ص۱۴۷هب و۶۸۸ت و۲۴۰ ج۲کا وکتب رجالیه)

زهری

مسور بن مخرمة بن نوفل بن عبد مناف - بن زهرهٔ زهری، مکنّی بابوعبدالرحمن ، از اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع بود ، موافق نقل از رجال شیخ بسمت سفارت از طرف آن حضرت نزد معاویه رفت واز اسدالغابه نقل کرده که مسور از فقها و اهل علم و دیانت است ، با حال خود عبدالرحمن بن عوف درامر شوری داخل و رأیش درباطن بطرف حضرت علی ع بود، تا زمان قتل عثمان درمدینه مقیم و بعد ازآن بمکّه عازم و با وفات معاویه نیز درآنجا اقامت داشت ، بعد از معاویه بیزید بیعت نکرده و درآن ارض اقدس با ابن زبیر بود تا آنکه حصین بن نمیر با لشگر شام برای مقاتلهٔ ابن زبیر بمکّه آمد ، مسور نیز دراوّل ربیع الاول سال شصت وچهارم هجرت درشصت ودو سالگی با سنگ منجنیق که درحال نماز درحجر اسمعیل بروی خورده مقتول گردید وابن زبیر بروی نماز خواند در تنقیح المقال بعد از نقل این جمله فرماید رسالت مسور ازطرف حضرت علی ع بسوی معاویه (اگر باشد چنانچه از رجال شیخ نقل شد) دلیل عدالت و قوت ایمان وی میباشد لکن اصل موضوع رسالت محل تردید بوده وکلام مذکور اسدالغابة منافی آن میباشد زیرا که بمکّه رفتن مسور بعد از قتل عثمان و اقامت کردن درآنجا تا حین وفاتش مستلزم آن است که هیچ یك ازغزوات حضرت علی ع را درك نکرده باشد و بعدازاین همه دربارهٔ چگونگی حال

مسور اطهار نظری نکرده‌است، لکن در حلاصة التنقیح گوید که مسور صحابی امامی و ثقه است (تنقیح المقال وغیره)

زیات[1]

زیات

ابویعقوب - از اکابر و معروفین عرفای قرن سیم هجری میباشد که در بغداد ساکن و محل توجه اکابر و با جنید بغدادی (متوفی سال ۲۹۷ه قمری) معاصر بود اسم و تاریخ وفات و مشخص دیگری بدست نیامد (ص ۱۲۷ ج ۳ مه)

زیات

حسین بن بسطام بن شاپور - زیات از اکابر قدمای علما و محدثین و روات احادیث امامیه واز رجال اوائل قرن چهارم هجرت و یا اواسط قرن مذکور بودکه باکلینی (متوفی سال ۳۲۹ه ق) و ابن‌قولویه (متوفی سال ۳۶۸ه قمری) هم‌طبقه ومعاصرومؤلف کتاب **طب‌الائمة** معروف‌میباشدکه بدستیاری برادرش شیخ ابوعتاب تألیف و اخبار و احادیث دایر برطب را با مقداری از اخبار و ادعیه و باروبندهای مرویه از حضرت پیغمبر خدا و یا اهل‌بیت عصمت ع درآن‌کتاب روایت کرده‌اند ، اگرچه بالغ بسکصدم اخبار دایر بهمین موضوع که در بحار و وافی و وسائل نقل شده نمیباشد سال وفات حسین بن بسطام بدست نیامد (ص۱۸۲ب)

زیات

حمزة بن حسن بن عمارة بن اسمعیل - فقیه قاری کوفی ، تمیمی القبلة ، ابوعمارة الکنیة ، زیات الشهرة ، یکی از قراء سبعة آیی الرحمة از شیعیان و یاران حضرت صادق علیه‌السلام میباسد، اصول تجوید وقرائت را ازآن‌حضرت واز اعمش یادگرفته و خلاد و خلف راویان قرائت وی هستند ، قرائت

۱- **زیات** - بفتح اول و تشدید یای بکسی اطلاق میشود که روغن زیتون و یاکنجد مسازد و فروشندهٔ آن را نیز گویند دراصطلاح رجالی بسطام بن سابور ، تمم ، جعفر بن هارون ، عثمان بن سعید ، علی و محمد بن حسن بن ابی‌الخطاب ، محمد بن عمرو بن سعید، معمر، یا سن صرنر، یحیی بن حبیب و جمعی دیگر بوده و سرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد

حصرت صادق علیه‌السلام نیر بواسطهٔ آباء طاهریش موصول بحصرت رسالت ص گـردد حمره بسیار زاهد بود ، اصلا درقبال تعلیم قرآنی احرتی نمیگرفت ، حتی درخانهٔ کسی کـه ار وی قرائت قرآن را یاد می‌گرفته آبی هم نمیخورد ، شبها بسیارکم می‌خوابید و ماهی بیست و پنج مرتبه ختم قرآن میکرد حمره اوّلین کسی‌است که درمتشابهات قرآن تألیف کتاب کرده است ، نیر او و ابان بن تغلب نحستین کسی هستند ار شیعه کـه در علم قرائت بتألیف کتاب پرداخته‌اند حنانچه اوّلین کسی که ار عامّه درعلم قرائت تألیف کرده همانا ابوعبید قاسم بن سلام آتی‌الترحمة است ار تألیفات حمره است

۱- اسباع القرآن ۲- حدودآی القرآن ۳- الفرائض ۴- قرائة حمرة ۵- متشابه القرآن ۶- مقطوع القرآن و موصوله ۷- الوقف والابتداء فی‌القرآن اینکه سیوطی ابوالحسن کسائی را نحستین کسی داند که درموضوع متشابه قرآن تألیف داده اشتباه وغفلت ار حقیقت حال‌است ریراکه کسائی بسال ۱۸۲ه ق وفات یافته و وفات حمره بسال ۱۵۶ه قمری درهفتاد وشش سالگی ویا بسال ۱۵۴ یا ۱۵۵ بوده است اما ریات گفتن او همانا بجهت آن بوده که شغل ریت‌فروشی داشته ،آن را ارکوفه بحلوان میبرد وارحلوان نیر پنیر وگردو بکوفه میآورد

(ص ۲۶۳ت و ۴۴ف و ۱۸۴ ح ۱کا و ۲۸۹ ح ۱ حم و ۱۱۳ لس وغیره)

ربانه در اصطلاح رجالی ، لقب شرفشاه بن محمد حسینی میباشد و شرح حالش درآن علم است

رینتونی **حسن بن علی ریتونی** - شرح‌حالش موکول بکتب رجالیداست

ریدی در اصطلاح رجـالی احمد بن محمد ، عبدالعزیز بن اسحـق ، عمران بن موسی ، محمد بن عمر، یزید بن سلیط وغیر ایشان بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است

ریدیه عنوان مشهوری فرقه‌ایست که بامامت ربد بن علی بن‌الحسین ع معتقد میباشند ، ربد مدکور را بقتل رساندند و درکناسهٔ کوفـه بدارش کردند اخبار دینیّه دربارهٔ وی مختلف است ، بعضی‌ارآنها بردمّ و قدح وی و برخی دیگر صریحاً بعلوّ مقام و جلالت قدر وی دلالت دارند وبهمین‌جهت انظارعلمای

رحال نیز دربارهٔ وی مختلف میباشد، لکن بنا بر تحقیقات لازمه که درکتب مربوطه نگارش یافته مقامش عالی و خروج او بطور صحیح بوده و نهی از جهاد وخروج او را که در بعضی از آثار دینیه از حضرت باقر ع وارد است حمل بر تقیه و اظهار شفقت نمایند نه بجهت حرمت ذاتیه‌اش بوده لکن کلام حقیقت انتظام آن حضرت مؤثر نشده و امر منتهی بقتل وی گردید و تحقیق زاید موکول بکتب مربوطه میباشد

فرقهٔ زیدیه نیز بنام بتریه وجارودیه (سرحوبیه) وصالحیه وسلیمانیه وغیرهم بچندین شعبه منشعب میباشد ، **جارودیه** که سرحوبیه نیز گویند در محل خود نگارش یافت **صالحیه** شعبه‌ایست از زیدیه که ابوبکر و عمر را نیز امام دانند **سلیمانیه** شعبه‌ایست که ابوبکر وعمر را خلیفه و امام دانند وایشان اتباع سلیمان بن جریر هستند که وی امامت را بشوری انداخته و معتقد بود براینکه امامت با دو نفر مرد نیکوکار از اخیار مسلمین نیز منعقد میباشد اگرچه دربارهٔ مفضول باشد ، عثمان را بجهت افعال ناشایست و بارهٔای افعال غیرمنتظرهٔ او و عایشه و طلحه و زبیر و اصحاب جمل را بر سر سمت مقاتله ومقابله با حضرت امیرالمؤمنین ع تکفیر نمایند **بتریه** شعبه‌ایست اززیدیه که اتباع مغیرة بن سعد ملقب بابتر میباشند و همانا بتریه گفتن ایشان نیز (که حرف اوّل آن ب ابجدی مکسور یا مضموم وحرف دویمش ت قرشت ساکن است) بجهت انتساب بمغیرهٔ ابتر ویا بجهت آن است که بروایت کشی، جمعی نزد حضرت باقر علیه‌السلام عرض کردندکه ما علی و حسن را دوست داشته واز دشمنان ایشان تبرّی میکنیم حضرت تصدیق کردند پس گفتندکه ابوبکر وعمر را نیز دوست داشته و از دشمنان ایشان تبرّی می‌کنیم دراین حال زید بن علی ع که حاضر بوده گفت **اتبرأون من فاطمة بترتم امرنا بترکم‌الله** اینك از آن روز سعد به بتریه موسوم شدند بعضی احتمال داده‌اندکه حرف اوّل بتریه ت قرشت و حرف ثانی ب ابجدی میباشد (تبریه) و خبر مذکور را بدین روش روایت کنندکه زید بدیشان فرمود **اتتبرأون من فاطمة تبرأتم امرنا تبرءکم‌الله** پس از آن سعد تبریه موسوم گردیدند از این قصه معلوم میشودکه تبریه علاوه برحضرت امیرالمؤمنین ع

دوستدار ابوبکر و عمر نیز بوده و بهمین جهت سطر بعضی از اجلّه تبریّه عبارت از زیدیّهٔ عامّه است و رجوع بجارودیّه هم نمایند و بقول بعضی تبریّه اصحاب کثیر النوا حسن بن ابی‌صالح اتراالید بوده و ایشان نخست بولایت حضرت علی علیه‌السلام دعوت نمودند ، اخیراً ولایت آن‌حضرت را با ولایت ابوبکر و عمر خلط کرده و هرسه را امام دانستند ، مبغض عثمان و طلحه و زبیر و عایشه بوده وخروج بامامت را حق انحصاری اولاد علی ع میدانند و هرکس راکه از ایشان خروج کند امامش شمارند

زیلعی[1]

زیلعی **عبدالله بن یوسف بن محمد**- زیلعی‌قاهری‌حنفی، مکنّی بابواحمد، ملقّب بجمال‌الدین، ازعلمای حنفیّهٔ قرن هشتم هجرت ومؤلف کتاب **تخریج احادیث‌الکشاف** و **تخریج احادیث‌الهدایة** وغیر آنها بوده ودرسال‌هفتصد وشصت و دوم هجرت درگذشت (ص ۹۸۷مط)

زیلعی **عثمان بن علی بن محجن** - زیلعی ، مکنّی بابومحمد ، ملقّب بفخرالدین ، از علمای حنفیّهٔ اوائل قرن هشتم هجرت میباشد که درسال۷۰۵ه ق بقاهره رفته بنحوی وتدریس و نشر فقه حنفی پرداخت تا بسال۷۱۳ه قمری درمصردرگذشته ودرقرافهٔ‌صغری مصرمدفون‌شد وکتاب **تبیین‌الحقائق علی‌کنز‌الدقائق** که درقاهره چاپ شده از او است (ص ۹۸۸مط)

زین‌آبادی لقب‌حسین بن علی‌میباشد وشرح‌حالش موکول‌بکتب رجال‌ایداست

زینبی عبدالله بن‌احمد، سیف‌الدین، محمدبن سنان وغیرایشان مراجعه بعلم رجال شود

زین‌الدین **احمد بن عبدالدائم**- بعنوان‌ابن‌عبدالدائم درباب‌کنی‌خواهدآمد

۱— **زیلع** - منسوب است بزیلع (بروزن حیدر) که بنوشتهٔ مراصدکوهی‌است از ولایت سودان درطرف حبشه وآن دهی است در ساحل دریا

زین‌الدین طاهر بن حسن بن عمر بن حسن بن حسب- حلبی مکّی با بوالعزّ، معروف بابن حبیب ، ادیبی است فاضل و از تألیفات او است

۱- ذیل درة‌الاسلاك که کتاب درة‌الاسلاك پدرش بدرالدین حسن بن عمر را تاسال ۸۰۲ه ق ذیلی نوشته است ۲- مختصر المنار دراصول فقه وهردو درقاهره چاپ‌شده‌است وی سال‌هشتصد وهشت هجرت درقاهره درگذشت (ص ۷۵مط)

زین‌الدین عبدالرحمن بن احمد - بعنوان حمیدی نگارش یافته است

زین‌الدین عبدالرحمن بن یوسف - بعنوان اجهوری نگارش دادیم

زین‌الدین علی - بعنوان ابوبکر بایبادی درباب‌کنی خواهدآمد

زین‌الدین بن علی بن احمد - بعنوان شهید ثانی خواهدآمد

زین‌الدین علی بن‌خازن- حائری، بعنوان‌ابن‌خازن درباب‌کنی خواهدآمد

زین‌الدین علی بن سلیمان بن درویش - بحرانی ، ازافاضل علما ومحدّثین امامیّهٔ قرن‌یازدهم‌هجرت میباشدکه‌از کثرت‌ممارست بعلم‌حدیث، در دیارعجم بام الحدیث شهرت یافت، نخستین‌کسی است‌که‌آن علم شریف را دربحرین نشر داد ، بدو واسطه ازمشایخ روایت شیخ‌یوسف صاحب‌حدائق بوده وازتألیفات‌او است

۱- حاشیهٔ استبصار ۲- حاشیهٔ تهذیب‌الاحکام شیخ طوسی ۳- حاشیهٔ مختصر نافع محقق وی سال یکهزار و شصت و چهارم هجرت وفات یافت

(ص ۳۸۸ مس و مواضع متفرقه از ذریعة)

زین‌الدین علی بن عبدالجلیل - بعنوان بیاضی مذکور داشتیم

زین‌الدین بن علی بن محمد بن حسن- بن شهید ثانی، جبعی عاملی که‌گاهی او نیز مثل‌جدش ودیگر اسباط شهیدثانی بسبط‌الشهید موصوف میباشد ، عالمی است فاضل صالح و ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴هـ قمری) بوده واز جدحود شیخ‌علی سبط‌الشهید صاحب درّ منثور ودیگر اکابروقت‌تحصیل مراتب علمیّه نمود سال وفات ودیگر مشخّصاتش بدست نیامد (ملل وغیره)

زین الدین — **علی بن مسعود** - در ضمن شرح حال پسرش امین الدین محمد مذکور شد

زین الدین — **علی بن یونس** - بیاضی بعنوان بیاضی مذکور داشتیم

زین الدین — **شیخ علی نقی** - بن شیخ ابوالعلاء محمد هاشم بعنوان نقی خواهد آمد

زین الدین — **عمر بن محمد** - بعنوان ابن الوردی در باب کنی خواهد آمد

زین الدین — **محمد بن ابی بکر** - شمس الدین بن عبدالقادر حنفی رازی، ملقّب بزین الدین، از علمای قرن هشتم حنفیّه میباشد که سال ۷۶۸ه قمری درقید حیات بوده و از تألیفات او است

۱- **انموذج جلیل فی اسئلة و اجوبة من غرائب التنزیل** ۲- **الذهب الابریز فی تفسیر الکتاب العزیز** ۳- **روضة الفصاحة** درعلم بیان ۴- **شرح مقامات الحریری** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ تیموریه و دونسخه نیز در دارالکتب المصریه موجود است ۵- **مختار الصحاح** در تلخیص صحاح جوهری که مکرّر چاپ شده است وسال وفاتش مضبوط نیست

(ص ۹۱۷ مط وغیره)

زین الدین — **محمد خافی** - مکنّی بابوبکر، ملقّب بزین الدین، موصوف بخافی، از مشایخ عرفا میباشد، طریقت زینیّه از شعب حلوبیّه بدو منسوب است وی سال هشتصد و سی و هشت هجرت درگذشته و عبداللّطیف قدسی خلیفه‌اش گردید (ص۳۵۷ ج ۳ فع)

زین الدین — **بن محمد بن حسن** - بن شهید ثانی، نوهٔ صاحب معالم بوده وگاهی او نیز مثل پدرش ودیگر اسباط شهید ثانی بسبط الشهید موصوف میباشد عالمی است عامل فاضل کامل عابد زاهد محقّق مدقّق شاعر ادیب منشی، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه، بسیار جلیل القدر والمنزلة از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت که از تلامذهٔ شیخ بهائی، ملامحمدامین استرآبادی، پدر خود شیخ محمد سبط الشهید آبی الرحمة و جمعی دیگر از علمای عرب و عجم بوده و از اساتید و مشایخ شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل میباشد نخست در بلاد خود (جبل عامل) از پدر و تلامذهٔ پدر و جدّش تحصیل مراتب علمیّه نمود، سپس ببلاد عجم رفته و دراصفهان بقرائت و استماع

مصنّفات شیخ بهائی و دیگر وظائف علمیّه پرداخت ، ریاضیّات ودیگر علوم متداوله را از شیخ بهائی و دیگر اکابر وقت اخذ نمود، مورد احترامات آن شیخ جلیل بود، اخیراً بمکّه رفته و بسال ۱۰۶۲ یا ۱۰۶۴ه قمری درآن حرم الهی برحمت ابدی نایل شد ویا موافق آنچه ازکتاب درّ منثور برادرش شیخ علی بن محمد بن حسن سبطالشهید آتیالرحمة (که البته دراین موضوع ابصر است) نقلشده اخیراً از مکّه نیز ببلادخود مراجعت کرد و بسال ۱۰۷۴ه قمری درآنجا وفات یافت و برادرش شیخ علی بن محمد بن حسن درحق او مرثیهای گفته که تحت عنوان سبطالشهید شیخ علی مذکور خواهد شد بهرحال شیخ زینالدین ، فوائد و حواشی متفرقهٔ بسیاری داردکه تدوین نشده و زحوف شهرت و کثرت احتیاطی که داشته کتاب مدوّنی تألیف نداده ومیگفتهاست متأخّرین تألیفات بسیاری کردهاندکه بخطاها ولغزشهای زیادیمشتمل میباشدکه منتهی بقتل جماعتی گردیده است عفاالله عنا وعنهم باری از اشعار طریفهٔ او است

ان خنت عهدی ان قلبی لم یخن	عهدالحبیب و ان اطال جفائه
لکنه یبدی السلو تجلدا	حذرا منالواشی و یخفی دائه

ایضاً

کمدا اواریالجوی والسقم یبدیه	و احبس الدمع والاشواق تجریه
شابت ذوائب آمالی وما بحثت	و لیل هجرك ما شابت نواصیه

(ملل وسطر ۲۶ ص ۲۹۸ت)

زینالدین — **محمد بن علی** - شهرآشوب بعنوان ابن شهرآشوب در باب کنی خواهدآمد

زینالدین — **محمد بنقاسم**- امامی بعنوان برزهی شیخزینالدین مذکور افتاد

زینالدین — **محمد بن قاسم** - عامی بعنوان بقّالی نگارش دادیم

زینالدین — **محمد بن محمد بنمحمد** - بعنوان عراقی خواهدآمد

زینالدین — **محمد بنمحمد بنمحمود**- بعنوانابنالشحنةدر باب کنیخواهدآمد

زینالدین — **محمد بن موسی** - بعنوان حازمی نگارش یافته است

ر ں‌الد ں　یحیی ں عںدالمعطی - ںعںواں اںںمعط درںاںںکںی حواهدآمد

رںں‌العاںد ں　حعمر ں حسں - ںعںواں رںںحی ںگارش دادیم

ر ں‌العاںدیں　شیح علی ں هلال - ںعںواں حرائری ںگاشته‌آمد

ر ں‌العرں　دحتر ںاح‌الدں عںدالرحمں ں عمر ں حسں ں عںدالله سلمی دمشقی ، ار مشاهیر محدّثات ںسواں میںاشدکه ارکںں حدیث ،

کتاں الاربعیں السماعیات عںدالمںعم فراری را ںرد ںاح‌الدیں‌ںرطںی درس‌حواںد، سپس هماں‌کتاں را حںدیںںار تدریس ںمود، ارحںدی ارمشایح وقت احاره‌گرفںه ومحںوطات سیاری داشته است در سال ۶۵۸ه ق شوهرش‌کمال‌الدیں عمادکه ار اعیاں‌آں رماں ںوده درگدشت ، ںعد ارآں دںگر شوهر ںکرده و محاور مکّهٔ معظّمه شد و شیحهٔ رںاط‌الحرمیں‌گردید تا دراوائل سال ۷۰۴ه قمری درهفتاد وشش سالگی درگدشت

(ص ۱۹ ح ۲ حںرات حساں)

ر ں‌المشاںح　محمد ں اںی‌القاسم ں ںاںحوك - ںقّالی حواررمی ںحوی لعوی فقیه حدلی معاںی ںیاںی ، ملقں ںرںں‌المشاںح ، ار ائمّهٔ ادں ، مراحع لعت عرں ، ار تلامدهٔ رمحشری ںوده و لعت و فںوں اعراں و ادںیّات را ار وی ںادگرفته و ارتألیںات او است

۱- آفات‌الکدں ۲- ادکارالصلوة ۳- الاعحاں فی‌الاعراں ۴- الںراحم ںلساں الاعاحم ۵- تقوںم‌اللساں درںحو **۶- التںںیه‌علی‌اعحارالقرآں ۷- حمع‌التفاریق ۸- شرح اسماءالله الحسںی ۹- الفتاوی ۱۰- مفتاح التںریل ۱۱- مںارل‌العرں ۱۲- الهدایة فی‌المعاںی والںیاں** وعیر اںںها و درسال پاںصد و شصت و دو ںم ںا هفتاد و ششم هحری در ںلح وفات ںافت ںگارںده‌گوںد دور ںیست‌که صاحں ںرحمه هماں اںوالفصل محمد ں قاسم ںاشدکه ںعںواں ںقالی مدکورش داشتیم

(ص ۷۵۲ت و ۵ ح ۱۹ حم و ۱۶۱ فوائدالںهیة)

ر ںںواںادی　احمد ں علی ں احمد و علی ں ررںںکںم و عیرهما میںاشںدکه شرح حال ایشاں موکول ںعلم رحال است

ز ینی

سید محمد بن سید احمد بن زین‌الدین - حسنی حسینی بغدادی نجفی، معروف بزینی، ازاکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درسال هزار و دویست و شانزدهم هجری قمری وفات یافت و تفسیری برقرآن نوشته‌که تفسیر زینی معروف‌است (ص ۲۵۷ ج ۴ ذریعة)

زینی‌دحلان

احمد بن زینی بن احمد دحلان - مکّی شیخ‌الاسلام شافعی، مفتی مکّهٔ معظّمه بودکه تأسیس مطبعه درآن ارض اقدس با نظارت وی صورت‌گرفت ، بعضی از تألیفات خودرا درآن مطبعه نشر داده وآنها بسیار است

۱- الازهارالزینیة فی‌شرح‌متن‌الالفیة ۲- اسنی‌المطالب‌فی‌نجاةابیطالب ۳- تاریخ الدول‌الاسلامیة بالجداول المرضیة و این هرسه در قاهره چاپ شده است ۴- تقریب‌الاصول لتسهیل‌الوصول الی معرفةالرب والرسول درتصوف ۵- تنبیه‌الغافلین مختصر منهاج‌العابدین در مواعظ ۶- خلاصةالکلام فی‌بیان امراء البلد الحرام که در مکه و قاهره چاپ شده است ۷- الدررالسنیة فی‌الردعلی‌الوهابیة ۸- السیرةالنبویة والاثارالمحمدیة واین‌هردو درقاهره چاپ شده است ۹- شرح‌الاجرومیة‌که در مکه و قاهره چاپ شده است ۱۰- الفتح المبین فی‌فضائل‌الخلفاءالراشدین‌واهل‌البیت‌الطاهرین‌که درقاهره‌چاپ‌شده ۱۱- الفتوحات‌الاسلامیة بعدمضی‌الفتوحات‌النبویة درمکه‌چاپ‌شده ۱۲- منهل‌العطشان‌علی‌فتح‌الرحمن‌فی‌تجویدالقرآن درقاهره چاپ‌شده وغیر اینها زینی دحلان بسال هزار وسیصد وچهارم هجرت درهفتاد ودو سالگی درگذشت (ص ۹۹ مط وغیره)

زینیه

از شعب خلویه از فرق صوفیّه میباشدکه بزین‌الدین محمد خافی سالف‌الترجمة منسوب هستند

ژنده پیل

اوّل‌آن حرف (ز) سه نقطه بوده ولقب‌احمد بن‌ابوالحسن میباشد که بعنوان جامی مذکورش داشتیم

باب «س»

(بی نقطه)

سائح — دارم بن قبیصه — که شرح حالش موکول بکتب رجالیّه است

سائح — علی بن ابی بکر بن علی — هروی الاصل، موصلی المولد، حلبی الاقامة، ابوالحسن الکنیة ، سائح یا سیاح الشهرة، تاآنجاکه امکان داشته در برّ و بحر وکوه و دشت و صحرا و بیابان سیاحتها کرد ، جمعی کثیر از اکابر هردیار را دید ، بهرجاکه میرفت چیزی بخط خودش در دیوار مینوشت ابن خلّکان گوید در هرشهری که رفتم با اینکه بسیار بوده خط اورا دیدم عاقبت بهمین صفت شهرت بینهایت یافته و ضرب المثل گردید جعفر بن شمس الخلافة در مذمّت کسیکه بواسطهٔ کاغذنویسی بسیار ازمردم طالب صله و جایزه میکرده گفته و بهمین صفت علی بن ابی بکرسائح اشاره نموده است

اوراق کدیته فی بیت کل فتی	**علی اتفاق معان واختلاف روی**
قدطبق الارض من سهل ومن جبل	**کانه خط ذاك السائح الهروی**

سائح درعلم سیمیا نیز بصیرتی بسزا داشت و بهمین جهت نزد ملك طاهر صاحب حلب تقرّب یافته واز تألیفات او است

۱ـ **الاشارات فی معرفة الزیارات** ۲ـ **الخطب الهرویة** وغیرها دردههٔ دوم رمضان ششصد و یازدهم هجرت درحلب وفات یافت و درگوشهٔ مدرسهٔ حلب که ملك طاهر برای او تأسیس داده بوده مدفون گردید (ص ۳۷۷ ج ۱ کا)

سائح — **علی بن محمد** — غاوی ، مکنّی بابوبکر، از احفاد حضرت امام حسن مجتبی میباشدکه درکیمیا بصیر بود، از بیم سلطان همیشه

ارشهری سهری میرفت بهمین جهت سائح وسیاح شهرت یافته و ارآثار قلمی او است

۱- الاصول ۲- الحجر الطاهر ۳- الطاهر الحمی رمان وفات ومشخص دیگری

بدست نیامد ، لکن پیش ار سال ۳۸۵ ه ق که سال وفات ابن الندیم میباشد بوده است

(فهرست ابن الندیم)

سائق الحاج لقب سعید ابوخالد و سعید بن بیان میباشد و شرح حال ایشان موکول برجال است

سائل ار شعرای ایران میباشدکه دراصل ار اهالی ری بود، اکثرعمر حود را در نهاوند و همدان گذرانید ، سیار با وجد و حال و خودپسند بود ، سال نهصد و چهلم هجرت دربرد وفات یافته و ار او است

کدام شب که رهجر تو خون نمی‌گریم کدام رورکه ار شب فرون نمی‌گریم

اسم و مشخص دیگرش بدست نیامد (ص ۲۵۲۹ ج ۴ س)

سائی علی بن سوید ، محمد بن ربیع و بعضی دیگر و شرح حالشان درعلم رجال میباشد و نسبت آن بشهرسابه نامی است درقرب مدینه

ساباطی دراصطلاح رجالی اسحق بن عمّار بن موسی ، صالح بن موسی، عمّار بن موسی ، عمرو بن سعید ، قیس بن موسی ، محمد بن حکیم ، محمد بن عمر و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف میباشد **ساباط** دیهی است در مداین و شهری است در ماوراءالنهر ده فرسخی خجند

سابری لقب محمد بن عبده خاتجه در بعضی نسخ است، لکن بنابر نسخ مشهوره سابوری است وتحقیق مراتب موکول بکتب رجالیه است

سابق **احمد بن محمد بن علی بن عبدالقادر** عراقی حدادی دمشقی شافعی، معروف سابق ، ادیبی است فاضل ، شاعر ماهر ، مؤلف کتاب **مختصر الاتقان** که کتاب اتقان سیوطی را تلخیص کرده و اشعار نغز بسیاری هم گفته سال هزار وصد و شصت ویك هجرت درگذشته و درقبرستان باب الصغیر مدفون است

(ص ۱۸۱ سلك الدرر)

سابق الحاج **سعید بن بیان** - بعنوان ابوحنیفه در باب کنی خواهد آمد

سابقین در اصطلاح رجالی و علمای امامیّه کسانی هستند که بحضرت امیرالمؤمنین ع رجوع کردند و ایشان ابوالهیثم بن تیهان، جابر بن عبدالله و جمعی دیگر میباشد که در کتب رجالیّه مذکور هستند

سابوری رجوع ساپری نمایند

ساسی دراصطلاح رجالی لقب رجیله بن ثعلبة وموکول بدان علم است

ساعاتی **محمود** - ملقّب بصفوت، مشهور بساعاتی، ازشعرای عرب اواخر قرن سیزدهم هجری میباشدکه درنثر و نظم مبرّز بود، با ادبای عصرخود مناظراتی داشت، دیوان شعر اوکه دیوان ساعاتی ودیوان صفوت هم گویند درمصر چاپ شده است وی درهزار ودویست ونود وهشت هجرت درپنجاه ونه سالگی درگذشت (ص ۹۹۶ مط)

ساعدی در اصطلاح رجالی لقب اسعد بن یربوع ، اسید بن ابی اسید ، ثابت بن صهیب ، ثقب بن فروه ، حارث بن زیاد ، سعد بن سعد، قره وغیر ایشان میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است

ساغر **حاج شیخ محمد**- شیرازی ، از اکابر علمای قرن سیزدهم هجری شیراز و ازمعاصرین رضاقلی خان هدایت (متوفّی درحدود سال ۱۲۹۰ه قمری) میباشدکه مشرب عرفان داشت ، بسیار لطیفه گوی و نکته پرداز بود ، لطیفه های او مشهور است ، بزرگی مقدّر قانع و بسیار باکمال و نیکوخصال بود، قصیده و غزل خوب می گفت و ساغر تخلّص میکرده واز او است

گر بربت بصدق دل عرصه دهی نیاز را ... بدکه برزق درحرم جلوه دهی نماز را

گرچه برای بندگی ساکن مسجدم ولی ... بندگی خدای کو بندهٔ حرص وآز را

ای سوی کعبه رهسپر، بین بکجاست روی دل ... باد مشوکه همرهی قافلهٔ حجاز را

سال وفاتش بدست نیامد ... (ص ۴۵۳ ریاض العاقین)

ساعری ار شعرای ایران ، معاصر حامی (متوفی سال ۸۹۸ه قمری) و اشعارش حالی ار لطافت بود، بهمین‌حهت حامی بیر لطایفی در حق او گفتـه است در سفینةالشّعراءگـویند ساعری ار ولایت ساعر، در سلك شعرای دولتی ممسلك ، بسیـار متموّل و درعین حال ممسك و سگ‌چشم بود ، ایمك موقعی‌کـه حامی بمسافرت حجّ می‌نموده و ساعری و ویسی (که او بیر بسیار ممسك‌بوده) باهم‌تصمیم همسفری با وی داده بودند دراثرآن صفت ردیله ، ویسی سهانهٔ بی‌مرکبی وساعری بیر سها بهای دیـگر ارآن عرىمت منصرف‌گردیدند ، امیر سهیلی در این موصوع‌گوید

ویسی و ســاعری بعــرم حرم گشته بودند هردوشان سفری
لیك‌ارآن راه هردو واماندند این یك ار بی‌حری وآن‌رحری

ار اشعار حود ساعری است

با شنیدم‌کـه تواں لعل ترا حاں‌گفتں آ تشی در دلـم افتادکـه نتـواں‌گفتں

ساعری ار حامی احاره حواست‌کـه ابں شعر اورا بحهت شهرت او در حـارسو بیاو بر ىد حامی‌گفت حودت را بیر برد شعرت بیاویر بـد با قائل شعر معلوم‌بر باشد ساعری ار این تحقیر دلتنـگ شده و نعیبت و بدگوئی حامی‌آعارکرد س‌حامی این‌شعررا بدو فرستاد

ساعری میـگفت درداں این‌معابی بردهاند هرکحا درشعرمں معمای رنگیں دیدهاند
سر سر اشعار او دیدم یکی معنی بداشت راست‌می‌گفـا یںکه‌معنی‌هاشرادردیدهاند

ساعری برد حامی شتافته و پای فریادگداشت ، حامی بعدار تبسّم‌گفت مں‌لفطشاعری گفته‌ام (که‌حرف‌اوّل‌آں شین نقطددار وسوم‌آں عیں بی‌بقطه‌است) لکں‌کاتب بعلط رفته و با طرفای شهر تصحیف‌داده وساعری بوشته‌اند باری‌اسم وسال وفات ساعری بدست بیامد
(ص ۲۴۸۳ ح ۴ س و ۲۷۹ سفینةالشعراء وعیره)

ساقی **میررا شاه حسین-** ارشعرای فرس میباشد بحست‌کارمعماری‌داشت، احیراً دحیل‌اموردولتی‌گردید، دررماں‌شاه‌اسمعیل(۹۰۶-۹۳۰ه قمری) بورارت رسید ، عاقبت بدست یکی ار ارادل مقتول‌گردید وار او است

از ما وتو یك‌کدام ناچار بی‌مهر و وفاست یا تو یا من

زمان وفات و مشخص دیگری بدست نیامد (ص ۲۴۸۷ ج ۴ س)

ساقی **حاجی محمدزمان** - خراسانی ، پسرکلبعلی‌خان جلایر کلاتی، از اکابرعرفا واهل‌حال بود، ازجوانی بطاعات و عبادات و ریاضات و مطالعهٔ احادیث دینیه میپرداخت و از تألیفات او است

۱- **الهی‌نامه** که درفقرهٔ ذیل مذکور است ۲- **درج‌اللالی و برج‌المعالی** ۳- **دیوان‌شعر** که تماماً در مدح حضرت خیرالبشر و ائمهٔ اثنی‌عشر علیهم الصلوة والسلام بوده و برقصائد و غزلیات و ترجیعات و مراثی و دومثنوی الهی‌نامه وساقی‌نامه مشتمل میباشد ۴- **ساقی‌نامه** که مذکورشد ۵- **نفحات غیبیه** ساقی با رضاقلی خان هدایت معاصر بود و از اشعار او است‌که درمدح حضرت رضا ع گفته است

درآن صحیفه‌که ذکرالرضا نگاشته‌اند رضای دوست‌بترك رضای خویشتن است

امام جان جهان است و روح عالمیان که‌آسمان و زمینش مثال پیرهن است

ولای اهل ولا رهنما است در هرحال بغیر اهل ولا هرکه هست راهزن است

بنای اهل مقامات نفی خودبینی است نشان مردم‌آزاد ترك ما و من است

مناقب تو و تمجید ساقی مسکین بهای یوسف مصر وکلاف پیرزن است

ساقی بسال هزار و دویست و هشتاد و شش هجرت درهشتاد وشش سالگی درگذشت

(ص ۱۹۵ ج ۲ مع)

ساکت **حسن بن احمد** - مصطلح رجال بوده وموکول بدان‌علم است

ساکت **میرزا علامرضا** - شیرازی، دراوائل قرن چهاردهم هجری‌قمری ازشعرا وخوشنویسان شیراز ودر زمان تألیف‌آثار عجم (که‌بسال ۱۳۱۳ﻫ قمری‌خاتمه‌یافته) درقیدحیات‌بود، خط‌ نستعلیق را بانسك مخصوصی‌مینگاشت، شعر خوب می‌گفته و ساکت تخلص مینمود واز او است

در فصل بهار با یکی حور سرشت یك شیشهٔ می بطرف جوی ولب‌کشت

بهتر بود ارکوثر و ار هشت بهشت این عشرت را باید ار دست بهشت

رمان وفاتش بدست بیامد (ص ۵۴۵ عم)

سالار **بن‌عبدالعزیز** - بعنوان **سلار** (باتشدید لام) حواهدآمد

سالك‌قزوینی **محمدابراهیم** - ارشعرای اواحر قرن‌یاردهم هجرت میباشدکه بملاّسالك معروف و شاعری بوده پاك طینت و حوش‌سلیقه و نیکواندیشه ، وقتی باصفهان رفته بامعاصر حود میررا محمدطاهرمؤلف تدکرهٔنصرآبادی ملاقات‌کرد و درهمان اوقات بهند رفته با طالب کلیم دیدار نمود ، عاقبت بار بقروین برگشته وهم درآنجا درگدشت درایّام‌بیماری دوارده تومان وطیفهٔ دولتی برای‌او مقرّر شد لکن قبول نکرده ودرپاسخ‌گفت‌که ما وطیفه ارآن طرف‌گرفتیم ، دیگر محتاج این وطیفه نیستیم و ار او است

همّت برجسته ار سنگ علائق فارغ است خار نتواند گرفتن دامن کوتاه را

سال وفاتش بدست‌نیامد (ص ۳۷۷ تدکرهٔ نصرآبادی)

سالك یزدی سر ارشعرای اواحر قرن‌یاردهم هجری قمری میباشدکه اوهم بملاسالك معروف بود، مدتی درشیرار شانه رنگ میکرد، در لباس درویشان باصفهان و بسیار مدتی بهند رفت ، در خدمت عبدالله قطب شاه هندی (۱۰۶۶-۱۰۸۵ه قمری) بوده و احیراً دربنگاله حهان‌آباد درگدشت وار او است

درحور حرج بود دخل ر دیوان قضا برود تا نفسی کسی نفسی میآید

ربان هرره درایان توان سرمی بست که بسه سرمهٔ خاموشی حرس باشد

نام و سال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست بیامد (ص ۳۹ تدکرهٔ نصرآبادی)

سالمی در اصطلاح رجالی ، رفاعة بن عمرو جررجی است و رجوع بدان علم شود

سامان **سید میرزاعلی‌نقی** - ملقّب‌سامان، ارعلمای‌اوائل‌قرن‌دواردهم هجرت‌میباشدکه قریب‌بعصرمجلسی(متوفی‌سال۱۱۱۱ه قمری)

بود، فتاوی‌او درحاشیهٔ سؤال وجواب مجلسی مذکور بگارش یافته وازتألیفات او است

حاشیهٔ اثبات الرجعة تألیف میرمحمد مؤمن بن دوست محمدکه بسال ۱۰۸۸ه قمری دربیت‌الله مقتول شده است و سال وفات خود سامان بدست بیامد

(ص ۹ ج ۶ ذریعة)

سامان

میرمحمدناصر- از شعرای هندوستان از اهالی بلدهٔ جونپور و از اشعار او است

هرگز مرا دماغ سؤال وجواب نیست ای منکر ونکیر بحالم چه محشراست

درسال هزار و یکصد وچهل وهفت هجری قمری مقتول‌شد (ص ۷ ۲۵ ج۴س)

سامانی

میرزاحسن - شیرازی ، پسر قاآنی معروف ، از فضلای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در حساب و هندسه و حکمت طبیعی و لغت فرانسه دستی توانا داشت ، قریحهٔ شعریه‌اش نیز ممتاز بود، درسال هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری درگذشته و از او است

باز ز سوی‌گلستان باد بهار میرسد نفحهٔ نافهٔ تبت یا ز تتار میرسد

باد بهارگویی از طرّهٔ یار میرسد لخلخه‌ای میورد غالیه‌بار میرسد

از بر شاخسارها نغمهٔ سار میرسد ور سر سرو دمدم‌صوت‌هزارمیرسد

هم چو نعیق جوش‌فدان نالهٔ زار زار من

بلبلکان بگلستان ، نغمه سرای‌آمده نغمهٔشان زلوح دل، زنگ زدای‌آمده

طوطیکان بباغ در ، شکر فشای‌آمده صلصلکان براغ در،گرم نوای‌آمده

درگوش از نواسان ، نالهٔ نای‌آمده قمریکان چو مطربان پای بپای‌آمده

گاه شده کمانه‌کش‌گاه شده چغانه زن

(ص ۳ ۲ ج ۲ مع)

سامانی

غازی بن احمد - مصطلح رجال است و رجوع بدان علم شود

سامری

سید امام‌علی‌شاه- حسنی حسینی سامری نقشبندی مجددی ، از اکابرعرفای اواخر قرن سیزدهم هجری میباشدکه سلسلهٔ طریقت

وی باشش واسطه بشیخ احمد نقشبندی مجدّد الف ثانی موصول و کرامت‌های سیاری بدو مسوب دارند وی ار رمان طفولیّت وحوانی ریاصت‌های سیاری کشید، در تحصیل علوم طاهری و باطبی اهتمام تمام بکار برد، درعلم تفسیر وحدیث و اصول فقه یگانهٔ رمان حود بود، بعد ار وفات پیرش شاه حسین بمقام ارشاد ومشیحت نسست، سی سال اواحر عمر حودرا در اصلاح احلاق و هدایت طریقت مردم مصروف داشت تا بسال یکهرار و دویست و هشتاد و دوم هحری قمری در هفتاد سالگی درگدشت و علام سرور هندی در تاریح ولادت و وفاتش گوید

نقشبند دل امام الاولیاء راهد دین سیّد والامقام
سال مولودش **عریب** آمد عیان تار سرور گفت **حورشید انام**
رحلتش **مطور مولی** کن رقم هم بحوان **مرد حدا عارف امام**[1]
س **چراع حلم** گو تاریح او حتم کن سرور وصالش والسلام

(ص ۷۱۰ ح ۱ حرینة‌الاصفیاء)

سامی

سام میررا - پسر شاه اسمعیل صفوی اوّل و برادر شاه طهماسب که درفنون شعر و انشا مهارتی سرا داشت، کتاب **تحفهٔ سامی** که تدکرهٔ شعرا میباشد ار او است، درسال نهصد وسی ونهم هحرت ارطرف برادرش حکومت حراسان منسوب و درآن اثنا درگدشت و ار اشعار او است

تا بوس سگ یار نگویم هوسم نیست دردل هوسم هست ولی دسترسم نیست

(ص ۱۲ ۲۵ ح۴ س)

سامی

حواحه عبدالله - آنا و احدادش ار اتراك کوهپایه بود، حودش در لاهور هند متولد شد، درشاه حهان آباد ریسته و درشمارهٔ شعرای نامی هندوستان میباشد و ار او است

۱- کلمهٔ **عریب** نا حساب انجدی = ۱۲۱۲ حملهٔ **حورشید انام** = ۱۲۱۲ حملهٔ **مطور مولی** = ۱۲۸۲ حملهٔ مرد **حدا عارف امام** = ۱۲۸۲ حملهٔ **چراع حلم** = ۱۲۸۲

مددی کرد پس ار مرگ سیه بختی ما سرمه‌گردیدم و در چشم سیاهش رفتم
بسال هرار وصد وپابردهم هجری قمری درگدشت (ص ۲۵۱۲ ح ۴ س)

سامی
لطفعلی بک - ارشعرای ایران میباشدکه دراصل‌ارامرای‌چرکس
بوده وار اشعار او است

برفتارآورد چون بارآن سرو حراماں را ر رفتن بار میدارد حجالت‌آب‌حیوان را
نگاهت برسر باراست بار امرور میترسم که برگرداندارقتل‌من‌آن برگشته‌مژگان‌را
رمان وفات و مشخصات دیگرش بدست‌بیامد (ص ۲۵۱۲ ح ۴ س)

سامی
نصیرالدین - ارشعرای قروین بوده و درسال نهصد وپنجاه وششم
هجرت درگدشت و ار اشعار او است

سخن‌کنم بهمه جا ر بیوفائی او که باکسی نکند میل‌آشنائی او
مشخص دیگری بدست بیامد (ص ۲۵۱۲ ح ۴ س)

سامی
نیشابوری- ار شعرای حراسان میباشدکه ار رمان سلطان حسین
بایقرا تا عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۴ه قمری) در شعر
و ادب شهرهٔ بلاد حراسان بوده وار او است

دیده‌راگفتم‌که در رویش بگستاخی مبین گفت‌گستاخی باشد عین مشتاقی‌است این
رمان وفات و مشخص دیگری بدست بیامد (ص ۲۵۱۲ ح ۴ س)

ساوجی[1]

ساوجی
حاجی میرزا ابوالفضل- ادیب فائق و طبیب حاذق بود، درتهران
درتحصیل‌علوم متنوعه رنجهاکشید، دراکثر علوم وصنایع‌حظّی

۱_ **ساوجی** - بفتح واو ، منسوب‌است بساوج (معرب ساوه) وآن‌شهری‌است درحدود
ده فرسخی قم‌که انارآن ممتاز و مشهور هردیار است درمراصد‌گوید ساوه شهری‌است ربیا
مابین ری و همدان‌که مردمانش سنی شافعی بوده ودر دوفرسخی‌آن شهری است دیگر موسوم
بآوه‌که اهالی‌آن شیعهٔ امامی هستند نگارنده‌گوید که این در رمان قدیم بوده والا در رمان
ما تمامی مردمانش شیعهٔ امامی اثنی‌عشری میباشند

وافر داشت ، بخصوص درفنون خط تالی خوشنویسان سلف و خلف و درحکمت الهی و طبعی مسلّم افاضل زمان خود بود ، بالاخص درخط نستعلیق خفی بسیارممتاز و تمامی کتیبه‌های در الماسیّهٔ تهران و حضرت عبدالعظیم ومواضع مهمّهٔ عمارات سلطنتی باخط او است ،گاهی شعر نیز میگفته و از او است

نگردون ابر آزاری بر آمدجوش خوش اردریا ز دریا سوی صحرا کرد زیران لؤلؤ لالا
بپوشیدند نرگلبن مگر از پرنیان جامه بگستردند در بستان مگر از ششدری دیبا
بسوی هرچه اندر راغ خوبی سی نافه سوی هرچه اندر باغ بوئی بصری و مینا

سال ۱۳۱۲ه قمری (عشیب) درحدود شصت و دو سالگی درگذشت

(مع وح ۱ مه وغیره)

سلمان ساوجی ملقّب بجمال‌الدین و خواجه جمال‌الدین ، پسرخواجه علاءالدین ، از نامداران شعرای ایرانی میباشدکه همانا نام خود ، سلمان تخلّص میکرد ، مانند پدران خود در فنّ محاسبات دفتری مهارتی بسزا داشت ، لکن بیشتر بشعر و انشاء و فنون ادبی میپرداخته است در تمامی اقسام شعر دارای مقامی عالی و بالخصوص درقصیده وغزل بی‌بدل بود، علاءالدولهٔ سمنانی می‌گفته استکه انار سمنان وشعر سلمان بی‌مانند بوده ودرهیچ‌جا نظیری ندارند بالجمله تمامی اشعارش مقبول و نوادر و لطائف بسیاری از وی منقول وازبعضی ازآنها محبّت‌خانوادهٔ طهارت وآل‌رسول ع ظاهر و هویدا است ، عاقبت از مولد خود ساوه بغداد رفت ، در دربار امیر شیخ حسن بزرگ والی بغداد ومؤسّس دولت ایلکانیان و پسرش سلطان‌اویس بمقامی بس بلند رسید ، مدّاح‌آن خانواده بود ، سلطان اویس فنون شعریّه را از وی فرا میگرفت گویند شبی سلمان درحضور سلطان مشغول طرب بود، موقع بیرون رفتن شمعی با لگنی زر بنه بحکم سلطان بهمراهش بردند، چون روز شد خادم دربار بطلب آن لگن رفت ، سلمان این بیت را بسلطان فرستاد

شمع‌خود سوخت‌شب دوش بزاری،امروز گر لگن را طلبد شاه ز من ، میسوزم

سلطان حسن جدید وگفت از خانهٔ شاعر طامع ، لنگر زر طلب کردن، دور از عقل است ،آن لنگر را بدو بخشید عاقبت بجهت ضعف باصره، از ملازمت دربار استعفا داده و بعبادت و انزوا گذراند و معاشی فراخور حال او از عایدات دولتی ری و ساوه برای او مقرّر گردید از آثار قلمی او است

۱- **دیوان شعر** که بقصائد وغزلیّات و رباعیّات و مقطّعات و ترکیب و ترجیع بند مشتمل ودو نسخه‌از آن بشماره‌های ۲۷۸ و۳۰۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است ۲- **مثنوی جمشید و خورشید** ۳- **مثنوی فراقنامه** که یك نسخه از این دو مثنوی ، درکتابخانهٔ مجلس در تهران موجود میباشد و از اشعار سلمان است

سقی‌الله لیلا کصدغ الکواعب	شبی عنبرین‌موی ومشکین ذوائب
فلك را بگوهر مرصع حواشی	هوا را بعنبر مستّر جوانب
درفش بنفش سیاه حبش را	روان دررکاب ازکواکب مواکب
دراین حال من با فلك درشکایت	ز رنج حوادث ز جور نوائب
ز فقد مراد و جفای زمانه	ز بعد دیار و فراق صواحب
ز نیرنگ‌های جهان مزوّر	ز بازیچه های سپهر ملاعب

سلمان درسال هفتصد و شصت و نهم یاهفتاد وهشتم یا هفتاد ونهم هجری قمری درگذشت لکن یکی ازدوتاریخ آخری اقرب بصحت است زیراکه این شعر ازدیوان‌او نقل شده‌است

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب ، آب ، خطّهٔ بغداد و خاك برسر آب

نیز درمرثیهٔ سلطان اویس مذکور (متوفی بسال هفتصد و هفتاد و شش) قصیده‌ای گفته‌که مطلع آن این است

ای سپهر آهسته رو کاری بدآسان کرده‌ای ملك ایران را بمرگ شاه ویران کرده‌ای

(۵۲ مرآت‌الحال و ۲۶۰۶ ج۴ س و۱۹۵ ج۲ مع وغیر)

ساوجی **ملاصالح بن ملامحمد محسن بن نظام‌الدین** - قرشی ساوجی ، از علمای امامیّهٔ عهد شاه‌سلطان‌حسین صفوی بوده و از تألیفات او است

۱- **الجدید الحسینية فی قطع لسان اعوان الامویة** که در بیان اسب رجوع آن با ساوجی رح

کرده وهمین ترجمه‌را مجمعهٔ حسینیه نام کرده‌است ۲- **الدرةالعلوية في‌الامامة** ۳- **مجمعةحسينيه**
که مذکور شد و با صاحب ریاض‌العلماء متوفی درسال هزار و صد و بیست و اند هجری
معاصر بوده و زمان وفاتش بدست نیامد (ص ۳۷۹ ج ۶ ذریعة)

سابح } لقب چند تن میباشدکه بعنوان سائح و سائی (باهمزهٔ حرف
سابی } سوم) مذکور داشتیم

سائی ابیض بن حمال‌که یکی از اجدادش سبا منسوب و موکول
بعلم رجال است

ساعی **عبدالفتاح** - از علمای اهل سنّت اوائل قرن دوازدهم هجرت
میباشد بعد از سی سالگی بتحصیل علم پرداخت، درعلوم‌متنوّعه
تخصّص یافت ،کتابهائی در نحو وفقه وتوحید نوشت، بسال هزار و صد ویازدهم هجرت
دراستانبول درگذشته ودراسکدار دفن‌شد درمراصدگوید ساع (بکسراوّل) نام‌موضعی
است ووادی‌السباع هم‌درمیان بصره ومدینه‌در یک‌فرسخی‌ربذیّه‌بوده و برکه وقلعه‌ای‌دارد
(صد و۸۳ ۳ ج ۴ س)

ستی[1]

ستی **احمد** - مکنّی بابوالعباس، دراواخرقرن‌ششم هجرت درمراکش
ازاعلام متصوفهٔ مغرب زمین‌بوده، علم زایرجه (زایجه) ازقوانین
صناعیّه‌که دراستخراج غیب بکار برند بدو منسوب است و سال وفاتش بدست نیامد
(ص ۱۴۷هب)

ستی **احمد بن‌هرون‌الرشید**- مکنّی بابوالعباس،ازجملهٔ زهّاد وتارکین
دنیا میباشدکه درزمان حیات پدر، باآن‌همه نفوذ و اقتداری‌که

۱- **ستی** - بفتح اول ، منسوب است بست‌که موضعی است بین رمله و طبریه در سه
فرسخی بیت‌المقدس وگاهی منسوب بسبت بمعنی روز شنبه میباشد چنانچه درذیل ضمن‌شرح‌حال
بعضی از معروفین بهمین عنوان (ستی) اشاره خواهد شد و ممکن است‌که ستی منسوب بر سبته
باشدکه‌آن نیز بفتح اول شهری است در جزیرهٔ اندلس ، از مرکز بلاد مغرب زمین‌که کشتی
جوب در آن میسازند (صد)

داشته دنیا را ترک گفت ، از مردم کناره کشیده و ازهمه چیز دنیا قطع علاقه کرد ، فقط روزهای شنبه با دسترنج خود تکسّب میکرد ، دیگر ایّام هفته را باهمین اندوختهٔ روز شنبه امرار معاش نموده و بطاعت وعبادات اشتغال مییافت سبتی گفتن نیز ازهمین جهت بوده است که سبت بعربی روز شنبه را گویند و بهمان حال میبود تا بسال یکصد وهشتاد وچهارم هجرت درحال حیات پدر درگذشت (ص۵۵ ج۱کا و۲۵۳۱ج۴س)

سبتی **محمد بن علی بن هانی-** بعنوان جده مذکور داشتیم

سبتی **محمد بن عمر بن محمد بن رشید-** عمری سبتی، مکنّی بابوعبدالله، ملقب بمحب الدین ، ادیبی است نحوی لغوی عروضی، بانکه در تمامی علوم متداوله متبحّر بوده و ازتألیفات او است

۱- **ایضاح المذاهب فی من یطلق علیه اسم الصاحب** ۲- **تخلیص القوانین** در نحو ۳- **شرح التجنیس و افادة النصیح فی روایة الصحیح** وغیر اینها زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد (سطر۱۴ ص۷۷ت)

سبتی **یوسف بن یحیی-** بعنوان ابوالحجاج درباب کنی خواهدآمد

سبحان بخش مولوی ، از متأخّرین علما و مورّخین هندوستان بوده و از تألیفات او است

۱- **تاریخ الحکما** ۲- **تذکرة المفسرین** که بسال ۱۸۴۸م (عصمج) دردهلی چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد (ص ۲۵۳۲ ج ۴ س)

سبز پوشان در باب کنی ، بعنوان ابواسحق ، ابراهیم بن شهریار کازرونی رجوع شود

سبزواری[1]

سبزواری **حاج ملا اسمعیل بن محمدجعفر-** یا علی اصغر واعظ سبزواری ، از اکابر وعّاظ امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد

۱- **سبزواری-** منسوب است بسبزوار ، از اراضی خراسان که از بلاد مشهورهٔ ایران میباشد و دراصطلاح رجالی عبارت است ازحسن بن ابی علی، حسن بن علی بن عبدالصمد، علی بن عبدالصمد و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است

که بسیار متتبّع وکثیر الحافظة ودر رشتهٔ موعظه بی‌نظیر بود، درچهاردهم جمادی‌الاولی سال هزار و سیصد و دوازدهم هجری در تهران وفات یافت وتألیفات بسیاری دارد

۱- **بدایع الاخبار** در مواعظ فارسی ۲- **تسلیة المعتزین فی احوال ابلیس اللعین**
۳- **جامع النورین فی احوال الانسان** ۴- **کتاب الانسان** ۵- **کتاب جنت و نار** ۶- **کتاب الشیطان**
که ظاهرا همان تسلیة المعتزین است ۷- **کتاب الطیور** ۸- **کتاب الملائکة** ۹- **مجمع النورین**
در بهائم وغیر اینها (ص۳۰۹ ج ۱۳ اعیان الشیعة ومواضع متفرقه الذریعة)

سبزواری **حسن بن حسین**- بعنوان شیعی خواهد آمد

سبزواری **محمدباقر بن محمد مؤمن** - بعنوان محقّق سبزواری خواهد آمد

سبزواری **حاج ملاهادی بن حاج مهدی** - عالمی است عامل و حکیمی است کامل از اعاظم فلاسفه وحکمای اسلامی اواخر قرن سیزدهم هجرت

که صدر متألّهین اسلام، قدوهٔ متبحّرین درحکمت وکلام، در احاطهٔ حقائق حکمت بی‌نظیر ودر استکشاف اسرار و دقائق فلسفه بی‌عدیل بود، اگر افلاطون عصرش بخوانیم روا و اگر ارسطوی دهرش بگوئیم بجا است وی درعهد ناصرالدین شاه قاجار چنان بودکه ملاّصدرا در زمان شاه عباس کبیر درفنون شعری نیز بسیارماهر بود، خودرامتخلّص باسرار مینمود و گاهی در



عکس حاج ملا هادی سبزواری -۲۲

اصطلاح اهل فضل بحاجی یا حاجی سبزواری تعبیر نمایند خلاصهٔ ادوار زندگانی آن فیلسوف ربّانی موافق آنچه ازخط خودش نقل شده آنکه درحدود هفت وهشت سالگی شروع بنحو و صرف کرد ، درحدود ده سالگی پدرش بمکّه رفته و هنگام مراجعت در شیراز وفات یافت، عمّه‌زاده‌اش حاج ملاحسین سبزواری که سالها مقیم مشهد مقدّس بوده و درانزوا ، تقلیل غذا ، اجتناب از محرمات و مکروهات ، مواظبت برفرائض و نوافل مراقبت تمام داشت اورا بدان ارض اقدس برد ودرتمامی اخلاق فاضله مساهم ومشارکش نمود ، او نیز اصول وفقه و عربیّات وعلوم نقلیّه را ازحاج ملاحسین مذکور فراگرفت وتا ده سال دیگر بدین منوال می‌گذرانید تا بحظوظ وافرهٔ علمی و اخلاقی نایل آمد ، پس بمرام تحصیل معقول و حکمت باصفهان رفت و هشت سال دیگر در حوزهٔ درس ملااسمعیل اصفهانی و ملاعلی نوری بتحصیل فلسفه پرداخت و اساس حکمت اشراق را استوار داشت، پنج سال دیگر درخراسان بتدریس فقه و اصول وحکمت اشتغال یافت، سپس بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف شد وبعدازمراجعت درسبزوار مشغول بتدریس حکمت گردید ، انتهی ملخّصا و ازمطاوی کلماتش برمیآیدکه این جمله را درحدود سال ۱۲۷۶ه قمری نگارش داده‌است حاج ملامحمّد هیدجی درآخر حاشیهٔ شرح منظومه نوشته‌است که حاج ملاهادی درسال ۱۲۱۲ه قمری (عرب) متولد شد ، با اینکه پدرش از تجّار و ملاکین سبزوار بوده خودش بتحصیل علم و ادب رغبت نمود ، بعدازآن بذکر بعضی از ادوار تحصیلات و زندگانی او پرداخته تاآنکه‌گوید راه معاش سبزواری منحصر بیك جفت‌گاو و یك باغچه بود ، در فصل انگور تمامی طلّاب را بدانجا دعوت میکرد ، از حاصل زراعت ، بحسب حقوق واجبه را ردّ مینمود ، ثلث ما بقی را نیز موضوع کرده و متدرجاً بفقرا میداد ، درایّام عید غدیر نیز بهریك ازفقرای سادات نان فراوان و دیگر فقرا نیم فراوان برسم عیدیانه بادیه میکرد، ازکثرت شهامتی که داشته ازهیچ‌کس چیزی نمیخواست، تحف وهدایا نیز اصلا قبول نمی‌نمود، درتمامی‌عمرخود باکمال زهد وتقوی و صدق وصفا وبی‌آلایشی ونهایت عزّت نفس گذرانده ، بهیچ‌کس از اکابر واغنیا اعتنائی

ىكرد ، ناصرالدين شاه درسىروار ىحانهاس رفته و برروى حصيرى كه فرش اطاق ىدريس بوده ىشست ، تأليف كتابى را دراصول دين برىان پارسى درحواست ىمود ، ىعدار رفتن ناىصد تومان ىحدمتس فرستاد ، او نیز قبول ىكرده ىصف آن را ىطلاب و ىصف ديگر را ىعقرا حواله داد و مقرّر داشت كه سادات را دومقابل ديگران ىدهىد

كرامات ىسيارى ىسىروارى ممسوب دارىد كه سرح و ىسط آنها حارح ار وصع كتاب است، لكن كرامتى بالاتر ار اسىر ومسحّر كردن ىفس ىوده واساس ديگر كرامات ميىاسد

وفقنا الله لذلك المقام

ىگارىده ىيك واسطهٔ موثّق ارحود ناصرالدين شاه ىقل ميكند كه آن ساه والاحاه دراىىاى مسافرت اروپا در سرير ىرول احلال فرمود، درموقع ناردید یکی اراكابر متمولين علماى آن شهر كه شحص موثّق نيز حاصر بوده ىقل فرموده‌اند (برىان تركى آذربايحانى) كه دراين مسافرت ىهر شهرى كه واردميسدىم اهالى آن شهر حسب الوطيفة استقبال ميكردند، موقع حركت نيز مراسم مسايعت را معمول ميداشتند ، در سىروار هم معلوم شد افراد هر طىقه وطيفهٔ حودرا معمول داشته‌اند، فقط حاحى ملّا هادى كه استقبال سهل است ىديدن ساه هم نيامده‌است ىعلّت اينكه او شاه و ورير ىمى‌ساسد ساه‌گوىد من ىسيار ىسىد كردم وگفتم كه اگر او شاه ىميشناسد شاه اورا ميشىاسد، ىعدار تعيين وقت روزى درحدود موقع ناهار ىحانهٔ حاحى ملاهادى فقط نايكىفر پيشحدمت (ىه نا ترتيبات مقرّرى سلطنتى كه اسباب رحمت اهل علم است) رفتم نا درآنجا ناهارى هم صرف كرده ناسم، ىعدار پاره‌اى مذاكرات متفرّقه گفتم كه حداوىدعالم تمامى ىعمتها را درحق من تكميل فرموده وهر ىعمتى سكرى مناسب حود را لارم دارد حىانچه شكرانهٔ علم تدريس و ارساد عباد ، سكرانهٔ مال دستگيرى فقرا ، سكرانهٔ قدرت و سلطنت نير انحام حوائج آحاد مردم است ، ار سما حواهس دارم مرا حدمتى محوّل فرماييد كه نا انحام آن اداى سكر اين ىعمت سلطنت راكرده ناسم ، حاحى ، اطهار عىا و بى‌حاحتى كرد و اصرار من مؤثّر ىيفتاد ، تا آنكه من حودم تذكرش داده وگفتم سىيده‌ام سما يك رمين رراعتى دارىد حواهس ميكىم براى

آن مالیات دولتی ندهیدکه اقلاً باین خدمت جزئی موفق بوده باشم ،آنرا نیز با عذر موجّهی ردّ نموده و ملزمم گردانید و گفت کما اینکه مالیات دولتی هر ایالتی کمّاً وکیفاً یك صورت قطعی گرفته که اساس آن با تغییرات جزئی برهم نمی‌خورد ، اگرمن مالیات ندهم ناچار مقدارآن سایرآحاد مردم ازطرف اولیای امورسرشکن خواهد شد وممکن است یك قسمت ازآن بفلان بیوه‌زن برسد و یا بریتیمی تحمیل گردد ، اعلیحضرت همایونی راضی نباشدکه تخفیف یا معافیت مالیات من سبب تحمیل بریتیمان و بیوه‌زنان باشد ، بعلاوه دولت مخارج هنگفتی داردکه تأمین آن وظیفهٔ حتمی افراد ملّت است، ما با رضا و رغبت خودمان این مالیات را می‌دهیم

شاه گوید من گفتم که بفرمائید ناهاری بیاورند تا خدمت شما صرف طعامی هم کرده باشیم حاجی، بدون اینکه ازمحل خود حرکتی بکند خادم خود را امر بآوردن ناهار کرد ، خادم فوراً یك طبق چوبین با نمك و دوغ وچند قاشق وچند قرص نان پیش ما گذاشت، حاجی نخست آن قرصهارا باکمال ادب بوسید و بررو وپیشانی گذاشت وشکرهای بسیار ازته دل بجاآورد ، سپس آنها را خوردکرده و توی دوغ ریخت ، یك قاشق نیز من گذاشته وگفت شاها بخورکه نان حلال است ، زراعت و خفت کاری آن دسترنج خودم میباشد ، شاه گوید من یك قاشق صرف کردم، دیدم که خوردن آن برای من دشوار است، اینك بعد از اجازه ، بقیهٔ آن قرصها را بدستمالم بسته وبه‌پیشخدمت دادم که موقع مرض وکسالت یکی از افراد خانوادهٔ سلطنتی ، ازآن نان حلال استشفا نمایند شاه بعدازاین حمله گریزهائی زد و اعتراضهائی بعضی از افعال ناشایست و غیرمنتظرهٔ برخی از متلبّسین بلباس اهل علم نمودکه فی‌الجمله ، از مفاهیم بیانات مذکوره مکشوف است و سطرآنها جنان لزومی ندارد انتهی کلام ذالك الموثق ملخّصا نکته‌ها هست ولی محرم اسرار کجا است

چنانچه اشاره شد ، حاجی سبزواری علاوه بردیگر مراتب عالیهٔ علمی و عملی و اخلاق فاضلهٔ انسانی، طبعی روان و وقّادی نیزداشت، اشعار نغز وطرفهٔ بسیاری گفته

و نکات فلسفی و عرفانی بیان نموده که مصدوقهٔ اِنَّ مِنَ الْبیانِ لَسِحْراً میباشد و از او است

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست | منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
از فغانم ز فراق رخ و زلفت بفغان | سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست
نه همین از غم او سینهٔ ما صد چاك است | داغ او لاله صفت برجگری نیست که نیست
موسئی نیست که دعوی اناالحق شنود | ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
چشم ما دیدهٔ خفّاش بود ورنه ترا | پرتو حسن بدیوار و دری نیست که نیست
گوش اسرار شنو نیست وگرنه اسرار | برش ازعالم معنی خبری نیست که نیست

نیز از او است

ما ز میخانهٔ عشقیم گدایانی چند | باده نوشان وخموشان وخروشانی چند

تا آنکه درمقطع آن گوید

هردر اسرار که برروی دلت بربندند | روگشایش طلب ازهمّت مردانی چند

ایضاً

آتش آن نیست که در وادی ایمن زده اند | آتش آن است که اندردل درویشان است

ایضاً

ای که با نور خرد نور خدا میجوئی | خویش بین عکس نظرکن بکجا میجوئی

ایضاً

پارسایان ریائی ز هوا ننشینند | گر بخاك درمیخانه خو ما بنشینند

تألیفات سبزواری بسیار و مرجع استفادهٔ دانشمندان میباشد

۱- **اسرار الحکم** بفارسی که مکرراً چاپ شده است ۲- **اسرار العبادة** درفقه ۳- **اصول الدین** ۴- **الجبر والاختیار** ۵- **حاشیهٔ اسفار ملاصدرا** که در حواشی خود اسفار چاپ شده است ۶- **حاشیهٔ زبدة الاصول** شیخ بهائی ۷- **حاشیهٔ شرح سیوطی** بر الفیهٔ ابن مالك ۸- **حاشیهٔ شواهد الربوبیهٔ ملاصدرا** که درحواشی خود آن کتاب چاپ شده است ۹- **حاشیهٔ مبدأ و معاد ملاصدرا** که نیز در حواشی خود آن کتاب بطبع رسیده است ۱۰- **حاشیهٔ مثنوی ملای رومی** که درتهران چاپ شده و بفارسی است ۱۱- **حاشیهٔ مفتاح (مفاتیح) الغیب** که درحواشی خود مفاتیح چاپ شده است ۱۲- **دیوان شعر فارسی** درتهران چاپ شده است ۱۳- **شرح الاسماء الحسنی** که دعای جوشن کبیر معروف است ۱۴- **شرح دعای صباح** حضرت امیرالمؤمنین ع که این

هردو در تهران یکجا چاپ سنگی شده و یك نسخهٔ خطّی از شرح دعای صباح بخط حسن بن محمد سبزواری بشمارهٔ ۲۱۳۶ درکتابخانه مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود وآن اوّلین نسخه‌ای است که چهل روز بعداز تألیف خودکتاب ، در ماه شوال ۱۲۶۷ه قمری از سواد بیاض رسیده و خود مؤلف محترم نیز حواشی بسیاری باخط خودش در حاشیه‌های این نسخه مرقوم داشته است **۱۵- شرح غررالفرائد** مذکور درذیل **۱۶- شرح اللآلی المنتظمة** مذکور در ذیل **۱۷- شرح مثنوی ملای رومی** که بنام حاشیهٔ مثنوی مذکورشد **۱۸- غررالفرائد** که منظومه‌ایست درحکمت و بالآلی منتظمه که آن نیز منظومهٔ دیگری است درمنطق هردو دریکجا مستقلا چاپ و بمنظومهٔ سبزواری معروف میباشد چنانچه با شرح آنهاکه نیز ازخود مؤلف است کراراً چاپ شده‌اند **۱۹- اللآلی المنتظمة** که در بالا مذکور شد **۲۰- محاکمات** در رد صوفیه **۲۱- مقیاس** در فقه **۲۲- نبراس** نیز در فقه **۲۳- هدایةالمسترشدین** وفات سبزواری در دههٔ آخر ذی‌الحجه‌ازسال هزار و دویست و هشتاد و نهم یا نودم هجری قمری درسبزوار واقع شد وبنا برتاریخ دوّیمی، لفظ **حکیم** مدت عمرش بوده وجملهٔ **حکیم غرب** نیز مادّه تاریخ وفاتش می‌باشد، ملاکاظم سبزواری، معروف بروغنی، ازتلامذهٔخود حاجی که متخلّص بمیز بوده درتاریخ‌وفات‌استادش گوید

اسرار جو از جهان بدر شد   از فرش بعرش باله برشد
تاریخ وفاتش ار بپرسند   گویم‌که **نمرد زنده‌ترشد** = ۱۲۸۹

(ص۱۴۷ مآثر وآثار و مواضع متفرقه ازذریعه و حاشیهٔ شرح منظومهٔ هیدجی وغیره)

سبط[1]

سبط ابن التعاویذی   **محمدبن‌عبیدالله**- بعنوان‌ابن‌التعاویذی‌درکنی‌خواهدآمد

سبط ابن الجوزی   **یوسف بن قیزاوغلی بن عبدالله** - ترکی حنبلی حنفی بغدادی، ملقّب بشمس‌الدین، مکنّی بابوالمظفّر، عالم

۱- **سبط** - بکسر اول ، طایفه و نوه و فرزند فرزند و بهمین‌آخری داخل در عنوان مشهوری بعضی از اکابر میباشدکه ذیلا تذکر می‌دهد

مورّخ فقیه واعظ محدّث حافظ خوش‌گفتار و نیکومحضر، نخست بعقیدهٔ حنبلی بود، از جدّ مادری خود ابن‌الجوزی عبدالرحمن بن علی آتی‌الترجمة، اخذ مراتب علمیّه نمود از سال ششصدم هجرت درحدود هیجده سالگی سیاحت وجهانگردی آغاز کرد تا بدمشق رفته و درحوزهٔ درس فقهی جمال‌الدین محمود حصری حاضر ومذهب حنفی را برگزید واز تألیفات جیّدهٔ او است

۱- **تذکرةخواص الامةفی‌ذکرخصائص الائمة** ویا **تذکرةالخواص فی‌مناقب امیرالمؤمنین و اهل بیته‌الطاهرین‌ع** که در تهران چاپ شده است ۲- **مرآةالزمان فی‌تاریخ‌الاعیان** در تاریخ مصر و دارای چهار مجلّد وی سال ۶۴۴ه قمری مطابق ۱۲۵۷م ویا سال ۶۵۴ه قمری (جند) در دمشق وفات و درجبل قاسیون مدفون‌گردید

(ص ۱۴۷هب و سطر۴ ص ۴۲۹ت و ۲۵۳۳ ج ۴ ص وغیره)

سبط ابی‌السام عمر بن حسن- بعنوان ذوالنسبین نگارش دادیم

سبط الشهید **شیخ‌حسن بن زین‌الدین**- بن محمدبن حسن بن شهید ثانی، در ذیل ضمن شرح حال عمّ او شیخ علی بن محمد بن‌حسن تحت عنوان سبط‌الشهید مذکور است

سبط الشهید **شیخ زین‌الدین بن‌علی بن محمد**- بعنوان زین‌الدین‌مذکورداشتیم

سبط الشهید **شیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن بن شهید ثانی** - بهمین‌عنوان زین‌الدین بن محمد بن حسن نگارش دادیم

سبط الشهید **شیخ علی بن زین‌الدین**- بن محمد بن‌حسن‌بن شهیدثانی درذیل ضمن شرح‌حال‌عمّ‌خود شیخ‌علی‌بن محمدبن‌حسن مذکوراست

سبط الشهید **شیخ‌علی‌بن محمدبن‌حسن‌صاحب معالم ابن شهیدثانی**- جبل‌عاملی اصفهانی ، از اکابر علمای وقت‌خود بشمار میرودکه علم وفضل و تبحّر و تحقیق و جلالت قدر وی شهرهٔ‌آفاق ، از معاصرین ملامحسن فیض و محقّق سبزواری بود ، طعنهای بسیاری درحق ایشان داشته ، دراوائل جوانی ازبلادخود جبل

نهج بیت ق
نهج [illegible] الامام ابن ابیه الحلبی عن
ربی الحسن عن علی بن [illegible] عن الشیخ عن والده
التقی السید علی بن الحسن بن عبد الصمد وقد اجزت
العلامة [illegible] والسید [illegible] رضی الله عنهم
جدی المبرور الشهید [illegible] لیرد عنی جمیعا
الاخ المذکور اعانه الله علی طاعته [illegible] المذکورین وغیرهم
[illegible] روایته من مصنفات المشایخ المذکورین [illegible] الیهم تمام
من الخاصة والعامة ما یجوز [illegible] علیه بالاحتیاط
منضما [illegible] وقد شرطت علیه [illegible] شروط
والتوقف عند الشبهات وغیر ذلک [illegible] ذلک وغیره
[illegible] وتقوی الله والخوف منه [illegible] صحیحه خاطره
[illegible] منه لیدع له [illegible] علی
العاطر [illegible] فی الخلوات [illegible] الاجابات
وکتب هذا [illegible] اقل العباد علما
محمد بن الحسن [illegible] تجاوز الله عن سیئاته
والحمد لله [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] الشریف [illegible]
[illegible] ۱۰۶۳

کلیشهٔ خط سبط الشهید شیخ علی بن محمد بن حسن -۲۳-

[illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] مجلس [illegible]
[illegible]

عامل باصفهان آمد و اقامت گزید و تألیفات طریفه دارد

۱- **احادیث النافعة** ۲- **جواب اعتراضات سلطان العلماء** که برشرح لمعه کرده است ۳- **حاشیهٔ الفیهٔ شهید اول** ۴- **حاشیهٔ روضه (شرح لمعه)** ۵- **حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** ۶- **حاشیهٔ فوائد مدنیه** ۷- **حاشیهٔ مختصر نافع** ۸- **حاشیهٔ معالم** جد خود ۹- **حاشیهٔ من لایحضره الفقیه** ۱۰- **الدرالمنثور من المأثور و غیر المأثور** در حل عبارات مغلقه و مسائل مشکله و اخبار مجمله و تحقیق مطالب بسیاری از انواع علوم متفرقه که در تهران چاپ و دو نسخهٔ خطی آن نیز بشمارهٔ ۱۸۹۳ و ۱۹۸۴ درمدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجوداست ۱۱- **الدرالمنظوم من کلام المعصوم** در شرح کافی تا باب علم و عمل ۱۲- **الرد علی من یبیح الغنا** ۱۳- **رساله‌ای درحرمت غنا** و شاید همان ما قبلی باشد ۱۴- **السهام المارقة من اعتراض الزنادقه** ۱۵- **شرح اصول کافی** که همان درّ منظوم مذکور درفوق است مخفی نماند که شیخ علی مذکور طبع شعری عالی داشته و در مرثیهٔ برادر خود زین الدین بن محمد بن حسن صاحب معالم گوید

الا یا نسیما قاصدا ارض لبنان — تحمل رعاک الله من بعض اشجانی
وقف وقفة مابین اهلی و جیرتی — وقومی و اخوانی وترْبی و خلانی
و بث لدیهم لوعتی و صبابتی — وحزنی علی من کان عینی و انسانی
وقل لهم ان الغریس قد قضی — عظیمهما والحزن قد اسرالثانی
وحید اکثیبا لاخلیل یعینه — بغربة ذی وجد و انة لهفان
وقل لربوع اقفرت و منازل — عفت و خلت من خیر اهل و سکان
مضی اهل ذاک العلم والفضل والتقی — و زعزع رکن ای رکن لایمان
فتی کان یخشی الله سرا و جهرة — و یعبده عن محض علم و عرفان

ولادت شیخ علی بسال هزار وسیزده یا چهارده و وفاتش درهزار وصد وسه یا چهار هجرت در اصفهان واقع شد اما شیخ محمد بن حسن صاحب معالم که پدر شیخ علی میباشد در ضمن ترجمهٔ حال پدرش تحت عنوان صاحب معالم خواهد آمد ناگفته نماند شیخ علی صغیر (که دراصطلاح اهل علم دایر است) بنا برمشهور، عبارت ازهمین شیخ علی بن محمد بن حسن بوده و وصف صغیرهم نسبت بمحقّق کرکی علی بن عبدالعالی (آتی الترجمه) است لکن صاحب روضات از بعض افاضل جبل عامل و اولاد خود شیخ علی مذکور،

نقل کرده که شیخ علی صغیر عبارت از برادرزادهٔ شیخ علی مذکور ...
محمد بن حسن بن شهید ثانی است که درمقابل عمّ خود (شیخ علی صاحب ...) ...
موصوف میباشد

نگارنده گوید همین شیخ علی نیز بدیل اصفهان ... حرّ ... (... ۱۱۰۴ه ق) معاصر و عالمی بوده ادیب فاضل شاعر ماهر ... از افاضل ... بلامدهٔ عمّ مذکور خود بود و از تألیفات او است

حاشیهٔ تمهیدالقواعد جدّ خود شهید ثانی و **حاشیهٔ باب توحید کافی** ...
وصد و دویم هجرت شیخ حسن بن شیخ عباس بلاغی اجازه داده ...
چهارم هجرت حاشیهٔ تمهید را تألیف داد و سال وفاتش بدست نیامد

زین‌الدین مذکور که پدر همین شیخ علی صغیر و برادر شیخ علی مذکور ...
است بعنوان زین‌الدین بن محمد بن حسن نگاشته آمد اما شیخ حسن بن زین‌الدین بن محمد بن حسن بن شهید ثانی عاملی جبعی که برادرزاده ... شیخ علی ...
صاحب ترجمه است نیز سبط‌الشهید موصوف و نزیل اصفهان ...
ازعمّ مذکور خود ودیگر اکابر تحصیل مراتب علمیّه نمود و درسال هزار و ...
هجرت وفات یافت (ملل وص۱۱۴۱ت و۹۳ح۱طرائق وعواسع‌معرقه اردرمة)

سبط‌الشهید **شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی** - در ضمن ترجمه والدماجدش تحت عنوان صاحب معالم نگارش خواهد یافت

سبط‌الماردینی **محمد بن محمد بن احمد** - عزالی دمشقی، ملقب بدرالدین معروف بسبط‌الماردینی ، بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات در سال هشتصد و بیست‌وشش‌هجرت متولد شد ومؤلف کتاب **لقط‌الجواهر فی تحدید الخطوط والدوائر** میباشدکه سال ۱۲۹۹ه قمری در مصر چاپ شده و ارسال وفاتش چیزی ننوشته است درحاشیه سطرم رسیده که ماردینی بدرالدین، مؤلف کتاب **تحفةالالباب فی علم‌الحساب** بوده ودرهندسه عالی ومقنطرات‌ارتفاع نیز تألیفاتی داشته سال نهصد تمام هجرت درگذشته

الحمد لله الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم وصلى الله على سيدنا
محمد سيد العرب والعجم وعلى آله وصحبه وسلم وشرف وكرم
وبعد فقد قرأ علي الفقير الى الله تعالى نور الدين علي بن حسين
المعروف بالبحطيطي جميع هذه المقدمة المسماة بالمطلب فأجاد
قراءتها واتقانها وقد اذنت له في اقرائها وحل مشكلها وان
يقرئ جميع المختصرات الخمسة وان يباشر اوقات
الصلوات وان يخرج المحاريب والجهات في جميع البلاد
العامرات لما علمت منه من الكفاية في ذلك فالله يبلغه
من الخيرات منتهى امله ويسدده في قوله وعمله وكتب
ذلك مؤلفها محمد بن محمد بن احمد سبط المارديني الموقت بالجامع
الازهر في يوم السبت ثالث عشرين من شعبان سنة ٨٦١
احسن الله عاقبتها

کلیشهٔ خط سبط المارديني — ۲۴

کلیشهٔ مزبور یك قطعه از صفحهٔ آخری یك رسالهٔ خطی اوست که موسوم به **المطلب في العمل بالربع المجيب** میباشد که در ۸۶۱ نوشته و در دیباچهٔ آن گوید اما بعد فانه یقول العبد الفقير الى ربه المعترف بذنبه محمد بن محمد بن احمد المعروف بابن سبط المارديني الموقت بالجامع الازهر انه ليس في الآلات الفلكية اشرف من الربع المجيب لانه يعمل به جميع الاعمال في جميع الآفاق فاستخرت الله جل جلاله و الفت هذه الرسالة وسميتها المطلب في العمل بالربع المجيب الخ ودر کتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است

~ ~ ~ ~ ~

است نگارنده گوید دور نیست ماردینی مذکور همان است که در معجم المطبوعات سبط المارديني عنوانش کرده و یا سبط المارديني مذکور در ذیل باشد حاجت بگفتن نیست که یکی بودن ماردینی و دو سبط المارديني نیز استبعادی ندارد (ص ۱ ۱مط

سبط المارديني **محمد بن محمد بن احمد بن محمد** — ملقب بدرالدین، یا جو

محمد بن محمد بن علي بن بوشتهٔ معجم المطبوعات درسا

ىسصد و سصت وهفت هجری قمری متولد شده فقیهی است جلیل ... رائضی مصری شافعی ، صاحب مؤلّفات بسیار که از آن جمله است

شرح الرحبیة، شرح الفصول ، شرح القطر، کشف الغوامض و ارسال ووت او ...

موسته است نگارنده گوید چنانچه اشاره نمودیم محتمل است که ... ضمن سرحال فوق همین صاحب ترجمه باشد (ص ...)

سبطیه فرقه‌ایست از سبعیه و بعنوان سبطیّه که حرف ... خواهد آمد

سبعی **سبع احمد بن محمد بن عبدالله** - بن علی بن حسن ... محمد بن سبع (یا سبیع) بن سالم بن رفاعهٔ احسائی بحرانی ... سبعی (یا سبیعی) از اکابر علمای امامیّه، عالمی است فاضل فقیه جلیل القدر ... تلامذهٔ ابن المتوج احمد بن عبدالله بحرانی آتی الترجمة و آثار قلمی وی که ... علمی او میباشد

۱- **الانوار العلویه** (العلیّة خل) **فی شرح الالفیة** که شرحی ممزوج بر الفیّه ... اوّل بوده و بفرمودهٔ ذریعة درسال ۸۵۳ و موافق آنچه در روضات از خط خود سبعی ... کرده درعصر روز سه‌شنبه دوازدهم جمادی‌الاولی ۹۵۳ﻫ قمری از تألیف آن فراغت یافته است

۲- **سدیدالافهام فی شرح قواعدالاحکام** که بفرموده سیدحسین بروجردی بسال ۸۳۶ﻫ قمری از تألیف آن فارغ گشته است در روضات گوید با وجود شرحهای بسیاری که بر الفیّه شهید نوشته‌شده مثل شرح محقّق کرکی وشیخ ابراهیم قطیفی و شهید ثانی و اکابر دیگر، شرحی اتمّ و اجمع از شرح سبیعی را ندیده‌ام که اصول و فروع را جامع وفوائدخارجی بسیاری‌را مشتمل است ۳- **شرح الفیه** که بنام انوارعلویّه مذکورشد ۴- **شرح قواعدعلامه** که بنام سدیدالافهام نگارش دادیم

از اشعار شیخ احمدسبعی، تخمیس قصیدهٔ شیخ رجب برسی است که درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته وازآن جمله است

اعیت صفاتك اهل الرأی والنطر | واوردتهم حیاض الصحر والحصر
انت اللذی دق معناه لمعتبر | یا آیة الله بل یا فتنة البشر

یا حجة الله بل یا منتهی القدر

ففی حدوثك قوم فی هواك غووا | اذا تصوروا منك امرا منكرا فعلوا
حیرت اذهانهم یا ذا العلی فعلوا | هیمت افكار ذی الافكار حین رووا

آیات شأنك فی الایام والعصر

وفات سبعی نوشته بعضی از احلّه بسال بهصد و شصت و اند از هجرت در هند وقوع یافته و لکن این تاریخ با در نظر گرفتن اینکه سبعی از تلامذهٔ ابن المتوّج بحرانی و او نیز از شاگردان شهید اوّل (متوفی سال ۷۸۶) و فخر المحقّقین (متوفی سال ۷۷۱ه قمری) بوده است و با ملاحظهٔ تاریخ تألیف دو کتاب انوار علویّه و سدید الافهام که از ذریعة و بروجردی نقل کردیم بسیار مستبعد میباشد اما تاریخ دیگر که از روضات نسبت بتألیف کتاب انوار علویّه نقل شده دور نیست که ناشی از اشتباه صاحب روضات و یا جهات دیگر بوده و معذالك محتاج بتتبّع زاید است

(ص ۲۵۷ ج ۲ بی و ۴۷۹ ج ۱۰ اعیان الشیعة و سطر ۳۲ ص ۱۹ ب و ص ۴۳۴ ج ۲ ذریعة)

سبعین — بفتح اوّل ذهبی است در باب حلب و در اصطلاح علمای رجال موافق بعضی از آثار دینیّه عبارت از هفتاد تن میباشد که در لیلة العقبة بیعت کردند و در تحت عنوان اثنی عشر نیز اشاره نمودیم و شرح قضیه موکول بکتب مربوطه میباشد

سبقی — **تقی الدین بن عبدالکافی** - همان سبکی علی بن عبدالکافی مذکور در ذیل است در قاموس الاعلام بهمین روش عنوان کرده است

سبکی[1]

سبکی — **احمد بن علی بن عبدالکافی** - ملقّب ببهاء الدین، مکنّی بابو حامد، ادیب فاضل متعبّد متّقی کثیر الحجّ والصّدقه و مثل پدرش (که

۱ــ **سبکی** - بضم اول منسوب بدو قریه است در مصر که یکی را سبك الضحاك و دیگری را سبك العبید نامند و بعضی از ایشان را تذکر میدهد

شرح حال او در ذیل مذکور است) از افاضل وقت بهره بود ...
و ابوحیّان و دیگر افاضل وقت درس خوانده و از اثار مصر و ... مراتب
علمیّه نموده است مدتی درشام قضاوت کرده ودیری متصدی قضاوت ... بوده
و عاقبت درمکّه مقیم شد و بسال هفتصد و هفتاد وسه هجری ... در ...
درپنجاه و چهار سالگی درگذشت مراتب فضل وکمالات او مورد تحسین ... بوده
بوده و بسیارش می‌ستوده و درباره او گفته است

دروس احمد خیر من دروس علی و ذاك عند علی غایة الامل

از تألیفات احمد است

۱- **شرح تلخیص المفتاح** که نام آن عروس الافراح بوده ودر ذیل ... ۲- **شرح الحاوی** ۳- **شرح مختصر ابن حاجب** ۴- **عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح** که با چندین شرح دیگر درمصر چاپ شده است (ص ۲۱۰ ج ۱ درر کامنه وسطر ۱۲ ص ۶۱ ب وغیره)

سبکی **عبدالوهاب بن علی**- برادر احمد سبکی مذکور فوق بعنوان تاج الدین نگارش یافته است

سبکی **علی بن عبدالکافی**- بن علی بن تمام بن یوسف بن موسی بن تمام بن حامد بن یحیی بن عمر بن عثمان بن علی بن سوار بن سلیم انصاری خزرجی ، سبکی الولادة ، شافعی الفروع ، اشعری الاصول ، ابوالحسن الکنیه ، تاج الدین یا تقی الدین اللّقب ، از اکابر علمای عامّه میباشدکه فقیه اصولی محدّث حافظ رجالی منطقی خلافی قاری نحوی لغوی بیانی جدلی ، حاکم شام ، جامع ترین علمای عهد خود ، موصوف باوحدالمجتهدین و مدتی بعد از جلال الدین قزوینی باکمال عفّت و دیانت قاضی القضاة شام بوده است ولادت او در اوّل ماه صفر ششصد و هشتاد و سوم هجرت درقریهٔ سبك العبید مصر واقع شد و هر یك از علوم و فنون دیگر را نیز ازمهرهٔ اساتید آن فنّ تحصیل کرد و تألیفات او حاکی از دقت نظر و حسن سلیقهٔ وی میباشد

۱- **الابتهاج** (الابهاج خل) **فی شرح المنهاج للنووی** ۲- **بیان احکام الربط فی اعتراض الشرط علی الشرط** ۳- **التحبیر المهذب فی تحریر المذهب** ۴- **تسریح الناظر فی انعزال الناظر** ۵- **الدر النظیم فی تفسیر القرآن العظیم** ۶- **رافع الشقاق فی مسئلة الطلاق** ۷- **رفع الحاجب عن**

مختصر ابن‌الحاجب در اصول ۸- **الرقم‌الابریزی‌فی‌شرح‌مختصرالتبریزی** ۹- **السیف‌المسلول علی من‌سب‌الرسول‌ص** ۱۰- **شفاءالاسقام** (السقام خا) **فی‌زیارة خیرالانام** در رد ابن‌تیمیه که منکر سفر زیارت بوده و درحیدرآباد و مصر و قاهره چاپ شده است ۱۱- **شن‌الغارة علی من انکرالسفر للزیارة** که بنوشتهٔ بعضی نام دیگر کتاب شفاءالاسقام مذکوراست ۱۲- **العلم‌المنشور فی‌اثبات‌المشهور** ۱۳- **کشف‌القناع فی‌الافادة‌الامتناع** وغیر اینهاکه تا صد و پنجاه تألیفات متنوعه بدو نسبت داده‌اند سبکی درشعر متوسط بوده واز او است

ان‌الولایة لیس فیها راحـة — **الا ثلث یبتغیهـــا العاقل**
حکم بحق او ازالة باطل — **او نفع محتاج سواها باطل**

بسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه وششم هجرت درمصر وفات یافت ، اصلا ترکه‌ای نداشته بلکه معادل سی و دوهزار درهم قرضدار بوده‌که پسرانش‌آن را پرداخت نمودند گویند هرکسی‌که از دولتیان وغیر ایشان متعرّض او میشد بحکم تجربه در مکافات‌آن گرفتار عزل ویا مرگ میگردید (ص ۴۹۵ وسطر۱۴ ص۱۶ت و۱۴۷۹هب و۶۳ ج ۳ دررکامنه و ۱۴۶ ج ۲ طبقات‌الشافعیة و ۲۵۳۴ ج ۴ س وغیره)

سبیبی لقب حارث‌بن اوس از بنی‌السبیت میباشد وشرح حالش درکتب رجالیّه است

سبیعی[1]

سبیعی **احمدبن محمد بن‌سعید**- بعنوان ابن‌عقده در باب کنی‌خواهدآمد

سبیعی **احمد بن محمد بن عبدالله**- بعنوان سبعی مذکورداشتیم

۱- **سبیعی** - بفتح‌اول، موافق‌آنچه ضمن‌ترجمهٔ احمدبن‌محمدبن سعید سبیعی معروف بابن‌عقده درکتاب تنقیح‌المقال فرموده چندین شخص بهمین نسبت سبیعی معروف و لکن وجه نسبت ایشان مخالف یکدیگر میباشد، جماعتی دراین‌عقده، منسوب بقبیلهٔ بنی‌سبیع ازبطون‌قبیلهٔ همدان است‌که پدرشان سبیع بن صعب بن معاویة بن بکر بن مالك بن جشم بن حاشد بن جشم بن خیوان‌بن نوف بن همدان میباشد، بعضی‌ازایشان بمحلهٔ سبیع نامی‌ازمحلات کوفه‌که بهمان قبیلهٔ بنی‌سبیع نسبت دارد منسوب وبعضی دیگر بدرب‌السبیع حلب نسبت دارندکه ازآنجمله‌است حسن بن صالح بن اسمعیل بن عمر بن حماد بن حمزهٔ حلبی سبیعی و جمعی دیگر از محدثین فریقین بالجملة سبیعی دراصطلاح رجالی عبارت ازحذیفة بن‌شعبة ، زید بن هانی، حسن‌بن علی ، حمید بن شعیب و بعضی دیگر بوده و شرح حالشان را موکول بکتب رجالیه میدارد

سبعی — اسرائیل بن یونس بن عمرو بن عبدالله- محدّث زاهد امامی مذهب و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده و بسال صد و شصت و چهارم هجرت در گذشت (ص ۵ ج ۱ بی و کتب رجالیه)

سبعی — عمر یا عمرو بن عبدالله - بعنوان ابواسحق در باب کنی خواهد آمد

سبعی — یونس بن عمرو بن عبدالله- محدّث زاهد و پسر ابواسحق سبیعی مذکور فوق بوده و درسال یکصد وشصتم هجرت در گذشت
(کتب رجالیه و ص ۵ ج ۱ بی)

ساهی — خدادوست نامی است از شعرای ایرانی که از اکابر زادگان اندجان بوده و درسال نهصدوهفتاد و نهم هجرت در گذشته و از او است

افسوس که وقت گل بزودی بگذشت — فریاد که تا چشم گشودی بگذشت
بی چشم و خطت نعشد و نرگس را — ایام بکوری و کمودی بگذشت

مشخص دیگری بدست نیامد (ص ۲۵۳۵ ج ۴ س)

سپهر — محمدتقی خان کاشانی- بعنوان لسان الملك خواهد آمد

سپهر ثانی — عباسعلی خان - در ضمن شرح حال پدرش محمدتقی خان فوق خواهد آمد

سپهری — اردستانی الاصل ، اصفهانی المسکن، از شعرای ایران، صاحب فضل وعرفان، بتصوف منتسب بوده و بعضی مثنویها گفته و از او است

ز حصر، عمر فزون است عشقبازان را — اگر ز عمر شمارند روز هجران را
نام و زمان و مشخص دیگری بدست نیامد (ص ۲۵۳۵ ج ۴ س)

سائی
سایی — با دراصطلاح رجالی احمد بن یعقوب میباشد و رجوع بدان علام نماید

ست[1]

ست‌الامناء دختر شیخ صدرالدین، بعنوان **ام عزالدین** در کنی خواهد آمد

ست‌الاهل **دختر علوان بن سعد** (سعد ح ا) **بن علوان بن علوان بن کامل** ـ بعلبکی حنبلی ، زنی بوده صالح ، باعفت ، دیندار ، باقناعت که اصلا اعتنائی بخلق و دلق نداشت ، از بهاءالدین عبدالرحمن مقدسی که از مشاهیر محدثین میباشد بسیار روایت کرده است ، در کثرت مسموعات حدیثی درعصر خود متفرد و کنیه‌اش ام‌احمد بود، در نوردهم محرم هفتصد وسوم هجرت درهشتاد وپنج سالگی درگذشت (ص ۱۲۵ ح ۲ دررکامنه و ۵۲ ح ۲ خیرات)

۱ـ **ست** ـ درص ۵۱ ح۲ خیرات‌حسان گوید بکسراول وتشدید ثانی ، ظاهراً مخفف سیده میباشد که درعربی بمعنی خانم (بی‌بی ـ بانو) استعمال نمایند ، پس اضافه میکند بعضی ، لفظ ست را بمعنی عدد شش گرفته وگویند که بمعنی شش علام وکبیر وکنایه ازتمول زیاد است جمعی بهمین معنی عددی کنایه از جهات سته (شش‌جهت) دانند که گویا موصوف بهمین لفظ ست، مالك جهات ستهٔ عالم است بهاءالدین زهیر نیز بهمین معنی آخری اشاره کرده و گوید

بروحی من اسمیهــا بست **فتنظر نی النحاة بعین مقت**
یرون باننی قد قلت لحنا **فکیف و اننی لزهیر وقتی**
و لکن عادة ملکت جهــاتی **فــلالحن اذا مــاقلت ستی**

نگارنده گوید بهرمعنی که باشد استعمال آن درعرزبان دیده نشده و درصورت اطلاق و نبودن قرینه نیزظاهراً مراد معنی‌اول مذکورفوق‌است و بس(بانو ـ خانم ـ سیدة) بلکه بابردومعنی آخری باید استعمال آن درعرزبان نیز صحیح باشد و حال آنکه در جائی سراغ نداریم و اما استعمال زهیر مستند بقرینه است ومنظور اصلی این‌است که مراد از لفظ ست درصورت‌نبودن قرینه همان معنی اولی مذکور است (سیده ـ خانم) در روضات‌الجنات نیز درشرح حال ام‌الحسن فاطمة، ضمن شرح حال پدرش شهید اول ، بهمین معنی تصریح کرده‌است اینکه درقطرالمحیط استعمال لفظ ست درمعنی سیده را تغلیط کرده واز استعمالات عوامش‌شمرده‌است شاید مرادش این‌باشد که این معنی‌را معنی اصلی ست دانستن غلط است وآن منافی مخفف لفظ سیده بودن نمیباشد، بعلاوه که استعمال آن در وصف زنان ، درکلمات اجله بسیار است ، در دررکامنه ، بیست وپنج تن از محدثات را بهمین عنوان ست‌العلما و ست‌المشایخ و مانند اینها مذکور داشته است و حمل لفظ ست دراین گونه استعمالات بمعنی عددی مذکور (شش) دور از انصاف بوده بلکه صورت‌صحیحی ندارد وکیف‌کان ، شرح حال اجمالی بعضی‌از موصوفین بهمین‌عنوان را تذکر میدهد

ست‌الشام	ست ابی‌صالح رواحة بن علی	
ست‌الشام	صفیة ، ست مجدالدین احمد	
ست‌العسد	ست عمر بن ابی‌بکر	
ست‌العجم	ست ابی‌الولید محمد	ازمشاهیر محدّثات عامّه
ست‌العرب	ست سیف‌الدین علی بن عبدالرحمن	درقرن‌هشتم‌هجری‌هستند
ست‌العرب	ست محمد بن علی بن‌احمد	وشرح‌حال‌ایشان موکول
ست‌العرب	فاطمه بنت محمد بن موسی	بکتب مربوطه میباشد
ست‌العلماء	ست شیخه رباط	
ست‌العمال	ست احمد	
ست‌العیش	عایشه دختر قاضی علاءالدین حنبلی	

ست‌الفقراء — **رابعه بنت شیخ‌ابوبکر بخاری**- زن سید احمد ، فاضله و کامله و عارفه، از اکابر عرفا ودارای اوصاف‌حمیده بود، ازطرف شوهر خود بنام ّالفقراء مکنّی و به ست‌الفقراء ملقّب و پیوسته ازخوف پروردگار درحزن وغم بسرمی‌برد ودرشوال ۶۱۳هـ قمری درگذشت (ص ۱ ۲ در منثور)

ست‌الفقهاء	امةالرحمن بنت ابراهیم بن علی	از محدّثات نسوان قرن
ست‌الفقهاء	ست خطیب احمد بن محمد	هشتم هجرت میباشند ،
ست‌الفقهاء	ست اسمعیل بن ابراهیم	شرح حال ایشان موکول
ست‌الفقهاء	ست محمد بن محمد بن اسمعیل	بدررکامنه وخیرات حسان
ست‌قریش	فاطمة بنت فهد	و دیگر کتب مربوطه است
ست‌القضاة	ست خطیب احمد بن محمد	و ست قریش در باب‌کنی
ست‌القضاة	ست محمد بن علی	بعنوان‌ام‌البهاءخواهدآمد
ست‌القضاة	ست قاضی محیی‌الدین	

ست‌المشایخ — **فاطمة بنت شهید اول**- درباب‌کنی بعنوان ام‌الحسن خواهدآمد

ست‌الناس	ست ابی‌الذکر احمد	ازمحدّثات‌قرن‌هشتم‌هجری‌میباشندوشرح
ست‌النعم	ست احمدبن حمدان	حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه است
ست‌النعم	ست یوسف بن محمد	

ستنفیسه

ست حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب - لقبش طاهره و کریمه‌الدارین است ، سال ۱۴۵ ه ق در مکّه متولد شد ، در مدینه با زهد و عبادت بسر میبرد ، هم بالین اسحق مؤتمن فرزند حضرت صادق ع بود، از آن دو نور پاك دوفرزند قاسم و ام‌کلثوم نامی بوجود آمد پس با شوهر و فرزندان خود بمصر رفت ، بفاصلهٔ هفت سال در رمضان دویست و هشتم هجرت درآنجا وفات یافت اسحق ،میخواست که جنازه‌اش را بمدینه نقل دهد لکن اهالی مصر از روی عقیدهٔ کاملی که نسبت بآن مخدّرهٔ معظّمه داشتند درخواست کردندکه آن نعش پاك را درخاك ایشان دفن نمایدکه وسیلهٔ تبرك و میمنت ایشان باشد اسحق نیز قبول نمود و درخاك مصرش مدفون‌ساخت که زیارتگاه‌عام وخاص‌میباشد آن مخدّره درحق‌فقرا و بیماران تلطّف‌های بی‌نهایت داشت ، همواره روزه و شب زنده‌دار بود ، تا اسحق حاضر نمی‌شد تناول غذا نمی‌کرد ، درحال احتضار نیز روزه‌دار بود، جمعی از حاضرین درخواست افطار کردند گفت سبحان‌الله سی سال است که از درگاه خداوندی مسئلت مینمایم روزه‌دار از دنیا رفته باشم چگونه باشدکه از این‌آرزوی سی ساله دست بردارم ودرآنحال این بیت را می‌خوانده است

**اصرفواعنی طبیبی - ودعونی و حبیبی		زادنی شوقی‌الیه - وغرامی و نحیبی**

بعد از این شروع بتلاوت سورهٔ انعام‌کرد چون بآیهٔ شریفهٔ لَهُمْ دارُالسلام رسید جان بمالك جانان سپرد امام شافعی درآن اوان ساکن مصر بود و بزیارت‌آن خاتون معظّمه میرفته ودرخواست دعای خیر می‌نموده است	(ص ۱۲۲ ج ۳ خیرات)

ستالوزراء	**ام‌عبدالله- دخترقاضی شمس‌الدین** } هریکی بهمین‌عنوان‌بالی‌خود
ستالوزراء	**ام‌محمد - دختر تاج‌الدین** } درباب کنی خواهدآمد

ستالوفاء

ست محمد از محدّثات قرن هشتم هجرت میباشد وشرح حالش درکتب مربوطه است

ستنبه

ابراهیم - مکنّی بابواسحق ، از اکابر عرفا ومتصوفه میباشدکه با ابراهیم‌ادهم (متوفّی درحدود سال ۱۶۰ ه قمری) ملاقات‌کرده

و صحبت داشت ، بارشاد ابراهیم ، رهانی شکستی اشتغال یافت، اندوخته خودرا هرچه بودی بفقرا انفاق می‌نمود، عاقبت بار بدستور ابراهیم سلّی ترک عادت نموده و در هم بادیه‌پیما گشت ، با آن حال بزیارت بیت‌الله‌الحرام رفت و بعضی کلمات عارفانه ومتصوفانه از وی منقول است دراصل کرمانی بود ولی چندگاهی درهرات اقامت گزیده و از این رو به هروی شهرت یافت و مدفنش درقزوین است و سال وفاتش بدست نیامد

(ص ۵۷۲ ج ۱ س)

ستهٔ اخری **ستهٔ اولی** **ستهٔ وسطی** اوّلی شش تن از اصحاب حضرت کاظم ع وحضرت رضا ع ، دوّمی هم شش تن دیگر از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق ع و سومی نیز شش تن دیگر فقط از اصحاب حضرت صادق علیهم‌السلام بوده و بطور اجمال در تحت عنوان **اصحاب‌اجماع** نگارش دادیم

سجاد درصورت عدم قرینه منصرف بوجود مقدّس حضرت امام علی بن الحسین علیهما‌السلام بوده‌و گاهی محمد بن عبدالله کوفی را نیز گویند

سجاده **حسن بن حماد** ـ حضرمی ، مکنّی بابوعبدالله ، معروف بسجّاده ، از محدّثین عامّه بوده و قرآن مجید را قدیم میدانسته است از وی پرسیدند از حکم کسی که سوگند خورده باکافر و زندیقی حرف نزند وتکلّم ننماید والاّ زنش رها و مطلقه باشد بعداز این باکسی‌که بخلقت قرآن معتقد وآن کتاب آسمانی را حادث میدانسته بتکلّم کرده است، پاسخ دادکه برخلاف قسم رفتار کرده وزنش مطلقّه میباشد ، احمد بن حنبل نیز حسن را تحسین کرده وگفت که حرف بعیدی نگفته است حسن بسال دویست و چهل و یکم هجرت در بغداد درگذشت

(ص ۲۹۵ ج ۷ تاریخ بغداد)

سجاده **حسن بن علی بن ابی‌عثمان** ـ شرح حالش موکول بکتب رجالیه است

سجاعی **احمد بن شهاب‌الدین احمد بن محمد** ـ سجاعی شافعی ازهری ، مصری‌ّ المولد والمنشاء ، از اعیان علمای زمان خود بود ، در

تمامی علوم متداوله شریك و سهیم ایشان شمار میرفت، درعلوم عربیّه بیر دستی توانا داشت ، ار پدر حود ودیگر مشایح وقت تحصیل مراتب علمیّه نموده ودرحال حیات پدر و نعدار وفات او تدریس می‌کرده و ار تألیفات اوست

۱- **اثبات کرامات الاولیاء** ۲- **بلوع الارب فی شرح قصائد من کلام العرب** که قصیده‌های انوالاسود دئلی ، عندالقیس بن حفاف، انوالفتح بستی ، عمادالدین رحاء بن شرف اصفهانی، سموئل بن عادیای یهودی‌عسانی ومرثیه انوالحسن تهامی‌را شرح کرده‌است ۳- **الحواهرالمستطمات فی‌عقودالمعقولات** ۴- **حاشیهٔ شرح قطر ابن‌هشام** ۵- **شرح معلقهٔ امرأالقیس** ۶- **فتح‌الحلیل علی شرح ابن‌عقیل** ۷- **فتح‌المنان لبیان‌الرسل اللتی فی‌القرآن** ۸- **منظومهٔ استعارات** وعیر اینها و همهٔ آنها درمصر وقاهره چاپ شده‌اند سال هرار و یکصد و نود وهفتم‌هجری‌قمری درقاهره وفات‌یافت ودرمقبرهٔ قرافهٔ‌صعری مدفون‌گردید (ص ۵ ۱مط)

سجاوند[1]

سجاوندی محمدالدین ، صاحب تفسیر عین‌المعانی رحوع بدیل شود

سجاوندی **محمد بن ابی‌یزید طیفور** - سجاوندی عزنوی ، ار علمای عامّهٔ قرن ششم هجری و مؤلف‌کتاب **انسان عین‌المعانی** و خودکتاب **عین‌المعانی فی‌تفسیرالسبع‌المثانی** وکتاب‌**الموجز** (که‌درآن‌ارپنج‌گونه وقف‌مذاکره‌میکند) وکتاب **الوقف والابتداء** (که مشتمل برهفت نوع ار وقف است) و درسال پانصد و شصت تمام ار هجرت درگدشت درقاموس‌الاعلام‌گوید محمدالدین سجاوندی ارجملهٔ مفسرین بوده و مؤلف تفسیر **شریف عین‌المعانی** نامی است و دیگر ار اسم و رمان وعیره حبری ننوشته است و ظاهر کلامش که تفسیر عین‌المعانی را بدو نسبت داده‌آنکه همان محمدبن

سجاوند - بفتح اول و واو، معرب سگاوند ، نام‌کوهی است ار سیستان و نا بزدیکی آن‌که بقول رشیدی سگ درآن بسیار میباشد ار هفت اقلیم نقل‌است‌که سجاوند قصبه‌ایست ار تومانات‌کابل وار نگارستان نقل شده‌که موضعی است ار حوالی خراسان و دیگری گفته‌که دیهی است در دوازده فرسخی تربت (برهان قاطع و فرهنگ‌آنندراج)

ابی‌طیفور میباشدکه لقب مجدالدین داشته‌است مخفی نماندکه کتاب اسان عین‌المعانی مذکور فوق ملخص و مختصر کتاب عین‌المعانی مذکور است
(کف وص ۴۱۶۷ ح ۶ س و اطلاعات متفرقه)

سجاوندی — **محمد بن عبدالرشید** - یا محمد بن‌محمدبن عبدالرشید، حنفی، مکنّی بابوطاهر، ملقّب سراج‌الدین، از مشاهیر علما وفقهای قرن پنجم هجرت میباشد و از تألیفات او است

کتاب **فرائض سجاوندیه** (سراجیه جا)که چندین مرتبه در لندن وکلکته و مصر و قاهره چاپ ومحل توجه و استفادهٔ فضلا بوده و شرحهای بسیاری برآن نوشته‌اندکه مشهورترین آنها شرح سید شریف جرجانی است و سال وفات سجاوندی بدست نیامد
(ص۱۴۸هب و۲۵۳۷ ح۴س وغیره)

سجزی — **شیخ ابوسعید احمد بن محمد**- بعنوان سیستانی خواهدآمد

سجستانی[1]

سجستانی — **سلیمان بن اشعث**- بعنوان ابوداود سجستانی در باب کنی خواهدآمد

سجستانی — **سهل بن‌محمد** - یا عثمان یا محمد بن عثمان بن یزید جشمی، مکنّی بابوحاتم، از مشاهیر نحویّین و ادبا و لغویّین و قرّاء

۱- **سجستانی** - بکسر اول و ثانی، منسوب‌است بسجستان (معرب سیستان) که ناحیهٔ بزرگی میباشد در ده منزلی سمت جنوبی هرات، اراضی آن ریگزار و شوره‌زار بوده و رستم داستان معروف را بدانجا منسوب دارند در روضات‌الجنات از میزان‌الذهب نقل کرده‌است که در زمان بنی‌امیه سب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بمکه ومدینه وتمامی بلادشرق وغرب اعلان نمودند لکن اهل سیستان شدیداً امتناع کرده و درضمن معاهده بر شرط نمودندکه اصلا بدان امر شنیع اقدامی ننمایند بعضی، لفظ سجستان را نام اصلی آن ناحیه دانسته و معربش ندانند و بعضی گفته‌اند که سجستان دیهی است در بصره و دراین‌حال تعیین اینکه نسبت سجستانی بکدام یك از مواضع مذکوره است موکول بقرائن خارجیه میباشد دراصطلاح رجالی، عبارت از ایوب بن ابی‌تمیمه، حبیب بن معلی، حریز بن عبدالله و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است (صد وسطر۳۳ ص ۳۲۱ت و اطلاعات متفرقه)

میباشدکه درشعر و عروض و لغت و غرائب و علوم قرآنیّه و ادبیّه و حل معمّا دستی توانا داشت ، استاد ابن‌درید و مبرّد بود ، کتاب سیبویه را دومرتبه از اخفش خوانده و بسیار صالح و متّقی و درهرهفته یك مرتبه ختم قرآن میکرد ، روزی یك اشرفی طلا تصدّق می نمود ، باوجودآن همهٔ مراتب علمیّهٔ عالیه ، درنحو چندان مهارت نداشت ، هرموقع‌که با ابوعثمان مازنی در یکجا جمع میشدند برای اینکه مبادا چیزی از وی سئوال کند هرچه زودتر ازآنجا بیرون میرفت ویا خود را بکار دیگری مشغول میکرد و تألیفات بسیار دارد

۱- **الاضداد** که در قاهره چاپ شده است ۲- **اعراب القرآن** ۳- **الشتاء والصیف** ۴- **الفصاحة** ۵- **القراآت** ۶- **کتاب المعمرین من العرب** که درلندن و قاهره چاپ شده است ۷- **مایلحن فیه العامة** ۸- **المذکروالمؤنث** ۹- **المقاطع والمبادی** ۱۰- **المقصوروالممدود** وغیر اینها و بسال دویست و چهل و هشتم یا پنجاه و پنجم هجرت در بصره درگذشت

(ص ۳۲۴ت و ۲۶۳ ج ۱۱ جم و۸۶ف و۵ ۲۷ ج۴ س وغیره)

سجستانی **عبدالله بن سلیمان بن اشعث** مذکور فوق مکنّی بابوبکر ، محدّث حافظ عالم زاهد عامی ، با پدرش از سجستان رحلت‌کرد ، از علما و محدّثین بغداد وخراسان وشیراز و اصفهان استماع حدیث نمود، دربغداد حفّاظ بلکه حافظ تر ازپدر خود بود، عاقبت دربغداد اقامت‌گزیده و بروایت حدیث پرداخت خطیب بغدادی‌گویدکه نسبت بغض حضرت علی‌بن ابیطالب ع بعبدالله محض تهمت‌است والاّ احمد بن یوسف‌ازرق‌گوید ازخود عبدالله شنیدم می‌گفت هرکسی‌راکه نامی‌کدورتی داشته ویا ازمن بدگوئی کرده‌باشد عفو می‌کنم مگرآن‌کس راکه مرا باعداوت‌آن‌حضرت متهّم سازد وفات عبدالله درهشتم یاهیجدهم ذی‌الحجه سیصد وشانزدهم هجرت در بغداد واقع ودرمقبرهٔ باب‌البستان مدفون ومتعاقبا هشتاد مرتبه برجنازه‌اش نمازخواندندچنانچه شمارهٔ همهٔ ایشان متجاوز ازسیصد هزار تن بوده‌است وکتاب **المصابیح** ازتألیفات‌اواست

(ص ۲۳ ج ۱ کا و ۴۶۴ ج ۹ و ۴۴۲ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

سحبانی **محمد بن عبدالعزیز** یا عزیز ، ادیبی است فاضل متواضع ، از شاگردان ابوبکر ابن الانباری وکتاب **نزهةالقلوب فی تفسیر غریب‌القرآن** به **غریب‌القرآن** معروف و درمصر چاپ شده و یك نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۲۰۱۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد از او است اورا ابن‌عزیز نیز گویند و درسال سیصد و سی‌ام هجرت درگذشت

(ص ۸ ۱۰ مط و غیره)

سحاب **سید محمد** - حسینی ، متخلّص سحاب ، پسر سیداحمد هاتف آتی‌الترجمه ، از مشاهیر شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار بود ، پیش پدر مذکورش تحصیل‌کمالات نمود ، بالخصوص درفنّ شعر و عروض و قافیه بهره‌ور بود ، درخطّ نیز حظّی داشت ، در اواسط عمر بمکّه رفت ، بعد از مراجعت اشعار او بمعرفی فتحعلی‌خان صبا ، منظور نظر شاه‌کردید وبلقب مجتهدالشعراء مفتخر شد، بعد از صبا کسی ازشعرا بپایهٔ وی نمیرسید، دراواخرعمر بعبادت و اطاعت پرداخت درسال هزار و دویست و بیست و دویم هجری قمری وفات یافت و جنازه‌اش بنجف نقل شد و از آثار قلمی او است

۱- **دیوان اشعار**که دو نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ ۲۶۱ و ۳۹۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست ۲- **سحاب‌البكاء** فارسی‌درمراثی‌وجنگهای‌سیدالشهداء علیه‌السلام‌که بنظم و نثر تألیف داده است (فهرست کتابخانهٔ مذکور وغیره)

سحابی **استرابادی** - ازاکابرعرفا وشعرای‌عهد صفویّه میباشدکه‌پدرانش گرکانی بودند ، خودش درشوشتر متولد شد، درنجف نشو ونما یافت ، بهمین جهت سحابی نجفی شهرت پیداکرد بلکه بنوشتهٔ بعضی نجفیّ‌المولد والمنشأ والمدفن بود ، درآن ارض اقدس بعبادت و انزواگذرانید ، شش هزار رباعی حکیمانه بدو منسوب است وصاحب مرآت‌الخیال دوازده هزار رباعی اورا دریك مجلّد دیده وباآن همه طبع روانی‌که داشته اصلا غزلی از وی دیده نشده و از او است

بس ساده دلی‌کـز بن ره آگاه افتـاد
بس اهـل خردکه دربك چـاه افتـاد

این‌کار حوالتی بـه علم وعملی است
چون گنج‌که تاکـه را بدان راه افتاد

ای دعوی عشق‌کرده ، آیین توکـو
قطع نظر از عقل ، دل ودین توکو

ای دم زده از داغ وفـا لاله صفت
پیراهن چـاك چـاك خونین توکو

هرکس بدرون خویشتن ره دارد
درچشم شه و گـدا گذرگه دارد

در باخود وغواص خود وگوهرخود
هان غورکسی که این سخن ته‌دارد

ازخلق جهان هرکه خبردارتر است
بـاچیزتـر و مفلس و بیکارتـر است

در بـاغ زمانـه بـاغبـانی می‌گفت
خوش‌میوه‌ترین درخت،کم‌بارتراست

گـم‌گـردم اگر بـو جستجویم نکنی
آئینـه صفت روی بـرویـم نکنی

درحق خـود از لطف توگفتم بسیـار
یا رب رب اگـر دروغ‌گـویـم نکنی

اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد و لکن ازمعاصرین ابوالفیض فیضی (متوفّی سال یك هزار و چهارم هجری هجرت) ونظائر وی میباشد

(ص۸۳ مرآت‌الخیال و۱۳۸۹ریاض‌العارفین وغیره)

سحبان‌وائل **سحبان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس بن وائل** - افصح علمـای عرب وابلغ بلغای‌ایشان‌بود، دربیان وفصاحت وبلاغت‌ضرب‌المثل **وَأَفْصَحُ مِنْ سَحْبَانَ** ازامثال دائره میباشد روزی نزد معاویه رفت، فصحای‌عرب وخطبای قبائل درآنجا حاضر بودند ، برای اینکه اگر نزد سحبان حرفی بزنند نزد او شرمنده خواهند شد و اسباب خجلت ایشان فراهم خواهدگردید بمجرّد دیدن او بیرون شدند پس سحبان این شعر را فرو خواند

لقد علم‌الحی الیمانون اننی **اذا قلت اما بعدانی خطیبها**

پس معاویه امر بخطبه خواندنش‌کرد ، سحبان عصائی خواست ،گفتند در حضور معاویه باعصا چه‌کار داری ؟گفت موسی پیغمبر در مقام تکلّم با خدا چه‌کار باعصا داشت ؟ پس عصا را بدست‌گرفت ، ازظهر تا اواخر وقت نماز عصرکه مشرف بغروب بوده یك رشته و

یکنواحت ، ه والیه ابدان هیچ وقت و سجع وسرود ، حطابه حوانده واسلاف او بوده
حطابه سرحطابی دیار عرب ، هر معنی راکه درانها مداکره می کرده باقصی میداشته
و دایاش می‌رسانید پس معروفه احطب عرب بودن او را تصدیق کرده، سحبان لقب به عرب
تها ، بلکه احطب انس و جن هم گویند سحبان صد و هشتاد سال عمر کرده است ،
اولین کسی است که در حطابه اما بعد گفته و بعضا سلاله ره و بیر بحسب کسی از اهل جاهلیت
مه شدکانه و بعضی آوردهاست (فرید وجدی وغ ه)

سحبان العجم در اسعار خ بعضی از اواخر شاید از **ابوالقاسم فردوسی** است که
ت و حت طالبی ، بسحبان مدکور فوق تشبیش کرده و
به و وصف موسوم بالد

سحنون **عبدالسلام بن سعید بن حبیب تنوخی** ، فقیه مالکی ، مکنی
بابوسعید ، ملقب بسحنون ، رئیس مدهب مالکیه بلاد معرب
بود، ... کتاب **المدونة الکبری** درفقه مالکی
... ابوالعبد الرحمن بن قاسم عتقی از
حود ... بیست وجهارم هجرت در
هستاد سالکی درگذشت ، ... حواند و حنوط وکفن
رای او ... سحنون ... کرده وآن کفن را صدقه نمود و با حنوط
وکفن دیگر ... سحنون مرغی است ... در بلاد معرب وعبدالسلام
بر بواسطه حدّت ... داشته است بهمین لقب ملقب گردید
(ص ۳۱۶ ح ۱ کا وغیره)

سحیم عامر بن حفص - بعنوان ستاسه حواهدآمد

سحیمی **اوفس بن سلمه وسامی بن حطة وغیرهما** موکول بعلم رجال است

سخاوی[1]

سخاوی

حسین بن حسون - مصری ، سخاوی‌ّ المولد ، ابوعبدالله الکنیة ، عمادالدین اللّقب ، قوی وسخاوی الشهرة، ادیبی است شاعر نحوی خوش اخلاق و لطیف المحضر واز او است

ما سمعنا من الفضائل طرا	**فی قدیم الاخبار او فی الحدیث**
فهو وقف علی الصحابة ماض	**منتهاه الی رواة الحدیث**

سال پانصد وهشتاد وسوم هجری قمری درمصر وفات یافت (سطر۱۳ص۴۹۳ت)

سخاوی

علی بن اسمعیل - بن شرف الدین ابراهیم بن خیارة یمنی قاضی مالکی ، مکنی بابوالحسن ، ملقّب بشرف الدین ، ادیب نحوی شاعر مشهورالاصالة و معروف العدالة، ازسلفی و بطائری روایت کرده‌است **دیوان شعری** داشته وکتاب **نظم الدر فی نقد الشعر** هم از او میباشد صاحب ترجمه بسال ششصد وسی و دویم هجرت درهفتاد و هشت سالگی درقاهره درگذشت و درآخرعمر نابینا بوده‌است (کف و سطر ۱ ص ۴۹۳ت وغیره)

سخاوی

علی بن محمد بن عبدالصمد - بن عبدالاحد بن عبدالغالب همدانی مصری ، سخاوی‌ّ المولد والشهرة ، علم الدین اللّقب ، ابوالحسن الکنیة ، شافعی‌ّ المذهب ، از مشاهیر ادبا ونحویّین و قرّاء وفقها ولغویّین واصولیّین و مفسّرین بلکه در عداد ائمّهٔ نحو و تفسیر و لغت و قرائت معدود وگاهی شیخ القراء موصوف بهمه‌گونه‌قرائات‌مختلفه وعلل آنهاخبیر ودرفقه واصول‌وفنون‌ادبیّه‌کثیرالاطّلاع بود نحو و لغت و تفسیر و تجوید و ادبیّات را در قاهره از شاطبی ، در اسکندریه از سلفی و ابن‌عوف ، درمصر از بوصیری و ابن یاسین فراگرفت پس بدمشق رفته و مرجع استفادهٔ طلّاب وفضلای وقت گردید ودرعصرخود درتمامی علوم متداوله متفرّد بوده‌است

۱- **سخاوی** - بفتح اول، منسوب بسخا که ناحیه‌ایست درمصر وهم‌شهری‌است که مرکز آن ناحیه است و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد

شب یکشنبه دوازدهم جمادی‌الاخرهٔ ششصد و چهل و سوم و یا پنجماه و سوم هجرت در دمشق وفات یافت و درحین وفاتش می‌گفته است

قالوا غداً نأتي ديار الحمى و ينزل الركب بمغناهم

وكل من كان مطيعاً لهم اصبح مسروراً بلقياهم

قلت فلي ذنب فما حيلتي بأي وجه اتلقاهم

قالوا أليس العفو من شأنهم لاسيما عمن ترجاهم

سید نصرالله حائری تذییل کرده و از آن جمله است

جئتهم اسعى الى بابهم ارجوهم طوراً و اخشاهم

سخاوی آثار قلمی و تألیفات جیّده و سودمند بسیاری دارد

۱- تحفة المراد و طرفة المرتاد ۲- تفسیر القرآن به چهارمجلد و تا سوره ... ۳- جمال القراء و تاج الاقراء ۴- ذات الحلل که در قراءات ... کرده است ۵- سفر السعادة وسفير الافادة به شرح مفصل زمخشری بوده و ... خزانهٔ مصریه موجود است ۶- شرح احاجی نحویهٔ زمخشری ۷- شرح ذات الحلل ... ۸- شرح رائیهٔ شاطبیه ۹- شرح لامیهٔ شاطبیة مخفی نماند که قاسم بن فیرهٔ شاطبی دو قصیدهٔ رائیه و لامیه در تجوید داشته که سخاوی هردو را از خود ناظم آنها خوانده و هردو را شرح کرده است، شرح رائیّه به وسیله موسوم و شرح لامیّه نیز به فتح الوصید فی شرح القصید مسمّی میباشد ۱۰- شرح مفصل زمخشری که دوفقره میباشد، اوّلی بنام سفر السعادة فوق مذکور ودویمی نیز در ذیل نام مفصل مذکوراست ۱۱- عروس السمر فی منازل القمر ۱۲- فتح الوصید که درفقره۹مذکورشد ۱۳- القصیدة الناصرة لمذهب الاشاعرة ۱۴- الکواکب الوقاد فی تصحیح الاعتقاد ۱۵- متشابهات الکتاب ۱۶- المفضل فی شرح المفصل ۱۷- منیر الدیاجی فی شرح الاحاجی که بنام شرح احاجی مذکور شد وغیر اینها و قصائد بسیاری درحق حضرت رسالت ص می‌گفته است

(ص۱۴۸هب و۴۹۲ت و۳۷۵ ج۱کا و۳۱۹۴ج۴ص و۱۲۶ ج۵طبقات الشافعیة وغیره)

سخاوی **محمد بن عبدالرحمن** - محمد بن ابی بکر بن عثمان مصری قاهری سخاوی شافعی حافظ ، مکنّی بابوالخیر، از اکابر علمای شافعیّه میباشد که درفقه و تجوید و علوم عربیّه تمامی افاضل عصر خود تقدّم داشت، درحساب و فرائض و تفسیر و اصول و دیگر علوم متداوله نیز دارای حظّی وافر و بواسطهٔ و ب

و جوار ، تا زمان وفات ابن‌حجر عسقلانی ملازم حضور او بود و اغلب تألیفات اورا از خودش استماع نموده و برای تحصیل علم مسافرتها کرده است، اساتید ومشایخ‌او متجاوز برچهارصد میباشد واز تألیفات او است

۱- **ارتقاءالغرف بحب‌آل‌الرسول و ذوی‌الشرف** ۲- **الایناس** ۳- **التاریخ‌المحیط**
۴- **التبر المسبوك فی‌ذیل‌السلوك** که کتاب السلوك لمعرفه دول‌الملوك مقریزی را تکمیل کرده‌است
۵- **تحفة‌الاحباب وبغیة‌الطلاب فی‌الخطط والمزارات والتراجم والبقاع‌المباركات** که درمصر در حاشیهٔ کتاب نفح‌الطیب چاپ شده است ۶- **تلخیص تاریخ‌الیمن** ۷- **الجواهر والدرر فی‌ترجمة ابن‌حجر** ۸- **ریحان‌الکمة فی‌بیان اهل‌الصفة** ۹- **شرح الفیة مصطلح الحدیث**
۱۰- **الضوء اللامع فی‌اعیان‌القرن‌التاسع** ۱۱- **فتح‌المغیث بشرح‌الفیةالحدیث** وظاهراً همان شرح الفیهٔ مذکور است ۱۲- **الفخرالعلوی فی‌المولد النبوی** ص ۱۳- **الفوائد الجلیة فی‌الاسماء النبویه** ۱۴- **القول‌البدیع فی‌احکام‌الصلوةعلی‌الحبیب‌الشفیع** ۱۵- **القول‌المتین فی‌تحسین‌الظن بالمخلوقین** وغیر اینها وی بسال نهصد ودویم هجری قمری درهفتاد ویك سالگی درمدینهٔ منوره وفات و درجوار قبر امام مالك مدفون گردید

(ص ۱۴۸ هب و ۱۶ ابور سافر وغیره)

سخاوی

محمد بن عبدالرحمن بن محمد- سمرقندی سخاوی ، مؤلف کتاب **عمدةالطالب لمعرفةالمذاهب** که اختلاف داود و شیعه و علمای اربعهٔ عامّه را درآن ذکرکرده و درسال هفتصد و بست و یکم هجرت درگذشت

(ص ۲۸ ج ۲ بی)

سخن

میرعبدالصمد - ازسادات اکبرآباد هند و ازشاگردان عبدالقادر بیدل میباشدکه سخن تخلّص می‌کرد بسال هزار وصد وچهل ویك هجری قمری در شهر احمدآبادگجرات وفات یافته و از او است

حوش آن‌روزی‌که برپای‌بوسر گرم‌بیاراقتم دم برخاستن جنبان زوم ازخودکه بازافتم

(ص ۲۵۴۰ ج ۴ س)

سخن

سید محمدخان بهادر - دراصل اصفهانی بود ، پس بعزم تجارت بهندوستان رفته و مشمول مراحم بعضی از امرا گردید ، در سال هزار و دویست و شانزدهم هجری قمری وفات یافت و **دیوان مرتبی** دارد واز او است

بدل‌حاری رعشق گلعداری کرده‌ام پیدا   ارایں‌حوادث به لم اعتمار شرد ام ـ ا
(ص ۲۵۴ ح ۴ س)

سدسی   بما بر بعض بسخ عیرمعتمده ، دراصطلاح رحالی لقب احمر بن حری است سدس دیهی است ار تواںع مصر و ںموحب بسخ معتمده سدوسی است ودر دیل مدکور است

سدوسی[1]

سدوسی   قتادة بن دعامة ـ عربیں بن عمرو بن ربیعه بن عمرو بن حرب بن سدوس بن شیبان اکمه سدوسی بصری، مکنّی بابوالحطاب، ار اکابر علمای تابعین و حامع‌ترین ایشان و مرحع طلاّب و محصّلین بود ، همه روره سواره‌ها ار طرف بنی‌امیّه محص استفسار احبار و انساب و اشعار ، بخانهٔ وی مراحعه میکردند شهرت او درعلم و صحت روایت بمقامی رسیده بودکه‌گویند ار علوم عرب چیری بما برسیده‌که صحیح‌تر باشد ارآنچه ارقتاده بما رسیده است معمّر گوید معنی آیهٔ شریفهٔ وَمٰاکُنٰالَهُ مُقْرِنِینَ را ار ابوعمرو بن علا برسیدم پاسخی بدادگفتم قتاده میگویدکه مقرنین بمعنی مطیقین است‌گفت قول قتاده‌کافی است و اگر بنود اینکه قتاده در مسئلهٔ قدر تکلّم مینماید و ارطرف حصرت رسالت ص مأمور بامساك و توقف درایں مسئله هستیم من قتاده را بتمامی اهل عصر ترحیح میدادم و بکسی دیگر نمی‌گرائیدم قتاده بسال شصتم متولد وبسال یکصد وهفدهم یا هیجدهم هجرت در واسط وفات یافت
(ص ۴۶۶ ح ۱ کا وعیره)

۱ـ **سدوسی** ـ دراصطلاح رحالی احمر بن حری ، احمر بن سواء ، بشر بن معبد، عامر بن عریر، عثمان بن عفان ، معرة بن ابی‌قره وبعصی دیگر بوده وشرح‌حال‌ایشان موکول بدان علم میباشد ، نسبت‌آن سدوس بن اصمع بن‌سعد بن بنهان است که پدر قبیله‌ایست ارنبهان ار بطون طی و بنی‌سدوس علاوه برحانوادهٔ سدوس بن اصمع بکی ار بطون بکر بن وائل نیر میباشدکه پدرشان سدوس بن دهل بن شیبان بن ثعلبه بوده وبر یکی‌ار بطون بنی‌حنطله ارشعب قبیلهٔ بنی‌تمیم میباشدکه خانوادهٔ سدوس بن دارم بن مالك بن حنطله هستند درتنقیح‌المقال بعد ار این حمله گوید سدوسی را منسوب بسدوس بمعنی طیلسان داشتن بملاحطهٔ اینکه شغل احمر مدکور طیلسان ساختن وبا فروختن بوده اشتباه است .

سدوسی مرثد همان سدوسی مؤرّج مذکور در ذیل است.

سدوسی **مؤرج بن عمرو بن حارث** - بن ثور بن سعد بن حرملة بن علقمة بن عمرو بن سدوس بن ذهل بن شیبان، مکنّی بابوفید، نحوی شاعر لغوی، از اکابر علمای نحو و لغت میباشدکه دربدایت حال از اعراب بادیه‌نشین بود، باصول و قواعد عربیّه اطّلاعی نداشت تاآنکه بصره‌آمد، نخست درحوزهٔ درس ابوزید انصاری حاضرشد و اوّلین معلّمش از وی بود، سپس نحو وفنون ادبیّه را از خلیل بن احمد فراگرفت، با سیبویه و نضر بن شمیل همدرس و از اکابر اصحاب خلیل بود، بالخصوص درلغت، فرید عصرخود بشمار میرفت، دوثلث لغات عربیّه را درحفظ داشت، حدیث را هم از ابوعمرو بن علاء قاری استماع نموده و اصل امتیاز او در شعر و لغت میباشد با مأمون عباسی بخراسان رفته ومدتی درمرو اقامت‌گزید پس به‌نیشابور رحلت و مرجع استفادهٔ علما و فضلا و مشایخ آنجاگردید و مصنّفات بسیاری دارد

۱- الانواء ۲- جماهیرالقبائل ۳- غریب‌القرآن ۴- المعانی وغیراینها باگفته نماندکه نام سدوسی برعم‌بعضی مرثدبوده ومؤرّج (باصیغهٔ اسم‌فاعل از باب تفعیل بروزن معلّم) لقب وی بوده و شخص‌آشوبی و انقلابی و شورش طلب را گویند چنانچه ازذکر نسبش معلوم‌شد نسبت وی بجدّ عالیش‌سدوس بن ذهل‌بن شیبان میباشدکه پدرقبیله‌ایست بزرگ وکثیرالعلماء سدوسی‌درسال‌یکصد ونود وپنجم‌هجری‌قمری‌در گذشت وازاواست

روعت بالبین حتی ما اراع لـه و بالمصائب من اهلی و جیرانی
لم یترك‌الدهر لی علقا اضن بـه الا اصطفـاه بنـای او بهجران

(ص۷۱ف و۲۵۵ج۲کا و۱۹۶ج۱۹حم و۲۴۱ج۲ع و۲۵۶ج۴و۴۴۶ج۶س)

سدهی[1]

سدهی **سیدابوالقاسم بن محمدعلی** - حسینی، واعظ اصفهانی، معروف سدهی، مقیم تهران، از فضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت

۱- **سدهی** - با دوکسره منسوب است به سده (مخفف خلی سه ده) که دهی است در دوفرسخی اصفهان و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد

میباشد واز تألیفات او است

۱- بدایع الاحسان دراخلاق ۲- بشارةالابرار فی احوال شیعةالکرار فی دارالقرار

۳- لمعات الانوار که چاپ شده است بسال هزار و سیصد وسی و نهم هجری قمری در مکّهٔ معظمه وفات یافت (س ۶۱ و ۱۱۴ ح ۳ ح درمة و ۱۵ ح ۸ عن)

سدهی

حاج میرسیدعلی بن سید محمد مهدی - امام‌جمعهٔ سده اصفهان ، مشهور بحاجی‌آقا بزرگ ، متخلّص بضیائی، ازعلمای عصر حاضر ما میباشدکه علاوه برعلوم دینیّه برطبّ و نجوم و ریاضیّات و جفر و اعداد وطلسمات نیز دستی توانا داشت ، مدتی‌از ادوار زندگانی خودرا در ریاضیّات و مکاشفات بسر برد ، در قضای حوائج مسلمین و انجام وظائف لازمهٔ امر بمعروف و نهی از منکر و ترویج دین و تخریب اساس مبتدعین وقلع وقمع ریشهٔ بهائیّه که اخیراً درآن نواحی



عکس حاج میرسیدعلی سدهی -۲۵

نرورکرده بود اهتمامی تمام داشت، از تلامذهٔ میرزا محمدهاشم چهارسوقی وآقای نجفی سالف‌الرحمة بوده و نسبت شریفاو با سی وسه واسطه بحضرت امام‌جعفرصادق‌علیه‌السلام

موصول میگردد درهریك از احلاق ، تقلید ، حتوم وادعیه، حیارات، شروط ضمن العقدی، صلح باحق رحوع، طب وتحربیات حود، مقتل ومحرّات مریض وموضوعات دیگر تألیفات و رساله‌های متفرّقه دارد، سال هزار وسیصد وپنجاه وهشت هجری قمری در نود وچهار سالگی درقریهٔ سده مذکور وفات یافت ودرانتهای شبستان مسجدجامع آنجا مدفون گردید (ملحص تقریرات بعضی از احفاد حود صاحب ترجمة)

سدّی[1]

سدی

اسمعیل بن عبدالرحمن بن ابی‌کریمة- یا ابی‌ذویب کوفی قرشی تابعی، معروف سدی‌کبیر یااکبر، مکنّی بابومحمد، ازمشاهیر مفسّرین و محدّثین ، درعدادکلبی و شعبی و مجاهد و مقاتل و دیگر اکابر اهل حدیث و تفسیر معدود ، ابن‌عباس و ابوهریره و ابوسعید خدری و جمعی دیگر از صحابه را دیده است تفسیر خود را از ابن‌عباس روایت نموده و بشرف حضور حضرت حسین بن علی علیهما السلام مشرّف بلکه بنوشتهٔ بعضی از اکابر علمای رجال ، از اصحاب حضرت سجّاد وصادقین علیهم السلام میباشد، این است که بعضی از اهل سنّت اورا شیعه دانسته‌اند بلکه بنا برمنقول از میزان الاعتدال ذهبی و تقریب ابن‌حجر و معارف ابن‌قتیبه تشیّع و صدوق بودن وی تصریح کرده و بهمین جهت بتشیّع متهمش داشته و روایات اورا قبول نمی‌نمایند درتنقیح المقال نیز اورا امامی ممدوح دانسته لکن باتصریح بعضی ازاکابر ارباب تراجم ، سدّی ، از مفسّرین عامّه و ازکسانی میباشدکه قرآن مجید را با رأی

۱- سدی - بضم اول وکسر و تشدید ثانی ، منسوب است به سد (با ضم و تشدید) که قلعه یا دیهی است دریمن وهم دیه بزرگی است در دوفرسخی ری و منسوب بدان را نیز سدی گویند وآن (بروزن جثه) بمعنی باب ودر ویا حیزی است سقف مانندکه بجهت حفظ و وقایه از صدمهٔ باران دربالای در خانه تعبیه نمایند و سدهٔ مسجد طاقها و جاهای سایه‌دار از اطراف آن راگویند اسمعیل بن عبدالرحمن مذکور را سدی گفتن نیز بجهت آن است که درباب ودر و سدهٔ مسجدکوفه شغل‌مقنعه وسرانداز فروشی را داشته‌است ویا دریکی ازسده‌های مسجدالحرام درس تفسیر میگفته است و وقوع هردو سبب نیز ممکن است

خودشان تفسیر نموده و بخاندانهٔ عصمت و معادن وحی و مرنان هم راجعند .مکرردادند .
تحقیق مراتب موکول بکتب مربوطه میباشد سدّی بسال یکصد و بیست و ...
هجری قمری وفات و وجه نسبت درفوق مذکور افتاد

مخفی نماندکه اسمعیل بن موسی ،کوفی سدّی فزاری، دخترزادهٔ اسمعیل سدّی
فوق و معاصر او نیز ازمشاهیر محدّثین بوده و مشایخ بسیاری از وی روایت نموده‌اند،
بنوشتهٔ بعضی ، در تشیّع افراط داشته و بهمین‌جهت احادیث اورا ردّ می‌کردهاند ودرسنهٔ
۱۴۵ه قمری یکصد و چهل و پنجم هجرت وفات یافته است
(ص ۲۷۶ ج ۴ ذریعة و ۲۵۹ ج ۳ بی و ۱ ۱ ت و ۱۴۸ هب و ۱۳۹ ج ۷ جم وغیره)

سدی اسمعیل بن موسی - در فوق ضمن سدّی اسمعیل بن عبدالرحمن
مذکور شد

سدی‌اصغر
سدی‌اکبر
سدی - جلادسدی
سدی‌صغیر
سدی‌کبیر

اوّلی و چهارمی در ذیل ، بعنوان سدی محمد بن مروان
مذکور خواهد شد، دویمی وپنجمی نیز در بالا بعنوان‌سدی
اسمعیل بن‌عبدالرحمن نگارش یافته است وسومی موکول
بکتب رجالیّه میباشد

سدی **محمد بن مروان بن عبدالله بن اسمعیل بن عبدالرحمن** - از احفاد سدّی
اسمعیل بن عبدالرحمن مذکور فوق بوده و بهمین‌جهت درمقابل
جدّ عالی مذکورش سدّی صغیر یااصغر موصوف میباشد او تفسیر ابن‌عباس‌را ازمحمد
بن سائب‌کلبی روایت‌کرده و مصاحب او بوده و بدین سبب اورا نیز محمدبن مروان‌کلبی
گویند ، لکن ضعیف ومتروک‌الحدیث ومتهّم بکذب بوده وجعل حدیث می‌نموده‌است
وی درسال یکصد و هشتاد و ششم هجرت درگذشت
(ص۲۷۶ ج۴ذریعة و سطر۴ ص۲ ۱ب و۲۹۱ ج۳ تاریخ‌بغداد)

سدیداعور شاعری است ایرانی ، با اثیرالدین اخسیکتی (متوفّی بسال
۵۶۲ه قمری) **ش‍س** معاصر بوده وبا یکدیگر مشاعره ومعارضه
داشتند و از اوست

گویند که بردمید از گل خارش | خرمی است که میفهند برگلزارش
رخسارهٔ وی همیشه در چشم من است | عکس مژهٔ من است سبز رخسارش

سال وفات و مشخصات دیگر بدست نیامد (س ۴۵۴۱ ح ۴۳ س)

سدیدالدین **سالم بن محفوظ بن عزیزة بن وشاح - حلی سوداوی** ، ملقب سدیدالدین، عالم فقیه فاضل، ازعلمای امامیهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه استاد محقق حلی (متوفی سال ۶۷۶ه قمری) بوده و والد معظم علامهٔ حلی نیز از وی درس خوانده است درعصر خود علم کلام و فلسفه و علوم اوائل بدو منتهی میشد کتاب **المنهاج در علم کلام** که محل اعتماد امامیه میباشد از اوست ، سیدعلی بن طاوس از وی روایت کرده و علامهٔ حلی نیز بواسطهٔ پدر خود از وی روایت میکند و سال وفات او بدست نیامد (ملل و ص ۱۳۰۱ ب وغیره)

59542

سدیدالدین **محمود بن علی** - بعنوان حمصی نگارش دادیم

سدیدالدین **محمود بن عمر** - شیبانی ، مکنی بابوالثناء ، ازمشاهیر اطبای اسلامی است درکحالی و جراحی خبیر، در ادبیات و نجوم وهیئت وعلوم حکمیه بهره‌ور بود، درمصر بطبابت چندی از ملوک بنی‌ارتق و بنی‌ایوب منصوب شد وبالخصوص درعلل چشم مهارتی بسزا داشت و از تألیفات او است

۱- **الفریدة الشاهیة والقصیدة الباهیة** ۲- **قانون الحکماء وفردوس الندماء** ۳- **لطف السائل وتحف المسائل** ۴- **موضحة الاشتباه فی ادویة الباه** شعرخوب نیز میگفته واز او است

کن مجملا فی ماتقول و لاتقل | قولا یهجنه سدا و فساد
فجماعة الحکماء قبلک ذأبهم | کان الجمیل من المقال فسادوا

صاحب ترجمه درسال ششصد وسی وپنجم هجرت درگذشت (ص ۲۵۴۲ ح ۴۳ س)



جلد دوم در همینجا پایان میپذیرد و جلد سوم باکلمهٔ سراب شروع خواهد شد
تیرماه ۱۳۴۷ هجری شمسی